

صحیح بخاری، به روایتی دیگر

احادیث شاگردان امام ابوحنیفه رحمته و روایات علمای احناف،
در صحیح بخاری

مؤلف:

محمد مفیض الرحمن بن احمد حسین شاتغامی

مترجم:

فیض محمد بلوچ

عنوان کتاب:

صحيح بخارى به روايتى ديگر

عنوان اصلى:

الوردة الحاضرة في أحاديث تلاميذ الإمام الأعظم وأحاديث
العلماء الأحناف في الجامع الصحيح للإمام البخاري

مؤلف:

محمد مفيض الرحمن بن احمد حسين شاتغامي

مترجم:

فيض محمد بلوچ

موضوع:

تاريخ و اصول علم حديث و رجال

نوبت انتشار:

اول (ديجيتال)

تاريخ انتشار:

ارديبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری

منبع:

انتشارات خواجه عبدالله انصاری - سال ۹۲



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

تقدیم به:

جایگاه و پایگاهی که در آغوش و دامن علمی آن، رشد و نمو نمودم و شکوفا و بالنده شدم و در محیط آموزشی پرورشی آن و در پرتو رهنمودها و آموزه‌ها و راهنمایی‌ها و سفارش‌های علما و صاحب نظران نابغه‌ی آن و توجه و عنایت اساتید بزرگ آن، پرورش یافتم و بدینجا رسیدم؛ به دانشگاه محبوبم: «جامعة العلوم الاسلامیة، علامه بنوری، تاؤن کراچی، پاکستان»؛ دانشگاهی که به دست بنیان گذارش، دانشمند بزرگوار و محدث روزگار خویش، شیخ محمد یوسف بنوری رحمته اللہ علیہ تأسیس یافت و بنیان گذارده شد؛ و دانشگاهی که در پرتو حمایت و پشتیبانی آن، خداوند بلند مرتبه، تکمیل این کتاب را برایم، فراهم و مهیا کرد.

محمد مفیض الرحمن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
تقریظ به قلم	۱
تقریظ به قلم	۳
پیشگفتار مترجم	۵
توضیحی درباره‌ی اصحاب حدیث و اصحاب رأی:	۵
کوفه و علم حدیث:	۹
امام اعظم <small>رحمته</small> و علم حدیث:	۱۱
تابعی بودن امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۱۳
اساتید بزرگ امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۱۵
شاگردان برجسته امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۱۶
کتاب الآثار:	۱۸
راویان مشهور کتاب الآثار:	۱۸
جایگاه حدیث و قیاس نزد امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۳۶
بررسی دیدگاه کلی امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> در مورد حدیث:	۳۶
جایگاه خبر آحاد نزد امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۳۸
ترجیح حدیث بر قیاس نزد امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۳۹
بررسی مصداقی جایگاه حدیث نزد امام ابوحنیفه <small>رحمته</small> :	۴۳
پاسخ به شبهات به روایت وهبی سلیمان غاوجی:	۴۵
اسباب و عوامل انتقاد برخی از علماء از امام ابوحنیفه:	۹۰
محمد بن اسماعیل بخاری و کتاب الصحیح:	۱۰۶
بخاری در یک نگاه:	۱۰۶

- آثار و تالیفات بخاری: ۱۰۷
- بررسی کتاب صحیح بخاری: ۱۰۷
- انگیزه‌ی تألیف کتاب: ۱۰۸
- شرط بخاری در کتاب صحیح: ۱۰۹
- تعداد روایات صحیح بخاری: ۱۱۰
- کیفیت تدوین صحیح بخاری: ۱۱۱
- شروح، تعلیقات، مختصرات و... صحیح بخاری ۱۱۳
- مقدمه‌ی مؤلف ۱۱۷**
- بیوگرافی امام اعظم ابوحنیفه رحمته: ۱۱۹
- جایگاه کوفه در بین شهرهای اسلامی ۱۲۰
- اساتید امام ابوحنیفه رحمته: ۱۲۶
- رشد علمی امام ابوحنیفه رحمته: ۱۳۰
- در محضر حماد و رعایت ادب با استاد: ۱۳۵
- استادان امام ابوحنیفه رحمته: ۱۳۷
- ویژگی و امتیاز امام ابوحنیفه رحمته: ۱۴۰
- امامت و پیشوایی امام ابوحنیفه رحمته در حدیث ۱۴۵
- جایگاه امام ابوحنیفه رحمته در حدیث ۱۴۶
- امام ابوحنیفه رحمته؛ یکی از حافظان حدیث ۱۴۹
- حدیث و نوشته‌های امام ابوحنیفه رحمته در زمینه‌ی علم حدیث ۱۵۲
- مهارت امام ابوحنیفه رحمته در حدیث: ۱۵۶
- نمونه‌ای از درک و فهم عمیق امام ابوحنیفه رحمته از حدیث: ۱۵۸
- سخنان بزرگانِ محدثین درباره‌ی امام ابوحنیفه رحمته: ۱۶۱
- اصول و قواعد امام ابوحنیفه رحمته در عمل به نصوص: ۱۶۴
- سخنان پیشوایان و بزرگانِ محدثان، درباره‌ی مؤثّق بودن امام ابوحنیفه رحمته: ۱۸۰
- جایگاه و مقام والای امام ابوحنیفه رحمته در فقه ۱۸۴
- تصانیف امام ابوحنیفه رحمته و مسانید ایشان ۱۸۶

- ۱۹۲ مسانید امام ابوحنیفه رحمته:
 ۱۹۹ شاگردان بزرگ امام ابوحنیفه رحمته:
 ۲۰۲ علّت تألیف کتاب:
 ۲۰۷ ۱- ابراهیم بن سعد بن ابراهیم [متوفای ۱۸۳ یا ۱۸۴ هـ . ق]
 ۲۱۳ ۲- ابراهیم بن طهمان حنفی رحمته [متوفای ۱۶۸ هـ . ق]
 ۲۱۹ .. ۳- ابراهیم بن محمد فزاری، ابواسحاق رحمته [متوفای ۱۸۵ یا ۱۸۶ هـ . ق]
 ۲۲۴ ۴- أسباط بن محمد قرشی رحمته [متوفای ۲۰۰ هـ . ق]
 ۲۲۸ ۵- اسحاق بن ابراهیم حنفی؛ معروف به «ابن راهویه» رحمته [متوفای ۲۲۸ هـ . ق]
 ۲۳۶ ۶- اسحاق بن یوسف أزرُق حنفی رحمته [متوفای ۱۹۵ هـ . ق]
 ۲۴۲ ۷- اسرائیل بن یونس سبیبی کوفی حنفی رحمته [متوفای ۱۶۲ هـ . ق]
 ۲۴۹ ۸- اسماعیل بن أبان وراق أزدی رحمته [متوفای ۲۱۶ هـ . ق]
 ۲۵۴ ۹- اسماعیل بن ابی خالد أحمسی رحمته [متوفای ۱۴۵ هـ . ق]
 ۲۵۹ ۱۰- ایوب بن ابی تمیمه سَخْتِیانی رحمته [متوفای ۱۳۱ هـ . ق]
 ۲۶۶ ۱۱- بشر بن مُفضّل رحمته [متوفای ۱۸۶ یا ۱۸۷ هـ . ق]
 ۲۷۱ ۱۲- جریر بن حازم أزدی بصری رحمته [متوفای ۱۷۰ هـ . ق]
 ۲۷۸ [ق] ۱۳- جریر بن عبدالحمید (بن قُزَط صَبَبی) حنفی رحمته [متوفای ۱۸۸ هـ . ق]
 ۲۸۶ ۱۴- جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حُرَیث مَخْزومی کوفی رحمته [متوفای ۲۰۶ هـ . ق]
 ۲۹۱ ۱۵- حاتم بن اسماعیل کوفی مدنی، ابواسماعیل حارثی رحمته [متوفای ۱۸۶ هـ . ق]

- ۱۶- حسين بن ابراهيم رحمته؛ مُلقَّب به «إشكاب حنفى» [متوفى ۲۱۶ هـ . ق] ۲۹۶
- ۱۷- حسين بن على (بن وليد) جُعى كوفى رحمته [متوفى ۲۰۳ هـ . ق] ۲۹۹
- ۱۸- حفص بن غياث حنفى رحمته [متوفى ۱۹۴ هـ . ق] ۳۰۴
- ۱۹- حماد بن أسامة (بن زيد قرشى)، ابواسامة (كوفى) رحمته [متوفى ۲۰۱ هـ . ق] ۳۱۲
- ۲۰- حماد بن زيد بن درهم (أزدي جهضمي) حنفى رحمته [متوفى ۱۷۹ هـ . ق] ۳۱۸
- ۲۱- حماد بن سلمة بن دينار حنفى رحمته [متوفى ۱۶۷ هـ . ق] ۳۲۶
- ۲۲- حنظلة بن ابى سفيان بن عبدالرحمن جُمحى رحمته [متوفى ۱۵۱ هـ . ق] ۳۳۱
- ۲۳- خالد بن عبدالله طحان واسطى رحمته [متوفى ۱۷۹ هـ . ق] ۳۳۵
- ۲۴- خلاد بن يحيى بن صفوان سلمى كوفى رحمته [متوفى ۲۱۳ هـ . ق] ۳۴۰
- ۲۵- داود بن رشيد خوارزمى حنفى رحمته [متوفى ۲۳۹ هـ . ق] ۳۴۵
- ۲۶- داود بن عبدالرحمن عطار عبدى، ابوسليمان مكى رحمته [متوفى ۱۷۴ هـ . ق] ۳۴۹
- ۲۷- روح بن عبادة رحمته [متوفى ۲۰۵ هـ . ق] ۳۵۲
- ۲۸- زائدة بن قدامة حنفى رحمته [متوفى ۱۶۱ هـ . ق] ۳۵۷
- ۲۹- زكريا بن ابى زائدة حنفى رحمته [متوفى ۱۴۸ يا ۱۴۹ هـ . ق] ۳۶۳
- ۳۰- زهير بن معاوية حنفى رحمته [متوفى ۱۷۳ هـ . ق] ۳۶۹
- ۳۱- سعيد بن ابو عروبة؛ مهران رحمته [متوفى ۱۵۶ هـ . ق] ۳۷۶

- ۳۲- سفیان (بن سعید بن مسروق) ثوری حنفی رحمته [متوفای ۱۶۱ هـ . ق] ۳۸۲
- ۳۳- سفیان بن عیینة حنفی رحمته [متوفای ۱۹۸ هـ . ق] ۳۹۵
- ۳۴- ابوالأحوص، سلام بن سُلیم حنفی کوفی رحمته [متوفای ۱۷۹ هـ . ق] ... ۴۰۲
- ۳۵- سلام بن ابی مطیع خُزاعی بصری رحمته [متوفای ۱۶۴ هـ . ق] ۴۰۷
- ۳۶- سُلیمان بن حیّان اُزدی کوفی حنفی رحمته [متوفای ۱۹۰ هـ . ق] ۴۱۱
- ۳۷- سُلیمان بن طرخان تیمی رحمته [متوفای ۱۴۳ هـ . ق] ۴۱۷
- ۳۸- سلیمان بن فیروز، ابواسحاق شیبانی رحمته [متوفای ۱۳۸ هـ . ق] ۴۲۲
- ۳۹- شَبَابَة بن سَوَّار فَزَارِی رحمته [متوفای ۲۵۴ یا ۲۵۵ هـ . ق] ۴۲۷
- ۴۰- شعبة بن حجاج بن ورد، ابویسّطام اُزدی حنفی رحمته [متوفای ۱۶۰ هـ . ق] ۴۳۱
- ۴۱- شیبان بن عبدالرحمن، ابومعاویة نحوی رحمته [متوفای ۱۶۴ هـ . ق] ۴۳۸
- ۴۲- ضحاک بن مَخْلَد (بن ضحاک بن مُسلم بن ضحاک شیبانی)، ابوعاصم نبیل حنفی رحمته [متوفای ۲۱۲ هـ . ق] ۴۴۳
- ۴۳- طلق بن غَنّام بن معاویة کوفی رحمته [متوفای ۲۱۱ هـ . ق] ۴۵۲
- ۴۴- عَبّاد بن عَبّاد بن حبیب رحمته [متوفای ۱۸۱ هـ . ق] ۴۵۶
- ۴۵- عَبّاد بن عَوّام کلابی واسطی رحمته [متوفای ۱۸۵ هـ . ق] ۴۶۰
- ۴۶- عبدالحمید بن عبدالرحمن، ابویحیی حِمّانی حنفی رحمته [متوفای ۲۰۲ هـ . ق] ۴۶۵
- ۴۷- عبدالرحمن بن مَهْدی رحمته [متوفای ۱۹۸ هـ . ق] ۴۶۸
- ۴۸- عبدالرزاق بن هَمّام رحمته، راوی امام ابوحنیفه رحمته [متوفای ۲۱۱ هـ . ق] ۴۷۴

- ۴۹- عبدالعزيز بن ابوحازم رحمته [متوفای ۱۸۴ هـ . ق] ۴۸۳
- ۵۰- عبدالعزيز بن (عبدالله بن) ابى سلمة ماجشون رحمته [متوفای ۱۶۴ هـ . ق] ۴۸۸
- ۵۱- عبدالله بن ادريس بن يزيد (بن عبدالرحمن بن اسود اودی زعافری) حنفی رحمته [متوفای ۱۹۲ هـ . ق] ۴۹۳
- ۵۲- عبدالله بن داود خُزَيْبِي حنفی رحمته [متوفای ۲۱۳ هـ . ق] ۵۰۰
- ۵۳- عبدالله بن عون بن اَرْطَبان مُزَنى بصرى رحمته [متوفای ۱۵۱ هـ . ق] ... ۵۰۶
- ۵۴- عبدالله بن مبارك حنفی رحمته [متوفای ۱۸۱ هـ . ق] ۵۱۲
- ۵۵- عبدالله بن نُمير حنفی رحمته [متوفای ۱۹۹ هـ . ق] ۵۲۴
- ۵۶- عبدالله بن يزيد مقرئ رحمته؛ راوی امام اعظم ابوحنيفه رحمته [متوفای ۲۱۳ هـ . ق] ۵۳۰
- ۵۷- عبدالملك بن عبدالعزيز بن جُريج رحمته [متوفای ۱۵۰ هـ . ق] ۵۳۷
- ۵۸- عبدالواحد بن زياد رحمته [متوفای ۱۸۶ هـ . ق] ۵۴۳
- ۵۹- عبدالوارث بن سعيد حنفی رحمته [متوفای ۱۸۰ هـ . ق] ۵۴۹
- ۶۰- عبدة بن سليمان كلابى رحمته [متوفای ۱۸۷ هـ . ق يا ۱۸۸ هـ . ق] ۵۵۵
- ۶۱- عبيدالله بن عُمَر [بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطّاب عدوى] عُمري رحمته [متوفای ۱۴۷ هـ . ق] ۵۶۰
- ۶۲- عبيدالله بن موسى عَبْسِي رحمته [متوفای ۲۱۳ هـ . ق] ۵۶۶
- ۶۳- عَبِيْدَةَ بن حُمَيْدِ صَبِي رحمته [متوفای ۱۹۰ هـ . ق] ۵۷۳
- ۶۴- على بن جَعْدِ جَوهرى حنفی رحمته [متوفای ۲۳۰ هـ . ق] ۵۷۷
- ۶۵- على بن مُسهر حنفی رحمته [متوفای ۱۸۹ هـ . ق] ۵۸۴

- ۶۶- عمر بن حَفص بن غیاث حنفی رحمته [متوفای ۲۲۲ هـ . ق] ۵۸۹
- ۶۷- عمرو بن دینار رحمته [متوفای ۱۲۶ هـ . ق] ۵۹۵
- ۶۸- عیسی بن یونس حنفی کوفی رحمته [متوفای ۱۸۷ هـ . ق] ۶۰۰
- ۶۹- فضل بن دُکین، ابونعیم (عمرو بن حمّاد بن زُهیر بن درهم تیمی) رحمته
[متوفای ۲۱۹ هـ . ق] ۶۰۶
- ۷۰- فضل بن موسی سینانی حنفی رحمته [متوفای ۱۹۲ هـ . ق] ۶۱۳
- ۷۱- فضیل بن سلیمان نُمیری رحمته [متوفای ۱۸۶ هـ . ق] ۶۱۹
- ۷۲- فضیل بن عیاض حنفی رحمته [متوفای ۱۸۷ هـ . ق] ۶۲۳
- ۷۳- فضیل بن غَزوان (بن جریر ضَبّی) رحمته [متوفای ۱۴۰ هـ . ق] ۶۲۹
- ۷۴- قاسم بن مالک مُزنی، ابوجعفر کوفی رحمته [متوفای ۱۹۰ هـ . ق] ۶۳۳
- ۷۵- قبیصة بن عقبه بن محمد رحمته [متوفای ۲۱۵ هـ . ق] ۶۳۶
- ۷۶- لیث بن سعد حنفی رحمته؛ امام اهل مصر در فقه و حدیث [متوفای
۱۷۵ هـ . ق] ۶۴۱
- ۷۷- مالک بن مَعُول حنفی رحمته [متوفای ۱۵۹ هـ . ق] ۶۴۹
- ۷۸- محمد بن بِشْر (بن فُرافِصة بن مُختار) عبدی کوفی رحمته [متوفای
۲۰۳ هـ . ق] ۶۵۴
- ۷۹- محمد بن حسن بن عمران مُزنی واسطی رحمته [متوفای ۲۲۲ هـ . ق] ۶۵۸
- ۸۰- محمد بن خازم، ابومعاویة کوفی رحمته [متوفای ۱۹۵ هـ . ق] ۶۶۱
- ۸۱- محمد بن سابق تمیمی بغدادی رحمته [متوفای ۲۱۳ هـ . ق] ۶۶۷
- ۸۲- محمد بن سلام بَیْکندی رحمته [متوفای ۲۲۵ هـ . ق] ۶۷۲

- ۸۳- محمد بن عبدالله بن مُثَنَّى أَوْسَى رحمته [متوفای ۲۱۵ هـ . ق] ۶۷۷
- ۸۴- محمد بن ابراهيم بن أبى عدى بصرى رحمته [متوفای ۱۹۴ هـ . ق] ۶۸۶
- ۸۵- محمد بن فضيل بن غزوان حنفى رحمته [متوفای ۱۹۵ هـ . ق] ۶۹۱
- ۸۶- محمد بن ميمون مَروزی، ابوحمزة سُكرى حنفى رحمته [متوفای ۱۶۷ یا ۱۶۸ هـ . ق] ۶۹۷
- ۸۷- مَحَلَّد بن يزيد حَرَانى رحمته [متوفای ۱۹۳ هـ . ق] ۷۰۳
- ۸۸- مروان بن معاوية فَزارى رحمته [متوفای ۱۹۳ هـ . ق] ۷۰۷
- ۸۹- مِسْعَر بن کدام حنفى رحمته [متوفای ۱۵۳ یا ۱۵۵ هـ . ق] ۷۱۳
- ۹۰- مُعافى بن عمران مَوْصلى رحمته [متوفای ۱۸۵ هـ . ق] ۷۲۲
- ۹۱- مُعَلَّى بن منصور رازى حنفى رحمته [متوفای ۲۱۱ هـ . ق] ۷۲۶
- ۹۲- مَعمر بن راشد رحمته [متوفای ۱۵۳ هـ . ق] ۷۳۱
- ۹۳- مُغيرة بن مِقْسَم حنفى رحمته [متوفای ۱۳۶ هـ . ق] ۷۳۸
- ۹۴- مَكَّى بن ابراهيم حنفى رحمته [متوفای ۲۱۵ هـ . ق] ۷۴۵
- ۹۵- نَصْر بن شَميل رحمته [متوفای ۲۰۳ هـ . ق] ۷۵۸
- ۹۶- نُعيم بن حَمَّاد حنفى رحمته [متوفای ۲۲۸ هـ . ق] ۷۶۴
- ۹۷- وَصَّاح بن عبدالله يَشْكرى، ابوَعوانة واسطى بَزَّاز رحمته [متوفای ۱۷۶ هـ . ق] ۷۶۸
- ۹۸- وكيع بن جَرَّاح حنفى رحمته [متوفای ۱۹۶ هـ . ق] ۷۷۳
- ۹۹- وليد بن مُسلم قُرْشى دمشقى رحمته [متوفای ۱۹۴ هـ . ق] ۷۸۳
- ۱۰۰- وَهْبُ بن جَرير رحمته [متوفای ۲۰۶ هـ . ق] ۷۸۸

- ۱۰۱- وُهَیْب بن خَالِد رحمته [متوفای ۱۶۵ هـ . ق] ۷۹۲
- ۱۰۲- هَاشِم بن قَاسِم، ابوالنَّضْرِ لَیثی رحمته [متوفای ۲۰۷ هـ . ق] ۷۹۸
- ۱۰۳- هِشَام بن یوسف صِنَعَانی رحمته [متوفای ۱۹۷ هـ . ق] ۸۰۲
- ۱۰۴- هُشَیْم بن بَشِیر وَاسطی رحمته [متوفای ۱۸۳ هـ . ق] ۸۰۸
- ۱۰۵- یحیی بن آدَم کوفی رحمته [متوفای ۲۰۳ هـ . ق] ۸۱۵
- ۱۰۶- یحیی بن اَیُّوب غَافِقی رحمته [متوفای ۱۶۸ هـ . ق] ۸۲۰
- ۱۰۷- یحیی بن زَکریا بن ابی زَائِدَة حَنَفی رحمته [متوفای ۱۸۲ هـ . ق] ۸۲۵
- ۱۰۸- یحیی بن سَعید قَطَّان حَنَفی رحمته [متوفای ۱۹۸ هـ . ق] ۸۳۲
- ۱۰۹- یحیی بن سَلیمان جُعَفی کوفی رحمته [متوفای ۲۳۷ هـ . ق] ۸۴۰
- ۱۱۰- یحیی بن صَالِح حَنَفی رحمته [متوفای ۲۲۲ هـ . ق] ۸۴۵
- ۱۱۱- یحیی بن مَعین حَنَفی رحمته [متوفای ۲۳۳ هـ . ق] ۸۵۱
- ۱۱۲- یزید بن زُرَیج رحمته [متوفای ۱۸۲ هـ . ق] ۸۵۶
- ۱۱۳- یزید بن هَارون وَاسطی حَنَفی رحمته [متوفای ۲۰۶ هـ . ق] ۸۶۲
- ۱۱۴- یوسف بن بُهَلول حَنَفی رحمته [متوفای ۲۱۸ هـ . ق] ۸۷۰
- ۱۱۵- یونس بن یزید اَیلبی رحمته [متوفای ۱۵۲ هـ . ق] ۸۷۴
- ۸۷۹..... منابع مؤلف
- ۸۸۴..... کتابنامه‌ی مترجم

تقریظ به قلم

جناب استاد، دانشمند والا مقام و محقق بزرگ، دکتر بشار بن عواد بن معروف بغدادی اعظمی (حفظه الله تعالی)؛ نویسنده‌ی بسیاری از کتاب‌ها و رئیس سابق دانشگاه اسلامی بغداد.

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان

الحمد لله رب العالمین؛ والصلوة والسلام علی سیدنا محمد ﷺ وعلی آله الطیبین الطاهرین وصحابتہ اجمعین؛ ومن تبعهم باحسان الی یوم الدین. اما بعد؛

از کار تحقیقی و پژوهشی دانشمند بزرگوار، محمد مفیض الرحمن، پسر احمد حسین - یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه «دارالعلوم دیوبند» هندوستان و یکی از متخصصان بخش تخصص در فقه اسلامی «جامعة العلوم الاسلامیة، علامة بنوری»، تاؤن کراچی پاکستان - موسوم به «أساء الرواة عن الامام الاعظم واسماء العلماء الاحناف فی الجامع الصحیح للامام البخاری»^۱، اطلاع حاصل کردم؛ و آن را کتابی یافتم که به تمام و کمال و به زیبایی هر چه تمام، بدین موضوع پرداخته و در این راستا، زحمات و مساعی فراوانی را به جان و دل خریده و بیوگرافی و زندگی نام‌ی راویان حدیث را به صورت قابل ستایش و تحسین آمیز و با در نظر گرفتن منابع متعدّد رجال شناسی، جست و جو و کند و کاو نموده و در این زمینه، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزیده است.

و از آنجا که وی، نسبت به بنده‌ی ناچیز، حُسن ظنّ دارد و نسبت به من، خوش بین است، از من خواست تا بدو اجازه‌ی روایت حدیث را بدهم؛ من نیز او را در خور این درخواست یافتم و دانستم که وی، صلاحیت و لیاقت و قابلیت و شایستگی به دوش کشیدن این مهم را دارا می‌باشد؛ از این رو، بدو اجازه‌ی روایت چیزهایی را دادم که

۱- اسامی راویان امام اعظم و اسامی علماء و صاحب نظران احناف در کتاب «الجامع الصحیح» امام بخاری.

خود، از اساتیدم، اجازه‌ی روایت آن‌ها را گرفته بودم؛ از قبیل روایت «جوامع»، «سُنن»، «مسانید»، کتاب‌های حدیث، فقه و غیره.

و برخی از این بزرگان عرصه‌ی علم و دانش که از آن‌ها اجازه‌ی روایت کتاب‌های حدیث و فقه را کسب کرده‌ام و آن را فراچنگ آورده‌ام، عبارتند از:

شیخ ما، محدّث عصر، شیخ حبیب الرحمن اعظمی رحمته؛ محدّث بی‌چون و چرای شبه قاره‌ی هند، شیخ بزرگوار، محمد مالک کاندهلوی لاهوری رحمته؛ شیخ دانشمند، بدیع الدین شاه راشدی مکی رحمته؛ و علامه، شیخ عبدالفتاح ابوغدّه حلبی رحمته.

و در پایان، شیخ محمد مفیض الرحمن را سفارش می‌کنم تا من و اساتید مرا، از دعا‌های خیر خویش فراموش نکند و برای ما از بارگاه الهی، آرزوهای نیک نماید. و ختم دعا و گفتارمان این است: شکر و سپاس، پروردگار جهانیان را سزاست (که ایمان را نصیب ما کرد و از ما خشنود گردید).

نیازمندترین بندگان خدا:

ابومحمد، بشار بن عوّاد بن معروف بغدادی اعظمی

ذی الحجّة ۱۴۲۲ هـ. ق

تقریظ به قلم

جناب استاد، دانشمند ارجمند و محدث بزرگ، دکتر محمد عبدالحلیم نعمانی (حفظه الله تعالی)؛ رئیس بخش تخصص در علوم حدیث، در «جامعة العلوم الاسلامیة، علامه بنوری»، تاؤن کراچی پاکستان.

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان

حمد و ستایش، از آن خداست و درود و سلام بر پیامبر خدا، حضرت محمد ﷺ و بر جملگی آل و یارانش باد؛ اما بعد؛

شاگردم، عالم وارسته، محمد مفیض الرحمن، پسر احمد حسین بنگلادشی، دوران تحصیل و آموزشی خویش را در «دارالعلوم دیوبند» هندوستان، به پایان رساند؛ سپس به پاکستان آمد و به جرگه‌ی دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی «جامعة العلوم الاسلامیة علامه بنوری»، تاؤن کراچی، ملحق شد و تخصص در فقه اسلامی را کامل کرد؛ آنگاه به بخش تخصص در علوم حدیث پیوست و در این راستا، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نوزید؛ و خود نیز، پیوسته شاهد تلاش و کوشش، تحقیق و پژوهش، مطالعه و بررسی، واری و موشکافی و کند و کاو مسائل علمی وی بوده‌ام و دیده‌ام که وی چه عشق و علاقه و توجّه و عنایتی به بحث و کاوش، تحقیق و پژوهش، مطالعه و بررسی و جست و جو و مراجعه به کتاب‌های علمی دارد؛ و به راستی، او حداکثر تلاش خویش را به عمل آورده و تمام توانش را به کار گرفته و تمام سعی خود را به کار برده تا اوقات خویش را در راستای بحث و بررسی کتاب‌های مهم و کلیدی و محوری و بنیادین علمی و زیاد نمودن و افزایش دادن علم و دانش خویش - در هر فرصت ممکن - صرف نماید؛ و این در حالی است که وی، در بحبوحه‌ی سنّ جوانی قرار دارد و عمر او از بیست و دو سال، فراتر نرفته است.

و در اینجا، من، نیازی به اظهار نظر در مورد این کار پژوهشی نمی‌بینم؛ زیرا که جناب استاد، دانشمند والامقام و صاحب نظر ارجمند و محقق بزرگوار، دکتر محمد بشار

عواد اعظمی بر کتاب شیخ محمد مفیض الرحمن با عنوان «احادیث تلامیذ الامام الاعظم واحادیث العلماء الاحناف فی الجامع الصحیح للامام البخاری رحمته» تقریظ نوشته است؛ از این رو، بعد از تقریظ ایشان، این کتاب، نیازی به اظهار نظر افرادی چون من ندارد. با وجود این، از خداوند بلند مرتبه خواهانم تا شیخ محمد مفیض الرحمن را بدان چیزی توفیق دهد و رهنمون سازد که آن را دوست می‌دارد و مورد رضا و خشنودی وی است؛ و همچنین از ایزد متّان خواستارم تا مسلمانان را به ذریعه‌ی (علم و دانش و حکمت و فرزانگی و خدمات و مساعی) او نفع و سود برساند و او را به اوج کمال و بالاترین نقطه‌ی ترقّی و تعالی و رشد و تکامل علمی و معنوی برساند. آمین.

محمد عبدالحلیم نعمانی؛

خادم بخش تخصص در علوم حدیث دانشگاه

«جامعة العلوم الاسلامیة، علامة بنّوری» تاؤن کراچی؛

۱۴۲۳/۱۲/۲۲ هـ. ق

پیشگفتار مترجم

سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست؛ آن که اختران رخشان به پرتو روشنی و پاکی او تابنده‌اند و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده؛ آفریننده‌ای که پرستیدنِ اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست خوشگوار؛ هست کننده از نیستی؛ نیست کننده پس از هستی؛ ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری؛ در پای افکننده‌ی گردن‌کشان از سروری؛ پادشاهی او راست زبینه؛ خدایی، او راست درخورنده؛ بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس؛ هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید؛ هستی هر چه نام هستی دارد، بدوست.

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای، هر چه هستی تویی و درود بر پیمبر بازپسین؛ پیشرو پیمبران پیشین؛ گمراهان را راه نماینده؛ جهانیان را به نیک و بد آگاهاننده؛ به همه زبانی نام او ستوده و گوش پند نیوشان آواز او شنونده.

و همچنین درود و سلام بر یاران گزیده و خویشان پسندیده‌ی او باد. تا باد و آب و آتش و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار هم بستر خار.^۱
در شروع، مترجم، توجه خوانندگان محترم را به چند نکته‌ی مهم و اساسی جلب می‌کند:

(۱)

توضیحی درباره‌ی اصحاب حدیث و اصحاب رأی:

علامه مفتی محمد تقی عثمانی (حفظه الله تعالی) درباره‌ی اصحاب حدیث و اصحاب رأی می‌گوید:^۲

۱- قطعه‌ای زیبا از عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ ه. ق)

۲- نگا: مقدمه‌ای بر سیر تاریخی تدوین علم حدیث؛ محمد تقی عثمانی، ترجمه عبدالحمید بزرگ‌زاده، تهران، احسان، ۱۳۸۸، صص ۱۳۳-۱۶۰.

در عصر متقدِّمان، اصطلاحات فوق، برای دو طبقه‌ی [بزرگ] از عالمان به کار می‌رفت. یک طبقه را «اصحاب حدیث» و طبقه‌ی دیگر را «اصحاب رأی» می‌گفتند. عده‌ای از معاندان اختلاف یاد شده را دستاویز قرار داده و به این شایعه دامن زدند که اصحاب حدیث، فقط از حدیث پیروی می‌نمایند و قیاس و رأی را حجت نمی‌دانند. و اصحاب رأی، فقط از قیاس و رأی متابعت نموده و حدیث را ترک می‌کنند. برخی از مستشرقان معاصر نیز، این اندیشه‌ی واهی را مشهور ساخته‌اند. در حالی که این سخن کاملاً خلاف واقع است و طبقات یاد شده در اصول و مبانی هیچ اختلاف بنیادی و معتنا به‌یی ندارند. نه اصحاب حدیث، منکر قیاس و رأی‌اند و نه اصحاب رأی، منکر اهمّیت حدیث، بلکه طبقات یاد شده بر این امر اتفاق نظر دارند که نصوص بر قیاس و رأی مقدّم است و فقط در موضع [یا مواضعی] که نصوص نباشد از قیاس و رأی سخن می‌رود.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر طبقات فوق هیچ تفاوت اصولی ندارند پس به چه علت به دو اصطلاح مجزّاً از هم یاد می‌شوند؟ جواب سؤال فوق اینست که در زمان ابتدایی، کاربرد اصطلاحات یاد شده فقط تا این حدود بود که عالمانی را که با حدیث سروکار داشتند «اصحاب حدیث» می‌گفتند و عالمانی را که با فقه [و استنباط احکام و تدوین مسائل فقهی] سروکار داشتند «اصحاب رأی»؛ گویا تا آن موقع طبقات فوق، دو فرقه و یا دو مکتب فکری نبودند بلکه دو گروه بودند که در دو شعبه‌ی جداگانه از شعبه‌های علوم دینی اشتغال داشتند - [محدّثان و فقیهان]

محدّثان را بدین جهت «اصحاب حدیث» می‌خواندند که آنان مشغله‌ی اصلی خویش را حفظ حدیث و روایت آن قرار داده بودند. اینان تمام انرژی و نیروی فکری و فیزیکی خود را در این راه صرف می‌کردند. و توجه شان به طرف استنباط احکام بسیار اندک و ناچیز بود.

فقیهان را نیز بدین سبب «اصحاب رأی» می‌نامیدند که آنان وجهی اصلی همّت و تلاش خویش را متوجّه استنباط احکام [و استخراج معانی و مفاهیم حدیث] ساخته بودند. و به جای تألیف کتاب‌های حدیث و نشر و اشاعه‌ی احادیث، به استنباط احکام از احادیث و نشر و اشاعه‌ی آن‌ها همت می‌گماشتند. و چون این طبقه از عالمان بنا بر طبیعت و نوع کارشان [که استنباط و استخراج احکام و معانی از احادیث بود] به

قیاس و رأی [در صورت فقدان نص] روی می‌آوردند، آنان را «اصحاب رأی» می‌گفتند. بنابراین، اینان گروهی عظیم بودند که در دو شعبه‌ی جداگانه‌ی علم، کار می‌کردند و در واقعیت امر، در رویکرد علمی خود هیچ تضادّ و تباینی با همدیگر نداشتند.

غالباً معاندان این سخن را بر سر زبان‌ها می‌اندازند که اصطلاح «اصحاب رأی» لقب حنفیان و کوفیان بود در حالی که این اصطلاح، لقبی بود که برای تمامی فقیهان بکار می‌رفت. چنان‌چه ابن قتیبه در کتاب خود «المعارف» تمام فقیهان را با عنوان «اصحاب رأی» ذکر کرده است که در میان آن‌ها اسامی محدثانی چون امام مالک، امام شافعی، امام اوزاعی و سفیان ثوری نیز دیده می‌شود.

علامه محمد بن حارث خشنی در کتاب خود «قضاة القرطبة» عالمان مالکی را با نام «اصحاب رأی» آورده است. حافظ ابوالولید فرضی مالکی هم در کتاب خود «تاریخ علماء الأندلس» از فقیهان مالکی با نام «اصحاب رأی» یاد کرده است. علامه ابوالولید باجی مالکی در «المنتقى شرح المؤطا» برای تمامی فقیهان اصطلاح «اصحاب رأی» را بکار می‌برد.

حافظ ابن عبدالبر نیز برای عالمان مالکی این اصطلاح را به کثرت استفاده می‌کند. حتی وی شرحی را که بر «مؤطا» نگاشت آن را «الإستذکار لمذاهب الأمصار فیما تضمنه المؤطا من معانی الرأی والآثار» گذاشت. از مطالب فوق، کاملاً واضح می‌گردد که اصطلاح «اصحاب رأی» که لقبی بود که برای همه‌ی فقیهان بکار می‌رفت و به طبقه‌ی خاصی منحصر نبود نامی برای عراقیان و کوفیان شد. و سپس برای امام ابوحنیفه و متابعان وی اختصاص یافت. ولی هیچ وقت نمی‌توان آن را بدین علت نسبت داد که ایشان قیاس و رأی را بر نصوص مقدّم می‌دانستند بلکه علت اصلی آن، این بود که کوفیان، بالأخص امام ابوحنیفه و پیروان وی بیش از عالمان نقاط دیگر، استنباط احکام [و فقه حدیث] را بطور جدّی‌تر و بنیادی‌تر مورد توجه خویش قرار داده بودند. درحالی که عالمان دیگر روش و شیوه‌شان این بود که خود را فقط به مسائلی محدود ساخته بودند که عموماً به طور روزمره پیش می‌آمد [و حوادث و

مسائلی که اتفاق می افتاد احکام آن [مسائل را از قرآن و حدیث استنباط می کردند. برخلاف این عالمان، امام ابوحنیفه و متابعان وی دچار روزمرگی نشدند و کوشیدند تا تمام وجوه یک مسأله و قضیه را که می شد احکام متعددی را بر آنها مترتب ساخت پیش روی خویش قرار داده به استنباط احکام بپردازند. تردیدی نیست که چنین رویکردی در استنباط احکام، استفاده از قیاس و رأی را تا حد وسیعی اجتناب ناپذیر می نمود. این بود که اصطلاح «اصحاب رأی» را از ویژگی های ایشان برشمردند. و بنا به دلایلی که بدان اشاره کردیم این ویژگی نه فقط برای حنفیان از نقاط ضعف محسوب نمی شد بلکه از افتخاراتی بود که توانسته بودند برای نخستین بار «فقه» را تدوین کنند.

چون این اصطلاح، بعدها برای حنفیان بیشتر بکار رفت، معاندان حنفیان، با مغتنم شمردن فرصت، تبلیغات زهرآگین خویش را علیه آنان شروع کردند و به شدت این ادعای دروغین را در میان عموم مردم ترویج دادند که حنفیان «رأی» را بر «نص» ترجیح می دهند. و [متأسفانه] به علت گستردگی تبلیغات، تعدادی از عالمان ربانی نیز متأثر شده و در ورطه ای این سوء تفاهم فرو غلطیدند که حنفیان بدین خاطر «اصحاب رأی» لقب یافته اند که «رأی» را بر «نص» ترجیح می بخشند و از تعدادی از همین گروه بود که سخنان سختی علیه حنفیان نیز نقل شد.

[درباره ی اصطلاح «اصحاب رأی»] حقیقت امر همان بود که در بالا ذکر گردید و حنفیان [حتی] آثار صحابه و تابعان را نیز بر قیاس خود مقدم می داشتند تا چه رسد به احادیث مرفوع. بحث تفصیلی این موضوع در آینده خواهد آمد.

البته از میان مخالفان، کسانی نیز یافت می شدند که اصطلاح «اصحاب رأی» را به منظور عیبجویی و نکوهش به حنفیان منسوب نمی ساختند و با آگاهی و اطلاعی که در این زمینه داشتند استفاده ای ابزاری از این اصطلاح برای مخالفت با حنفیان را رد می کردند.

علامه ابن حجر مکی شافعی در کتاب خویش «الخریات الحسان فی مناقب ابي حنيفة النعمان» با صراحت نوشته است که کسانی که حنفیان را «اصحاب رأی» خوانده اند هدفشان عیبجویی نبوده بلکه اشاره ای بدین واقعیت بوده که آنان در امر استنباط

احکام عنایت ویژه‌ای داشته‌اند.

به هر تقدیر از منسوب شدن حنفیان به «اصحاب رأی» اینگونه نتیجه گیری کردن که امام اعظم رحمته الله علیه قیاس را بر نصّ برتری می‌داد و یا دامن زدن به این ادعای واهی که وی و یارانش در علم حدیث بی‌بهره بودند و یا نزد ایشان تعداد روایات حدیث ناچیز بوده است، هم‌هی این‌ها ناشی از بی‌خردی است. برای اینکه امام ابوحنیفه [صرف نظر از فقاہت] از محدّثان بزرگ عصر خویش بود و در علم حدیث مقامی شامخ داشت. اما چون وی در زمره‌ی فقیهان درآمد از روایت حدیث که وجهه همّت محدّثان بود باز آمد و حدیث روایت نکرد. به همین علت مرویّات ایشان در کتب معروف، اندک است. وگرنه [به گواهی تاریخ] آنچه متعلق به تخصص و تبخّر ایشان در علم حدیث است امری مسلم و انکارناپذیر می‌باشد.

برای اینکه مقام علمی ایشان در حدیث از هاله‌ی ابهام بیرون آید بررسی اوضاع علمی شهر کوفه که امام ابوحنیفه در آن می‌زیسته است خالی از فایده نیست.

کوفه و علم حدیث:

در عهد صحابه و تابعان، شهر کوفه بزرگترین مرکز علم حدیث و فقه بود. این شهر را عمر فاروق رضی الله عنه پایه‌گذاری کرد و چون آن، اقامتگاه افراد تازه مسلمان بود از سوی خلیفه به امر تعلیم و تربیت نیز توجه خاصی مبذول می‌شد. به امر خلیفه گروه قابل توجهی از صحابه در این شهر اسکان گزیده بودند. علاوه بر آن خلیفه، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را که از فقیهان بزرگ مدینه بود، به عنوان معلم به کوفه گسیل داشت و به کوفیان پیام فرستاد که: «آثرکم بعد الله علی نفسی». درباره‌ی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه این سخن حدیفة بن یمان مشهور است که: «ما کان رجل أشبه برسول الله صلی الله علیه و آله هدیاً ودلاً وسمتاً من عبدالله بن مسعود». عمر رضی الله عنه نیز فرموده بودند: «کنیفٌ مُلِیَ علماً».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تا پایان عمر در کوفه ماند و آن را از علم حدیث و فقه سرشار ساخت و انوار نبوت را در تمام زوایا و تکایا بسط داد و شاگردانی را تربیت کرد که شبانه روز در تحصیل و تدریس علم اشتغال داشتند. تعداد شاگردان وی تا هفتاد و چهار نفر تخمین زده شده است. البته علامه زاهد کوثری رحمته الله علیه در مقدمه‌ی «نصب

الرایه» تعداد عالمانی را که از محضر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تعلیم و تربیت یافتند در حدود ۴۰۰ نفر نوشته است.

بعدها علاوه بر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بعضی دیگر از فقیهان صحابه نیز، در کوفه اقامت گزیدند که از آن جمله، سعد بن ابی وقاص، ابوموسی اشعری، حذیفه بن یمان، سلمان فارسی، عمار بن یاسر، عبدالله بن ابی اوفی و عبدالله بن حارث بن جزء قابل ذکراند. بعلاوه، صدها صحابه دیگر در کوفه رحل اقامت افکندند که امام عجلتو تعداد آن‌ها را ۱۵۰۰ نفر ثبت و ضبط کرده است. البته گفتنی است که آن دسته از اصحابی که به طور موقت در کوفه اسکان گزیده بودند و بعدها به جایی دیگر منتقل شدند در افراد یاد شده‌ی مذکور نیستند. [حال خواننده می‌تواند درک نماید] با توجه به حضور تعداد زیادی از صحابه در شهر کوفه، این شهر به لحاظ علم و فضل در چه سطحی بوده و آوازه‌ی علم و فضل در آن تا چه میزانی طنین انداخته است.

[به گواهی تاریخ] وقتی علی رضی الله عنه پس از اینکه به خلافت رسید و شهر کوفه را مرکز خلافت انتخاب کرده و در آنجا انتقال یافت از آوازه‌ی بلند علم و فضل در کوفه بسیار اظهار شادمانی کرد و فرمود: «رحم الله ابن أم عبد قد ملاً هذه القرية علماً». در جایی دیگر فرمود: «أصحاب ابن مسعود سرح هذه الأمة».

بعد از اینکه علی رضی الله عنه از مدینه به کوفه آمد و آنجا را دارالخلافت خویش برگزید، شهر کوفه از لحاظ پیشرفت علمی شتاب بیشتری گرفت چرا که خود خلیفه نیز از صحابه‌ی عالی‌رتبه و از بزرگان آنان بود. و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه هم در میان صحابه رتبه‌ی بس بلندی داشت و مقام ایشان را از اینجا می‌توان شناخت که صحابی فقیهی چون معاذ بن جبل، شاگرد خویش؛ عمرو بن میمون را فرمان داد که از محضر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه کسب علم نماید که به همراه عبدالله بن مسعود، علی رضی الله عنه نیز بودند.

از روزی که علی رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در کوفه رحل اقامت افکندند، از همان روز به بعد شهر کوفه از تمام شهرهای دیگر به لحاظ علمی شوکت و عظمت بیشتری یافت و از نظر آوازه‌ی علم و فضل پیشی گرفت. چرا که این دو بزرگوار حامل خلاصه‌ی علوم صحابه بودند. چنانچه در این باره مسروق بن اجدع می‌فرماید: «درت فی الصحابة فوجدت علمهم یتهی الی ستة ثم نظرت فوجدت علمهم یتهی الی اثنین: علی

و عبدالله». بر اساس قول مسروق، علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما جمع کننده‌ی علوم صحابه در وجود خویش بودند و این هر دو نیز در کوفه می‌زیستند.

لذاست که می‌توان ادعا کرد که سرچشمه‌ی علوم، در کوفه بود و همین که در هر خانه‌ی شهر کوفه آوازه‌ی علم و فضل در حدیث، طنین افکنده و در هر محله درسگاه‌های حدیث دایر بود، خود دلیلی روشن بر صحت ادعای ماست.

علامه ابومحمد رامهرمزی در «المحدث الفاضل» از انس بن سیرین نقل می‌کند که: «أتیت الکوفة فوجدت بها أربعة آلاف يطلبون الحدیث وأربع مائة قد فقهاوا». علامه تاج الدین سبکی در «طبقات الشافعية الكبرى» قول حافظ ابوبکر بن داود را نقل می‌کند: که من به کوفه رسیدم نزد یک درهم بود. از آن، سی مَدّ لوبیا خریداری کردم. هر روز یک مَدّ لوبیا می‌خوردم و از اشبح یک هزار حدیث می‌نوشتم تا اینکه در یک ماه سی هزار حدیث جمع آوری نمودم.

اکنون خودتان قضاوت و داوری نمایید که در شهری که در ظرف مدت یک ماه فقط از یک استاد حدیث، سی هزار حدیث نوشته می‌شود، در آن شهر، علم حدیث در چه سطحی از پیشرفت و تعالی قرار داشته است. به دلیل همین پیشرفت و تعالی بوده است که صد راوی از رجال بخاری، فقط کوفی‌اند و علت اینکه امام بخاری به کُرّات به کوفه سفر می‌کرد همین بوده است.

امام اعظم رحمته الله و علم حدیث:

امام اعظم در شهر کوفه چشم به جهان گشود و این درست در دورانی بود که کوفه مرکز حدیث و فقه بود. وی در کوفه پرورش یافت و از شیوخ آنجا کسب فیض کرد. چون در «صحاح سته» از امام ابوحنیفه هیچ حدیثی مروی نیست. به همین دلیل بعضی افراد تنگ نظر [و کوتاه فکر] وی را در علم حدیث تضعیف کرده‌اند. طبیعی است که این، طرز فکری نابخردانه و جاهلانه بوده و از اتهاماتی کاملاً بی‌اساس است. در «صحاح سته» نه فقط از امام ابوحنیفه هیچ حدیثی روایت نشده که از امام شافعی نیز در هیچ کتابی از «صحاح سته» حدیث روایت نشده است. و از امام احمد که استاد ویژه‌ی امام بخاری است جز سه‌الی چهار موضع حدیث روایت نشده و روایات

امام مالک نیز از چند روایت تجاوز نمی‌کند.

قدر مسلم [صرف نظر از تنگ نظری‌های بی‌خردانه] علت آن این نیست که - پناه بر خدا - بزرگان یاد شده [واقعاً] در حدیث ضعیف بودند، بلکه علت آن این است که اولاً؛ آنان فقیه بودند. به همین دلیل وجهه‌ی اصلی همت آنان تبیین احکام و مسائل بود. ثانیاً؛ این‌ها مجتهد بودند و صدها شاگرد و پیرو داشتند. و امامان «صحاح سته» کاملاً پی برده بودند که علوم و معارف آنان به وسیله‌ی شاگردانشان محفوظ می‌ماند. در یک رویکرد می‌توان گفت که اصحاب «صحاح سته» فقط در جهت حفظ و نگهداری علوم کسانی اشتغال ورزیدند که اندیشه‌ی ضایع شدن آن‌ها بود. و این تنها دلیلی است که اصحاب «صحاح سته» احادیث امام ابوحنیفه را در کتاب‌های خویش روایت نکرده‌اند. و الاً جلالت قدر امام ابوحنیفه در علم حدیث غیرقابل انکار است. وی به اتفاق عالمان امت، مجتهد است و یکی از شرایط [فتی و تخصصی] اجتهاد این است که مجتهد در علم حدیث بهره‌ی کافی داشته باشد. اگر امام ابوحنیفه رحمته الله علیه در علم حدیث بهره‌ای نمی‌داشت چگونه وی را به عنوان مجتهد می‌پذیرفتند؟ در صورتی که گروه بزرگی از عالمان حدیث، به بلندی مقام وی اذعان کرده‌اند که اگر اقوال و سخنان آنان جمع آوری شود مجموع آن‌ها به صورت یک کتاب درمی‌آید و در کتاب‌هایی که در مناقب ابوحنیفه رحمته الله علیه تألیف شده این اقوال و سخنان کاملاً به چشم می‌خورد. ما در اینجا فقط به نقل چند قول اکتفا می‌کنیم:

قول نخست از مکی بن ابراهیم است. وی استاد جلیل القدر امام بخاری است. امام بخاری اکثر «ثلاثیات» کتاب خود را از ایشان روایت نموده است. مکی بن ابراهیم شاگرد امام ابوحنیفه است. درباره‌ی امام ابوحنیفه در کتاب «تهذیب التهذیب» از ایشان منقول است که: «کان أعلم زمانه». در توضیح مطلب، ذکر این نکته ضروری می‌نماید که لفظ «علم» در آن زمان فقط برای «علم حدیث» بکار می‌رفت. پس هدف مکی بن ابراهیم از قول یاد شده این بود که امام ابوحنیفه در عصر خویش در «علم حدیث» بزرگترین عالم بود.

قول دوم از محدث مشهور یزید بن هارون است. وی می‌فرماید: «أدرکت ألفاً من

الشیوخ وکتبت منهم فما وجدت أفقه ولا أروع ولا أعلم من خمسة أولهم أبوحنيفة^۱. حافظ ذهبی در «تذكرة الحفاظ»^۲ با سند خود قول سفیان بن عیینه را ذکر کرده که ایشان می‌فرماید: «لم يكن في زمان أبي حنيفة بالكوفة رجل أفضل منه ولا أروع ولا أفقه منه». و حافظ ذهبی^۳ این قول امام ابوداود را نیز نقل کرده است که: «كان إماماً».

با نگاهی به شیوخ و متعلمان ایشان نیز، می‌توان به مقام علمی ایشان در «علم حدیث» پی برد. حافظ ابوحجاج مزی در «تهذیب الکمال» هفتاد و چهار استاد ابوحنیفه را ثبت و ضبط کرده است. حافظ سیوطی در کتاب «تبیض الصحیفة لمناقب أبی حنیفة» اسامی تمامی شیوخ وی را گرد آورده است. البته اهالی علم آگاهی دارند که حافظ مزی تمام شیوخ یک راوی حدیث را استیعاب نمی‌کند. بلکه به طور نمونه افرادی را ذکر می‌نماید. به همین خاطر ملا علی قاری در شرح «مسند امام أبی حنیفة» تعداد شیوخ امام ابوحنیفه را ۴۰۰۰ نفر ذکر کرده است و شیوخ یاد شده نیز، در «علم حدیث» در سطحی از مقام علمی قرار دارند که محدثان معروف و مشهور بعدی به چنین مقام و درجه‌ای نرسیده‌اند. چرا که شیوخ ایشان یا صحابه‌اند یا تابعان و یا اتباع تابعان و خارج از این سه گروه نیستند.

تابعی بودن امام ابوحنیفه رحمته:

درباره‌ی آنچه به صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم مربوط است می‌توان چنین ادعا کرد که تابعی بودن امام اعظم امری مسلم و انکارناپذیر است. حافظ ابن حجر می‌فرماید: ولادت امام ابوحنیفه در سنه‌ی ۸۰ هـ. ق بوده است. در آن زمان در کوفه صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن ابی اوفی اقامت داشت. زیارت نکردن وی ایشان را امری ناممکن [و قریب به محال] است. ابن سعد در «طبقات» نقل کرده است: امام ابوحنیفه، انس بن مالک

۱- تذكرة الحفاظ، امام ذهبی.

۲- همان مدرک، ص ۱۹۵.

۳- همان مدرک، ص ۱۶.

را درک نموده است. علاوه بر این علامه سیوطی در «تبیض الصحیفة لمناقب ابی حنیفة» روایات متعددی نقل کرده که از آن‌ها می‌توان دریافت که امام ابوحنیفه از اصحابی چون انس، عبدالله بن ابی اوفی، عبدالله بن حارث بن جزء، عبدالله بن انیس، وائله بن اصقع و عائشه بنت عجرد حدیث شنیده است.

حافظ ابومعشر عبدالکریم بن عبدالصمد طبری در این زمینه رساله‌ی مستقلی نگاشته و در آن، آن دسته از روایاتی را که امام ابوحنیفه آن‌ها را مستقیماً و بدون واسطه از صحابه‌ی کرام شنیده جمع آوری نموده است. در این کتاب علاوه بر آن‌ها، سماع امام ابوحنیفه از جابر بن عبدالله و معقل بن یسار را نیز به اثبات رسانده است. اگر چه حافظ ابن حجر رحمته نوشته که در سند این روایت ضعف موجود است. لیکن تاکنون هیچ محدثی حکم بطلان آن‌ها را به طور قطع و یقین صادر نکرده است. و اگر در زمینه‌ی فضائل و مناقب، از نقل روایات ضعیف بی‌شکیب نباشیم، دلیلی وجود ندارد که از این روایات، فضیلت و مرتبه‌ی علمی امام ابوحنیفه پذیرفته نگردد.

علاوه از او، علامه سیوطی در «تبیض الصحیفة» یک روایت به نقل از حافظ ابومعشر آورده که «أبوحنیفة عن مالک ابن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم». علامه سیوطی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: این روایت همسنگ [روایت] صحیح است و بنا به اعتقاد حافظ مزی این روایت به دلیل تعدد طرق، در درجه‌ی حسن قرار دارد. اگر این نظریه پذیرفته شود هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که سماع ابوحنیفه از صحابه ثابت است. و اگر به فرض که سماع هم ثابت نشده باشد ولی ثبوت زیارت کاملاً قطعی است. بنابراین تابعی بودن امام ابوحنیفه نزد محققان [منصف] یک امر مسلم و قطعی الثبوت است.

چنانچه امام ابن سعد در «طبقات»، حافظ ذهبی در «تذکره الحفاظ»، حافظ ابن حجر به نقل از علامه سیوطی در پاسخ به یک سؤال، حافظ مزی در «تهذیب الکمال»، علامه قسطلانی در «شرح بخاری»، علامه نووی در «تهذیب الأسماء واللغات» و علامه سیوطی در «تبیض الصحیفة» تابعی بودن امام ابوحنیفه را با صراحت تمام اذعان نموده [و بدان حکم قطعی داده‌اند].

اساتید بزرگ امام ابوحنیفه رحمته:

در بین اساتید خاص امام ابوحنیفه، کسانی جای دارند که در عصر تابعان، ارکان و اساطین «علم حدیث» شناخته می‌شدند. شرح حال چند نفر را در ذیل نقل می‌نماییم:

یکی از کسانی که امام ابوحنیفه در محضر آنان به تلمذ پرداخت، عامر بن شرحبیل بود. حافظ ذهبی نوشته است که: «هو اکبر شیوخ ابي حنيفة». امام شعبی از پانصد صحابه علم حدیث آموخته است. حافظه‌ی ایشان از لحاظ قوت در حدی بود که هیچگاه برای یادگیری حدیث دست به قلم و دوات نبرد. وی می‌فرماید که من با شعر میانه‌ای ندارم ولی: «لو أردت لأنشدت شهراً وما أعدت». روزی شعبی مشغول تشریح غزوات آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کنار او گذشت. با شنیدن سخنان وی فرمود: من در غزوات در رکاب آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده‌ام ولی شعبی درباره‌ی غزوات، اطلاعاتش از من بیشتر است.

خطیب بغدادی به نقل از علی بن مدینی می‌نویسد که علوم عبدالله بن مسعود، در علقمه، اسود، حارث، عمرو و عبیده بن قیس خلاصه شده و علوم اینان در دو شخص که عبارتند از: ابراهیم نخعی و عامر شعبی ریزش کرده است. و [خوشبختانه] این هر دو از اساتید [برجسته‌ی] امام ابوحنیفه هستند.

از اساتید ویژه‌ی امام ابوحنیفه، حماد بن سلیمان است. وی به اتفاق، امام حدیث و فقه است. و ایشان حافظ علوم عبدالله بن مسعود شناخته شده است. در «صحیح مسلم»، «ابوداود»، «ترمذی» هم روایات وی آمده است. حماد بن سلیمان در زندگی خود از محضر انس، زید بن اوهب، سعید بن مسیب، عکرمه، ابووائل، ابراهیم نخعی و عبدالله بن بریده کسب علم نمود. امام ابوحنیفه از ایشان دو هزار حدیث روایت کرده است. وی نسبت به استادش حماد بن سلیمان احترام زائد الوصفی قائل بود. به حدی که هیچگاه به هنگام خواب پاهایش را به سوی خانه‌ی ایشان دراز نمی‌کرد.

از اساتید برجسته‌ی دیگر، ابواسحاق سبیعی است. وی از سی و هشت صحابه کسب علم کرد. مطابق قول ابوداود طیالسی وی «أعلم الناس بحديث ابن مسعود وعلي» بود. ایشان از راویان «صحاح سته» نیز می‌باشد. علاوه بر اساتید ذکر شده،

شخصیت‌هایی چون: ابراهیم نخعی، قاسم بن محمد، قتاده، نافع، طاووس بن کیسان، عکرمه، عطا بن ابی رباح، عمرو بن دینار، عبدالله بن دینار، حسن بصری، امام شیبان، سلیمان اعمش رحمته که از تابعان جلیل القدر و اساطین امت می‌باشند در جرگه‌ی اساتید امام ابوحنیفه داخل‌اند.

شاگردان برجسته امام ابوحنیفه رحمته:

اکنون وقت آن رسیده تا درباره‌ی شاگردان امام ابوحنیفه نیز اشاره‌ای داشته باشیم. [آنچه جالب توجه همگان است اینکه] در فهرست شاگردان نیز امامان بزرگی به چشم می‌خورد. از میان شاگردان برجسته و ویژه ایشان عبدالله بن مبارک است. وی می‌فرماید: «لولا أعاني الله بأبي حنيفة وسفيان لكنت كسائر الناس». و از شاگردان ایشان، یحیی بن سعید قطان است که در علم جرح و تعدیل شهرت خاصی دارد. امام ذهبی و دیگران آورده‌اند که وی بر قول امام ابوحنیفه فتوا صادر می‌کرد.

حافظ ابن حجر در تهذیب به نقل از یحیی قطان آورده که: «قد أخذنا بأكثر أقواله». و یحیی بن معین در «الجواهر المضية في طبقات الحنفية» و موفق در «مناقب الإمام أبانحنيفة»^۱ به نقل از یحیی بن معین این سخن یحیی بن سعید قطان را آورده که: «جالسنا والله أبا حنيفة وسمعنا منه و كنت والله إذا نظرت إليه عرفت في وجهه أنه يتق الله عز وجل»^۲.

از شاگردان ویژه وی وکیع بن جراح، استاد امام شافعی است. او از امام ابوحنیفه نهصد حدیث روایت کرده است. ابن عبدالبر در «الإنتقاء» به نقل از یحیی بن معین می‌نویسد که وی نیز بر قول امام ابوحنیفه فتوا می‌داد. البته گفتنی است که فتوا دادن [اینان] بر قول امام ابوحنیفه مانند مقلد مطلق [براساس تقلید محض] نبود، بلکه مجتهد فی المذهب به حساب می‌آمد. همچنان‌که امام ابویوسف و امام محمد و دیگران در بعضی مسائل با امام ابوحنیفه راه خلاف را پیش گرفته‌اند ایشان نیز در پاره‌ای مسائل برخلاف نظر وی اظهار نظر نموده، که از آن جمله است؛ مسأله إشعار در حج.

۱- مناقب الامام ابانحنيفة ۱/۱۹۱.

۲- تاریخ بغداد ۳/۳۵۲.

بعلاوه‌ی شاگردان یاد شده، از میان عالمان حدیث، محدثان معظم و مشهوری چون: مکی بن ابراهیم، زید بن هارون، حفص بن غیاث نخعی، یحیی بن زکریا بن ابی زائده، مسعود بن کدام، ابوعاصم بن نبیل، قاسم بن معن، علی بن مسهر، فضل بن دکین و عبدالرزاق بن همام نیز در محضر امام ابوحنیفه زانوی تلمذ زده‌اند.

محدثی که در فهرست بلند وی، شیوخ و شاگردانی اینگونه بلند مرتبه و عالی مقام، به چشم می‌خورد، باز غیرمسئولانه اینگونه سخنان را بر زبان راندن که منزلت ایشان در «علم حدیث» پایین بوده چه ستم بزرگی است؟!

درباره‌ی قوت و خارق العادگی حافظه‌ی امام ابوحنیفه نیز، وقایع و داستان‌های حیرت انگیزی روی داده که به طور نمونه به دو واقعه اشاره می‌شود:

۱- ملاعلی قاری در «مناقب الإمام الأعظم» می‌آورد که باری در یکی از مجالس، امام ابوحنیفه و امام اعمش حضور داشتند. شخصی از امام ابوحنیفه درباره‌ی مسأله‌ای توضیح خواست. و ایشان نیز توضیح داد. امام اعمش وقتی توضیحات وی را شنید پرسید: «من ابن أخذت هذا»؟ ایشان بلافاصله فرمود: «أنت حدثنا عن أبي صالح عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ كذا. وأنت حدثنا عن أبي إياس عن ابن مسعود الأنصاري. وأنت حدثنا عن أبي وائل عن عبدالله قال: قال رسول الله ﷺ كذا. وحدثنا عن أبي مجلز عن أبي حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله ﷺ كذا. وأنت حدثنا عن أبي الزبير عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ كذا».

وی از این جواب امام ابوحنیفه متعجب شده و فرمود: «حسبك، ما حدثتك به في مائة يوم حدثني به في ساعة واحدة». سپس گفت: «يا معشر الفقهاء أنتم الأطباء ونحن الصيادلة وأنت أيها الرجل أخذت بكلا الطرفين».

واقعه‌ی دوم، متعلق به امام ابویوسف است. وی می‌گوید هر گاه امام ابوحنیفه مسأله‌ی شرعی را ایراد می‌کرد، من نزد تمام شیوخ حدیث در کوفه بار می‌یافتم و از آنان احادیثی را که قول امام ابوحنیفه را تأیید و تثبیت می‌نمود جمع آوری می‌کردم، و با شادمانی به محضر ایشان می‌شتافتم تا با قرائت آن‌ها نزد ایشان، موجبات خشنودی

وی را فراهم نمایم. اما پس از اینکه از خواندن احادیث فارغ می‌شدم، ایشان اینگونه آغاز به سخن می‌کرد: از میان این احادیث در فلان حدیث فلان نقص است و در فلان حدیث فلان راوی به دلیل فلان علت، ضعیف است. بنابراین، این حدیث غیرقابل استدلال است. و در ادامه می‌فرمود: «أنا عالم بعلم أهل الكوفة».

کتاب الآثار:

از آثار علمی امام ابوحنیفه، «کتاب الآثار» وی، شاهد صدقی بر مقام بلند ایشان در «علم حدیث» است. در ابواب فقهی، کتاب یاد شده نخستین کتاب مدوّن و منضبط در «علم حدیث» است [که به ترتیب ابواب فقهی تدوین شده است]. علامه سیوطی در «تبیض الصحیفه» نوشته است که این فضیلت و بزرگواری امام ابوحنیفه شایسته‌ی چشم‌پوشی نیست که وی برای اولین بار [در تاریخ علم حدیث] یک کتاب منظم و منضبطی را براساس ابواب فقهی تدوین کرد. کاری که هیچ محدث دیگری در زمان وی از او پیشی نگرفت و کتاب یاد شده از مآخذ [مهم] امام مالک در کتاب «موطأ» است. حافظ ذهبی در «مناقب» به نقل از «أخبار أبي حنيفة» تألیف قاضی ابوعباس، محمد بن عبدالله بن ابی عوام، با سند متصل این قول محدث مشهور، عبدالعزیز در آوردی را می‌آورد که: «كان مالك ينظر في كتب أبي حنيفة ويتفحصها»؛ از این سخن، کاملاً آشکار است که درجه‌ی ارزش و اعتبار «کتاب الآثار» نسبت به «موطأ إمام مالك» موازی ارزش و اعتبار «موطأ إمام مالك» نسبت به «صحیحین» است.

راویان مشهور کتاب الآثار:

راویان «کتاب الآثار» به فراوانی سایر کتاب‌های حدیث‌اند که از میان آن‌ها چهار راوی زیر بسیار مشهورند:

- ۱- امام ابویوسف.
- ۲- امام محمد.
- ۳- امام زفر.
- ۴- امام حسن بن زیاد.

همانطور که امام بخاری صحیح خویش را از میان ششصد هزار حدیث برگزیده، امام ابوحنیفه نیز «کتاب الآثار» را از میان احادیث بی‌شماری برگرفته و انتخاب کرده است. اما به دلیل اینکه امام ابوحنیفه پیش از امام بخاری و سایرین می‌زیسته و در آن زمان اساتید و طرق حدیث نیز به این گستردگی نبوده وی کتاب خود را از میان ۴۰۰۰۰ حدیث برگزیده است.

علامه موفق مکی در «مناقب الإمام الأعظم» این قول ابوبکر بن محمد زرنجری را نقل نموده که: «إنتخب أبوحنیفه الآثار من أربعین ألف حدیث»؛ و علامه موفق به نقل از «مناقب أبي حنيفة» تألیف حافظ ابوزکریا بن یحیی نیشابوری با سند آن از یحیی بن نصر بن حاجب آورده است که: «سمعت أبا حنيفة يقول: عندي صناديق من الحدیث ما أخرجت منها إلا الشيء اليسير الذي ينتفع به».

علامه زبیدی در کتاب «عقود الجواهر المنيفة» با سند حافظ ابونعیم اصفهانی به نقل از یحیی بن نصر می‌نویسد که روزی نزد امام ابوحنیفه بار یافتم، دیدم اتاق وی مملو از کتاب است. از ایشان پرسیدم این [کتاب‌ها] چیست؟ در جواب فرمود: کتاب‌های حدیث است.

از سخنان فوق به روشنی درمی‌یابیم که احادیثی که در «کتاب الآثار» موجود است بخش [ناچیزی] از احادیثی است که نزد امام ابوحنیفه بوده است. به طور قطع تمامی احادیث وی را دربر نمی‌گیرد. به هر حال از فضایل امام ابوحنیفه یکی همین است که در میان تمامی کتب حدیثی که امروزه متداول است، نخستین کتابی که به ترتیب ابواب نگاشته شد، «کتاب الآثار» تألیف ایشان است.

برای اینکه بدانیم این کتاب در «علم حدیث» چه ارج و اعتباری داشته و دارد، بررسی و مطالعه‌ی اقوال و نظریات محدثان آن عصر تعیین کننده است. [محدثان معاصر امام ابوحنیفه] نه فقط مطالعه‌ی آن را به شاگردان خود توصیه می‌کردند و با تأکید می‌فرمودند که بدون [خواندن و مطالعه‌ی] آن کسب علم فقه متعذر و دشوار است. غالب این اقوال در کتاب‌هایی که پیرامون «مناقب إمام أعظم» به رشته‌ی تحریر درآمده منقول است. محدثان [در مقاطع مختلف تاریخ] روی «کتاب الآثار» کارها [و

خدمات] تحقیقی پرحجمی به عمل آورده‌اند که آن خود بیانگر اهمیتی است که این کتاب نزد آنان داشته است.

برای «کتاب الآثار» شروح زیادی نگاشته شده است: «الإیثار لذكر رواة الآثار» حافظ ابن حجر عسقلانی که آن را پیرامون رجال «تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأربعة» آورده است. سپس حافظ ابن حجر در کتاب مشهور خود «تعجیل المنفعة» تمام راویان «کتاب الآثار» را گرد آورده است. چرا که این کتاب در تذکره‌ی رجال امامان چهار گانه یعنی امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد تحریر یافته است. حافظ زین الدین قاسم بن قتلوبغا شاگرد علامه ابن همام [دو کتاب یکی در] شرح کتاب الآثار و [دیگری] کتابی مستقل درباره‌ی رجال آن تصنیف کرده است.

در اینجا از این سخن نیز نباید غفلت ورزید که نواب صدیق حسن خان در «إتحاف النبلاء»، در این اظهار نظر که حافظ ابن حجر «تعجیل المنفعة» را درباره‌ی رجال سنن چهار گانه نوشته، به خطا رفته و به یقین هویداست که ایشان کتاب «تعجیل المنفعة» را مطالعه نکرده بود. و اگر وی شخصاً کتاب «تعجیل المنفعة» را مطالعه کرده بود [هرگز] به چنین اظهار نظر نادرستی مبادرت نمی‌ورزید. چون حافظ ابن حجر در مقدمه‌ی «تعجیل المنفعة» تصریح نموده که هدف او «تذکره زوائد رجال الأئمة الأربعة» است.

حافظ ابوبکر ابن حمزه حسینی کتابی به نام «التذکره لرجال العشرة» نوشته است که در آن رجال صحاح سته و ائمه‌ی اربعه را جمع آوری کرده است. در این کتاب تمام راویان «کتاب الآثار» موجود است.

«کتاب الآثار» تنها کتابی است که امام ابوحنیفه به قلم خود نگاشته است. علاوه بر آن، محدثان برجسته‌ای تحت عنوان «مسند أبی حنیفة» اقدام به جمع آوری مرویات وی نموده‌اند که تعداد آن‌ها نزدیک به بیست «مسند» می‌باشد. از میان نویسندگان «مسانید» می‌توان به شخصیت‌هایی چون ابونعیم اصفهانی، حافظ ابن عساکر، حافظ ابوالعباس، ابوالعباس دوری، حافظ ابن منده اشاره کرد. بد نیست بدانید که حافظ ابن عدی در اوایل از مخالفان سرسخت امام ابوحنیفه بود. اما زمانی که نزد امام طحاوی

زانوی تلمذ زد به جلالت قدر امام اعظم پی برد. آنگاه جهت جبران افکار پیشین خود [نسبت به امام اعظم] «مسند اُبی حنیفة» را مدوّن کرد. کتاب‌هایی که تحت عنوان «مسند اُمام اُبی حنیفة» نگاشته شده به هفده و یا بیش از آن می‌رسد، که آن‌ها را بعدها علامه ابن خسرو به نام «جامع مسانید اُمام الاعظم» در یک دوره‌ی کامل جمع آوری کرد.

حقیقت این است که وارد ساختن این اتهام کودکانه، امام ابوحنیفه در «علم حدیث» بضاعتی مزجات و اندک داشته و یا اینکه نزد ایشان جز هفده حدیث نبوده - کما نقله ابن خلدون عن بعض الناس - ناشی از تعصّب و ناآگاهی است. [و برای اتهام کودکانه‌ی فوق] هیچ تأویلی جز این نمی‌توان ارائه کرد. [و متأسفانه] معلوم نیست که ابن خلدون بر چه اساسی نوشته که چون شرایط صحت حدیث نزد امام ابوحنیفه خیلی سخت و مشکل بوده بنا بر همین، احادیث صحیح ایشان از هفده حدیث تجاوز نموده است. واقعیت مطلب این است که به دلیل فاصله‌ای که بین ابن خلدون و امام ابوحنیفه وجود داشت، وی از کشف حقیقت امر عاجز ماند و حقیقت را می‌توان در اظهار نظری که زاهد الکوثری در حاشیه «شروط الاثمة الخمسة للحازمی» بیان داشته دید [وی می‌گوید] احادیث امام ابوحنیفه در دفاتر هفده گانه‌ای گردآوری شده است که کم حجم‌ترین آن‌ها از «سنن شافعی» به روایت طحاوی و «مسند شافعی» به روایت ابوعباس اصمّ ضحیم‌تر است. و این در حالی است که مدار [اصلی] احادیث امام شافعی همین دو کتاب می‌باشد.

به نقل قولی [از یکی] از شاگردان امام ابوحنیفه، در تصانیف وی هفتاد هزار حدیث نوشته شده است. علی‌الظاهر این سخن به دیده‌ی بسیاری از مردم مبالغه‌آمیز است، چرا که احادیث موجود در تصانیف امام ابوحنیفه در ظاهر قضیه، به رقمی به این بزرگی دیده نمی‌شود. ولی اگر روش کاری که متقدمان در بیان حدیث داشته‌اند، درستی سخن فوق آشکار می‌گردد.

نزد محدّثان برای بیان حدیث، دو روش وجود داشت: گاهی حدیث را مرفوعاً به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دادند و گاهی به دلیل حزم و احتیاط به جای آنکه آن را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت دهند به عنوان یک نظریه‌ی فقهی بیان می‌کردند. و این ناشی از

شدت احتیاطی بود، که اگر [خدای ناکرده] در نقل آن روایت از آنان تعللی پیش آید، تعلل به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده نشود. از میان صحابه و تابعان، آن عده از بزرگوارانی که در زمینه‌ی روایت حدیث، احتیاط می‌ورزیدند. عموماً همین روش دوم را انتخاب کرده بودند. چنانچه بیشتر روایات عمرؓ از این نوع احادیث است. و دلیل آن این است که احادیث مرفوعه‌ای که از عمرؓ مروی است از پانصد بیشتر و از هزار کمتر است. و براساس اصطلاح محدثان، وی می‌بایست از متوسطان به شمار آید. چنانچه محدثان نیز او را جز متوسطان به حساب آورده‌اند. لیکن شاه ولی الله [محدث دهلوی] در «ازالة الخفاء» می‌نویسد که ایشان را باید از مکثران شمرد. در اصطلاح محدثان، مکثران [به کثرت روایت کنندگان] به بزرگانی گفته می‌شود که تعداد مرویات آنان متجاوز از هزار روایت باشد.

شاه ولی الله [محدث دهلوی] علت این مسأله را که [چرا باید] عمرؓ جزو مکثران قرار داده شود، این بیان می‌کند که بیشتر روایات او در لفافه‌ی قول خود ایشان مروی است. و این از مقولات مشهور برخی تابعان است که: «لأن نقول قال علقمة، قال عبدالله أحب إلينا من أن نقول قال رسول الله ﷺ».

از این وقایع، نظایر فراوانی وجود دارد که مولانا ظفر احمد عثمانی آن‌ها را در «إنجاء الوطن من الإزدراء بإمام الزمن» به تفصیل نقل کرده است.

از آنچه گذشت، این نکته‌ی مهم واضح می‌گردد که تعداد بیشماری از متقدمان، احادیث مرفوع را در قالب سخنان خود به صورت مسأله‌ی فقهی ذکر کرده‌اند. طبیعی است که اگر از این منظر به مسأله نگاه کنیم هیچ مانعی در این سخن نیز نمی‌بینیم که تعداد مرویات امام ابوحنیفه به هفتاد هزار رسیده باشد. برای اینکه بطور مسلم ایشان نیز همین روش و شیوه را اختیار کرده بودند.

و اگر از این منظر [در دامنه‌ی وسیعتر] به همه‌ی مسائلی که امام محمد و دیگران از امام ابوحنیفه روایت کرده‌اند نظری بیفکنیم در آن، مسائل [فقهی] بی‌شماری از این نوع را خواهیم دید که آن‌ها از حدیث منقول است که بالطبع در اینصورت، مرویات امام ابوحنیفه از هفتاد هزار نیز تجاوز می‌کند.

قطع نظر از مباحث فوق، باید بدین حقیقت اشاره کرد که مهم این نیست که امام اعظم روایاتی را که از دیگران نقل نموده تعدادشان چقدر بوده، بلکه مهم این است که

چه مقدار حدیث به وی رسیده است. واقعیت این است که امام ابوحنیفه به دلیل اینکه وظیفه و مسئولیت اصلی اش به جای روایت حدیث، استنباط احکام بوده طبیعتاً بسیاری از روایات وی نه به صورت حدیث که به صورت مسائل فقهی باقی ماندند - و الله سبحانه و تعالی اعلم بالصواب.

تجزیه و تحلیل تحقیقی و منصفانه پیرامون اعتراضاتی که بر امام ابوحنیفه وارد شده است:

اکنون نگاهی به ایراداتی بیندازید که عموماً بر امام ابوحنیفه وارد شده است:

۱- اعتراض نخست:

امام نسائی در کتاب خود بنام «الضعفاء» تذکره‌ی ابوحنیفه را آورده و نوشته:

«نعمان بن ثابت أبوحنيفة ليس بالقوى في الحديث».

جواب آن این است که: اصولاً شناختن اصول موضوعه‌ی جرح و تعدیل که عالمان، بر پایه‌ی آن، یک راوی را جرح و تعدیل می‌کنند لازم و ضروری به نظر می‌رسد و گرنه عدالت و ثقه بودن بزرگترین محدثان زیر سؤال می‌رود. چرا که همه‌ی امامان بزرگ به نوعی جرح شده‌اند. چنانچه یحیی بن معین بر «امام شافعی»، امام کرابیسی بر «امام احمد»، امام زهلی بر «امام بخاری» و امام احمد بر «امام اوزاعی» جرح وارد ساخته‌اند. اگر کلیه‌ی این اقوال، معتبر شناخته شود، هیچ یک از آن‌ها ثقه باقی نمی‌ماند [حتی که] ابن حزم [بنا به اصول جرح و تعدیل خود] با شدتی که به خرج داده امام ترمذی و امام ابن ماجه را مجهول گفته است و امام نسائی نیز به اشد وجه آماج اتهامات قرار گرفته و مجروح قرار داده شده است.

واقعیت این است که عالمان، برای جرح و تعدیل اصولی گزارده‌اند که از میان آن‌ها اولین اصل این است:

۱- هر شخصی که امامت و عدالت وی به حدّ تواتر رسیده باشد درباره‌ی او جرح یک یادو فرد معتبر نیست و امام ابوحنیفه از کسانی است که امامت و عدالت وی به حدّ تواتر رسیده است. امامان بزرگ حدیث، علم و تقوای ایشان را تحسین و تأیید [و تثبیت] کرده‌اند. بنابراین جرح آحاد در مورد امام ابوحنیفه از اعتبار و اهمّیت ساقط است.

برخی سبکسران و کم خردان زمان ما به پاسخ فوق این ایراد را وارد ساخته‌اند که

قاعده‌ی معروف محدّثان است که: «الجرح مقدّم علی التعديل»؛ و با توجه به اینکه در مورد امام ابوحنیفه جرح و تعدیل هر دو منقول هستند پسر جرح مقدم و راجح می‌باشد!!

[پاسخ آن اینکه:] این ایراد مبنی بر ناآگاهی آنان به اصول جرح و تعدیل است. چرا که امامان حدیث بدین سخن تصریح کرده‌اند که قاعده‌ی فوق بدین معنی نیست که آن را مطلق بنگریم بلکه آن مقید به شرایط زیر است:

اگر درباره‌ی یک راوی اقوال و سخنان جرح و تعدیل با همدیگر متعارض باشد عالمان، برای حلّ آن، دو راه در پیش گرفته‌اند:

۱- راه اول که نوعی از اصول جرح و تعدیل به شمار می‌رود، راهی است که خطیب بغدادی در «الكفاية في أصول الحديث والرواية» بدان اشاره کرده است که در وضعیتی [که جرح و تعدیل متعارض باشند] باید دید، تعداد جرح کنندگان بیشتر است یا تعدیل کنندگان؟ تعداد هر کدام بیشتر باشد همان طرف معتبر قرار داده شود.

از میان شافعیان، علامه تاج الدین سبکی نیز قائل به همین قاعده است. اگر این راه انتخاب گردد باز هم در تعدیل امام ابوحنیفه هیچ شبهه‌ای بر جای نمی‌ماند. چرا که جرح کنندگان ایشان افراد معدودی هستند - یعنی افرادی چون امام نسائی، امام بخاری، امام دارقطنی و حافظ ابن عدی. البته [اگر در خاطر مبارکتان باشد] ما در گذشته گفتیم که ابن عدی بعد از اینکه نزد امام طحاوی به تلمذ پرداخت به عظمت امام ابوحنیفه معترف شد. و از سویی مداحان وی آن قدر زیادند که شمارش آن‌ها خارج از حوصله‌ی بحث ماست. به طور نمونه چند مورد را برای خوانندگان نقل می‌کنیم:

اولین شخصی که در علم جرح و تعدیل، پیرامون رجال سخن گفته، امام شعبه بن حجاج بوده است. وی به لقب امیرالمؤمنین فی الحدیث، شهره‌اند. ایشان درباره‌ی امام ابوحنیفه می‌فرماید: «كان والله ثقةً ثقةً».

امام دوم جرح و تعدیل، امام یحیی بن سعید قطان است. وی خود از شاگردان امام ابوحنیفه است. حافظ ذهبی در «تذكرة الحفاظ» و حافظ ابن عبدالبر در «الإنتقاء» نقل کرده‌اند که او براساس اقوال و سخنان امام ابوحنیفه، فتوا می‌داده است. و از

مقوله‌ی ایشان است که: «جالسنا والله أبا حنیفة وسمعنا منه فکنت کلما نظرت إلیه عرفت فی وجهه أنه یتقی الله عز وجل». مقوله‌ی دوم هم از ایشان است که در مقدمه‌ی «کتاب التعلیم» تألیف علامه سندی وارد شده است و آن اینک: «إنه لأعلم هذه الامّة بما جاء عن الله ورسوله ﷺ».

امام سوم جرح و تعدیل، شاگرد امام یحیی بن سعید قطّان یعنی یحیی بن معین است. وی درباره‌ی امام ابوحنیفه می‌فرماید: «کان ثقة حافظاً لا یحدّث إلاّ بما یحفظ، ما سمعت أحداً یجرحه». باری، از ایشان درباره‌ی امام ابوحنیفه سؤال شد: «أثقة هو؟» وی در پاسخ گفت: «نعم ثقة ثقة وأورع من أن یکذب وأجلّ قدراً من ذلك».^۱

امام چهارم در جرح و تعدیل امام علی بن مدینی است. وی استاد امام بخاری است. درباره‌ی نقد رجال از متشدّدان است^۲ ایشان می‌فرماید: «أبوحنیفة روی عنه الثوری وإبن المبارک وهشام ووکیع وعباد بن العوام وجعفر بن عون وهو ثقة لا بأس به». عبدالله بن مبارک می‌فرماید: «لولا أعانني الله بأبي حنیفة وسفیان لکنت کسائر الناس». و سخن [تاریخی] مکی بن ابراهیم قبلاً گذشت که: «کان أعلم زمانه». بعلاوه‌ی اینان، امامانی چون هارون، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، اسرئیل بن یونس، یحیی بن آدم، وکیع بن جراح، امام شافعی و فضل بن دکین رحمته به توثیق امام ابوحنیفه پرداخته‌اند. طبیعی است که در برابر اقوال اساطین بزرگ «علم حدیث»، پذیرفتن جرح دو یا چند نفر هیچ توجیه [علمی و عقلانی] ندارد. لذا اگر اکثریت [= اجماع مرکب] را معیار حقیقت قرار دهیم باز هم تعدیل امام ابوحنیفه قطعی خواهد بود.

۲- راه دوم رفع تعارض بین جرح و تعدیل را که به عنوان اصل سوم جرح و تعدیل شناخته شده [و می‌شود]، حافظ ابن صلاح در کتاب «مقدمه» آورده و آن را مذهب جمهور محدّثان خوانده است.

این «اصل» عبارت از این است که اگر جرح، «مفسّر» نباشد یعنی سبب جرح در

۱- مناقب الامام الأعظم. للکردی.

۲- كما صرح به الحافظ فی مقدمة فتح الباری.

آن بیان نشده باشد در این موقع، تعدیل همیشه بر جرح راجح است. برابر است که تعدیل، مفسّر باشد یا مبهم. اگر از این منظر نگریسته شود کلیه جرح‌هایی که در مخالفت با امام ابوحنیفه وارد شده همگی آن‌ها مبهم [و غیر مفسّر] است. فلذا در مقابل «مفسّر» بودن، تعدیلات آن‌ها اعتباری ندارد.

چرا که در آن ورع، تقوی و حافظه همگی به اثبات رسیده است. بخصوص اگر در [زمان] تعدیل کلیه‌ی اسباب جرح، مورد تردید واقع گردد، بدون هیچ تردیدی بیش از همه مقدّم است. تردیدی نیست که درباره‌ی امام ابوحنیفه از این نوع تعدیلات [به حد وفور] موجود و مضبوط است. مثلاً حافظ ابن عبدالبرّ در «الإنقضاء فی فضائل ثلاثة الفقهاء» نوشته است که: «أكثر ما عابوا عليه الإغراق في الرأى والقياس وليس ذلك بعيب».

خلاصه اینکه، قاعده‌ی «الجرح مقدم علی التعدیل» زمانی از اعتبار و اهمیّت برخوردار می‌گردد که جرح، «مفسّر» باشد و سبب آن نیز معقول و پذیرفتنی [و بنا به نظر برخی عالمان این نیز از شرایط مهم است که تعدیل‌کنندگان کمتر از جرح‌کنندگان باشند].

۲- اعتراض دوم:

این اعتراض را که بر امام ابوحنیفه وارد شده حافظ شمس الدین ذهبی در «میزان الاعتدال فی أسماء الرجال» چنین نقل کرده است: «النعمان بن ثابت الكوفي إمام أهل الرأى ضعفه النسائي وإبن عدی والدارقطني وآخرون».

جواب آن اینکه، عبارت فوق در «میزان الاعتدال» از خود مصنّف محترم نیست. جمله‌ای است که بر آن افزوده شده، بدینسان که ابتدا توسط شخص دیگری نخست در حاشیه نگاشته شده و سپس بعدها به توسط دیگران در «متن» قرار داده شده و یا در اثر خطای کاتبی عمداً وارد متن گردانیده شده است.

دلایل ادعای فوق به شرح ذیل است:

حافظ ذهبی در مقدمه‌ی «میزان الاعتدال» تصریح نموده که من در این کتاب تذکره‌ی امامانی که جلالت قدر آن‌ها به حد تواتر رسیده نمی‌آورم اگر چه شخصی بر او

کلام کرده باشد و از آن امامان نام امام ابوحنیفه را صریحاً ذکر کرده است. بدین وسیله، چگونه امکان آن است که وی در کتاب یاد شده از امام اعظم سخن بگوید. امامان بزرگی که حافظ ذهبی در «میزان الاعتدال» تذکره‌ی آنان را نیاورده، همه شان را در یک کتاب مستقل دیگر به نام «تذکره الحفاظ» ذکر کرده و در آن نه فقط از امام ابوحنیفه سخن گفته که مدح و توصیف زاید الوصفی درباره‌ی ایشان نوشته است. حافظ ابن حجر کتاب خویش «لسان المیزان» نیز مبتنی بر «میزان الاعتدال» نگاشته است. یعنی رجالی که تذکره‌ی آن‌ها در «میزان الاعتدال» موجود نیست در «لسان المیزان» نیز به جز چند نفر از آن‌ها اسمی برده نشده است. [همچنان که تذکره‌ی امام ابوحنیفه در «میزان الاعتدال» نیامده] در «لسان المیزان» نیز اسمی از ایشان برده نشده است. این، از دلایل صریحی است که در اصل عبارت یاد شده در «میزان الاعتدال» نبوده و بعدها افزوده شده است.

شیخ ما؛ عبدالفتاح ابوغده حلبی حفظه الله تعالی بر حاشیه‌ی «الرفع والتکمیل»^۱ نوشته است که من در مکتب ظاهریان دمشق [یکی از] نسخه [های] «میزان الاعتدال»^۲ را دیده‌ام که به قلم یکی از شاگردان حافظ ذهبی به نام علامه شرف الدین الوانی نوشته شده است.

در آن به این مطلب تصریح شده که من این نسخه را نزد استاد خود حافظ ذهبی سه بار خوانده و با مسوده‌ی ایشان تطبیق دادم. در این نسخه تذکره‌ی امام ابوحنیفه موجود نیست. در کتابخانه‌ی مشهور رباط؛ پایتخت مراکش به نام «الخزانة العامرة» شماره‌ی ردیف ۱۳۹، یک نسخه‌ی قلمی «میزان الاعتدال» را دیدم که روی آن تواریخ مطالعه‌ی بسیاری از شاگردان حافظ ذهبی درج بود. در آن به این مطلب تصریح شده بود که یکی از شاگردان حافظ ذهبی یک سال قبل از وفات ایشان آن را نزد وی خوانده بود. در این نسخه نیز تذکره‌ی امام ابوحنیفه نیست. این، مبین این سخن

۱-الرفع و التکمیل، ص ۱۰۱.

۲-تحت حدیث رقم ۳۶۸.

است که عبارتی که در «میزان الاعتدال» آمده هیچ ثبوتی ندارد و در اصل نسخه موجود نیست. لذا ثابت شد که دامن حافظ ذهبی از اتهام تضعیف امام ابوحنیفه کاملاً پاک است. به راستی حافظ ذهبی چگونه می‌تواند چنین سخنی را بنگارد، در حالی که وی کتاب مستقلی در مناقب او به رشته‌ی تحریر درآورده است.

آنچه به حافظ ابن عدی مربوط است قبلاً گذشت. تردیدی نیست که وی در اوائل مخالف امام ابوحنیفه بود و در آن زمان وی بر ایشان جرح وارد ساخت. لیکن بعدها وقتی که در جرگه‌ی شاگردان امام طحاوی درآمد به عظمت و بزرگی ایشان پی برد. و برای جبران خطاهای قبلی خود «مسند امام ابی حنیفه» را ترتیب داد. بدین سان سخنان قبلی وی را که علیه امام ابوحنیفه بر زبان رانده نمی‌توان حجت قرار داد. و جواب جرح امام نسائی نیز قبلاً گذشت.

۳- اعتراض سوم:

امام دارقطنی در «سنن» خود تحت حدیث نبوی: «من كان له إمام فقراء الإمام له قراءة». نوشته که: «لم یسنده من موسى بن أبی عائشة غیر أبی حنیفه والحسین بن عماره وهما ضعیفان».

جواب آن اینکه: بدون شک جرح امام دارقطنی بر امام ابوحنیفه ثابت است. لیکن جواب این ایراد نیز همان است که در جواب جرح امام نسائی داده شد. آنچه قابل توجه است اینکه آیا درباره‌ی امام ابوحنیفه سخن امامان حدیثی معتبر است که با ایشان هم‌عصر بوده و یا نزدیک به عصر وی می‌زیسته‌اند که از آن جمله است: امام شعبه، یحیی بن سعید قطان، یحیی بن معین، علی بن مدینی، عبدالله بن مبارک، سفیان ثوری، وکیع بن جراح، مکی بن ابراهیم، اسرائیل بن یونس و یحیی بن آدم و یا قول امام دارقطنی که حدود دویست سال پس از وی متولد شده است؟! از قول یحیی بن معین چنین برمی‌آید که تا زمان وی هیچ شخصی بر امام ابوحنیفه جرحی وارد نساخته، چرا که وی می‌گوید: «ما سمعت أحداً یجرحه».

اکنون جای این سؤال باقی است که امامان حدیثی مانند امام نسائی و امام دارقطنی بر چه اساسی به ایراد چنین اتهامی مبادرت ورزیده‌اند؟! پاسخ آن اینکه: ما هیچگونه سوء ظنی نسبت به اخلاص این امامان حدیث نداریم.

البته ناگفته پیداست که مقامی را که خدای تعالی بدیشان ارزانی فرموده بود کسان زیادی به وی حسادت ورزیدند. و سخنان گوناگونی درباره‌ی ایشان تشهیر نمودند. برای نمونه، این تبلیغات سوء را به راه انداخته بودند که امام ابوحنیفه قیاس را بر احادیث ترجیح می‌دهد. این تبلیغات به حدی توفنده و شدید بود که خیلی از عالمان که از حالات دقیق ایشان اطلاعی نداشتند از آن متأثر شدند. بعدها وقتی گروهی از این مخالفان به حقیقت امر واقف گشتند دست از مخالفت امام ابوحنیفه برداشتند. که از آن جمله است: حافظ ابن عدی که شرح حال وی گذشت.

از مخالفان دیگر، امام اوزاعی است. علامه کردری در «مناقب الإمام الأعظم»^۱ از صمیری با سند خویش به نقل از عبدالله بن مبارک می‌نویسد که من به شام آمدم و با امام اوزاعی ملاقات نمودم. وقتی ایشان شنید که از کوفه آمده‌ام، از من پرسید: «من هذا المبتدع الخارج بالكوفة یکنی بأبی حنیفة؟» عبدالله بن مبارک می‌گوید: در آن لحظه دادن جواب مفصل را مناسب ندیدم و به مکان خود بازگشتم. پس از آن اقدام به جمع آوری مسائل فقهی که امام ابوحنیفه استنباط کرده بود و نزد من موجود بود، نمودم. در ظرف مدت سه روز مجموعه‌ای از آن‌ها را آماده ساختم و در آغاز آن به جای «قال أبوحنیفه» جمله‌ی «قال النعمان بن ثابت» را نوشته و آن را روز سوم خدمت امام اوزاعی تقدیم کردم. وی آن را مطالعه کرد و از من پرسید: «من النعمان؟ قلت: أبوحنیفه الذی ذکرته». بعدها شاهد ملاقات امام اوزاعی با امام ابوحنیفه بودم. در میان آن دو پیرامون همان مسائل سخنانی رد و بدل شد. امام ابوحنیفه مسائل فوق را با توضیحات بیشتر و بهتری بیان فرمود. آنگاه که امام ابوحنیفه تشریف برد، از امام اوزاعی پرسیدم: «کیف رأیته؟» در جواب فرمود: «غبطت الرجل لکثرة علمه ووفور عقله أستغفر الله لقد كنت فی غلط ظاهر الزمه فإنه بخلاف ما بلغنی عنه».

متأسفانه آن دسته از عالمانی که حقیقت حال امام ابوحنیفه بر آن‌ها مکشوف نشد، بر موضع قبلی خویش باقی ماندند که به دلیل اخلاصی که داشته‌اند به خواست خدا معذورند. لیکن اقوال آنان نمی‌تواند در برابر قول کسانی که از حقیقت حال امام

۱- مناقب الإمام الأعظم، ۳۹/۱. کردری.

ابوحنیفه اطلاع یافتند حجت باشد.

به هر جهت مقام و منزلت امام ابوحنیفه در «علم حدیث» بسیار بلند مرتبه است و آن دسته از بزرگانی که خاطر آنان نسبت به وی مکدر شده بود، به علت اطلاعات و اخبار ناصوابی بود که به آنان رسیده بود. در حالی که دسته‌ای دیگر از عالمان منصف، با توجه به مطالعاتی که انجام داده بودند به همین نتیجه‌ی غیرقابل تشکیک دست یافته بودند که امام ابوحنیفه در «علم حدیث» مقام شامخی داشته و ایرادات وارده محملی ندارد و از صواب و صحت بدور است.

نواب صدیق حسن خان در کتاب خویش «التاج المکمل» با تذکار فقه و ورع امام ابوحنیفه چنین می‌نویسد: «و لم یکن یعاب بشیء سوی قلة العربیة». در اینجا نواب صدیق حسن خان بر امام ابوحنیفه این ایراد را وارد نمی‌سازد که وی در «علم حدیث» تبحر نداشته البته اتهام اندک بودن بهره‌ی ایشان در ادبیات عربی را وارد می‌کند. در حالی که این اتهام نیز به هیچ وجهی من الوجوه وارد نیست. در اصل، وی این جمله را از کتاب «وفیات الأعیان» تألیف قاضی ابن خلکان نقل کرده است. لیکن جالب توجه اینجاست که خود قاضی ابن خلکان پیش از جمله‌ی نقل شده، این اتهام را تردید نموده است که متأسفانه نواب صدیق حسن خان بدان هیچ التفاتی ننموده است. قاضی ابن خلکان نوشته است که ایرادی که بر امام ابوحنیفه در زمینه‌ی اندک بودن بهره‌ی ایشان در علم عربی وارد گردیده، اصل آن مبتنی بر یک واقعه هست. باری امام ابوحنیفه در مسجد الحرام بود، در آنجا یکی از عالمان مشهور از ایشان پرسید که اگر شخصی یک نفر را با سنگ به هلاکت برساند بر او قصاص لازم است یا خیر؟ امام در جواب فرمود: خیر. نحوی با تعجب پرسید: «ولو رماه بصخرة» امام در پاسخ فرمود: «نعم ولو رماه بأباقیس».

همین نحوی این سخن امام رحمته را زیانزد خاص و عام کرد که وی در عربی مهارت و تخصص ندارد چرا که وی می‌بایست «بأبی قیس» پاسخ می‌داد. لیکن قاضی ابن خلکان می‌نویسد که این ایراد بر امام ابوحنیفه وارد نیست زیرا که در زبان قبائل عرب، اعراب «اسماء سته» نیز در حالت جزئی با «الف» می‌آید. چنانچه از یک شاعر این شعر مشهور است:

إن أبـأها وأبـأها أبـأها قد بلغا في المجد غايتها

در اینجا بر طبق قاعده، می‌بایست «أبا أبيها» خوانده می‌شد ولی شاعر در حالت جزئی نیز اعراب را «الف» بکار برده است. لذا قول امام ابوحنیفه در بالا بر طبق قول همین قبایل عرب [که شاعر متعلق به آنان است] بود. حال فقط با آله قرار دادن این سخن، این اتهام را وارد ساختن که ایشان در لغت عرب کم بهره بوده است کاملاً غیرمنصفانه است. در اینجا ما کوشیدیم بحث را خلاصه بیان نماییم. تفصیل آن را می‌توان در کتاب «إنجاء الوطن من الإزدراء بامام الزمن» تألیف علامه ظفر احمد عثمانی یافت.

۴- اعتراض چهارم:

امام بخاری رحمته الله در «تاریخ صغیر» به نقل از نعیم بن حماد روایت کرده که هنگامی که خبر درگذشت امام ابوحنیفه رحمته الله در مجلس سفیان ثوری رحمته الله رسید ایشان فرمود: «الحمد لله كان ينقض الإسلام عروة عروة ما ولد في الإسلام أشم منه».

جواب اینکه، این روایت بدون هیچ تردیدی غلط [فاحش] است. درباره‌ی این روایت نمی‌توان امام بخاری رحمته الله را متهم ساخت. چون ایشان آنچه را شنیده بود نگاشته بود. واقعیت این است که نعیم بن حماد نسبت به امام اعظم تعصب داشته است.

برای تکذیب این روایت، فقط همین قدر کافی است که بدانیم روایت فوق از نعیم بن حماد مروی است؛ چرا که حافظ ابن حجر رحمته الله در «تهذیب التهذیب» به نقل از چندی از امامان حدیث، می‌نویسد که اگر چه گروهی از مردم در توثیق نعیم سخن گفته‌اند اما وی در خصوص امام ابوحنیفه روایات کذبی نقل کرده است. حافظ رحمته الله می‌گوید: «یروی حکایات فی ثلب أبی حنیفة کلها کذب». بعد از خواندن این عبارت؛ هیچ نیازی به این حکایت نیست.

قابل توجه اینجاست که سفیان ثوری رحمته الله به چه حقی به خود اجازه می‌دهد چنین جمله‌ای را بر زبان براند، در حالی که خود وی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته الله است و حدوداً در نود درصد از مسایل فقهی با ایشان موافق است؟ و از وقایع خود

ایشان است که آن را غالباً حافظ ابن حجر نقل کرده که وقتی امام ابوحنیفه رحمته الله جهت تعزیه‌ی برادرش نزد ایشان آمد، وی از حلقه‌ی درس برخوردار شده و از ایشان استقبال کرد. بعضی از کسانی که در جلسه حاضر بودند از این عکس العمل وی [که به حالت تعظیم از ایشان استقبال کرد] انتقاد نمودند. سفیان ثوری رحمته الله در پاسخ فرمود: «هذا رجل من العلم بمكان فإن لم أقم لعلمه قمت لسنه وإن لم أقم لسنه قمت لفقهه وإن لم أقم لفقهه قمت لورعه». از این سخن کاملاً آشکار است که سفیان ثوری رحمته الله تا چه حد نسبت به امام ابوحنیفه رحمته الله احترام قائل بوده است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که محدث جلیل القدری مانند امام بخاری رحمته الله به چه دلیلی چنین داستان دروغینی را در صحیح خود روایت کرده است.

جواب اینکه، تعصب پیشگان، در جهت تبلیغات سوئی که علیه امام ابوحنیفه رحمته الله به راه انداخته بودند [توفیق یافته بودند تا با طرح این توطئه] خاطر امام بخاری رحمته الله را شدیداً نسبت به ایشان مکدر سازند. به حدی که امام بخاری در نقل روایات نعیم بن حماد هیچ اشکالی ندید. علاوه از این مکاید و توطئه‌ها، یکی دیگر از علل تکدر خاطر امام بخاری رحمته الله نسبت به امام ابوحنیفه رحمته الله این بود که حمیدی رحمته الله استاد امام بخاری رحمته الله از طرفداران مکتب ظاهریان بود [و امام ابوحنیفه رحمته الله نسبت به مذهب ظاهریان روی خوشی نداشت و با آن مخالفت می‌ورزید] و ظاهریان نیز نسبت به ایشان مخالفت شدیدی داشتند. لذا بخاری رحمته الله نیز از اثرات مخالفت‌های استاد خویش مصون نمانده بود.

شیخ عبدالوهاب شعرانی رحمته الله در «المیزان الکبری» نقل کرده است که در ابتدا سفیان ثوری رحمته الله نیز از این سخنان وهم‌آمیزی که بعضی از مردم انتشار می‌دادند تأثیر پذیرفته بود [و معتقد شده بود که] امام ابوحنیفه رحمته الله قیاس را بر نصوص مقدم می‌شمارد تا اینکه روزی نزد سفیان ثوری، مقاتل بن حیان و جعفر صادق رحمته الله باریافتند و پیرامون مسایل مختلفی که از صبح تا ظهر به طول انجامید به گفتگو پرداختند. در این گفتگو [که در فضایی از صمیمیت، منطق و استدلال و براساس احترام متقابل دایر شده بود] امام ابوحنیفه رحمته الله دلایل مذهب خویش را [به تفصیل و براساس کتاب و سنت] بیان داشت در پایان [گفتگو] تمام بزرگان یاد شده دستهای ایشان را بوسیده و

گفتند: «أنت سيد العلماء فاعف عنا فيما مضى منا من وقبعتنا فيك بغير علم».

۵- اعتراض پنجم:

ولید بن مسلم رحمته می گوید: «قال مالك بن أنس: أذكر أبو حنيفة في بلادكم. قلت: نعم. فقال: ما ينبغي لبلادكم أن تسكن». در جواب این [اعتراض] شیخ عبدالوهاب شعرانی رحمته در «الميزان الكبرى» می نویسد که به گفته‌ی حافظ مزنی رحمته راوی این روایت یعنی ولید بن مسلم، ضعیف است. و اگر به فرض، این سخن امام مالک رحمته ثبوتی هم داشته باشد معنی آن این است که در آن شهری که مانند امام ابوحنیفه رحمته موجود باشد نیازی به عالمان دیگر نیست.

۶- اعتراض ششم:

روایات امام ابوحنیفه رحمته در «صحاح سته» موجود نیست. و این دلیلی است که مرویات ایشان نزد امامان «صحاح سته» قابل استدلال نبوده است. جواب آن اینکه، این اعتراض بیش از حد، سطحی و عامیانه است. چرا که نوشتن امام بخاری رحمته روایات امام جلیل القدری مانند ابوحنیفه رحمته را نمی‌توان دلیلی بر ضعف ایشان دانست و آن را به عنوان اهرمی برای تضعیف وی استفاده کرد. زیرا که این سخن نیز به روشنی واضح است که امام بخاری رحمته از مرویات امام شافعی رحمته نیز هیچ روایتی را در کتاب خویش نقل نکرده است. و بلکه از امام احمد بن حنبل رحمته که استاد امام بخاری رحمته است و وی مدتی طولانی در مصاحبت ایشان بوده، در تمام «صحیح بخاری» به جز دو روایت منقول نیست. یکی، تعليقاً منقول است و دیگری را به واسطه شخصی دیگر روایت کرده است. همچنان که امام مسلم رحمته در صحیح خود از امام بخاری رحمته هم چیزی روایت نکرده در حالی که ایشان استاد وی است. و این در حالی است که در مسند خویش به جز سه روایت از مرویات امام مالک رحمته در نیاورده است. در صورتی که مسند امام مالک رحمته صحیح‌ترین اسانید به شمار آمده است.

آیا از آنچه نقل کردیم می‌توان گفت که امام شافعی، امام مالک و امام احمد همگی ضعیف‌اند؟ در این زمینه حقیقت مطلب را علامه زاهد کوثری رحمته در حاشیه‌ی

«شروط الائمة الخمسة للحازمی» نوشته که در حقیقت، امامان «صحاح سته» همت خویش را در جهت حفظ و جمع آوری احادیثی صرف می نمودند که از نابودی آنها بیمناک بودند. علی رغم امامان بزرگ چون امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد رحمته که تعداد شاگردان و مقلدان آنان به قدری زیاد بود که اندیشه‌ی نابودی روایات آنان در پایین ترین ضریب احتمال قرار داشت. بدین خاطر امامان «صحاح سته» برای حفظ و جمع آوری روایات آنان هیچ نیازی احساس نکردند. بزرگترین ایرادی که به امام اعظم رحمته وارد می شود این است که او قیاس را بر نصوص مقدم می داشت. پاسخ آن ساده است و آن اینکه، این سخن کاملاً غلط و خلاف واقعیت است. [اتفاقاً] بعکس، ایشان بعضی اوقات حدیث متکلم فیه را نیز بر قیاس ترجیح می داد و قیاس را رها می کرد. چنانچه در مسأله‌ی نقض وضو به قهقهه، ایشان قیاس را وانهاد. حال آن که احادیث این باب که همه متکلم فیه‌اند و امامان دیگر آنها را وانهاد و بر قیاس عمل کرده‌اند.

در این زمینه شیخ عبدالوهاب شعرانی رحمته که خود از منسلکان مسلک شوافع است در کتاب «المیزان الکبری» فصل مستقلی تحت عنوان «فصل فی ضعف قول من نسب الإمام أباحنیفة إلى إنه یقدم القیاس علی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله» در آورده است. وی در همین فصل می فرماید: «إعلم أن هذا الكلام صدر من متعصب علی الإمام متهور فی دینه غیر متورع فی مقاله غافلاً عن قوله تعالی: إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسوولاً. وعن قوله تعالی: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]. وقد روی الإمام أبو جعفر الشیزاماری (نسبة إلى قرية من قرى بلخ) بالسند المتصل إلى الإمام أبی حنیفة رحمته: كذب والله إفتري علينا من يقول عنا أننا نقدم القیاس علی النص وهل يحتاج بعد النص إلى قیاس وكان رحمته يقول نحن لانقیس إلا عند ضرورة شديدة وذلك أننا ننظر أولاً في دليل تلك المسألة من الكتاب والسنة وأقضية الصحابة فإن لم نجد دليلاً قسنا حينئذ. وفي رواية أخرى كان يقول: ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و آله فعلى الرأس والعين بأبی هو وأمی وليس لنا مخالفة وما جائنا عن أصحابه تخیرنا وما جاءنا عن غیرهم فهم رجال ونحن

رجال».

علاوه از این، شیخ شعرانی رحمته [در جای دیگر] می‌نویسد: «إعلم يا أخي إني لم أجب بالصدر وإحسان الظن فقط كما يفعل بعض وإنما أجت عنه بعد التتبع والفحص في كتب الأدلة ومذهبه أول المذاهب تدویناً وأخرها انقراضاً كما قال بعض أهل الكشف».

بر امام ابوحنیفه رحمته این ایراد را نیز گرفته‌اند که اغلب مستدلان ایشان، هیچ بنیه‌ای در «علم حدیث» ندارد. جواب تفصیلی این ایراد در طرح تفصیلی مسائل واضح و روشن است.

البته امام شعرانی رحمته جوابی کلی داده و گفته است که: من روی ادله‌ی امام ابوحنیفه، عمیقاً غور و تدبر نمودم و بدین نتیجه‌ی روشن دست یافتم که دلایل ایشان یا مأخوذ از قرآن است، یا احادیث صحیح، یا احادیث حسن و یا از احادیث ضعیفی که به دلیل تعدد طرق به درجه‌ی حسن رسیده است. هیچ دلیلی [از ادله‌ی امام] پایین‌تر از آنچه گفتیم نیست - انتهی کلامه.

و برای یک شخص منصف [و اهل استدلال و منطق که معتقد و متعهد به تفاهم دینی و بار ارزشی منطق و گفتگو باشد] مقدار مطالبی که نگاشته شد می‌تواند مبین حق و انصاف باشد. [البته] برای تفصیل بیشتر؛ کتاب‌های مندرجه‌ی حسب ذیل مفید و مؤثر است:

۱- إنباء الوطن علی الإزدراء بإمام الزمن. مولانا شیخ ظفر أحمد عثمانی نور الله مررده.

۲- الرفع والتكمیل فی الجرح والتعديل. امام عبدالحی لکهنوی مع تعلیقة للشیخ عبدالفتاح أبوغده الحلبی.

۳- مقدمة التعلیق الممحد. للشیخ الکهنوی رحمته.

۴- الانتقاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء؛ للحافظ ابن عبدالبر الاندلسی.

۵- تبييض الصحیفة بمناب الامام ابی حنیفة. لجلال الدین السیوطی.

(۲)

جایگاه حدیث و قیاس نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه:

ابوحنیفه نعمان بن ثابت در سال ۸۰ هـ. ق در کوفه چشم به جهان گشود. وی از مدت عمر ۷۰ ساله‌ی خود، ۵۲ سال آن را در حکومت اُموی و ۱۸ سال دیگر را در عصر عباسیان سپری کرد. در عصری که ابوحنیفه گذران عمر می‌کرد، «حدیث» در خدمت سیاست قرار گرفته بود و حاکمان عصر از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای اهداف خود، استفاده‌ی ابزاری می‌کردند و عده‌ای نیز به خاطر منافع دنیوی، دست به جعل احادیث فراوانی زدند. با توجه به اینکه در عصر ابوحنیفه و به خصوص در عراق آن روز، جعل و تحریف احادیث به کثرت انجام می‌گرفت و هنوز مجموعه‌ای مدوّن از احادیث صحیح نیز وجود نداشت، ابوحنیفه از ترس آنکه مبدا سخنی را به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد و مشمول عذاب الهی که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان وعید داده بود، گردد، در قبول حدیث احتیاط بیشتری می‌کرد. همین عامل موجب شد، تا برخی وی را متهم به بی‌توجهی به حدیث نمایند و به شدت از وی انتقاد کنند. در این مقاله، به بررسی جایگاه حدیث نزد ابوحنیفه می‌پردازیم و مشخص می‌کنیم که در صورت تعارض قیاس و انواع مختلف حدیث، کدام یک نزد ابوحنیفه و پیروان ایشان مقدم می‌باشد.

بررسی دیدگاه کلی امام ابوحنیفه رحمته الله علیه در مورد حدیث:

از مهم‌ترین مصادر و اصول استنباط که در واقع پس از قرآن، بیشترین تأثیر را بر عقیده و فقه اسلامی داشته، همانا «سنت» است. «سنت» عبارت است از: اقوال، افعال، و تقریرات پیامبر که برای هر مسلمانی حجّت و معتبر است. سنّت از جهت سند، نزد جمهور علما به دو قسم متواتر و آحاد تقسیم می‌شود، اما حنیفه در تقسیم بندی سنت از این حیث، خبر مشهور را نیز به آن اضافه نموده‌اند. ابوحنیفه و یاران او، در حجّیت خبر متواتر و مشهور، هیچگونه تردیدی ندارند. بلکه منکر خبر متواتر را کافر می‌دانند و به کسانی که خبر مشهور را رد می‌کنند، حکم فاسق می‌دهند. حدیث با قید «صحیح بودن»، دومین دلیل از ادله‌ی فقه ابوحنیفه شناخته شده و در متن صیمری از ابن

ضریس، شرط پذیرش آن، رواج حدیث به روایت ثقات از ثقات دانسته شده است. ابوحنیفه «سنت» را اصلی از اصول تشریح قرار داده بود و چنانچه صحت حدیثی برای وی محرز می‌گردید، به هیچ وجه از آن عدول نمی‌کرد. او نه تنها در اصول استنباط، به حدیث، به عنوان دومین مصدر تشریح می‌نگریست، بلکه مذهب خویش را چیزی سواى حدیث و سنت پیامبر نمی‌دانست. نقل شده که وی گفته است: «اذا صحَّ الحدیث فهو مذهبی». به این ترتیب، ابوحنیفه صریحاً اعلام کرده است: هر گونه فتوایی که خلاف حدیث صحیح از وی صادر شده باشد، از اعتبار ساقط است و مذهب وی مبتنی بر حدیث صحیح می‌باشد.

از جمله شعارهای معروف ابوحنیفه که بسیار مورد توجه محققان نیز قرار گرفته، این است: «گفته و سخن رسول خدا ﷺ را بر چشم و سرمان می‌گذاریم و اگر از اصحابش نیز سخنی به ما برسد، از میان اقوال مختلف آنان، قولی را انتخاب و بدان عمل می‌کنیم، اما در مقابل اقوال تابعان، ما نیز اقوال و فتاوی خود را مطرح (و استدلال) می‌کنیم». سباعتی به نقل از ابن عبدالبر می‌گوید: ابوحنیفه گفته است: «نفرین خداوند کسی را که اوامر رسول خدا ﷺ را مخالفت ورزد. مگر نه اینکه ما به برکت وجود او، کرامت یافتیم و به وسیله‌ی او (از آتش و عذاب الهی) رهانیده شدیم». جای بسی تعجب است که با وجود چنین بیانات صریحی از ابوحنیفه، برخی او را مخالف حدیث و بی‌توجه به حدیث معرفی کرده‌اند و تهمت‌های فراوانی را بر وی روا داشته‌اند.

بدیهی است، دیدگاه ابوحنیفه نسبت به اصل «حجیت حدیث» هیچ فرقی با دیدگاه دیگر فقیهان ندارد و تنها در چگونگی قبول و شرایط اعتماد به حدیث، با دیگران متفاوت است. کتب فقهی حنیفه مشحون است از مسائلی که ابوحنیفه برای فتوا دادن در آن، به حدیث متوسل شده و علاوه بر این، «مسند ابوحنیفه» و کتب شاگردان او شاهد بر این مدعاست.

شایان ذکر است، نوع بینش و دیدگاهی که ابوحنیفه نسبت به انواع و اقسام حدیث چون حدیث مرسل، آحاد و غیره داشته، از تفاوت‌هایی با دیگر دیدگاه‌ها - که توسط برخی از فقها و محدثان مطرح شده - برخوردار است. اینگونه اختلافات، طبیعی است و از همان نوع اختلافاتی است که مثلاً میان بخاری و مسلم - دو تن از

مشهورترین محدثان اهل سنت - در قبول حدیث، وجود داشته است و امروزه ما شاهدیم که در برخی کتب، ذیل برخی احادیث، نوشته می‌شود: «این بنا بر شرط بخاری صحیح است یا بنا بر شرط مسلم».

جایگاه خبر آحاد نزد امام ابوحنیفه رحمته:

از آنجا که خبر واحد، تنها افاده‌ی ظن (گمان) می‌کند و دلالت آن یقینی نیست، برخی در حجیت آن تردید کرده‌اند. به طور کلی، خبر واحد نزد اکثریت قریب به اتفاق علما حجت است و تنها در کیفیت این حجیت و شرایطی که برای قبول آن توسط فقها وضع شده است، میان آنان اختلاف وجود دارد.

باید توجه داشت که در عصر ابوحنیفه، جعل حدیث رونق یافته بود و آن قدر انتساب اقوال و احادیث دروغین به پیامبر صلی الله علیه و آله گسترش یافته بود که دیگر به سختی احادیث صحیح از غیر صحیح متمایز می‌گردید. در این دوره، هنوز موازین و ضوابطی برای تشخیص احادیث صحیح و ضعیف به طور کامل وضع نشده بود و از صحاح و جوامع صحیح حدیثی نیز خبری نبود. به همین خاطر، فقها در آن عصر شرایط خاصی را برای قبول خبر آحاد وضع نمودند. ابوحنیفه و به طور کلی حنیفه نیز به نوبه‌ی خود شرایطی را برای قبول خبر واحد وضع نموده‌اند. این ضوابط عبارتند از:

۱- راوی خبر واحد، خود خلاف آنچه روایت کرده، عمل نکرده باشد.

۲- موضوع خبر واحد عمومیت نداشته باشد و به تعبیر اصولیون «عام البلوی» نباشد؛ زیرا در این صورت حنیفه استدلال می‌کنند که یک مسأله را که در روز چندین بار تکرار می‌شده و هر بار چندین صحابی شاهد انجام آن توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند، نباید فقط یک نفر روایت کند، بلکه اقتضا می‌کند که چنین عملی را چندین صحابی نقل نمایند و همین که تنها یک صحابی به نقل آن پرداخته، خود باعث می‌شود که ما در صحت آن شک کنیم و...».

ابوحنیفه در استناد به خبر واحد، میان احکام عملی و اعتقادی تفاوت قائل است و ضروری و واجب می‌داند که عقاید، مبتنی بر ادله‌ی یقینی باشد و هیچگونه تردیدی در آن وجود نداشته باشد. روشن است که اخبار آحاد از دیدگاه عقلی، هم محتمل کذب و هم محتمل سهو در نقل هستند و ظنی که از آن‌ها حاصل می‌شود، ظنی نیست که فقیه عقل‌گرایی چون ابوحنیفه را متقاعد سازد، تا براساس آن حکم واقعی

شارع را استنباط نماید. شاید در بیان وجه عمل ابوحنیفه به خبر واحد، بتوان گفت که وی این اخبار را برای استخراج حکم ظاهری و نه حکم واقعی به کار می‌گرفت و به عبارت دیگر، خبر واحد را طریقی برای اجتهاد به شمار می‌آورد و احتمالاً همین دیدگاه او بود که او را وامی‌داشت تا بین احکام تبعدی و غیرتبعدی در کاربرد خبر واحد فرق گذارد. همچنین ابوحنیفه معتقد بود: از آنجا که عام قرآن «قطعی الدلالة» است؛ یعنی با دلیل قطعی ثابت شده است، پس نمی‌توان با خبری واحد که دلالت آن ظنی است و ثبوت آن قطعیت ندارد، آن را تخصیص زد.

البته باید توجه داشت که هر چند اصل مذکور توسط بسیاری از احناف پذیرفته شده، اما برخی از علمای حنفی معتقدند: اصل «عدم تخصیص قرآن با خبر واحد» اصلی لازم الاجرا نیست و بر همین اساس برخلاف سایرین، حنفیه حدیث «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» را مخصص آیه «فَأَقْرَهُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» دانسته‌اند. علاوه بر این، در فقه حنفی با مواردی برمی‌خوریم که طی آن، عام قرآن با خبر واحد تخصیص یافته است. بنابراین نمی‌توان به طور قطعی اصل مذکور را اصلی مسلم و کلی در مذهب حنفی تلقی کرد.

ابوحنیفه از اولین فقهایی است که حجیت خبر واحد را پذیرفت و حتی با دست یافتن، به یک خبر واحد، از آراء گذشته‌ی خود که مبتنی بر حدیث نبود، عدول می‌کرد. لازم به ذکر است، در فقه حنفی برخلاف سایر مذاهب اهل سنت، اصطلاح «فرض» و «واجب» دارای دو بار معنایی متفاوتند. ابوحنیفه و پیروان ایشان، عملی را که با دلیل غیرقطعی مثل خبر واحد ثابت شود و در واقع «قطعی الدلالة» نباشد، واجب دانسته و منکر آن را کافر نمی‌دانند؛ در حالی که در دیگر مذاهب فقهی، «واجب» همان مفهوم «فرض» در فقه حنفی را دارد.

ترجیح حدیث بر قیاس نزد امام ابوحنیفه رحمته الله علیه:

از مهم‌ترین مسائلی که ابوحنیفه به خاطر آن شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته، همانا مسأله‌ی «قیاس» است. طبرسی در «الاحتجاج» روایتی را آورده که طی آن امام صادق علیه السلام ابوحنیفه رحمته الله علیه را از قیاس برحذر می‌دارد و او را نصیحت می‌کند که از اهل رأی نباشد.

برخی ابوحنیفه را متهم کرده‌اند که «قیاس» را بر حدیث پیامبر ترجیح می‌داده و بیشترین اتکای او بر رأی بوده است. این در حالی است که ابوحنیفه خود گفته است: «در عجبم که چرا مردم مرا متهم می‌کنند که من (صرفاً) بر اساس رأی و قیاس فتوا می‌دهم! من جز با تکیه بر اثر (قرآن و سنت) فتوا نمی‌دهم». همچنین ابوجعفر شیزاماری با سندی متصل از ابوحنیفه روایت کرده که ایشان گفته است: «به خدای سوگند دروغ گفته و به ما افترا بسته است کسی که تقدم و ترجیح قیاس بر نص (قرآن و سنت) را به ما نسبت داده است. تردیدی نیست که تا زمانی که نص وجود داشته باشد، ما به قیاس روی نخواهیم آورد». با توجه به روایات مذکور، می‌توان پی برد که ابوحنیفه نه تنها حدیث و به طور کلی نص را بر قیاس ترجیح می‌داده است، بلکه در صورت وجود نص، هیچگاه به خود اجازه نمی‌داده که به قیاس روی آورد. به علاوه نقل شده که ابوحنیفه به صراحت گفته است: «ما جز به هنگام ضرورت، به قیاس متوسل نمی‌شویم و تنها زمانی که نتوانیم برای حل مسأله، از قرآن و سنت و قضاوت و فتوای اصحاب کار بگیریم و در واقع هیچ نص یا اثری برای حل مسأله نداشته باشیم؛ به قیاس روی می‌آوریم و در آن زمان نیز سعی می‌کنیم، مسأله سکوت را به مسأله‌ای که در مورد آن اثر یا نص وجود دارد، قیاس کنیم و با مقایسه آن دو، حکم مسأله را پیدا نماییم».

با اندکی تدبیر می‌توان پی برد که ابوحنیفه نیز چون سایر فقهای اسلامی، قرآن و سنت را مهم‌ترین مصادر جهت استنباط احکام می‌دانسته و تا زمانی که مجبور نمی‌شده، به قیاس روی نمی‌آورده است. ابوحنیفه خود می‌گوید: «هر گاه هیچ روایتی در دسترس من نباشد، آنگاه به اجبار به قیاس متوسل می‌شوم».

ناگفته نماند، بر خلاف تصور برخی، قیاس مورد قبول نزد ابوحنیفه، چون قیاس مقبول نزد سایر فقهای اهل سنت معنا و مفهوم خاصی داشته و هر گونه قیاسی را شامل نمی‌شده است. به تعبیری دیگر «قیاس مع الفارق» یا قیاسی که تنها از هوی و هوس فقیه یا هر عالمی نشئت گرفته و پشتوانه‌ای حدیثی یا قرآنی نداشته باشد، نزد ابوحنیفه به شدت مذموم بوده است. و کعب نقل می‌کند که ابوحنیفه در مورد اینگونه قیاس‌ها گفته است: «البول في المسجد أحسن من بعض القیاس» که این نهایت انزجار وی را از قیاس مبتنی بر هوی و هوس می‌رساند.

(۱) ترجیح خبر واحد بر قیاس نزد امام ابوحنیفه رحمته:

ابوحنیفه از متخصصان در حدیث بود و همواره حدیث را - هر چند خبر واحد باشد - بر قیاس ترجیح می‌داد. وی از هر گونه رأی یا قیاسی که مخالف ظواهر شریعت باشد، تبری می‌جست و بیزار بود. حنفیه نیز با صراحت همان اندیشه‌ی ابوحنیفه را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال سرخسی می‌گوید: «اگر خبر واحد مخالف قیاس باشد، ما به خبر واحد عمل کرده، قیاس را ترک می‌کنیم». ملاجیون از اصولیان حنفیه نیز می‌گوید: «در مذهب حنفی در هر حال خبر آحاد بر قیاس مقدم است و اینکه گفته شده، خبر واحد فقط در صورتی که راوی آن فقیه باشد، بر قیاس مقدم است، دیدگاهی مستحدث و جدید است که امثال عیسی بن ابان به مطرح کردن آن پرداخته‌اند.»

در نتیجه می‌توان با قاطعیت تمام اعلام کرد: ابوحنیفه و حتی پیروانش، در هر حال، خبر واحد را بر قیاس ترجیح می‌دهند و اینکه گفته شده ابوحنیفه قیاس را بر حدیث و خبر واحد ترجیح می‌داده، اتهامی بوده که از جانب برخی متعصبان مطرح شده است.

(۲) ترجیح احادیث مرسل بر قیاس نزد ابوحنیفه رحمته:

باید توجه داشت که «حدیث مرسل» هم در فقه عراق و هم در فقه حجاز در نیمه‌ی نخست سده‌ی دوم قمری، مورد استناد و مرجع بسیاری از احکام بوده است. «مرسل، حدیثی است که در روایت آن، صحابی حذف شده باشد و تابعی بگوید: قال النبی صلی الله علیه و آله کذا».

تردیدی نیست که ابوحنیفه حدیث مرسل را حجت می‌دانسته است؛ زیرا سراسر مسانید روایات ابوحنیفه از جمله کتاب «الآثار» ابویوسف همانند الموطأ مالک، مشحون از روایات مرسل از تابعان کوفه چون سعید بن جبیر، شعبی و در رأس آنان ابراهیم نخعی و همچنین از تابعان بصره و حجاز چون امام محمد باقر، حسن بصری، عطاء بن ابی رباح، ابن شهاب زهری، مجاهد و سعید بن مسیب، احادیث مرسل فراوانی را ذکر و براساس آن فتوا داده است. حارثی می‌گوید: «حدیث مرسل نزد ابوحنیفه حجت و بر قیاس مقدم است». البته حدیث مرسل دارای اقسامی مختلف شامل: مرسل صحابی، مرسل تابعان، مرسل تبع تابعان و غیره است که هر یک دارای مرتبه‌ای

است و در حجیت هر یک، شرایط و ضوابطی توسط علما مقرر شده که مجال بحث در مورد آن نیست.

در نتیجه نه تنها ابوحنیفه، بلکه قاطبه علمای احناف بر این مسأله متفق هستند که حدیث مرسل بر قیاس مقدم است و تنها در برخی از اقسام حدیث مرسل، ضوابطی توسط ابوحنیفه و پیروانش مقرر گردیده است.

۳) ترجیح حدیث ضعیف بر قیاس نزد امام ابوحنیفه رحمته:

از جمله ویژگی‌های فقه ابوحنیفه آن است که برخلاف آنچه در ذهن بعضی ایجاد شده است و اساس این مذهب را بیشتر مبتنی بر قیاس دانسته‌اند؛ حتی حدیث ضعیف نیز در این مذهب فقهی، بر قیاس ترجیح داده می‌شود. نقل شده که ابوحنیفه گفته است: «حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده حتی اگر دارای ضعف (سند یا متن) باشد و در واقع در زمره‌ی احادیث ضعیف باشد نیز بر قیاس ترجیح دارد و اصلاً تا زمانی که حتی یک حدیث ضعیف در موضوعی در دسترس ما باشد، جایز نیست که در این صورت به قیاس متوسل شویم». ابن حزم نیز در برابر آنان که ابوحنیفه را متهم به تقدیم قیاس بر حدیث می‌کنند، با صراحت اعلام می‌کند: «حنفیه اجماع دارند که از دیدگاه ابوحنیفه حتی حدیث ضعیف هم بر رأی و قیاس مقدم است و ترجیح دارد».

لازم به ذکر است، نه تنها ابوحنیفه، بلکه به طور کلی حنفیه - جز چندی از آنان - حدیث ضعیف و حتی اقوال و فتاوی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر قیاس مقدم می‌شمارند.

۴) ترجیح روایت فقیه بر روایت غیر فقیه نزد امام ابوحنیفه رحمته:

ابوحنیفه فقیه بودن راوی حدیث را امتیازی برای وی محسوب می‌کرد و در صورت تعارض روایت نقل شده توسط یک فقیه با روایتی که شخص غیر فقیه نقل کرده، روایت فقیه را ترجیح می‌داد. در مناظره‌ای که میان اوزاعی و ابوحنیفه در مسأله «رفع یدین» رخ داده است، به وضوح این اندیشه‌ی ابوحنیفه مشاهده می‌شود. این اندیشه ابوحنیفه بر شاگردان او نیز اثر گذاشت و آنان نیز همچون او حتی روایت فقهای صحابه را نیز بر روایت اصحابی که فقیه نبودند، ترجیح می‌دادند. در بحث «افلاس الغریم» محمد شیبانی از شاگردان ابوحنیفه در احتجاج مقابل اهل مدینه می‌گوید:

درست است که شما حدیثی را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده و بدان استناد می‌کنید، اما مگر نشنیده اید که علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی معارض و مخالف حدیث ابوهریره نقل کرده است. بدانید که ما (گروه حنفیه) روایت علی که عالم‌تر و فقیه‌تر از ابوهریره بوده را بر روایت مورد استناد شما که ابوهریره راوی آن است، ترجیح می‌دهیم».

ابوحنیفه عنایت ویژه‌ای به روایات رسیده از علی بن ابی طالب رضی الله عنه مبذول می‌داشت و شدیداً تحت تأثیر فقه وی و عبدالله بن مسعود بود. در بحث «دیه‌ی زن» دو روایت متعارض، یکی از زید بن ثابت و دیگری از علی بن ابی طالب نقل شده است. ابوحنیفه برای حل این تعارض، قول علی رضی الله عنه را بر روایت زید بن ثابت ترجیح داده و گفته است: «قول علی بن ابی طالب فی هذا أحبّ الی من قول زید». از این نمونه‌ها در کتب فقهی و حدیثی حنفیه فراوان یافت می‌شود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا ابوحنیفه به طور کلی روایت غیرفقیه را رد می‌کرده یا فقط در صورت تعارض آن با روایتی از یک فقیه، از قبول آن استنکاف می‌ورزیده است؟ با توجه به اینکه اغلب قریب به اتفاق احادیث «نقل به معنی» می‌شود و کمتر پیش می‌آید که راوی عین الفاظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روایت کند؛ ابوحنیفه روایت فقیه را بر غیرفقیه ترجیح می‌داد، اما اینگونه نبود که به طور کلی روایت غیرفقیه را مردود بداند. ابوحنیفه به هر حدیثی که صحت آن بر وی محرز می‌شد، چه راوی آن فقیه باشد و چه غیرفقیه، عمل می‌کرد و به هیچ وجه قیاس را بر روایت غیرفقیه ترجیح نمی‌داد.

بررسی مصداقی جایگاه حدیث نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه:

در کتب حنفیه، مصادیق فراوانی وجود دارد که بیانگر آن است که نه تنها ابوحنیفه، بلکه اکثریت حنفیه حدیث را در هر حال بر قیاس مقدم می‌دانسته و ترجیح می‌داده‌اند. از جمله: «عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قی کرد یا از بینی او خون آمد، اگر در نماز باشد، باید نماز را رها کرده و وضو بگیرد و آنگاه نماز خود را اقامه کند». قیاس حکم می‌کند که وضو با خون بینی شدن نمی‌شکند و همچنین قی نیز ناقض وضو نیست؛ زیرا طبق حکم قیاس آنچه از بالای معده (دهان و غیره) خارج شود، نجس نمی‌باشد. ابوحنیفه در این مسأله با استناد به حدیث

عایشه رضی الله عنها که از رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت کرده است، فتوا می‌دهد: «قی و خون بینی از جمله‌ی شکننده‌ها و باطل کننده‌های وضو می‌باشد و در اینجا قیاس را اعتباری نیست؛ زیرا نص به تنهایی پاسخگو است». از اینگونه مصادیق در کتب حنفیه بسیار یافت می‌شود و با اندک تدبری می‌توان پی برد که حدیث و قیاس نزد ابوحنیفه هر یک از چه جایگاهی برخوردار بوده است. البته اکثریت حنفیه نیز چنانچه اشاره کردیم، همان راه ابوحنیفه را در این موضوع ادامه داده‌اند و حدیث را در هر حال بر قیاس ترجیح می‌دهند. به عنوان مثال در مسأله‌ای میان حنفیه و اهل مدینه اختلاف می‌افتد و هر یک دلایل خود را ارائه می‌کنند. «محمد شیبانی ضمن استناد به چندین حدیث پیرامون مسأله فوق می‌گوید: احادیث فراوانی در این موضوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و تقریباً به اجماع فقها پاسخ این مسأله فلان است، اما اگر کسی خواسته باشد، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را پشت سر گذارد و براساس قیاس و رأی خود فتوا دهد؛ آن حسابش جدا است و البته چنین فتوایی بی‌اعتبار خواهد بود؛ زیرا قیاس در برابر حدیث صورت گرفته است». در کتبی از احناف چون «الحجة علی اهل المدینه» اثر محمد شیبانی و «الآثار» اثر ابویوسف و غیره، شواهد فراوانی از این نمونه‌ها وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به این کتابها مراجعه و آنها را مورد بررسی قرار دهند.

نتیجه‌گیری:

ابوحنیفه نه تنها به حدیث بی‌توجه نبوده، بلکه همچون سایر فقهای اسلامی، احادیث نبوی را پس از قرآن، معتبرترین مصادر جهت استنباط احکام می‌دانسته و در هر حال حدیث را بر قیاس مقدم می‌شمرده است. البته ابوحنیفه با توجه به موقعیت زمانی و مکانی خویش، در قبول احادیث احتیاط فراوان می‌نموده و تا حد امکان تلاش می‌کرده که تنها از روایان مورد اعتماد، احادیث را فرا گیرد. با توجه به اینکه اغلب احادیث «نقل به معنی» می‌شد، ابوحنیفه روایت فقیه را بر غیر فقیه ترجیح می‌داد و عنایت ویژه‌ای به روایات رسیده از علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنهما داشت.^۱

۱- نگا: مجله‌ی فروغ وحدت، فصلنامه‌ی آموزشی پژوهشی دانشگاه مذاهب اسلامی، سال هفتم،

(۳)

پاسخ به شبهات به روایت وهبی سلیمان غاوجی:

دکتر وهبی سلیمان غاوجی در مورد برخی از شبهاتی که پیرامون امام ابوحنیفه رحمته وجود دارد، گوید:^۱

رویه‌ی سلف صالح بر این استوار بوده است که علمایی را که بزرگان دین به خوبی و وارستگی آنان گواهی داده‌اند، بر اساس گمان، وهم یا چیزهای بی‌اساس، مورد تعرّض قرار ندهند؛ زیرا هشدار شدیدی در این خصوص وارد گردیده است، حتی از سوء عاقبت چنین افرادی اظهار نگرانی شده است. بدون تردید امام ابوحنیفه و سایر ائمه‌ی معتبر، که خداوند نام نیکشان را در خاطره‌ی زمان جاودان کرده و مرام و مذهبشان را راه‌های تقرّب امت اسلامی به خداوند قرار داده است، از جمله‌ی سلف صالح می‌باشند. امام نووی رحمته در این مورد، فصل مخصوصی گشوده و آورده است: «فصل در مورد نهی آکید و هشدار شدید به آنانی که فقهاء و دانشمندان را آزار و یا به آبرویشان متعرّض می‌شوند و در مورد لزوم گرامیداشت و حفظ حرمتشان.»

او در ادامه‌ی بحث می‌افزاید: خداوند فرموده است: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَيْرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] «کسی که شعائر دین خدا را بزرگ بداند به تحقیق که آن از تقوای قلب‌هاست.»

و نیز فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸] «آنانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بدون ارتکاب گناهی، اذیت و آزار می‌نمایند؛ به تحقیق که بهتان و گناه واضحی مرتکب شده‌اند.»

در صحیح البخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که، رسول خدا فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَهُ بِالْحَرْبِ»؛ «کسی که دوستی از دوستان مرا بیازارد، به تحقیق که با او اعلان جنگ می‌نمایم.»

۱- نگا: جلوه‌هایی از زندگانی امام ابوحنیفه رحمته؛ صص ۱۷۸-۲۴۲؛ با تصرف و اختصار.

۲- المجموع، ج ۱، صص ۴۱-۴۰.

خطیب بغدادی از امام شافعی و امام ابوحنیفه روایت نموده که ایشان فرمودند: «اگر فقها، اولیاء خدا نباشند پس برای خدا دوست و ولی وجود ندارد»؛ در کلام امام شافعی قید «باعمل» نیز اضافه گردیده است؛ یعنی فقهای با عمل. از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده است: «هر کس فقهی را بیازارد، رسول خدا را رنجانده است؛ و هر کس که رسول خدا را برنجاند، مسلماً خدا را آزرده است.»

امام حافظ ابوالقاسم ابن عساکر گفته است: «ای برادرم! خداوند من و تو را به چیزی که مورد رضای اوست، توفیق بخشد و از کسانی قرار دهد که از او آن طوری که شایسته است، می‌ترسند. آگاه باش، که گوشت بدن علماء، مسموم و زهرآلود است و هر کس به آنان اهانت کند و زبان به بدگویی آنان بگشاید، خداوند پرده‌ی او را می‌درد و او را پیش از مرگش، به مرگ قلبی دچار می‌نماید! خدا فرموده است: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنانی که با امر خدا مخالفت می‌نمایند باید بهراسند از اینکه به فتنه یا عذاب دردناکی مبتلا شوند». نیز در جای دیگری می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۲] «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، زیرا که برخی از آن‌ها گناه‌اند». مفسرین در این باره گفته‌اند: گمانی که از آن نهی شده است، گمان بد به اهل خیر و صلاح است؛ شکی نیست که امام ابوحنیفه و سایر ائمه‌ی مذاهب در بلندترین مراتب خیر و صلاح قرار دارند. گر چه من طبیعتاً از طرح این هیاهوها متنفرم، اما این شبهات را از روی اجبار و برخلاف میل مطرح می‌نمایم تا سوء ظن و یا جهلی را که بعضی از مردم به این امام بزرگ رضی الله عنه دارند، دور نموده و منزلت ارجمندش را روشن سازم. عقیده دارم که با این کار مرتکب گناهی نخواهم شد، و حتی اگر خدا بخواهد، خیر نیز در بر خواهد داشت.

خداوند عزوجل خود در قرآن کریم، شبهاتی را که کفار در مورد او و علم و قدرتش ایراد نمودند، به طور اختصار ذکر نموده و سپس آن‌ها را تکذیب کرده است؛ و نیز شبهاتی که کفار در مورد پیامبرش القاء می‌کردند.

من از خداوند متعال خیر و هدایت و درستکاری را برای خود و خوانندگان گرمی مسئلت می‌نمایم. امیدوارم که به همه‌ی ما نیت صادق و گمان نیک به نسبت اهل علم و تقوای این امت ارزانی فرماید.

به درستی که امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی، که خدا از وی خشنود گردد، از زمره‌ی امامان بزرگی است که به عدالت و حفظشان گواهی داده‌اند و سخنانی که درباره‌ی او گفته شده، چیزی از مقام شامخش نمی‌کاهد و بر شخصیت بی‌نظیرش سایه نمی‌افکند؛ زیرا همه‌ی علمای سلف، از تابعین گرفته تا آنانی که بعد از ایشان آمده‌اند، اعمّ از بزرگان و نخبگان نقد حدیث، راویان آن و نیز پیشوایان بزرگ حدیث، او را به خاطر فقه، زهد و خوفش از خداوند و صداقت و خیراندیشی‌اش برای این امت، مورد ستایش و تمجید قرار داده‌اند. استادان و استادان بخاری، همچون علی بن مدینی، یحیی بن معین، یحیی بن سعید قطان، مکی بن ابراهیم، وکیع بن جراح، شعبه بن حجاج، فضل بن دُکین، سفیان ثوری، امام مالک، امام شافعی، امام احمد، امام جعفر صادق، عبدالله بن مبارک و تعداد زیادی دیگر از علما که برشمردن نامشان مشکل است، زبان به ستایش او گشوده‌اند.

بعد از بیان این مقدمه، به بیان شبهات وارد شده بر امام ابوحنیفه رحمته می‌پردازم و آن‌ها را بدین شرح بیان می‌کنم:

۱- شبهه: بعضی گفته‌اند که امام بخاری، امام مسلم و سایر ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث، از امام ابوحنیفه حدیثی روایت نکرده‌اند؛^۱ این خود دلیلی است بر این که، آنان برای وی ارزشی قائل نبوده و یا این که او واقعاً از علمای حدیث نبوده است.

توضیح: اولاً علمای حدیث از کسانی حدیث روایت می‌نمودند که فکر می‌کردند اگر روایتشان را ترک نمایند، حدیثشان از بین می‌رود، و از آنانی که دارای شاگردان زیادی بودند که احادیثشان را نقل می‌نمودند، یا اصلاً حدیثی روایت نکرده و یا اندک روایت کرده‌اند. ثانیاً: چنان که گذشت، امام بیشتر توجه و عنایت خود را به فهم و درک

۱- بلکه ترمذی در کتاب «العلل» از او حدیث روایت نموده است و نیز نسائی حدیثی را که در سندش امام وجود دارد، روایت کرده است. چنان که به زودی، ان شاء الله، خواهد آمد.

معنای حدیث و شناخت دلالت‌ها و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و عام و خاص آن‌ها مبذول نموده بود و کمتر به روایت الفاظ حدیث عنایت می‌ورزید.

امام کوثری گفته است: از چیزهایی که توجه به آن لازم است، این که شیخین هیچ حدیثی از امام ابوحنیفه روایت ننموده‌اند، با وجود این که این دو، برخی از شاگردان امام ابوحنیفه را ملاقات کرده بودند و امام بخاری از امام احمد بن حنبل نیز به جز دو حدیث که یکی را در توضیحات و دیگری را بالواسطه نقل نموده، حدیثی دیگر روایت نکرده است؛ علی‌رغم این که او امام احمد را درک کرده و مدتی با او بوده است. نیز امام مسلم در صحیح خود، هیچ حدیثی از بخاری روایت نکرده، با وجود اینکه مدتی او را همراهی کرده و کارش را طبق عملکرد او پایه ریزی نموده است؛ نیز از امام احمد جز سی حدیث روایت ننموده که این خیلی اندک است. همچنین امام احمد بن حنبل در مُسند خود، از امام مالک از نافع به روایت امام شافعی که صحیح‌ترین سندهاست یا از صحیح‌ترین آن‌هاست، جز چهار حدیث بیشتر روایت ننموده است و آنچه را که از امام شافعی به غیر این طریق روایت کرده است، به بیست حدیث نمی‌رسد، با وجود اینکه او با امام شافعی همنشینی داشته است و موطای امام مالک را نزد او خوانده است و او از راویان قدیم نیز شمرده شده است.

علامه کوثری در ادامه می‌افزاید: چیزی که از دیانت و امانت داری ائمه‌ی بزرگ حدیث معلوم می‌شود، این است که آنان احادیث این ائمه را از ضایع شدن در امان می‌پنداشتند؛ چرا که آنان شاگردان زیادی داشتند که احادیثشان را به شرق و غرب منتقل می‌نمودند؛ لذا در صدد روایت احادیث افرادی بوده‌اند که شاگردی نداشتند؛ و شاید اگر آنان به روایتشان توجه نمی‌کردند، احادیثشان از بین می‌رفت؛ در حالی که احادیثشان به شدت مورد نیاز امت اسلامی بود. هر کس که گمان کند علت این کار، خودداری ائمه حدیث، از نقل احادیث ابوحنیفه بوده و یا به خاطر سخنان بی‌اساسی بوده که در مورد این ائمه گفته شده است، مانند سخنانی که ثوری در مورد ابوحنیفه و ابن معین در مورد امام شافعی و کرابیسی راجع به امام احمد و ذهلی در مورد بخاری گفته‌اند، یقیناً دچار اشتباه گردیده است. برای همین امام بخاری، اگر ابراهیم بن معقل نسفی حنفی و حماد بن شاکر حنفی نمی‌بودند، در روایت کل صحیح البخاری، فقط

فربری باقی می‌ماند. همان طوری که نزدیک بود که ابراهیم بن محمد بن سفیان حنفی در روایت از مسلم تنها بماند؛ زیرا که این کتاب در نزد آنانی که اجازه را معتبر می‌دانند به طور متواتر به این دو رسیده است. این مطلب بر کسی که بر این فن اشراف دارد، پوشیده نیست.

آنچه را که علامه ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخش گفته است که: نزد ابوحنیفه به خاطر سخت‌گیری در شروط حدیث، صحت هفده حدیث بیشتر تأیید نشده است، لغزش آشکار و روشنی است که نباید به آن به دیده‌ی صحت نگریست؛ زیرا که روایات امام، علیرغم سخت‌گیری‌هایش در صحت حدیث، فقط هفده حدیث نبوده، بلکه احادیث او در هفده کتاب قطور جمع آوری شده است که هر کدام از آن‌ها به مسند ابوحنیفه نامگذاری شده‌اند که آن‌ها را جماعتی از حفاظ علمای حدیث بزرگ با اسناد از او روایت نموده‌اند و کمتر کتابی از این کتاب‌ها یافت می‌شود که از مسند امام شافعی به روایت طحاوی و یا از مسند امام شافعی به روایت ابوالعباس اصم، کوچکتر باشد؛ دو مردی که محور احادیث امام شافعی به شمار می‌روند. علماء به این مسندها چه از نظر جمع آوری و تلخیص و چه از نظر استخراج، قرائت و شنیدن، خدمات زیادی ارائه نموده‌اند؛ از آن جمله شیخ و محدث سرزمین مصر، حافظ محمد بن یوسف صالحی، که کتاب‌های سودمندی در سیره و غیر آن نگاشته است؛ این مسندهای هفده گانه را از استادانش، برخی را از طریق خواندن و شنیدن و برخی را از طریق گفتگو و نوشتن با ذکر اسناد، در کتاب عقود الجمان روایت می‌نماید؛ و همچنین محدث بلاد شام، حافظ شمس الدین ابن طولون، آن‌ها را به طرق گوناگون در الفهرست الاوسط از استادان خود به طریق سمع و خواندن و نوشتن با اسناد روایت می‌کند. این دو شخصیت زینت بخش این دو سرزمین اسلامی در قرن دهم بوده‌اند؛ و ان شاء الله این سخن را به تفصیل در جای دیگر بیان خواهیم کرد.

اما سخن ابن خلدون را در خلال این بحث به این خاطر آوردیم تا آنچه را که شاید کلامش در اذهان برخی مردم پدید آورده، زدوده باشیم. این کتب امام از دسترس اهل علم و معرفت دور نیست؛ اگر چه ما در عصری زندگی می‌کنیم که همّت‌ها از توسعه و گسترش روایت کوتاه آمده‌اند. نیز کتاب «عقود الجواهر المئیفة» تألیف حافظ مرتضی

زییدی، پاره‌ای از احادیث امام است؛ و حافظ محمد بن عابد سندی کتابی تحت عنوان «المواهب اللطیفه إلی مسند إبی حنیفه» در چهار جلد نوشته است که در آن بسیاری از متابعات و شواهد را ذکر و بسیاری از احادیث مرسل را رفع و منقطع را وصل نموده است. راویان احادیث را یادآوری کرده و سخنانی نیز درباره‌ی مسائل اخلاقی گفته است. کسانی که گمان می‌کنند، راویان ثقه و مُعتمد، فقط راویان ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیثند، گمان باطل و واهی نموده‌اند؛ زیرا در میان راویان ائمه‌ی دیگر نیز افراد ثقه و معتمد وجود دارد که حافظ علامه قاسم ابن قُطلوبغا، اسامی آنان را در کتاب قطوری، در چهار جلد گردآوری نموده است. او از زمره‌ی کسانی است که حافظ ابن حجر و دیگران به حفظ و درستکاریش اقرار نموده‌اند. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که دانستن آن‌ها حائز اهمیت است، این است که هر محدّثی، شایستگی و اهلیت نقد رجالِ راویانِ حدیث را ندارد؛ زیرا در میان آنان افرادی وجود دارند که صرفاً الفاظ متبرّکه‌ی حدیث را حمل نموده‌اند؛ بدون این که در معانی و دلالت‌ها و مقاصدش غور و تأمل کنند. مسلّم است که ستایش و یا نکوهش چنین افرادی چندان ارزشی ندارد و خدشه بر آبروی کسی وارد نمی‌کند.

ابن جوزی در کتاب «تلبیس ابلیس» گفته است: بدان که تمامی محدّثین، روایاتی را که متعلّق به صفات خداوند است بر مقتضای حس حمل نموده‌اند که بدین سبب دچار تشبیه شدند؛ یعنی خدا را به خلقش تشبیه نمودند؛ زیرا آن‌ها با فقها همنشینی نکردند، تا بدانند که باید مُتشابه بر مجرای مُحکم جاری شود و معنایش بر آن مبنا بیان گردد. ما در زمان خود کسانی را دیدیم که کتاب‌ها را جمع می‌کنند و احادیث زیادی هم شنیده‌اند؛ لیکن مقصود آن‌ها را نمی‌فهمند و حتی بعضی قرآن را حفظ نکرده و ارکان نماز خود را نمی‌دانند. این گروه به زعم خود مشغول فرض کفایه شده‌اند، در حالی که فرض عین را کنار گذاشته و مسائل غیرمهم را بر مهم ترجیح داده‌اند.^۱

خطیب بغدادی در کتاب «الفقیه و المتفق» گفته است:^۲ بیشتر نویسندگان حدیث

۱- تلبیس ابلیس، صص ۱۱۳-۱۱۱.

۲- الفقیه و المتفق، ج ۲، صص ۸۴-۸۱؛ کوثری، صفعات البرهان علی صفحات العدوان.

در این زمان از حفظ آن دور و احکام فقهی‌اش را نمی‌دانند و فرق بین حدیث ضعیف و صحیح را درک نمی‌کنند. بین راویانی که عدالتشان مُحَرَز و آنانی که مجروح شده‌اند، فرق قائل نمی‌شوند؛ اگر لفظی بر آن‌ها مشکل گردد از کسی سؤال نمی‌کنند، و معانی‌ای را که نفهمیده‌اند، جستجو و ردیابی نمی‌نمایند؛ با وجود این که عمر خود را در نوشتن حدیث صرف نموده و مسیرهای زیادی برای شنیدن آن پیموده‌اند. ایشان به خاطر شنیدن احادیثی در نکوهش رأی، به قیاس متوسل نمی‌شوند. ولی هنگامی که مسأله‌ای برایشان روی می‌دهد، از علمایی که به قیاس معتقدند، تقلید نموده و طبق اقوال و مذاهبشان فتوا می‌دهند. با این کار آنچه را که اصل و مبنا قرار داده بودند، شکسته و آنچه را که حرام پنداشتند، حلال نموده‌اند. کسی که چنین حالتی داشته باشد، خود شایسته‌ی انواع نکوهش هاست.

۲- شبهه: بعضی گفته‌اند که: بخاری در تاریخش گفته است که: ابوحنیفه مرد ضعیفی است و علماء، حدیثش را کنار نهاده‌اند.

توضیح: اولاً در صفحات گذشته، سخنان تعداد زیادی از استادان بزرگ بخاری^۱ که معاصر با امام ابوحنیفه بودند و ایشان را ستوده‌اند از نظر گذشت که این امر بیانگر جایگاه والای امام در نزد آن‌هاست. ثانیاً: خود امام بخاری، مجتهد و دانشمند بزرگ و پرچمدار علم حدیث که بزرگترین کتاب حدیث را گرد آورد، از مکتب ابوحنیفه فیض برد و از تربیت یافتگان مدرسه‌ی اوست؛ زیرا او به نزد ابوحنیفه کبیر حنفی، فقیه و دانشمند بخارایی، تلمذ نموده و سپس در طلب حدیث همراه پسرش، ابوحنیفه صغیر، کوله بار سفر بسته که ابوحنیفه بعد از مدتی به شهرش بازگشت و او سفرش را ادامه داد تا این که خداوند او را به درجات بلندی نائل کرد و فضل و بخشش خود را بر او ارزانی داشت.

علل و عوامل انتقاد امام بخاری از امام ابوحنیفه به شرح ذیل است:

۱- امام بخاری رحمته الله علیه، بعضی از افرادی چون حمیدی، اسماعیل بن عرعرة و دیگران را که از امام خرده می‌گرفتند، همراهی نموده و سخنانی که ایشان در

۱- این سخن امام بخاری را افرادی نقل نموده‌اند که در شناخت رجال حدیث، جزء ائمه به شمار می‌روند و در میانشان، افراد سخت گیر نیز وجود دارد.

مورد امام می‌گفتند، در او تأثیر گذاشته بود. پس آنچه که او در تاریخش بیان نمود^۱ به روایت از این افراد می‌باشد. این حرف که ابوحفص کبیر هنگامی که از فتوا دادن بخاری در شهرش جلوگیری نمود، به خشم آمده و شروع به انتقاد از امام ابوحنیفه نمود، به دور از حقیقت است؛ زیرا اگر چه بخاری معصوم نیست؛ اما شأن و مقامش خیلی بالاتر و فراتر از این است.

۲- امام بخاری عقیده داشت که ایمان کم و زیاد می‌شود؛ با وجودی که او می‌دانست که هیچ حدیث صحیحی در این مورد وجود ندارد. در حالی که امام ابوحنیفه معتقد بود که ایمان، عبارت از باوری است که دل انسان را پر می‌کند و افزونی در آن تصور نمی‌شود؛ زیرا چیزی زیادتر از یقین نیست و اگر کم شود یقین باقی نمی‌ماند. خود امام بخاری گفته است که او در صحیح خود از کسی که اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان نداشته باشد، حدیثی روایت نمی‌کند. پس بنا به فرموده‌ی خود امام بخاری رحمته، علت خودداری روایت حدیث از ابوحنیفه همین امر بوده است؛ البته ذکر این نکته خالی از فایده نیست که تمامی راویان امام بخاری که او از آنان حدیث روایت نموده، افرادی قوی نیستند؛ بلکه امام بخاری از برخی افراد ضعیف نیز روایت دارد که حافظ ابن حجر در «هدی الساری» و سیوطی در «تدریب الراوی» اسامی آنان را ذکر نموده‌اند.

۳- امام بخاری عقیده داشت که عمل، جزئی از ایمان است؛ در حالی که امام ابوحنیفه بدین باور بود که ایمان، عبارت از اعتقاد به وجود خداوند و نطق به شهادتین است و اعمال، جزئی از آن نیست.

۴- امام بخاری اذعان داشت که تارک عبادات، قطعاً در آخرت در جهنم عذاب

۱- محدث دانشمند، شیخ عبدالرشید نعمانی، گفته است که از حافظ زین الدین عراقی نقل شده که ابن ابی حاتم در کتابی، اوهامی را که بخاری در تاریخ خود آورده، گردآوری کرده است. سخاوی گفته است که ابن ابی حاتم رساله‌ی بزرگی نگاشته است که در آن از امام بخاری رحمته انتقاد شده است. نگا: ما تمس إليه الحاجة؛ نیز: محمد بن زکریا کاندهلوی، مقدمه لامع الدراری علی البخاری؛ نیز: أبوحنیفة و أصحابه المحدثون، صص ۲۷۵.

می‌شود؛ در حالی که امام ابوحنیفه بدین نظر بود که کسی که دارای ایمان باشد و گناہانی مرتکب شود و بدون توبه بمیرد، کارش به خداوند واگذار می‌شود؛ اگر بخواهد او را به عدل خود عذاب می‌نماید و اگر بخواهد به فضلش از وی می‌گذرد؛ چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] «همانا خداوند شرک رانمی‌آمرزد و غیر آن را برای آنانی که بخواهد، می‌آمرزد.»

از اینجاست که می‌بینیم بخاری در مورد ابوحنیفه می‌گوید: او (امام) مُتَّهَمٌ به إرجاء شده است. اگر قصد امام بخاری از این سخن، إرجاء به معنای واگذاری امر مسلمانان به خدا باشد تا اینکه او به هرگونه‌ای که بخواهد دادرسی کند، این سخن صحیح است؛ زیرا که این امر نه تنها عقیده‌ی امام ابوحنیفه، بلکه عقیده‌ی تمام اهل سنت است؛ و اگر مقصود از إرجاء این است که معصیت و گناه، در هیچ حالتی به ایمان ضرر و زیان نمی‌رساند، چنان‌که نظر جَهمیّه می‌باشد، این سخن از جانب هر که باشد، مردود و بی‌اساس می‌باشد؛ زیرا عبادت، ترس از خدا، زهد و علاقه‌ی شدیدی که امام ابوحنیفه در کسب رضای خداوند داشت، و نیز رسائلی که عقیده‌ی او را آشکارا بیان می‌کنند، از قبیل الفقه الاکبر و الفقه الاوسط این سخن را به شدت رد می‌نماید. امام کوثری گفته است: در زمان ابوحنیفه و بعد از آن، مردان صالح و شایسته‌ای بودند که عقیده داشتند: ایمان عبارت از قول و عمل است و زیاد و کم می‌گردد؛ و آنانی را که ایمان را عبارت از باور قلبی و اقرار به شهادتین می‌دانستند، به إرجاء متهم می‌نمودند؛ با وجود اینکه با توجه به دلایل شرعی، این نظر حق می‌باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴] «هنوز ایمان در قلب‌هایتان داخل نشده است». رسول اکرم ﷺ فرموده است: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ «ایمان عبارت است از این که به خداوند، فرشتگان، کتاب‌ها، رسولانش و روز رستاخیز ایمان بیاوری و به خیر و شر تقدیر و سرنوشت، ایمان داشته باشی». این حدیث را مسلم به روایت از عمرؓ ذکر

نموده است. جمهور علمای اهل سنت همین عقیده و نظر را دارند.^۱ آمدی گفته است که: فرقه‌ی معتزله در آغاز کار، آنانی را که با آن‌ها در قدر مخالفت می‌نمودند، مرجئه لقب می‌دادند. چنان‌که از عثمان بتی روایت شده که او، طی نامه‌ای به امام نوشت: شنیده‌ام شما مرجئه هستید! امام ابوحنیفه نامه‌اش را چنین پاسخ داد: مرجئه بر دو نوع است: مرجئه‌ی ملعونه که من از آن بیزارم و مرجئه‌ی مرحومه که من جزئی از ایشانم. امام در ادامه افزود: همه‌ی پیامبران چنین بودند. آیا تو این فرموده‌ی عیسی عليه السلام را نمی‌بینی که فرموده است: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸] «اگر تو آن‌ها را عذاب نمایی به تحقیق که آن‌ها بندگان تواند و اگر آن‌ها را بیامرزی، به تحقیق که تو غالب و باحکمتی». عبدالشکور سالمی نیز در التمهید گفته است: مرجئه به دو نوع است. ۱- مرجئه‌ی مرحومه که آنان اصحاب و یاران رسول خدا می‌باشند. ۲- مرجئه‌ی ملعونه؛ و آنان کسانی‌اند که معتقدند گناه و معصیت به انسان ضرر نرسانده و فرد گنهکار مجازات نمی‌شود. ذهبی در «المیزان الاعتدال»^۲ در شرح حال مسعر بن کدام، پس از ذکر ثقه بودنش، گفته است: سخنی که سلیمانی گفته است، مبنی بر اینکه مسعر، حماد بن ابی سلیمان، نعمان، عمرو بن مرة، عبدالعزیز بن ابی رواد، ابومعاویه، عمرو بن ذر و گروهی دیگری که ذهبی نام برده است، از مرجئه بودند، فاقد ارزش و اعتبار است. إرجاء، مذهب گروهی از علمای بزرگوار بوده است و شایسته نیست به آنانی که بدان معتقد بوده‌اند، حمله شود. این ارجاء بدن معناست که: کار مسلمان گنهکار به خداوند واگذار می‌شود، اگر بخواهد عذابش می‌کند و اگر بخواهد می‌آمرزد. سخنانی که بخاری در مورد امام ابوحنیفه گفته است، ناشی از همین اختلاف مذهبی بوده است؛ زیرا هر کدام از آن دو به چیزی معتقد بودند. رد کسی به خاطر مخالفت در عقیده و مذهب اهمیت ندارد؛ زیرا هر گروهی جهتی دارد که بدان روی می‌آورد.^۳

۱- تانیب الخطیب، صص ۴۴، نیز: شیخ عبدالحق لکنوی، الرفع والتکمیل به تحقیق و بررسی محدث

دانشمند شیخ عبدالفتاح ابوغده، صص ۲۳۰.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۱۶۳.

۳- توضیح بیشتر در این مورد در بحث عقیده‌ی امام ابوحنیفه خواهد آمد.

۵- بخاری رحمته در مورد امام ابوحنیفه می‌گوید: علمای حدیث او را کنار گذاشته‌اند؛ و سپس می‌افزاید: افرادی چون عباد بن عوام، ابن مبارک، هُشیم، وکیع، مسلم بن خالد، معاویه و مقری از او روایت نموده‌اند. پس مردی که چنین افرادی از او روایت کرده باشند، هیچگاه نمی‌شود گفت که محدثین، حدیث او را کنار نهاده‌اند و این سخن، شایسته و نیکویی نیست. قبلاً نیز بیان گردید، که سفیان ثوری، حماد بن زید و بسیاری از علمای دیگر، از امام، حدیث روایت نموده‌اند و آنچه که بیان گردید، اسباب و علل انتقاد امام بخاری رحمته از امام ابوحنیفه بوده است. خداوند به هر دو رحم نماید.

علاوه بر آنچه که گفته شد، اتهامات دیگری نیز از جانب برخی انسان‌های نادان، به امام ابوحنیفه وارد گردیده است. مثل اینکه ایشان در مقابل نص، به رأی اعتقاد داشته است؛ «العیاذ باللله» که این اتهام نیز با دلایل کافی و وافی رد گردیده است. از اینجا معلوم می‌شود که انگیزه‌ی سخنان امام بخاری، اختلاف در مذهب بوده است نه چیز دیگر؛ این امر عیب به شمار نمی‌آید و امام ابوحنیفه را در معرض اتهام و مورد تردید و سؤال قرار نمی‌دهد. محدث دانشمند، تاج الدین سبکی^۱ می‌گوید: از جمله چیزهایی که لازم است در هنگام جرح و انتقاد، مورد دقت قرار گیرد، عقاید جارح و مجروح است؛ زیرا بسیاری اوقات، مرد جرح‌کننده به خاطر اختلاف عقیده، کسی را جرح می‌نماید. شیخ الاسلام تقی الدین در کتاب «الاقتراح» به این مطلب اشاره نموده و گفته است: آبروی مسلمانان، حفره‌ای از حفره‌های آتش است که در کنار آن دو گروه ایستاده‌اند؛ یکی محدثین و دیگری حکام.

شیخ عبدالرشید نعمانی در رساله‌ی ما تمسَّ إليه الحاجة من سنن إبي ماجه گفته است: رویکرد امام بخاری به ابوحنیفه شبیه رویکرد او به امام جعفر صادق علیه السلام است. ذهبی در تذکره الحفظا در شرح حال امام جعفر صادق^۲ می‌گوید: امام بخاری به روایات او

۱- قاعدة فی الجرح و التعديل، ص ۱۲. این کتاب را شیخ عبدالفتاح ابوغده در رساله‌ی مستقلى با تحقیق و بررسی خود منتشر ساخته است.

۲- ایشان یکی از سادات و بزرگان اهل بیت و از عبّاد تبع تابعین و نیز یکی از دانشمندان مدینه‌ی منوره بود. امام مالک رحمته در کنار الموطأ که به فرموده‌ی امام شافعی، صحیح‌ترین کتاب بعد از

استدلال ننموده، در حالی که سایر ائمه به روایات او تمسک جسته‌اند.

۳- شبهه: گفته شده است که خطیب بغدادی، بسیاری از اقوال کسانی که

درباره‌ی امام، زبان به طعن گشوده‌اند را، با ذکر اسناد نقل نموده است.

توضیح: نخست به کتاب «تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمه‌ی ابي حنیفة من

الأکاذیب» مراجعه نمایید تا بدانید که این اسناد، ظالمانه و بی‌اساس می‌باشند.

گویندگان این سخنان، یا به خطا رفته و یا جاهل و حسود بوده‌اند؛ زیرا بعید است

اشخاصی چون سفیان ثوری، شعبه بن حجاج و امثالشان که از آنان این سخنان روایت

گردیده، در مورد امام حرف‌های نامناسب و ناسزا بگویند؛ چه برسد به ابویوسف، امام

محمد و مانندشان که از تربیت یافتگان مکتب امام ابوحنیفه بوده‌اند. به علاوه، از همه‌ی

این‌ها با اسناد صحیح، سخنانی در ستایش و تقدیر از شخصیت والای امام و بیان

فضائلش ثبت گردیده و هم اکنون در کتب معتبر موجود است. عادت بسیاری از

مؤلفان گذشته، این بوده است که خبر را در صورت داشتن سند صحیح و یا غیر صحیح

نقل نمایند؛ زیرا عقیده داشتند که با ذکر سند، به وظیفه‌ی خود عمل کرده و در گناه

داخل نمی‌شوند؛ لذا ما در تفسیر طبری علاوه بر آثار غیر صحیح، حتی احادیث جعلی

نیز می‌یابیم.

آنان، بدین باورند که با ذکر اسناد، از داوری در صحت و سقم خبر بی‌نیازند؛ زیرا

رجال سند در نزد افرادی که اِشْراف به علم دارند، معروف و شناخته شده‌اند. شایان

ذکر است که بیان هر سندی، دلالت بر صحیح بودن خبر نمی‌کند، بلکه احادیث

موضوع زیادی به رسول خدا نسبت داده شده، در حالی که آن‌ها دارای اسناد و راویان

ثقه و مورد اعتماد بوده که به دروغ به آن‌ها نسبت داده شده و جعل گردیده است.

امام احمد بن حجر مکی در فصل سی و نهم کتاب خود^۱ در رد آنچه که خطیب در تاریخ

خود از زبان منتقدان امام ابوحنیفه رحمته الله نقل نموده است، می‌گوید: خطیب، در بیان این

قرآن کریم در روی زمین است، احادیثی را به نقل از او روایت کرده است. او یکی از استادان

معروف امام مالک به شمار می‌آید. این امر بیانگر جایگاه والای او در میان محدثین می‌باشد.

۱- الخیرات الحسان، ص ۷۶.

سخن‌ها چیزی جز گردآوری تمامی آنچه که در مورد مردی گفته شده، چنان‌چه در میان مؤرخین متعارف است، منظور دیگری نداشته است؛ هدف او از ذکر این سخنان، طعن به امام ابوحنیفه و خدشه دار نمودن مقام و منزلت شفاف او نیست؛ زیرا او پیش از بیان این سخنان، عباراتی از زبان ستاینندگان امام ذکر نموده است که وی را مورد تمجید شایانی قرار داده‌اند؛ مناقب امام را به طور مفصل بیان نموده و سپس به ذکر ایرادات منتقدین او پرداخته است.^۱ از جمله دلایل این مدعا، این است که سندهایی که او در طعن به امام ابوحنیفه نقل نموده، بیشتر مردانی را شامل می‌شوند که یا خود مورد سؤالند، و یا مجهول و ناشناخته‌اند. پرواضح است که خدشه دار نمودن آبروی یک مسلمان عادی، به چنین سخنانی جایز و روا نیست؛ چه برسد به امامی از پیشوایان بزرگ مسلمانان! به فرض صحیح بودن آنچه که خطیب از زبان گویندان نقل نموده، باز هم این سخنان فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ زیرا که او از معاصرین امام تأسی نموده است؛ و همچنان که قبلاً گذشت، سخنانی که علمای معاصر در مورد یکدیگر می‌گویند، مورد قبول نیست. دو حافظ بزرگ و نامور حدیث، علامه ذهبی و ابن حجر، بر این نکته تصریح نموده‌اند. یا این سخنان، ناشی از تعصبی است که او نسبت به برخی از بزرگان دین داشته و این مسأله از ارزش آن‌ها نمی‌کاهد؛ چنان‌چه یوسف بن حسن بن احمد بن عبدالمهدی حنبلی در کتاب «تئویر الصحیفة بمناب الإمام ابي حنیفة» که کتاب پر حجم و قطوری است می‌گوید: به سخنان خطیب، فریب مخور! زیرا او تعصّب زیادی به برخی از علمای بزرگ مانند ابوحنیفه، احمد و برخی یارانش داشته و به هر نحو ممکن بر آنان حمله نموده است که این کارش برخی را وادار نمود تا در مورد او کتابی به نام «السهم المصیب فی کبد الخطیب» (تیری که بر جگر خطیب نشانه

۱- شیخ عبدالفتاح ابوغده در حاشیه‌ای که بر کتاب الرفع و التکمیل نگاشته، گفته است: خطیب، سبک و روش کتاب خود را اینگونه بیان نموده است: هرگاه من در تاریخ، مردی را ذکر کنم که سخنانی در جرح و تعدیل، یعنی اثبات و نفی او گفته باشند، سخنان قابل اعتماد را در پایان ذکر نموده و شرح حال را به آن‌ها ختم می‌نمایم. بر این اساس عذرخواهی از خطیب بدین گونه که او اول سخنان ستاینندگان امام را ذکر نموده و قصد جرح او را نداشته، با این سبک و روشی که خود بیان نموده است، همخوانی ندارد.

رفته است) تصنیف نماید.^۱ ابن جوزی نیز به پیروی از خطیب، در مورد امام، سخنانی گفته که نواده‌اش را به شگفت آورده است؛ زیرا او در کتاب «مرآة الزمان» می‌گوید: این که خطیب نسبت به برخی از علمای بزرگ، زبان طعن گشوده، عجیب نیست، بلکه عجیب سخنان جدّ ماست! او چگونه از خطیب تأسی نموده و حرف‌هایی بزرگتر از او گفته است؟! شیخ عبدالحی می‌گوید: من می‌گویم خلاصه‌ی مطلب این است: وقتی از قرائن و شواهد معلوم شود که فردی، کسی را به خاطر تعصّب، جرح نموده، جرح و انتقادش اهمیتی ندارد و خود از اصحاب قرح^۲ - زخم خورده - به شمار می‌رود.

۴- شبهه: گفته شده که بعضی از مردان حدیث، چون نسائی^۳ دارقطنی و عقیلی در مورد امام، سخنانی گفته‌اند. قول ایشان هم حجت و دلیل است.

توضیح: پیشگامان علم رجال و آنانی که سخن گفتن در این فن را آغاز نمودند و در عصر و زمان امام ابوحنیفه می‌زیستند، وی را تحسین نموده و مورد ستایش قرار داده‌اند؛ چون ابن مدینی، یحیی بن سعید قطان، یحیی بن معین و شعبه بن

۱- نویسنده‌ی مزبور، ملک معظم المظفر عیسی فرزند پادشاه عادل، سیف الدین ابوبکر بن ایوب حنفی، متولد سال ۵۷۸ و متوفای سال ۶۲۴ می‌باشد. این کتاب در سال ۱۳۵۱ با دویست صفحه در مصر به چاپ رسید. در رد سخنان خطیب غیر از ملک معظم، تعداد زیادی از علمای دیگر نیز کتاب نوشتند. از آن جمله ابن جوزی می‌باشد. او کتابی را به نام «السهم المصیب فی الرد علی الخطیب» تألیف نموده است و نیز نواده‌ی ابن جوزی، کتابی به نام «الانتصار لإمام أئمة الأمصار» تدوین نموده که دو جلد بزرگ می‌باشد. ابوالمؤید خوارزمی نیز در مقدمه‌ی کتابش «جامع مسانید الامام ج ۱، ص ۳۸-۶۹» این سخنان را به شدت رد نموده است. از آن جمله علامه سیوطی می‌باشد که کتابی به نام «السهم المصیب فی نحر الخطیب» گردآوری نموده است. نیز استاد بزرگمان محمد زاهد کوثری در این مورد کتاب ارزشمندی به نام «تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمة أبي حنيفة من الأکاذیب» تألیف نموده است که این کتاب بسیار بزرگ و جامع و دارای دویست صفحه‌ی بزرگ می‌باشد. این کتاب در سال ۱۳۶۱ در مصر به چاپ رسیده است. برگرفته از شرح شیخ عبدالفتاح ابوغده بر کتاب الرفع و التکمیل، ص ۶۳-۶۲.

۲- الرفع و التکمیل، صص ۶۴-۶۲.

۳- او گفته است که تعمان بن ثابت، مکنی به ابوحنیفه، در حدیث قوی نیست؛ و این سخن چنانچه معلوم است، جرح مبهم و سربسته می‌باشد و در مقابل تعدیل آنانی که او را عادل شمرده‌اند، مورد قبول نیست. نگا: قاری، شرح النخبة، ص ۱۱۲؛ مقدمه‌ی تعلیق المجد، ص ۳۲؛ ابوحنیفه و اصحابه المحدثون، ص ۲۴.

حجاج. آن‌ها گفته‌اند: ابوحنیفه مردی بسیار راستگو و مورد اعتماد است. حتی یحیی بن معین - که از پیشقراولان علم رجال است - خود از شاگردان مستقیم امام، علم آموخته و با آنان همنشینی داشته است؛ او استاد بخاری، مسلم، ابوداود، احمد بن حنبل، ابوحاتم و امام جرح و تعدیل نیز می‌باشد؛ این شخص بزرگ، امام ابوحنیفه را تزکیه نموده و او را در حدیث، فردی مؤثق و مُعتمد می‌شمارد و به خاطر قوه‌ی حفظش، وی را تحسین نموده است. وی می‌گوید: ابوحنیفه جز آنچه را که شنیده است، روایت نمی‌کند؛ نیز می‌گوید: از هیچ کس نشنیدم که ابوحنیفه را ضعیف شمرده باشد. شعبه که از بزرگان علمای این فن می‌باشد و ید طولایی در شناخت راویان دارد، به امام می‌نویسد تا به دستور او به روایت حدیث بپردازد. ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم» می‌گوید: به ابن معین گفته شد: ابوزکریا! آیا ابوحنیفه در روایت حدیث، صادق و راستگو بود؟ گفت: آری، او مردی بی‌نهایت راستگو بوده است. افزود که شعبه در مورد امام، نظر مساعد و خوبی داشته است.

امام احمد در مورد همین شعبه - کسی که امام ابوحنیفه را تأیید و تحسین نموده است - می‌گوید: شعبه، خود به تنهایی در علم رجال و آشنایی به حدیث و تأیید راویان، یک امت بود؛ ابن ادريس می‌گوید: در میان خود و راویان حدیث، هرگز داوری چون شعبه قرار نداده‌ای.

پس ابن معین از هر کس دیگری، ابوحنیفه را بهتر می‌شناسد و به صفات او داناتر است؛ زیرا او، هم از نظر زمان و هم از نظر مکان، به امام نزدیکتر بوده و با یارانش، همنشینی زیادی داشته و آنان که امام ابوحنیفه را زیر سؤال برده‌اند، مدت‌ها بعد از وفات آن حضرت، متولد شده‌اند و سخنانی مشوّش و آمیخته با تعصّب از آنان نقل شده است. وقتی که یحیی بن معین سخن می‌گوید، افرادی چون بخاری، مسلم، نسائی، ابن عدی، دارقطنی و کسانی که در مرحله‌ی پایین تری از این‌ها هستند، دم فرو می‌بندند. همه‌ی علمای حدیث در برابر ابن معین تسلیم‌اند و تمامی آنان به بی‌همتایی او در شناخت رجال و راویان حدیث، گواهی داده‌اند. پس آنچه که اخیراً بعضی از افراد جاهل، در مورد امام و پیشوای امت، ابوحنیفه رضی الله عنه که بر پیشوایی او در اجتهاد و علم اتفاق نظر شده، گفته‌اند مبنی بر اینکه علمای حدیث او را به خاطر سوء حفظش

ضعیف شمرده‌اند، با امانت داری علمی منافات دارد؛ چرا که اینان اگر در بیان این مطلب به قول امام بخاری رحمته، استناد کرده‌اند، این استناد در برابر سخنان بزرگانی که اسامی آنان گذشت، سست و ضعیف است.

امام کشمیری در کتاب ارزشمند «فیض الباری علی صحیح البخاری» در بیان شخصیت یحیی بن سعید، کسی که عدالت امام ابوحنیفه را تأیید نموده، می‌گوید: وی که پیشوای جرح و تعدیل و اولین مصنف در این فن می‌باشد، - این مطلب را ذهبی گفته است. - طبق مذهب ابوحنیفه فتوا می‌داد و شاگردش، وکیع بن جراح، که شاگرد ثوری هم بوده نیز، حنفی می‌باشد.

ابن معین نقل می‌کند که از همین یحیی قطان، در مورد ابوحنیفه سؤال شد؛ او فرمود: از نظر رأی، مردی بهتر از او ندیدم. نیز از ابن معین نقل گردیده که: از هیچ کس نشنیدم که ابوحنیفه را جرح کرده باشد. اساساً چنین دریافت می‌شود که این امام همام، تا عصر ابن معین از نظر محدثین، مجروح نبوده است. هنگامی که حادثه‌ی امام احمد، یعنی مسأله‌ی خلق قرآن اتفاق افتاد و گسترش یافت، محدثین در مورد امام به دسته‌های گوناگون تقسیم شدند و الا پیش از این واقعه، جماعتی در میان سلف بودند، که بر اساس مذهب او فتوا می‌دادند. از حواشی‌ای که شیخ عبدالفتاح ابوغده بر کتاب «قواعد فی علوم الحدیث» تألیف محدث دانشمند، ظفر احمد عثمانی، که مقدمه‌ی اول از سه مقدمه‌ای است که بر کتاب سودمندش، اعلاء السنن، نگاشته شده و در هجده جزء می‌باشد، در صفحه‌ی ۱۹۴ مطالبی به دست می‌آید، که ذکر آن‌ها در اینجا حائز اهمیت است؛ وی می‌گوید: بسیاری از علمای علم حدیث که در مورد رجال سخن گفته‌اند، خود نیازمندند تا کسی عدالتشان را تأیید کند؛ چگونه آنان می‌توانند، کسی دیگر را تأیید و یا تضعیف نمایند؟! نیز در جرح بعضی از علما، انگیزه‌ها و عواملی چون اختلاف مذهب، تعصب، رأی، جهل و حسادت وجود دارد. لذا شایسته است که در آن موقع، جرح به هیچ صورتی پذیرفته نشود، اگر چه از بزرگان رجال حدیث نیز صورت گرفته باشد؛ چرا که شواهد، برخلاف گفته‌ی آنان گواهی می‌دهد. مثلاً ابن معین در مورد امام شافعی می‌گوید: او مرد مؤثق و معتمدی نیست؛ مسلم در مورد بخاری و یا استادش، علی بن مدینی، می‌گوید: او احادیث دیگران را به خود نسبت

داده و روایت‌ها^۱ را به طرز بدی نقل می‌کند؛ برخی هم در مورد بخاری گفته‌اند: ابوزرعه و ابوحاتم او را به خاطر مسأله‌ی لفظ‌رها نموده‌اند.

امام مالک نیز در مورد عبدالرحمن بن ابی ذئب و او هم در مورد امام مالک سخنانی گفته است. عقیلی، علی بن مدینی، بخاری، عبدالرزاق - صاحب کتاب المصنف - عثمان بن ابی شیبه، ابراهیم بن سعد، عفان بن مسلم انصاری، أبان عطاری، ازهر سمان، بهز بن أسد، ثابت بنانی و جریر بن عبدالحمید را از زمره‌ی ضعفای حدیث به شمار آورده است. ذهبی بعد از بیان این اسامی گفته است: اگر حدیث علی بن مدینی - که عقیلی او را ضعیف شمرده است - کنار گذاشته شود، قطعاً باب حدیث بسته و خطاب قطع خواهد شد و آثار و روایات خواهند مرد و زندیق‌ها بر مسلمانان چیره و دجال‌ها سر بیرون خواهند آورد؛ ای عقیلی! آیا عقل و خرد نداری؟! می‌دانی در مورد چه کسانی سخن می‌گویی؟!^۲

نیز امام مالک در مورد محمد بن اسحاق می‌گوید: او یکی از دجال‌ها است؛ نسائی درباره‌ی احمد بن صالح مصری و امام احمد درباره‌ی حارث محاسبی اشکالاتی وارد نموده‌اند که مورد قبول قرار نگرفته است.

شیخ عبدالحی لکنوی اظهار می‌دارد: علما، جرح و تضعیف این گروه از دانشمندان بزرگ را نپذیرفته‌اند؛ مخصوصاً سخنانی را که ابن مدینی، بخاری و مالک در مورد یکدیگر گفته‌اند، حمل بر معاصر بودن، عدم اطلاع، اختلاف عقیده، مذهب و حساد نموده‌اند؛ مثلاً امام احمد در مورد حارث، بدین جهت سخن گفته که او کسانی را که در علم کلام زبان می‌گشودند، دوست نداشته است، نه اینکه در اخلاق و یا دیانت حارث، نقصی وجود داشته باشد؛ زیرا او مردی عابد، پارسا و محدثی دانشمند بود. خداوند بر وی رحم کند. امام تاج الدین سبکی در بیان انگیزه‌ی انتقادی امام احمد می‌گوید: امام احمد از کسانی که در علم کلام به افراط می‌رفتند، بی‌نهایت تنفر داشت، بدین خاطر که شاید این کار، سرانجام او را به سوی عقیده‌ی باطل سوق دهد. - و شکی نیست که

۱- این سخن به شدت رد گردیده است. نگا: سخنان نووی در شرح مسلم ذیل همین جمله، ج ۱، ص ۱۲۸؛ نیز: سبکی، قاعدة فی الجرح و التعديل، به تحقیق شیخ عبدالفتاح ابوغده.

۲- شیخ لکنوی، الرفع و التکمیل، ص ۲۷۵.

سخن در مباحث کلامی جز در هنگام شدت ضرورت، بدعت می‌باشد -

حارث محاسبی در مورد برخی از مسائل علم کلام، سخنانی گفته بود؛ ابوالقاسم نصرآبادی می‌گوید: به من خبر رسیده که امام احمد، حارث را به خاطر افراط در علم کلام، مورد سرزنش قرار داده است.^۱ از اینجاست که نسبت کتاب «الرد علی الزنادقة» به امام احمد بن حنبل، تأیید نگردیده است. امام احمد در مورد حسن بن علی بن یزید کرابیسی، یار و حامل علم و دانش امام شافعی، سخنانی گفته است؛ زیرا او می‌گفت: قرآن مخلوق نیست و تلفظ من مخلوق است. حتی وقتی که سخنان امام احمد به گوشش رسید؛ گفت: مانده‌ایم که با این جوان چگونه رفتار کنیم؟ اگر بگوییم قرآن مخلوق است، می‌گوید: این سخن بدعت است و اگر بگوییم مخلوق نیست، باز هم می‌گوید بدعت است! بنابراین، سخنان امام احمد در مورد این دو شخص، مورد قبول نیست؛ زیرا انگیزه‌ی آن‌ها، اختلاف نظر و عقیده بوده است.

عبدالرحمن ابن ابی ذئب در مورد امام مالک گفته است: باید از مالک تقاضا شود که توبه کند و اگر توبه نکرد، گردنش زده شود؛ زیرا به او خبر رسیده بود که امام مالک می‌گوید: بایع و مشتری بعد از عقد، حق خیار فسخ ندارند و حدیثی را که در این مورد نقل شده، رد نموده است. اما امام مالک این حدیث را بدون دلیل کنار نگذاشته، بلکه به خاطر تضاد این حدیث با عمل اهل مدینه آن را ترک نموده؛ زیرا نزد امام مالک، عمل اهل مدینه از حدیث واحد، اهمیت بیشتری دارد. چنانچه استادش، ربیعة الرأی، می‌گوید: به نزد من، روایت هزار نفر از هزار نفر بهتر از روایت یک نفر^۲ از یک نفر است. واضح است که سخنان ابن ابی ذئب مورد قبول نیست. همان طوری که دارقطنی این حدیث امام ابوحنیفه را: «مَنْ كَانَ لَهُ إِمَامٌ فَقَرَأَهُ الْإِمَامَ لَهُ قِرَاءَةٌ»؛ «کسی که نماز را با جماعت بگذارد، قرائت امام از جانب او نیز حساب می‌شود». در سنن خود آورده و سپس گفته است: این حدیث را از جابر بن عبدالله، جز ابوحنیفه و حسن بن عماره کسی دیگر روایت نکرده است و این دو نفر نیز ضعیف بودند. این سخنان

۱- نگا: محاسبی، مقدمه‌ی رساله‌ی المسترشدين، تحقیق شیخ عبدالفتاح، چاپ دوم، ص ۲۱.

۲- نگا: امام احمد، العلل، ج ۱، ص ۱۹۳، نیز: حاشیه‌ی شیخ عبدالفتاح ابوغده بر کتاب الرفع و التکمیل. این شیخ سخن را در این زمینه به گونه‌ای گسترانیده است که هر گمانی را از امام مالک، این ستاره‌ی درخشان حدیث، می‌زداید.

دارقطنی بعد از سخنان یحیی بن معین که گفته بود: ابوحنیفه، مرد موثقی است و از هیچ کسی نشنیدم که او را ضعیف دانسته باشد، مورد قبول نیست. این شعبه است که برای امام نامه می‌نویسد تا جریانش را برای او بیان کند. شعبه فردی عادی نیست؛ او امیرمؤمنان در علم حدیث است.^۱

امام حاکم بعد از روایت این حدیث: «مَنْ صَلَّى خَلْفَ إِمَامٍ فَإِنَّ قِرَائَتَهُ لَهُ قِرَاءَةٌ»؛ «کسی که پشت سر امامی نماز گزارد به تحقیق که قرائت امام، قرائت او نیز به حساب می‌آید». گفته است: عبدالله بن شداد که در سند این حدیث آمده، خود ابوالولید است و این سخن را علی بن مدینی گفته است. سپس حاکم می‌افزاید: کسی که در شناخت اسامی راویان سهل انگاری کند، اینگونه دچار وهم و اشتباه می‌شود. این مطلب را از حاشیه‌ی شرح النخبة از علی قاری روایت نموده است. در این روایت، حاکم، امام ابوحنیفه را متهم به وهم و عدم آشنایی به اسامی رجال حدیث، نموده است که باید گفت: اگر واقعاً منظور حاکم این است، این خود دلالت بر عدم اشراف او به طرق است، روایات داشته و نشان می‌دهد که او اسناد روایات را خوب بررسی و ارزیابی نکرده است؛ زیرا روایت صحیح که از امام ابوحنیفه نقل شده، روایتی است که آن را امام محمد بدینگونه در موطأ ذکر نموده است که: ابوحنیفه از ابوالحسن موسی بن ابی‌عایشه از عبدالله بن هاد از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است. در این سند شخصی به نام ابوالولید وجود ندارد! روایت دیگر، روایتی است که ابومحمد حارثی - بخاری -^۲ از عبدالصمد بن فضل و حماد بن ذی النون و اسماعیل بن بشر از مکی بن ابراهیم از ابوحنیفه از ابوالحسن موسی بن ابی‌عایشه از ابوالولید عبدالله بن شداد از جابر بن ابی‌الله از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است. این حدیث در «جامع المسانید، ج ۱، ص ۳۳۸» وارد گردیده است. در این روایت عبدالله بن شداد از ابوالولید، روایت نموده، چنانچه که حاکم روایت کرده است، بلکه در این روایت آمده است: ابوالولید

۱- نگا: إنجاء الوطن، ص ۲۲.

۲- سمعانی در مورد او گفته است: او احادیث زیادی روایت می‌نمود و مشهور به استاد بود. در الفوائد البهیه، ص ۲۴۴ و در اللسان، ج ۳، ص ۳۴۹ چنین آمده است: ابوعبدالله بن منده از او زیاد روایت نموده است و ابن عقده و جعابی و ابوبکر بن دارم و دیگران نیز از وی روایت کرده‌اند.

که او عبدالله بن شداد است از جابر روایت نموده است! بدین تفصیل معلوم گردید که ابوحنیفه، دچار وهم و اشتباه نشده است؛ زیرا که یاران مورد اعتمادش، حدیث را به طرز درست روایت نموده‌اند. اشتباه از آنانی رخ داده است، که در مرتبه‌ی پایین تری از امام ابوحنیفه قرار دارند. آن‌ها از عبدالله بن شداد از ابوالولید روایت نمودند، یعنی لفظ «عن» را در سند وارد کرده‌اند. جای تعجب است که بی‌هقی چگونه به روایت این افراد، فریب خورده و استدلال به این حدیث را به خاطر مجهول بودن ابوالولید ساقط کرده است! او در جزء قرائت از کتاب خود می‌گوید: اما حدیثی که در آن «فإن قرائته له قراءة» (قرائت امام به جای مقتدی نیز به حساب می‌آید) گفته است: به تحقیق که این روایت را ابوحنیفه از موسی بن ابی‌عایشه از عبدالله بن شداد از ابوالولید از جابر روایت نموده است. ابوالولید چنانچه دارقطنی گفته است: مرد مجهولی است، لذا به این حدیث تمسک نمی‌شود. (ص ۱۰۳).

اگر بی‌هقی و دارقطنی، روایتی را که مکی بن ابراهیم از ابوحنیفه رضی الله عنه نقل نموده، می‌دیدند و یا می‌شنیدند، از سخنان خود شرمنده می‌شدند و می‌دانستند که لفظ «عن» در این دو روایت از طرف بعضی شیوخ پایین‌تر از امام، افزوده گردیده است. بعید نیست که خود حاکم، دچار وهم و اشتباه شده باشد؛ زیرا که او اشتباه زیادی داشته است؛ او در کتاب «الضعفاء» گروهی را ضعیف دانسته و روایت از آن‌ها را منع نموده است و از تمسک به احادیثشان خودداری می‌کند. سپس احادیث برخی از این افراد را در مستدرک خود استخراج نموده و صحیح می‌شمارد. این مطلب را حافظ در «اللسان، ج ۵، ص ۲۳۳» گفته است. این امر بر افرادی که «تلخیص المستدرک» ذهبی را مطالعه کرده‌اند، پوشیده نیست، و الله اعلم.

آنچه که امام بخاری در تاریخ (الصغیر) خود در مورد امام ابوحنیفه ذکر نموده، به جز اینکه سندش باطل است، از نظر متن نیز قابل قبول نیست؛ او می‌گوید: نعیم بن حماد فزاری روایت نموده است که: ما در نزد سفیان نشسته بودیم. ناگهان خبر درگذشت نعمان - ابوحنیفه - بدو رسید؛ او بعد از شنیدن این خبر گفت: الحمد لله، نعمان دستگیره‌های اسلام را یکی بعد از دیگری می‌شکست. در اسلام انسانی شوم‌تر از او زاده نشده بود! (ص ۱۷۳)

مؤلف «إنجاء الوطن» در ردّ این سخن می‌گوید: این سخنی که از زبانشان جاری می‌شود، خیلی حرف گزافی است؛ به خدا سوگند در اسلام بعد از پیامبر و یارانش مردی با برکت‌تر و سعادت‌مندتر از ابوحنیفه زاده نشده است؛ دلیل آن همانی است که با چشمان خود، مشاهده می‌کنیم؛ یعنی مذاهب آنانی که در او زبان به طعن و ناسزا گشودند، از صفحه‌ی روزگار محو گردیده است و مذهب او، همه جا را گرفته و هر چه زمان می‌گذرد بیشتر انتشار می‌یابد و خداوند و مسلمانان، درباره‌ی ابوحنیفه جز خوبی چیز دیگری نمی‌پذیرفتند. من در این روایت، امام بخاری رحمته الله را متهم نمی‌دانم؛ زیرا او همان طوری که شنیده، اظهار عقیده کرده است. بلکه متهم، استادش، نعیم بن حماد^۱ است؛ زیرا اگر چه حافظ احادیث فراوانی بوده و برخی او را فرد مؤثّق و مُعتمد دانسته‌اند، لیکن حافظ ابوبشر دولابی گفته است: نعیم از ابن مبارک روایت نموده که نسائی گفته است: او مرد ضعیفی است و غیر نسائی نیز گفته: که نعیم، احادیثی را در تقویت سنت و حکایاتی را در طعن به ابوحنیفه روایت نموده است که همه‌ی آن‌ها، اساس صحیحی نداشتند. این مطلب در کتاب «تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۴-۴۶۳» آمده است.^۲

لازم به ذکر است، چنان‌که پیشتر بیان شد، سفیان ثوری، امام ابوحنیفه و روایت از او را ستوده و مورد تأیید قرار داده است؛ حال چگونه ممکن است که او این سخنان را گفته باشد؟ بعلاوه در این روایت، مخالفت آشکار و صریحی با شریعت به چشم می‌خورد؛ زیرا در اسلام، شومی و فال بد وجود ندارد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا طِيْرَةَ وَلَا هَامَّةَ وَلَا صَفْرَةَ»؛^۳ «فال بد و جغد و صفری در اسلام نیست». اساساً بعید است که با وجود ستایش و تمجیدات قبلی خود، با این حدیث نبوی مخالفت نموده باشد و چنین سخنی را بدون استناد به هیچ نوع دلیل روشنی بگوید، ألعیاذ بالله.

۱- ابن حجر در کتاب «هدی الساری» در شرح حال نعیم بن حماد گفته است: او شدیداً با اهل رأی مخالف بود. ج ۲- ص ۱۶۸ و عباس بن مصعب در تاریخ خود خاطرنشان نموده که: نعیم بن حماد، کتاب‌هایی در رد احناف تألیف نمود. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- نگا: إنجاء الوطن، ص ۳۵؛ نیز: تأنیب الخطیب.

۳- عرب‌ها پیش از اسلام به ماه صفر تشاؤم می‌گفتند که اسلام بر آن خط بطلان کشید.

۵- شبهه: گفته شده که امام ابوحنیفه قیاس را بر روایات مقدم می نمود.

توضیح: هنگام بیان اصول مذهب امام، جملات و عباراتی از امام محمد بن یوسف صالحی، کوثری و ابوزهره در بطلان این شبهه از نظر گذشت؛ نیز ذکر گردید که ابن حزم و ابن قیم گفته اند: امام ابوحنیفه حتی حدیث ضعیف را بر قیاس مقدم می نماید، چه برسد به حدیث قوی! پس چگونه می توان ادعا کرد که امام، قیاس را بر روایات برتری می داد؟! شعرانی به نقل از امام ابوحنیفه گفته است: به خدا سوگند! کسی که می گوید: ما قیاس را بر روایات مقدم می نماییم، دروغ می گوید و بر ما افترا می بندد. آیا بعد از روایت، نیازی به قیاس هست؟! نیز از امام ابوحنیفه نقل شده که ایشان فرمودند: ما جز در هنگام ضرورت، متوسل به قیاس نمی شویم؛ زیرا ما نخست، دلیل مسأله را در قرآن و سنت و دادرسی های اصحاب جستجو می نماییم و اگر دلیلی در اینها نیافتیم، در آن هنگام چیزی را که در موردش نصی وارد نگردیده به آنچه که مخصوص است، قیاس می کنیم. نیز از او نقل گردیده که گفته است: آنچه که از جانب رسول خدا به ما برسد، بر روی چشمانمان می نهیم، پدر و مادرم فدایش باد! چگونه با او مخالفت می کنیم؟! آنچه که از صحابه به ما رسد، در عمل کردن به هر قولی که بخواهیم، مخیریم ولیکن در مورد اقوال غیر صحابه باید گفت: آنان مردانی^۱ بودند و ما نیز مردانی هستیم، - عین اطاعت از آنها بر ما واجب نیست. - آری امام ابوحنیفه روایتی را به خاطر فقیه بودن راویش بر روایت مقابلش، ترجیح می دهد؛ زیرا شخص فقیه چیزهایی می فهمد که غیر او نمی فهمد؛ خصوصاً هنگامی که حدیث، به معنی روایت شود. وقتی که امام ابوحنیفه با عبدالرحمن اوزاعی در مکه می مکرمه مباحثه نمود، به این قاعده متوسل شد. چنانچه سفیان بن عیینه می گوید: ابوحنیفه و اوزاعی در مکه می مکرمه در دارالخياطین با یکدیگر ملاقات نمودند؛ اوزاعی گفت: چرا شما دستهای خود را در رکوع و هنگام بلند شدن از آن بلند نمی کنید؟ ابوحنیفه فرمود: به خاطر اینکه حدیث صحیح از رسول خدا در این مورد نقل نشده است.^۲ اوزاعی

۱- شعرانی، المیزان، ج ۱، ص ۵۱.

۲- قبلاً گذشت که او بهتر از هر کسی آخرین اعمال پیامبر را حفظ نموده بود. امام احادیث رفع یدین را حفظ داشت، اما آنها را منسوخ می دانست.

گفت: چگونه؟ در حالی که زهری از سالم از پدرش از جدش از رسول خدا ﷺ روایت نموده که ایشان دست‌های خود را در وقت شروع نماز و هنگام رکوع و بلند شدن از آن، بلند می‌کرد؟ امام ابوحنیفه فرمود: نیز حماد از ابراهیم از علقمه و أسود از ابن مسعود روایت نموده است که رسول خدا دست‌های خود را جز در هنگام شروع نماز، بلند نمی‌کرد. اوزاعی گفت: من برای تو از زهری از سالم از پدرش روایت می‌کنم و تو برای من از حماد از ابراهیم از علقمه و أسود! ابوحنیفه فرمود: حماد از زهری و ابراهیم از سالم فقیه‌تر بوده است و علقمه کمتر از ابن عمر نیست؛ اگر چه ابن عمر به خاطر صحابی بودن بر او مزیت دارد و أسود نیز دارای فضیلت بزرگی است! این روایت در جای دیگر اینگونه نقل شده که امام فرمود: ابراهیم فقیه‌تر از سالم است و اگر امتیاز صحابی بودن نمی‌بود، می‌گفتم علقمه از عبدالله بن عمر نیز فقیه‌تر است و عبدالله بن مسعود هم که عبدالله است.^۱

خواننده‌ی محترم، خداوند تو را حفظ نماید، بنگر که چگونه اوزاعی در برابر این اصل امام ابوحنیفه تسلیم گردید و متقاعد شد. خداوند هر دوی آن‌ها را بیامرزد. پس بعید نیست که امام، حدیثی را به خاطر قیاس یا از روی هوای نفس، ترک و به غیر آن روی آورد.

۶- شبهه: گفته شده است که امام ابوحنیفه معتقد به رأی و حتی امام و پیشوای اهل رأی است، در حالی که روایات فراوانی در نکوهش رأی وارد گردیده است.

توضیح: هنگام یادآوری اصول مذهب امام ابوحنیفه بیان گردید که اصل و منبع چهارم از نظر امام، قیاس است. در آنجا، دلایلی بر اهمیت قیاس ذکر نمودم که مرور آن‌ها خالی از لطف نیست:

تمسک به قیاس، کار هر چهار امام فقه و ائمه‌ی مذاهب معتبر بوده است و آن گروه از ظاهریه و پیروانشان که از این قافله جدا شده و سپس در مسائل غیرمنصوص، پاسخ‌های شگفت‌انگیزی داده‌اند، اهمیت و ارزشی ندارند. این گروه به خاطر رد اجتهاد و قیاس به چیزهای خنده‌آوری دچار گردیدند؛ مثلاً در شرح این حدیث «لَا

۱- امام دهلوی، حجة الله البالغة، ج ۱، ص ۲۳.

يَبُولَنَّ أَحَدَكُمْ فِي الْمَاءِ الْأَيْمِ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ فِيهِ»؛ «هیچ یکی از شما نباید در آب ایستاده ادرار نموده و سپس با آن آب وضو گیرد.» گفته‌اند: بر اساس معنای این حدیث اگر انسان در داخل ظرفی ادرار نمود و سپس آن را در آب ایستاده و راکد انداخت، وضو گرفتن از آن آب، صحیح و جایز است!! همانگونه که قبلاً گذشت امام ابوحنیفه جز هنگامی که در قضیه‌ی اتفاق افتاده نصی نباشد، به رأی و نظر متوسل نمی‌شد. ابن قیم حنبلی در «اعلام الموقعین» می‌گوید: تمامی یاران ابوحنیفه اتفاق نظر دارند که حدیث ضعیف در مذهب او بهتر از قیاس است و او بر این مبنا، مذهب خود را پایه ریزی نموده است؛ به طوری که حدیث خنده‌ی بلند را با وجود ضعیف بودنش، بر قیاس مقدم نموده؛ و نیز وضو گرفتن به شیرهی خرما را هنگام سفر، با وجود ضعف آن حدیث - که به اعتقاد ابن قیم نیز چنین است - جایز شمرده و آن را بر قیاس مقدم دانسته است. وی بریدن دست دزد را به کمتر از ده درهم منع نموده در حالی که حدیث آن نیز ضعیف است. همچنین در اقامه‌ی نماز جمعه، شهر را شرط نموده در حالی که حدیث وارد شده در این مورد ضعیف است؛ و نیز قیاس محض را در مسائل چاه‌ها، به خاطر روایات غیرمرفوع که در این مورد وارد شده، کنار گذاشته است. لازم به ذکر است که منظور از حدیث ضعیف در اصطلاح علمای سلف، حدیث ضعیفی که منظور نظر متأخرین است، نمی‌باشد؛ زیرا گاهی آنچه را که متأخرین حَسَن نامیده‌اند، متقدمین ضعیف می‌شمارند.

دکتر شیخ مصطفی سباعی گفته است:^۱ من معتقدم که لازم نیست احادیثی که ابوحنیفه به آن‌ها عمل نموده و محدثین ضعیف شمرده‌اند، در نزد خود امام نیز ضعیف بوده باشد؛ بلکه قطعاً آن‌ها از نظر او و اصول و ضوابطش صحیح بوده‌اند. دیدگاه‌ها در این مورد مختلف می‌باشند؛ شاید آنچه را امام ابوحنیفه صحیح می‌داند در نزد امام دیگری صحیح نباشد. ابن حزم ظاهری می‌گوید: تمامی یاران امام ابوحنیفه اتفاق نظر دارند که در مذهب او، حدیث ضعیف بر قیاس و رأی مقدم است.^۲ خطیب در اثبات

۱- اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۲۲؛ نیز: السنة و مکانتها...، ص ۳۸۱-۳۸۰؛ نیز: برای روشن شدن صحت احادیثی که امام به آن‌ها عمل نموده و ابن قیم ضعیف شمرده است، نگا: کمال بن همام، فتح القدیر.

۲- مخلص إبطال القیاس، ص ۶۸.

اهمیت قیاس در کتاب «الفقیه والمتفقہ» اجتهاداتی از بزرگان صحابه در مسائل غیرمنصوص، ذکر نموده است؛ او اولاً اجتهادی را از حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق، ابن مسعود و ابن عباس نقل و مسائلشان را یادآوری کرده است و سپس به اجتهاداتی که برخی از تابعین چون ابراهیم نخعی نموده، پرداخته است که این مطالب ریشه دار بودن رأی را به اثبات می‌رساند.

با توجه به مطالبی که گذشت، روشن شد که امام ابوحنیفه نه اولین نفر و نه آخرین کسی است که به رأی عمل می‌نماید؛ رأیی که ابوحنیفه به آن متوسل می‌شود، به معنای رد نصوص و روایات نیست؛ بلکه به معنای دقت و تأمل در برداشت از آنان است. او در این میدان، پهلوان یکتا و بی‌رقیبی بوده است و شاید بدین خاطر به او حسادت نموده و آنچه را که خواسته‌اند، درباره‌ی او گفته‌اند و گمان برده‌اند که رأی را بر قیاس مقدم میدارد، که انصافاً این پندار، نادرست و بی‌اساس می‌باشد. شاهد این مدعا، عمل نمودن امام ابوحنیفه به احادیثی است که با رأی در تضادند. مثلاً او درباره‌ی روزه داری که در حال فراموشی چیزی خورده و یا نوشیده، می‌گوید: اگر در این مورد، روایتی نمی‌بود، با استفاده از قیاس می‌گفتم که روزه‌ی او باطل است؛ زیرا ظاهراً افطار تحقق یافته، اگر چه قصد آن را نداشته است. ابن عبدالبر می‌گوید: آن گروه از محدثین که در مورد امام ایراداتی مطرح نموده‌اند، بزرگترین ایرادشان این است، که او در رأی و قیاس افراط نموده است.^۱ ابن حجر در مقدمه‌ی «ألفتح» بیان می‌دارد: از همین جاست که جرح جارحین در مورد امام ابوحنیفه پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا او را به خاطر استفاده‌ی زیاد از قیاس جرح نموده‌اند.^۲ این امر عیبی به شمار نمی‌آید. ابوبکر رازی در کتاب «ألفصول» بعد از بیان این مطلب که فقهای صحابه و تابعین به رأی و نظر استناد می‌نمودند تا اینکه قومی جاهل و نادان به فقه و اصول، پدید آمدند و هیچ نوع آشنایی به راه و سیرت سلف نداشته و از اقدام‌های جاهلانه و پیروی از هوای نفسانی پرهیز نمودند و سرانجام با اصحاب و اخلافسان مخالفت ورزیدند، می‌گوید: نخستین کسی که به قیاس و رأی زبان طعن گشوده و علما را به

۱- انجاء الوطن، ص ۲۲.

۲- همان منبع.

چیزهای نامناسب متهم نموده و به علمای سلف حتی به صحابه‌ی پیامبر، به خاطر استفاده از قیاس طعن زد، ابراهیم نظام^۱ بود. پس از او گروهی از متکلمین بغداد، این عقیده را بیان کردند. جز اینکه آنان مثل او بر سلف طعن نزده و آنان را معیوب نساخته‌اند. لیکن به خاطر انکار چیزهای ضروری، اعمال زشتی مرتکب شدند، تا اینکه بر سلف صالح به خاطر تمسک به رأی و قیاس، زبان به بدگویی نگشوده باشند. آن‌ها در مورد برخی از قضاوت‌های صحابه که آمیخته با رأی بوده است، اینگونه اظهار نمودند: سخنانی که برخی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ گفته‌اند جهت میانه روی و به منظور ایجاد صلح در میان اصحاب دعوی صادر گردیده است، نه به طریق قطعی و الزامی؛ آنان پنداشتند که با اینگونه اظهارنظرها می‌توانند مذهب خود را تحسین نموده و از اعمال ناپسندی که نظام به خاطر تخطئه‌ی سلف مرتکب شده بود، رهایی یابند. بعد از آن‌ها مردی جاهل و نادان - منظور داود بن علی رئیس ظاهریه است - در این عرصه قدم گذاشت؛ او سخنان گروه اول و نیز گروه دوم را به طور درست، نفهمیده بود. بخشی از سخنان نظام و قسمتی از سخنان متکلمین بغداد را با هم تلفیق نمود؛ در حالی که آنچه را که آنان یعنی مخالفان و موافقان قیاس گفته بودند، به درستی نفهمیده بود.

در کنار این‌ها می‌گفت: عقل، هیچ نقشی در درک احکام ندارد و ارزش خود را در حدّ چهارپایان و حتی کمتر از آن پایین آورد؛ ابوبکر رازی به خاطر اثبات اهمیت و ارزش رأی، تلاش‌های فراوانی نمود؛ به گونه‌ای که مجالی برای ستیزه و مخالفت با دلایل او باقی نمی‌ماند. پس رأی به این معنایی که ذکر شد، صفت نیکویی است که هر

۱- امام ابومنصور بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» در مورد او گفته است: او در دوران جوانی خود با گروهی از ثنوی‌ها و گروهی از سمنیه، که قائل به تساوی و تکافؤ ادله بودند، مدتی زندگی نمود. بعد از رسیدن به سن بزرگسالی با ملحدینی از فلاسفه مخالفت کرد. او مذاهب ثنویه و بدعت‌های فلاسفه و شبهاتی را که ملحدین بر اسلام وارد می‌نمودند، گرد آورد و اعجاز لفظی قرآن و معجزاتی که از پیامبر روایت شده مانند: شکافته شدن قمر و تسیح گفتن سنگریزه‌ها در دستان پیامبر اکرم ﷺ و چیزهای دیگری را انکار نمود. از معتزلی‌ها ابوهذیل که دایی اوست و نیز جبائی و از اهل سنت ابوالحسن اشعری و باقلانی او را تکفیر نمودند و برای افشای رسوائی‌ها و سخنان کفرآمیزش، کتاب «إكفار المتأولین» نگاشته شده است. برگرفته از حاشیه‌ی شیخ عبدالفتاح بر کتاب فقه اهل العراق.

فقیهی باید به آن متصف شود؛ و آن عبارت است از دقت فهم و تبخّر کامل در نصوص. لذا می‌بینیم که ابن قتیبه در کتاب «المعارف» به فقها لقب «اصحاب الرأی» داده و از جمله‌ی آنان اوزاعی، سفیان ثوری و مالک بن انس را برشمرده است. نیز حافظ محمد بن حارث خشنی از یاران امام مالک در کتاب «قضاة قرطبة» به نام «اصحاب الرأی» اسم می‌برد. همچنین ابوالولید فَرَضی در «تاریخ علماء الأندلس» و حافظ ابوالولید باجی در کتاب «المنتقی» در بحث حدیث «الداء العضال» موطأ، این کار را انجام می‌دهند. یعنی علمای مذهب را به نام اصحاب الرأی قلمداد نموده‌اند. ابن عبدالبر گفته است: هیچ کدام از اهل رأی - یعنی یاران امام مالک - چنین تفسیری از این حدیث، از او نقل نکرده‌اند؛ از این رو گرفتار دام اشتراک لفظ شدن و حمل تقبیح حدیثی و «رأی هوس‌آلود» بر آرای فقها و اجتهادات علما، خطایی است فاحش که با دلایل شرعی همخوانی ندارد. اما اینکه چرا علمای احناف، به این نام یعنی اهل رأی اختصاص یافتند؟ جوابش این است که آنان در استنباط احکام از مهارت خاصی برخوردار بودند؛ اساساً فقه در هر کجا که باشد، توأم با رأی است، چه در مدینه باشد و چه در عراق؛ همه‌ی فقها ضمن اختلاف نظر در شروط اجتهاد، بر حجّیت کتاب، سنّت، اجماع و قیاس اتفاق نظر دارند و به یکی از آنان اکتفا نمی‌کنند. اهل حدیث یعنی راویانی که صرفاً حدیث را نقل می‌کنند و در معنایش غور و تعمّق نمی‌کنند، چون داروفروشان هستند که دارو در نزدشان می‌باشد، لیکن موارد مصرفش را نمی‌دانند. اما فقها، طبیبان و پزشکان هستند که دارو را برای درد مناسب، تجویز می‌نمایند. وقتی که یکی از این راویان، که علم و مهارتی به فقه ندارند اقدام به صدور فتوا می‌کند، فتاوی‌ای خنده‌آور و مُضحکی صادر می‌کند که همگان را به شگفت می‌آورد. همانگونه که رامهرمزی در کتاب «المحدث الفاصل»، ابن جوزی در کتاب «التلبیس» و «اخبار الحمقی» و خطیب در کتاب «الفقیه والمتفقه» به نمونه‌هایی^۱ از این قبیل فتاوا اشاره کرده‌اند که برای اطلاع از آنها می‌توان به کتاب‌های مذکور مراجعه

۱- نگا: تلبیس، ص ۱۱۳-۱۱۱؛ اخبار الحمقی و المغفلین، ص ۱۲۷-۱۱۵؛ الفقیه و المتفقه ص

کرد. بنابراین ذکر مکتب اهل حدیث در اینجا معنایی ندارد.^۱ (چون مکتب اهل رأی و مکتب اهل حدیث از هم مجزاً و دو چیز جداگانه نیستند).

سلیمان بن عبدالقوی طوفی در شرح کتاب «مختصر الروضة»، که از اصول حنابله می‌باشد، گفته است: بدان که واژه‌ی اصحاب الرأی، طبق معنای اضافی خود، بر آنانی اطلاق می‌شود که در احکام دین، رأی را به کار می‌برند. بنابراین شامل همه‌ی علمای اسلامی می‌شود؛ زیرا هیچ مجتهدی در اجتهاد خود، از رأی و نظر بی‌نیاز نیست. اگر چه به خاطر تحقیق و بررسی حکم نص باشد، که در صحت آن هیچ نوع اختلافی وجود ندارد.

شهاب بن حجر مکی در کتاب «الخیرات الحسان» می‌گوید: لازم است که بدانی، منظور از کلمه‌ی اصحاب الرأی، که علمای متأخرین بر امام ابوحنیفه و یارانش اطلاق می‌کنند، خرده‌گیری و یا متهم ساختن آنان به تقدیم رأی بر سنت و قول صحابه نیست، زیرا آنان از چنین اتهامی مبرّأ هستند. بعد از بیان این مطلب، دلایلی را که ابوحنیفه و یارانش در استنباط احکام به آن‌ها متوسل می‌شوند، به تفصیل بیان نموده است که این دلایل، عبارتند از قرآن، سنت رسول الله و گفتار صحابه. شهاب این سخن را در رد آنانی گفته است که خلاف آن را پنداشته و گمان برده‌اند که امام و پیروانش، قیاس را بر نص ترجیح داده‌اند.

انکار نمی‌کنم که عده‌ای از راویان صالح، ابوحنیفه و یارانش را در میان فقها، مورد انتقاد قرار داده‌اند و این کار، بدین علت صورت گرفته بود که آنان، به اشکالات احادیثی که آن‌ها را امام کنار گزارده، پی نبرده بودند و پنداشتند که وی، حدیث را به خاطر رأی ترک می‌کند. بسیاری اوقات دلیل حکم از سطح درکشان بالاتر بوده است؛ زیرا فقها، از درک و شعور والایی برخوردار و راویان، دچار جمود ذهنی بودند. بر زبان آوردن این سخنان جز گویندگانش کس دیگری را نمی‌آزارد!

۷- شبهه: چگونه امام ابوحنیفه دارای ضعف نیست، در حالی که ابن عدی سیصد حدیث از او ذکر نموده و سپس گفته است: همه‌ی این‌ها ضعیفند. همچنین

۱- اشاره‌ای است به آنچه که بعضی از علماء معاصر در کتاب‌هایشان گفته‌اند. این را شیخ محمد یوسف بنوری گفته است. برگرفته از: کوثری، فقه اهل العراق و حدیثهم.

عقيلي نیز بدین باور می‌باشد و ذهبي نیز امام را در کتاب «میزان الاعتدال» از ضعفای حدیث می‌شمارد.

توضیح: ابن عدی خود قبل از هر کس دیگری نیازمند آن است که کسی عدالتش را تأیید نماید. نمی‌دانم که او بر اساس چه دلیلی به داوری در خصوص ابوحنیفه پرداخته است؟! در حالی که خود می‌داند، آنچه را که در مورد امام می‌گوید، خلاف واقع است. کوثری^۱ گفته است: از جمله عیب‌های ابن عدی، این است که او، گاهی شخصیت فردی را به خاطر حدیثی که مشکل در راوی اوست، جریحه دار می‌کند و ذهبی در جاهای متعددی در «میزان الاعتدال» بدین سخن اعتراف کرده است. پس سخنانی که ابن عدی هم در مورد امام، به خاطر این احادیث ضعیف گفته است، از همین قبیل می‌باشد؛ زیرا همه‌ی این احادیث، به روایت ابا بن جعفر نجیرمی نقل شده است و تمامی اشکالاتی که در این احادیث به وجود آمده، معلول وجود همین راوی است که خود از استادان ابن عدی نیز می‌باشد. ابن عدی تلاش می‌کند که نجیرمی را به ابوحنیفه وصل نماید و ضعف‌هایش را به او نسبت دهد که این کار، یک نوع ظلم و دشمنی است، سائر انتقادات او از امام نیز، همین حالت را دارد. یگانه راه روشن شدن حقیقت، بررسی و ارزیابی اسناد این احادیث است.^۲

علاوه بر این، ذهبی، مردانی را که ابن عدی در کتاب «الکامل» ضعیف شمرده، مورد ارزیابی قرار داده و سپس آن‌ها را افراد مؤثق و معتمدی شمرده است و سخنان ابن عدی را رد نموده است. کوثری در «تأنیب الخطیب» می‌گوید: ابن عدی، علیرغم این که از فقه و سایر علوم فاصله داشت، همواره در حق امام و یارانش، زبان درازی می‌نمود؛ اما هنگامی که به ابوجعفر طحاوی پیوست و از محضرش علم آموخت، اندکی تغییر یافت؛ تا اینکه او مسندی در احادیث امام تألیف کرد. امام عقیلی تنها به امام طعن نزده، بلکه بسیاری از شخصیت‌های طراز اول حدیث را نیز، زیر سؤال برده است؛ مثلاً او ابن مدینی، بخاری و مانند این دو را صرفاً به خاطر سخنانی که بعضی به بعضی دیگر گفته‌اند، در زمره‌ی ضعیفان حدیث برشمرده است که سرانجام، ذهبی او را به

۱- فقه اهل العراق، صص ۲۱-۱۴.

۲- تأنیب الخطیب، ص ۶۹، با اندکی تغییر.

شدت مورد نکوهش قرار داد و به او گفت: ای عقیلی! آیا عقل و شعور نداری؟! امام کوثری رحمته^۱ می‌گوید: عقیلی از بزرگترین کسانی است که هدفشان جرح محدّثین است و تیغ نفی بر بسیاری می‌کشد. این کار او، ذهبی را وادار نمود که علی‌رغم دفاع مستمر از راویان حنابله، در کتاب «المیزان» او را مورد سرزنش قرار دهد و اینگونه مورد خطابش قرار دهد: آیا عقل و خرد نداری؟! می‌دانی در مورد چه کسانی سخن می‌گویی؟! هر یک از این افراد که تو آن‌ها را ضعیف می‌شماری، نه تنها به مراتب از تو معتمدترند، بلکه از افراد معتمدی که تو آن‌ها را در کتاب خود اسم برده‌ای مؤثّق‌ترند. نیز ذهبی از او به خاطر انتقادش بر ابن مدینی، یارش محمد بخاری، استاد عبدالرزاق، عثمان بن أبی شیبه، ابراهیم بن سعد، عفان، أبان عطار، اسرائیل و أزه‌ر سمان که از منزلت والایی برخوردارند، به شدت انتقاد نموده است؛ که برخی از آن‌ها را ابن عبدالبر در کتاب «الانتقاء» افرادی معتمد شمرده و زبان به تحسینشان گشوده است.

ابن دخیل که راوی عقیلی بوده، رساله‌ای در رد سخنان عقیلی و در فضائل ابوحنیفه تألیف نموده و از آنچه که عقیلی نگاشته، بیزاری جسته است که آن رساله را حکم بن منذر بلوطی اندلسی در مکه‌ی مکرّمه و نیز ابن عبدالبر از وی شنیده‌اند و بیشتر آنچه که او در آن رساله ذکر نموده، ابن عبدالبر در کتاب «الانتقاء» در مدح و ستایش امام، یادآوری کرده است. اما ذهبی که تحقیق و بررسی گسترده‌ای در مورد رجال حدیث انجام داده، امام را در کتاب «المیزان»، که خلاصه‌ای از کتاب «الکامل» ابن عدی است، در زمره‌ی ضعیفان حدیث نشمرده است، زیرا او در مقدمه‌ی «میزان الاعتدال»^۲ می‌گوید: نیز من در کتاب خود ائمه‌ای را مانند ابوحنیفه، شافعی و بخاری که در فروع دین از آنان پیروی شده، به خاطر جایگاه بلندی که در اسلام و اذهان مردم دارند، ذکر نمی‌کنم و اگر ذکر نمایم به طور منصفانه درباره‌ی آنان سخن خواهم گفت؛ به گونه‌ای که نزد خدا و مردم به آن‌ها زیانی نرسد. اینجانب مایلیم تا بخشی از سخنانی را که علماء و اندیشمندان محقّق در زمینه‌ی پاکی علامه ذهبی، از زبان

۱- همان.

۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳.

درازی بر امام و طعن بر شخصیت والای او گفته‌اند، به طور مستند بیان کنم تا خوانندگان محترم با دید بهتری به این قضیه بنگرند:

شیخ عبدالفتاح می‌گوید: شیخ عبدالحی لکنوی در اثبات این مطلب که شرح حال ابوحنیفه در برخی از نسخه‌های «المیزان» جعل گردیده در صفحه ۱۴۶ کتاب «غیث الغمام علی حواشی امام الکلام» سخنان مبسوطی ایراد و دلایل کافی در تقویت و تأیید این موضوع بیان نموده است که من به ذکر دلیل اول او اکتفا نموده و برای مطالعه‌ی دلایل دیگر، خواننده را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهم. او گفته است: من به چشمان خود در نسخه‌های معتبر «المیزان» هیچ نشانی از این عباراتی که در شرح حال امام گفته شده، ندیدم. عراقی نیز در «شرح الفیه» این سخن را تأیید نموده و گفته است: لیکن ابن عدی در کتاب «الکامل» تمام آنانی را که در مورد امام سخن گفته‌اند، ذکر نموده و ذهبی در کتاب «المیزان» از او پیروی نموده است، با این تفاوت که او هیچ یک از صحابه و ائمه‌ای را که از آنان پیروی شده، ذکر نموده است و بر خود لازم دانسته که هیچ یک از صحابه و ائمه‌ی فقها را ذکر ننماید. از سخنان این افراد معتمد که اسامی آنان از نظر شما گذشت، آشکار می‌شود که در کتاب المیزان هیچ اثری از شرح حال امام نیست؛ شاید که آن را برخی از نویسندگان و ناقلان در بعضی از نسخه‌های المیزان درج کرده باشند.

سپس شیخ عبدالفتاح - خداوند به عمر و عمل او برکت دهد و مسلمانان را از وجودش بهره‌مند گرداند - گفته است: خود ذهبی در مقدمه‌ی «المیزان» گفته است: از هیچ یک از ائمه‌ای که در فروع دین از آنان پیروی شده، به خاطر جایگاه ارزشمندی که در اسلام و ارج زیادی که در اذهان مردم دارند مانند ابوحنیفه، شافعی و بخاری ذکر نمی‌کنم و اگر یکی از آنان را ذکر نمایم، به طور منصفانه یاد خواهم نمود، که این یادآوری در نزد خدا و مردم به آنان زیانی نرساند؛ در کتاب المیزان که هم اکنون در دسترس است، شرح حال امام در حد دو سطر بیان شده است که این کار، هیچگونه دفاعی از ابوحنیفه نیست؛ بلکه حتی جایگاهش را پایین می‌آورد و سخنی که ذهبی در مقدمه‌ی کتابش گفته است، با اینگونه شرح حال منافات دارد؛ زیرا چنین بیانی طعن

بر امام و عاری از عدالت و انصاف است. من به جلد سوّم «المیزان»، که در ظاهریه‌ی دمشق تحت شماره‌ی (۳۶۸ حدیث) نگهداری می‌شود و کتابی بسیار نفیس و ارزشمند است که تمامی آن به خط علامه شرف الدین عبدالله بن محمد الوانی دمشقی (م. ۷۴۹ ق)، شاگرد امام ذهبی، نوشته شده و او این کتاب را سه مرتبه همراه مقابله با اصل در نزد ذهبی خوانده است، مراجعه کردم و در آن هیچ نشانه‌ای از شرح حال امام در بخش (ن) و بخش «کنیه‌ها» نیافتیم. نیز هیچ اثری از شرح حال امام در نسخه‌های المیزان که در کتابخانه «الاحمدیّه» حلب تحت شماره‌ی ۳۳۷ نگهداری می‌شود، نیافتیم. این نسخه، نسخه‌ی جدیدی است که در سال ۱۳۶۰ به خط علی بن محمد، مشهور به ابن مشمشان در یک جلد نگاشته شده است. در اوایل ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۲ فرصتی فراهم شد که از کشور مراکش بازدیدی به عمل آورم. در این سفر از شهر رباط، پایتخت این کشور، بازدید نموده و به کتابخانه‌ی «الخزانة العامّة» این شهر رفتم، در این کتابخانه، نسخه‌ای ناقص از کتاب المیزان در یک جلد با شماره‌ی (۱۳۹ ق) یافتیم، که در آن نیز اثری از شرح حال امام ندیدیم؛ این کتاب از اوایل شرح حال عثمان بن مقسم البرّی آغاز و تا پایان کتاب ادامه داشت و موافق با اواخر صفحه‌ی ۱۹۰ جزء دوم بود که در سال ۱۳۲۵ در مصر به چاپ رسیده است؛ در اطراف صفحات این نسخه‌ی نفیس، حواشی زیادی به غیر از حواشی‌ای که در کنار صفحات درج گردیده، نگاشته شده که حتی این حواشی، در بعضی از صفحات، سه طرف و در بعضی دیگر، هر چهار طرف را دربرگرفته و تمامی آن‌ها با یک خط نوشته شده بود. در صفحه‌ی آخر این نسخه، مطالبی به چشم می‌خورد، دالّ بر اینکه این کتاب چندین بار در نزد مؤلف خوانده شده است و تاریخ قرائت و کتابت، در آن ثبت گردیده بود. از جمله‌ی مطالب نوشته شده در آن صفحه، این بود که این نسخه، در نزد مؤلف، بیش از شش بار خوانده شده است؛ و خلاصه‌ی آنچه که در حواشی صفحه‌ی آخر برحسب تاریخ، نه برحسب ترتیب کتابت، ثبت شده بود، بدین شرح می‌باشد:

۱- عبدالله مقریزی در سال ۷۲۹ نسخه برداری از روی کتاب را به پایان رسانده

و آن را با اصل تطبیق داده است و برای مؤلفش دعای خیر نموده است.

۲- ابوبکر بن سراج از روی این نسخه، در سال ۷۳۳ کتابی نگاشته و آن را با اصل

تطبیق داده است.

۳- ابوبکر بن سراج، برای مرتبه‌ی دوم در سال ۷۳۹ از روی این نسخه کتابی نگاشته و برای مؤلفش دعای خیر نموده است.

۴- من تمامی این کتاب‌المیزان را که در دو جلد بوده است، در نزد گردآورنده‌ی آن، شیخ الاسلام ذهبی، که خداوند او را برای ما باقی گذارد، در آخرین کلاس‌های او در روز شنبه، دوازدهم رمضان سال ۷۴۳ هجری، در مدرسه‌ی صدریه‌ی دمشق خواندم. این خط را سعید بن عبدالله ذهلی، عفاالله عنه، نوشته است.

۵- من تمامی این کتاب را نزد مؤلفش، شیخ الاسلام ذهبی - استادم - که خداوند بر عمرش بیفزاید در آخرین کلاس‌هایش در روز جمعه، دوازدهم رجب سال ۷۴۵ هجری در منزلش «الصدریه» - که خداوند بر واقفش رحمت کند - در دمشق خواندم. این را علی بن عبدالمؤمن بن علی شافعی بعلبکی در حالی که خدا را حمد و بر پیامبر و آلش درود و سلام گفته، نوشته است.

۶- احمد بن عمر بن علی قوسی از نوشتن یک نسخه برای خود در تاریخ دهم ربیع الآخر سال ۷۴۶، فارغ گردیده و ضمن دعای خیر برای مؤلفش آن را تمام کرده است.

۷- من تمامی کتاب «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» را با حواشی و ملحقاتش در حد توان و در کمال آرامش در نزد مصنفش، استادمان علامه ذهبی، که خداوند عمرش را طولانی کند، در زمان‌های طولانی خواندم؛ آخرین درس برابر با روز چهارشنبه، بیستم رمضان سال ۷۴۷ هجری در مدرسه‌ی صدریه‌ی دمشق بود. او به من اجازه داد که تمام آن را روایت کنم. این را محمد بن علی حنفی بن عبدالله نوشته است. شایان ذکر است که تاریخ درگذشت علامه ذهبی به طوری که در «الدرر الکامنه» تألیف ابن حجر آمده، شب سوم ذی القعدة سال ۷۴۸ بوده است. من به این نسخه‌ی نفیس در بین کتاب‌های خطی مراجعه نمودم و در آن نیز هیچ اثری از شرح حال امام ابوحنیفه ندیدم؛ بدین سان انسان یقین می‌نماید که شرح حالی که در بعضی از نسخه‌های المیزان مرقوم گردیده، به قلم علامه ذهبی نگاشته نشده، بلکه توسط بعضی از افراد کینه‌توز و مغرض اضافه گردیده است؛ زیرا این شرح

حال، در حدّ دو سطر ذکر گردیده که اساساً هیچ تناسبی با مقام شامخ امام اعظم نداشته و مناسبتی با شرح حال سایر ائمه‌ای که ذهبی به دفاع از آن‌ها برخاسته، ندارد؛ در حالی که آن‌ها به مراتب از نظر منزلت در سطح پایین تری از امام قرار دارند. در شرح حال ایشان سخن را بسیار طولانی و جایگاه و منزلتشان را به طور شفاف بیان نموده است!

کتاب المیزان، جولانگاه مناسبی است برای آنانی که بخواهند با افزودن شرح حال در آن، بر صاحبش خرده‌گیری نمایند و چنانچه معلوم است، قلمی غیر از علامه ذهبی در جاهای گوناگونی از این کتاب، تاخته است. لذا واجب است که این کتاب از روی همان نُسخی که نزد مؤلفش خوانده شده، مانند نسخه‌ای که در ظاهریه‌ی دمشق نگهداری می‌شود که از حرف میم شروع شده و تا آخر کتاب ادامه دارد و نیز نسخه‌ای که در گنجینه‌ی شهر رباط نگهداری می‌شود، چاپ گردد. من این بحث را بسیار گسترده بیان نمودم تا اینکه دامن امام ابوحنیفه را از چنین اتهامات بی‌اساسی، پاک و علامه ذهبی را از چنین عیوبی مبرا نمایم. در ضمن نسخه‌های خطی مورد اعتمادی که از میزان الاعتدال وجود دارد را، برای خوانندگان گرامی معرفی کنم، تا اینکه هر کس که خدا به او توفیق بخشد، به چاپ آن‌ها اقدام نماید.^۱

۸- شبهه: گفته شده است که امام، عقیده به جواز حيله داشته، آن هم از نوع حيله‌ای که حقوق را ضایع و حرام را حلال و حلال را حرام می‌کند.

توضیح: استاد محقق، محمد ابوزهره، در کتاب ارزشمند «ابوحنیفه»، به بیان این موضوع پرداخته و سخن را در این بحث به گونه‌ی چشمگیری گسترش داده است؛ به نحوی که هیچ اثری از این شبهه که امام - این مرد عابد و پارسا که همگان به تقوا و زهدش شهادت دادند - از جمله‌ی کسانی بوده که با شریعت مخالف و برای حرام نمودن حلال و حرام نمودن حرام به حيله متوسل می‌شد (العیاذ باللّه) باقی نمی‌گذارد؛ او بیان می‌نماید که حيله‌های شرعی عبارت از ابزار و وسایلی است که به وسیله‌ی آن‌ها، از ارتکاب کار حرام جلوگیری می‌شود؛ و من چند موضوع از مباحث شیخ را در حدّ نیاز ذکر می‌کنم:

۱-الرفع و التکمیل، حاشیه شیخ عبدالفتاح ابوغده، ص ۱۰۴-۱۰۰.

او - که خدایش بیامزد - می‌گوید: ابن قیّم حيله‌ها را به سه قسم تقسیم می‌نماید:

۱- طرق و راه‌های پوشیده و مرموزی که انسان به وسیله‌ی آن به کار حرامی روی می‌آورد، مانند حيله جویی به قصد گرفتن اموال مردم به غیر حق و یا پوشاندن لباس شرعی به چیز غیرشرعی؛ مانند نکاح حلاله. تردیدی وجود ندارد که اینگونه حيله‌ها از گناهان کبیره و از زشت‌ترین حرام‌هاست و اقدام به آن‌ها، به معنای بازی گرفتن دین و استهزاء آن است؛ زیرا که این قسم، هم از نظر ماهیت و هم از نظر نتیجه‌ای که به آن منتهی می‌شود، حرام است؛ چون از نظر ذات، دروغ است و از نظر نتیجه، ابطال حق و یا احقاق باطل، می‌باشد.

۲- قسم دیگر عبارت است از حيله‌هایی که هم خود آن‌ها مشروع و رواست و هم نتیجه‌ای که از آن‌ها عاید می‌شود؛ اینگونه حيله‌ها، وسیله‌ای هستند برای نیل به هدفی که برای آن وضع شده‌اند؛ مانند اسباب شرعی که شارع مقدّس، آن‌ها را راهی به سوی احکام قرار داده است؛ این نوع حيله‌ها، عبارتند از به کار بستن اسباب شرعی، به عنوان وسیله‌ای برای به دست آوردن حلال. و اندیشیدن به تدابیر نیکویی است که فاعلش ستوده می‌شود. هر کس بدین‌گونه حيله‌ها فتوا دهد، به کار مشروع و روایی فتوا داده است. (به نظر من این قسم، از آن حيله‌هایی که فقها تعریف نموده‌اند؛ شمرده نمی‌شود).

۳- این قسم، عبارت است از اموری که انسان برای رسیدن به حق یا دفع ظلم از خود، بدانها متوسل می‌شود و آن‌ها را راهی برای رسیدن به مقصود صحیح خود قرار می‌دهد؛ مثلاً: مردی، منزلی به مدت دو سال اجاره می‌کند و از این می‌ترسد که موجر به او خیانت کند؛ به این معنا که او اجاره را به طرق غیرحلال، فسخ کند؛ مثلاً بگوید: اختیار اجاره دادن این خانه را نداشتیم؛ یا این خانه پیش از تو به کس دیگری اجاره داده شده بود. در اینگونه موارد، احتیاط ایجاب می‌کند که شخص مستأجر او را ضامن درآمد خانه کند، تا اینکه اگر کسی این خانه را ادّعا نمود و یا اجاره‌اش به عللی فاسد شد، پول باقیمانده‌ی خود را از صاحب خانه بستاند. ابوزهره در ادامه می‌افزاید: بررسی

عمیق کتاب «الحیل و المخرج» امام خصاف و کتاب «الحیل» امام محمد^۱ به ما نشان می‌دهد که حیل‌های ائمه‌ی مذهب حنفی، از نوع دوّم است نه از نوع اول؛ و ما هیچ حیل‌های در بخش عبادات، جز یک حیل در قسمت زکات نمی‌یابیم و روشن می‌گردد که حیل‌ها طبق روایاتی که از این امامان بزرگ نقل شده، از عبادات دور می‌باشد و مقصود آنان از اینگونه حیل‌ها، رویارو شدن با شریعت و تمسک ظاهری به اعمال آن، نیست و حیل‌های که در زکات نقل شده از باب جستجوی راه مناسب‌تر، برای دست یافتن به مقاصد ارزشمندتر است؛ حیل‌های مذکور اینگونه است که: شخصی به فرد دیگری مبلغی بدهکار است و طلبکار برای پرداخت زکات خود، شخص مستحق تری از او سراغ ندارد و می‌خواهد دینی را که بر عهده‌ی اوست، به عنوان زکات به وی بدهد؛ اما برخی از شرایط فقه را مانع این کار خود می‌بیند؛ زیرا در فقه، شرط شده است که شخص باید در هنگام تسلیم مال به فقیر، نیت زکات داشته باشد و در اینجا اینگونه نیست. امام خصاف در این مورد، حیل‌های به طور پرسش و پاسخ، به شرح ذیل بیان نموده است. س: شخصی از فقیری مبلغی طلبکار است و می‌خواهد که آن را به او بخشیده و جزء زکات مال خود حساب نماید؛ آیا زکات از ذمه‌ی او ساقط می‌شود؟ ج: خیر.

س: چاره‌ی آن چیست؟ ج: چاره این است که شخص طلبکار به اندازه‌ی طلب خود، پولی به بدهکار جهت زکات پرداخت نماید و وقتی که بدهکار آن را گرفت، همان مبلغ را در مقابل قرضش به طلبکار برگرداند؛ بدین سان هم زکات مال خود را پرداخته و هم دین از ذمه‌اش ساقط گشته است.^۲

شایان ذکر است که از امام ابوحنیفه هرگز کتابی در مورد حیل‌ها نقل نشده و آنچه که از ابن مبارک نقل شده مبنی بر اینکه: هر که در کتاب «الحیل» امام ابوحنیفه نظر نماید، حلال را حرام و حرام را حلال خواهد نمود، سخنی باطل و بی‌اساس است؛

۱- به زودی خواهد آمد که نسبت کتاب، به امام محمد، بی‌اساس است. نگا: کوثری، حسن الأمانی فی سیره محمد بن الحسن الشیبانی.

۲- خصاف، الحیل و المخرج، ص ۱۰۳.

زیرا جایگاه ابوحنیفه در نزد ابن مبارک شناخته شده و ستایش و تمجیدات زیادی از وی در مورد امام نقل گردیده است؛ به حدی که می‌گوید: ابوحنیفه مغز علم است. اما کتاب «الحیل» که منسوب به امام محمد بن حسن می‌باشد؛ ابوسلیمان جوزجانی، شاگرد محمد بن حسن، درباره‌اش گفته است: هر که بگوید امام محمد، کتابی به نام «الحیل» تصنیف نموده، باور مکن! کتابی هم که در دسترس مردم قرار دارد توسط برخی از کاغذفروشان بغداد گردآوری شده است و آن را افراد جاهل و نادان، به خاطر کاستن از ارج مقام علماء به آنان نسبت داده‌اند. چگونه ممکن است که امام محمد کتابی به این نام تصنیف نماید تا اینکه دستاویزی قرار گیرد برای افراد جاهل و نادان در نسبت دادن سخنان بی‌اساس به او؟!^۱ ابوزهره گفته است: بررسی عمیق حیل‌های کتاب امام محمد، نشان می‌دهد که - قبلاً بیان کرده ایم که نسبت این کتاب به امام محمد یک امر واهی است - حیل‌های موجود به چهار قسمت، تقسیم می‌شوند:

قسم اول: در قَسَم‌ها و بیشتر در بخش طلاق تحقق می‌یابد؛

قسم دوم: در رهنمودهایی است، که مفتی برای کسی که از وی درباره‌ی عقود، استفتاء نموده بیان می‌کند؛ هدف از این حیل‌ها، رعایت احتیاط بیشتر برای سالم ماندن حق و اجتناب از زیان است.

قسم سوم: به منظور ایجاد هماهنگی و توافق در میان اهداف مشروع و شروطی که فقهاء برای صحیح شدن عقد وضع نموده‌اند، انجام می‌گیرد.

قسم چهارم: عبارت است از بیان راهی برای دست یافتن به حقوق ثابت و مسلمی که در میان آن‌ها و اثباتشان، برخی قواعد فقهی مانع گردیده است.

مثال قسم اول: مردی سوگند خورده است که لباسی از فلان شخص نخرد؛ بعد از مدتی، اراده نمود که آن لباس را از وی خریداری نماید و حانث نیز نشود. چاره این است که این شخص، برای خرید لباس، کسی را وکیل کند؛ در این حالت حانث نشده و لباس را نیز خریده است.

مثال قسم دوم: شخصی از فردی دیگر درخواست می‌کند که برای او خانه‌ای بخرد و وعده می‌دهد هنگامی که تو خانه را خریدی آن را از تو به سود قابل توجهی

خریداری می‌کنم. مثلاً می‌گوید: تو خانه‌ای برای من به قیمت ۱۰۰۰ درهم بخر و من آن را از تو، به ۱۵۰۰ درهم می‌خرم. شخص مأمور، اشتیاقی به خرید خانه ندارد؛ زیرا که به آن نیازمند نیست و می‌ترسد اگر خانه را برای خود بخرد، مؤکل او پشیمان شود و خانه روی دستش بماند. علما در این مورد چاره‌ای نیکو اندیشیده و گفته‌اند: احتیاط در این است که این مرد، خانه را به شرط خیار خریداری کند که اگر مؤکل او، خانه را در این مدت از وی خرید، بیع قطعی شود و سودی نیز عایدش گردد و اگر از خرید آن منصرف شد، معامله را فسخ و پول خود را بستاند.

مثال قسم سوم: مردی می‌خواهد که مال خود را به طور مضاربه^۱ به کس دیگری بدهد؛ اما می‌ترسد شاید مُضارب او در مالش به خاطر این که او امین است و بدون تعدی تاوان دار نمی‌شود، خیانت کند. در حالی که اشتراط تاوان و پرداخت خسارت در هنگام عقد، درست و صحیح نیست. این شخص مجبور است که یکی از دو کار ذیل را انجام دهد:

۱- مال خود را به مضاربه ندهد که در این کار هم به خود و هم به دیگران زیان رسانده است؛ زیرا هر دو از نفع و سود حاصله محروم شده‌اند.

۲- مال خود را بدون هیچ نوع تضمینی به آن شخص تحویل دهد که در این صورت، مالش در معرض تلف شدن قرار می‌گیرد.

علما برای این کار چاره‌ای اندیشیده و فرموده‌اند: چنین شخصی، مال خود را به مُضارب به عنوان قرض بدهد، به استثناء یک درهم. سپس با همین یک درهم، در آنچه که به او قرض داده است، شریک شود؛ بدین سان که هر دو نفر با یکدیگر کار کنند و سود حاصله، طبق توافق طرفین در میانشان تقسیم گردد. این عقد، صحیح و روا می‌باشد؛ زیرا مردی که پول را به قرض گرفته، مالک و ضامن آن شده است و سپس علیرغم تفاوت در سرمایه، میان این دو شراکت به وجود آمده است. حضرت علی علیه السلام فرمودند: فایده‌ی بین رب المال و مُضارب طبق قرارداد آن‌ها می‌باشد و خسارت بر صاحب مال است و فرقی نمی‌کند که هر دو یا یکی از آن‌ها به انجام داد و ستد بپردازد.

۱- عقد مضاربه، عقدی است که مال به عهده‌ی شخصی و کار به عهده‌ی شخص دیگری با اشتراک در سود حاصله منعقد می‌گردد و آنچه که از سرمایه بر اثر خسارت کم شود، به عهده‌ی صاحب مال است.

مثال قسم چهارم: ^۱ قسم چهارم عبارت است از حیللهایی که منظور از آنها دست یافتن به حقوقی است که طبق قواعد فقهی از رسیدن به آنها جلوگیری شده است. پس حیلله در چنین وقتی یک کار دینی و اخلاقی توأم با انصاف است؛ زیرا این امر در راستای رساندن حق به صاحبش و جلوگیری از تلف شدن آن انجام می‌یابد. معلوم و پرواضح است که شخص مریض در هنگام مرض خود، اقرار به قرض هیچ یک از ورثه‌ی خود نمی‌تواند بکند، مگر اینکه به اذن و اجازه‌ی ورثه باشد. پس وقتی که همسر یا یکی دیگر از ورثه‌ی او، مبلغی از او طلبکار باشند و هیچ راهی برای اثبات آن، جز اقرار و اعتراف وجود نداشته باشد و شاید ورثه هم اجازه ندهد که اکثراً اجازه نمی‌دهد، و کار در چنین وقتی منجر به اِتلاف حق وارث و مدیون ماندن میت می‌گردد و احکام فقهی نیز در میان او و نجات یافتنش از دین، مانع ایجاد نموده است، هیچ راهی باقی نمی‌ماند، جز اینکه برای خلاصی ذمه‌ی خود از دین و اثبات حق دیگران، به حیللهایی که ائمه وضع نموده‌اند، متوسّل شود.

خصّاف در کتاب «المخارج والحیل» روزه‌ای برای بیرون آمدن از این تنگنا بیان نموده است که متن آن به شرح ذیل است:

اگر زن مرد مریض، صد درهم یا بیشتر از آن از شوهرش طلبکار است، راه اثبات آن، این است که آن زن، مردی را که مورد اعتماد اوست به نزد شوهرش بیاورد و سپس شوهرش اقرار نماید که زنش او را برای دریافت صد دینار که او از این مرد طلبکار بوده است، وکیل نموده و او، این مبلغ را برای زن خود از این مرد گرفته است. وقتی که او بر ضرر خود گواهی داد، زن می‌تواند برای دریافت پول خود به همان مردی که مریض اقرار نموده که پول را از او گرفته است، مراجعه و سپس او به مریض رجوع کند. اگر این مرد می‌ترسد که قسمی بر او لازم شود، مناسب است که زن لباسی به قیمت صد دینار به او بفروشد تا اینکه اگر قسمی لازم شد، قسم او بر حق باشد. با این مثال برای ما واضح می‌شود که اینگونه حیلله‌ها به هدف رسیدن به حق و خلاصی ذمه‌ی بدهکار انجام می‌یابد و متضمن فواید و خوبی‌های ^۲ بزرگی است. لازم به تذکر است هر کس دوست دارد در این موضوع تحقیق و بررسی نماید، به کتاب

۱- سرخسی، المبسوط، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- شیخ محمد ابوزهره، ابوحنیفه، ص ۴۳۰-۴۲۶، با اندکی تغییر.

«كشف النّقاب عن موقع الحيلة في السنة والكتاب» تألیف شیخ عبدالوهاب بحیری
مراجعه نماید.

۹- شبهه: گفته شده که امام ابوحنیفه در کتاب «الفقه الأكبر» فرموده است: پدر و
مادر گرامی رسول خدا ﷺ در جهنم می‌باشند. این سخن نامناسب بوده و
باعث اذیت و آزار رسول خدا ﷺ می‌باشد.

توضیح: من با چشمان خود نسخه‌ای خطی از کتاب الفقه الاکبر در کتابخانه‌ی
شیخ الاسلام عارف حکمت در مدینه‌ی منوره - بر ساکن آن درود و سلام باد - دیده
و آن را مطالعه نمودم و در آن، این عبارت را که پدر و مادر رسول خدا بر کفر از دنیا
رفتند، مشاهده نکردم، بلکه در آن آمده است: «وَأَبَوَاهُ مَا مَاتَا عَلَى الْكُفْرِ»^۱ یعنی: «پدر
و مادر ارجمند آن حضرت ﷺ بر کفر از دنیا نرفته‌اند!» آنچه که ما در برخی نسخه‌های
الفقه الاکبر مشاهده می‌کنیم که نسبت کفر به والدین آن حضرت داده شده، خطایی
است که از طرف اولین نویسنده‌ی این کتاب به وقوع پیوسته است و نویسندگان بعدی
هم همین اشتباه را تکرار کرده‌اند؛ زیرا نویسنده دیده است که کلمه‌ی «ما» دو مرتبه
تکرار شده، لذا پنداشته که این کار اشتباهاً صورت گرفته است و آن را حذف نموده که
سرانجام، عبارت^۲ برعکس شده است. و چه بسا نویسندگانی، معانی و محتوا را به خاطر
خوانا نبودن خط مؤلف و یا نویسنده‌ی آن و یا به خاطر کمی اطلاعات، برعکس جلوه
می‌دهند. همانگونه که در بعضی از کتاب‌ها این عمل را مشاهده می‌نماییم؛ پس نه تنها
ابوحنیفه، که هیچ یک از علمای اهل سنت، نسبت کفر به والدین آن حضرت نداده و
همواره به دیده‌ی احترام به آنان، نگریسته‌اند. از ابوبکر بن عربی، که یکی از ائمه‌ی
مالکی است، در مورد مردی که می‌گفت: پدر و مادر پیامبر اکرم ﷺ در جهنم‌اند، سؤال
گردید؛ او گفت: هر کس این سخن را بگوید، ملعون است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ
الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [الأحزاب: ۵۷] «خداوند آنان را

۱- نگا: نسخه‌ی خطی شماره ۱۶۱ مجامیع.

۲- امام کوثری معتقد است که اصل عبارت فقه اکبر اینگونه است: «ماتوا على الفطرة»؛ «والدین پیامبر
بر آیین فطری درگذشتند.» این عبارت نزدیک به حقیقت است.

که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، در دنیا و آخرت لعنت نموده است». او می‌افزاید: من اذیتی بزرگتر از اینکه گفته شود پدر و مادر پیامبر در آتش می‌سوزند، سراغ ندارم. ابن عساکر در تاریخ خود به نقل از یحیی بن عبدالملک ذکر نموده است که نوفل بن فرات - یکی از کارگزاران عمر بن عبدالعزیز روایت نموده که مردی از نویسندگان شام که در نزد آنان بسیار مورد اعتماد بود، فردی را به عنوان سرپرست یکی از نواحی شام تعیین نمود که پدرش مشرک بود؛ این موضوع به گوش عمر بن عبدالعزیز رسید و فرمود: چه چیز تو را وادار کرد که کسی را به عنوان کارگزار و سرپرست یکی از نواحی مسلمین تعیین نمایی که پدرش مشرک بوده است؟ او در جواب گفت: خداوند کار امیرالمؤمنین را صلاح بخشد، چه عیبی دارد، که پدرش مشرک بوده است؛ زیرا پدر و مادر پیامبر اکرم ﷺ نیز مشرک بودند؟! عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه با شنیدن این سخن آهی عمیق کشید و ساکت شد؛ سپس سرش را بلند نمود و گفت: زبانش را ببرم، دست و پایش را قطع کنم یا گردنش را بزنم؟! او به مرد کاتب فرمود: تا وقتی که زنده‌ای حق انتخاب کسی را نداری! از امام شرف الدین مناوی در مورد والدین گرامی پیامبر اکرم ﷺ پرسیده شد؛ وی سؤال کننده را به شدت مورد پرخاش و سرزنش قرار داد. حاکم از عبدالله بن مسعود حدیثی روایت نموده و آن را صحیح نیز دانسته است مبنی بر اینکه: از رسول الله در مورد پدر و مادر آن حضرت سؤال گردید. حضرت فرمودند: آنچه که من از پروردگار خود در مورد ایشان درخواست نمایم، به من عطا خواهد نمود و من در آن روز در جایگاهی نیکو و بزرگ ایستاده‌ام. این حدیث را نه تنها گروهی از حافظان، ذکر و به صحت آن اعتراف نموده‌اند، بلکه افرادی چون امام سهیلی، سیوطی و قرافی در نجات والدین گرامی رسول خدا، به این حدیث تمسک جسته‌اند. من می‌گویم، اگر این حدیثی که پدر و مادر پیامبر زنده شدند تا به بعثت فرزند خود ایمان آورند و سپس وفات نمودند صحیح نباشد، باز هم والدین گرامی آن حضرت از نجات‌یافتگان می‌باشند؛ زیرا آنان در زمان فترت - قطع نبوت - می‌زیستند و خداوند می‌فرماید:

﴿لُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ ءَابَاؤُهُمْ﴾ [یس: ۶] «تا اینکه تو بتراسانی قومی را که نیاکانشان ترسانیده نشدند»؛ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الاسراء: ۱۵]؛ «و ما کسی را عذاب نمی‌نماییم تا اینکه رسول و پیامبری به سوی آنان نفرستیم.»

۱۰- شبهه: گفته می‌شود که امام ابوحنیفه برای خداوند، جهت و سمت ثابت

نموده، که این کار بدعت و نارواست؛ زیرا از رسول خدا و هیچ یک از صحابه و تابعین چنین چیزی نقل نگردیده است.

توضیح: این سخن از اساس نادرست است؛ زیرا در رساله‌ی «الفقه الأبسط» تألیف امام آمده است: کسی که بگوید من نمی‌دانم که آیا خداوند در آسمان است و یا در زمین، کافر می‌گردد؛ شیخ ابوليث سمرقندی در شرح این رساله، بعد از نقل این عبارت امام، گفته است: زیرا مردی که چنین باوری دارد برای خدا جهت و سمت و سو قایل شده و سپس در تعیین آن دچار شک و تردید گردیده است. در حالی که او از مکان منزّه است؛ زیرا می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴] «او ذاتی است که هم در آسمان و هم در زمین، خداست». و باز فرموده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۳] «او است که هم در آسمان‌ها و هم در زمین خداوند است و نهان و آشکار شما را می‌داند و به آنچه که شما انجام می‌دهید آگاه و واقف است.»

امام ابوحنیفه امامی بزرگ از ائمه‌ی سلف است؛ زیرا او از تابعین و نخستین کسی است که در بحث توحید و یگانگی خداوند سخن گفته و با فرقه‌های گمراه چون خوارج، معتزله و ... مباحثه و مناظره کرده است و سرانجام، خداوند او را بر همه‌ی آنان پیروز گردانیده است؛ و عقیده‌ی سلف، در اموری که منسوب به خداوند گردیده و مشابهت به صفات مخلوقات دارد، مانند جهت، مکان، انتقال، این است که آن‌ها از جمله‌ی متشابهات است و حمل آن‌ها بر صفات محکم خداوند، واجب و ضروری است؛ مثل این فرموده‌ی او: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست»؛ پس در این قبیل موارد، واجب است که حقیقت و مراد امور مذکور را، به خداوند واگذار نماییم؛ با اعتقاد به این که ذات اقدسش را از هرگونه مشابهتی با خلق، پاک و منزّه بدانیم.

از امام احمد، که یکی از علمای سلف می‌باشد، در مورد «استوی» که از متشابهات است و در این فرموده‌ی خداوند ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] آمده، پرسیده شد؛ ایشان فرمودند: استوای خداوند همانگونه‌ای است که او خبر داده، نه آن طوری که در ذهن بشر خطور می‌نماید؛ و نیز از امام شافعی در این مورد پرسیده

شد؛ ایشان فرمودند: من به استوای او ایمان دارم، ولی او را به چیزی تشبیه نمی‌کنم، و در درک آن، خود را متهم دانسته و از غو و تعمق در آن به طور جدی خودداری می‌کنم. امام فخرالدین رازی در کتاب «أساس التقدیس» می‌گوید: خلاصه و چکیده‌ی مذهب سلف در مورد متشابهات این است که ما باور داشته باشیم که منظور خداوند از آن‌ها، غیر آن معانی است که از ظاهر فهمیده می‌شود؛ لازم است که معنای آن‌ها را به خدا واگذاشته و در تفسیر و تبیین آن‌ها غور و تعمق ننماییم.

امام غزالی در کتاب «إلجام العوام عن علم الکلام» می‌گوید: آگاه باش که حق صریح و آشکار که در آن هیچ شکی نیست، در نزد اهل بصیرت یعنی مذهب سلف، صحابه و تابعین این است که هر کس حدیثی از اینگونه احادیث که حاوی صفات متشابه است برایش برسد، هفت چیز به شرح ذیل بر عهده‌ی او واجب می‌گردد:

- ۱- تقدیس ۲- تصدیق ۳- اعتراف و اظهار عجز ۴- سکوت ۵- خودداری ۶- منع کردن ۷- تسلیم شدن به اهل معرفت.

۱- تقدیس: منظور از تقدیس این است که بنده، خداوند سبحان را از جسمیت و عوارض آن پاک و منزّه بداند.

۲- تصدیق: و آن عبارت است از این که بنده به آنچه که پیامبر اسلام فرموده، ایمان آورده و آن را حق بشمارد و باور کند که آن حضرت در گفته‌ی خود صادق است؛ و این متشابه به گونه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند و اراده نمودند، حق می‌باشد.

۳- اعتراف و اظهار عجز: و آن عبارت است از این که شخص، اقرار نماید که مراد مقصود پیامبر، از حیطه‌ی قدرت و توانش بیرون و دسترسی به آن از شأن و توانایی بشر خارج است.

۴- سکوت: مراد از سکوت این است که بنده از معنای عبارت متشابه نپرسد و به غور و تعمق در آن نپردازد و بداند که پرسیدن از آن، بدعت بوده و غور در آن، دین را به مخاطره می‌اندازد و شاید اگر در آن تعمق نماید، از جایی که خود نمی‌داند وارد کفر شود.^۱

۱- شیخین به روایت از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها ذکر نموده‌اند که رسول خدا این آیه را تلاوت نمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ

۵- خودداری: منظور از خودداری این است که بنده‌ی مسلمان، الفاظ و کلمات عبارت‌متشابه را تبدیل و ترجمه به لغت دیگری ننماید و در آن، چیزی را زیاد و یا کم و یا جمع و یا تجزیه نکند؛ بلکه الفاظ را به همان گونه‌ای که از طرف شارع وارد گردیده، از نظر اعراب و تصریف تلفظ نماید.

۶- منع کردن: مراد از منع، این است که خود را از کنجکاو و کاوش آن باز دارد.

۷- تسلیم شدن به اهل معرفت: مراد از تسلیم، این است که بنده‌ی مسلمان، نپندارد که مقصود این عبارت بر رسول خدا و انبیاء و صدیقین و اولیا نیز پوشیده بوده است.

این‌ها، هفت وظیفه است که تمامی علمای سلف آن‌ها را بر آحاد مردم واجب و لازم دانسته‌اند و مناسب نیست که در اینگونه احادیث چیزی از روی گمان و وهم گفته شود. امام غزالی می‌فرماید: زمانی که از «استوی» و «فوق» و «ید» و «الأصبع» پرسیده شود، جواب این است که بنده‌ی مسلمان بگوید: حق در اینها، همان چیزی است که خدا و رسولش فرموده‌اند؛ زیرا او فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] «و یقیناً دانسته می‌شود که خداوند از این کلمه، نشستن و استقرار را که شایسته‌ی اجسام است، اراده ننموده بلکه آنچه را که او اراده کرده است، ما نمی‌دانیم و به شناختن آن نیز مکلف نیستیم، و او راست فرموده است، آنجایی که بیان نموده: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [الأنعام: ۶۱]؛ «او بر بندگان خود غالب

فِي قُلُوبِهِمْ زَيْجٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۷﴾ [آل عمران: ۷]؛ سپس فرمودند: وقتی کسانی را دیدید که به دنبال متشابه قرآن می‌گردند، بدانید آنان کسانی هستند که خداوند نامشان را در قرآن ذکر کرده است و از آن‌ها حذر نمایید. امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه هنگامی که دید مردی تمیمی در جستجوی آیات متشابه است و درباره‌ی آن‌ها سؤال می‌نماید، او را تازیانه زد تا اینکه از کار خود توبه نمود. امام مالک رضی الله عنه در پاسخ کسی که از او درباره‌ی آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] پرسید: فرمودند: استوی معلوم، کیفیتش مجهول و سؤال نمودن از آن، بدعت و خلاف شرع است؛ و من تو را جز از اهل بدعت نمی‌بینم؛ سپس به یارانش فرمود: او را از مسجد بیرون نمایید؛ و آن‌ها او را از مسجد نبوی بیرون کردند.

و مسلط است؛^۱ محال است که مراد از این «فوق»، فوقیت و بلندی مکانی باشد؛ زیرا که او قبل از مکان وجود داشته و هم اکنون نیز بر همان حالت قبلی می‌باشد و آنچه را که از این کلمات اراده نموده، درک نمی‌کنیم و بر من و شما سؤال کننده، شناختن آن‌ها واجب و ضروری نیست. شایان ذکر است که کلمه‌ی فوق در قرآن کریم، به معنای برتری معنوی نیز آمده است؛ چنان‌چه خداوند به نقل از فرعون می‌گوید: ﴿وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۲۷] «ما بر ایشان مسلطیم»؛ در حالی که فرعون و قومش بر روی سر و شانه‌های بنی اسرائیل نبودند، پس مراد از این برتری و بلندی، تسلط و چیره بودن بر آنان است.

شیخ سلیمان بن عمر عجلی شافعی، مشهور به جمل، گفته است: روش و سیرت علمای سلف در متشابهات این است که آنان، متشابهات را بعد از برگرداندن از معنای ظاهری^۱ به خداوند واگذار می‌نمایند. پس ثابت می‌گردد که ابوحنیفه از چنین اتهامی مبرا است؛ زیرا او از علمای سلف است و عقیده‌ی آنان بیان شد.

۱۱- شبهه: بنا به روایت برخی، دو مرتبه از امام درخواست گردیده تا از کفر خود توبه کند. اگر او دارای افکار و اندیشه‌های کفرآمیز نمی‌بود، دو مرتبه از وی درخواست توبه نمی‌شد!

توضیح: امام دانشمند و محدث محقق، علی بن محمد قاری، در «مناقب الإمام»^۲ به نقل از ابوالفضل کرمانی می‌گوید: هنگامی که خوارج با ضحاک داخل کوفه شدند، و عقیده شان این بود که فرد گنهکار، کافر و هر کس او را کافر نداند نیز کافر است؛ به ایشان گفته شد: ابوحنیفه، شیخ و عالم این مرد است. آنان امام را دستگیر نموده و به او گفتند: از کفر خود توبه کن! امام فرمود: من از هر کفری توبه نمودم! کسانی به ایشان گفتند: او از کفر شما توبه نموده، نه از عقیده‌ی خود! آنان امام را برای بار دوم دستگیر نموده و به او گفتند: تو از کفر خود توبه نمودی! امام فرمود: این سخن را از روی علم می‌گویند یا از روی گمان؟ آن‌ها گفتند: از روی گمان. امام فرمود: ﴿إِنَّ

۱- الجمل علی الجلالین، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- «الثمار الجنية (مناقب القاری)»، کتابی است خطی در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام عارف حکمت در مدینه‌ی منوره.

بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمًا ﴿۱۲﴾ [الحجرات: ۱۲] «برخی از گمانها گناه است». پس شما نیز از کفر خود به خاطر گمان بد توبه کنید! آن‌ها گفتند: تو نیز از کفر خود توبه کن. امام فرمود: من از هر کفری توبه نمودم! این چیزی است که دشمنان امام درباره‌اش گفته‌اند: او دو مرتبه از کفر توبه کرده است؛ در حالی که آنان اصل واقعیت را از مردم کتمان نموده‌اند!

واضح است که غلات خوارج، انسان‌های گمراهی‌اند که بزرگان اصحاب را، خصوصاً امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام را، کافر دانسته‌اند و جنگ با ایشان را حلال شمرده‌اند. پیامبر اسلام درباره‌ی آن‌ها فرمودند: «قومی بیرون خواهد آمد که شما نمازتان را در برابر نمازهایشان، اندک و روزه‌تان را در مقابل روزه‌ی آنان، حقیر و بی‌ارزش می‌دانید؛ قرآن را می‌خوانند در حالی که از گلوهایشان فراتر نمی‌رود؛ چنان از دین خارج می‌شوند که تیر از هدفی که به آن اصابت نموده بیرون می‌شود؛ اگر آن‌ها را دریابیم، مانند عاد و ثمود^۱ خواهیم کشت».

بنابراین، درخواست توبه از جانب چنین گروهی گمراه و منحرف، هیچ نوع ارزش و اهمیتی ندارد. خداوند با ایشان آنطوری که شایسته‌ی شأن است، معامله نماید؛ آنان مسلمانان را به قتل می‌رساندند؛ بدینگونه که آنان مرتد بوده و هیچ عهد و ذمه‌ای ندارند و اهل کتاب را رها می‌نمودند، بدین پندار که آنان اهل ذمه‌اند. و لا حول و لا قوة الا بالله.

اسباب و عوامل انتقاد برخی از علماء از امام ابوحنیفه:

امام ابویوسف، اولین کسی است که امام احمد برای آموختن حدیث، به نزد او رفت و او داناترین مردم به آثار و روایات بود، در قالب سروده‌ای گفته است:

حسبي من الخيرات ما أعدته

يوم القيامة في رضي الرحمن

دين النبي محمد خير الوری

ثم اعتقادي مذهب النعمان

«برای من از میان کارهای نیکویی که آن‌ها را به خاطر جلب رضای خداوند رحمان در روز قیامت آماده نمودم، همین کافی است که دین من، دین پیامبر، حضرت

۱- احادیث، در مورد خوارج فراوان است که برخی را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

محمد ﷺ بهترین مخلوقات، اوست؛ سپس اعتقادی که به مذهب نعمان - ابوحنیفه - دارم».

علل و عوامل مذکور بدین شرح می‌باشد:

۱- **جهل و نادانی:** برخی از علمایی که به بدگویی از امام ابوحنیفه مبادرت نموده‌اند، از واقعیت امام به خاطر دوری مسافت، فقدان اسباب و ابزار ملاقات با او و یا عدم واسطه‌ی خوب و گزارشگر راستگو، غافل و ناآگاه بودند. در آغاز کتاب تحت عنوان ستایش ابوحنیفه پس از شناخت وی بیان گردید که امام اوزاعی چگونه از او عیب جویی می‌نمود تا اینکه عبدالله بن مبارک او را از بعضی مسائل امام ابوحنیفه مطلع ساخت. هنگامی که امام را شناخت، از عقیده‌ی قبلی خود برگشت و ابن مبارک، او را تشویق به فراگیری علم از امام نمود. و هنگامی که امام را در مکه ملاقات کرد بی‌نهایت او را تحسین نمود و دانش فراوانی از محضرش فراگرفت.

۲- **معاصر بودن:** یکی دیگر از عوامل، هم عصر و هم زمان بودن با امام ابوحنیفه است؛ و نیز از این جمله پیروی برخی از علمای متأخر از آنانی است که با امام، معاصر و همزمان بودند. آن‌ها سخن و کلام امامشان را بدون هیچ نوع تحقیق و بررسی نقل نمودند. معاصر بودن چیزی است که علماء را وادار به رقابت و گاهی بدگویی از یکدیگر می‌نماید؛ مگر کسی که خداوند، او را حفظ نماید.^۱

۳- **حسادت:** حسادت همان چیزی است که دین را تراشیده و زبان را از شهادت

۱- ذهبی در تذکرة الحفّاظ در شرح حال حافظ ابونعیم گفته است: سخن ابن منده در مورد ابونعیم سخن زشتی است که من حکایتش را دوست ندارم؛ و نیز سخن هیچ یک از آنان را در مورد یکدیگر نمی‌پذیرم، بلکه در نزد من، هر دو نفرشان مقبول می‌باشند. او در ادامه‌ی سخنش می‌گوید: سخنانی که بعضی علمای معاصر به بعضی دیگر می‌گویند، ارزش و اهمیتی ندارد خصوصاً سخنانی که از روی دشمنی و یا اختلاف مذهب و یا حسادت باشد و از این سخنان جز آنانی که خداوند ایشان را حفظ نموده، کسی دیگر رهایی نمی‌یابد. من عصر و زمانی را سراغ ندارم که اهل آن از اینگونه حرف‌ها سالم مانده باشند؛ غیر از پیامبران و صدّیقین. نگا: التعلیق علی قواعد فی علوم الحدیث، ص ۱۲۰.

به حق منصرف می‌کند. خداوند حسن بن عماره، این مرد عابد و پارسا، را رحمت کند؛ او روزی رکاب امام ابوحنیفه را گرفت و سپس گفت: به خدا قسم ما کسی را نیافتیم که در فقه سخن بگوید و از تو ماهرتر و صابرتر و حاضر جوابتر باشد و همانا تو سرور آنانی که در زمان تو در فقه و احکام سخن گفتند؛ من این کلام را به خاطر طرفداری از تو نمی‌گویم، بلکه واقعیت را بیان می‌کنم و آنانی که در مورد تو سخن می‌گویند، به علم و دانش تو حسادت می‌برند.^۱ موفق به اسناد خود از علی بن حسین به روایت از پدرش نقل نموده است که: وقتی که نام آنانی که به ابوحنیفه بدگویی می‌کرده‌اند، در نزد یحیی ابن معین برده می‌شد، این شعر را می‌سرود:

حسدوا الفتی إذ لم ینالوا سعیه فالناس أعد إله وخصوم
 كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسداً وبغياً إنه لمریم^۲

«مردم به این جوان به خاطر اینکه به سعی و تلاش او دست نیافتند، حسادت ورزیده و به دشمنی و خصومت پرداختند. مانند هووهای زن زیبا که از روی حسادت دشمنی گفتند که چهره‌ی او زشت و ناپسند است.»

مؤلف «قلائد عقود العقیان» گفته است: به نظر من علت کثرت حسودان امام ابوحنیفه، روشن شدن فضل و منزلت والای اوست و تا اینکه بعد از اتمام عمرش مزد و پاداشش افزون گردد. چنانچه از امام شافعی نقل شده که گفته است: به نظر من علت این امر که خداوند مردم را از سب و دشمنان اصحاب پیامبر منع نمی‌کند، چیزی جز این نیست که ثواب و پاداششان زیاد گردد؛ شاعر گفته است:

و إذا أراد الله نشر فضیلة طویت أتاح لها لسان حسود
 لو لا اشتعال النار فیما جاورت ما كان يعرف طیب عرف العود^۳

«وقتی که خداوند بخواهد فضیلتی را که پوشیده مانده است، منتشر سازد، زبان‌های حسودان را برای نشر آن مهیا می‌سازد. اگر آتش، آنچه را که در مجاورتش

۱- موفق، المناقب، ج ۲، ص ۹۰.

۲- همان.

۳- قلائد عقود العقیان، کتابی است خطی در کتابخانه‌ی محمودیه، ق ۸.

است نمی‌سوزاند، بوی خوش چوپ عود شناخته نمی‌شد!»

۴- اختلاف نظر: این امر، عامل بیشترین بدگویی‌های علما به شمار می‌رود و باعث تهمت‌های مردود و داوری‌های ناعادلانه گشته است. مانند سخنان نعیم بن حماد^۱ مردی که داستان‌های خیالی علیه امام ابوحنیفه ساخته و تلاش می‌نمود تا از قدر و منزلت او بکاهد و جایگاه والا و شفافش را خدشه دار نماید. او مانند کسی است که شاعر در موردش گفته است:

كناطح صخرة يوم ماليوهنا فلم يضرها وأوهي قرنه الوعل
«مانند بز کوهی است که شاخ خود را به صخره‌ای بزند تا آن را از جا بکند و نه تنها به آن ضرر و آسیبی نرسانده بلکه شاخ خود را سست و بی‌جان کرده است».

شیخ عبدالرشید نعمانی در کتاب «ما تمس إليه الحاجة من سنن ابن ماجه» گفته است: و نیز بیشترین قاضیانی که راویان حدیث را در زمان مأمون در مورد مسأله‌ی خلق قرآن آموذند، پیرو مذهب امام ابوحنیفه بودند؛ این راویان، آنان و امامشان را به یک چشم نگریستند^۲ و با عیب‌جویی و خرده‌گیری از او، انتقام گرفتند.

۵- انحراف: پنجمین عامل عیب‌جویی، انحراف برخی از جاده‌ی حقیقت بوده است و این مطلب را قبلاً بیان نمودیم؛ مانند آنانی که به ظواهر نصوص، بدون هیچ نوع فقه و درایتی تمسک جستند؛ یا آنانی که دارای عقاید منحرف بودند؛ مانند معتزله و غلات خوارج. شیخ تاج الدین سبکی در رساله‌ی «قاعدة في الجرح والتعديل»^۳ گفته است: از جمله چیزهایی که واجب است در هنگام جرح و انتقاد، مورد توجه قرار بگیرد، عقاید طرفین است؛

۱- نسائی درباره‌ی او گفته است: او مرد ضعیفی بوده است؛ و غیر نسائی گفته است که او، احادیثی را در تقویت سنت و حکایاتی را در طعن به امام ابوحنیفه جعل می‌نمود. نکا: فقه اهل العراق و حدیثهم؛ ص ۸۸.

۲- ص ۵۴ از نسخه‌ی خطی خودم، نیز: نک؛ مسأله‌ی خلق القرآن. تا به برخی از ایرادات حیرت‌آوری که به امامان بزرگ وارد نمودند اطلاع یابید.

۳- سبکی، قاعدة في الجرح والتعديل، ص ۱۲. این کتاب را شیخ عبدالفتاح با تحقیق و حاشیه گذاری مناسب نشر نموده است. خداوند او را در راه حق استوار گرداند.

زیرا بسیاری وقت‌ها دو نفر از نظر اعتقادی با یکدیگر اختلاف دارند و بدین خاطر یکی دیگری را جرح می‌نماید. مانند سخنانی که برخی علماء در مورد امام بخاری گفتند؛ مثل اینکه ابوزرعه و ابوحاتم، بخاری را به خاطر مسأله‌ی لفظ، ترک نمودند. این سخن چقدر عجیب است! آیا جایز است که روایات امام بخاری رها گردیده و متروک شود، در حالی که او پرچمدار علم حدیث و پیشوای اهل سنت است؟! و عجیب‌تر اینست که امام بخاری به جای ستایش، نکوهش می‌شود! زیرا حق در مسأله‌ی لفظ قرآن، با بخاری بوده است. بدین خاطر که هیچ مرد عاقلی تردید ندارد که تلفظ به الفاظ قرآن از افعال حادث انسان است که خداوند، آن را می‌آفریند. امام احمد رحمته الله این مسأله را به خاطر ناپسند بودن ظاهرش رد نموده است. سخنانی که بعضی از مجسمه - منظور ابواسماعیل عبدالله بن محمد هروی است - در مورد ابوحاتم بن حبان گفته‌اند، از همین قبیل است. او در مورد ابوحاتم گفته است: ابوحاتم دیانت و پرهیزگاری زیادی نداشته است و ما او را از سجستان به خاطر اینکه حدّ و اندازه‌ی خداوند را انکار می‌نمود، بیرون راندیم. ای کاش که آنان می‌دانستند که کدام یک از آن‌ها سزاوارتر به اخراج است! آنکه خدایش را محدود می‌داند و یا کسی که او را از جسمیت و عوارض آن، پاک و منزّه می‌نماید؟! سبکی در ادامه می‌افزاید: گروه مجسمه در زمان ما پا را از این فراتر گذاشتند؛ آنان معتقدند که دروغ و افترا بستن به مخالفین اعتقادیشان، جائز است. یعنی دروغ ساختن به خاطر ضرر مالی و یا جانی. از سرکرده‌ی این گروه، در مورد گواهی دروغ، علیه یک شافعی مذهب پرسیده شد؛ در جواب گفت: آیا تو خونس را حلال نمی‌شماری؟ آن مرد گفت: چرا. او در جوابش گفت: پس غیر خون که ارزش آن کمتر از خون است! برو و علیه او گواهی بده و شرّ او را از سر مسلمانان دور نما! آنان عقیده دارند که فقط آن‌ها مسلمان و اهل سنت می‌باشند، در حالی که تمام علمایشان از چند انگشت بیشتر تجاوز نمی‌کند؛ آنان بیشتر علمای امت را کافر دانسته و خود را به امام احمد بن حنبل نسبت می‌دهند؛ در حالی که او از آنان بیزار است.

۶- تعصّب: خطیب در بخش سیزدهم از تاریخ خود در شرح حال امام ابوحنیفه مطالبی گفته است که با این مطلب تناسب دارد؛ او می‌گوید:

۱- عبدالرحمن بن عثمان دمشقی برای من به روایت از عبدالعزیز از ابوالمیمون بجلی از ابوزرعه عبدالرحمن بن عمر و از محمد بن ولید از ابومسهر نوشته است که او می‌گفت: سلمة بن عمر قاضی بر روی منبر گفته است: خداوند به ابوحنیفه رحم نکند؛ زیرا او اولین کسی است که به مخلوق بودن قرآن اذعان نموده است! امام کوثری در رد این سخن خطیب که از روی تعصّب بوده، گفته است: من می‌گویم عبارتی که ابن عساکر در تاریخش روایت نموده چنین است: خداوند ابوفلان را نیامرزد؛ زیرا او اولین کسی بود که به مخلوق بودن قرآن اذعان نمود. در روایت خطیب لفظ ابوفلان تبدیل به ابوحنیفه شده است. او از کجا دانسته که منظور از ابوفلان در این روایت، ابوحنیفه است؟! با وجود این که روایات زیادی نقل شده که اولین کسی که اعتقاد به مخلوق بودن قرآن پیدا کرد، جعد بن درهم بوده است؛ معلوم است که تبدیل کلمه‌ای به کلمه‌ی دیگر در نزد آن‌ها کار آسانی بوده و سخن گفتن برخلاف آنچه که به طور متواتر از علما نقل شده، در نظرشان اهمیت و ارزشی نداشته است!

کوثری می‌افزاید: من در حاشیه‌ای که بر کتاب «الاختلاف فی اللفظ» تألیف ابن قتیبه نگاهشتم، در مورد این موضوع مفصلاً سخن گفتم؛ از جمله چیزهایی که آنجا گفته‌ام، این بود که ابن ابوحاتم در کتاب «الرد علی الجهمیة» گفته است: من به نقل از احمد بن عبدالله شعرانی از سعید بن رحمة، یار ابواسحاق فزاری، شنیدم که می‌گفت: جهم که در سال ۱۳۰ هـ. ق خروج نمود، می‌گفت: قرآن مخلوق است. وقتی که این سخن به گوش علما رسید آن را سخن گراف پنداشته و بر کفر گوینده‌اش اجماع نمودند و او نیز گفته است: من از پدرم شنیدم که می‌گفت: اولین کسی که عقیده به مخلوق بودن قرآن نمود، جعد بن درهم در سال صد و بیست و اندی بود. بعد از او جهم بن صفوان و بعداً بشر بن غیاث چنین عقیده‌ای را ابراز نمودند. لالکائی در «شرح السنة» گفته است: و هیچ نوع اختلافی در میان امت وجود ندارد که اولین کسی که زبان به مخلوق

بودن قرآن گشوده، جعد بن درهم در سال یکصد و بیست و اندی بوده است. و او در سال ۱۲۸ دستگیر شد و کشتن او نیز طبق گفته‌ی ابن جریر در همین سال به وقوع پیوست. البته لالکائی می‌گوید: که قتل او در سال ۱۳۲ بوده است و در تاریخ قتل او چنان‌چه مشهود است، اختلاف وجود دارد. اما کشتن جهم، مانع از انتشار اندیشه‌ی او در مورد قرآن نشد؛ لذا توسط او، گروهی دچار فتنه شدند. عده‌ای او را همراهی و عده‌ی دیگری از وی تنفر جستند که در نتیجه، بعضی از جاده‌ی عدل به سمت اِفرات و بعضی به سمت تفریط میل نمودند، بدون اینکه بسیاری از آنان، هدف این مرد مُبتدع را دانسته باشند؛ گروهی از مردم در نفی کلام نفسی خداوند به او تأسی نمودند و گروه دیگری برعکس، معتقد به قدیم بودن کلام لفظی شدند. و هنگامی که امام ابوحنیفه رحمته حساسیت موضوع را درک نمود، این عقیده را به شرح ذیل اصلاح نمود و فرمود: آنچه که به خدا تعلق دارد، مخلوق نیست و آنچه که به خلق و مردم مربوط است، مخلوق می‌باشد. منظور امام ابوحنیفه این است که: آن کلام خداوند، که قائم به ذات اوست، مانند باقی صفاتش قدیم است و آنچه در زبان خوانندگان و اذهان حفاظ و درون قرآن هاست، مانند صدها نقوش و صور ذهنی مثل حاملانش، مخلوقند. بعد از آن، آراء و نظریات علما بر این عقیده استقرار و استوار یافت - و ممکن نیست که تابعین بر ردّ سخنان جهم اجماع کند، جز اینکه او صفتی که قائم به ذات خداوند است را، حادث بشمارد. - از آن جایی که ابوحنیفه حسودان زیادی داشته است، از زبانش شایع شده که او معتقد به گفته‌ی جهم بوده است. چگونه از امام چنین عقیده‌ای صادر می‌شود؟! این سخن خطیب مانند روایت او است که در صفحه ۳۸۰-۳۷۸ در مذمت امام ابوحنیفه از قول ابن ابی لیلی روایت کرده که گفته است: محمد بن عبدالله حنائی از محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی از عمر بن هُصیم بزار از عبدالله بن سعید از پدر از جدش روایت نموده که ابن ابی لیلی در نکوهش ابوحنیفه، همواره این ابیات را زمزمه می‌نمود:

إني شئت المرجئين ورأيهم عمر بن ذر وابن قيس الماصر
وعتية الرباب لا نرضى به و أباحنيفة شيخ سوء كافر
«من مرجئين و رأي شان را نمی‌پسندم. آنان عبارت از عمر بن ذر، ابن قیس

ماصر، عتیبه رباب و ابوحنیفه می‌باشند».

کوثری گفته است: عمر بن ذر که در این کلام، مورد سرزنش قرار گرفته، از رجال بخاری، نسائی، ترمذی و ابوداود است؛ او و پدرش از زمره‌ی پرهیزکاران بودند؛ از درج عمل در مفهوم ایمان خودداری می‌نمودند تا مبدا امت اسلامی را به خاطر ارتکاب گناه و کوتاهی در طاعت، کافر دانسته باشند. این اتهام از قبیل جعل القابی است که آن را جز قدری و خارجی نمی‌گوید. او سه سال بعد از رحلت امام ابوحنیفه درگذشت. عمر بن قیس ماصر دارای منزلت والایی در علم و تقوا بود؛ او اولین کسی بود که تجارت و بازرگانی را در ساحل دجله و فرات رونق بخشید؛ بدینگونه که ریسمان بلندی بین این دو ساحل کشید تا کشتی‌ها با سرعت بیشتر رفت و آمد نمایند. این مطلب را سمعانی در «الأنساب» در بحث الماصر یادآوری نموده است. او و یارانش، ذکر گسترده‌ای در «تاریخ اصفهان» تألیف أبوشیخ دارند. عتیبه رباب پدر حکم، یار ابراهیم نخعی، است.

و ابوحنیفه هم، همان امام و پیشوا است که به وحدانیت خداوند ایمان و به طاغوت کفر ورزیده بود؛ کسی که، اگر او نمی‌بود، قدریه، خوارج و پیروان جاهلشان بر قلب مسلمان‌ها تسلط یافته و آنان را از راه حق منحرف می‌نمودند. خداوند به او و یارانش توفیق بخشید تا اینکه دلایل گمراهی آنان را برای مردم بیان نمایند. شأن ابن ابی لیلی خیلی بزرگتر از این است که چنین ابیات سخیفی را که جز خوارج، سگان جهنم که قائل به کفر مخالفین خود می‌باشند، نمی‌گویند، بر زبان آورد. از آن خداست خوبی‌های امام ابوحنیفه؛ چقدر او سعه‌ی صدر داشته است! هنگامی که از او درباره‌ی گروه‌هایی که او را کافر می‌پنداشتند، پرسیده شد، فرمود: من آنان را کافر نمی‌دانم، ولی آنان را تکذیب می‌کنم! سپس کوثری در ادامه می‌افزاید: من نمی‌دانم خطیب چگونه به خود اجازه داده تا اینگونه فحش‌ها و ناسزاها را در حق چنین ائمه‌ای، بر اساس چنین سندهای ساقط و بی‌محتوایی گرد آورد؟! با وجودی که او به مقام و منزلت این بزرگان آگاهی کامل داشته است، و اگر این کار در دوران خلافت حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق می‌افتاد، حتماً یا خطیب را تازیانه می‌زد و یا اینکه حبسش می‌نمود. همان کاری که درباره‌ی حطیبه انجام داد. هنگامی که زبرقان بن بدر را به سخنان کمتر از این‌ها ناسزا گفت. او در مورد زبرقان گفته بود:

دع المکارم لا ترحل لبغيتها واقعد فإنك أنت الطاعم الكاسي
 «اخلاق نیکو را رها کن و به دنبالش مرو، زیرا که شکمت سیر و تنت پوشیده
 است.»

حضرت عمر رضی الله عنه بعد از شنیدن این سروده، او را مدتی حبس نمود تا اینکه از این
 کار خود پشیمان شد و این شعر را خطاب به حضرت عمر رضی الله عنه نوشت:

ماذا تقول لأفراخ بذي مرخ زغب الحواصل لاماء ولا شجر
 ألقىت كاسيهم في قعر مظلمة فاغفر عليك سلام الله يا عمر
 «جواب جوجه پرندگان ذی مرخ را چگونه می‌دهی؟ آن‌هایی که پرهای نازک و
 کرکمانندی بر روی چینه‌دان‌هایشان روییده است، نه آبی دارند و نه گیاهی. و تو
 پوشاننده‌ی آنان را در گودال تاریک انداخته‌ای، عفو کن و بیامرز! سلام خدا بر تو بادای
 عمر!»

حضرت عمر با شنیدن این شعر، او را بخشید و رها نمود.

این حادثه، نه تنها در کتاب‌های ادبی بلکه در کتاب‌های فقه در باب تعزیر نیز
 مشهود است. پس وقتی که گوینده‌ی چنین بیتی مستحق مجازات حبس طولانی
 گردد، مجازات گوینده‌ی چنین ابیات توهین آمیز و کیفر کسی که آن‌ها را بدون
 تحقیق و بررسی نقل نموده، چقدر خواهد بود؟! سخنان خلاف شرع و اهانت‌های
 واضحی که در این بیت وجود دارد، دلیلی آشکار بر بی‌ارزش بودن آن به شمار می‌رود
 و نیازی به بررسی سندش نیست. لیکن اشکال ندارد که اشاره‌ای به بعضی از
 نقص‌های سندش نیز داشته باشم. بنده می‌گویم: اگر عبدالله ابن سعید که از پدر و
 جدش این بیت را روایت نموده، همان ابا عباد مقبوری باشد، بخاری در مورد وی گفته
 است: محدثین، وی را کنار گذاشته‌اند؛ و اگر ابوسعید الاشج باشد، روایتی از پدر و از
 جدش شناخته نشده، همان طوری که پدر و جدش افراد شناخته شده‌ای نیستند. اگر
 غیر این دو نفر باشد، پس خود و پدر و جدش افراد مجهول و گمنامی هستند و عبارت
 شیخ سوء کافر، مانند عبارت «جُحِرَ صَبِّ خَرَبٍ» خالی از نقص و اشکالات نیست. که
 این سخن را جز انسان‌های بد بر زبان نمی‌آورند.

باز خطیب در صفحات ۳۹۹-۳۸۶ تحت عنوان یادآوری افعال و الفاظ زشتی که

از ابوحنیفه روایت شده، گفته است: حسن بن علی جوهری از محمد بن عباس خزاز از محمد بن قاسم بزاز از عبدالله بن ابی سعید از ابو عبدالرحمن عبدالخالق بن منصور نیشابوری از ابوداود مصاحفی از ابومطیع از ابوحنیفه روایت نموده که او گفته است: اگر بهشت و جهنم خلق شده باشند، فنا خواهند شد! نیز محمد بن حسین بن فضل از علی بن ابراهیم نجاد از محمد بن اسحاق سراج از ابراهیم بن ابیطالب از عبدالله بن عثمان بن رماح از ابومطیع بلخی روایت نموده است که: من از ابوحنیفه شنیدم که می‌گفت: اگر بهشت و دوزخ آفریده شده باشند، بعدها نابود نیز خواهند شد! سپس ابومطیع زبان به انتقاد گشوده و گفته است: به خدا سوگند! ابوحنیفه دروغ گفته است؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿أَكُلُّهَا دَائِمًا﴾ [الرعد: ۳۵] «میوه‌های بهشت جاودانه است». ابن فضل نیز گفته است: به خدا سوگند! او دروغ گفته است. کوثری می‌گوید: من می‌گویم که خود همین سخن، حکایت می‌کند که این عقیده‌ی ابومطیع بوده نه عقیده‌ی ابوحنیفه! پس به خدا سوگند؛ همه‌ی آنانی که این حرف‌ها را گفته‌اند، دروغ گفته‌اند. کوثری می‌افزاید: من می‌گویم ابوداود مصاحفی، همان سلیمان بن سلیم، مؤذن مسجد جامع بلخ است؛ که او را محمد بن جعفر وراق چنان‌چه در «الانساب» آمده، جزء علمای بلخ اسم برده است. در سند اول، خزاز و در سند دوم، ابن ربیع آمده است. این هر دو شخص، علیرغم اینکه در هر دو سند ذکر شده‌اند، افراد معتمدی نیستند و شاید این دو سند از آغاز ساختگی باشند. به خاطر اینکه این دو خبر، مخالف چیزهایی است که به طور متواتر از ابوحنیفه و ابومطیع در این مسأله روایت شده و نیز مخالف چیزی است که ابومطیع از ابوحنیفه در «ألفقه الأَبسط» روایت نموده است. در کتاب مذکور که یک نسخه‌ی آن در مجموعه ۶۴ و مجموعه ۲۱۵ در کتابخانه‌ی دارالکتب المصری نگهداری می‌شود و ردی بر کسانی که به خاطر ارتکاب گناه، مردم را کافر می‌دانند نیز وجود دارد، آمده است: اگر گفته شود که بهشت و دوزخ فنا می‌شوند، بگو که خداوند نعمت‌های بهشت را اینگونه وصف نموده است: ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾ [الواقعة: ۳۳] «نعمت‌های بهشت نه قطع می‌شوند و نه کسی از آن‌ها منع می‌گردد»؛ و کسی که بگوید: بهشت و دوزخ بعد از داخل شدن اهلشان بدان‌ها نابود می‌شوند، به تحقیق که به خدا کافر گردیده است؛ زیرا جاودانه بودن بهشت و دوزخ را انکار نموده است. این

کلام، خودش تصریح واضحی است بر این که ابوحنیفه و ابومطیع، عقیده‌ای به نابودی بهشت و دوزخ، بعد از درآمدن اهلشان نداشته‌اند.

اما علامه ذهبی در «میزان الاعتدال» در شرح حال ابومطیع به نقل از عقیلی گفته است که: عبدالله بن احمد روایت نموده است که: از پدرم در مورد ابومطیع بلخی سؤال نمودم؛ او گفت: درست نیست که از او چیزی روایت شود؛ زیرا از قول او گفته‌اند: بهشت و جهنم آفریده شده‌اند و سپس نابود خواهند شد؛ زیرا این سخن، سخن جهنم است.

حکایت این قول از ابومطیع، فاقد سند صحیح می‌باشد؛ و به فرض ثابت بودن این روایت از او، واجب است که ما آن را بر فنای آنی در موقع نفخ صور، حمل نماییم؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصر: ۸۸] «هر چیزی جز ذات او فناشونده است». این سخن، دیدگاه بسیاری از متکلمین اهل سنت نیز می‌باشد؛ همانگونه که در «شرح المقاصد» و دیگر کتب آمده است. این عقیده که بهشت و جهنم در موقع دمیدن صور، فنای آنی دارند، چقدر دور است از اینکه کسی معتقد باشد که بهشت و دوزخ، بعد از داخل شدن اهلشان، نابود خواهند شد! چنانچه جهنم معتقد است. این سخن در نزد ابوحنیفه رحمته و ابومطیع کفر آشکار است؛ زیرا ابن حزم نقل نموده است که علما، بر کفر آنانی که چنین عقیده‌ای دارند، اجماع نموده‌اند.

ابوالحسن سبکی، در کتابش «الإعتبار ببقاء الجنة والنار»، در این مورد به طور مبسوطی سخن گفته است. و در «الفقه الاکبر» به روایت علی بن احمد فارسی از نصر بن یحیی از ابومقاتل از عاصم بن یوسف از حماد بن ابوحنیفه از ابوحنیفه نقل شده است: بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده‌اند و هرگز نابود نخواهند شد؛ سند این مطلب در آغاز نسخه‌ی خطی که در ضمن مجموعه شماره ۲۶۶ در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام در مدینه‌ی منوره نگهداری می‌شود، موجود می‌باشد (به صفحات ۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹ مقدمه‌ی کوثری بر کتاب «التأییب» مراجعه کنید). حافظ محمد بن یوسف صالحی شافعی، مؤلف السیره الشامیه، در کتاب «عقود الجمان» گفته است: آگاه باش! خداوند به من و تو رحم کند؛ در بیشتر اسناد آنچه که خطیب در طعن به امام ابوحنیفه روایت نموده، فرد مجروح و یا گمنامی وجود دارد و شایسته نیست مسلمانی

که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، آبروی مسلمانی دیگر را با چنین سخنان بی‌اساسی لکه دار کند، چه برسد به پیشوایی از پیشوایان مسلمان! به فرض صحت این روایات، اگر گوینده‌اش از معاصرین امام ابوحنیفه نبوده و امام را ندیده است، بلکه از آنچه دشمنان امام بر صفحات کتاب‌ها نوشته‌اند تقلید نموده است، پس چنین سخنانی دارای اهمیت و ارزش نیست. و اگر از معاصرین امام ابوحنیفه بوده است، باز هم سخن او فاقد اعتبار است؛ زیرا که سخنش نشأت یافته از حسادت به امام بوده است. بسیاری از هم عصران امام ابوحنیفه کوشیده‌اند تا از مقام و منزلت والای وی بکاهند و قلب‌های مردم زمانش را از محبتش تهی کنند، که خوشبختانه بر این کار دست نیافته و سخنانشان تأثیری در مقام و منزلت امام نداشته است؛ حتی بعضی از ایشان گفته‌اند: سرانجام دانستیم که این منزلت، یک امر و پدیده‌ی آسمانی و از جانب خداوند است و هیچ کس در آن نقشی ندارد؛ کسی را که خداوند بلندمرتبه سازد، هیچگاه مقامش پایین نمی‌آید! این مطالب را ذهبی در کتاب «المیزان» گفته است. ابن حجر در «لسان المیزان» به پیروی از ذهبی گفته است: سخنانی که برخی از معاصرین در مورد برخی گفته‌اند، فاقد هرگونه ارزشی است؛ خصوصاً وقتی که معلوم شود این سخنان، انگیزه‌هایی چون دشمنی و اختلاف مذهبی داشته است.

۷- اختلاف اعتقادی: هفتمین عامل عیب جویی و انتقاد، اختلاف عقیده است؛ بر این اساس، برخی گفته‌اند: امام ابوحنیفه، مُرَجَّه بوده! علت این اتهام، اختلاف عقیده است؛ ابن حجر مکی در کتاب «الخریات الحسان» گفته است: گروهی، امام ابوحنیفه را از مُرَجَّه می‌شمردند، در حالی که این سخن، بر اساس دلایل مندرج در ذیل، عاری از واقعیت است:

۱- شارح «المواقف» گفته است: غسان که خودش از مُرَجَّه بوده، إرجاء را به امام نسبت داده و او را نیز از مُرَجَّه شمرد و این افتراء را با هدف ترویج و گسترش مذهب خود، بر امام بسته است.

۲- آمدی گفته است: معتزله، آنانی را که در قدر با ایشان مخالفت می‌نمودند، مُرَجَّه می‌خواندند و یا به خاطر اینکه امام ابوحنیفه، عقیده به کم و زیاد شدن ایمان نداشته است، او را به إرجاء متهم نموده‌اند؛ زیرا او، عمل را از ایمان

تفکیک می‌کرد. شیخ ظفر احمد گفته است: اطلاق کلمه اِرجاء، از جانب محدثین، بر آنانی که اعتقاد به کم و زیاد شدن ایمان نداشتند و عمل را جزئی از ایمان نمی‌پنداشتند، بسیار معمول بوده است؛ این نامگذاری، همان طوری که بر مُتَشَرِّعین پوشیده نیست، طعن به شمار نمی‌آید؛ زیرا نزاع و اختلاف در این مورد، همانگونه که محققین گذشته و حال، تحقیق کرده‌اند، لفظی و سطحی است.

۳- حافظ ذهبی در کتاب «المیزان» گفته است: اِرجاء، مذهب گروهی از علما و اندیشمندان بزرگ بوده است؛ لذا مناسب نیست که بر گوینده‌ی این سخن تاخته شود. (ج ۴، ص ۹۹).

۴- امام کشمیری در «فیض الباری علی صحیح البخاری ج ۱، ص ۵۴-۵۳» گفته است: ایمان در نزد علمای سلف، عبارت از سه چیز است: باور، گفتار و کردار. در مورد اول و دوم، یعنی باور و گفتار، سخنانی گفته شد. فقط کردار باقی مانده است که آیا جزئی از ایمان است یا خیر؟ در این مورد چهار مذهب وجود دارد: خوارج و معتزله گفته‌اند: اعمال، جزء ایمان است و کسی که آن را ترک نماید، از نظر این دو مذهب، از ایمان خارج است. ولی این دو گروه با یکدیگر اختلاف دارند؛ خوارج، مسلمان بی‌عمل را از ایمان، خارج و در کفر داخل نموده‌اند، در حالی که معتزله او را کافر ندانسته و گفته‌اند: میان کفر و اسلام، فاصله‌ای وجود دارد و این فرد، در میان کفر و اسلام قرار دارد. سوم: مذهب مرجئه است؛ آن‌ها گفته‌اند: برای نجات، نیازی به عمل نیست و مدار رهایی انسان، فقط تصدیق و باور قلبی اوست؛ بدین سان دو مذهب اول و مرجئه رو در روی یکدیگر قرار دارند. چهارم: مذهب اهل سنت و جماعت است؛ آنان، راه میانه را انتخاب نموده‌اند؛ زیرا گفته‌اند: اعمال، چیزی ضروری و لازم است و تارک آن فاسق است، نه کافر. این گروه در مورد اعمال، مانند خوارج و معتزله سختگیری نکرده‌اند و چون مرجئه نیز آسان‌گیری ننموده‌اند. بنابراین، اهل سنت، به دو فرقه تقسیم شدند: محدثین و فقها. محدثین بر این باورند که ایمان، با اعمال ترکیب شده و اعمال، جزئی از ایمان است. پیشوای بزرگمان، امام اعظم، ابوحنیفه رحمته الله و بیشتر فقها و متکلمین معتقدند که اعمال، در ایمان

داخل نیست، با وجود این که همه‌ی آن‌ها اتفاق نظر دارند که فاقد تصدیق، کافر و فاقد عمل، فاسق است.

پس اختلاف در میان محدثین و فقها، جز در تعبیر باقی نمی‌ماند؛ زیرا اگر چه محدثین، اعمال را جزئی از ایمان شمرده‌اند، اما اعتقاد ندارند که کل، به خاطر نبودن این جزء، محو می‌گردد. امام ابوحنیفه رحمته و سایر فقها اگر چه عمل را جزء ایمان قرار نداده‌اند، ولیکن به آن، توجه خاصی ورزیده و بر انجام آن تأکید کرده‌اند و اعمال را، سبب رشد و شکوفایی ایمان، دانسته‌اند و مانند مرجئه، اعمال را نابود نکرده‌اند. امام، از آنجایی که تعبیر محدثین، که قائل به جزئیت اعمالند، نسبت به تعبیر امام، که معتقد به جزئیت آن نیست، دورتر از عقیده‌ی مرجئه است، بدین خاطر امام به ارجاء متهم شده است. این اطلاق، همانگونه که می‌بینید ستمی است که بر ما شده است؛ فالله المستعان.

اگر اشتراک با مرجئه، در وجهی از اقسام تعبیر، به نسبت دادن ارجاء کافی باشد، لازم است که محدثین نیز به اعتزال نسبت داده شوند؛ زیرا معتزله مانند محدثین، قائل به جزئیت اعمالند؛ در حالی که محدثین، از اعتزال میرا و بیزارند و خداوند، از آنانی که از روی تعصب به ما نسبت ارجاء دادند و ما را مرجئه دانستند، بگذرد؛ زیرا دین، سراسر خیرخواهی است و القاب و برچسب‌های بد و نادرست در آن جایی ندارد؛ لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

امام ابوحنیفه عقیده‌ی خود را در مورد اعمال، در رساله‌ای که به عالم و دانشمند بصره، عثمان بٹی، فرستاد اظهار نمود. او طی نامه‌ای به امام ابوحنیفه متذکر شد که به من خبر رسید که تو مرجئه هستی! امام رحمته در پاسخ او نوشت: بدان که من، اهل قبله را مؤمن و مسلمان می‌دانم و آنان را به خاطر ضایع کردن چیزی از فرض‌های دین، از دایره‌ی ایمان بیرون نمی‌کنم؛ هر کس با ایمان و با انجام فرایض از خدا اطاعت نماید در نزد ما از اهل بهشت است؛ و هر کس ایمان و عمل را کنار گذارد، مسلمان گنهکار است و خداوند درباره‌ی او مخیر است؛ اگر بخواهد عذابش می‌دهد و اگر بخواهد می‌آمرزد؛ اگر عذاب نماید، در مقابل گناهانش عذاب نموده و اگر بیامرزد، گناهی را آمرزیده که قابل آمرزش است. اما درباره‌ی اسم مرجئه‌ای که تو یادآور شدی، عرض می‌نمایم: چه تقصیری دارند مردمی که به عدل سخن گفته، اما اهل بدعت آن‌ها را،

مرجئه نامگذاری کرده‌اند، در حالی که آن‌ها اهل عدل و اهل سنت می‌باشند! ما این بحث را که به تفصیل در آن سخن گفتیم تا حق را اثبات و امام ابوحنیفه و سایر ائمه‌ی بزرگوار را تبرئه نماییم و زبان‌ها را از گفتار بد و قلب‌ها را از افکار و اندیشه‌های ناشایست حفاظت کنیم، با نصیحت دو امام بزرگ پایان می‌دهیم:

شیخ ابن عبدالبر در کتاب «جامع العلم» گفته است: در مورد ائمه‌ی بزرگوار، سخنانی گفته شده که مورد قبول علما قرار نگرفته است و آن‌ها را از قبیل سخنانی برشمرده‌اند که علمای معاصر به یکدیگر می‌گویند؛ مثلاً یحیی بن معین در مورد زهری می‌گوید: او سرپرست جمع آوری خراج برای بعضی از خلفای بنی امیه بود؛ روزی مالی گم کرد و غلامی را به آن متهم نمود و او را چنان کتک زد که بر اثر این عمل، فوت نمود.

در مورد امام شافعی نیز می‌گوید: او مرد فقیه و معتمدی نیست. هم چنین ابن ابی ذئب در مورد امام مالک بن انس سخنان بسیار خشونت آمیزی گفته است. سعید بن مسیب در مورد عکرمه، شعبی، نخعی و همچنین بخاری در مورد امام ابوحنیفه سخنانی گفته‌اند.^۲ سپس او می‌افزاید: هر که بخواهد سخنانی را که علمای فقه و امامان صادق به برخی دیگر گفته‌اند بپذیرد، باید سخانی را هم که بعضی از اصحاب پیامبر نیز در مورد همدیگر گفته‌اند، بپذیرد؛ اگر چنین کاری بکند، گمراه گشته و زیان آشکاری مرتکب شده است و اگر این سخنان را نپذیرد، که این کار راجز کسانی که خداوند آنان را هدایت و حقیقت را به آنان الهام نموده، نخواهند کرد، باید در برابر آنچه که ما بیان نمودیم، توقف نماید؛ یعنی در مورد آنانی که عدالت و عنایشتان به علم محرز گردیده و از گناهان کبیره سالم مانده‌اند و مروّت و همیاری را پیشه‌ی خود کرده‌اند و خیر آنان بیشتر از شرّ آنان است، سخنان کسانی را که بدون دلیل زبان گشوده‌اند نپذیرد و این حقیقتی روشن و آشکار است. چه بسا از دانشمندان بزرگ

۱- برگرفته از: شیخ ظفر احمد عثمانی، قواعد فی علوم الحدیث؛ نیز: حاشیه شیخ محقق عبدالفتاح ابوغده، ص ۱۴۵-۱۴۱؛ مطلب به طور کامل در: عبدالحی لکنوی، الرفع و التکمیل، تحقیق شیخ عبدالفتاح، ص ۲۶۰-۲۵۲؛ و تأنیب الخطیب، ص ۴۵-۴۴ آمده است.

۲- من این نکته را می‌افزایم که ابن ابوحاتم در مورد بخاری و کرابیسی درباره‌ی امام احمد بن حنبل سخنانی گفته‌اند.

جهان اسلام، همین شخصیت‌های بزرگ را مورد تحسین قرار داده و ستوده‌اند و علما و دانشمندان زیادی، فضایل و مناقب این‌ها را گردآوری کرده و به روش و اخبارشان عنایت ورزیده‌اند. هر کسی که فضایل امام مالک، شافعی و ابوحنیفه را بعد از فضائل صحابه و تابعین بخواند و به آنان اقتدا نماید، قطعاً عمل بسیار ارزشمند و نیکویی انجام داده است؛ خداوند ما را از دوستی همه‌ی آنان بهره‌مند گرداند.

ثوری در هنگام ذکر این مطلب که در وقت یادآوری صالحین، رحمت خداوند سرازیر می‌شود، گفته است: کسی که از اخبار سَلَف فقط سخنانی را حفظ نماید که برخی از روی خشم به بعضی دیگر گفته‌اند، بدون اینکه به فضایل این علمای ارزشمند توجه نماید، به تحقیق که از توفیق، محروم و در غیبت، داخل گردیده است. خداوند من و تو را از آنانی قرار دهد که سخنان را شنیده و سپس از بهترین آن‌ها پیروی می‌کند. و ما این بحث را با این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ آغاز نمودیم: «دَبَّ إِلَيْكُم دَاءُ الْأُمَّمِ مِنْ قَبْلِكُمْ: الْحَسَدُ وَالْبَغْضَاءُ»؛ «از دردهای امت‌های پیش از شما، حسادت و دشمنی به شما سرایت نموده است». این حدیث را ترمذی، احمد و ضیاء مقدسی^۱ روایت کرده‌اند.

تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی که در زمان خود، فقیه شام به شمار می‌آمد در کتاب «طبقات الشافعیة» گفته است: واجب است که توای جوینده‌ی هدایت! با ائمه‌ی بزرگوار سَلَف از راه ادب و احترام درآیی و به سخنانی که برخی در مورد برخی دیگر گفته‌اند، توجه نکنی؛ مگر وقتی که دلیل و حجت واضح موجود باشد. در این وقت هم، اگر قدرتی بر تأویل سخنان و تحسین گمان داشتی، گفته‌هایشان را تأویل کن و الا از آن چشم پوشی نما؛ زیرا تو برای این کار آفریده نشده‌ای. به چیزی پرداز که حائز اهمیت است و چیزی را که ارزشی ندارد کنار بگذار. طالب علم، همواره شریف و بزرگوار است، تا اینکه در آنچه بین سلف اتفاق افتاده دقت نماید و بعضی از آنان را حاکم و برخی را محکوم نسازد. پس تو از این کار خودداری نما و به آنچه که میان ابوحنیفه و سفیان ثوری یا امام مالک و ابن ابوذئب یا احمد بن صالح و نسایی و یا احمد بن حنبل و حارث محاسبی و سایر بزرگان اتفاق

افتاده، گوش مده؛ حتی به آن چیزهایی که بین عز بن عبدالسلام و تقی بن صلاح روی داده است؛ زیرا اگر تو به چنین چیزهایی مشغول شوی، از هلاکت و نابودی تو احساس نگرانی می‌کنم. این گروه، مردان و شخصیت‌های بزرگی‌اند و در سخنانشان مواردی وجود دارد که شاید ما، بعضی از آن‌ها را نفهمیده باشیم. پس برای ما جز رضایت آنان و سکوت از آنچه که میانشان رخ داده، راه دیگری وجود ندارد؛ همانطوری که درباره‌ی رویدادهایی که میان صحابه اتفاق افتاده، عمل می‌نماییم.

(۴)

محمد بن اسماعیل بخاری و کتاب الصحیح:

بخاری در یک نگاه:

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل... بخاری جعفی، از محدثان بزرگ اهل سنت است که در سال ۱۹۴ هجری در بخارا به دنیا آمد. اجداد بخاری زرتشتی بوده‌اند. اما نیای او به نام مغیره به دست یمان بن اخنس جعفی اسلام آورد، از این رو به او، محدث بخاری جعفی گفته‌اند. بخاری در کودکی پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی مادر قرارگرفت. وی همچنین از کودکی به فراگیری علوم دینی پرداخت و تصانیف برخی از بزرگان حدیث را حفظ کرد. سپس در ۱۶ سالگی به همراه برادرو مادرش به قصد زیارت خانه‌ی خدا از بخارا خارج شد و پس از انجام حج مدتی در مدینه اقامت کرد و سپس جهت تکمیل معلومات خود به سفر پرداخت. او به مناطق بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، شام، حمص، عسقلان، مصر مسافرت کرد و در این شهرها روایات فراوانی به دست آورد و از بیش از هزار محدث روایاتی ثبت و ضبط نمود، به طوری که پیشوای بزرگی در حدیث شد و به وی «امیر المومنین فی الحدیث» لقب دادند. ابن حجر از قول بخاری نوشته است که: «برای اخذ حدیث دوبار به شام و مصر و الجزیره و چهار مرتبه به بصره سفرکردم، شش سال در حجاز رحل اقامت افکندم و به کوفه و بغداد سفرهای زیادی کردم، به طوری که تعداد آن‌ها در نظرم نیست». در این سفرها بخاری با مشایخ بزرگی ملاقات کرد و روایات آن‌ها را فرا گرفت که مهمترین آن‌ها عبارت‌اند از: احمد بن حنبل، یحیی بن معین، اسحق بن راهویه، علی بن مدینی، ابوبکر بن ابی شیبه و عثمان بن ابی شیبه و ابوحاتم رازی. آنچه در مورد بخاری به شهرت رسیده،

وجود حافظه‌ای قوی و کثرت احادیث و منقولاتی است که در دوره‌ی تحصیل و تحقیق جمع آوری کرد. در این خصوص از معاصران بخاری ستایشهای فراوانی درباره‌ی او باقی مانده است. شمار زیادی از محدثان از بخاری به اخذ و نقل حدیث پرداخته‌اند که معروفترین آن‌ها قرین او محمد بن مسلم حجاج نیشابوری، ابوعیسی ترمذی و ابوعبدالرحمن نسایی بوده‌اند. نکته‌ی دیگر در بررسی شخصیت بخاری آن است که وی از نظر کلامی قایل به خلق قرآن بود. سرانجام امام بخاری در سال ۲۵۶ هجری در روستای خرتنگ از نواحی سمرقند بدرود حیات گفت.

آثار و تالیفات بخاری:

بخاری دارای آثار و تالیفات فراوانی بود که در حدود ۲۳ کتاب او ثبت شده است.

این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

- الجامع الصحيح (که مهمترین کتاب اوست) - المسند الكبير
- التاريخ الكبير
- قضايا الصحابة و التابعين
- التاريخ الاوسط
- كتاب الاشرية
- التاريخ الصغير
- القراءة خلف الامام
- الادب الفرد
- خلق افعال العباد
- بر الوالدین
- الجامع الكبير
- الضعفاء
- الجامع الصغير
- التفسير الكبير
- اسامی الصحابه
- كتاب الهبة
- كتاب الميسوط
- كتاب الوحدان
- كتاب الكنى
- كتاب العلل
- كتاب الرقاق
- جزء رفع الیدین

بررسی کتاب صحیح بخاری:

صحیح بخاری یکی از جوامع حدیثی اهل سنت است که در آن روایات اعتقادی، اخلاقی، فقهی، تفسیری و... در قالب باب‌های منظمی جمع آوری شده است. این موضوع علاوه بر بررسی ابواب کتاب از نام آن نیز فهمیده می‌شود، زیرا بخاری پس از تألیف کتاب آن را به: «الجامع الصحيح المسند المختصر من امور رسول الله وسننه وایامه» نام‌گذاری کرد. درباره‌ی کتاب اطلاعات فراوانی در مصادر علمی وجود دارد که در

چند محور آورده می‌شود:

انگیزه‌ی تألیف کتاب:

به گفته‌ی دانشمندان صحیح بخاری نخستین کتابی است که به قصد فراهم آوردن روایات صحیح پیامبر ﷺ جمع آوری شده است. از آنجا که صحیح بخاری در وضعیت کنونی فاقد خطبه‌ی آغازین است سخن مستقیمی از بخاری درباره‌ی انگیزه‌ی وی از تألیف صحیح و معیارهای او در گزینش روایات وجود ندارد. اما ابن حجر عسقلانی انگیزه‌ی بخاری در تألیف صحیح را توصیه‌ی استاد او اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به ابن راهویه می‌داند به این صورت که روزی در مجلس درس خطاب به شاگردان خود گفت: «لو جمعتم کتاباً مختصراً لصحیح سنه رسول الله ﷺ» بخاری گوید: این سخن بر دل من تأثیر گذاشت؛ لذا به جمع و تنظیم جامع صحیح پرداختم. همچنین ابن حجر در توضیح انگیزه‌ی بخاری نوشته است: «چون بخاری مصنفات و مسانید را ملاحظه کرد، پس از مدتی به این نتیجه رسید که احادیث صحیح و غیر صحیح در آن‌ها با یکدیگر مخلوط شده و در کنار هم قرار گرفته است - لذا تصمیم گرفت که از بین هزاران حدیث، احادیث صحیح را جدا سازد به طوری که برای کسی جای تردید باقی نگذارد.» مزید بر آنچه گذشت مبار کفوری دو هدف زیر را به عنوان انگیزه‌ی اصلی بخاری در تدوین جامع خود ذکر می‌کند:

الف) انتخاب و جمع روایاتی که محدثان قبل یا معاصر بخاری بر صحت آن اتفاق نظر داشته‌اند و لذا آن را الجامع الصحیح [المسند] نامید.

ب) استنباط مسایل فقهی و استخراج نکات حکمت آمیز از روایات که معمولاً در تراجم ابواب بخاری ذکر شده است. از محققان معاصر نیز محمد ابوزهرة معتقد است که عوامل زیر بر تصمیم‌گیری بخاری جهت تدوین کتاب مؤثر بوده است:

۱- اشتغال مصادر و مجموعه‌های حدیثی قبل از بخاری بر احادیث صحیح، حسن و ضعیف به طوری که در آن دوره تمیز روایات صحیح از ضعیف جز بر اهل فن میسر نبود.

۲- عدم تبویب حدیث در مجموعه‌های حدیثی و به ویژه کتب مسانید با این توضیح که هدف مؤلفان این کتب صرفاً جمع آوری و حفظ روایات بود.

۳- بی‌توجهی اکثر محدثان و روایان به فقه روایات و پرداختن تنها به حفظ و نقل

آن‌ها. ابوزهرة در ادامه نوشته است که: «عوامل یاد شده موجب ناتوانی محدثان در مبارزه با بدعت گذاران و هواپرستان شده بود و نیز از شیوع احادیث ضعیف جعلی از طریق قصه پردازان به مخالف خوانی اهل رأی و قیاس نسبت به سنت نبوی منجر شده بود. در این شرایط بود که بخاری تصمیم گرفت تا به جمع آوری احادیث صحیح‌السند که متن آن‌ها نیز پیراسته از علل و اشکالات باشد، اقدام کند و توصیه‌ی استاد وی، ابن راهویه، نیز عزم او را بر این کار قوی‌تر ساخت.»

شرط بخاری در کتاب صحیح:

به طوری که از سخن مقدسی در «شروط الائمة الخمسة» برمی‌آید، بخاری و مسلم و محدثان پس از آن‌ها هیچ کدام به صراحت نگفته‌اند که شرط آنان در نقل روایاتشان چه بوده است، بلکه شرط و ملاک هر یک بانظر به کتاب‌هایشان شناخته می‌شود. به همین ترتیب عجاج خطیب می‌نویسد: «در مورد شرط بخاری که به موجب آن احادیث صحیح را جمع آوری کرده، نصی وجود ندارد. اما دانشمندان شرط بخاری را از توجه به منهج او در کتاب صحیح، استنباط کرده‌اند. به موجب آن هر فرد منصفی ملاحظه می‌کند که بخاری روایات خود را از طریق راویانی انتخاب کرد که مشهور به عدالت و ضبط و اتقان بوده‌اند؛ نکته‌ی دیگر آن است که شرط بخاری از نگاه به نام کتاب او یعنی الجامع الصحیح المسند المختصر من امور رسول الله و سننه و ایامه نیز به دست می‌آید. به این صورت که در این نام: عنوان «صحیح» حکایت از آن دارد که بخاری از آوردن حدیث ضعیف در کتاب خد احتراز کرده است. چنان‌که از خود او نقل است که: من در کتاب خود جز حدیث صحیح نیاوده‌ام. اما عنوان «مسند» حکایت دارد که مقصود اصلی بخاری، آوردن روایاتی است که از وی تا رسول خدا ﷺ سند متصل داشته باشد؛ لذا اگر در کتاب او روایات غیر متصلی وارد شده امری بالعرض است و هدف اصلی بخاری را تشکیل نمی‌دهد. ضمناً بخاری در زنجیره‌ی حدیث تنها به هم زمانی راوی با مروی عنه اکتفا نکرد بلکه او قائل به ثبوت ملاقات این دو نفر گرچه برای یک مرتبه گردید. از این جهت دانشمندان برای بخاری قائل به دو شرط: «معاصرت» و «ملاقات» راوی با مروی عنه شده‌اند. در صورتی که مسلم «معاصرت»

را کافی می‌دانست، این مطلب البته وهن و نقصی متوجه مسلم نمی‌سازد؛ زیرا یک راوی مؤثق به نقل حدیث اقدام نمی‌کند مگر آنکه شخصاً از شیخ خود آن را سماع کرده باشد، اما در عین حال شرط «لقا» نشان دهنده‌ی دقت و احتیاط بیشتر بخاری در تعیین حدیث صحیح می‌باشد.

چنان‌که ملاحظه می‌گردد، تا آنجا که به شخص بخاری، به ویژه روایات صحیح ارتباط پیدا می‌کند، مهمترین ویژگی روایات این کتاب همان «اتصال سند» است که تعبیر «مسند» نیز به آن دلالت دارد.

اما درخصوص وثاقت راویان یا عاری بودن متن روایات از علل و شذوذ سخن صریح و دقیقی از ناحیه‌ی بخاری وجود ندارد و نظر دانشمندان در این مورد با مایه‌هایی از حدس و گمان همراه است.

از جمله کسانی که در این خصوص به تفصیل سخن گفته است مبارکفوری است. وی پس از نقد نظر حاکم نیشابوری درباره‌ی شرایط بخاری می‌نویسد: «محدثان شرایط بخاری در نقل حدیث صحیح را به شرح زیر نقل کرده‌اند:

۱- تمام راویان سند تا واسطه‌ی صحابی از وثاقت برخوردار باشند، به طوری که بر وثاقت آنان اتفاق نظر وجود داشته باشد. ضمناً آنان از عیوبی چون تخلیط و تدلیس بر کنار باشند.

۲- درسند حدیث انقطاعی وجود نداشته باشد.

۳- اگر سند حدیث به صورت مُعْنَعَن بوده، ملاقات راوی باشیخ او اثبات شود.

۴- محدثان قبل یا معاصر بخاری برصحت حدیث اتفاق نظر داشته باشند.

۵- متن حدیث از علل و شذوذ خالی باشد.

تعداد روایات صحیح بخاری:

در مورد تعداد روایات صحیح بخاری بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد، ابن خلدون در مقدمه‌ی خود تعداد روایات این کتاب را ۹۲۰۰ حدیث دانسته که از این تعداد ۳۰۰۰ حدیث آن تکراری است. به نظر می‌رسد که در رقم یاد شده لفظ «تسعة» تصحیف از «سبعة» باشد که در این صورت باز رقم دقیق نخواهد بود، زیرا ابن صلاح در کتاب خود تعداد روایات صحیح بخاری را ۷۲۷۵ حدیث دانسته که این رقم با حذف

مکررات به ۴۰۰۰ حدیث تقلیل پیدا می‌کند. ابن حجر عسقلانی روایات مسند بخاری را با در نظر گرفتن احادیث تکراری ۷۳۹۷ و ب حذف مکررات ۲۶۰۲ حدیث اعلام کرده است. علاوه بر آن در صحیح بخاری تعداد ۱۳۴۱ حدیث معلق و ۳۴۴ حدیث به صورت متابع وارد شده که در مجموع، رقم ۹۰۸۲ را تشکیل می‌دهد. اما این تعداد غیر از آراء صحابه و تابعین است که در اصطلاح به آن موقوفات و مقطوعات گویند. شمارش ابن حجر در مقایسه با آمار دیگران به واقعیت تعداد روایات صحیح بخاری نزدیک‌تر است؛ اما به گفته‌ی برخی از محققان، دقیق‌ترین شمارش احادیث صحیح بخاری در عصر حاضر از سوی محمد فؤاد عبدالباقی صورت گرفته است و بنا به شمارش این دانشمند تعداد روایات کتاب بخاری - غیر از تعلیقات، متابعات، احادیث موقوفه و مقطوعه - ۷۵۶۳ حدیث و با حذف مکررات ۲۶۰۷ حدیث است. آنچه در این شمارشها مبهم است، روشن نبودن معیار دقیق در امر شمارش است. به همین جهت، در یکی از جدیدترین چاپهای صحیح بخاری که در آن روایات شمارش مسلسل خورده است، در مجموع ۹ جلدی کتاب تنها ۷۰۷۷ حدیث مسند وجود دارد.

کیفیت تدوین صحیح بخاری:

صحیح بخاری از ۹۷ کتاب و ۳۴۵۰ باب تشکیل شده است. هرکدام از بابها از جهت اختصار و تفصیل و نیز تعداد روایات وضع بخصوصی دارد که با باب دیگر قابل مقایسه نیست. هر باب عنوان ویژه‌ای دارد که گاه از یک کلمه و گاه از عبارتی کوتاه یا بلند تشکیل شده است. این عبارت گاه طرفی از حدیثی در آن باب بوده و گاه مطلبی از محتوای روایات همان باب است. غالباً در جنب عناوین بابها از آیات متناسب با روایات آن باب و نیز روایات نبوی - به شکل مرسل - و اقوال صحابه و تابعان استفاده است، لذا جایگاه موقوفات و مقطوعات در صحیح بخاری در این قسمت‌های کتاب بخاری است. همچنین در دل برخی از عناوین بابها توضیحاتی از شخص بخاری دیده می‌شود که در ارتباط با فقه الحدیث یا علل الحدیث روایات آن باب است. از نظر محققان تراجم ابواب صحیح بخاری از مواضع مهم و ارزشمند کتاب به شمار می‌رود. به همین سبب درباره‌ی این تراجم و محتوای آنها کتب چندی تألیف شده است. نکته‌ی دیگر در تدوین صحیح بخاری، موضوع تکرار حدیث در این کتاب است. دانستیم که در شمارش ابن حجر کتاب ۷۳۹۷ حدیث دارد که این رقم با حذف

مکررات به ۲۶۰۲ حدیث تقلیل پیدا می‌کند. مقایسه‌ی این دو رقم نشان دهنده‌ی کثرت تکرار در صحیح بخاری است که گاه در روایات یک باب و اکثراً در تکرار یک حدیث در باب‌های گوناگون جلوه گر است. به عنوان مثال، بخاری حدیث «صحیفه علی (علیه السلام)» را در هشت باب آورده است.

اما در مورد منابع بخاری در تدوین کتاب باید گفت: از بررسی روایات کتاب به ظاهر منبع و مأخذی برای روایات به دست نمی‌آید؛ زیرا روایات کتاب به صورت مسند درج شده و از مشایخ بخاری تا طبقه‌ی صحابه زنجیره‌ی متصلی از راویان دیده می‌شود. لکن تردیدی نیست که بخاری شمار زیادی از تصانیف حدیثی را در اختیار داشته و از آن‌ها در تدوین کتاب خود استفاده کرده است. ابن حجر پس از ذکر شماری از مسانید و مصنفاًتی که در قرن دوم تألیف شده بود می‌نویسد: «فلما رأی البخاری (علیه السلام) هذا التصانیف ورواها..» که این سخن به اشراف بخاری نسبت به مصادر حدیثی در آن دوره و احیاناً بهره برداری او از مصادر اشاره دارد. یکی از محققان معاصر ضمن تحقیق در خصوص منابع قبل از بخاری - که قطعاً در اختیار بخاری بوده است - این منابع را در ۶ گروه سنن، مصنفاًت و جوامع، مسانید، کتب مغازی و سیر، کتب تفسیر و کتب اجزاء طبقه بندی کرده و سپس از هر گروه به معرفی مهمترین کتاب‌ها اقدام می‌کند. اکرم العمری نیز در کتاب خود می‌نویسد: «تردیدی نیست که اکثر روایات صحیح بخاری در مسانید و مصنفاًت حدیثی که در قرن دوم تدوین شده بود، مندرج بوده است و بخاری از طریق مشایخ خود - با اسنادی که به صاحب کتاب می‌رسید - این کتب را به دست آورد. به همین سبب وی با الفاظی که غالباً معرف سماع است کیفیت تحمل احادیث خود را نشان می‌دهد.» ضمناً به طوری که ابوعلی غسانی از بخاری نقل می‌کند وی روایات کتاب خود را از بین ششصد هزار حدیث انتخاب کرد. مطابق اقوال دیگر، بخاری در کتاب خود تنها به درج روایاتی اقدام کرد که به صحت آن اطمینان داشت و حتی پس از تکمیل کتاب خود آن را بر احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی بن مدینی و شمار دیگری از محدثان عرضه کرد، آن‌ها ضمن تحسین بخاری، جز در ۴ مورد، به صحت بقیه‌ی روایات شهادت دادند.

شروح، تعلیقات، مختصرات و... صحیح بخاری

از آنجا که صحیح بخاری مهمترین کتاب حدیثی به شمار می‌رود، طی قرن‌های گذشته، دانشمندان توجه خاصی بدان مبذول داشته و پژوهش‌های گوناگونی پیرامون آن انجام دادند، به این صورت که: پاره‌ای از محدثان، شرح‌های پیرامون آن تألیف کردند، عده‌ای از دانشمندان در خصوص آن به نگارش تعلیقه دست زدند، گروهی با حذف مکررات آن، تلخیصی از کتاب را عرضه کردند و بالاخره عده‌ای پیرامون غرایب، رجال و اسناد آن به تحقیق نشستند. ذیلاً به معرفی نمونه‌هایی از این فعالیت‌ها پرداخته می‌شود.

- شرح‌های صحیح بخاری: بر صحیح بخاری نزدیک به ۶۰ شرح کامل یا ناقص نوشته شده است که بسیاری از آن‌ها به چاپ رسیده است. اهم شروح به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از:

- اعلام التلویح فی شرح صحیح البخاری، تألیف ابوسلیمان احمد بن محمد خطابی (م ۳۸۸ هـ . ق)؛

- شرح صحیح بخاری، تألیف ابوالحسن علی بن خلف مشهور به ابن بطلال المغربی مالکی (م ۴۴۰)؛

- النجاج فی شرح کتاب اخبارالصالح، تألیف نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی (م ۵۳۷)؛

- شرح صحیح بخاری، تألیف محی الدین یحیی بن شرف نووی (م ۶۷۶)؛

- التنقیح بشرح الجامع الصحیح، تألیف بدرالدین محمد بن بهادر زرکش (م ۷۹۴)؛

- الكواكب الدراری، تألیف شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی (م ۷۸۶)؛

- فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، تألیف احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۲۵)؛

- عمدة القاری بشرح صحیح البخاری، تألیف بدرالدین ابو محمد محمود بن احمد عینی (م ۸۵۵)؛

- التوشیح بشرح الجامع الصحیح، تألیف جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱)؛

- ارشاد الساری بشرح صحیح بخاری، اثر احمد بن محمد شافعی قسطنانی (م ۹۲۳)،

- شرح صحیح بخاری، اثر زین الدین عبدالرحیم بن عبدالرحمن (م ۹۶۳)؛

- لامع الدراری علی جامع البخاری، اثر فقیه محدث کنکوهی (قرن ۱۳)؛

- «فیض الباری، شرح صحیح البخاری»؛ تألیف مولانا انور شاه کشمیری.

به عقیده‌ی برخی از محققان در بین شروح صحیح بخاری، چهار شرح از اهمیت و تداول بیشتری برخوردار است که عبارتند از: شرح التتقیح متعلق به زرکشی، شرح عمدة القاری، اثر عینی، شرح التوشیح، اثر سیوطی و شرح فتح الباری، از ابن حجر عسقلانی. شرح ابن حجر به جهت برخورداری از فواید بی‌شمار در بررسی‌های لغوی، نحوی، فقهی، و... روایات، در عمل کارآمدترین شرح صحیح بخاری شده است، به ویژه که این شرح دارای مقدمه‌ی مفصل و مهمی در باب تاریخ و علوم حدیث است که هدی الساری نام دارد. در عظمت این شرح همان بس که چون در دوران معاصر از محدث مشهور یمنی محمد بن علی شوکانی درخواست تألیف شرح جدیدی درباره‌ی صحیح بخاری کردند؛ وی با گفتن: «لا هجرة بعد الفتح» از انجام این کار عذرخواهی کرد و مقصود او وجود فتح الباری بود.» از شرحهای مهم و مفصل دیگر صحیح بخاری، الکوکب الدراری، اثر محمد بن یوسف کرمانی است که مکرراً به طبع رسیده است.

- تعلیقات صحیح بخاری، که از جمله‌ی آن می‌توان به تعلیقات مولی لطف الله بن حسن توقانی (م ۹۰۰)، فضیل بن علی الجمالی (م ۹۹۱) تعلیق حسین الکفوری (م ۱۰۱۲) شمس الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا (م ۹۴۰)؛ مصلح الدین مصطفی بن شعبان (م ۹۶۹) اشاره کرد.

۱- مختصرات صحیح بخاری، که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مختصر صحیح بخاری، اثر جمال الدین ابوالعباس احمد بن عمر انصاری (م ۶۵۶)؛

- ارشاد السامع و القاری المنتقی من صحیح البخاری، اثر بدرالدین حسین بن عمر (م ۷۸۹)؛

- التجرید لا حدیث الجامع الصحیح؛ اثر حسین بن مبارک (م ۸۹۳).

۲- آثار رجالی پیرامون صحیح بخاری: پیرامون رجال و راویان صحیح بخاری، پژوهش‌های متنوعی صورت گرفته که اهم آن‌ها به قرار زیر است:

- أسماء من روی عنهم البخاری، تألیف عبدالله بن عدی..... الجرجانی (م ۳۶۵)؛

- أسماء رجال صحیح البخاری، معروف به الهدایة و الارشاد فی معرفة اهل الثقة و السداد، تألیف احمد بن محمد بن الحسین الکللاباذی (م ۳۹۸)؛

- التعديل و التجريح لمن خرج عنه البخارى فى الجامع الصحيح، از ابوالوليد سليمان بن خلف باجى (م ۴۷۴)؛
- أحاديث التعليق، اثر ابوالفرج عبدالرحمن... جوزى (م ۵۹۷)؛
- أسماء شيوخ البخارى، اثر ابوالفضل حسن بن محمد... صاغانى (م ۶۵۰)؛
- المجتبى فى معرفة أسماء من ذكرهم البخارى بالأنساب و الألقاب و الكنى، اثر محمد بن احمد... كفيرى (م ۸۳)؛
- تغليق التعليق على كتاب البخارى، تأليف ابن حجر عسقلانى (م ۸۵۲)؛
- غاية المرام فى رجال البخارى الى سيد الأئمة، تأليف محمد بن داود بن... بازلى (م ۹۲۵)؛
- صحيح البخارى و أسانيدہ، تأليف ابومحمد عبدالله بن سالم بصرى (م ۱۱۳۴)؛
- رجال صحيح البخارى، تأليف عبدالرحمن بن ابى الخير تسترى.
- و این کتب غیر از کتاب‌هایی است که درباره‌ی رجال و راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم به طور مشترک تألیف شده است.

مقدمه‌ی مؤلف

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان

الحمد لله رب العالمين؛ والصلوة والسلام على سيدنا محمد ﷺ وعلى آله الطيبين الطاهرين وسائر ائمة الدين من الفقهاء المجتهدين والحفاظ المحدثين؛ لاسيما امامنا الاعظم اباحنيفة النعمان بن ثابت؛ اول المجتهدين المتبوعين، وبعد؛

بی‌گمان، خداوند بلند مرتبه از میان مخلوقات و موجودات خویش، آدمیزادگان را (با اعطای عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست و غیره) گرامی داشت و برای راهنمایی و هدایتشان به راه راست، انبیاء و فرستادگان الهی را به سویشان گسیل داشت و از بین تمامی پیامبران، پیغمبر ما، حضرت محمد ﷺ را بر سائر فرستادگان الهی، برتری بخشید و بر او کتابی قرآن نام، فرو فرستاد و پیامبر خویش (حضرت محمد ﷺ) را معلّم و تبیین کننده‌ی حقایق و مفاهیم والای آن قرار داد؛ زیرا تمامی شاخه‌ها و شعبه‌های احکام شرعی نه به طور اجمال و نه به طور مفصّل، در قرآن کریم بیان نشده است و این، پیامبر گرامی اسلام ﷺ بود که بر مبنای فرمان خدا، با اقوال و کردار خویش به توضیح اجمال قرآن و تبیین تفصیل آن پرداخت؛ و این کار پیامبر ﷺ نیز براساس این فرمان الهی بود؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ٤٤]

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است)».

از این رو، رسول خدا ﷺ نیز در رخدادها و رویدادها و حادثه‌ها و اتفاق‌ها فتوا می‌داد و در کشمکش‌ها و خصومت‌ها و نزاع‌ها و مشاجره‌ها و دعواها و مرافعه‌ها قضاوت می‌کرد و در تمامی مواردی که مردم با همدیگر اختلاف می‌کردند - از قبیل: دعواها، شکایت‌ها، پرسش‌ها، نزاع‌ها و درگیری‌ها - حکم صادر می‌کرد؛ و تمامی این فتواها، قضاوت‌ها و حکم‌های پیامبر ﷺ در وهله‌ی اول، بر مبنای کتاب خدا (قرآن)

بود؛ همچنان که خداوند بلند مرتبه، ایشان را با این فرموده‌اش، بدین امر، راهنمایی و ارشاد می‌کند که براساس قرآن حکم صادر کند و قضاوت نماید؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۴۸]

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آن‌ها است؛ پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان.»

و اگر چنان‌چه حکمی را در کتاب خدا نمی‌یافت، بدان چیزی حکم صادر می‌کرد و قضاوت می‌نمود که از «وحي غير متلو» (سنت) بر ایشان روشن و آشکار می‌گردید؛ و یا به اجتهاد خویش عمل می‌کردند؛ آنگاه اگر چنان‌چه به حق می‌رسیدند، بر اجتهادشان باقی می‌ماندند و گرنه، اجتهادشان با وحي خداوند، اصلاح و تصحیح می‌شد.

پس از آن، صحابه و یاران رسول خدا ﷺ نیز به طور علمی و عملی (تئوریک و کاربردی)، این دین را از رسول خدا ﷺ فرا گرفتند و در زمان حیات خود آن حضرت ﷺ و پس از وفات ایشان، در شهرها و سرزمین‌های گوناگون، پراکنده و متفرق شدند و این امانت را بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و دگرگونی و تحریف، به انجام رساندند؛ آن‌ها در عراق، شام، مصر و دیگر سرزمین‌های وسیع و گسترده‌ی شرق و غرب فرود آمدند و منزل گزیدند و تابعین نیز به نیکی از آنان، علوم و معارف نبوی را فراگرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند.

و در اوائل، امر دین، در صیانت و حراست و تبلیغ و اطلاع رسانی، این چنین بود و هیچ یک از صحابه و تابعین نخستین، به تدوین و ساماندهی احکام دینی و تفصیل و تبیین آن‌ها و طبقه بندی و بخش بندی کردن آن‌ها دست نیازید و مبادرت نورزید؛ زیرا آن‌ها نیازی بدین کار نداشتند؛ و چون عصر تابعین به پایان خود نزدیک شد و حوادث و فتنه‌ها زیاد شد و دشمنان و بدخواهان، در نهان و آشکار، بر دین هجوم آوردند و آن را مورد تاخت و تاز خویش قرار دادند و جهل و نادانی و بی‌خردی و بی‌دانشی، پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و به منصفی ظهور رسید و دروغ و دورغ بافی

رواج پیدا کرد؛ در این زمان بود که نیاز مُبرم پیدا شد به تقویت کردن و تثبیت نمودن احکام شرعی و ضبط و ثبت آن، با تدوین و گردآوری و نوشتن و به قلم آوردن به صورت طبقه بندی و بخش بندی شده و مرتّب و فصل بندی و کلاسه شدن؛ از این رو، خداوند بلند مرتبه، بر اُمّت اسلامی، با مردی از سرزمین فارس منّت نهاد و این مهم را بر دوش آن مرد قرار داد؛ این مرد، در کوفه زاده شد و دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد و در همانجا رشد و نمو نمود و پرورش یافت؛ و این بزرگ مرد، همان امام اعظم ابوحنیفه رحمته بود.

بیوگرافی امام اعظم ابوحنیفه رحمته

وی، امام اعظم، فقیه و دانشور و دانا و آگاه عراق: نعمان بن ثابت بن زوطی (بن ماه) تیمی کوفی می‌باشد؛ (اصل امام ابوحنیفه رحمته از کابل، پایتخت کنونی افغانستان است و براساس صحیح‌ترین قول،) در سال ۸۰ هـ. ق (همزمان با خلافت عبدالملک بن مروان در شهر کوفه‌ی عراق) چشم به جهان گشود.^۱ (جدّش: مرزبان، در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه به اسلام گروید و بعد از آن به کوفه منتقل شد و در این شهر، مسکن گزید.)

خطیب، از اسماعیل بن حمّاد بن ابوحنیفه روایت نموده که گفته است: «أنا اسماعیل بن حمّاد بن النعمان بن ثابت بن المرزبان من أبناء فارس الاحرار؛ والله ما وقع علينا رقّ قطّ؛ ولد جدّی فی سنة ثمانین وذهب ثابت الی علی بن ابی طالب وهو صغیرٌ فدعا له بالبرکة فیه وفي ذرّيته».^۲

«من، اسماعیل، پسر حماد، پسر نعمان، پسر ثابت، پسر مرزبان، از فرزندان آزاد فارس هستیم. به خدا سوگند که هیچ یک از نیاکان و اجداد ما برده نبوده‌اند؛ پدر بزرگم، امام ابوحنیفه رحمته به سال ۸۰ هـ. ق دیده به جهان گشود و پدرشان ثابت، در

۱- تذکرة الحفّاظ؛ ذهبی ۱۶۸/۱

۲- تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی ۳۲۶/۱۳؛ تبیيض الصحیفة؛ حافظ سیوطی صص ۱۷ و ۱۸ و عقود

الجمان؛ صالحی دمشقی صص ۳۷

اوان کودکی، به نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه رفت و ایشان برای ثابت دعا کرد که خداوند بر او و فرزندانش برکت ارزانی دارد؛ (امیدواریم که دعای علی بن ابی طالب رضی الله عنه مقبول درگاه حق افتاده باشد).

ابوعبدالله، پس از ذکر این مطلب که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حق ثابت، پدر امام ابوحنیفه رضی الله عنه و فرزندانش دعای خیر نموده، می‌گوید: «بی تردید، خداوند دعای آن حضرت را پذیرفته است؛ زیرا خلفا و فرمانروایان روی زمین و اکثر جمعیت مسلمانان، از پیروان امام ابوحنیفه رضی الله عنه و از رهروان او هستند». شایان ذکر است که امام اعظم رضی الله عنه، در کوفه زاده شد و در همانجا نیز رشد و نمو نموده و پرورش یافت.

جایگاه کوفه در بین شهرهای اسلامی

در تاریخ اسلامی ما مسلمانان، شهر کوفه از چندین جهت، دارای جایگاهی والا و منزلتی بزرگ است؛ کوفه، به منزله‌ی گنبد و قبّه‌ی اسلام می‌باشد؛ ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» گوید: «ان الکوفة اقام بها سبعون من اهل البدر و ثلاث مائة من اصحاب بیعة الرضوان»^۱؛ «در شهر کوفه، هفتاد نفر از اهل بدر و سیصد تن از یاران بیعت رضوان، مسکن گزیدند».

و عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز پس از آن که کوفه را بنا کرد و آن را تأسیس نمود، برای آموختن فقه به مردمان آنجا، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه - دانشمند این امت - را به سوی مردم کوفه فرستاد و به آن‌ها نوشت:

«قد آثرتکم بعبد الله علی نفسی»^۲؛ «(من عمّار بن یاسر رضی الله عنه را به عنوان امیر و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را به عنوان معلّم و معاونش به سوی شما فرستادم و آن دو از یاران نجیب و بسیار خوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل بدرند؛ به آن دو اقتدا کنید و قولشان را بشنوید) و من به جهت فرستادن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، شما را بر خودم ترجیح

۱- الطبقات الکبری؛ ابن سعد ۹/۶

۲- الطبقات الکبری؛ ابن سعد ۷/۶ و تذکرة الحفاظ؛ ذهبی ۱۴/۱

دادم».

و این چنین بود که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از همان سال بناء و تأسیس شهر کوفه، تا پایان دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه به آموزش و تعلیم اهل کوفه پرداخت و با توجه و عنایتی جدی و مؤثر، عمیق و ژرف و نیرومند و قابل ملاحظه، به آموختن فقه برای مردمان کوفه دست یازید تا این که (قریب به چهار هزار نفر در محضرش علم آموختند و) شهر کوفه، مملو از قاریان، فقیهان و محدثان شد؛ و چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه مقر خلافت خویش را به کوفه منتقل کرد، از کثرت و زیادی دانشمندان و صاحب نظران فقهی آنجا، بی نهایت خوشحال و شادمان گردید و گفت:

«رحم الله ابن امّ عبد؛ قد ملأ هذه القرية علماً»^۱؛ «خداوند بلند مرتبه، بر «ابن امّ عبده» (عبدالله بن مسعود) رضی الله عنه رحم کند؛ به راستی این شهر را از علم و دانش و حکمت و فرزانی پر کرده است».

امام ابوحنیفه رضی الله عنه، در موارد ذیل، از زمره‌ی نخستین‌ها می‌باشد:

- نخستین کسی که به تدوین و نگارش علوم شرعی پرداخت؛
- نخستین کسی که کتاب «فرائض» و کتاب «شروط» را به رشته‌ی تحریر درآورد؛
- و نخستین متکلم (کلام شناس و عالم اسکولاستیک) از متکلمان اهل سنت.

ابوالمؤید، محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید» گوید:^۲

یکی از مناقب و فضائل امام ابوحنیفه رضی الله عنه که دیگران - کسانی که پس از وی پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند - با او در آن شریک و سهیم نیستند، این است که وی از زمره‌ی نخستین کسانی است که به تدوین و ساماندهی علوم شریعت پرداخت و آن‌ها را به صورت أبواب فقهی، طبقه بندی و کلاسه شده و بخش بندی و فصل بندی شده قرار داد؛ پس از او نیز، مالک بن انس رضی الله عنه کار امام اعظم رضی الله عنه را در ترتیب و کلاسه بندی کردن کتاب «موطأ» دنبال کرد؛ ولی به طور کلی می‌توان چنین گفت که در این

۱- مقدمه‌ی «نصب الرایة» ۳۰/۱

۲- جامع المسانید ۳۴/۱

زمینه، هیچ کس پیش از امام ابوحنیفه رحمته، بر وی پیشی نگرفته است؛ زیرا صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین، به تدوین و ساماندهی علوم شرعی بر مبنای ابواب طبقه بندی شده و کتاب‌های مرتب و ساماندهی شده پرداختند و بیشتر اعتماد و تکیه‌ی آن‌ها بر قوه‌ی حفظشان بود؛ و چون امام ابوحنیفه مشاهده کرد که علم و دانش در اطراف و اکناف جهان، پخش و منتشر شده است، از این رو، بیم آن داشت که نکند آیندگان و پسینیان، آن را ضایع و تلف بکنند؛ و دستاویز امام ابوحنیفه رحمته نیز این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرمودند:

«انّ الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من العباد؛ و لكن يقبض العلم بقبض العلماء؛ حتى اذا لم يبق عالماً اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا فأفتوا بغير علم، فضلوا و أضلوا» (بخاری، ح ۱۰۰؛ مسلم، ح ۱۳-۲۶۷۳؛ ترمذی، ح ۲۶۵۲ و ابن ماجه ح ۵۲)؛ «خداوند بلند مرتبه، علم و دانش و حکمت و فرزاندگی را به این صورت که آن را از قلب‌های بندگان بیرون آورد، از بین نمی‌برد، بلکه علم و دانش را با از بین بردن علماء و فرزاندگان حقیقی و راستین از بین می‌برد؛ تا این که با مرگ علمای حقیقی، دیگر عالم و فرزانه‌ای دینی باقی نمی‌ماند؛ آنگاه مردم، افراد جاهل و نادان و بی‌خرد و خشک مغز را به عنوان رهبر و رئیس و حاکم و مفتی برگزینند و چون از آنان پیرامون احکام و مسائل شرعی، سؤال شود، ناآگاهانه و از روی جهل و بی‌خردی، فتوا دهند؛ در نتیجه، هم خود گمراه می‌شوند و هم موجبات گمراهی و ضلالت دیگران را فراهم می‌آورند».

از این رو، امام ابوحنیفه تصمیم گرفت تا علوم شرعی و معارف الهی را تدوین و ساماندهی نماید و آن‌ها را بر مبنای ابواب فقهی طبقه بندی شده و کتاب‌های مرتب و سازمان یافته، به رشته‌ی تحریر درآورد؛ بنابراین، نخست از «طهارت و پاکی» شروع کرد و پس از آن، به احکام و مسائل «نماز» پرداخت؛ آنگاه احکام «روزه» و سائر عبادات را مطرح کرد؛ و پس از «عبادات»، به بیان «معاملات» پرداخت؛ و در فرجام، کتاب را با مبحث «مواریث» به پایان رساند؛ و علت این که امام ابوحنیفه رحمته نخست به بیان «طهارت» و «نماز» پرداخت، این بود که این دو، از زمره‌ی مهم‌ترین و اساسی‌ترین عبادت‌ها به شمار می‌آیند؛ و این که کتابش را با مبحث «مواریث» به پایان رساند، بدان علت بود که مبحث «میراث»، آخرین مرحله از مراحل زندگانی مردم است.

و امام ابوحنیفه از زمره‌ی نخستین کسانی نیز به شمار می‌آید که کتاب «فرائض» (میراث) و کتاب «شروط»^۱ را به رشته‌ی تحریر درآورده است.

در کتاب «التبصرة البغدادية»^۲ چنین آمده است: «انّ اول متكلّمی اهل السنّة من الفقهاء، ابوحنيفة؛ الفّ فيه الفقه الاكبر»؛ «نخستین متكلم از متكلمان اهل سنت - آن هم از میان دانشوران و صاحب نظران فقهی - امام ابوحنیفه رحمته الله بود که در این عرصه، کتاب «الفقه الاكبر» را به رشته‌ی تحریر درآورد».

(به هر حال، امام ابوحنیفه، از نظر عقیده، مانند سایر ائمه‌ی سلف بود؛ او سالیانی متمادی از عمر بابرکت خویش را صرف مبارزه و پیکار با خوارج و معتزله نمود و با تلاش مداوم، از حریم عقیده‌ی ناب اسلامی دفاع کرد؛ سپس خداوند به او توفیق بخشید تا به علم فقه روی آورد و زندگی خود را بدان اختصاص دهد؛ که در این میدان نیز گوی سبقت را از دیگران ربود و فقهای بعد از او، همان‌گونه که امام شافعی فرموده است؛ نیازمند و محتاجش گردیدند.

امام ابوحنیفه رحمته الله، اولین کسی بود که کمر به حراست از مرزهای اعتقادی بست، چنان‌که امام عبدالقادر بغدادی در «اصول الدین» گفته است: «امام ابوحنیفه رحمته الله، نخستین متکلم اهل سنت از میان فقها و اصحاب مذاهب ابوحنیفه و امام شافعی است؛ زیرا ابوحنیفه رحمته الله کتابی در رد قدریّه نوشت و آن را «فقه الاكبر» نامگذاری کرد.» اصول الدین ص ۳۰۸

امام ابوالمظفر اسفراینی شافعی در کتاب «التبصیر فی الدین» گفته است: کتاب «العالم والمتعلم» که تألیف امام ابوحنیفه رحمته الله می‌باشد، حاوی دلایل قوی و قناعت بخش در رد ملحدان و اهل بدعت است و کتاب «الفقه الاكبر» که از طریق فرد ثقه با اسناد صحیح از مضر بن یحیی از ابوحنیفه روایت شده و نیز آنچه را که او در کتاب «الوصیة» که آن را برای عمرو بن عثمان بتی نوشت، ردّ صریحی بر اهل بدعت به شمار می‌آید و

۱- «تبیض الصحیفة»، حافظ سیوطی صص ۱۳۰ و ۱۲۹؛ «عقود الجمان»؛ صالحی دمشقی ص

۱۸۴؛ و «المناقب» صدر الائمة مکی ۱۳۶/۲

۲- «اشارات المرام من عبارات الامام»؛ علامه بیاضی ص ۱۹

کسی که تصانیف امام ابوحنیفه رحمته و امام شافعی رحمته را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهد، در میان این دو مذهب، هیچ نوع اختلاف و جدایی احساس نمی‌کند. التبصیر فی الدین ص ۱۱۳.

رساله‌ی ابوجعفر طحاوی حنفی که همگان بر پیشوایی او در فقه و حدیث اجماع دارند، به نام «بیان عقیده فقهاء الملة: ابی حنیفة و ابی یوسف و محمد» که رساله‌ی بزرگی است، عقیده‌ی سلف را به طور واضح منعکس می‌نماید که هیچ نوع اختلافی در مورد آن‌ها، میان اهل سنت وجود نداشته و عقیده‌ی همگان را تشکیل می‌دهد.

توجه و عنایت امام ابوحنیفه رحمته به جست و جوی علم و دانش و کند و کاو حدیث
حافظ سمعانی در کتاب «الانساب» گوید: «اشتغل الامام ابوحنیفة بطلب العلم و بالغ فيه حتى حصل له ما لم يحصل لغيره؛ و دخل يوماً علی المنصور فکان عنده عیسی بن موسی؛ فقال للمنصور: هذا عالم الدنيا اليوم».^۱

«امام ابوحنیفه رحمته، به جست و جو و کند و کاو علم و دانش پرداخت و این قدر در این راستا، زحمت و سختی کشید و تلاش و کوشش ورزید که در نتیجه، چیزهایی برای وی حاصل شد که دیگران از آن محروم بودند؛ روزی امام ابوحنیفه رحمته در حالی به نزد منصور رفت که در محضرش عیسی بن منصور نشسته بود؛ عیسی بن موسی خطاب به منصور گفت: این شخص (امام ابوحنیفه)، دانشمند کنونی جهان است؛ (یعنی این فرد، امروز عالم و دانشمند دنیاست)».

حافظ ذهبی در کتاب «مناقب ابی حنیفة» از مسعر بن کدام نقل می‌کند که گفت: «طلبت مع ابی حنیفة الحدیث فغلبننا؛ و أخذنا فی الزهد فبرع علینا؛ و طلبنا معه الفقه فجاء منه ما ترون».^۲

«با امام ابوحنیفه رحمته، به کند و کاو و جست و جوی حدیث پرداختیم و او بر ما در این زمینه، فائق آمد و چیره شد؛ به زهد و پارسایی، پرهیزگاری و ریاضت و بی‌توجهی و بی‌علاقگی و چشم پوشی و بی‌اعتنایی به مظاهر دنیا پرداختیم، باز هم، او گوی سبقت

۱- «الامام ابن ماجه و کتابه السنن» ص ۵۱

۲- «مناقب ابی حنیفة»؛ علامه ذهبی ص ۲۷؛ «الامام ابن ماجه و کتابه السنن» ص ۵۰

را از ما ربود و از ما جلو زد و بر ما تقوُّق و برتری یافت و در این زمینه، سرآمد و طلایه‌دار و پیشقراول و پیشگام شد؛ و با او به طلب فقه پرداختیم و نتیجه آن شد که خود می‌بینید که چه دستاوردهایی را به ارمغان آورده است.»

یحیی بن آدم گوید: «کان النعمان جمع حدیث اهل بلده کله؛ فنظر الی آخر فعل رسول الله ﷺ الذي قبض علیه؛ فأخذ به فكان بذلك فقیهاً».^۱

«نعمان بن ثابت (امام ابوحنیفه) رحمته، تمامی احادیث و روایات مردمان شهر خویش را گردآوری کرد و در میان آن‌ها، آخرین فعل رسول خدا ﷺ را - که بر آن وفات یافته و چشم از دنیا فرو بسته بود - نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش برای عمل و فتوا قرار داد؛ و این چنین بود که امام ابوحنیفه رحمته، با این کار، فقیه و دانشور و آگاه و دانا و خیره و کارشناس گردید.»

حسن بن زیاد گوید: «کان ابوحنیفه یروی اربعة آلاف حدیث؛ ألفین لحماة وألفین لسائر المشیخة».^۲

«امام ابوحنیفه رحمته، به روایت چهار هزار حدیث پرداخت؛ که دو هزار حدیث آن‌ها، از آن استادش حماد بن ابی اسماعیل و دو هزار دیگر، از سائر اساتید و مشایخ وی بود.»

حافظ ذهبی، در کتابش با عنوان «سیر اعلام النبلاء»^۳ در بیان بیوگرافی و زندگی نامه‌ی امام ابوحنیفه رحمته گوید: «و عنی بطلب الاثار و ارتحل فی ذلك».

«امام ابوحنیفه رحمته، توجُّه و عنایتی شایان به جست و جو و کند و کاو آثار و روایات ورزید و در این راستا، سفرها و کوچ‌ها و هجرت‌ها و ترک خانه و کاشانه کرد (و در این زمینه، زحمات و سختی‌ها و مشکلات و چالش‌ها و دغدغه‌ها و ناهمواری‌ها و ناملایمات و مصایب سخت و طاقت‌فرسا را به جان و دل خرید)».

و همچنین حافظ ذهبی گوید: «انّ الامام اباحنیفة طلب الحدیث و اکثر منه فی سنة

۱- «المناقب»؛ مؤفق ۹۳/۱

۲- «المناقب» مؤفق ۹۶/۱ و «التأییب»؛ خطیب ص ۱۵۲

۳- «سیر اعلام النبلاء» ۳۹۲/۶

۴- «سیر اعلام النبلاء» ۳۹۲/۶

مائة وبعدها».

«امام ابوحنیفه رحمته، در پی یادگیری و فراگیری احادیث، همت گماشت و به طلب و جست و جوی آن پرداخت و در سال یکصد هجری قمری و سال‌های پس از آن، به فراگیری بسیاری از روایات و احادیث، دست یازید و شمار مرویات خویش را افزایش داد».

و حافظ ذهبی، در بخشی از کتابش با عنوان «مناقب ابی حنیفة»، در مبحث «اساتید امام اعظم» گوید:^۱ «و سمع الحدیث من عطاء بن ابی رباح بمکة»؛ «امام ابوحنیفه رحمته، در مکه‌ی مکرمه، از عطاء بن ابی رباح، حدیث سماع نموده است».

اساتید امام ابوحنیفه رحمته

امام ابوحنیفه رحمته، در شهر کوفه زاده شد و دیده به جهان گشود و در همانجا نیز رشد و پرورش یافت؛ و این در حالی بود که کوفه، مقرّ و پایگاه بسیاری از فقیهان و محدثان بود؛ و امام ابوحنیفه رحمته نیز از این فرصت، حداکثر استفاده را برد و به نزد شمار زیادی از آن‌ها، زانوی تلمذ زد و کسب فیض نمود؛ و ما نیز در اینجا به بیان اسامی برخی از آنان که از شهرت بیشتری برخوردارند، می‌پردازیم:

۱- عامر بن شرییل شعبی؛ وی از زمره‌ی بزرگترین اساتید امام ابوحنیفه رحمته به شمار می‌آید که با پانصد تن از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات و دیدار نیز داشته است.^۲

۲- سلیمان بن مهران أعمش (متوفای ۱۴۷ ه. ق)؛ وی یکی از دانشمندان و فرهیختگان اسلامی، قاری‌ترین مردمان نسبت به کتاب خدا، حافظ‌ترین آن‌ها نسبت به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و داناترین و آگاه‌ترین آن‌ها نسبت به فرائض و میراث بود.^۳

۳- عمرو بن عبدالله همدانی، ابو اسحاق سبعی؛ حافظ حدیث و یکی از

۱- «مناقب الامام ابی حنیفة و صاحبیه» ص ۱۱

۲- «تذکرة الحفّاظ»، حافظ ذهبی ۷۹/۱ و ۸۱

۳- «تذکرة الحفّاظ»، حافظ ذهبی ۱۵۴/۱

شخصیت‌های برجسته و شاخص اسلامی و از طلایه‌داران و پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش و سرآمدان و پیشگامان عرصه‌ی حکمت و فرزاندگی (و متوفای ۱۲۷ ه. ق). ابواسحاق سبّعی، از سی و هشت صحابه، حدیث سماع نموده است.^۱

۴- حماد بن ابی سلیمان اشعری (متوفای ۱۲۰ ه. ق)؛ وی، فقیه و دانشورِ امانت دار عراق و حافظ علم مشایخ کوفه بود.^۲

۵- حکم بن عتیبه (متوفای ۱۱۵ ه. ق)؛ او از حافظان، فقیهان، دانشوران، آگاهان، دانایان، خبرگان، کارداناان، متخصصان و از شیوخ کوفه بود.^۳

۶- سلمة بن کهیل حضرمی (متوفای ۱۲۲ ه. ق)؛ وی از شماری از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ، حدیث روایت نموده است و از راویان مطمئن و قابل اعتماد کوفه به شمار می‌آمد و در حدیث، ماهر و خبره، کاردان و توانا و متخصص و حاذق بود و از زمره‌ی بسیار روایت‌کنندگان حدیث نیز به حساب می‌آمد.^۴

۷- پیشوای دین، حافظ و حجّت در حدیث: منصور بن معتمر تیمی (متوفای ۱۳۲ ه. ق).^۵

این گروه از علماء و بزرگان عرصه‌ی علم و دانش که به بیان آن‌ها پرداخته شد، فقط برخی از اساتید کوفی امام ابوحنیفه رحمته بودند؛ و علاوه از این‌ها، امام ابوحنیفه رحمته به دیگر سرزمین‌ها و بلاد اسلامی، مسافرت کرد به طوری که به سال ۹۶ ه. ق همراه با پدرش به نیت انجام حجّ خانه‌ی خدا، رهسپار سرزمین حجاز شد و در مکه‌ی مکرمه، با صحابی رسول خدا ﷺ، عبدالله بن حارث رحمته ملاقات کرد و این حدیث را نیز از وی شنید: «مَنْ تَفَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ، كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا

۱- «تذكرة الحفّاظ»، علامه ذهبی ۱۱۴/۱

۲- «تهذيب التهذيب»، حافظ ابن حجر عسقلانی ۱۴/۳ و ۱۵

۳- «تذكرة الحفّاظ»، ذهبی ۱۱۷/۱

۴- «تهذيب التهذيب»؛ ابن حجر ۱۳۷/۴

۵- «تذكرة الحفّاظ»، ذهبی ۱۴۲/۱

یحتسب».^۱

«کسی که در دین خدا، فقیه و دانا شود و در پی راه رشد و شکوفایی اش گام بردارد، خداوند بلند مرتبه، غم‌ها و ناراحتی‌ها و غصه‌ها و اندوه‌های وی را دور می‌گرداند و به او از جایی که تصورش نمی‌کند، روزی می‌رساند».

سپس امام ابوحنیفه، پس از این سفر حج، دوباره هر سال، رهسپار سرزمین حجاز می‌شد و به حج خانه‌ی خدا می‌آمد؛ تا این که در طول عمرش، پنجاه و پنج بار حج نمود؛^۲ و در این پنجاه و پنج بار، از بسیاری از علماء و صاحب نظران بزرگ عرصه‌ی علم و دانش و طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی روایت و درایت در مکه‌ی مکرمه، به یادگیری و فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزاندگی پرداخت و علوم و معارف فراوانی را فراچنگ آورد و با بسیاری از اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، آشنا شد. و ما نیز در اینجا، به بیان اسامی برخی از اساتید مکی امام ابوحنیفه که از شهرت بیشتری برخوردارند، می‌پردازیم:

۱- عطاء بن ابی رباح (متوفای ۱۱۴ ه. ق)؛ وی، سرور و سالار تابعین بود که دویست نفر از صحابه را درک کرده بود.^۳

۲- دانشمند بزرگوار و فرهیخته‌ی توانا و دانشور کاردان و خیره: عکرمة (متوفای ۱۰۷ ه. ق)؛ وی از عایشه رضی الله عنها، ابوهریره رضی الله عنه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه و دیگر صحابه، به نقل حدیث پرداخته است.^۴

۳- ابوالزبیر، محمد بن مسلم بن تدرس مکی؛ حافظ و بسیار روایت کننده‌ی حدیث (متوفای ۱۲۸ ه. ق)؛ او از این افراد به نقل و روایت حدیث پرداخته است: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما؛ جابر رضی الله عنه؛ ابوالطفیل رضی الله عنه؛ سعید بن جبیر رضی الله عنه؛ مالک بن انس رضی الله عنه؛ عایشه رضی الله عنها و شماری دیگر از بزرگان

۱- «جامع بیان العلم و فضله»؛ قرطبی ۴۵/۱

۲- «المناقب»؛ مؤفق ۲۵۳/۱

۳- «تهذیب التهذیب»؛ ابن حجر ۲۰۰/۷

۴- «تذکره الحفاظ»، علامه ذهبی ۹۵/۱

عرصه‌ی علم و دانش.^۱

و همچنین امام ابوحنیفه رحمته علم مدینه‌ی منوره را نیز از علماء و صاحب نظران مشهور آن فراگرفت؛ از جمله:

۱- نافع برده‌ی آزاد شده‌ی عبدالله بن عمر رحمتهما (متوفای ۱۱۷ هـ . ق)؛ نافع رحمته از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است:

ارباب و خواجه‌اش عبدالله بن عمر رحمتهما؛ عایشه رحمتهما؛ ابوهریره رحمته؛ امّ سلمه رحمتهما؛ رافع بن خدیج رحمته؛ ابولبابه رحمته و گروهی دیگر از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله.^۲

۲- داناترین و آگاه‌ترین حافظان حدیث، ابوبکر محمد بن مسلم، ابن شهاب زهری (متوفای ۱۲۴ هـ . ق)؛ وی، از این بزرگان به روایت حدیث پرداخته است:

عبدالله بن عمر رحمتهما، سهل بن سعد رحمتهما؛ انس بن مالک رحمتهما؛ محمود بن ربیع رحمتهما؛ سعید بن مسیب رحمتهما؛ ابوامامه بن سهل رحمتهما؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان از صغار صحابه و کبار تابعین.^۳

۳- قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رحمتهما (متوفای ۱۰۶ هـ . ق)

۴- هشام بن عروه (متوفای ۱۴۵ هـ . ق)

۵- یحیی بن سعید انصاری (متوفای ۱۴۴ هـ . ق)

۶- ربیعة الرأی (متوفای ۱۳۶ هـ . ق)

و دیگر ائمه و پیشوایان حدیث و طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش در مدینه‌ی منوره. رحمت و رضوان خدا بر همگی آنان باد.

به هر حال، تعداد اساتید امام ابوحنیفه رحمته در عرصه‌ی حدیث، بی‌شمار و فراوان است و تعداد آنان را کسی جز خدا نمی‌داند. ابن حجر هیتمی در کتاب «الخیرات الحسان» گوید:^۴ «هم کثیرون لایسع هذا المختصر ذکرهم؛ وقد ذکر منهم الامام ابو حفص

۱- «تذکرة الحفّاظ»، علامه ذهبی ۱۲۶/۱

۲- «تذکرة الحفّاظ»، علامه ذهبی ۹۹/۱

۳- «تذکرة الحفّاظ»؛ علامه ذهبی ۱۰۸/۱

۴- «الخیرات الحسان»؛ ص ۵۶

الکبیر اربعة آلاف شيخ؛ وقال غيره: له اربعة آلاف شيخ من التابعين فما بالك بغيرهم». «تعداد اساتید امام ابوحنیفه رحمته در عرصه‌ی حدیث، بسیار زیاد است که ذکر همه‌ی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد؛ و امام ابوحنیفه کبیر نیز فقط به ذکر چهار هزار استاد از آن‌ها پرداخته است؛ و دیگران نیز گفته‌اند: امام ابوحنیفه رحمته، فقط از میان تابعین، چهار هزار استاد داشته است؛ پس دیدگاه تو در مورد شمار اساتید غیرتابعی او چیست؟».

و حافظ جلال الدین مزّی در کتاب «تهذیب الکمال»^۱ نیز به بیان هفتاد و هفت نفر از اساتید امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

و علامه ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۲ گفته است: «انّ عدد مشایخ الذین روی عنهم فی جامع المسانید یقرب من ثلاث مائة»؛ «شمار اساتید امام ابوحنیفه رحمته که در «جامع المسانید» به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، قریب به سیصد نفر می‌باشد».

و امام شمس الدین محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفة»^۳ و حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب الامام الاعظم ابی حنیفة»^۴ به تدوین و گردآوری تمامی اساتید امام ابوحنیفه رحمته همت گمارده‌اند و همه را در یکجا جمع نموده‌اند.

رشد علمی امام ابوحنیفه رحمته:

امام ابوحنیفه در یک خانواده‌ی مسلمان، نیکوکار، ثروتمند و باسزاوت دیده به جهان گشود و چنان‌که به نظر می‌رسد او تنها فرزند پدر و مادرش بوده است. پدرش در کوفه دکان بزازی داشت که امام خود نیز بعد از مدتی، در این شغل جایگزین پدرش گردید.

۱- «تهذیب الکمال»، ۱۹ / ۱۰۲ و ۱۰۳

۲- «جامع المسانید»؛ ۳۴۴/۲

۳- «عقود الجمان»، ص ۶۴ و ۸۷

۴- «المناقب»، کردری ۱ / ۷۰ و ۸۷

او در اوان کودکی، همانند سایر نخبگان سلف، قرآن کریم را حفظ نمود و در اوایل تقیّد چندانی به درس و آموزش نداشت؛ بلکه همراه پدر خود در دکان مشغول خرید و فروش بود؛ تا این که روزی میان او و شعبی ملاقات و گفتگویی صورت گرفت؛ این گفتگو سرآغاز برکات بزرگی در زندگی امام ابوحنیفه رحمته گردید.

ابومحمد حارثی به اسناد خود از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده که او در مورد انگیزه‌ی گرایش خود به علوم دینی گفته است: «روزی بر شعبی گذر نمودم؛ مرا فراخواند و گفت: با چه کسی رفت و آمد داری؟ گفتم: فلانی؛ گفت: منظورم بازار نیست؛ بلکه هدفم رفت و آمد نزد علماء است. من گفتم: نزد علماء کمتر رفت و آمد می‌کنم. او گفت: اینگونه مباش! بر تو است که به فراگیری علم و همنشینی با علماء جدّیت نمایی؛ زیرا من در تو هوشمندی و شایستگی خاصی احساس می‌کنم. این سخن شعبی در قلبم تأثیر عمیقی نهاد و از آن پس رفت و آمد بازار را رها کرده، شروع به آموختن علم و دانش نمودم، تا سرانجام خداوند توفیقات بیشتری در این مورد به من عنایت کرد».

هنگامی که امام ابوحنیفه رحمته به شانزده سالگی رسید، پدرش او را همراه خود برای ادای فریضه‌ی حج و زیارت آرامگاه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه‌ی مکرمه و مدینه‌ی منوره برد.

امام کردری در کتاب «مناقب الامام ابی حنیفة» از جُعابی روایت کرده که: ابویعلی عبدالله بن جعفر رازی برای من نقل کرده است: پدرم از محمد بن سماعه که حافظ معتمدی بوده، از ابویوسف، از ابوحنیفه نقل کرده که گفته است: من در سال ۹۶ هجری همراه پدرم به قصد ادای حج به مکه رفتم در حالی که شانزده سال سن داشتم. ناگهان مرد بزرگی را دیدم که مردم بسیاری پیرامونش گرد آمده بودند.

به پدرم گفتم: این شیخ کیست؟ گفت: این مرد یکی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که به او عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی رضی الله عنه می‌گویند. من گفتم: چه چیزی در نزد اوست که اینگونه مردم گرد او جمع شده‌اند؟ گفت: نزد او احادیثی وجود دارد که آن‌ها را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است. گفتم: مرا به نزد او ببر. پدرم در حالی که جلوتر از من بود حرکت کرد و مردم را از مقابلم دور می‌نمود، تا اینکه من به او نزدیک شدم. سپس از او شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که در دین خدا دانش

کسب نماید، خداوند او را از غم هایش می‌رهاند و از جایی که گمان نمی‌برد به وی روزی عطاء می‌کند». حافظ جعابی گفته است: «عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی در سال ۹۷ ه. ق. وفات نمود و من این حدیث را از طریق صیمری بدینگونه شنیدم».

اولین علمی که امام ابوحنیفه بدان روی آورد، علم اصول و مناظره با ملحدین و گمراهان بود. او به قصد مناظره با منحرفان بیشتر از ۲۷ مرتبه وارد بصره شد و در آنجا به بحث و مناظره پرداخت تا شبهاتی را که منحرفین بر شریعت وارد می‌نمودند، رد کند و برجسب‌هایی را که گمراهان به اسلام می‌زدند، بزداید؛ او با جهم بن صفوان به مناظره پرداخت تا اینکه او را قانع کرد. و با ملحدین به مجادله پرداخت تا آنان را وادار نمود که به حقانیت شریعت اعتراف و اقرار نمایند؛ همانگونه که با معتزله، خوارج و مذاهب دیگر مباحثه نمود و بر آن‌ها فائق آمد. اما با وجود اینکه او پاره‌ای از زمان را در مناظره و مجادله در علم عقاید - کلام گذراند، باز هم یاران و نزدیکان خود را از مناظره در آن باز می‌داشت.

روزی پسرش حماد را که بعداً قاضی فاضل و عابدی پارسا گردید در حال مناظره در علم کلام دید و او را از این کار منع نمود. حماد گفت: تو خودت در علم کلام مناظره می‌نمایی و ما را از آن باز می‌داری؟! امام ابوحنیفه رحمته فرمود: ما چنان مناظره می‌نمودیم که گویا بر بالای سرمان پرنده‌ای قرار دارد که مبادا پای رفیقمان بلغزد، اما شما مناظره می‌کنید در حالی که قصد دارید که پای رفیقتان بلغزد، و هر که بخواهد که پای رفیقش بلغزد خواسته است که رفیقش کافر شود و هر که بخواهد که رفیقش کافر شود، خودش قبل از او کافر گردیده است.^۱

امام ابوحنیفه رحمته راه تحقیق و تفحص در علم کلام و اصول دین و مناظره با انسان‌های کج‌فهم و گمراه را پیمود تا اینکه بی‌نهایت مشهور شد و زبانزد عام و خاص گشت؛ بیشتر از بیست سال از عمرش سپری نشده بود که برای خود کلاس مخصوصی در مسجد کوفه برگزار نمود که در آن، طلاب و شیفتگان علم کلام و اصول دین حضور می‌یافتند. بدون تردید خداوند به او و به مسلمانان خیر فراوان عطا کرد. و داعی که حضرت علی رضی الله عنه برای جدّ و اولادش نموده بود، درباره‌ی او پذیرفته شد و امیدی که شعبی به طور خاص از او داشت، برآورده گردید؛ چرا که سرانجام به سوی

۱- ابن بزاز، مناقب الامام ابی حنیفة، ج ۱، ص ۱۲۱.

فقه روی آورد. و فقه، عصاره و چکیده‌ی قرآن کریم و سنت مطهر نبوی ﷺ است؛ چون در فقه، آیات احکام، تفسیر و نحوه‌ی دلالت نمودن آنان واضح و روشن می‌شود و انسان با معانی و مقاصد آیات، آشنا می‌گردد؛ و همچنین در این علم، سنت مطهر نبوی، شرح و نحوه‌ی دلالت آن، روشن می‌شود و انسان به معانی و مقاصد آن، معرفت حاصل می‌نماید. بدین خاطر که فقه، کسب دانش در دین است و آیا کسب دانش در دین، جز شناخت اصول و مقاصد دین و دلالات و اشارات قرآن و حدیث است؟! آیا می‌شود بدون فقه، به معانی قرآن راه یافت؟ خیر.

گاهی آیه‌ای از قرآن کریم در نزد قاری و یا حدیثی در نزد حافظ آن یافت می‌شود در حالی که او مقصود و معنای آن را به طور کامل نمی‌داند، مگر این که فقیهی حاضر شود و معنای آیه و حدیث را بیان و روشن نماید.

روزی ابوحنیفه رحمته به دیدار استادش، اعمش، رفته بود. در آن هنگام مردی به نزد اعمش آمد و مسأله‌ای از وی سؤال نمود. اعمش به ابوحنیفه گفت: جواب این مرد را بده و او هم پاسخ داد. اعمش به او گفت: جواب این مسأله را از کجا دانستی؟ فرمود: از حدیثی که تو برای من روایت نمودی. او به روایت احادیث پرداخت که بعد از روایت چند حدیث، اعمش بدو گفت: همین قدر کافیت. آنچه را که من برای تو در طول یک سال روایت نمودم، تو در یک ساعت، روایت می‌نمایی. به راستی که تو طیب و ما داروفروشیم!

سبب روی آوردن امام ابوحنیفه رحمته، به علم فقه آن چیزی بوده است که امام زفر از او روایت کرده است که می‌گوید: من از ابوحنیفه شنیدم که می‌گفت: همواره در علم کلام تحقیق می‌نمودم، تا اینکه به جایگاه والایی از آن رسیدم و زبانزد عام و خاص شدم. کلاس ما در جوار حلقه‌ی درس حماد بن ابی سلیمان برگزار می‌شد. روزی، زنی به نزد آمد و گفت: مردی می‌خواهد زنش را طبق سنت طلاق دهد، باید چند طلاق بدهد؟ من به او گفتم: این سؤال را از حماد بپرس! سپس به نزد من برگرد و جوابش را برابم بگو. او از حماد پرسید و حماد گفت: زنش را در حالی که از عادت حیض پاک باشد و با وی مقاربت ننموده، طلاق دهد؛ سپس او را رها نماید. تا اینکه سه دوره عادت را سپری کند. بعد از غسل، برای ازدواج با همسر دیگری حلال می‌گردد.

پس آن زن برگشت و به من گزارش داد. با خود گفتم: دیگر نیازی به علم کلام در خود نمی‌بینم، کفش‌هایم را برداشتم و در کنار حماد نشستم و به مسائل آن گوش

داده و گفته‌هایش را حفظ کردم. وی روز بعد آنچه را که به شاگردانش گفته بود، سؤال می‌نمود. من همه‌ی آن‌ها را حفظ کرده بودم و پاسخ می‌دادم؛ دوستانم اشتباه پاسخ دادند. با جدّیت درس را ادامه دادم، تا سرانجام حماد گفت: کسی غیر از ابوحنیفه حق نشستن در برابر مرا ندارد.^۱

موفق مکی از یحیی بن شیبان روایت نموده که ابوحنیفه گفته است: در مناظره در علم کلام، مهارت خاصی داشتم و پاره‌ای از زمان را با تحقیق در این علم سپری کردم، به وسیله‌ی آن به مناظره می‌پرداختم و از آن دفاع می‌کردم و بیشتر آنانی که من با آن‌ها مناظره می‌نمودم در بصره بودند، از این رو بیشتر از بیست مرتبه به بصره رفتم که در بعضی از این سفرها یک سال و در بعضی دیگر کمتر و یا بیشتر در بصره می‌ماندم. و با فرقه‌هایی از خوارج ما نند اباضیه، صفریه و فرقه‌های دیگر مباحثه می‌نمودم؛ علم کلام را از بهترین علم‌ها به شمار می‌آوردم و همواره می‌گفتم: که این علم، اساس و بنیاد دین است؛ اما بعد از اینکه عمری را به تحقیق و بررسی آن سپری نمودم، به خود آمده، گفتم: آنچه را که ما می‌دانیم اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین و پیروانشان ﷺ نیز می‌دانستند و حتی آن‌ها آشنایی کاملتری به حقایق امور داشتند. با این وجود آن‌ها از منازعه و مجادله در علم کلام خودداری نموده و دیگران را به شدت از این کار باز می‌داشتند و بیشتر وقت خود را در احکام دین و مباحث فقهی صرف نمودند. به دور یکدیگر جمع می‌شدند تا به مردم مسائل دین را آموزش دهند و آنان را به آموختن علم تشویق نمایند، و آنچه از آنان در مورد احکام دین پرسیده می‌شد، پاسخ می‌دادند. زمان اصحاب و تابعین و پیروانشان به این منوال سپری شد. وقتی که حالشان برای من آشکار گردید، من نیز از منازعه و تعمّق در علم کلام خودداری نمودم و به آشنایی اندک آن اکتفا کردم و به سوی آنچه که سلف صالح بر آن بودند، برگشتم. به کاری روی آوردم که آن‌ها مشروع نموده بودند و با کسانی که بدان علوم آشنایی داشتند، همنشینی نمودم. به علاوه دیدم آن‌هایی که علم کلام و منازعه در آن را حرفه و شغلشان نموده‌اند، مردمی هستند که سیمایشان، سیمای گذشتگان و روششان، روش صالحین نیست؛ آن‌ها افرادی قَسِی القلب و سخت‌دل بودند و از

۱- ابن حجر هیتمی شافعی، الخیرات الحسان، ص ۲۵؛ نیز: موفق مکی، مناقب الإمام الاعظم ابی حنیفة.

مخالفت با قرآن، سنت و سلف صالح، پروایی نداشتند و آثاری از تقوا و خداترسی در وجودشان مشاهده نمی‌شد. سپس دانستم که اگر در این کار خیری می‌بود، قبل از ما سلف صالح به انجام آن اقدام می‌نمودند و انسان‌های پست و فرومایه به دنبال آن نمی‌رفتند. لذا آن را رها نمودم و خدا را در مقابل این کار سپاس می‌گویم.^۱ بر این اساس روشن گردید که علت اصلی روی آوردن امام رحمته، به علم فقه، سؤال همان زنی بود که قبلاً بیان شد.

در محضر حماد و رعایت ادب با استاد:

امام ابوحنیفه رحمته، با تمام توان خود به سوی استادش، حماد، و اندیشه‌های فقهی او روی آورد تا اینکه به خاطر برخورداری از استعداد فوق‌العاده قوی و رعایت ادب عجیبی که نسبت به استادش داشت از همسالان خود و آنانی که پیش از او در کلاس درس استادش حاضر شده بودند، پیشی گرفت و بی‌نهایت مورد شفقت و عنایت خاص استاد قرار گرفت، تا جایی که استادش او را به عنوان شاگرد ممتاز و نمونه معرفی نمود. احترامی که او برای استادش قایل می‌شد، عجیب و شگفت‌آور بود؛ به قصد دیدار استاد به خانه‌اش می‌رفت و در پشت دروازه‌ی منزلش انتظار می‌کشید، تا اینکه او برای ادای نماز و یا انجام کار دیگری بیرون می‌آمد؛ سپس از او سؤال می‌نمود و او را همراهی می‌کرد و در مواقع لازم به خدمتکاری و خدمتگزاری استاد می‌شتافت؛ زمانی که در منزل نشسته بود پاهایش را به سوی منزل استادش دراز نمی‌کرد و به هنگام نماز برای استادش، حماد، و پدر و مادرش دعای خیر می‌نمود. امام ابوحنیفه هیجده سال تمام به این همراهی و مصاحبت ادامه دادند تا اینکه حماد رحمته، وفات نمود و شاگردان کلاس حماد به اتفاق نظر، امام ابوحنیفه را به جانشینی او برگزیدند؛ به راستی که او بهترین جانشین برای بهترین سلف بود!

ابوشیخ بن حیان در «طبقات محدثین اصفهان» از عاتکه، خواهر حماد، روایت نموده که: «نعمان در منزل ما پنبه‌ها را ندافی و حلاجی می‌کرد و برای ما شیر، سبزی و امثال آن خریداری می‌نمود و هنگامی که مردی به خاطر مسأله‌ای می‌آمد، به او می‌گفت: سؤال تو چیست؟ او مسأله‌اش را بیان می‌نمود و امام ابوحنیفه رحمته پاسخ

می‌داد. سپس می‌گفت: لحظه‌ای در جای خود درنگ کن. آنگاه به نزد حماد می‌رفت و به وی می‌گفت: مردی آمده و از من چنین سؤالی نموده است و من اینگونه پاسخ دادم، نظر شما در این باره چیست؟ حماد رضی الله عنه می‌گفت: برای ما اصحاب و یارانمان این چنین حدیث روایت نمودند و ابراهیم این چنین گفته است. بعد امام ابوحنیفه می‌فرمود: آیا من از شما این‌ها را روایت کنم؟ او می‌گفت: بلی. سپس امام از استادش روایت می‌کرد. بر خورد امام ابوحنیفه رضی الله عنه با استادش اینگونه ادامه یافت تا اینکه بالاخره وارث علم او گردید.^۱

موفق مکی از محمد بن حسین بن ابی بشیر روایت نمود، که او گفته است: من از ابوحنیفه رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: هیچگاه از وقتی که استادم، حماد، فوت نموده است، نمازی نخواندم مگر اینکه برای او و پدر و مادرم از خداوند متعال طلب آمرزش نمودم. به درستی که من برای آن کس که از وی علم آموختم یا به او علمی آموزش دادم، آمرزش می‌طلبیدم.

و نیز از امام ابوحنیفه رضی الله عنه روایت شده که گفته است: به خاطر احترامی که برای حماد قائل بودم هیچگاه پاهایم را به سوی خانه‌اش دراز ننمودم، در حالی که میان خانه‌ی من و خانه‌ی او هفت کوچه فاصله بود! سپس موفق مکی گفته است:

نعمانُ كان ابرَّ الناس كلهم	بوالديه وبالأستاذ حماد
قد كان يدعواله ما عاش مجتهداً	شائئاً بذا كل محمود وحماد
وكان يفتح بالحمد دعوته	ولا يحياي لأبباء وأولاد
أبوالإفادة أولى بالبداية من	أبي الولادة عند الواحد الهادي
ما مدّ رجليه يوماً نحو منزله	ودونه سلك سبع كأطراد ^۲

«نعمان نیکوکارترین همه‌ی مردم نسبت به پدر و مادر و استادش حماد بود؛ او همواره برایش تا هنگامی که زنده بود، دعا می‌نمود و در حالی که او بدین دعا هر ستوده شده و ستاینده‌ای را می‌خواست (با دعا استادان و شاگردانش را یاد می‌نمود). او همواره دعای خود را با استادش، حماد، شروع می‌کرد و نیاکان و فرزندان خود را

۱- حاشیه‌ی امام کوثری بر کتاب ابن قتیبه، الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیة و المشبهة.

۲- موفق، المناقب، ج ۲، صص ۶-۷

بر او برتری نمی‌داد. نزد خداوند یگانه‌ی راهنما، آغاز دعا با استاد بهتر از افتتاح آن به پدری است که از او زاده شده است. او پای خود را هیچگاه به سمت منزل استادش دراز ننمود در حالی که در جلوی روی او هفت کوچه‌ی پشت سر هم قرار داشت».

استادان امام ابوحنیفه رحمته‌الله

اشاره نمودیم که استادان امام ابوحنیفه رحمته‌الله، به چهار هزار نفر رسیدند که در میان آن‌ها هفت صحابه، سی و نه تابعی و بقیه از تبع تابعین بودند و این مایه‌ی تعجب و شگفتی نیست؛ زیرا وی در طول هفتاد سال عمر خویش، پنجاه و پنج مرتبه حج گذارد و در موسم حج علمای جهان اسلام در حرمین شریفین جمع می‌شدند. و زمانی که ابن هبیره آن امام بزرگ را به خاطر خودداری از قبول ریاست دادگاه کوفه تازیانه زد، از کوفه خارج شد و شش سال در مکه اقامت گزید. از این گذشته، کوفه نیز در آن زمان مهد و مرکز علم و حدیث بوده و تعداد زیادی^۱ از دانشمندان بزرگ در آن زندگی می‌کردند. امام ابوحنیفه رحمته‌الله به واسطه‌ی علاقه‌ی شدید به آموختن علم و دانش، توانست در مدّت پنجاه و پنج سال، چهار هزار استاد را ملاقات و از آنان علم بیاموزد؛ که این آموختن از بعضی، زیاد و از بعضی، اندک و در حد یک حدیث یا یک مسأله بود.

امام ابوحنیفه کبیر بعد از ذکر استادان امام ابوحنیفه رحمته‌الله بیان می‌نماید: در این مورد گروهی از علماء، کتاب‌هایی تصنیف نموده و استادان امام را به ترتیب حروف الفبا یادآور شده‌اند و همه‌ی این کتاب‌ها در یک جلد گردآوری شده است.

مؤلف کتاب «قلائد عقود العقیان» بعد از برشمردن استادان امام ابوحنیفه رحمته‌الله گفته است: این تعداد را جز افراد متکبر، نادان و یا حسود انکار نمی‌کنند. آیا این افراد روایت فربری را ندیده‌اند که گفته است: کتاب صحیح البخاری را هفتاد هزار نفر از زبان امام بخاری شنیدند، اما کسی غیر از من باقی نمانده است تا آن را روایت کند؟! شیخ محمد سنبهلی در فصلی که در شرح حال استادان بلاواسطه‌ی امام ابوحنیفه رحمته‌الله گشوده، گفته است: بدان که بیشتر استادان امام، که در این مسند - مسند حصکفی - آمده است، از بزرگترین راویان صحیحین می‌باشد، مانند: منصور بن معتمر، مجاهد بن جبر و حکم بن عتیبه و نافع ...

۱- امام بخاری گفته است: نمی‌توانم بشمارم که چند بار برای گرفتن حدیث به کوفه رفتم.

سپس می‌افزاید: در میان هیچ یک از استادان و راویان مسندش، فردی دروغگو، جاعل حدیث و یا ضعیفِ مورد اتفاق وجود ندارد. بله! بعضی از ناقدان حدیث، بعضی را ضعیف دانسته‌اند؛ مانند ابن لهیعه، محمد بن سائب کلبی و مسلم بن کیسان... که این کار مشکل ایجاد نمی‌کند؛ زیرا احادیث آنان فروتر از متابعات و شواهد بر احادیث صحیح نیستند.

وی در ادامه، به ذکر اسامی برخی از آنان پرداخته است که ما شرح حال بعضی را به طور کوتاه به شرح ذیل بیان می‌نماییم.^۱

۱- ابراهیم بن محمد منتشر کوفی: او فرد ثقه و معتمد و از طبقه‌ی پنجم می‌باشد.

در کتاب «التقریب» تألیف ابن حجر، وارد شده است که امام ابوحنیفه رحمته، ابوعمانه، ثوری، مسعر، ابن عیینه و دیگران از وی حدیث روایت نموده‌اند.

۲- ابراهیم بن یزید نخعی کوفی: فرد ثقه و معتمدی بوده است ولیکن، چنانچه

در کتاب «التقریب» تألیف ابن حجر آمده است، احادیث مرسل زیادی روایت نموده است. پرهیزگاری و خیراندیشی او شگفت‌انگیز بوده و از شهرت‌طلبی و نام‌آوری متنفر بوده است. ابن حبان او را در زمره‌ی معتمدین تابعین ذکر نموده است.

۳- اسماعیل بن حماد بن ابی سلیمان کوفی: که فردی بسیار راستگو بوده است و

چنانچه در کتاب «التقریب» ابن حجر آمده، او از طبقه‌ی هشتم است. نووی در مقدمه‌ی شرحی که بر مسلم نوشته، گفته است: او تابعی مشهوریست که انس بن مالک و سلمة بن اکوع را دیده و از عبدالله بن ابی اوفی، عمرو بن حریث، قیس بن عابد و ابوجحیفه، حدیث شنیده است.

۴- ایوب سختیانی بصری: او هم فردی ثقه و مورد اعتماد و از بزرگان فقهای عابد

از طبقه‌ی پنجم است. شعبه درباره‌ی وی گفته است: من مثل و همانند او را ندیدم؛ او سید و بزرگ فقهاء بوده است و ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث، از او

۱- به شرح حال این گروه تا هشتاد و سه نفر از استادان امام نظر نمایید که گسترده‌تر و مفصلتر از آنچه ما اینجا وارد نمودیم در: شیخ محمد سنهلی، تنسیق النظام فی مسند الامام، ص ۴۳ به بعد آمده است.

احادیث زیادی روایت کرده‌اند.

۵- حارث بن عبدالرحمن همدانی کوفی: کنیه‌ی او ابوهند می‌باشد. از افراد نیکو و خوشنام طبقه‌ی هفتم است و چنان‌چه در «التقریب» خاطر نشان گردیده است، امام بخاری در کتاب «الادب المفرد» و نسائی در «مسند علی» احادیث او را ذکر نموده‌اند.

۶- ربیعة بن عبدالرحمن مدنی: معروف به ربیعة الرأی بوده، او دانشمندی مشهور و فرد مورد اعتمادی می‌باشد؛ امام احمد در مورد او گفته است: او فرد ثقه و معتمدی است.

۷- سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه: مردی بزرگوار، عابد و بافضیلت و یکی از فقهای هفتگانه می‌باشد. در رفتار و عادات به پدرش، عبدالله، شباهت کاملی داشت؛ از بزرگان طبقه‌ی سوم است که ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث، از او احادیثی روایت نموده‌اند.

۸- سعید بن مسروق، پدر سفیان ثوری: او فردی ثقه و معتمد از طبقه‌ی ششم است. ابن حبان او را در گروه معتمدین تبع تابعین آورده است.

۹- سلیمان بن یسار هلالی مدنی: شخص مورد اعتماد و بافضیلت و یکی از فقهاء هفتگانه می‌باشد. از حضرت انس و غیر او حدیث روایت نموده است و هر شش امام حدیث، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

۱۰- عاصم بن کلیب بن شهاب کوفی: مرد بسیار صادق و راستگویی است که امام مسلم و چهار نفر دیگر از ائمه‌ی حدیث، از او احادیث فراوانی روایت کرده‌اند.

۱۱- عبدالرحمن بن هرمز اعرج مدنی: عالم بزرگواری است که ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث از او احادیثی را نقل نموده‌اند.

۱۲- عطاء بن یسار هلالی مدنی: غلام آزاد شده‌ی حضرت میمون رضی الله عنه است و در کتاب «التقریب» بر روی اسمش، علامت شش کتاب حدیث مرقوم گردیده است. او فرد معتمدی است و احادیث فراوانی روایت کرده است.

۱۳- عمرو بن دینار مکی: فرد معتمد و بزرگواری است که شش امام حدیث،

احاديثى به نقل از وى روايت کرده‌اند و ابن حبان او را در زمرةى معتمدين ذکر نموده است.

۱۴- قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود^{رضي الله عنه}: وى فردى عابد و مورد اعتماد است. امام بخارى و چهار امام ديگر، از او احاديثى روايت نموده‌اند.

۱۵- عبدالكريم بن ابوالمخارق بصرى: ساكن مكّه مى‌مكرمه بوده است و امام بخارى در تعليق و توضيحاتش و ابن ماجه در تفسيرش از او نقل قول نموده‌اند.]

ويژگى و امتياز امام ابوحنيفه^{رضي الله عنه}

حافظ ابن حجر هيثمى در كتاب «الخيرات الحسان في مناقب الامام الاعظم ابى حنيفة»^۱ گويد: «و في فتاوى شيخ الاسلام ابن حجر: انه ادرك جماعة من الصحابة كانوا بالكوفة بعد مولده بها سنة ثمانين فهو من طبقة التابعين ولم يثبت ذلك لاحد من أئمة الأمصار المعاصرين له كالا وزاعى بالشام، والحمادين بالبصرة، والثورى بالكوفة، ومالك بالمدينة الشريفة، والليث بن سعد بمصر».^۲

«در فتاواى شيخ الاسلام ابن حجر عسقلانى، چنين آمده است: امام ابوحنيفه^{رضي الله عنه} پس از آن كه به سال ۸۰ هـ. ق در كوفه زاده شد؛ وى شماری از صحابه و ياران رسول خدا^{صلى الله عليه وآله} را كه در كوفه بودند، دريافت؛ از اين رو، او از طبقه‌ى تابعين به شمار مى‌آيد؛ و اين ويژگى و امتياز، براى هيچ يك از پيشوايان وائمه‌ى معاصر وى، در ديگر شهرهاى اسلامى، فراهم و مهيا نشده است؛ مانند: اوزاعى در شام؛ حماد بن زيد بن درهم از دى جهضمى و حماد بن سلمة بن دينار بصرى در بصره؛ سفيان ثورى در كوفه؛ مالك بن انس در مدينه‌ى منوره و ليث بن سعد در مصر».

امام شافعى^{رضي الله عنه} گويد: «الناس كلهم عيال على ابى حنيفة في الفقه»؛^۳ «تمامى مردم

۱- «الخيرات الحسان» ص ۴۷ و ۴۸.

۲- «تبييض الصحيفة»، حافظ سيوطى ص ۲۵ و «عقود الجمان»؛ صالحى دمشقى ص ۵۰.

۳- «تاريخ بغداد»، خطيب بغدادى ۱۳ / ۳۴۶.

در فقه، از خانوار و تحت تکفل و ریزه‌خوار خوان امام ابوحنیفه رحمته هستند.»

[دانشمند محدّث، شیخ عبدالحی لکنوی، در کتاب سودمندش «إقامة الحجّة علی...» گفته است: بدان که علماء در این که امام ابوحنیفه رحمته تابعی است یا خیر، اختلاف نظر دارند. اما همگی اتفاق نظر دارند که او زمان صحابه را درک کرده است. شیخ الاسلام ابو عبدالله ذهبی در کتاب «الکاشف» راجع به امام ابوحنیفه رحمته فرموده است: «نعمان بن ثابت بن زوطی، انس رضی الله عنه را دیده و از افرادی چون عطاء، اعرج و عکرمة حدیث شنیده است. و من سیرت او را در بخش جداگانه‌ای ذکر نموده‌ام.» و در کتاب «مرآة الجنان» تألیف یافعی که درباره‌ی رویدادهای سال ۱۵۰ هجری نگاشته شده، آمده است: «در آن سال دانشمند شهیر عراق، امام ابوحنیفه رحمته نعمان بن ثابت کوفی رحمته وفات نمود؛ او که در سال ۸۰ ه. ق دیده به جهان گشوده بود، انس رضی الله عنه را دیده و از عطاء بن ابی رباح و طبقه‌ی او حدیث روایت نموده است. همچنین در این کتاب، اندکی بعد از این مطلب، آمده است: او چهار نفر از صحابه را به نام‌های انس بن مالک، عبدالله بن ابی اوفی، سهل بن سعد ساعدی و ابوالطیفل عامر بن واثله، رضوان الله علیهم اجمعین، دیده است. خطیب در «تاریخ بغداد»، خاطر نشان می‌کند که: او (امام)، انس بن مالک را دیده است^۱ و بعد از این که از ابن حجر، عراقی، جزری، ابن جوزی و علماء دیگر نقل نموده که امام ابوحنیفه رحمته، بعضی از صحابه، رضوان الله علیهم اجمعین، را دیده، گفته است: علمای مورد اعتمادی چون دارقطنی، ابن سعد، خطیب، ذهبی، ابن حجر، ولی عراقی، سیوطی، علی قاری، اکرم سندی، ابومعشر، جزء سهمی، یافعی، جزری، توربشتی، ابن جوزی و سراج، صاحب کتاب «کشف الکشاف»، تصریح نموده‌اند که: امام ابوحنیفه رحمته تابعی بوده است. و آنان که تابعی بودن او را منکر شده‌اند، در واقع عدم روایت وی از صحابه را منظور داشته‌اند.

لازم به ذکر است که جماعتی دیگر از محدّثین و مؤرّخین معتبر، غیر از افراد فوق الذکر، تابعی بودن او را ثابت نموده‌اند؛ که من از ذکر سخنانشان خودداری می‌نمایم تا موجب اطاله‌ی کلام و ملالت خوانندگان محترم نشود، و آنچه را که در اینجا ذکر نمودم بعد از مطالعه و بررسی کتاب‌های مذکور بوده است، نه این که صرفاً به نقل

۱- نک: خطیب، تاریخ بغداد، ص ۳۱۰-۳۰۹.

کردن دیگران انکاء کرده باشم. هر کسی که به کتاب‌های مذکور مراجعه کند، صداقت گفته‌های مرا درخواهد یافت. اما سخنانی که از دانشمندان و فقهای ما، دالّ بر تابعی بودن امام ابوحنیفه رحمته، نقل شده، بیشتر از آن است که شمرده شود.^۱

اصحابی که امام ابوحنیفه رحمته از آنان حدیث روایت نموده است:

شیخ ابوبکر بن علی بن محمد حدّاد عینی، نام‌های اصحابی که امام از آنان احادیث شنیده را در دو بیت شعر که سروده‌ی خود اوست، این‌چنین آورده است:

إن الإمام أبا حنيفة قد روى عن سبعة من خير صحب محمد

أنس ووائلة ومعقل جابر واینما أنیس جزء واینما عجرد

«امام ابوحنیفه رحمته از هفت نفر که از بهترین یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودند، حدیث روایت نموده است؛ آنان انس، وائله، معقل، جابر، دو پسر انیس جزء و دختر عجرد می‌باشند».

شیخ شرف الدین ابوالقاسم یمنی در کتاب «قلائد عقود العقیان» فصلی را تحت عنوان این‌که امام ابوحنیفه رحمته، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، را ملاقات نموده و از آن‌ها حدیث روایت کرده است، گشوده و در آن گفته است: «به درستی که بر این امر - یعنی ملاقات امام ابوحنیفه رحمته با صحابه و روایت کردن از ایشان - موافق و مخالف، آشنا و بیگانه و دوست و دشمن اتفاق نظر دارند؛ اگر چه در مورد تعداد صحابه اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا بعضی از آنان گفته‌اند: آن‌ها شش مرد و یک زن و برخی دیگر گفته‌اند: هفت مرد و یک زن بوده و بعضی دیگر بیشتر و یا کمتر گفته‌اند؛ سند آنانی که گفته‌اند که آن‌ها شش مرد و یک زن بوده‌اند، روایت امام ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری، یار امام، است که گفته است: «امام ابوحنیفه رحمته به ما خبر داد که من از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»؛ «آموختن علم بر هر مسلمان لازم و فرض است». و باز به اسناد از ابویوسف روایت نموده که امام ابوحنیفه رحمته فرموده است: «از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِعَاثَةَ

اللَّهْفَانِ»؛ «کسی که به کار خیری راهنمایی کند، مانند کسی است که آن را انجام داده است، و همانا خداوند فریادرسی و کمک به مستمندان را دوست دارد».

و به همین اسناد از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت شده است که فرموده: «در سال نود و شش ه. ق به همراه پدرم، که دفتر عمرم به شانزده رسیده بود، برای ادای حج به مکه‌ی مکرمه رفتم؛ در این سفر به پیرمردی برخوردیم که مردم گرد او جمع شده بودند؛ از پدرم پرسیدم: این مرد کیست؟ جواب داد: یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اسمش عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی است؛ گفتم: چه چیزی در نزد اوست که مردم اینگونه گردش حلقه زده‌اند؟ پدرم گفت: احادیثی که آن‌ها را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده است، گفتم: مرا به او نزدیک کن، تا سخنان او را بشنوم. پدرم صف‌های مردم را برایم باز کرد تا اینکه به او نزدیک شدم؛ از او شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ تَفَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ، وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». «هر آن که در دین خداوند کسب دانش نماید، خداوند او را از غم‌هایش نجات می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند، برایش روزی می‌رساند».

و نیز از ابویوسف از امام از جابر روایت شده است که: مردی از انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «یا رسول الله تاکنون صاحب فرزند نشده‌ام». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا از خداوند بسیار آموزش نمی‌طلبی و زیاد صدقه نمی‌دهی تا اینکه صاحب فرزند شوی؟! آن مرد پیوسته صدقه می‌داد و بسیار استغفار می‌نمود؛ تا اینکه خداوند هفت پسر به او عطا نمود. به همین سند از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت شده است که: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا لِلَّهِ وَ لَوْ كَمَفْحَصِ قَطَاةٍ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»؛ «هر کسی که برای خداوند مسجدی بنا کند، ولو به اندازه‌ی لانه‌ی یک مرغ سنگخواره باشد، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌نهد».

و باز به همین سند از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت شده است: از واثله بن اسقع اشجعی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «در مصیبت برادرت اظهار شادمانی مکن، مبادا خداوند او را نجات دهد و تو را به آن گرفتار نماید».

و باز به همین سند که گذشت، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت شده است: «در سال

۸۰ هـ. ق زاده شدم و عبدالله بن انیس رضی الله عنه را که در سال ۹۴ هجری به کوفه آمده بود، دیدم، از او در حالی که چهارده سال سن داشتم، شنیدم که می گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «دوستی و محبت بیش از حد به چیزی، تو را کور و کر می کند»

باز به همین سند سابق از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت شده است: «از عایشه، دختر عجرد، شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: بیشتر لشکریان خدا در روی زمین ملخ هایند؛ نه از آن ها می خورم و نه تحریمشان می کنم!»^۱

شیخ محی الدین قرشی، صاحب کتاب «الطبقات»، گفته است: افراد زیادی از علماء، اصحابی را که امام ابوحنیفه رحمته الله از ایشان حدیث روایت نموده است، در رساله‌ی جداگانه‌ای گرد آورده‌اند و ما این رساله‌ها را از استادان خود روایت نموده ایم؛ و من رساله‌ای در بیان عدم امکان روایت از بعضی از آنان، تدوین نمودم؛ که این، شیوه‌ای منصفانه است؛ در این جزوه، ضمن ذکر نام پاره‌ای از اصحابی که امام ابوحنیفه رحمته الله آنان را دیده و از آن‌ها حدیث شنیده است،^۲ یادآور شده‌ام که: با توجه به تاریخ وفات برخی از این گروه از صحابه‌ی بزرگوار و محلی که آن‌ها زندگی می کردند، روایت امام ابوحنیفه رحمته الله، و به تبع، شنیدن حدیث از آنان، آشکار می گردد.

فلاس در مورد جابر رضی الله عنه گفته است: «او در سال هفتاد و هشت هـ. ق در مدینه‌ی منوره به سن هفتاد و چهار سالگی درگذشت؛ که طبق این روایت، دیدن امام ابوحنیفه رحمته الله زیر سؤال می‌رود. عبدالله بن ابی اوفی در سال هشتاد و شش یا هشتاد و هفت در کوفه وفات نمود و آخرین صحابه‌ای بود که در کوفه درگذشت؛ بعید نیست که امام ابوحنیفه رحمته الله او را دیده و از او حدیث شنیده باشد؛ به ویژه طبق قول آنانی که معتقدند، امام ابوحنیفه رحمته الله در سال هفتاد دیده به جهان گشوده است.

ابن معین در مورد وائلة بن اسقع گفته است که: او در سال هشتاد و سه وفات نموده است و بعید نیست که امام ابوحنیفه رحمته الله او را دیده باشد، آن هم طبق قول آنانی که معتقدند امام ابوحنیفه رحمته الله در سال هفتاد متولد شده است.

۱- قلائد عقود العقیان؛ صص ۸-۱۰.

۲- الجواهر المضية فی تراجم الحنفية.

ابن یونس در مورد عبدالله بن جزء گفته است: او در سال هشتاد و شش در مصر دیده از جهان فروبست و آخرین صحابه‌ای بود که در مصر درگذشت.^۱

امامت و پیشوایی امام ابوحنیفه رحمته در حدیث

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید: ابوداود رحمته گفته است: «انَّ أبا حنيفة كان اماماً؛» «بی‌گمان، امام ابوحنیفه رحمته در عرصه‌ی روایت و درایت و حدیث و دانش، امام و پیشوا بود.»

عبدالله بن مبارک گوید: «ليس احدٌ أحقُّ ان يفتدى به من ابى حنيفة؛ لانه كان اماماً تقياً نقياً ورعاً عالماً فقيهاً؛ كشف العلم كشفاً لم يكشفه احد ببصر وفهم وفطنة وتقى»^۲. «هیچ کس برای امامت و رهبری و پیشوایی و اقتدا، شایسته‌تر و بایسته‌تر و برازنده‌تر و بهتر از امام ابوحنیفه رحمته نیست؛ زیرا او، پیشوایی پارسا، پرهیزگار، متدین، خداترس، متقی، زاهد، مخلص، پالوده از ریا و تظاهر، دانشمند، آگاه، دانا، خیره، کاردان، متخصص، فقیه و دانشور بود؛ و این امام ابوحنیفه رحمته بود که با هشیاری و تیزهوشی، مهارت و خبرگی، کردانی و تخصص، فهم و درک بالا، فراست و نکته‌سنجی و تقوا و خداترسی و اخلاص و صداقت، چنان پرده از علم و دانش برداشت که تاکنون کسی موفق به انجام این کار نشده بود.»

و حاکم نیز امام ابوحنیفه رحمته را در شمار ائمه و پیشوایان مشهور و مؤثق و معتبر و قابل اعتماد برشمرده است.^۳

شیخ امام، حافظ و حجت، معروف به ابن قیّم جوزی حنبلی، در کتابش با عنوان «اعلام الموقعین عن رب العالمین» گوید:

«و قد احتجّ الائمة الأربعة والفقهاء قاطبة بصحيفة عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدّه»؛ «هر چهار امام و پیشوای دینی (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل) و قاطبه‌ی فقیهان، به صحیفه‌ی عمرو بن شعیب که آن را از پدرش،

۱- «تذکره الحفاظ»؛ حافظ ذهبی ۱۶۹/۱

۲- «المواهب الشریفة»؛ علامه برنی در آخر کتاب «الخیرات الحسان» صص ۲۱۹ و ۲۲۰

۳- «مکانة الامام ابی حنيفة فی الحدیث»؛ علامه نعمانی صص ۲۶ و ۲۷

از جدّش روایت نموده است، استدلال و استناد کرده‌اند». و همچنین، ابن قیّم در جایی دیگر از کتابش گفته است: «أما طريقة الصحابة والتابعين وائمة الحديث كالشافعي والامام احمد، ومالك وابی حنيفة وابی يوسف والبخاري واسحاق»^۱.

«أما روش صحابه، تابعین و ائمه و پیشوایان حدیث، همچون: شافعی، امام احمد، مالک، ابوحنیفه، ابویوسف، بخاری و اسحاق...»؛ (در دو عبارت بالا، ابن قیّم جوزی، امام ابوحنیفه رحمته را در شمار ائمه و پیشوایان حدیث، قرار داده است).

جایگاه امام ابوحنیفه رحمته در حدیث

خلف بن ایوب گوید: «صار العلم من الله تبارك وتعالى الى محمد صلی الله علیه و آله؛ ثم صار الى اصحابه؛ ثم صار الى التابعين؛ ثم صار الى ابی حنيفة واصحابه؛ فمن شاء فليرض ومن شاء فليسخط»^۲.

«علم و دانش، از جانب خداوند بلند مرتبه نخست به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید؛ آنگاه از ایشان، به صحابه و از آن‌ها به تابعین منتهی شد؛ و سپس از تابعین، به ابوحنیفه رحمته و شاگردان و پیروانش رسید؛ از این رو، هر کس که می‌خواهد، بدین امر، راضی و خشنود باشد و هر کس می‌خواهد، بدین موضوع، ناراحت و خشمگین باشد».

اسرائیل گوید: «كان نعم الرجل النعمان! ما كان احفظه لكل حدیث فيه فقه واشدّ فحصه عنه واعلمه بها فيه من الفقه»^۳. «نعمان بن ثابت، چه مرد خوب و نیکی بود؛ وی، نسبت به هر حدیثی که در آن، احکام فقهی وجود داشت، بسیار حافظ و ضابط بود و سخت آن را مورد بررسی و موشکافی و تحقیق و کند و کاو و بحث و واری قرار می‌داد و نسبت به مسائل فقهی آن حدیث، از همه، داناتر و آگاه‌تر بود».

ابویوسف رحمته گوید: «ما رأيتُ احداً أعلم بتفسير الحديث من ابی حنيفة رحمته»؛ «هیچ

۱- «مكانة الامام ابی حنيفة في الحديث»؛ علامه نعمانی ص ۳۱

۲- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۳۶/۱۳

۳- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۳۹/۱۳

کس را در تفسیر و تشریح و تبیین و توضیح حقایق و مفاهیم والای احادیث، داناتر و آگاه‌تر از امام ابوحنیفه رحمته ندیده‌ام».

و همچنین امام ابو یوسف گوید: «کان ابوحنیفه ابصر بالحدیث الصحیح منی»^۱؛ «ابوحنیفه رحمته نسبت به احادیث و روایات صحیح، از من آگاه‌تر و داناتر، مطلع‌تر و کارشناس‌تر و خبره‌تر و ماهرتر بود».

امام شمس الدین محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفة» گوید: «کان رحمه الله تعالی بصیراً بعلل الحدیث و بالتعدیل والتجریح»^۲؛ «امام ابوحنیفه رحمته نسبت به علل حدیث و جرح و تعدیل راویان، کاردان و متخصص و آگاه و دانا و خبره و ماهر بود».

مکی بن ابراهیم گوید: «کان ابوحنیفه اعلم اهل زمانه»^۳؛ «امام ابوحنیفه رحمته در روزگار خویش، داناترین و آگاه‌ترین مردمان بود».

یحیی بن نصر بن حاجب گوید: «سمعتُ اباحنیفة رحمته یقول: عندی صنادیق من الحدیث؛ ما اخرجت منها الا الیسیر الذی ینتفع به»^۴؛ «از ابوحنیفه رحمته شنیدم که می‌گفت: در نزد من، صندوق‌هایی از حدیث وجود دارد که فقط شمار اندکی از آن‌ها را برای بهره برداری و استفاده، منتشر ساخته‌ام».

محمد بن شجاع گوید: «انتخب ابوحنیفة رحمته «الآثار» من أربعین ألف حدیث»^۵؛ «امام ابوحنیفه رحمته کتاب «الآثار» را از میان چهل هزار حدیث، انتخاب و گزینش نموده است».

علی بن عاصم گوید: «لو وزن علم ابی حنیفة رحمته بعلم اهل زمانه لرجح علیهم»^۶؛

۱- «عقود الجمان»؛ صالحی دمشقی ص ۱۶۶

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۶۷

۳- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۱۳ / ۳۴۵

۴- «المناقب»، مؤفق ۱/ ۹۵ و ۹۶

۵- «المناقب»، مؤفق ۱/ ۹۵

۶- «اخبار ابی حنیفة و اصحابه» ص ۲۳

«اگر چنانچه علم و دانش امام ابوحنیفه رحمته با علم و دانش مردمان روزگار خویش وزن (مقایسه و موازنه) می‌شد، حتماً بر آنها فائق می‌آمد و تفوق و برتری می‌یافت.»

سفیان ثوری گوید: «کان ابوحنیفه لیرکب من العلم احد من سنان الرحم؛ کان والله شدید الاخذ للعلم؛ ذاباً عن المحارم؛ متبعا لاهل بلده یستحیل ان یأخذ الا ما صح من آثار رسول الله صلی الله علیه و آله، شدید المعرفة بناسخ الحديث و منسوخه»^۱.

«بی‌گمان، نفوذ و تأثیر امام ابوحنیفه رحمته در علم و دانش، تیزتر و سخت‌تر از نوک نیزه بود؛ به خدا سوگند! امام ابوحنیفه رحمته سخت پیگیر یادگیری و فراگیری علم و دانش بود؛ مدافع و حامی و پشتیبان محارم بود؛ پیشوا و مقتدای مردمان شهرش بود؛ فقط احادیث و روایات صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای عمل و فتوا، نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار می‌داد و محال و ناممکن بود که به غیر آن عمل کند؛ شناخت و آگاهی عمیق و ژرفی از ناسخ و منسوخ حدیث نیز داشت.»

شمس الائمة سرخسی گوید: «کان الامام ابوحنیفه اعلم اهل عصره بالحدیث ولكن لمراعاة شرط کمال الضبط قلت روايته»^۲؛ «امام ابوحنیفه رحمته از زمره‌ی داناترین و آگاه‌ترین مردمان روزگار خویش نسبت به حدیث بود؛ ولی به خاطر در نظر گرفتن و مراعات شرط کمال ضبط، روایات او اندک می‌باشد.»

امام کاسانی رحمته در کتاب «بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع» گوید: «انه کان من صیارة الحدیث»^۳؛ «امام ابوحنیفه رحمته از صرافان و صندوق داران (و محافظان و پاسداران) حدیث بود.»

حسن بن صالح گوید: «کان ابوحنیفه شدید الفحص عن الناسخ من الحدیث و المنسوخ؛ فیعمل بالحدیث اذا ثبت عنده عن النبی صلی الله علیه و آله و عن اصحابه؛ وکان عارفاً بحدیث اهل الکوفة و فقه اهل الکوفة؛ شدید الاتباع لما کان علیه الناس ببلده»^۴؛ «امام

۱- «عقود الجمان»؛ صالحی دمشقی ص ۱۹۱

۲- اصول السرخسی ۳۵۰/۱

۳- «مکانة الامام ابی حنیفة فی الحدیث»، ص ۵۹

۴- «المناقب»؛ مؤفق ۱ / ۸۹ و ۹۰

ابوحنیفه رضی الله عنه از ناسخ و منسوخ حدیث، بسیار جست و جو و کند و کاو و تحقیق و بررسی می‌کرد و هر گاه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و یاران آن حضرت رضی الله عنه به ثبوت می‌رسید، بدان عمل می‌کرد و آن را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش در عمل و فتوا قرار می‌داد؛ وی، نسبت به حدیث اهل کوفه و فقه آن‌ها، آگاه و مطلع و دانا و آشنا و کارشناس و توانا بود؛ و نسبت بدانچه مردمان دانا و آگاه شهرش بدان متعهد و پایبند بودند، او نیز خود را سخت پیرو آن می‌دانست».

و یحیی بن آدم گوید: «انّ للحدیث ناسخاً و منسوخاً كما فی القرآن ناسخ و منسوخ؛ و كان النعمان، جمع حدیث اهل بلده كَلَّه؛ فنظر الى آخر فعل رسول الله صلی الله علیه و آله الذي قبض عليه؛ فأخذ به؛ فكان بذلك فقیهاً»^۱؛ «همچنان‌که در قرآن، ناسخ و منسوخ وجود دارد، احادیث نیز دارای ناسخ و منسوخ می‌باشند؛ نعمان بن ثابت (امام ابوحنیفه)، تمامی احادیث و روایات مردمان شهر خویش را گردآوری کرد و در میان آن‌ها، آخرین فعل و کردار رسول خدا صلی الله علیه و آله را - که بر آن وفات یافته و چشم از دنیا فرو بسته بودند - نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش برای عمل و فتوا قرار داد؛ و این چنین بود که امام ابوحنیفه رضی الله عنه با این کار، فقیه و دانشور و آگاه و دانا و خبره و کارشناس گردید».

امام ابوحنیفه رضی الله عنه؛ یکی از حافظان حدیث

حافظان کارشناس و ماهر و محدثان برجسته و شاخص و صاحب نظران استاد و خبره که به قلم فرسایی پرداخته‌اند و «طبقات الحفّاظ حدیث» را به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند، همه یکپارچه با هم، موافق و هم عقیده‌اند که امام ابوحنیفه رضی الله عنه، یکی از حافظان حدیث بود؛ از این رو، وی را در زمره‌ی حافظان حدیث ذکر نموده‌اند.

به عنوان مثال: حافظ ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۲ به بیان بیوگرافی امام ابوحنیفه پرداخته و او را تعریف و تمجید و تحسین و قدردانی و سپاس و ستایش نموده است؛ و بدین سان، حافظ سیوطی نیز در کتاب «طبقات الحفّاظ»^۳، زندگانی امام

۱- «المناقب»؛ مؤفّق ۹۳/۱

۲- «تذکرة الحفّاظ»؛ ۱/ ۱۶۸ و ۱۶۹

۳- «طبقات الحفّاظ»؛ ص ۸۰ و ۸۱

ابوحنیفه را به رشته‌ی تحریر درآورده و به تعریف و تمجیدش پرداخته است. و علامه صالحی دمشقی در کتاب «عقود الجمان»^۱ گوید: «انّ الامام اباحنیفه رحمته من كبار حفاظ الحديث»؛ «بی‌گمان امام ابوحنیفه رحمته از حفاظ بزرگ و برجسته‌ی حدیث بود».

علامه، عبدالرشید نعمانی نیز در کتاب خویش با عنوان «مکانة الامام ابی حنیفة فی الحدیث»^۲ گوید: «فثبت انّ الامام اباحنیفه رحمته احد ائمة الامصار الذين هم من اهل الشان ومن اعیان حفاظ الحدیث»؛ «از مجموع این سخنان و اظهار نظرهای بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت، ثابت شد که امام ابوحنیفه رحمته یکی از پیشوایان و طلایه داران معتبر و والامقام و یکی از امامان و پیشقراولان بلند مرتبه و ارجمند و یکی از حفاظ بزرگ و شریف و نجیب و قابل احترام حدیث بوده است».

[به هر حال؛ یکی از دلایل مهم امام ابوحنیفه رحمته در استنباط مسائل، «سنت مطهر نبوی صلی الله علیه و آله» بوده است؛ همان سنتی که خداوند آن را به عنوان وحی از جانب خود تلقی نموده و آن را همگام با قرآن قرار داده است. هیچ کدام از این دو، جز در پناه هم قابل درک نیستند و مقصود بسیاری از آیات و مباحث قرآن کریم، جز از طریق سنت و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار نمی‌گردد؛ مثلاً تعداد رکعات نماز، نحوه‌ی ترکیب آن‌ها، شروط، ارکان، مفسدات و مکروهات نماز، مقولاتی هستند که فقط از کانال سنت، شناخته می‌شوند، با این‌که خداوند نماز را در قرآن بیشتر از هفتاد مرتبه هم، ذکر کرده است. همچنین مقدار و حدّ نصاب زکات و نیز اموال زکاتی، فقط به وسیله‌ی سنت روشن می‌گردد، با اینکه خداوند زکات را به نماز پیوند داده و در قرآن کریم بیشتر از هفتاد بار آن را ذکر نموده است. بسیاری از احکام دیگری از قبیل روزه، حج و برخی دیگر از احکام اساسی اسلام، که خداوند آن‌ها را در قرآن کریم از جمله‌ی احکام بنیادین شمرده، در پرتو سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن شده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی ارتباط اسلام با قرآن و سنت و اهمیتی که این دو به عنوان دو منبع خیر و سعادت

۱- «عقود الجمان» ص ۷۶

۲- «مکانة الامام ابی حنیفة فی الحدیث»، ص ۷۰

برای فرد و اجتماع دارند، فرموده است: «تَرَكَتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي»^۱؛ «در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که اگر به آن‌ها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ کتاب خداوند و سنت من».

خداوند در مورد فضیلت سنت و نقش آن در تبیین و تنویر قرآن کریم فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴] «و ما فرو فرستادیم به سوی تو قرآن را تا بیان کنی برای مردم آنچه را که بر آن‌ها نازل گردیده است، شاید که آن‌ها بیندیشند».

بدیهی است که امام ابوحنیفه رحمته الله که در عصر تابعین و تبع تابعین می‌زیسته، عالم به قرآن و سنت و سخنان سلف بوده است. پس عجیب نیست که می‌بینیم بسیاری از احادیث رسول خدا را بعد از حفظ قرآن کریم، در دوران کودکی حفظ می‌نماید. احادیث زیادی را از راویان بزرگ آن فرا گرفت تا اینکه سرانجام صندوق‌هایی از آن‌ها لبریز ساخت و احادیث مورد عملش را از میان چهل هزار حدیث انتخاب نمود. وی احادیث کوفه، عراق و جاهای دیگر را آموخته بود و هنگامی که فرد محدثی وارد کوفه می‌شد و به روایت حدیث می‌پرداخت، امام برخی از شاگردان خود را به نزدش می‌فرستاد تا احادیث او را بشنوند و اگر در حافظه‌ی خود احادیثی دارد که در حافظه‌ی امام نیست، آن‌ها را نیز فرا بگیرد. لیکن ایشان به خاطر اشتغال به بیان احکام، ایجاد هماهنگی و توافق میان احادیث، شناختن ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید آن‌ها، فرصتی نداشت تا به روایت الفاظ حدیث بپردازد. یا اینکه به خاطر روایت و یا فرا گرفتن آن به جایی سفر کند. حسن بن زیاد گفته است: امام ابوحنیفه رحمته الله چهار هزار حدیث روایت نمود که دو هزار از حماد و دو هزار دیگر از سایر علماء بود. او همواره مشغول استنباط احکام از احادیث بود، و به ندرت حدیث روایت می‌کرد. اصحاب بزرگ پیامبر مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر فاروق رضی الله عنه، نیز چنین بودند؛ یعنی بیشتر تلاش خود را صرف عمل به احادیث و تحقیق و بررسی معانی آن‌ها کردند؛ لذا روایت از آنان خیلی کم به چشم می‌خورد.^۲

۱- این حدیث را حاکم در مستدرکش روایت نموده است.

۲- شیخ محمود بن سلیمان، اعلام الأخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار؛ یک نسخه‌ی خطی ارزنده از این کتاب در کتابخانه‌ی محمودیه در حرم نبوی شریف موجود است.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، داناترین صحابه و نزدیکترین آنان به رسول خدا بود و از همه‌ی ایشان بیشتر در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است؛ اما با این وجود از او جز حدود سیصد حدیث، روایت نشده است؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله همواره مشغول کسب فیض از نور بی‌همتای وجود گرامی آن سرور و نور درخشان وحی بود که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل می‌شد. این کار، او را از روایت حدیث باز می‌داشت. در دوران کوتاه خلافتش به تحکیم قواعد و پایه‌های اسلام در جنگ با مرتدین و مانعین زکات پرداخت و نیز مشغول خدمت به قرآن، کتاب خدا، شد. آن حضرت صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد و نسخه‌های آن را بعد از تصفیه از آیات منسوخ شده، در خانه‌ی خود نگاه داشت. توجه اندک به مسائل فقهی و فتاوی فراوان امام و همچنین رساله‌ها و کتاب‌های گوناگون که او تألیف نموده است، به وضوح ثابت می‌کند که وی حافظ حدیث بوده و عنایت خاصی به آن داشته است.

حدیث و نوشته‌های امام ابوحنیفه رضی الله عنه در زمینه‌ی علم حدیث

حافظ زکریا بن یحیی انصاری در مناقبش به اسناد از یحیی بن نصر بن حاجب روایت نموده است: از ابوحنیفه رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: نزد من صندوق‌های لبریز از حدیث موجود است که من از میان آن‌ها جز مقداری که مورد نیاز بودند، بیرون نیاوردم. موفق به اسنادش از ابن جریج روایت نموده است: ابوحنیفه رضی الله عنه در هیچ مسأله‌ای جز براساس یک دلیل محکم فتوا نداده است که ما اگر بخواهیم آن را ذکر می‌نماییم. او به روایت از حسن بن زیاد در مورد احادیث امام می‌گوید: «امام ابوحنیفه رضی الله عنه چهار هزار حدیث در مورد احکام روایت نموده که دو هزار آن به روایت از حماد و دو هزار دیگر از سایر علما بود. او احادیث مورد عملش را از میان چهل هزار حدیث برگزید. نعیم بن عمرو می‌گوید: از ابوحنیفه رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: از مردم تعجب می‌کنم که می‌گویند: ابوحنیفه رضی الله عنه براساس رأی و نظر خود فتوا می‌دهد، در حالی که من هیچ فتوایی را جز براساس یک روایت، نداده‌ام.^۱ حارثی به نقل از ابویوسف روایت نموده که: گاهی احادیثی به نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه می‌بردم. او برخی

را قبول و بعضی را رد می‌کرد و می‌گفت: این حدیث صحیح و یا مشهور نیست. قاضی صیمری به نقل از او گفته است: هرگز با ابوحنیفه رحمته مخالفت نکردم، مگر اینکه بعد از تحقیق و بررسی دریافتم که راه او در آخرت نجات‌دهنده‌تر است. بسا وقت‌ها به حدیثی استناد می‌نمودم، ولی او حدیث صحیح را از من بهتر می‌شناخت.^۱

از جمله دلایلی که توجه و عنایت امام ابوحنیفه رحمته را به حدیث، چه از نظر روایت و چه از نظر کتابت، خاطر نشان می‌سازد، مسندهای زیادی است که او بعد از خود به جای گذاشته و یارانش آن‌ها را روایت نموده‌اند؛ این احادیث در هفده مسند جمع آوری گردیده است، که پانزده مسند را بعد از حذف احادیث مکرر، امام ابوالموید خوارزمی (متوفای ۶۶۵ هجری) در یک جلد گردآوری نموده است. این کتاب در هند در دو مجلد به چاپ رسیده است. شیخ محمود حسن خان طونکی در کتاب معجم المصنفین^۲ درباره‌ی اهمیت کتاب‌های حدیث امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: احادیث امام ابوحنیفه رحمته را تعداد زیادی از علما، دانشمندان حدیث و حفاظ ماهر، جمع آوری نموده‌اند که از جمله‌ی آنان حافظ بزرگ ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی حنبلی (۳۸۱ هجری) حافظ امام ابو عبدالله محمد بن احمد دوری بغدادی (۳۳۱ هجری) حافظ صدرالدین موسی بن زکریای مصری، معروف به حصکفی (۶۵۰ هجری) حافظ نجم‌الدین کبری احمد بن عمر، زاهد مشهور، (۶۱۸ هجری) شیخ قاسم بن قطلوبغای مصری (۸۷۹ هجری) حافظ ابومحمد عبدالله بن محمد حارثی، مشهور به استاد سبدمونی (۳۴۰ هجری) حافظ ابوالقاسم طلحة بن محمد بغدادی (۳۸۰ هجری)، دانشمند ابوالحسن محمد بن مظفر ابن موسی بغدادی (۳۷۹ هجری) حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (۴۳۰ هجری)، حافظ محمد بن عبدالباقی انصاری (۵۳۶ هجری) حافظ مقدسی ابواحمد عبدالله جرجانی، مشهور به ابن عدی^۳ (۳۶۵ هجری)

۱- همان، ص ۹۵-۹۶.

۲- این معجم دارای شصت جلد و بیست هزار ورق می‌باشد که سه جزء آن به هزینه‌ی حکومت حیدرآباد چاپ گردیده است. خداوند مرد نیکوکاری را آماده سازد تا همه‌ی اجزاء آن را به چاپ رساند تا مردم از آن استفاده نمایند و برای مصنفش دعای خیر کنند، نگا: معجم المصنفین، ج ۲، صص ۱۲۱-۱۲۰.

۳- ابن عدی همواره بر امام ابوحنیفه رحمته و یارانش طعن می‌زد و هنگامی که به امام طحاوی پیوست

حافظ حسن بن زیاد لؤلؤئی (۲۴۰ هجری) حافظ عمر بن حسن اشنائی (۳۴۹ هجری) حافظ ابوبکر احمد بن محمد بن خالد کلاعی و قاضی ابویوسف امام یعقوب بن ابراهیم انصاری (۱۸۲ هجری) امام محمد بن حسن شیبانی (۱۸۷ هجری) و شیخ حماد بن ابوحنیفه رحمته نعمان بن ثابت کوفی و حافظ ابوالقاسم عبدالله بن محمد عوام سعدی و حافظ ابوعبدالله حسین بن محمد امین خسرو بلخی (۵۷۶ هجری) می‌باشند؛ این پانزده مسند را ابوالمؤید خوارزمی (۶۶۵ هجری) در یک جلد گردآورده است؛ اما صاحب کشف الظنون مسند ماوردی را نیز ذکر کرده است. این بزرگترین دلیلی است بر اینکه امام ابوحنیفه رحمته از حافظان و راویان بزرگ حدیث بوده است؛ زیرا محدثین به جمع آوری احادیث کسی جز آنانی که احادیث زیادی شنیدند و از محدثین زیادی روایت کردند، توجه نموده‌اند.

امام ابوحنیفه رحمته علاوه بر اینکه تبخّر خاصی در حدیث داشت، اولین کسی بود که در احادیث نبوی به ترتیب کتاب‌های فقه، که از باب طهارت آغاز و سپس نماز و سایر احکام بیان می‌شود، مبادرت به تألیف کتاب نمود و علمای بعد، به او تأسی نمودند؛ استاد محقق و فقیه معاصر، ابوالوفاء افغانی، در مقدمه‌ی شرحی که بر کتاب «الآثار» امام محمد نوشته می‌گوید:

اولین کتابی که در علم حدیث و آثار و اخبار صحابه و تابعین به بهترین روش و ترتیب تألیف یافته است، کتاب «الآثار» تألیف امام اعظم ابوحنیفه رحمته بن ثابت تیمی فارسی کوفی است و ائمه‌ی سایر بلاد، چون ابن جریر در مکه‌ی مکرمه، مالک بن انس در مدینه‌ی منوره، سعید بن ابی عروب و عثمان بتی در بصره و اوزاعی در شام، راه او را پیمودند. او کتابش را از میان هزاران حدیث مرفوع و موقوف انتخاب نموده است. موفق مکی در باب ششم از مناقب امام و اصحابش می‌گوید:

«محمد بن شجاع در تصانیف خود هزار و هفتاد و چند حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر نموده است، در حالی که امام ابوحنیفه رحمته آثار خود را از میان چهل هزار حدیث برگزیده است».^۱ حافظ بدرالدین محمد عینی در تاریخ بزرگش گفته است: مسندی که

و از او علم آموخت، تغییر یافت و در مورد احادیث امام این مسند را نگاشت.

۱- مقدمه شرح الآثار، ج ۱، ص ۱؛ نیز: سیوطی، تبیيض الصحیفة.

ابن عقده جمع آوری نموده است، به تنهایی مشتمل بر هزار حدیث است و آن غیر مسانید گذشته است. از جمله‌ی ایشان، حافظ و محدّث عراق که احادیث زیادی را روایت نموده، یعنی: ابوحفص عمر بن احمد بن عثمان بغدادی واعظ، مشهور به ابن شاهین، (۳۸۵ هجری) محدث مشهور حافظ ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی (۳۸۵ هجری) می‌باشند. این سه مسند را امام کوثری در کتاب «التأنیب» ذکر نموده است و نیز از جمله‌ی آنان حافظ پارسا عبدالله بن محمد انصاری (۴۸۱ هجری) است؛ او کتابی درباره‌ی احادیث امام برای شاگردش، صاعد بن حصار هروی، جمع آوری نموده است. سمعانی گفته است: او مردی دانشمند و متدین، نیک رفتار و اهل مناظره بود، از جدّ خود، ابوالعلاء صاعد بن یسار، و دیگران حدیث شنیده است. من سنن ترمذی را از او به روایت از ابی عامر جراحی از محبوبی شنیدم. کتاب‌های حدیثی‌ای را که ابوحنیفه رحمته روایت نموده، عبدالله بن محمد انصاری برای جدّش، قاضی صاعد، جمع آوری نموده است. نیز از جمله‌ی آنانی که احادیث امام ابوحنیفه رحمته را تدوین نمودند، حافظ دانشمند ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی مقدسی، مشهور به ابن قیسرانی، (۵۰۷ هجری) است که سفرهای زیادی برای شنیدن احادیث داشته است. او کتابی تحت عنوان «فی أطراف حدیث ابی حنیفة» گردآوری نموده است. این مطلب در شرح حالش که در کتاب «الجمع بین الصحیحین» ذکر گردیده، به طور صریح بیان شده است. نیز از آن جمله حافظ بزرگ، محدّث شام، ثقة الدین ابوالقاسم بن علی بن الحسن بن هبة الله، مشهور به ابن عساکر، (۵۷۱ هجری) می‌باشد. امام کوثری در شرحی که بر «تبیین کذب المفتری» نوشته و گرد علی در مقدمه‌ی کتاب «تاریخ دمشق» نوشته‌اند، مسند ابوحنیفه رحمته را از تصانیف او ذکر نموده‌اند. نیز از جمله‌ی آنان شیخ الحرم محدث عیسی جعفری مغربی (۱۰۸۰ هجری) می‌باشد که امام ولی الله دهلوی در کتابش که تحت عنوان «إنسان العین فی مشایخ الحرمین» می‌باشد، از او نام برده و افزوده است: او مسندی در احادیث امام ابوحنیفه رحمته تصنیف نموده و در آن، احادیث مُعَنَّعُنْ را که به امام متصل است درج نموده است. محدث محمد بن یوسف صالحی گفته است که: ابوحنیفه رحمته از بزرگان حفاظ حدیث و نخبگان نشان بوده است و اگر توجه و عنایت زیاد به حدیث نمی‌داشت، استخراج مسائل فقه برایش غیرممکن بود.

این مطلب را ذهبی در «طبقات الحفاظ» ذکر نموده و به گونه‌ای نیکو در مورد امام سخن گفته است. او در ادامه‌ی سخنان خود، گفته است: بدون تردید علت اینکه از امام ابوحنیفه رحمته احادیث کمی روایت شده، با وجود اینکه او احادیث فراوانی را حفظ بوده است، این است که او همواره مشغول استنباط و استخراج مسائل بوده و فرصتی برای روایت حدیث نداشته است. همچنین از امام مالک و امام شافعی نیز نسبت به احادیثی که آن دو شنیده بودند، حدیثی روایت نشده است که علت این کار هم استنباط و اجتهاد مسائل بوده است. همانگونه که از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که از بزرگان صحابه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و اطلاع زیادی در حدیث داشتند، احادیث انگشت‌شماری روایت شده است در حالی که از اصحابی که از آنان پایین‌تر بودند احادیث زیادی روایت شده است.

مهارت امام ابوحنیفه رحمته در حدیث:

ترمذی و دیگران از زید بن ثابت روایت نموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند شاداب گرداند شخصی را که حدیثی از ما شنیده و سپس آن را حفظ نموده است تا به دیگران برساند، بسیاری حامل دانش هستند که آن را به فقیه‌تر از خود منتقل می‌نمایند و بسیارند افرادی که حامل دانش‌اند در حالی که خودشان دانشمند نیستند».

به درستی که امام ابوحنیفه رحمته از درک و فهم عمیقی در حدیث برخوردار بود و خداوند نکاتی در حدیث برایش باز می‌نمود که حتی بعضی از استادانش هم آن‌ها را نمی‌دانستند، چه برسد به شاگردانش! علی قاری در مناقب امام می‌گوید: یک بار امام ابوحنیفه رحمته در نزد اعمش نشسته بود که مردی از وی سؤالی پرسید. اعمش به امام گفت: نظر تو در این مسأله چیست؟ او رأی خود را بیان کرد. اعمش پرسید: این پاسخ را از کجا آورده‌ای؟ امام فرمود: برای ما از ابوصالح از ابوهریره و از ابووائل از عبدالله از ابویاس از ابومسعود انصاری رضی الله عنه، حدیثی اینگونه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نمودی. او حدیث را ذکر نمود و نیز برای ما از ابومجلز از حذیفه رضی الله عنه روایت نمودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است و حدیث را بیان کرد. برای ما از ابوزبیر از جابر رضی الله عنه چنین روایت نمودی و از یزید رقاشی از انس رضی الله عنه حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه روایت

نمودی؛ او خواست تا تمام احایث را روایت کند که اعمش گفت: همین حدیث کافی است! آنچه که من برای تو در طول صد روز روایت کردم، در یک ساعت روایت کردی و من نمی‌دانستم که تو به این احادیث عمل می‌نمایی. ای فقه‌ها، شما طیب و ما داروفروشیم. و توای ابوحنیفه رحمته هر دوی این‌ها می‌باشی.^۱ روزی اعمش به امام گفت: اگر علم به سعی و تلاش و آموختن می‌بود، من از تو فقیه‌تر می‌شدم، لیکن بخششی از جانب خداوند است.^۲ خطیب در تاریخش به اسناد از ابی غسان ذکر نموده است که: از اسرائیل^۳ شنیدم که می‌گفت: «نعمان مرد خوبی بود؛ هیچ کس احادیث احکام را بیشتر از او حفظ نداشت و در مورد آن‌ها بیشتر از او دقت نمی‌کرد. در احادیث احکام کسی داناتر از او نبود؛ او حدیث را از حماد آموخته و به طرز نیکویی حفظ کرده بود.»^۴

ابویوسف گفته است: هیچ کسی را آشناتر از ابوحنیفه رحمته به تفسیر و تشریح حدیث و نکات و رموز آن ندیدم.^۵ موفق به اسناد خود از علی هاشم روایت نموده است: ابوحنیفه رحمته گنجینه‌ی علم و دانش بود؛ مسائلی که بر داناترین مردم زمانش مشکل بود، برای او سهل و آسان بود.

و زفر گفته است: «بزرگان محدثین مانند زکریا بن ابی زائده، عبدالملک بن ابی سلیمان، لیث بن ابی سلیم، مطرف بن طریف و حصین بن عبدالرحمن به نزد ابوحنیفه رحمته آمد و شد داشتند و در مورد مشکلات حدیث، از وی سؤال می‌کردند. او به اسناد خود از محمد بن حسن روایت نموده است: از ابویوسف شنیدم که می‌گفت: با ابوحنیفه رحمته در مورد برخی از مسائل، گفتگو می‌نمودیم و هنگامی که او رأی خود را بیان می‌نمود و اصحاب و یارانش بر آن اتفاق می‌نمودند؛ بین مشایخ کوفه به جستجو می‌پرداختم تا ببینم آیا در تقویت سخن او حدیث یا اثری می‌یابم؟ بسیاری

۱- امام قاری، مناقب، ص ۴۸۴.

۲- المناقب، ج ۲، ص ۱۵۶؛ نیز: تاریخ خطیب، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

۳- او ابن اسحاق سبیبی امام و حافظ حدیث ابویوسف کوفی است؛ او حجت و شخص صالح و فروتن و یکی از منابع علم بود. چنانچه ذهبی در تذکره‌ی خود یادآور شده است. نگا: نعمانی، ماتمس إليه الحاجة من حدیث ابن ماجه.

۴- تاریخ خطیب، ص ۱۳.

۵- موفق، المناقب، ج ۱، ص ۲۸.

اوقات دو یا سه حدیث را می‌یافتیم و به نزد او می‌آوردیم که بعضی از آن‌ها را می‌پذیرفت و برخی دیگر را رد می‌کرد و می‌فرمود: این حدیث صحیح و یا مشهور نیست. در حالی که آن حدیث، موافق قولش بود! می‌گفتم: این را از کجا می‌دانی؟ می‌فرمود: من به علوم اهل کوفه دانا و آشنایم. ابوعصمت گفته است: او راست فرموده است؛ زیرا او نه تنها عالم به علوم اهل کوفه و بیشتر علوم غیراهل کوفه بوده، بلکه از دیگران نیز داناتر بوده است. شاهد این مدعا کتاب‌ها و روایاتی است که نزد یارانش وجود دارد. شما به یکی از کتاب‌های او مراجعه کنید، مثلاً از کتاب صلوة شروع کنید، ببینید که او مسائل و جزئیات وضو را چگونه تشریح و بیان نموده و آثار و روایات را پاسخ گفته و چگونه به پیروی از آثار و علمای سلف ارج و اهمیت قائل شده است، تا ببیند میان گفته‌های او و اقوال و گفته‌های سلف چقدر توافق و هماهنگی وجود دارد.^۱ ابویوسف رحمته گفته است: در برخی از مسائل دچار اختلاف می‌شدیم؛ به نزد ابوحنیفه رحمته مراجعه نموده و از او سؤال می‌نمودیم. او سؤال را به گونه‌ای پاسخ می‌داد که گویی آن را از آستینش درمی‌آورد و به ما می‌دهد.^۲

نمونه‌ای از درک و فهم عمیق امام ابوحنیفه رحمته از حدیث:

موفق به اسناد خود از محمد بن شجاع مروزی روایت نموده است: یک بار فضل بن عطیه در نزد امام ابوحنیفه رحمته نشسته بود؛ ابوحنیفه رحمته به او گفت: فرزند تو نزد چه کسی رفت و آمد می‌نماید؟ او پاسخ داد: نزد محدثین رفته و از آنان احادیث فرا می‌گیرد و سپس می‌نویسد. امام فرمود: او را به نزد من بیاور تا ببینم در چه سطحی قرار دارد. فضل، پسرش را به نزد امام آورد؛ امام ابوحنیفه رحمته پسرش را مورد تفقد و نوازش قرارداد و در کنار خود نشاند. سپس فرمود: محمد، از چه کسی حدیث می‌آموزی؟ او جریان را برای امام بازگو کرد. امام مشاهده کرد که او همراه خود کتابی دارد. فرمود: کتاب را به من بده. او کتاب را به امام داد و امام در آن نگاهی کرد؛ دید که در اول کتاب این حدیث به روایت از پیامبر اسلام ثبت گردیده: «إِنَّ وَلَدَ الزَّانَا شَرُّ الثَّلَاثَةِ»؛ یعنی: «فرزندی که از زنا متولد می‌گردد بدتر آن سه است». یعنی او از پدر و

۱- موفق، المناقب، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۲۲.

مادر زناکار خود بدتر است. امام فرمود: محمد! معنای این فرموده‌ی پیامبر چیست؟ او در جواب گفت: معنایش همانطوری است که در حدیث آمده است. امام فرمود: تو به پیامبر چیزی نسبت داده‌ای که جایز نیست! این حدیث با کتاب خداوند و سنت پیامبرش در تضاد است و اعتقاد به آن، اذعان به ظالمیت و ستمکاری خداوند است؛ زیرا خداوند سبحان فرموده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸] «جزای کار هر کسی در گرو اعمالی است که آن را انجام داده است».

نیز فرموده است: ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَوْا بِمَا عَمِلُوا﴾ [النجم: ۳۱] «تا کیفر دهد آنانی را که مرتکب گناه شده‌اند به سبب آنچه که انجام داده‌اند». نیز فرموده است: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹] «برای انسان نیست جز آن چیزی که انجام داده است». خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [یس: ۵۴] «شما جز در مقابل آنچه که انجام داده اید جزا داده نمی‌شوید». نیز فرموده است: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۹] «و آن‌ها آنچه را که انجام داده‌اند حاضر و آماده می‌یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند». نیز فرموده است: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶] «و پروردگار تو نسبت به بندگانش ستمکار نیست». نیز فرموده است: ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹] «و من به بندگان خود ظالم و ستمکار نیستم». فرموده است: ﴿وَوَضَعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ [الانبیاء: ۴۷] «و ما در روز قیامت ترازوهای عدالت را در میان می‌نهمیم و سپس به هیچ کس به هیچ اندازه‌ای ظلم نخواهد شد». او فرموده است: ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾ [الزخرف: ۷۶] «و ما به ایشان ستم نکرده ایم و لیکن خودشان ستمکار بودند». او فرموده است: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶] «فقط به سود و نفع اوست آنچه را که از خیر انجام داده است و بر زیان اوست آنچه را که از شر مرتکب شده». او فرموده است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [الإسراء: ۷] «اگر شما نیکویی کنید برای خودتان نیکی کرده اید و اگر گناهی انجام دهید به زیانتان است». او فرموده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴] «هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر نمی‌دارد».

سپس امام فرمود: هر کس به این قولی که تو گفته‌ای معتقد باشد، با قرآن مخالفت نموده و عذاب را به خاطر گناه دیگری واجب نموده است و خداوند را ظالم و ستمکار دانسته است!

فضل بن عطیه گفته: پس معنای این حدیث چیست؟! خداوند بر تو رحم نماید! امام فرمود: این حدیث از نظر ما درباره‌ی ولدالزناهی مخصوصی وارد گردیده که عمل والدین خود را انجام و همراه با آن، اعمال زشت دیگری مانند: قتل، سرقت و کفر را مرتکب شده است؛ به چنین فردی گفته می‌شود که او بدتر از پدر و مادر خود است؛ زیرا آنچه را که پدر و مادرش انجام دادند، کفر نبوده است؛ لیکن اعمال این فرد، کفر می‌باشد و کفر از زنا بدتر است! فضل بن عطیه گفت: «به راستی که این علم است!» سپس او به پسرش محمد گفت: شنیدی؟! امام ابوحنیفه رحمته فرمود: محمد! کسی که حدیث را بجوید و به سراغ تفسیر و توضیح آن نرود سعیش بیهوده است و علمی که به دست می‌آورد بر او وبال می‌گردد! راوی گفته است: بعد از این ماجرا محمد بن فضل به نزد امام ابوحنیفه رحمته رفت و آمد زیادی آغاز کرد.^۱

امام ابوحنیفه رحمته فرموده است: کسی که حدیث را بطلبد و معنایش را نداند به داروفروشی می‌ماند که داروها را گرد آورده، اما نمی‌داند که آن‌ها برای چه دردی مناسب‌اند تا اینکه پزشک دارو را تجویز نماید».^۲

امام ابوحنیفه رحمته نقش بزرگی در پیدایش اصول حدیث یعنی شناخت راویان و احوال آنان و کیفیت روایت حدیث از استادان داشته است. او در این فن برای خود قواعد مخصوصی داشت که آن‌ها را کتب اصول حدیث نقل نموده‌اند.

شیخ محدث، مسعود بن شیبه‌ی سندی، در کتاب «التعلیم» فصل مخصوصی در این مورد باز نموده و در آن گفته است: سخنی که امام ابوحنیفه رحمته در تأیید و یا تضعیف راویان حدیث نقل نموده، مورد قبول است و آن‌ها را علمای این فن پذیرفته و عمل نموده‌اند. چنان‌چه از امام احمد، بخاری، ابن معین و دیگر علماء حدیث قبول نمودند و این امر بیانگر عظمت شأن و علم و دانش گسترده‌ی اوست. از جمله سخنان او که در مورد راویان گفته، کلامی است که ترمذی در کتاب «العلل» به روایت از

۱- موفق، المناقب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- محاضرات فی الفقه الاسلامی، جزء سوم، الإمام الأعظم ابوحنیفه، ص ۱۷۱.

الجامع الکبیر گفته است:

محمد بن غیلان از جریر از یحیی حمانی روایت نموده که: از ابوحنیفه رحمته شنیدم که می‌فرمود: مردی دروغ‌گوتر از جابر جعفی و بهتر از عطاء بن ابی رباح ندیده‌ام. ما در کتاب «المدخل» تألیف بیهقی از عبدالحمید حمانی روایت نمودیم که: از ابوسعید صغانی در حالی که در کنار امام ایستاده بود، شنیدم که گفت: ای ابوحنیفه! درباره‌ی آموختن حدیث از ثوری چه می‌گویی؟ امام فرمود: احادیثی را که او روایت می‌کند، یادداشت نما؛ زیرا که او مردی مؤثّق می‌باشد، جز احادیثی که او از اسحاق بن حارث و جابر جعفی روایت نموده است.

ابوحنیفه رحمته فرموده است: طلق بن حبیب، عقیده‌ی قدریه داشت. زید بن عیاش مرد ضعیفی است. سوید بن سعید از سفیان بن عیینه روایت نموده که می‌گفت: اولین کسی که مرا به روایت حدیث واداشت، ابوحنیفه رحمته بود. یک بار به کوفه آمدم. او به مردم گفت: این مرد، داناترین مردم به احادیث عمرو بن دینار است. آن‌ها در اطرافم گرد آمده و من برایشان حدیث روایت نمودم. ابوحنیفه رحمته فرموده است: خداوند عمرو بن عبید معتزلی را لعنت فرماید؛ زیرا او مردم را وادار به جدال‌های کلامی کرد. نیز فرموده است: خداوند جهم بن صفوان و مقاتل بن سلیمان را از رحمت خود دور نماید؛ زیرا جهم در نفی صفات زیاده‌روی کرده و مقاتل در تشبیه خداوند به خلقش، افراط نموده است؛ همان طوری که عادت سایر مجسمین می‌باشد.

ابویوسف به نقل از ابوحنیفه رحمته فرموده است: سزاوار نیست که شخصی، حدیثی را برای دیگران روایت کند، جز اینکه باید آنچه را از روزی که شنیده تا روزی که روایت می‌کند، حفظ داشته باشد. شیخ مسعود می‌گوید: علت کمی روایت حدیث از امام همین امر بوده است، نه چیزهای دیگری که مخالفین به او نسبت داده‌اند. ابوعاصم می‌گوید: از ابوحنیفه رحمته شنیدم که می‌فرمود: خواندن حدیث نزد محدثین و عرض کتب حدیث بر آنان جایز است.

سخنان بزرگانِ محدثین درباره‌ی امام ابوحنیفه رحمته:

حافظ ابوعبدالله ذهبی، کتابی پر حجم در مورد طبقات حفاظ حدیث تألیف نموده

و در آن، شرح حال مختصری از امام و دو یارش^۱ ذکر نموده است؛ او در این کتاب قطور، امام را از حفاظ بلند مرتبه‌ی حدیث دانسته و در مقدمه‌ی این کتاب می‌گوید: «این کتاب اسامی آنانی را خاطر نشان می‌نماید که در برداشت و حفظ احادیث نبوی عدالتشان محرز و در تعدیل راویان و تصحیح و تضعیف احادیث به آرائشان مراجعه می‌شود». این کلام، خود گواهی از امام ذهبی است بر اینکه امام در علم حدیث، حافظی مسلم و عادل به تمام معنا بود.

علی بن مدینی گفته است: «ثوری، ابن مبارک، حماد بن زید، هشیم، وکیع بن جراح، عباد بن عوام و جعفر بن عون از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده‌اند و او مرد معتمدی است که در روایت از او هیچ اشکالی وجود ندارد».^۲

ابوداود سجستانی صاحب کتاب «السنن» گفته است: امام ابوحنیفه رحمته، امام مالک رحمته و امام شافعی رحمته پیشوا بودند. ابن عبدالبر گفته است: یک بار از یحیی بن معین و عبدالله بن احمد دورقی سؤال شد: آیا می‌شود حدیثی از ابوحنیفه رحمته شنید؟ یحیی گفت: او مرد فقیهی است و من نشنیدم که کسی او را ضعیف دانسته باشد. این شعبه بن حجاج است که برایش نامه می‌نویسد تا به دستور او حدیث روایت کند. و شعبه، شعبه است».^۳ به یحیی بن معین گفته شد: ابوزکریا! آیا ابوحنیفه رحمته در روایت حدیث صادق بوده است؟ او گفت: بلی! او مردی بی‌نهایت راستگو بود.^۴ یزید بن هارون گفته: هزار عالم را دریافتم و از بیشترشان احادیثی را شنیده و نوشتم و در میانشان فقیه‌تر، پرهیزگارتر و داناتر از پنج نفر ندیدم که نخستین آنان ابوحنیفه رحمته بود».^۵

مکی بن ابراهیم که یکی از استادان بخاری است، گفته: «ابوحنیفه رحمته در گفتار و رفتار خود صادق بود».^۶ از یحیی بن معین سؤال شد: آیا شعبه از ابوحنیفه رحمته

۱- وی در این کتاب به شرح حال مستقلی برای امام و دو یارش پرداخته است و این اثر به اهتمام

شیخ ابوالوفاء افغانی به چاپ رسیده است.

۲- ابن عبدالبر نمری قرطبی، جامع بیان العلم و فضله.

۳- ابن عبدالبر، الانتقاء؛ در این کتاب سخنان زیادی از ائمه در ستایش امام ابوحنیفه وجود دارد.

۴- همان.

۵- الانتقاء.

۶- موفق، المناقب.

حدیثی روایت نموده است؟ گفت: آری! او در حدیث و فقه بی‌نهایت صادق و در دین خدا مورد اعتماد و اطمینان بود و او را ستایش نمود». ^۱ حافظ ابن حجر در «تهذیب التهذیب» به نقل از محمد بن سعد عونی گفته است: از ابن معین شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه رحمته الله مرد معتمدی است که جز آنچه را حفظ نموده، روایت نکرده و از آنچه که حفظ ندارد، حدیث نمی‌گوید. ^۲

موفق در مناقب خود به اسنادش از یحیی بن معین روایت نموده است: از یحیی بن قطان شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند ما با ابوحنیفه رحمته الله همنشینی کردیم و احادیثی از وی آموختیم و به خدا سوگند با نگاه به چهره‌اش از سیمایش درک می‌نمودم که او از خداوند عزوجل می‌ترسد. ^۳ امام جرح و تعدیل، یحیی بن سعید قطان، می‌گوید: به خدا قسم که ابوحنیفه رحمته الله داناترین این امت است به آنچه که از جانب خدا و رسولش آمده است. ^۴ مکی بن ابراهیم می‌گوید: ابوحنیفه رحمته الله شخصی پارسا، دانشمند و علاقه‌مند به آخرت و بی‌نهایت راست‌گفتار و در حدیث حافظ‌ترین مردم زمانش بود. ^۵ امام ابوجعفر طحاوی در مغانی الأخیار من رجال الآثار گفته است: ابوحنیفه رحمته الله، این امام بزرگ، فردی مؤثق، صادق و فقیه‌ی مشهور می‌باشد. و ثوری می‌فرماید: کسی که با ابوحنیفه رحمته الله مخالفت می‌کند، باید از نظر منزلت از وی بالاتر و در علم از او کاملتر باشد و بعید است که چنین فردی پیدا شود. مکی بن ابراهیم، استاد بخاری که بیشتر ثلاثیات بخاری از اوست، می‌فرماید: ابوحنیفه رحمته الله داناترین مردم زمانش بود. ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته است: به خدا سوگند، منطق و جدال و فلسفه، بخشی از علم صحابه، تابعین، اوزاعی، ثوری، مالک و ابوحنیفه رحمته الله نبوده است، بلکه علوم آنان قرآن و حدیث و مانند آن‌ها بوده است. ^۶

۱- العقیان، ص ۷۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۵ و نیز: نگا: خیرات الحسان؛ إنجاء الوطن.

۳- موفق، المناقب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴- مقدمة التعليم.

۵- موفق، المناقب، ج ۱، ص ۲۱۳.

۶- خلاصه‌ی تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۹۲.

ذهبی در شرح حال امام فرموده است: ابوحنیفه رحمته، پیشوای بزرگ، دانشمند عراق، نعمان بن ثابت ابن زوطی تیمی کوفی که برده‌ی آزاد شده‌ی تیمی‌ها بوده است، می‌باشد.^۱ او که در سال هشتاد متولد شده، انس بن مالک رحمته را بیش از یک بار هنگامی که به کوفه آمد دیده است. این مطلب را سیف بن سعد از سیف بن جابر از ابوحنیفه رحمته روایت نموده است. او از افرادی چون عطاء، نافع، عبدالرحمن بن هرمز اعرج، عدی بن ثابت، سلمة بن کهیل، ابوجعفر محمد بن علی، قتاده، عمرو بن دینار، ابواسحاق و افراد زیاد دیگری حدیث روایت نموده است.^۲

اصول و قواعد امام ابوحنیفه رحمته در عمل به نصوص:

امام ابوحنیفه رحمته فقیه، مجتهد، حافظ کتاب خدا و سنت رسولش و فتاوی و اقوال اصحاب و تابعینش بوده است؛ او صرفاً حافظ و راوی حدیث نبوده؛ بلکه از او قواعد ارشمندی در باب حدیث نقل گردیده است، که بسیاری از علمادر پذیرفتن نصوص و دسته بندی آن‌ها در هنگام تعارض و تقدیم برخی از آن‌ها بر بعضی دیگر، از آن قواعد پیروی نمودند؛ این‌ها قواعدی است که بعداً علمای اصول تحت عنوان ترتیب الادلة یا مانند آن، به روایت از امام نوشته‌اند. امام ابوحنیفه رحمته در این کار، (العیاذ بالله) مرتکب بدعت نشده بود، زیرا او از تابعین است و از هوای نفس و اغراض شخصی پیروی نمی‌نمود، بلکه به اقوال و فتاوی اصحابه و تابعین و در موارد مقتضی به آراء اهل لغت استناد می‌نمود؛ این تنها امام ابوحنیفه رحمته نیست که به رأی و قیاس بها می‌دهد، بلکه تعدادی از اصحاب بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به آن اهتمام و حتی در مواردی آن را بر خبر واحد مقدم شمرده‌اند، از جمله:

۱- علی بن ابی طالب رضی الله عنه، از ابن مسعود در مورد زنی که شوهرش مرده بود و برایش مهری تعیین نکرده بود، سؤال شد. او گفت: من ندیدم که رسول خدا در چنین موردی قضاوت نموده باشد. آنان یک ماه به نزد او رفت و آمد نمودند و با اصرار فراوان خواستار حل این مسأله شدند. ابن مسعود اجتهاد

۱- سخنی از نواده‌ی امام نقل گردید که گفته بود: هیچگاه بردگی در نیاکان ما اتفاق نیفتاده است. واضح است که نوادهاش این مطلب را بهتر می‌داند. و الله اعلم.

نمود و فرمود: باید به این زن، مهر زنان همسان او بدون هیچ زیادت یا کاستی، پرداخت شود و عده نیز بر او واجب است و از میراث شوهرش نیز، سهم می‌برد. بعد از اجتهاد ابن مسعود، معقل بن یسار آمد و شهادت داد که رسول خدا نیز در چنین موردی، همین طور حکم نمودند. عبدالله بن مسعود با شنیدن این سخن به گونه‌ای خوشحال شد که هیچگاه بدین اندازه خوشحال نشده بود. اما علی علیه السلام، در این مسأله با ابن مسعود مخالفت نموده و گفت به این زن مهری تعلق نمی‌گیرد و ما نمی‌توانیم قول یک مرد بادیه‌نشین را که برخلاف کتاب خدا سخن گفته است، قبول کنیم؛ زیرا خداوند فرموده است:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾

[البقرة: ۲۳۶]

«گناهی بر شما نیست اگر شما زنانتان را که هنوز با آنها همبستر نشده‌اید و برای آنان مهری تعیین نکرده‌اید، طلاق دهید».

این آیه در مورد طلاق نازل گردیده بود؛ اما علی علیه السلام وفات را نیز بر آن قیاس نمود و این قیاس را بر خبر واحد مقدم کرد.^۱

۲- عمر بن خطاب: فاطمه، دختر قیس، در نزد عمر رضی الله عنه گواهی داد که شوهرش او را سه طلاقه داده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفقه و مسکنی برایش تعیین ننمود. عمر رضی الله عنه گواهی وی را رد نمود و فرمود: «ما کتاب خداوند را به گفته‌ی زنی که نمی‌دانیم حکم پیامبر را حفظ کرده یا از یاد برده است، ترک نمی‌کنیم. نفقه و مسکن برای چنین زنی واجب است».^۲ منظور عمر بن خطاب از فرموده‌ی خداوند، آیه‌ی ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ﴾ [الطلاق: ۱] می‌باشد، «زنانی را که طلاق دادید، از خانه‌هایشان بیرون نکنید».

۳- حضرت عمر رضی الله عنه در مورد تعیین حد شراب با اصحابش به مشورت پرداخت. این خبر را اصحاب اصول روایت نموده‌اند. عبدالرحمن بن عوف گفت: به نظر

۱- آن را مسلم و ترمذی روایت نموده‌اند. نگا: شیخ محمد بن حسن حجوی، الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۲، ص ۴۲.

من باید حد خمر به اندازه‌ی سبک‌ترین حدها، یعنی هشتاد ضربه شلاق، که حد قذف است، تعیین شود و در موطأ از علی رضی الله عنه روایت شده که او نیز چنین عقیده داشته است. او فرموده است: «مَنْ سَكَرَ هَذِي وَمَنْ هَذِي افْتَرَى»؛ «کسی که مست گردید هذیان می‌گوید و کسی که هذیان گفت افتراء می‌کند». بر این اساس حد خمر به سبک‌ترین حدود که حد قذف می‌باشد، قیاس گردیده و اندازه‌اش بر آن منوال تعیین شد. این قیاس بر سنتی که در زمان رسول اکرم و ابوبکر صدیق بود، مقدم گردید؛ زیرا در آن زمان حد خمر چهل ضربه تازیانه بوده است.^۱

۴- اصحاب رسول خدا در مورد تمسک به ظواهر نصوص و یا قانون اتخاذ شده از قرآن، با یکدیگر اختلاف نموده‌اند. عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در مسأله‌ی ذیل به ظاهر نص تمسک بسته و فرموده است: وقتی که زنی فوت کرد و بعد از آن شوهر و پدر و مادرش در قید حیات بودند، سهم شوهرش نصف ترکه، و سهم مادر یک سوم آن و باقی مانده مال پدر است. او در این مسأله به ظاهر این فرموده‌ی خداوند استناد نموده است: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ [النساء: ۱۱] «اگر برای میت، فرزندی نبود و پدر و مادرش وارث او بودند، به مادرش یک سوم داده می‌شود». افرادی چون زید و سایر بزرگان صحابه، سهم مادر را یک سوم بعد از جدا نمودن حق شوهر تعیین نموده، به خاطر آیه ﴿فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ﴾ [النساء: ۱۷۶]؛ زیرا مادر و پدر، مذکر و مؤنثی‌اند که از یک جهت مستحق ارث گردیده‌اند. سپس برای مذکر دو سهم مؤنث داده می‌شود. مانند فرزندان پسر و دختر.^۲

امام کوثری رضی الله عنه، گفته است: هر کس گمان کند که ابوحنیفه رضی الله عنه احادیث کمی در اختیار داشته یا به احادیث ضعیف، زیاد تمسک بسته است، جاهلانه سخن گفته است و از شرایط قبول احادیث در نزد ائمه غفلت ورزیده است و علوم و آموخته‌های ائمه‌ی اجتهاد را به ترازوی مخصوصی که بسا وقت‌ها عیارش مختل است، سنجیده است.

۱- الفکر السامی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۶۱.

امام رحمه الله برای خود در باب استنباط احکام، اصول و قواعد ثابت و مقتضی دارد که بسیاری از اوقات آنانی که به این قواعد آگاه نیستند، او را به چنین اتهامات واهی متهم می‌کنند. آن اصول عبارتند از:

۱- قبول نمودن احادیث مرسلی که افراد معتمد روایت نموده‌اند. این در صورتی است که با احادیث مرسل قوی‌تر از خود در تعارض نباشد. تمسک به حدیث مرسل، سنت و شیوه‌ی دیرینه و دائمی‌ای بوده است که همه‌ی علمای امت در قرون گذشته، بدان عمل نموده‌اند. ابن جریر در این باره گفته است: «رد نمودن حدیث مرسل به طور مطلق، بدعتی است که در آغاز قرن دوم پدید آمده است».

چنانچه این مطلب را باجی در اصولش و ابن عبدالبر در التمهید و ابن رجب در شرح علل ترمذی متذکر شده‌اند و ما می‌بینیم که امام بخاری در صحیح خود و در «جزء القراءة خلف الإمام» به احادیث مرسل تمسک جسته است. در صحیح مسلم نیز احادیث مرسل وجود دارد، به طوری که مولانا محدث نعمانی این موضوع را در فتح الملهم شرح صحیح مسلم، خاطر نشان ساخته است؛ که هر کس احادیث مرسل را ضعیف بداند، نیمی از احادیثی را که به آن‌ها عمل می‌شود، ترک نموده است.

۲- عرضه‌ی خبرهای واحد بر اصولی که بعد از تحقیق و بررسی نصوص گردآوری شده است، هنگامی که خبر واحد با این اصول مخالف باشد، امام ابوحنیفه رحمه الله به اصل و قاعده تمسک می‌جوید و خبر را شاذ می‌شمارد.

مثال‌های فراوانی در این خصوص در «معانی الآثار» تألیف طحاوی وجود دارد. در واقع این عمل به منزله‌ی مخالفت با حدیث صحیح نیست، بلکه ترک حدیثی است که از نظر مجتهد دارای اشکال است؛ زیرا صحت حدیث، منوط به عدم وجود علل و اشکالات است.

۳- عرضه‌ی خبرهای واحد بر عمومات قرآن و ظواهر آن؛ وقتی که حدیث با عموم یا ظاهر قرآن مخالف باشد، امام ابوحنیفه رحمه الله به قرآن عمل می‌نماید و حدیث را کنار می‌گذارد، تا به قوی‌ترین دلیل عمل کرده باشد؛ زیرا ثبوت قرآن قطعی و یقینی است و ظواهر و عموماتش از نظر امام ابوحنیفه رحمه الله دلالت قطعی و یقینی بر عمومات خود دارند؛ به خاطر دلایل قوی که در

کتاب‌های مفصل اصول مانند «فصول» ابی بکر رازی و «شامل» اتقانی به طور مشروح بیان گردیده است، وقتی که حدیث، مخالف با عموم و یا ظاهر قرآن نباشد، بلکه میبین ابهام و اجمال آن باشد، امام به آن حدیث عمل می‌نماید. زیرا آیه‌ی مجمل بدون توضیح، دلالت بر معنا ندارد و این کار از باب افزودن حکم بر قرآن به وسیله‌ی خبر واحد نیست، اگر چه بعضی از فتنه‌جویان و ستیزه‌گران چنین توهم کرده‌اند.

۴- حدیث، مخالف سنت مشهور نباشد، چه سنت عملی و چه قولی؛ تا به دلیل قوی عمل شده باشد.

۵- خبر واحد، معارض با حدیث همسان خود نگردد. در هنگام تعارض، یکی از آن دو حدیث به شیوه‌های ترجیح که از دیدگاه مجتهدین مورد اختلاف است، برگزیده می‌شود؛ مثلاً راوی یکی از آن دو، فقیه و یا فقیه تراز راوی دیگر باشد.

۶- راوی برخلاف مقتضای حدیث خود، عمل نکند؛ مانند حدیثی که از ابوهریره در مورد هفت بار شستن ظرفی که سگ در آن دهان زده باشد، روایت شده است. این حدیث، مخالف فتوایی است که شخص ابوهریره رضی الله عنه در این مورد داده است؛ زیرا هنگامی که از او در این مورد سؤال شد، فتوا داد که آن ظرف سه مرتبه شسته شود. بسیاری از علمای سلف با امام ابوحنیفه رضی الله عنه در این مورد هم‌نظر و هم‌عقیده‌اند، به طوری که نمونه‌هایی از آن را در «شرح علل ترمذی» تألیف ابن رجب می‌یابیم؛ اگر چه گروهی از مردم که فهم و درکشان نزدیک به ظاهریه می‌باشد، با او اختلاف نظر دارند.

۷- ارجاع حدیثی که از نظر متن و یا سند افزودگی دارد، به حدیثی که از آن کوتاه‌تر است، به خاطر احتیاط در دین. این مطلب را ابن رجب یادآوری نموده است. پوشیده ماندن این قاعده‌ی مهم بر برخی از علماء، علت متقاعد شدن ایشان به هنگام مناقشه با مخالفین است.

۸- اخبار و حدیثی که مبتلا به عموم است؛ یعنی در مورد مسائلی است که همگان با آن‌ها سروکار دارند، باید به تواتر نقل شود، حدود و کفارات که به وسیله‌ی شبهات دفع می‌شوند، در این دسته جای می‌گیرند.

۹- اصحاب پیامبر در حین اختلاف با یکدیگر، از استدلال به این خبر که یکی از ایشان روایت نموده، خودداری نکرده باشند.

۱۰- از جانب علمای سلف بر آن طعنی وارد نشده باشد.

۱۱- هنگام اختلاف روایات در حدود و کیفرها به آسان‌ترین‌ها عمل شود.

۱۲- راوی آنچه را که روایت نموده است از لحظه‌ی برداشت تا هنگام اداء، به طور دائمی حفظ کرده باشد و هیچ نوع نسیان و فراموشی بر آن عارض نشده باشد.

۱۳- راوی که حدیث خود را به یاد نمی‌آورد، بر خطش اعتماد نکند.

۱۴- در زمینه حدودی که با شبهات رفع می‌شوند در صورت اختلاف در روایات، باید به حدیثی که به احتیاط نزدیک‌تر است عمل شود. مانند عمل امام ابوحنیفه رحمته به روایت قطع دست دزد در مقابل مالی که بهای آن به ده درهم برسد، نه به روایت یک چهارم دینار؛ چرا که یک چهارم دینار معادل سه درهم می‌باشد؛ پس روایت ده درهم نزدیک‌تر به احتیاط و شایسته‌تر به اعتماد است. این اصل در جایی کاربرد دارد که حدیث مقدم از مؤخر جدا نمی‌شود تا منسوخ بودن یکی از آن دو آشکار شود.

۱۵- حدیث با عملی که در میان صحابه و تابعین هر شهر و دیاری معمول بوده است و اختصاص به یک شهر خاص هم نداشته است، مخالف نباشد. به طوری که در این باره لیث بن سعد در نامه‌ای که برای مالک نوشت، اشاره نمود.

امام ابوحنیفه رحمته اصول و قواعد دیگری شبیه اصول مذکور دارد که او را وادار می‌نماید تا از بسیاری از روایات به خاطر عمل به قوی‌تر^۱ امتناع ورزد. امام محمد بن یوسف صالحی شافعی - شاگرد امام سیوطی و مؤلف کتاب تاریخ مشهور «السیرة الشامیة» در فصل سوم کتاب «عقد الجمان» مطالبی گفته است، که به شرح ذیل بیان می‌گردد:

ابن عبدالبر در کتاب «الکنی» گفته است: روش ابوحنیفه رحمته در عمل به خبرهای واحد این است که آن‌ها مخالف اصول و قواعد مورد اتفاق نباشند. اصحاب

حدیث این حرف او را نپذیرفته و در رد آن به افراط رفته‌اند.^۱

او در کتاب «العلم» که در نوع خود بی‌نظیر است، گفته است: هیچ یک از علمای امت حدیثی را که از رسول اکرم ﷺ نقلش ثابت شده است، بدون ادعای نسخ به حدیث یا به اجماع یا به متواتر - عملی که از سلف به ارث مانده است - و یا اینکه در سندش طعن وارد شده باشد، رد نمی‌نمایند و اگر کسی مرتکب چنین کاری شود، عدالتش ساقط می‌گردد؛ چه برسد که به عنوان امام تعیین شود و خداوند علمای امت را از چنین چیزی حفظ نموده است. دیگری گفته است: امام ابوحنیفه رحمته عمل به خبرهای واحد را ترک و قیاس را بر آن‌ها مقدم نموده است. سپس او از جانب امام درصدد پاسخ این مسأله برآمده و به شرح ذیل پاسخ گفته است:

- ۱- او (امام) از بعضی از این احادیث اطلاع نداشته است؛ این بعید است.
- ۲- برخی خبرهای واحد، مخالف با عموم کتاب خدا یا ظاهر آن می‌باشد که ابوحنیفه رحمته تخصیص عمومیت قرآن یا نسخش را به خبر واحد، جایز نمی‌داند، زیرا که عمومات و ظواهر قرآن در نزد او از این جهت که یقین کامل را افاده می‌کند، مانند خاص است که تخصیص و یا معارضه با آن، به وسیله‌ی خبر واحد درست نیست؛ زیرا این کار ترک به قوی‌ترین دلیل و تمسک به ضعیف‌ترین آن است و این کار جایز نیست. مثال آن، حدیث «أَلْحَرَمُ لَا يُعِيدُ فَارًا»^۲ می‌باشد. «حرم هیچ گریزنده‌ای را پناه نمی‌دهد» که مخالف عموم این فرموده‌ی خداوند است: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ [آل عمران: ۹۷] «هر کس که در حرم درآید در امان می‌باشد». مثال دیگرش این فرموده‌ی پیامبر می‌باشد: «لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^۳. این حدیث مخالف با عموم این فرموده‌ی

۱- لفظ آن در کتاب «الانتقاء» چنین آمده: ابوحنیفه خبرهای واحد را بر آنچه که بر آن اجماع شده از احادیث و معانی قرآن عرضه می‌کرد و هر چه که مخالف آن تشخیص داده می‌شد، رد و آن را شاذ می‌خواند.

۲- حدیث «إِنَّ اللَّهَ حَرَمَ مَكَّةَ» را ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث ذکر نموده‌اند؛ در آخرش این گفته‌ی عمرو بن سعید، که فرمانده‌ی لشکر بر ضد ابن زبیر در مکه بود، اضافه گشته که: «الْحَرَمُ لَا يُعِيدُ عَاصِيًا وَ لِفَارًا بَدْم»؛ که این جزو متن اصلی حدیث نیست.

۳- ائمه‌ی ششگانه‌ی حدیث و امام احمد، این حدیث را روایت کرده‌اند.

خداوند است: ﴿فَأَقْرَهُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ [المزمل: ۲۰] «آنچه که از قرآن آسان است بخوانید». و حدیث «بسم الله» گفتن در آغاز وضو، به فرض صحیح بودنش، مخالف با این فرموده‌ی خداوند است: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ [المائدة: ۶] «وقتی که اراده نمودید که به نماز بایستید صورت‌هایتان را بشویید...» پس عمل به قرآن به خاطر احادیثی که ذکر شد، کنار گذارده نمی‌شود.

۳- عمل به خبر واحد منوط به این است که آن خبر، معارض با سنت مشهور نیز نباشد. زیرا خبر مشهور قوی‌تر از خبر واحد است و افزودن حکم به وسیله‌ی آن بر قرآن جایز است، در حالی که به خبر واحد جایز نیست. پس روا نیست که دلیل قوی، به خاطر دلیل ضعیف رها شود. لذا حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل گردیده، مبنی بر اینکه ایشان با قسم و یک شاهد از جانب مدعی به نفع او قضاوت نموده، به دو دلیل، با حدیث مشهور «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۱ مخالفت دارد:

۱- شرع، حق قسم را به منکر داده و چنین حقی برای مدعی قائل نشده است؛ چرا که با «لام» استغراق در جنس آمده است. لذا هر که قسم مدعی را حجت بداند با نص مشهور مخالفت ورزیده و به مقتضای حدیث، که استغراق است، عمل نکرده است.

۲- شریعت، اصحاب دعوی را به دو گروه تقسیم نموده است: مُدَّعَى و منکر. دلیل را نیز به دو بخش تقسیم کرده است: الف) شاهد ب) سوگند. سپس جنس قسم را بر منکر و جنس شاهد را بر مدعی محصور ساخته است؛ این امر مقتضی این است که طرفین در این دو با یکدیگر شریک نباشند و شاهد و قسم در یک طرف جمع نگردد. اساساً عمل به حدیث شاهد و قسم، موجب ترک عمل به حدیث مشهور است؛ لذا این حدیث مردود شناخته شده است. این مطلب را امام عبدالعزیز - بخاری - در کتاب «التحقیق» بیان کرده است

۱- این حدیث را بیهقی از ابن عباس با سند مرفوع روایت کرده و شیخین معنایش را به طرق زیادی روایت کرده‌اند.

و عده‌ای دیگر غیر از او علت رد این حدیث را اینگونه بیان نموده‌اند که: این حدیث مخالف با آیه‌ای از قرآن است و عمل به آن منجر به افزودن حکم بر قرآن به وسیله‌ی خبر واحد می‌شود؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ [البقرة: ۲۸۲]

«شما دو نفر از مردان خود را به عنوان گواه انتخاب نمایید؛ اگر دو مرد پیدا نشد یک مرد و دو زن را انتخاب نمایید، از آن گواهانی که مورد پسند شماست».

عمل نمودن به شاهد و قسم مدّعی، زیاده نمودن بر قرآن به شمار می‌رود.
 ۳- اینکه راوی حدیث فقیه نباشد. این مذهب عیسی بن ابان^۱ می‌باشد. بسیاری از متأخرین از او پیروی نموده‌اند و به وسیله‌ی این اصل، حدیثی را که از ابوهریره^{رضی الله عنه} در مورد مصرّاة^۲ یروایت شده رد نموده‌اند. ابوالحسن کرخی و پیروانش گفته‌اند: فقیه بودن راوی شرط تقدم حدیث بر قیاس نیست؛ زیرا در صورتی که راوی خبر واحد، عادل و حافظ باشد آن خبر، قبول است و بر قیاس مقدم می‌شود؛ صاحب (التحقیق) در تأیید این مطلب می‌گوید: علماء ما به حدیثی که ابوهریره^{رضی الله عنه} در مورد روزه داری که به سبب فراموشی چیزی^۲ خورده و یا نوشیده، روایت نموده است، عمل نمودند. اگر چه این حدیث مخالف قیاس نیز می‌باشد. حتی ابوحنیفه^{رضی الله عنه} گفته است: اگر در این مورد روایتی وجود نمی‌داشت، من به قیاس عمل می‌کردم یعنی روزه‌اش را باطل

۱- فقیه بودن راوی در ترجیح روایتش بر روایت دیگر و نیز در قبول روایت بالمعنی تأثیر می‌گذارد. برخلاف راوی غیر فقیه که این چنین نیست؛ زیرا او در هر جا در مظانّ اشتباه است.

۲- این حدیث را ائمه‌ی ششگانه از ابوهریره^{رضی الله عنه} به لفظ ذیل روایت نموده‌اند: «جاء رجلٌ إلى النبيّ ﷺ فقال إني أكلتُ وشربتُ ناسياً وأنا صائمٌ فقال رسولُ الله ﷺ اللهُ أطمعك وسقاك» یعنی: «مردی به نزد پیامبر اکرم ﷺ شرفیاب گردید، گفت: من در حالی که روزه داشتم در حال فراموشی خوردم و نوشیدم. رسول خدا فرمود: خدا به تو طعام و آب داده است» و این لفظ ابوداود نیز می‌باشد؛ اما دیگران حدیث مذکور را به این عبارت روایت نموده‌اند: «من نسي وهو صائم فأكل وشرب فليتم صومه فإنها أطعمه الله وسقاه» یعنی: «روزه داری که در حال فراموشی چیزی خورد و یا نوشید باید روزه‌اش را تمام نماید؛ زیرا خداوند به او آب و غذا داده است».

می‌دانستم.

از ابوحنیفه رضی الله عنه به روایت صحیح نقل گردیده که: هر چه که از جانب خدا و رسولش به ما برسد بر سر و چشمانمان می‌نهمیم. از هیچ یک از علمای سلف نقل نشده که فقیه بودن راوی را شرط نموده باشند. لذا ثابت می‌شود که این سخن یک نظر نوپیدا و جدید است. امام عبدالعزیز در کتاب التحقیق گفته است: «ابوهریره رضی الله عنه فقیه بود و او چیزی از اسباب اجتهاد را کم نداشت؛ زیرا او در زمان صحابه فتوا می‌داد. در آن زمان جز آنانی که فقیه و مجتهد بودند، فتوا نمی‌دادند». محی الدین قرشی در آخر طبقات گفته است: «ابوهریره رضی الله عنه از فقهای صحابه است. ابن حزم نام او را در زمره‌ی فقهای صحابه ذکر نموده است؛ شیخ الاسلام، تقی الدین سبکی، جزوه‌ای در مورد فتوهای ابوهریره رضی الله عنه گردآوری نموده است، که من آن را از او شنیده‌ام و حدیث المصراة را به گونه‌های دیگری نیز پاسخ داده‌اند که قرشی برخی از آنها را در آخر طبقاتش ذکر نموده است».

۴- اینکه راوی برخلاف روایتش عمل نماید. در این صورت عمل او معتبر است نه روایتش! زیرا در صورتی که راوی امین و عادل، حدیثی از رسول خدا روایت نماید و خود بر خلاف آن عمل کند دلالت بر این دارد که به نظر او این حدیث به یکی از موارد نسخ، تعارض، تخصیص و یا چیزهای دیگری از این قبیل، ترک گردیده است. مثال آن حدیثی است که شیخین رضی الله عنهما، از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند: اگر ظرفی را سگ دهان بزند، باید هفت بار شسته شود که مرتبه‌ی اول باید با خاک باشد؛ در حالی که خود ابوهریره رضی الله عنه عقیده دارد که ظرف مذکور باید سه مرتبه شسته شود. شیخ تقی الدین بن دقیق العید گفته است: این روش از قول خود ابوهریره رضی الله عنه به طور صحیح روایت شده است. شیخین از ابن عباس رضی الله عنهما نیز به طور مرفوع روایت نموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»: «کسی که دینش را عوض نماید او را بکشید». در عین حال از او به طور صحیح روایت شده که او (ابن عباس) گفته است: اگر زنی مرتد شد، کشته نمی‌شود. در اینجا نیز راوی برخلاف روایتش فتوا داده است.

۵- حدیث در مورد چیزهایی باشد که همه با آن گرفتار و هر کس به شناخت آن

نیازمند باشد. در چنین مواردی عادت بر این است که آن عمل به طور مشهور نقل شود؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ چیزی را که همگان به آن نیازمندند، به یک نفر نمی‌گوید، بلکه در نزد جماعتی بیان می‌نماید تا بدین وسیله تواتر و شهرت حاصل شود و آن مسأله در میان مردم پذیرفته شود. مثال این حدیث، بلند خواندن بسم الله است. ابوهیره^۱ از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است که: پیامبر اکرم ﷺ در نمازها بسم الله را بلند می‌خوانده است. این حدیث به خاطر اینکه توسط یک صحابه روایت گردیده به آن عمل نمی‌شود و نیز حدیث «لمس ذکر» که بسره^۲ روایت نموده است. زیرا با وجود نیاز همگان به شناخت آن، فقط بسره آن را روایت نموده است و دیگر احادیث مضطرب. این امر نشانه‌ی ضعف آن است؛ زیرا محال است که پیامبر اکرم ﷺ این حکم را با وجود شدت نیاز همگان به شناخت آن، فقط به بسره تعلیم داده باشند. این مطلب در «التحقیق» به روایت از شمس الاثمه نقل شده است.

۶- خبر واحد در مورد حدود و کفارات وارد شده باشد؛ زیرا آن‌ها به کمترین شبهه‌ای ساقط می‌شوند. در خبر واحد، احتمال کذب، سهو و خطا وجود دارد؛ زیرا فقط یک راوی این حدیث را روایت نموده است که این خود شبهه‌ای برای إسقاط حدّ به شمار می‌آید. این مذهب فقط مذهب امام کرخی است و چندان مورد پسند نیست.

۷- خبر واحد مخالف با قیاس جلی و واضح باشد.^۱

۸- با حدیث دیگری که نزد او ثابت شده است و قیاس نیز آن را تأیید می‌نماید، معارض واقع شود.

۹- برخی از علمای سلف در آن طعن زده باشند.

۱۰- اصحاب پیامبر به هنگام اختلاف، از استدلال به آن خودداری کرده باشند. اینگونه احادیث در نزد بعضی از متقدمین احناف و تمامی متأخرین مردود می‌باشند؛ زیرا صحابه در نقل احکام دین، اصل و محور به شمار می‌روند و هیچگاه از استدلال به حدیثی که حجت است، خودداری نمی‌کنند و آن‌ها به

۱- این قول امام مالک و ابی‌الحسین بصری است نه قول ابوحنیفه؛ تفصیل آن در «تحریر» ابن همام آمده است.

دلایل قوی از دیگران توجه بیشتری داشتند. لذا عدم استناد آنان به حدیثی که در دسترسشان بوده، دلیل روشنی است بر سهو آنانی که آن را بعد از ایشان روایت نموده‌اند. یا اینکه این حدیث منسوخ است. مانند حدیثی که از زید بن ثابت از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که ایشان فرمودند: «الطَّلَاقُ بِالرَّجَالِ»؛ «عدد طلاق وابسته به حال مردان است». این در حالی است که صحابه در این مسأله با یکدیگر اختلاف نمودند و برخی چون عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه، زید رضی الله عنه و عایشه رضی الله عنها، بر این باورند که طلاق وابسته به حال زن است؛ چنانچه مذهب احناف است. از عبدالله بن عمر روایت شده که عدد طلاق وابسته به آن مرد و زنی است که کنیز و برده است، حتی اینکه مرد نمی‌تواند زنش را سه طلاق دهد، مگر اینکه هر دو آزاد باشند. ایشان در این مسأله براساس اجتهاد خود سخن گفتند و به این حدیث که عدد طلاق را به مردان مربوط می‌داند استدلال نجستند، با وجود اینکه روایش زید رضی الله عنه است و او از اصحاب بزرگ است؛ این امر دلالت دارد که این حدیث در نزد اصحاب یا ثابت نشده و یا منسوخ است؛ اگر ثابت شده است، بدین‌گونه تأویل شده است که ایقاع طلاق وابسته به مردان است، یعنی طلاق را مرد باید واقع کند نه اینکه عددش متعلق به مرد است.

امام ابوحنیفه رضی الله عنه براساس این قواعد که گذشت از عمل به تعداد زیادی از احادیث واحد خودداری نموده است. خداوند او را از آنچه که دشمنانش به وی نسبت داده‌اند، حفظ کرده است. حقیقت این است که او با این احادیث از روی عناد مخالفت نوزیده، بلکه مخالفتش از دیدگاه اجتهاد و براساس دلایل واضح و روشن صورت پذیرفته است. او به فرض خطا، مستحق یک ثواب و در صورت به حق دست یافتن، به دو ثواب نائل می‌گردد؛ آنانی که به او طعن زدند یا حسودند و یا از ضوابط اجتهادی غافل! ابومحمد بن حزم گفته است: همه‌ی احناف اتفاق نظر دارند که در مذهب ابوحنیفه رضی الله عنه حدیث ضعیف، از رأی و نظر اولی‌تر است.

از جمله دلایلی که بیانگر توجه و عنایت زیاد امام ابوحنیفه رضی الله عنه به حدیث پیامبر اکرم ﷺ است، این است که وی حدیث مرسل را بر رأی و قیاس مقدم می‌داند؛ او وضو گرفتن را به خاطر خنده‌ی بلند واجب نمود. در حالی که براساس قیاس، خندیدن در

نماز مبطل وضو نیست. در این مورد، قیاس را به خاطر حدیثی که روایت شده، کنار نهاده است و تجدید وضو را در نماز جنازه و سجده‌ی تلاوت، واجب ندانسته است، زیرا که نص راجع به نمازی وارد شده که دارای رکوع و سجود است؛ لذا این امر، بر مورد خاص خود منحصر می‌شود. اگر مرد روزه‌دار، در حالت فراموشی چیزی خورد یا نوشید و یا با همسر خود همبستر شد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. در حالی که قیاس، خلاف آن را اقتضا می‌کند؛ زیرا که ضد روزه، یعنی افطار تحقق یافته است، همانگونه که امام مالک رحمته الله که یکی دیگر از ائمه‌ی اهل سنت است، بر فساد این روزه نظر داده است. امام ابوحنیفه رحمته الله این قیاس را به خاطر حدیث زیر ترک نموده است: «تم علی صومك»؛ «روزه‌ی خود را تمام کن» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فردی فرموده بود که از روی فراموشی، عمل منافی با روزه مرتکب شده بود.

امام ابوحنیفه رحمته الله نه تنها حدیث، که حتی قول صحابی را بر قیاس أرجح می‌داند؛ به این دلیل که شاید او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده باشد. پس اندیشه‌ی کسانی که معتقدند امام ابوحنیفه رحمته الله بدون هیچ دلیلی قیاس را بر احادیث صحیح مقدم می‌دارد، نادرست است. محققان گفته‌اند: حدیث جز با استفاده از رأی و نظر راست نمی‌گردد. بدین معنی که معنای شرعی آن، که مدار احکام دین است، بدون رأی دانسته نمی‌شود. عمل به رأی نیز جز با الحاق حدیثی به آن، اعتبار و اهمیتی ندارد. پس رأی دارای نقش اساسی در فهم معانی منصوص و روایات است. [

امام ابوحنیفه رحمته الله؛ یکی از ائمه و پیشوایان جرح و تعدیل

علامه ذهبی در کتابش با عنوان «ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل»^۱ گوید: «فلما کان عند انقراض عامّة التابعین فی حدود الخمسین ومائة، تکلم طائفة من الجهابذة فی التوثیق والتضعیف؛ فقال ابوحنيفة: ما رأیت اکذب من جابر الجعفی وضعف الاعمش جماعةً ووثق آخرین»؛ «چون در اواخر سال ۱۵۰ هـ. ق عموم تابعین، منقرض شدند و از میان رفتند، گروهی از علماء و صاحب نظران ماهر و خبره و کارشناس و کاردان و

۱- «ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل» ص ۱۷۵؛ این کتاب با «قاعدة فی الجرح والتعدیل» به زیور طبع آراسته شده است.

متخصّص و توانا، پیرامون «توثیق» (مؤثّق معرفی کردن راویان) و «تضعیف» (ضعیف قرار دادن راویان) سخنانی را مطرح کردند؛ در این زمان بود که امام ابوحنیفه رحمته الله علیه نیز به جرح و تعدیل راویان پرداخت و گفت: من کسی را دروغگوتر و ناراست‌تر از جابر جعفی ندیده‌ام؛ و اعمش نیز گروهی از راویان را ضعیف و متزلزل و دسته‌ای را مؤثّق و قابل اعتماد معرفی نموده است».

و امام علامه، حافظ عبدالقادر قریشی رحمته الله علیه در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱ گوید: «اعلم انّ الامام اباحنیفة قد قُبِلَ قوله فی الجرح والتعدیل وتلقاه عنه علماء هذا الفنّ وعملوا به كتلقیهم عن الامام احمد والبخاری وابن معین وابن المدینی وغيرهم من شیوخ الصنعة؛ وهذا يدلّك علی عظمته وشأنه وسعة علمه وسيادته؛ فمن ذلك ما رواه الترمذی رحمه الله تعالی فی کتاب «العلل من الجامع الکبیر»: حدثنا محمود بن غیلان عن جریر عن یحیی الحمانی، سمعتُ اباحنیفة یقول: ما رأیتُ اکذب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن ابی رباح».

«بدان که سخن امام ابوحنیفه رحمته الله علیه در مورد جرح و تعدیل راویان، مورد قبول و پذیرفتنی می‌باشد و علمای فنّ رجال و صاحب نظران جرح و تعدیل نیز، جرح و تعدیل امام ابوحنیفه را فراگرفته‌اند و آن را برای عمل، نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار داده‌اند؛ درست همان طور که جرح و تعدیل امام احمد، بخاری، یحیی بن معین، علی بن مدینی و دیگر اساتید و بزرگان این فن را فراگرفتند و قبول نمودند و بدان جامه‌ی عمل پوشانند.

و این خود بیانگر عظمت و بزرگی امام ابوحنیفه و شأن و جایگاه والای او و مقام و منزلت بالای او و گستردگی و وسعت علم و دانش و حاکمیت و سیادت و اقتدار و سلطه‌ی وی است.

یکی از مصادیق این ادّعا و از جمله سخنان او که در مورد راویان گفته، روایت امام ترمذی رحمته الله علیه در کتابش با عنوان «العلل» می‌باشد که به روایت از «الجامع الکبیر» گفته است: محمود بن غیلان، از جریر، از یحیی حمانی برای ما روایت کرده است که

وی گفت: از امام ابوحنیفه رحمته شنیدم که می‌گفت: من کسی را دروغگوتر و ناراست‌تر از جابر جعفی و بهتر و بایسته‌تر از عطاء بن ابی رباح ندیده‌ام».

حافظ عبدالقادر قرشی در ادامه گوید: از کتاب حافظ بیهقی با عنوان «المدخل لمعرفة دلائل النبوة» با سندش از عبدالحمید حمانی روایت کردیم که گفت: «سمعتُ ابا سعد الصغانی وقام الی ابی حنیفة فقال: یا ابا حنیفة! ما تقول فی الاخذ عن الثوری؟ قال: اکتب عنه فانه ثقة؛ ما خلا احادیث ابی اسحاق عن الحارث و حدیث جابر الجعفی»؛ «از ابوسعید صغانی - در حالی که در برابر امام ابوحنیفه ایستاده بود - شنیدم که پرسید: ای ابوحنیفه! دیدگاه شما در مورد فراگیری علم و دانش و حدیث و روایت از سفیان ثوری چیست؟ ایشان در پاسخ بدین سؤال فرمودند: احادیث و روایات او را بنویس؛ زیرا سفیان ثوری، فردی مؤثق و قابل اعتماد است؛ جز احادیثی که او از حارث و جابر جعفی روایت نموده است؛ (یعنی احادیثی را که ابواسحاق از حارث و جابر جعفی روایت می‌کند، ننویس)».

و همچنین ابوحنیفه گفته است: «طلق بن حبيب، كان یری القدر»؛ «طلق بن حبيب، گرایش به گروه «قدریه» داشت».

و نیز ابوحنیفه گوید: «زید بن عیاش ضعیف»؛ «زید بن عیاش، فردی ضعیف و ناراست در حدیث است».

و بدین سان ابوحنیفه گفته است: «لعن الله عمرو بن عبید؛ فانه فتح للناس باباً الی علم الکلام»؛ «خداوند عمرو بن عبید را از رحمت خویش دور گرداند؛ زیرا او، بر روی مردم، دروازه‌ای را به سوی علم کلام گشوده و مردم را وادار به جدال‌های کلامی نموده است».

و همچنین ابوحنیفه گفته است: «قاتل الله جهم بن صفوان ومقاتل بن سلیمان؛ هذا افرط فی النفی وهذا افرط فی التشبیه»؛ «خداوند بلند مرتبه، جهم بن صفوان و مقاتل بن سلیمان را نفرین و نابود کند و از رحمت خویش به دور دارد؛ این یکی، در نفی صفات خداوند، مبالغه و زیاده‌روی کرده و آن دیگری، در تشبیه خداوند به مخلوقاتش، دچار افراط و زیاده‌روی شده است».

و ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»^۱ در بیوگرافی و زندگی نامه‌ی «موسی بن سندی ابو محمد» گوید: «حدثنا عمران بن موسى بن مجاشع، حدثنا موسى بن السندی، حدثنا المؤمل بن اسماعیل، قال سمعتُ اباحنیفةً یقول: یقولون: من كان طویل اللحیة لم یکن له عقل؛ ولقد رأیتُ علقمةً بن مرثد طویل اللحیة وافر العقل»؛ «عمران بن موسی بن مجاشع، از موسی بن سندی، از مؤمل بن اسماعیل برای ما خبر داده که وی گفته است: از ابوحنیفه شنیدم که می‌گفت: مردم چنین می‌گویند: هر کس دارای ریش بلند و دراز باشد، تهی از عقل و خرد می‌باشد؛ و بی‌گمان خود، علقمة بن مرثد رضی الله عنه را دیدم که هم ریش بلند و دراز داشت و هم از عقل و خردی عمیق و هوش و ذهنی ژرف و درک و شعوری بالا برخوردار بود».

حافظ ابواحمد، عبدالله بن عدی جرجانی در کتابش با عنوان «الکامل فی ضعفاء الرجال»^۲ به بیان بیوگرافی «جابر بن یزید جعفی» پرداخته و گفته است: «حدثنا الحسین بن عبدالله القطان، حدثنا احمد بن ابی الحواری، سمعتُ ابا یحیی الحمانی یقول: سمعتُ اباحنیفةً یقول: ما رأیتُ فیمن رأیتُ افضل من عطاء ولا لقیْتُ فیمن لقیْتُ اکذب من جابر الجعفی؛ ما اتیتُهُ قطُّ بشيء من روایاته الا جاءنی فیہ بحدیث؛ وزعم انّ عنده کذا وكذا الف حدیث عن رسول الله ﷺ لم یظهرها».

«حسین بن عبدالله قطان، از احمد بن ابی الحواری برای ما روایت کرده است که گفت: از ابویحیی حمانی شنیدم که می‌گفت: از ابوحنیفه رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: در میان مردمانی که تاکنون دیده‌ام، کسی را برتر و بایسته‌تر و بزرگ‌تر و برازنده‌تر از عطاء بن ابی رباح ندیده‌ام؛ و در بین افرادی که آن‌ها را ملاقات کرده‌ام، کسی را دروغگوتر از جابر جعفی ندیده‌ام؛ و هر وقت (در مسأله‌ای)، من رأی و نظری می‌آوردم، او در آن مورد، حدیثی را می‌آورد و چنین می‌پنداشت که در نزد وی، چندین هزار حدیث از رسول خدا ﷺ وجود دارد که تاکنون آن‌ها را منتشر نکرده است!».

۱- کتاب «الثقات» ۱۶۲/۹

۲- «الکامل فی ضعفاء الرجال»؛ ۵۳۷/۲

و در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱، اثر حافظ عبدالقادر قرشی چنین آمده است: «قال الطحاوی: حدثنا سلیمان بن شعیب، قال حدثنا ابي، قال: املی علینا ابو یوسف قال: قال ابو حنیفة: لا ینبغی للرجل ان یحدّث من الحدیث الا بما حفظه من یوم سمعه الی یوم یحدّث به»؛ «امام طحاوی گفته است: سلیمان بن شعیب، از پدرش برای ما چنین روایت کرده که وی گفته است: ابو یوسف بر ما، چنین املاء کرد و گفت: امام ابوحنیفه رحمته الله گفته است: سزاوار نیست که شخصی، حدیثی را برای دیگران روایت کند، جز این که باید آنچه را از روزی که شنیده تا روزی که روایت می‌کند، حفظ داشته باشد؛ (به تعبیری دیگر؛ برای شخص، مناسب و زینده نیست که حدیث بیان کند؛ مگر این که از روزی که آن را شنیده تا زمانی که آن را بیان می‌کند، آن را از حفظ داشته باشد؛ شیخ مسعود می‌گوید: علّت کمی روایت حدیث از امام ابوحنیفه رحمته الله همین امر بوده است؛ نه چیزهای دیگری که مخالفان بدو نسبت داده‌اند.».

و همچنین ابو یوسف گوید:^۲ «و قال ابو حنیفة: لم یصحّ عندی انّ رسول الله صلی الله علیه و آله لبس السراویل فأفتی به»؛ «امام ابوحنیفه رحمته الله گفته است: نزد من، حدیث صحیحی وجود ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله شلوار پوشیده باشد تا فتوا به پوشیدن شلوار بدهم.».

سخنان پیشوایان و بزرگان محدّثان، درباره‌ی مؤثّق بودن امام ابوحنیفه رحمته الله

علامه عبدالرشید نعمانی در کتابش با عنوان «مکانة الامام ابی حنیفة فی الحدیث»^۳ گوید:

«قد اطبق الائمة الحفاظ الذین جمعوا رجال الاصول الستّة ودوّنوا دواوینهم فیها، علی الثناء علی ابی حنیفة - رحمه الله تعالی - والتبجیل والتعظیم المفرط له دون الخطّ علیه والطعن فیہ بسوء الحفظ والغفلة؛ بل اثمهم یدکرون حفظه وجلالته فی العلم ویدکرونه بكلّ خیر؛ فهذا یدلّ علی اثمهم لایبالون بطعن طاعن فیها ایّاً من کان؛ فهذا الامام الحافظ المزی،

۱- «الجواهر المضیة»، ۳۱/۱

۲- «الجواهر المضیة»، ۳۲/۱

۳- «مکانة الامام ابی حنیفة فی الحدیث» ص ۸۹ و ۹۰

عمل کتاب «تهذیب الکمال» و ذکر فيه ترجمة الامام ابی حنیفة فأطال فيها؛ وعامه ما ذکر في «تهذیب الکمال» من اقوال ائمة الجرح والتعديل، هو منقول من «کتاب الجرح والتعديل» لابن ابی حاتم، و «الکامل» لابن عدی، و «تاریخ بغداد» للخطیب، و «تاریخ دمشق» لابن عساکر.

و الجدير بالملاحظة أنه لم يذكر الامام المزی في كتابه «تهذیب الکمال» شيئاً لا يلیق بمكانة الامام ابی حنیفة».

«تمامی ائمه و پیشوایانِ حافظ که رجال اصولِ شش گانه را گرد آورده‌اند و نوشته‌هایشان را تدوین و ساماندهی کرده‌اند، بر تعریف، بزرگداشت و تعظیم بیش از اندازه نسبت به امام ابوحنیفه رحمته الله اتفاق نظر دارند؛ ایشان نه تنها مقام و جایگاه والای امام ابوحنیفه رحمته الله را پایین نیاورده‌اند و او را به سوء حفظ و فراموشی متهم نکرده‌اند، بلکه حافظه‌ی خیره کننده و عظمت و بزرگی‌اش در علم و دانش را به زیبایی هر چه تمام به تصویر کشیده‌اند؛ عمل و رفتار این بزرگواران، دالّ بر این است که آن‌ها به طعن و افترای هیچ کس توجه نکرده‌اند؛ و فرقی هم نمی‌کند که طعنه وارد کننده، چه کسی باشد.

امام و حافظ مزی (یوسف بن زکی عبدالرحمن، ابوحجاج جمال الدین، محدث شام، عالم بزرگ و حافظ یگانه‌ی شافعی مذهبی دمشق) که کتاب «تهذیب الکمال» را به رشته‌ی تحریر درآورده، در این کتاب، شرح حال امام ابوحنیفه رحمته الله را به طور مفصل آورده است.

و عموم اقوال ائمه‌ی جرح و تعدیل که در «تهذیب الکمال» ذکر شده‌اند، از کتاب «الجرح والتعديل» ابن ابی حاتم، کتاب «الکامل» ابن عدی، «تاریخ بغداد» خطیب و «تاریخ دمشق» ابن عساکر نقل شده‌اند.

شایان ذکر است که امام مزی در کتابش با عنوان «تهذیب الکمال» چیزی که مناسب و در خور شأن و جایگاه امام ابوحنیفه رحمته الله نباشد، ذکر نکرده است».

محمد بن سعد عوفی گوید: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: «و کان ابوحنیفة ثقة لا یحدّث بحديث الا بما یحفظه ولا یحدّث بها لا یحفظ»؛ «امام ابوحنیفه رحمته الله

فردی مؤثق و قابل اعتماد و معتبر و مطمئن بود که فقط به روایت احادیثی می‌پرداخت که آن‌ها را حفظ داشت و به نقل و روایت احادیثی که حفظ نداشت، نمی‌پرداخت».

حافظ صالح بن محمد اسدی گوید: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: «کان ابوحنیفه ثقة فی الحدیث»؛ «امام ابوحنیفه رحمته در عرصه‌ی حدیث، ثقه و مورد اعتماد بود».

احمد بن محمد قاسم بن مُحرز به نقل از یحیی بن معین گوید: «کان ابوحنیفه لا بأس به»؛ «به احادیث و روایات امام ابوحنیفه رحمته، نقص و ایرادی نمی‌توان وارد کرد؛ زیرا وی، روایت‌کننده‌ای معتبر و مورد وثوق و مطمئن و قابل اعتماد بود».

و در جایی دیگر، یحیی بن معین گفته است: «کان ابوحنیفه عندنا من اهل الصدق ولم یتَّهم بالكذب»^۱؛ «از دیدگاه ما، امام ابوحنیفه رحمته، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود و هرگز متهم به دروغویی نیست».

ابراهیم بن عبدالله خلال گوید: از عبدالله بن مبارک شنیدم که می‌گفت: «کان ابوحنیفه آیه»؛ فقال له قائلٌ: فی الشرِّ یا ابا عبدالرحمن او فی الخیر؟! فقال: أُسکت یا هذا! فانَّه یقال: «غایة فی الشرِّ» و آیه فی الخیر؛ «ثم تلا هذه الایة» وجعلنا بن مریم و امه آیه»؛^۲ «امام ابوحنیفه رحمته نشانه‌ای از نشانه‌های خدا بود». گوینده‌ای گفت: ای ابو عبدالرحمن! (کنیت عبدالله بن مبارک) نشانه‌ای در شرّ بود یا در خیر؟! ابن مبارک در پاسخ گفت: ای مرد! ساکت باش و از این گفتار، دم فرو بند! زیرا در زبان عربی برای شرّ چنین گفته می‌شود: «غایة فی الشرِّ»؛ «بی‌نهایت شر» است؛ و برای خیر، چنین می‌گویند: «آیه فی الخیر»؛ «نشانه‌ای از نشانه‌های خیر است»؛ (از این رو، امام ابوحنیفه رحمته، پایان شر بود و نشانه‌ای از خیر)؛ آنگاه ابن مبارک رحمته به این آیه استناد کرد، ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَآيَةً﴾ [المؤمنون: ۵۰]؛ «ما پسر مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه‌ای (بر

۱- تهذیب الکمال ۱۹/ ۱۰۶ و ۱۰۵

۲- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۱۳/ ۳۳۶

قدرت خود) کردیم (چرا که عیسی را بدون پدر متولد، و مریم را بدون شوهر، آباستن نمودیم)».

ابوغسان گوید: از اسرائیل شنیدم که می‌گفت: «كان نعم الرجل النعمان؛ ما كان يحفظه لكلّ حديث فيه فقه واشدّ فحوصه عنه واعلمه بها فيه من الفقه؛ وكان قد ضبط عن الحماد فاحسن الضبط عنه؛ فآكره الخلفاء والامراء والوزراء؛ وكان اذا ناظره رجلٌ في شيء من الفقه، همته نفسه»؛^۱ «نعمان بن ثابت، چه مرد خوب و نیکی بود؛ وی نسبت به هر حدیثی که در آن، احکام فقهی وجود داشت، بسیار حافظ و ضابط بود و سخت آن را مورد بررسی و موشکافی و تحقیق و پژوهش و بحث و واری و کند و کاو قرار می‌داد و نسبت به مسائل فقهی آن، از همه داناتر و آگاه‌تر بود؛ و او حدیث را از حماد آموخته و به طرز نیکویی، آن را حفظ کرده بود؛ و عادت وی بر آن بود که هر گاه فردی با او در مورد چیزی از فقه، مناظره می‌کرد، آن فرد ناکام و ناموفق و شکست خورده و نافرجام می‌گردید».

و مسعر بن کدام گوید: «من جعل اباحنیفة بینة و بین الله، رجوت ان لا یناف و لا یكون فرط في الاحتیاط لنفسه»؛^۲ «آن که امام ابوحنیفه رحمته الله را در بین خود و خداوند بلند مرتبه قرار دهد، امید آن دارم که بیمناک و هراسان نشود و در احتیاط کاری و دورانیشی در حق خویش، اهمال و سهل انگاری و بی‌دقتی و کوتاهی ننموده باشد».

محمد بن عبدالملک دقیقی گوید: از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت: «ادركت الناس، فما رأيت احداً اعقل ولا أروع ولا افضل من ابي حنیفة»؛^۳ «به مردمان زیادی رسیده‌ام ولی کسی را عاقل‌تر و خردمندتر، پارساتر و پرهیزگارتر و برتر و الالمقام‌تر از امام ابوحنیفه رحمته الله ندیده‌ام».

سلیمان بن ربیع گوید: از مکی بن ابراهیم شنیدم که می‌گفت: «جالستُ

۱- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۳۹/۱۳

۲- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۳۹/۱۳

۳- «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۴/۱۹

الکوفیین؛ فما رأیت منهم اورع من ابی حنیفة»^۱؛ «با علماء و صاحب نظران کوفه، نشست و برخاست و همنشینی و مجالست داشته‌ام، ولی از میان آن‌ها، کسی را خداترس‌تر و پرهیزگارتر و پارساتر و متدین‌تر از امام ابوحنیفه رحمته ندیده‌ام».

عبدالله بن داود خریبی گوید: «یجب علی اهل الاسلام ان یدعوا الله لابی حنیفة فی صلاتهم»؛ «بر مسلمانان و حق‌گرایان، واجب است که در نمازهایشان، برای امام ابوحنیفه رحمته در پیشگاه خداوند دعا کنند».

عبدالله بن داود خریبی در ادامه گوید: و همچنین بر آن‌ها واجب است تا این را نیز ذکر کنند که امام ابوحنیفه رحمته چگونه «سُنَن» و «فقه» را برای آن‌ها، حفظ و حراست و نگهداری و ضبط نموده است.^۲

جایگاه و مقام والای امام ابوحنیفه رحمته در فقه

وکیع بن جراح گوید: «ما لقیْتُ احداً افقه من ابی حنیفة ولا احسن صلاة منه»^۳؛ «من با کسی فقیه‌تر و دانشورتر از امام ابوحنیفه رحمته ملاقات و دیدار نکرده‌ام؛ و همچنین با کسی که بهتر از امام ابوحنیفه رحمته نماز گزارده باشد، تاکنون دیدار ننموده‌ام».

امام شافعی رحمته گوید: «من اراد ان یعرف الفقه فلیزم اباحنیفة واصحابه؛ فانّ الناس کلّهم عیال علیه فی الفقه»؛ «هر کس می‌خواهد تا با فقه آشنایی و آگاهی پیدا نماید، بایستی امام ابوحنیفه رحمته و شاگردان و پیروان او را لازم بگیرد؛ زیرا تمامی مردمان، در فقه، از خانوار و تحت تکفل و ریزه‌خوار خوان امام ابوحنیفه رحمته هستند».

و همچنین امام شافعی گوید: «ما رأیت احداً افقه من ابی حنیفة»؛ «من کسی را فقیه‌تر و داناتر و آگاه‌تر و دانشورتر از امام ابوحنیفه رحمته ندیده‌ام».

۱- «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۳/۱۹

۲- «تهذیب الکمال»؛ حافظ مزّی ۱۱۰/۱۹

۳- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۴۵/۱۳

و نیز گوید: «كان ابوحنيفة ممن وفق له الفقه»؛^۱ «امام ابوحنیفه رحمته الله از زمره‌ی کسانی بود که خداوند او را به رشد و بالندگی فقه، توفیق داده بود».

عبدالله بن مبارک گوید: «رأيتُ اعبد الناس ورأيتُ اورع الناس ورأيتُ اعلم الناس ورأيتُ افقه الناس واما افقه الناس فابوحنيفة»؛^۲ «عابدترین؛ پارساترین، داناترین و فقیه‌ترین مردمان را دیده‌ام؛ اما فقیه‌ترین مردم، امام ابوحنیفه رحمته الله بود».

یزید بن هارون گوید: «اكتب حديث مالك فانه كان ينتقى الرجال؛ والفقه صناعة ابي حنيفة وصناعة اصحابه»؛^۳ «حدیث مالک بن انس را بنویس؛ زیرا وی، رجال (معتبر و قابل اعتماد را برای نقلِ روایت) انتخاب و گزینش می‌نمود؛ و فقه، تخصص و پیشه‌ی امام ابوحنیفه رحمته الله و شاگردان وی می‌باشد».

نضر بن شمیل گوید: «كان الناس نيماً عن الفقه حتى ايقظهم ابوحنيفة بما فتقه وبينه ولخصه»؛^۴ «مردم، نسبت به فقه، در خواب بودند؛ تا این که امام ابوحنیفه رحمته الله آن‌ها را با توضیح و تشریح و تبیین و تفسیر و تحقیق و بررسی و بازبینی و واری و تخلیص و مختصر نمودن خویش، از خواب بیدار کرد».

ابراهیم بن عکرمه مخزومی گوید: «ما رأيتُ احداً اورع ولا افقه من ابي حنيفة»؛^۵ «من کسی را پارساتر و پرهیزگارتر و فقیه‌تر و داناتر و آگاه‌تر و دانشورتر از امام ابوحنیفه رحمته الله ندیده‌ام».

عبدالله بن ابی جعفر رازی گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «ما رأيتُ احداً افقه من ابي حنيفة»؛^۶ «من کسی را فقیه‌تر از امام ابوحنیفه رحمته الله ندیده‌ام».

۱- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۴۶/۱۳

۲- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۴۲/۱۳ و ۳۴۳

۳- «عقود الجمان»، ص ۱۹۴

۴- «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳۴۵/۱۳

۵- همان ۳۴۷/۱۳

۶- همان منبع ۳۳۹/۱۳

و جریر گوید: «كان الاعمش اذا سئل عن الدقائق ارسلهم الى ابي حنيفة»؛^۱ «عادت اعمش بر آن بود که هر گاه در مورد مسائل دقیق و ظریف علمی مورد سؤال قرار می‌گرفت، سؤال‌کنندگان را به امام ابوحنیفه رحمته ارجاع می‌داد و آن‌ها را به سوی ایشان (برای یافتن پاسخ صحیح) گسیل می‌داشت».

تصانیف امام ابوحنیفه رحمته و مسانید ایشان

بی‌گمان امام ابوحنیفه رحمته با دارا بودن وسعت و گستردگی علمی و کمال پارسایی و پرهیزگاری، احتیاط و دوراندیشی، تلاش و کوشش جدی و امانت‌داری و صداقت کامل، دست به تألیف و نگارش کتاب «الاثار» یازیدند.

محمد بن شجاع گوید: «و انتخب ابوحنيفة رحمته الاثار من اربعين الف حديث»؛^۲ «امام ابوحنیفه رحمته کتاب «الاثار» را از بین چهل هزار حدیث، انتخاب و گزینش نموده است».

علامه نعمانی در کتابش با عنوان «الامام ابن ماجه و كتابه السنن»^۳ گوید: «کتاب الاثار، هو اول مصنف في الصحيح جمع فيه الامام الاعظم صحاح السنن و مرّجه بأقوال الصحابة والتابعين؛ وهو اول كتاب دونت فيه الاحاديث على الترتيب الفقهي المعروف»؛ «کتاب «الاثار» جزو نخستین کتاب‌های صحیح حدیثی است که امام اعظم در آن، به تدوین و گردآوری احادیث و روایات صحیح پرداخته و آن را با اقوال صحابه و گفتار تابعین، ترکیب و مخلوط نموده است؛ و کتاب «الاثار»، از زمره‌ی نخستین کتاب‌هایی است که در آن، احادیث، براساس ترتیب معروف فقهی، تدوین و ساماندهی و نگارش و تألیف شده است».

و پس از آن که امام ابوحنیفه رحمته، کتاب «الاثار» را به رشته‌ی تحریر درآورد، شاگردانش، آن را از وی روایت نمودند؛ شاگردانی از قبیل: امام ابویوسف؛ امام زفر؛

۱- «مناقب ابي حنيفة و صاحبيه»، علامه ذهبی، ص ۱۸

۲- «المناقب»؛ موفق ۹۵/۱

۳- «الامام ابن ماجه و كتابه السنن» ص ۵۸

امام محمد؛ امام حسن بن زیاد؛ امام حماد بن ابی حنیفة؛ وکیع بن جرّاح؛ عبدالله بن مبارک؛ حفص بن غیاث؛ مقرئ؛ حماد بن زید؛ خالد واسطی؛ عبدالعزیز بن خالد صنعانی؛ و دیگر شاگردان امام ابوحنیفه رحمته که شمار آنها بیش از پانصد نفر می‌باشد.^۱

و برادر بزرگوار، شیخ جان محمد بن دادخان - فارغ التحصیل بخش تخصص در علوم حدیث دانشگاه «جامعه‌العلوم الاسلامیة، علامه بنوری»، تاؤن کراچی - بیش از نیمی از احادیث کتاب «الاثار» (به روایت امام محمد بن حسن شیبانی) را زیر نظر استاد، دکتر محمد عبدالحلیم نعمانی (حفظ الله تعالی)، سرپرست و مدیر بخش تخصص در علوم حدیث دانشگاه «جامعه‌العلوم الاسلامیة، علامه بنوری» تاؤن کراچی، تخریح نموده است.

علامه کوثری رحمته در مقدمه‌ی کتاب «اشارات المرام من عبارات الامام»^۲ گوید:

و از کتاب‌هایی که از امام ابوحنیفه رحمته بر جای مانده است، می‌توان بدین‌ها اشاره کرد:

۱- در عقیده، کتاب «الفقه الاکبر»؛ به روایت علی بن احمد بن فارسی، از نصیر بن یحیی، از ابومقاتل، از عصام بن یوسف، از حماد بن ابوحنیفه رحمته، از پدرش (امام ابوحنیفه رحمته)؛ و تمام سند در نسخه‌ی محفوظ در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام، در مدینه‌ی منوره به شماره ۲۲۶ موجود می‌باشد.

۲- کتاب «الفقه الابطسط»؛ به روایت ابوزکریا یحیی بن مطرف، به طریق نصیر بن یحیی، از ابومطیع، از ابوحنیفه رحمته. و تمام سند در ضمن دو مجموعه، در دارالکتب المصریة به شماره‌های ۶۲ م و ۲۱۵ م موجود می‌باشد.

۳- کتاب «العالم والمتعلم»؛ به روایت ابوالفضل احمد بن علی بیکندی حافظ، از حاتم بن عقیل، از فتح بن ابی علوان و محمد بن یزید، از حسن بن صالح، از ابومقاتل حفص بن سلم سمرقندی، از ابوحنیفه رحمته.^۳

۱- این را علامه نعمانی در کتابش با عنوان «الامام ابن ماجه و کتابه السنن» ص ۵۳ ذکر کرده است.

۲- مقدمه‌ی کتاب «اشارات المرام من عبارات الامام»؛ علامه بیاضی ص ۶.

۳- این کتاب را «رحیم آکادمی» در کراچی پاکستان، چاپ نموده است.

۴- و ابومنصور ماتریدی نیز آن را از ابوبکر احمد بن اسحاق جوزجانی، از محمد بن مقاتل رازی، از ابومقاتل، از ابوحنیفه روایت نموده است.

۵- و تمام اسانید در کتاب «المناقب» مؤفق و کتاب «التأنیب الخطیب» (۷۳ و ۸۵) موجود می‌باشد.

۶- کتاب «الرسالة» که برای عثمان بنی (فقیه بصره) نوشت؛ به روایت نصیر بن یحیی، از محمد بن سماعة، از امام ابویوسف، از امام ابوحنیفه رحمته.

۷- کتاب «الوصیة»؛ به روایت نصیر بن یحیی، از محمد بن سماعة، از امام ابویوسف، از امام ابوحنیفه. و تمام اسانید دو کتاب مزبور، در نسخه‌های خطی دارالکتب المصریة، موجود می‌باشد.

و علاوه از این‌ها، برای امام ابوحنیفه رحمته وصایای دیگری نیز برای دیگر شاگردان ایشان موجود می‌باشد.

[به هر حال؛ عصر و زمان فرخنده‌ی امام ابوحنیفه رحمته، عصر تألیف و تدوین به آن معنایی که ما از آن شناخت داریم، نبوده است؛ یعنی اینکه عالمی در جای خلوتی بنشیند و مطالبی را از منابعی گرد آورد و سپس یادداشت کند. امام ابوحنیفه رحمته وقت زیادی برای تألیف و نگارش نداشت؛ زیرا شب‌ها را تا صبح در نماز سپری می‌نمود و هنگامی که صبح می‌شد، نماز صبح را اداء می‌کرد و بعد از آن برای آموزش مسائل شرعی به مردم، تا هنگام شب می‌نشست و سپس به خانه‌ی خود می‌رفت تا برخی حوائج را برآورده سازد و بعد از بازگشت از خانه و تأمین نیازهای زندگی، به بازار می‌رفت تا به امور تجارت و داد و ستدهای خود بپردازد یا مریضی را عیادت، جنازه‌ای را تشییع و یا یکی از دوستان خود را ملاقات نماید. بین نماز ظهر و عصر لحظه‌ای کوتاه می‌آرمید و سپس تا هنگام شب، وقت خود را به آموزش احکام به مردم اختصاص می‌داد.

از طرف دیگر، او مرجع همه‌ی طلاب علوم و جویندگان معارف اسلامی بود که از کوفه، بصره و شهرهای دور و نزدیک به قصد آموختن احکام دین و حل مشکلات به نزدش می‌آمدند. براین اساس از امام تألیفات زیادی که مناسب با جایگاه والای علمی او باشد، باقی نمانده است. باز هم کتاب‌هایی در علم کلام چون «الفقه الاکبر» و «الفقه الاوسط» و «کتاب العالم والمتعلم» و «کتاب الرسالة» که برای مقاتل بن سلیمان مفسر

«کتاب الرسالة» که برای عثمان بتی، فقیه بصره، نوشت و «کتاب الوصیة» که حاوی پاره‌ای از پند و اندرزهای او به یاران و شاگردانش بود، نگاشته است.^۱

علامه کمال الدین احمد بن سنان الدین بیاضی رومی حنفی، قاضی عسکر، در ابتدای کتاب «إشارات المرام من عبارات الإمام» گفته است: امام ابوحنیفه رحمته الله نخستین کسی بود که بعد از گذشت اندکی از سده‌ی اول، علوم دینی را با دلایل قاطع گردآوری نمود و پیش از آن رساله‌هایی بر رد خوارج و قدریه تألیف نموده بود. در «تبصره بغدادیه» آمده است: اولین متکلم اهل سنت از میان فقها ابوحنیفه رحمته الله است؛ او کتاب فقه اکبر و الرسالة را در نصرت اهل سنت گرد آورد و با فرقه‌هایی از قبیل: خوارج، قدریّه و ملحدین به مناظره و گفتگو پرداخت؛ داعیان و پیشگامان این فرقه‌ها در بصره زندگی می‌کردند. لذا او بیست و چند بار به قصد مناظره به آنجا سفر نمود و آن‌ها را با ارائه‌ی دلایل قاطع، مغلوب ساخت؛ او در علم کلام به جایگاهی بسیار رفیع دست یافت و از شهرتی خاص برخوردار شد و شاگردان بزرگ او راهش را پیمودند. در «المناقب الکردریة» و غیر آن از امام خالد بن زید عمری روایت شده که: امام ابوحنیفه رحمته الله، ابویوسف، محمد، زفر و حماد، مخالفین خود را با علم کلام مغلوب نمودند و از پیشگامان علم و دانش گردیدند. امام ابو عبدالله صیمری گفته است: امام ابوحنیفه رحمته الله اولین متکلم این امت در زمان خود و اولین فقیه در حلال و حرام، بوده است.

ابن ندیم در کتاب «الفهرست» می‌گوید: امام کتاب‌هایی به نام «فقه اکبر»، «رساله بتی»، «العالم والمتعلم» و «الرد علی القدریة» تألیف نمود و انتشار علم و دانش در دریا و بیابان، شرق و غرب، دور و نزدیک حاصل زحمات اوست؛ او از احادیث رسول خدا صندوق‌هایی بزرگ آکنده نموده بود که از آن‌ها جز آنچه که مورد نیاز مردم بوده، روایت نکرده است؛ او آثار مورد عمل خود را از میان چهل هزار حدیث انتخاب نمود.

«کتاب الآثار» یکی دیگر از کتب ارزشمند امام ابوحنیفه رحمته الله است که منسوب به امام محمد بن حسن می‌باشد.

۱- نک: شیخ مسعود بن شیبه، مقدمة التعليم، با مقدمه شیخ عبدالرشید نعمانی، ص ۱۸۱.

اولین کتابی که در احادیث نبوی، آثار و اقوال صحابه و تابعینش تألیف شده است و بهترین کتاب حدیث از نظر ترتیب ابواب و گزینش به شمار می‌رود، «کتاب الآثار» امام الائمه، امام اعظم^۱ می‌باشد.

ابن حجر در کتاب «تعجیل المنفعة» می‌گوید: احادیثی که از ابوحنیفه رحمته به طور جداگانه در دسترس می‌باشد کتاب «الآثار» است که آن را محمد بن حسن روایت نموده است و در تألیفاتی که محمد و ابویوسف پیش از این کتاب داشته‌اند، برخی دیگر از احادیث امام به چشم می‌خورد.^۲

امام ابوحنیفه رحمته در فقه و اصول پیش از همه علمای بزرگوار دیگر، کتاب تألیف نموده است. قاضی ابوبکر بن عتیق ابن داود یمانی در رساله‌ای که در فضیلت امام ابوحنیفه رحمته تصنیف نموده، می‌گوید: امام اولین کسی است که علوم شریعت را گردآوری نموده است و هیچ کس از او در این کار پیشی نگرفت؛ زیرا صحابه و تابعین در احکام دین و علوم شرعی هیچ کتابی ننوشتند؛ بلکه آنان بر نیروی فهم و حافظه‌ی قوی خود اعتماد کرده بودند. بعد از اینکه ابوحنیفه رحمته پای در میدان علم گذاشت، دید که علوم منتشر و پراکنده است و از نابودی آن علوم احساس نگرانی می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بودند: خداوند علم را بدینگونه که آن را از سینه‌ی بندگان خود بکشد، جمع نمی‌کند ولیکن علم را به قبض روح علما و دانشمندان جمع‌آوری می‌نماید تا اینکه علمی باقی نماند و مردم برای خود پیشوایان نادانی انتخاب نمایند؛ سپس از آنان مسائل سؤال می‌شود و آن‌ها بدون علم فتوی می‌دهند که هم خود گمراه شده و هم دیگران را گمراه می‌نمایند.^۳ بدین خاطر امام ابوحنیفه رحمته علم دین را تدوین و در قالب ابواب و کتب مرتب ساخت؛ در آغاز به باب طهارت و سپس به نماز و سایر عبادات پرداخت؛ زیرا بعد از صحت اعتقاد، اولین واجبی که متوجه شخص مکلف می‌شود، نماز است؛ بدین خاطر که از خصوصی‌ترین عبادات و در هر حال بر همگان واجب است. بعداً به بیان احکام معاملات و داد و ستدها عنایت ورزید؛ زیرا

۱- نگا: الآثار، صص ۳ و ۱. تا بدانید که کتاب «آثار» امام ابویوسف و کتابی که امام زفر نوشته است از احادیث امام بوده‌اند.

۲- نگا: ما تمس الیه الحاجه...

۳- این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و احمد روایت نموده‌اند.

معاملات در مرتبه‌ای پایین‌تر از واجبات است. و در آخر بحث، وصایا و احکام ارث را ذکر نمود؛ زیرا آن‌ها مربوط به واپسین احوال انسان است. چه زیباست آنچه بدان آغاز نموده و آن چه بدان ختم کرده است!

وقتی که خداوند به پیامبرش حفظ آیین و شریعتش را تضمین نماید، بعید است که امام ابوحنیفه رحمته یعنی اولین کسی که به گردآوری علوم شریعت پرداخت، به خطا رفته باشد. وی اولین کسی بود که کتابی در علم میراث و فرایض نوشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اهمیت این علم فرموده بودند: فرایض را بیاموزید؛ زیرا که نصف علم است.^۱

امام ابوحنیفه رحمته اولین کسی است که کتابی در شروط نگاشته است؛ شروطی که خداوند در مورد آن‌ها فرموده است: ﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲] «نباید کاتب از نوشتن خودداری نماید؛ همان‌طوری که خداوند نوشتن را به او آموخته است». پس خداوند سبحان خیر داده است که معلم و آموزگار شروط خودش بوده است و کسی نمی‌تواند شرطی وضع نماید، مگر اینکه در علم و معرفت متبحر و به مذاهب و اقوال علماء آشنا باشد؛ زیرا که شروط سرآمد تمامی کتب فقه و حامی و نگهبان مذهب به شمار می‌رود. آموختن شرط، کار سخت و مشکلی نیست؛ بلکه عجیب، اختراع و به وجود آوردن آن است. اگر کسی افتخار نماید که ابوحنیفه رحمته بعداً به تدوین شروط مبادرت نموده است، به او بگو: به ما کتابی از کسانی که پیش از ابوحنیفه رحمته بودند، یعنی صحابه و تابعین، در سایر مسائل دین نشان بده؟ قطعاً او ساکت و متحیر خواهد ماند. در فصل سخن از فقه امام ابوحنیفه رحمته، گذشت که او مسائل فقهی را که به تصویب و تأیید می‌رسید، قرائت و امام ابویوسف و دیگران می‌نوشتند. تعداد مسائلی که گردآوری شده بنا به قولی به پنج هزار مسأله رسیده است. امام کوثری گفته است: کمترین رقمی که در مسائل اجتهادی امام گفته می‌شود هشتاد هزار است.^۲ محمد بن حسن، شاگرد امام ابوحنیفه رحمته، مسائل فقهی او و یارانش را گرد آورده است که آن‌ها را «ظاهر الروایة» می‌گویند؛ آن‌ها عبارتند از:

۱- این حدیث را ابن ماجه و حاکم با الفاظ مشابه روایت کرده‌اند.

۲- فقه اهل عراق، ص ۵۹.

المبسوط، زیادات، جامع الصغیر، سیر الصغیر، جامع الکبیر و سیر الکبیر. حاکم شهید مسائل مهم این کتاب‌ها را بعد از حذف مسائل تکراری تدوین نموده است. این کتاب را علامه شمس الدین سرخسی در سی جلد شرح کرده است که قسمت زیادی از این کتابش را در درون چاهی که حاکم زمانش به خاطر مخالفت در مسأله‌ای حبس نموده بود، نوشته است. ابن عابدین گفته است: بدان که مسائل یاران ما به سه دسته تقسیم می‌شود: اول، مسائل اصول که به آن‌ها ظاهر الروایه نیز گفته می‌شود؛ آن‌ها عبارتند از مسائلی که اصحاب مذهب یعنی ابویوسف، محمد زفر، محمد بن حسن و سایر شاگردان امام روایت نموده‌اند. لیکن اکثر مسائل ظاهر الروایه، گفته‌ی سه نفر اول می‌باشد. شیخ محدث و دانشمند، عبدالرشید نعمانی، در حاشیه‌ای که بر کتاب «التعلیم» نوشته، گفته است: علامه محمود حسن خان طونکی در «مجمع المصنفین» در مورد تصانیف امام ابوحنیفه رحمته، مفصلاً سخن گفته است که من خلاصه آن را نقل می‌کنم: او گفته است: این تألیفات عبارتند از: کتاب الصلوة، المناسک، الرهن، الشروط، الفرائض، العالم والمتعلم، الآثار، الرسالة، کتاب الارحاء، کتاب الوصیة و کتاب الرد علی الاوزاعی.

شیخ کوثری در «بلوغ الأمانی»^۱ اظهار داشته است: از جمله کتاب‌هایی که در زمره‌ی تألیفات امام به شمار می‌آید، «کتاب الرأی» است که آن را ابن عوام ذکر نموده و کتاب «اختلاف الصحابة» که آن را ابوعاصم عامری و مسعود بن شیبیه ذکر نموده‌اند و «کتاب الجامع» می‌باشد که آن را عباس بن مصعب در «تاریخ مرو» خاطر نشان نموده است و «کتاب السیر» و «کتاب الاوسط» و «الفقه الاکبر» و «فقه ابسط» و کتاب «عالم و متعلم» و کتاب «الرد علی القدریة» می‌باشد و نیز رساله‌ای که امام به عثمان بتی در مورد ارجاء نوشت و پاره‌ای وصایا است که آن‌ها را برای یارانش نوشته است و این‌ها کتاب‌های مشهور امام ابوحنیفه‌اند.]

مسانید امام ابوحنیفه رحمته:

۱- در سیره‌ی امام محمد بن حسن شیبانی (۱۸-۱۹) تألیف شده است.

و بی‌گمان، مسانید امام ابوحنیفه رحمته - که از ایشان پانزده مسند روایت شده است - هم اکنون در کتابخانه‌های جهان موجود می‌باشند؛ و این مسانید پانزده‌گانه عبارتند از:

مسند اول: مسند ابو محمد عبدالله بن محمد بن یعقوب بن حارث حارثی بخاری، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند دوم: مسند ابوالقاسم طلحة بن محمد بن جعفر عدل، معروف به نفار، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند سوم: مسند ابوالحسن محمد بن محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی بن محمد، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند چهارم: مسند ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، از امام ابوحنیفه رحمته.^۱

مسند پنجم: مسند ابوبکر محمد بن عبدالباقی بن محمد بن عبدالله انصاری، معروف به «قاضی بیمارستان»، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند ششم: مسند ابو احمد عبدالله بن عدی جرجانی حافظ، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند هفتم: مسند حسن بن زیاد لؤلؤی - صاحب ابوحنیفه - از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند هشتم: مسند قاضی ابوالحسن اشنانی، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند نهم: مسند ابوبکر احمد بن محمد بن خالد بن خلی کلاعی، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند دهم: مسند ابوعبدالله حسین بن محمد بن خسرو بلخی، از امام ابوحنیفه رحمته.

مسند یازدهم: مسند ابویوسف یعقوب بن ابراهیم «قاضی القضاة» (رئیس دیوان عالی کل کشور)، صاحب ابوحنیفه، از امام ابوحنیفه رحمته.

۱- این کتاب توسط «مجمع البحوث الاسلامیة» اسلام‌آباد، با تحقیق استاد، دکتر محمد عبدالشہید نعمانی (حفظه الله تعالی) به زیور طبع آراسته شده است.

مسند دوازدهم: مسند محمد بن حسن شیبانی، از استادش امام ابوحنیفه رحمته.

مسند سیزدهم: مسند حماد بن ابوحنیفه، از پدرش امام ابوحنیفه رحمته.

مسند چهاردهم: مسند محمد بن حسن شیبانی از امام ابوحنیفه رحمته (روایت

دوم).

مسند پانزدهم: مسند ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن ابی العوام سعدی، از امام

ابوحنیفه رحمته.

این‌ها، مسائیدی می‌باشند که از امام ابوحنیفه رحمته روایت شده‌اند؛ ولی با اسامی

راویانشان، شناخته می‌شوند که آن‌ها را از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده‌اند.

و تمامی این مسانید پانزده گانه را امام «ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی»

(متوفای ۶۷۵ ه. ق) در کتابی با عنوان «جامع المسانید» گردآوری و ساماندهی نموده

است.

ذکر برخی از حفاظ و بزرگان محدثان، از میان شاگردان و اهل مذهب امام ابوحنیفه رحمته

[امام ابوحنیفه رحمته، بعد از این که ده سال متمادی از محضر استادش، حماد بن

ابی سلیمان، کسب فیض نمود، تصمیم گرفت که برای خود کلاس جداگانه‌ای تشکیل

دهد؛ اما پیش از اقدام به تشکیل کلاس از تصمیم خود منصرف شد و سوگند یاد کرد

که هرگز از استادش جدا نشود و همین‌طور هم شد.

حارثی به نقل از امام ابوحنیفه رحمته داستان بازگشت او را به سوی کلاس حماد و

دست کشیدن از علم کلام بدینگونه روایت نمود: «من ده سال همراه استادم، حماد،

بودم، سپس تصمیم گرفتم که برای خود کلاس جداگانه‌ای تشکیل دهم و از حلقه‌ی

درس استادم جدا شوم، یک شب بعد از ادای نماز عشاء به قصد انجام یک کار از خانه

بیرون رفتم. وقتی وارد مسجد شدم و چشمم به استادم افتاد، قلبم به من اجازه نداد

که از او کناره‌گیری کنم و در کلاس جداگانه‌ای بنشینم. لذا منصرف شدم و همراه او

نشستم؛ اتفاقاً در همان شب خیر وفات یکی از وابستگان استادم که در بصره وفات

نموده بود، به او رسید. این شخص با وجود داشتن مال بسیار وارثی نداشت؛ استادم

عازم آن دیار شد و مرا جانشین خود گردانید. بعد از رفتن از کوفه، مسائلی را به من

ارجاع دادند، که آن‌ها را از حماد شنیده بودم، شروع به پاسخ دادن آن‌ها نمودم و

جواب‌هایی را که می‌دادم یادداشت می‌نمودم؛ سفر حماد رحمته، دو ماه به طول انجامید. بعد از اینکه به کوفه بازگشت، این مسائل را که حدود شصت مسأله بود بر او عرضه نمودم که او در چهل مسأله با من موافق و در بیست مسأله‌ی دیگر مخالف بود. از آن روز به بعد، سوگند یاد کردم که تا وقتی در قید حیات است، از وی جدا نشوم و تا هنگامی که دیده از جهان فروبست از او جدا نشدم.^۱

صیمری به اسنادش از حماد بن سلمه روایت نموده است: «مفتی کوفه و کسی که مردم بعد از وفات نخعی به او چشم دوخته بودند، حماد بن ابی سلیمان بود و تا هنگامی که در قید حیات بود، مردم به کسی دیگر نیاز نداشتند. با وفات او یاران و شاگردانش ترسیدند که یاد او در اذهان بمیرد و علم و دانشش به بوته‌ی فراموشی سپرده شود، لذا درصدد برآمدند که کسی را به جانشینی وی برگزینند و نخست پسرش، حماد، را که آشنایی خوبی به علوم داشت، به جای وی برگزیدند؛ بعد از آن یاران پدرش چون ابوبکر نهشلی، ابوبرده‌ی عبیسی، محمد بن جابر حنفی و... به رفت و آمد پرداختند. وی که در علم نحو و لغت عرب تسلط بیشتری نسبت به سایر علوم داشت، نتوانست جانشینی پدرش را ادامه دهد. بعد از وی این سمت را به ترتیب به ابوبکر نهشلی و ابوبرده پیشنهاد کردند که هر دو از قبول آن سر باز زدند. بالاخره به نزد ابوحنیفه رحمته آمدند و از وی درخواست نمودند که بر مسند استادشان تکیه زند. او که از همه کم سن و سال‌تر بود و علاقه‌ی شدیدی به ادامه‌ی راه استادش داشت، بر کرسی تدریس نشست. در آغاز، یاران استادش، حماد، و بعد افرادی چون ابویوسف، اسد بن عمرو، قاسم بن معن، زفر بن هذیل، ولید و مردان دیگری از اهل کوفه جذب کلاس وی شدند. افرادی هم چون ابن ابی لیلی، ابن شبرمه و شریک برای او مزاحمت‌هایی ایجاد کردند و می‌خواستند او را در انجام این مهم ناتوان جلوه دهند. اما او با کمال متانت به کارش ادامه داد. بعد از مدتی مردم به او نیاز پیدا کردند و امراء به گردش جمع شدند و نامش را در مجالسشان ذکر کردند.

صیمری مشابه این مطلب را از ابن مبارک روایت نموده، که در آن آمده است: ابوحصین و حبیب بن ثابت گفتند: این مرد بزاز، اگر چه نوجوان و کم سن و سال

۱-نگا: عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفة النعمان؛ کتابی است خطی و در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام عارف حکمت در مدینه‌ی منوره نگهداری می‌شود.

است، اما آشنایی خوبی به علوم دارد؛ برشماست تا در کلاس او حاضر شوید. «منظورشان از بزاز امام ابوحنیفه رحمته بود که شغلش پارچه‌فروشی بود». او مردی ثروتمند، باسزاوت و تیزهوش بود و همه‌ی توان خود را به امر تدریس و معارف دین اختصاص داده و به این کار عادت نموده بود؛ نسبت به شاگردان خود رفتار نیکو و مشفقانه‌ای داشت و علماء و امراء به دیده‌ی احترام به وی می‌نگریستند، بدین ترتیب کارش بالا گرفت، تا اینکه طبقات برتر برای فراگیری علم و دانش به محضرش رفت و آمد می‌نمودند. و بعد از ایشان، ابویوسف، اسد بن عمرو، قاسم بن معن، ابوبکر هذلی و ابوالولید بن ایاد به سلک شاگردان او درآمدند. آنانی که با وی مناظره می‌کردند و در مورد او سخن می‌گفتند، ابن ابی لیلی، ابن شبرمه و ثوری و دیگران بودند؛ کار تدریس از رونق خاصی برخوردار شد و هر روز بر تعداد اصحاب و یارانش اضافه می‌شد تا اینکه کلاس درسش بزرگترین کلاس مسجد کوفه شد؛ به هر نوع سؤالی از هر شاگردی که بود پاسخ می‌داد و در حوادث به کمک آنان می‌شتافت؛ چیزهایی تحمل نمود که عرب‌ها از تحمل آن عاجز بودند، علم فراگیر و گسترده‌اش او را در انجام این کارها توانایی می‌بخشید. خداوند او را نیکبخت و حاسدان او را زیاد و علم و دانش فراوانی به وی ارزانی کرد و او را بر هم‌عصرانش برتری بخشید. به راستی که لطف و احسان خداوند نسبت به امام ابوحنیفه رحمته، بسیار فراوان و چشم‌گیر بوده است. خداوند بر او رحمت کند و مسلمانان را از افکار بلندش بهره‌مند سازد.^۱

خطیب به اسناد خود در تاریخش گفته است: روزی ابوحنیفه رحمته به نزد منصور رفت در حالی که عیسی بن موسی در نزد او نشسته بود. او به منصور گفت: «این شخص، امروز عالم و دانشمند دنیاست» منصور گفت: نعمان! علم و دانش را از چه کسی فرا گرفته‌ای؟ فرمود: از یاران عمر رضی، که از عمر رضی آموخته بودند و از یاران علی رضی، که آن‌ها نیز از علی رضی آموخته بودند و از یاران عبدالله بن مسعود رضی که آن‌ها نیز از عبدالله رضی فرا گرفته بودند و در زمان عبدالله بن مسعود در روی زمین کسی از او داناتر نبود. منصور گفت: «افراد معتمدی برای خود انتخاب نموده‌ای».^۲

۱- نگا: شیخ شرف الدین حنفی، فلائذ عقود العقیان فی مناقب الامام ابی حنیفة النعمان؛ کتابی خطی است و در کتابخانه‌ی المحمودیة در حرم نبوی شریف به شماره ۶۰ موجود می‌باشد.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۳۴.

امام ابوحنیفه رحمته فرموده است: «علم و دانشی که من به آن دست یافتم، به خاطر حمد و سپاس خداوند بوده است. هرگاه مسأله‌ای می‌آموختم و یا بر نکته‌ی جدیدی از علم فقه اطلاع می‌یافتم، می‌گفتم «الحمد لله» بدین سبب به فضل خداوند بر علم و دانش من افزوده شد.»^۱

روش امام ابوحنیفه رحمته در تصویب مسائل اجتهادی و گردآوری آن‌ها:

امام ابوحنیفه رحمته، یک روش استثنایی در تقریر و قطعی نمودن مسائل اجتهادی، پی ریزی نمود. او ابتدا مسأله را نزد شاگردان دانشمند خود در کلاس درس مطرح می‌کرد، تا اینکه هر کدام از آن‌ها با دلیل نظر خود را بیان می‌کردند؛ سپس به دنبال آراء و نظریات آن‌ها، نظر خود را بیان می‌نمود، و با استناد به دلایل نقلی، نظریات آن‌ها را رد و یا تأیید می‌کرد. و چه بسا روزها سپری می‌شد، تا اینکه مسأله‌ای در این شورا به تصویب می‌رسید. بدون شک این روش امام ابوحنیفه رحمته یک شیوه‌ی درسی آزاد و ارزشمند بود؛ که در آن ارزش و اهمیت آراء و نظریات آشکار می‌گشت و اندیشه‌ی شاگردانی که در آن کلاس حاضر بودند، شکوفا می‌شد، همانگونه که علم و دانش و منزلت استادشان آشکار می‌شد و بی‌گمان وقتی که مسأله‌ای از مسائل فقه، بدین طریق ثابت گردد، به سختی می‌توان از آن خرده گرفت، چه رسد به این که آن حکم نقض شود.

ابومحمد حارثی به روایت از ابوسلیمان جوزجانی متذکر شده که او گفت: خداوند علم فقه را برای ابوحنیفه رحمته آسان کرده بود؛ او با شاگردانش در مورد مسأله‌ای از مسائل فقه مشورت و تبادل نظر می‌نمود به گونه‌ای که بحث آن‌ها بسیار به طول می‌انجامید و صدایشان بلند می‌شد و هر کدام در یک فن وارد بحث می‌شدند. در این هنگام امام ابوحنیفه رحمته سکوت اختیار می‌کرد. وقتی که امام شروع به توضیح و تبیین آن مسأله می‌نمود، همه ساکت می‌شدند، گویی کسی در آن مجلس نبود، در حالی که در میانشان انسان‌های دانشمند و اهل معرفت نیز وجود داشت. روزی امام ابوحنیفه رحمته، صحبت می‌کرد و همه شاگردانش سکوت اختیار کرده بودند. وقتی که سخنش به اتمام رسید، یکی از شاگردان گفت: «سبحان الله! چه کسی این مجلس را چنین ساکت نموده است؟»

سلیمان گفته است: «وجود امام ابوحنیفه رحمته الله علیه یکی از شگفتی‌های بس بزرگ است و به درستی که کسی از سخنش روگردانی می‌کند که در درک آن عاجز است».^۱

موفق مکی گفته است: «امام ابوحنیفه رحمته الله علیه مذهبش را براساس شورا بنا نهاد و به خاطر کوششی که در دین و مبالغه‌ی زیادی که در خیراندیشی برای دین خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان می‌نمود، هر مسأله‌ای را به صورت مستقل و جدا در شورا مطرح می‌نمود و نظرات و اقوال آنان را در مورد آن مسأله می‌شنید و سپس آنچه را در اندیشه‌ی او بود، بیان می‌کرد، گاهی یک ماه و گاهی بیشتر از آن در مورد مسأله‌ی مورد نظر، بحث و تبادل نظر می‌نمودند تا اینکه یکی از نظریات و اقوال را برمی‌گزیدند؛ و بعد آن مسأله را قاضی ابویوسف در اصول فقه ثبت می‌کرد، تا با گذشت زمان اصول فقه شکل گرفت، و هنگامی که مسأله‌ای برای امام ابوحنیفه رحمته الله علیه مشکل می‌شد، به یاران خود می‌فرمود: «این به خاطر گناهی است که مرتکب شده‌ام! و بعد از خداوند آمرزش می‌طلبید، و بسیاری از اوقات می‌ایستاد و نماز می‌خواند تا اینکه مسأله برای او روشن می‌گشت. او می‌فرمود: امیدوارم که خداوند توبه‌ام را پذیرفته باشد؛ هنگامی که این سخن به گوش فضیل بن عیاض رسید، بی‌اندازه گریست، سپس گفت: «این کار امام رحمته الله علیه، به خاطر کم بودن گناهان اوست، اما کسی غیر از او متوجه آن نمی‌شود».^۲

علی قاری، گفته است: «امام شافعی رحمته الله علیه، از همین رو گفته است:

شکوت الی وکیع سوء حفظی فأرشدنی الی ترک المعاصی
فإن الحفظ فضل من إله و فضل الله يعطى لعاصی^۳

«من به نزد وکیع از ضعف حافظه‌ام شکایت نمودم؛ به من سفارش کرد که گناهان را ترک کنم؛ زیرا حافظه، بخشی از جانب خداوند است و بخشش خداوند، شامل گناهکاران نمی‌شود».

۱- التعلیم، اضافه می‌کنم که این کتاب اخیراً در پاکستان با تحقیق و بررسی محدث دانشمند، عبد الرشید نعمانی، به چاپ رسیده است.

۲- نگا: «المناقب»؛ ج ۲، ص ۱۳۳.

۳- علی قاری، مناقب الامام الاعظم؛ کتابی است خطی و در کتابخانه‌ی شیخ الاسلام عارف حکمت در مدینه‌ی منوره.

ابن ابی العوام با اسنادش از ابویوسف روایت نموده که او گفته است: «امام ابوحنیفه رحمته، همواره بر این عادت بود که هر گاه مسأله‌ای به نزدش آورده می‌شد، می‌فرمود: «آثار و احادیثی را که نزد شما در مورد این مسأله وجود دارد، بیان نمایید». هنگامی که آثار و روایات را بیان می‌کردیم و او هم آنچه در خاطرش بود، ذکر می‌نمود، سر در گریبان اندیشه فرو می‌برد و هر قول و نظری را که بیشتر با احادیث مطابق بود، انتخاب می‌کرد؛ و زمانی که دلایل به یکدیگر نزدیک و یا مساوی بودند، می‌اندیشید و آنگاه یکی را برمی‌گزید».

شاگردان بزرگ امام ابوحنیفه رحمته:

خداوند به امام ابوحنیفه رحمته، شاگردان بزرگی ارزانی نمود که هر کدام در علوم مختلف چون کوه استوار بودند؛ او به همراه ایشان مسائل فقهی را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌داد و قواعد فقه را وضع می‌کرد و در پناه چنین حصن‌های حصینی از هر گونه خطا و اشتباهی در امان بود.

خطیب به اسناد خود در تاریخش از ابی کرامه ذکر نموده که: «نزد وکیع بن جراح - استاد امام شافعی و یکی از استادان (غیرمستقیم) امام بخاری - بودیم که مردی گفت: «ابوحنیفه رحمته در فلان مسأله خطا کرده است، وکیع گفت: ممکن است ابوحنیفه رحمته دچار خطا شود، در حالی که افرادی چون ابویوسف، محمد بن الحسن و زفر در قیاس و اجتهاد، و یحیی بن زکریا ابن ابی زائده، حفص بن غیاث، حبان و قندل بن علی در حفظ حدیث و آشنایی با آن، و قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود در علم نحو و لغت و داود طائی و فضیل بن عیاض در زهد و پارسایی و عبدالله بن المبارک در تفسیر و احادیث و تاریخ همرا او هستند؟! کسی که یاران و همنشینان او اینگونه دانشمندانی باشند، چگونه مرتکب خطا خواهد شد؟! اگر هم دچار خطا شود، او را به سوی حق برمی‌گردانند، سپس گفت: «هر کس عقیده دارد که حق با آنانی است که با ابوحنیفه رحمته مخالفت نمودند، زیرا مذهب را به تنهایی بنیان نهاده است، توجّهشان را به این گفته‌ی فرزق خطاب به جریر، جلب می‌کنم:

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجمع^۱

۱- نگا: قلائد عقود العقیان، ص ۱۵. و نیز: خوارزمی، جامع المسانید (مسانید الامام) ج ۲، ص ۲۱۵.

«ای جریر، این گروه نیاکان من اند، بیاور برایم مثلشان را، آنگاه که مجلس‌ها ما را گرد هم آورد».

شیخ عبدالقادر قرشی در کتابش به نام «الجواهر المصیبه»، در شرح حال یحیی بن زکریا بن ابی زائده به نقل از طحاوی گفته است: ابن ابی ثور برای من به روایت از سلیمان بن عمران از اسد بن فرات نوشت: «یاران ابوحنیفه رحمته یعنی آنانی که کتاب‌های فقه را تدوین و گردآوری نموده‌اند، چهل نفر بودند که در زمره‌ی ده نفری که پیشگام آنان بودند، این افرادند: ابویوسف، زفر، داود طائی، اسد بن عمرو، یوسف بن خالد سمتی و یحیی بن زکریا بن ابی زائده، و او آن کسی بود که سه سال برایشان کتاب می‌نوشت.

شیخ احمد مکی خوارزمی یادآور شده است: «آن گروه از علماء بزرگی که از امام ابوحنیفه رحمته حدیث روایت نمودند هفتصد و سی نفرند که تمامی‌شان از مشایخ و بزرگان مسلمین به شمار می‌آیند؛ آن‌ها احادیث را از وی آموخته و به مناطق مختلف احادیث وی را منتقل می‌نمودند».

موفق مکی گفته است: «امام ابوحنیفه رحمته شاگردان بسیاری داشت که بعضی از آن‌ها در محضرش حاضر می‌شدند و مدتی مدید به درس او گوش می‌دادند. بعضی پس از اینکه درس و طریقه‌ی او را فرامی‌گرفتند، به شهرشان بازمی‌گشتند و بعضی دیگر از آنان همیشه‌ی ایام با وی بودند». (امام) فرموده است: «این گروه سی و شش نفرند که بیست و هشت نفر آنان شایستگی قضاوت، شش نفر صلاحیت صدور فتوی و دو نفر دیگر، ابویوسف و زفر، صلاحیت دارند که قضات و مفتیان را ارشاد و توجیه نمایند».^[۱]

و برخی از شاگردان مشهور و شاخص امام ابوحنیفه رحمته عبارتند از:

- ۱- امام ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم قاضی (متوفای ۱۸۲ هـ . ق).
- ۲- امام محمد بن حسن شیبانی (متوفای ۱۸۹ هـ . ق).
- ۳- امام زفر بن هذیل بصری (متوفای ۱۷۵ هـ . ق).
- ۴- امام لیث بن سعد (متوفای ۱۷۵ هـ . ق).
- ۵- امام حافظ ابراهیم بن طهمان هروی (متوفای ۱۶۳ هـ . ق).

- ۶- امام حافظ قاسم بن معن مسعودی (متوفای ۱۷۵ ه. ق.).
- ۷- حافظ ثقه و فقیه آگاه، یحیی بن زکریا بن ابی زائده (متوفای ۱۸۲ ه. ق.).
- ۸- امام حافظ عبدالله بن مبارک (متوفای ۱۸۱ ه. ق.).
- ۹- قاضی حفص بن غیاث (متوفای ۱۹۴ ه. ق.).
- ۱۰- امام و پیشوای دینی و حافظ ثقه: وکیع بن جراح (متوفای ۱۹۷ ه. ق.).
- ۱۱- امام جرح و تعدیل، یحیی بن سعید قطان بصری (متوفای ۱۹۸ ه. ق.).
- ۱۲- حافظ نمونه، حسن بن زیاد لؤلؤی (متوفای ۲۰۴ ه. ق.).
- ۱۳- حافظ معلی بن منصور رازی (متوفای ۲۱۱ ه. ق.).
- ۱۴- حافظ عبدالله بن داود خریبی (متوفای ۲۱۳ ه. ق.).
- ۱۵- حافظ عبدالله بن یزید مُمقری کوفی (متوفای ۲۱۳ ه. ق.).
- ۱۶- حافظ مکی بن ابراهیم حنظلی؛ شیخ خراسان (متوفای ۲۱۵ ه. ق.).
- ۱۷- حافظ ابونعیم فضل بن دُکین (متوفای ۲۱۹ ه. ق.).
- ۱۸- امام عیسی بن ابان بصری (متوفای ۲۳۰ ه. ق.).
- ۱۹- حافظ ثقه، علی بن جعد (متوفای ۲۳۰ ه. ق.).
- ۲۰- امام جرح و تعدیل، یحیی بن معین (متوفای ۲۳۳ ه. ق.).
- ۲۱- حافظ ثقه محمد بن سماعة تمیمی (متوفای ۲۳۳ ه. ق.).
- ۲۲- حافظ ابوعاصم، ضحاک بن مخلد (متوفای ۲۱۲ ه. ق.).
- به هر حال، شاگردان امام ابوحنیفه رحمته، جمعیتی زیاد و مردمانی فراوان و شماری انبوه می‌باشند که نام بردن تمامی آن‌ها، کاری است بس مشکل و طاقت فرسا؛ زیرا سرشماری آن‌ها، ناممکن و متعذر می‌باشد.
- شیخ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان» گوید:
- «اتَّفَقَ لَهُ مِنَ الْأَصْحَابِ مَا لَمْ يَتَّفَقْ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ»^۱، «برای امام ابوحنیفه رحمته شاگردانی فراهم و مهیا شد، که برای دیگر ائمه و پیشوایان دینی که پس از وی پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند، این اندازه شاگرد فراهم نگردیده است».

و همچنین شیخ محمد بن یوسف صالحی دمشقی، در باب پنجم از کتاب «عقود الجمان» خویش، به بیان برخی از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش از اهل مکه، مدینه، دمشق، بصره، جزیره و غیره پرداخته که به یادگیری و فراگیری حدیث و فقه از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته و در ادامه گفته است: «من نیز در اینجا در حدود هشتصد نفر از شاگردان بزرگ و برجسته‌ی امام ابوحنیفه رحمته را یادآور خواهم شد»؛ آنگاه اسامی آن‌ها را به تفصیل ذکر می‌کند.^۱

و امام بزاز کردی نیز در کتابش با عنوان «المناقب»، به ذکر اسامی شاگردان امام ابوحنیفه رحمته پرداخته و در پایان گفته است: «فهو لاء سبع مائة وثلاثون رجلاً من مشایخ البلدان وأعلام المسلمین من مشارق الارض ومغارها اخذوا عنه ووصل العلم الینا ببركة سعيهم واجتهادهم؛ جزاهم الله تعالى عنّا خير الجزاء وخاصة عن الامام الاعظم»؛^۲ «این‌ها، هفتصد و سی شخصیت از اساتید سرزمین‌های اسلامی و بزرگان مسلمان در شرق و غرب جهان هستند که به یادگیری و فراگیری علم و دانش از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند و به برکت سعی و تلاش و سختکوشی و مجاهدت آن‌ها، علم و دانش به ما رسیده است؛ خداوند بلند مرتبه، از جانب ما به آن‌ها - به ویژه به امام اعظم ابوحنیفه رحمته - بهترین پاداش را عنایت بفرماید».

علت تألیف کتاب:

و چون در این زمان، گروه و طایفه‌ای ناچیز و کم اهمیت، زبان طعن بر امام اعظم ابوحنیفه رحمته را گشوده‌اند و پیروان ایشان را مورد سب و دشنام قرار داده‌اند و گاهی امام اعظم را به اندک بودن روایت حدیث و کم توجهی بدان و گاهی هم، ایشان را به قصور حفظ و اِتقان و مخالفت با احادیث به وسیله‌ی رأی، متّهم می‌کنند؛ از این رو، تصمیم گرفتیم تا بر مبنای غیرت دینی و حمیت ربّانی و عرق حنفی نُعمانی، دست به کار شوم و احادیث شاگردان امام اعظم و احادیث علماء و صاحب نظران احناف را در

۱- «عقود الجمان» ص ۱۵۸ و ۸۸

۲- «المناقب» کردری؛ ۲/۲۴۵ و ۲۴۴

کتاب «الجامع الصحیح» امام بخاری، گردآوری و تدوین نمایم؛ شایان ذکر است که هیچ یک از دانشوران و صاحب نظران احناف و غیر آن‌ها، در این موضوع، قلم فرسایی ننموده‌اند و چیز ننوشته‌اند.

و هدفم از نگارش این کتاب، آن بود تا این گروه و طایفه‌ی ناچیز و کم اهمیت، پند و اندرز بگیرند و از طعن، فحش، دشنام، حسادت و بدگویی نسبت به برگزیده‌ترین مردمان، دست بشویند و از آن اجتناب و دوری نمایند؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

«من یرد الله به خیراً یفقه فی الدین»؛ «کسی که خدا برای او نیکی و خوبی را بخواهد، او را در کار دین، دانا و فرزانه می‌سازد و راه رشد و شکوفایی و بالندگی و تکاملش را به وی الهام می‌کند».

و آن که بر امام ابوحنیفه رحمته طعن وارد کند و بدو افترا و تهمت زند و نسبت به او بدگمان و حسود باشد، بی‌گمان از فیوضات و برکت‌های علمی و معنوی وی، محروم خواهد ماند. خداوند، آن‌ها را به راه راست، رهنمون نماید و بر همه رحم کند.

به هر حال، در این کتاب، به گردآوری یکصد و پانزده نفر از راویان امام اعظم و علماء و صاحب نظران احناف، همراه با احادیث آن‌ها پرداخته‌ام؛ و چگونه امکان دارد که امام اعظم، به نقل و روایت احادیث اندکی پرداخته باشد و نسبت به روایات و احادیث و حفظ و اتقان آن‌ها، کم توجه و بی‌عنایت باشد و حال آن که برخی از روایات امام بخاری رحمته در کتاب «الجامع الصحیح» از شاگردان امام اعظم و از علماء و صاحب نظران احناف می‌باشد؟! و این گروه از راویان و علماء و حفاظ و بزرگان محدثان نیز، علم و دانش و روایات و احادیث را به نقل از اصحاب و شاگردان ابوحنیفه رحمته از امام ابوحنیفه رحمته فرا گرفته‌اند.

و علاوه از آن، حنفی‌ها، سبب تدوین و نگارش «الجامع الصحیح» امام بخاری بوده‌اند؛ زیرا امام بخاری گوید:

«کنا عند اسحاق بن راهویه - وهو حنفی - فقال: لو جمعتم کتاباً مختصراً لصحیح سنّة رسول الله ﷺ! قال: فوقع ذلك في قلبي، فأخذت في جمع الجامع الصحیح»؛^۱ «ما به نزد اسحاق بن راهویه بودیم - و اسحاق، حنفی بود - وی گفت: کاش می‌شد تا کتابی

مختصر و موجز، برای احادیث و روایات صحيح رسول خدا ﷺ تدوین و ساماندهی و نگارش و گردآوری می نمودید! امام بخاری گوید: این سخن اسحاق بن راهویه، در قلبم تأثیر گذاشت و آن را تحت الشعاع خویش قرار داد؛ از این رو، تصمیم به نگارش و تألیف و تدوین و ساماندهی «الجامع الصحيح» گرفتم».

و این مجموعه را به «احادیث تلامیذ الامام الاعظم واحادیث العلماء الاحناف في الجامع الصحيح للامام البخاری» نام نهاده‌ام؛ یعنی «احادیث شاگردان امام اعظم و احادیث علمای احناف، در کتاب «الجامع الصحيح» امام بخاری». و تدوین و نگارش این کتاب نیز، در پرتو توجه و عنایت شیخ ما، استاد، علامه، دکتر محمد عبدالحلیم نعمانی (حفظه الله و رعاه) صورت گرفته است.

و در پایان، از صمیم قلب، از شیخ ما، علامه‌ی محقق، دکتر بشار بن عواد بن معروف بغدادی (حفظه الله تعالی)، نویسنده‌ی بسیاری از کتاب‌ها و رئیس سابق دانشگاه «الجامعة الاسلامیة» بغداد، سپاسگزارم که این کتاب را با تأمل و اندیشه‌ی عمیق و مطالعه و بررسی ژرف، مورد بررسی و واریسی قرار داده و آن را تحسین کرده و پسندید؛ و این عنوان را برای کتاب، انتخاب و گزینش نمود: «اسماء الرواة عن الامام الاعظم واسماء العلماء الاحناف في الجامع الصحيح للامام البخاری»؛ «اسامی راویان امام اعظم و اسامی علمای احناف در کتاب «الجامع الصحيح» امام بخاری».

و در تاریخ یکم ذی الحجة ۱۴۲۲ هـ. ق بود که این اسم را تحسین و ستایش و تمجید و تصویب نمود و خود نیز از آن بهره گرفتم، ولی اندک تغییری، در آن، اعمال نمودم؛ زیرا من در این کتاب، به گردآوری و تدوین احادیث راویان امام اعظم و علمای احناف در کتاب «الجامع الصحيح» امام بخاری نیز پرداخته‌ام؛ (و تنها به بیان اسامی آن‌ها، اکتفا نکرده‌ام؛ از این رو، در فرجام، عنوان کتاب را اینگونه گذاشتم: «احادیث تلامیذ الامام الاعظم واحادیث العلماء الاحناف في الجامع الصحيح للامام البخاری».)

و همچنین از برادر بزرگوار، شیخ، مفتی رشید احمد سندی - استاد «جامعة العلوم الاسلامیة» علامه بنوری، تاؤن کراچی - نیز سپاسگزارم که در تصحیح و

بازنگری این کتاب، کمکم کرد. خداوند بلند مرتبه، به این دو عالم والا مقام، بهترین پاداش را عنایت بفرماید؛ و از ایزد منان خواهانم تا قلم عفو بر گناهانمان بکشد و اعمالمان را سامان بخشد و ما را در آرزوها و آرمان‌هایمان، موفق و پیروز بدارد و در هر دو سرای، عافیتمان بخشد؛ زیرا او دانا و آگاه و در خور اجابت و پذیرش دعا و بر هر چیز و هر کار تواناست.

محمد فیض الرحمن بن احمد حسین بنگلادشی؛
مجلس الدعوة و التحقیق الاسلامی، علامه بنوری، تاون کراچی
هفتم محرم الحرام سال ۱۴۲۳ هـ. ق

۱- ابراهیم بن سعد بن ابراهیم^۱

[متوفای ۱۸۳ یا ۱۸۴ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ درباره‌ی بیوگرافی وی گوید:

او، حافظ حدیث و پیشوای دینی، (ابراهیم بن سعد بن ابراهیم) ابن عبدالرحمن بن عوف، ابواسحاق زُهری مَدَنی می‌باشد که از پدرش - قاضی مدینه‌ی منوره -، زهری، صفوان بن سلیم، یزید بن عبدالله بن الهاد، صالح بن کیسان، ابن اسحاق و شماری دیگر از صاحب نظران اسلامی، حدیث سماع نموده است.

و هر دو پسرش - یعقوب و سعد -، احمد بن حنبل، منصور بن ابی مزاحم، حسین بن سیار حرّانی و مردمانی بی‌شمار، به سماع حدیث از وی پرداخته‌اند.

ابراهیم بن سعد، عهده دار قضاوت در شهر مدینه‌ی منوره شد و هفتاد و پنج سال، عمر کرد و از میان بزرگانِ علماء و اندیشمندان اسلامی، شعبه و لیث بن سعد، از او، حدیث و دانش روایت کرده‌اند.

ابراهیم بن حمزة زبیری گوید: «کان عند ابراهیم بن سعد عن ابن اسحاق نحو من سبعة عشر الف حدیث فی الاحکام سوی المغازی؛ رواها البخاری عنه وهو محتجّ به فی کتب الاسلام»؛ «ابراهیم بن سعد، در احکام و مسائل اسلامی، در حدود هفده هزار حدیث - غیر از روایات مغازی - از ابن اسحاق، فرا گرفته بود که آن‌ها را بخاری از او روایت نموده است؛ از این رو، ابراهیم بن سعد، کسی است که در کتاب‌های دینی و اسلامی، بدو اعتماد و اطمینان می‌شود و در این زمینه، روایات او، قابل استدلال و استناد

۱- بیوگرافی ابراهیم بن سعد بن ابراهیم را در این منابع دنبال کنید: «التاریخ الکبیر» بخاری

۲۸۸/۱؛ «تقریب التهذیب» ابن حجر عسقلانی ۵۶/۱؛ «تهذیب الکمال» حافظ مزّی ۳۴۹/۱؛

«تهذیب التهذیب» ابن حجر ۱۰۵/۱؛ «رجال صحیح البخاری» کلاباذی ۵۱/۱؛ «خلاصة تهذیب

الکمال» خزرجی ص ۱۵؛ «سیر اعلام النبلاء» ذهبی ۳۰۴/۸؛ «الکمال فی ضعفاء الرجال»، ابن

عدی ۲۴/۱؛ «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی ۸۱/۶

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۵۲/۱ و ۲۵۳

می‌باشد».

وی به سال ۱۸۳ یا ۱۸۴ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن ابی مریم به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة حجة»، «ابراهیم بن سعد، فردی ثقة و قابل اعتماد و حجت و خبره در حدیث بود؛ و حدیثش، قابل استدلال و استناد می‌باشد».

و نیز گفته است: «ابراهیم، اثبت من الولید بن کثیر ومن ابن اسحاق»؛ «روایات ابراهیم بن سعد، از روایات ولید بن کثیر و ابن اسحاق، ثابت‌تر و معتبرتر می‌باشد».

و یحیی بن معین، احمد عجلی و ابوحاتم نیز گفته‌اند که وی، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی، در حدیث می‌باشد.

و یحیی بن معین در جایی دیگر گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث ابراهیم بن سعد، هیچ ایراد و اشکالی وجود ندارد؛ زیرا او ثقة و مُعتمد است».

و ابن خراش گفته است: «صدوق»؛ «ابراهیم بن سعد، در روایت حدیث، راستگو و صادق و درستکار و امین است».

و ابن عدی گوید: «هو من ثقات المسلمین، حدّث عنه جماعة من الائمة»؛ «ابراهیم بن سعد، یکی از مسلمانان ثقة و قابل اعتماد است که گروهی از پیشوایان دینی، از او حدیث روایت کرده‌اند».

و علاوه از این‌ها، ابراهیم بن سعد، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه) به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید» چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (منظور ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی است) گوید: «و هو یروی عن ابی حنیفة فی هذه

۱- «تهذیب التهذیب» ۱/۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۷

المسانید»^۱؛ «ابراهیم بن سعد، در این مُسندها، از امام ابوحنیفه رحمته، حدیث روایت کرده است».

و شیخ محمد بن یوسف صالحی دمشقی در کتاب «عقود الجمان»^۲، ابراهیم بن سعد را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی راویان مدینه‌ی منوره که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

ابراهیم بن سعد، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «الختان بعد ما کبرو تنف الابط»^۴:

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " الْفِطْرَةُ حَمْسٌ: الْخِتَانُ، وَالْإِسْتِحْدَادُ، وَتَنْفُ الْإِبْطِ، وَقَصُّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ " (ح ۶۲۹۷)

«از یحیی بن قزعه، از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «فطرت (سنت پیامبران) پنج چیز است: ختنه کردن؛ تراشیدن موی زیر ناف؛ برچیدن موی زیر بغل؛ کوتاه کردن سبیل و ناخن‌ها».

* در باب «الدعاء للصبيان بالبركة ومسح رؤوسهم»^۵:

۱- «جامع المسانید»، ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی ۳۸۶/۲
 ۲- «عقود الجمان»، شیخ محمد بن یوسف صالحی دمشقی؛ ص ۹۷
 ۳- «المناقب»؛ کردری ۲۱۹/۲
 ۴- «الجامع الصحیح»؛ امام بخاری ۹۳۱.۲؛ چاپ نور محمد اصح المطابع؛ آرام باغ کراچی، پاکستان.
 ۵- همان ۹۴۰/۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ، وَهُوَ الَّذِي "مَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بَنِيهِمْ" (ح ۶۳۵۴)

«از عبدالعزیز بن عبدالله، از ابراهیم بن سعد، از صالح بن کیسان روایت است که ابن شهاب گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ از آبی که در دهان کرده بود، بر روی وی افکنده بود، و محمود بن ربیع در آن زمان، پسری نابالغ بوده و آن آب نیز از چاه خانه‌ی ایشان بوده است.»

* باب «حفظ اللسان»: ^۱

«حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَيْفَهُ" (ح ۶۴۷۵)

«عبدالعزیز بن عبدالله، از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب، از ابوسلمة، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «آن کسی که به خدا و رستاخیز ایمان می‌آورد، باید سخن شایسته گوید و یا لب فروبندد؛ و آن کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان می‌آورد، نباید اسباب آزار و اذیت همسایه‌اش را فراهم آورد؛ و آن کسی که به خداوند و روز رستاخیز ایمان می‌آورد، بایستی میهمان خویش را گرمی دارد.»

* باب «فضل من استبرأ لدينه»: ^۲

* باب «ما يذكر في المناولة»: ^۳

* باب «الوضوء ثلاثاً ثلاثاً»: ^۴

* باب «إذا صلى في ثوب له إعلام ونظر إلى علمها»: ^۱

۱- همان ۹۵۹/۲

۲- همان ۱۳/۱

۳- همان ۱۵/۱

۴- همان ۲۷/۱

- * باب «حك المخاط بالخصى من المسجد».^٢
- * باب «اذا دخل بيتاً يصلّى حيث شاء؛ او حيث امر، ولا يتجسس».^٣
- * باب «اصحاب المحراب في المسجد».^٤
- * باب «من ادرك ركعة من العصر قبل الغروب».^٥
- * باب «لا تتحرى الصلاة قبل غروب الشمس».^٦
- * باب «هل يخرج من المسجد لعلّة»؟^٧
- * باب «اذا أقيمت الصلاة فلا صلاة الا المكتوبة».^٨
- * باب «اذا دعى الامام الى الصلاة ويده ما يأكل».^٩
- * باب «التسليم».^{١٠}
- * باب «مكث الامام في مصلاه بعد السلام».^{١١}
- * باب «صلاة النساء خلف الرجال».^{١٢}
- * باب «الكفن من جميع المال».^{١٣}
- به هر حال، روايات «ابراهيم بن سعد بن ابراهيم رحمته الله» در كتاب «الجامع الصحيح»

١- همان ٥٤/١

٢- همان ٥٨/١

٣- همان ٦٠/١

٤- همان ٦٥/١

٥- همان ٧٩/١

٦- «الجامع الصحيح»؛ امام بخارى ٨٢/١

٧- همان ٨٩/١

٨- همان ٩١/١

٩- همان ٩٣/١

١٠- همان ١١٦/١

١١- همان ١١٧/١

١٢- همان ١٢٠/١

١٣- همان ١٧٠/١

امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۸۳ مورد آمده است.

۲- ابراهیم بن طهمان حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۶۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث: ابوسعید هروی - سپس نیشابوری - اندیشمند توانای خراسان می‌باشد که از این بزرگان، حدیث روایت نموده است: سماک بن حرب؛ عمرو بن دینار؛ محمد بن زیاد جُمحی، ابوجمره؛ ثابت بنانی؛ ابواسحاق و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که به نقل روایت از ابراهیم بن طهمان پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالله بن مبارک؛ حفص بن عبدالله؛ معن بن عیسی؛ خالد بن نزار ایلی؛ محمد بن سنان عَوَقی؛ ابوحنیفه نهدی؛ و سعید بن یزید فَرّاء. و همچنین از بین اساتید وی، این افراد، از او به سماع حدیث پرداخته‌اند: صفوان بن سلیم و امام ابوحنیفه.

اسحاق بن راهویه گوید: «کان صحیح الحدیث؛ ما کان بخراسان احد اکثر حدیثاً منه»؛ «حدیثی که ابراهیم بن طهمان، به روایت آن می‌پرداخت، صحیح و درست بود؛

۱- بیوگرافی ابراهیم بن طهمان را در این منابع دنبال کنید: «التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۹۴/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۵۳/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۰۷/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۷/۶؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۰۵/۶-۱۱۱؛ «سیر اعلام النبلاء»، علامه ذهبی ۳۷۸/۷؛ «میزان الاعتدال»، علامه ذهبی ۳۸/۱؛ «الکاشف»، علامه ذهبی ۷۲/۱-۸۳؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۶۴/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر ۱۱۲/۱-۱۱۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، سیوطی ص ۹۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، علامه خزرجی ص ۱۸؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۵۷/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۶/۱؛ «الطبقات السنیه»، تمیمی داری ۱۹۸/۱ به شماره‌ی ۴۲؛ «البدایة و النهایة»، ابن کثیر ۱۴۶/۱۰؛ و «العقد الثمین»، تقی الدین مکی ص ۲۱۵ و ۲۱۶

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲/۲۱۳

و در خراسان، کسی بیشتر از او حدیث در اختیار نداشت». و ابوحاتم گفته است: «ثقة مرجیء»؛ «ابراهیم بن طهمان، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد بود که اندکی گرایش به «مرجئه» نیز داشت». احمد بن حنبل گوید: «کان مرجئاً شدیداً علی الجهمیة»؛ «ابراهیم بن طهمان، از مرجئه و مخالف سرسخت «جهمیة» بود».

ابوزرعة گوید: «كنتُ عند احمد بن حنبل، فذكر ابراهيم بن طهمان وكان متكئاً من علة؛ فجلس وقال: لا ينبغي ان يذكر الصالحون في تكية»؛ «نزد احمد بن حنبل بودم؛ وی به خاطر بیماری و کسالتی که داشت، به چیزی تکیه کرده و لم داده بود؛ امام احمد بن حنبل، به محض بردن اسم ابراهیم بن طهمان، از حالت تکیه درآمد و مؤدبانه نشست و گفت: مناسب و زینده نیست که نام انسان‌های صالح و درستکار و شریف و محترم به حالت تکیه برده شود!».

حافظ عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۱، به ذکر ابراهیم بن طهمان پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «ابراهیم بن طهمان من علماء خراسان من ائمة الاسلام اقدم من ابن المبارك؛ روی عن ثابت البناني وعنه خلق؛ ومات سنة بضع وستين ومائة؛ روی له الائمة الستة».

«ابراهیم بن طهمان رحمته الله یکی از صاحب نظران و دانشوران اقلیم خراسان و از زمره‌ی پیشوایان اسلامی و قدیمی‌تر از عبدالله بن مبارک می‌باشد که از ثابت بنانی، حدیث سماع نموده و مردمان بی‌شماری نیز از او، به سماع حدیث پرداخته‌اند؛ وی به سال یکصد و شصت و اندی از تاریخ هجری قمری درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و شش امام احادیث نیز، از او حدیث روایت نموده‌اند». [شش امام حدیث: بخاری؛ مسلم؛ ترمذی؛ ابوداود؛ نسایی و ابن ماجه].

حافظ سیوطی در کتاب «تبييض الصحيفة بمناقب الامام ابى حنيفة»^۲ و علامه

۱- «الجواهر المضية» ۳۹/۱

۲- «تبييض الصحيفة»؛ ص ۶۴

محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»،^۱ ابراهیم بن طهمان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.^۲

علامه عثمانی در مقدمه‌ی کتاب «اعلاء السنن»^۳ گوید: «و هو من رجال الجماعة احتج به الشيخان وغيرهما»؛ «ابراهیم بن طهمان حنفی، یکی از راویان حدیث است که شیخان (بخاری و مسلم) و دیگر بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت، به احادیث و روایات وی، استدلال و استناد می‌جویند».

و در کتاب «جامع المسانید»^۴ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (منظور ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو مع جلاله قدره، یروی کثیراً عن الامام ابی حنیفة رحمته الله فی هذه المسانید»؛ «ابراهیم بن طهمان - با وجود این که از عظمت و بزرگی و شأن و منزلت و شکوه و جلال و قدر و جایگاهی بس والا برخوردار است - باز هم در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته الله بسیار حدیث روایت می‌کند.»

نگارنده گوید:

ابراهیم بن طهمان، از ابوحنیفه، از لاحق بن عیزار یمانی، از ابودر رحمته الله روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من قال: «استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم»؛ غفر الله له ما سلف من جرمه؛ ان كان مخلصاً»؛ «هر کس از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، چنین بگوید: «استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم»، خداوند بلندمرتبه، گناهان و بزهکاری‌های پیشین او را خواهد بخشید».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۵ ذکر نموده و گفته است: حافظ طلحة بن محمد، این حدیث را در مُسند خویش از ابراهیم بن طهمان خراسانی، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است. و همچنین ابراهیم بن

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۹۸

۲- «تهذیب الکمال»؛ حافظ مزّی ۱۰۳/۱۹

۳- مقدمه‌ی «اعلاء السنن» ۹۶/۳

۴- «جامع المسانید» ۳۸۵/۲

۵- «جامع المسانید» ۱۱۱/۱

طهمان خراسانی، از ابوحنیفه رحمته، از ابراهیم، از علقمة، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که وی گفته است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان يعرف باللیل اذا اقبل الی المسجد بريح الطیب»؛ «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاریکی شب، به سوی مسجد، رهسپار می شدند، با بوی خوش خویش، از دیگران بازشناخته می شدند».

این روایت را نیز ابوالمؤید خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از ابراهیم بن طهمان خراسانی، از ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین نگارنده گوید:

ابراهیم بن طهمان حنفی، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قبول الهدیة»:^۲

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ، حَدَّثَنَا مَعْنُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: «أَهْدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟»، فَإِنْ قِيلَ صَدَقَةٌ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا»، وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ هَدِيَّةٌ، صَرَبَ بِيَدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَكَلَ مَعَهُمْ» (ح ۲۵۷۶)

«ابراهیم بن مُنْذِر، از مَعْن، از ابراهیم بن طهمان، از محمد بن زیاد، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «هرگاه غذایی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده می شد، ایشان می پرسید: «صدقه است یا هدیه؟» اگر می گفتند: صدقه است؛ به یارانش می فرمود: «بخورید». و خود از آن تناول نمی فرمود، و اگر گفته می شد: هدیه است؛ دست فرو برده و همراه آنان، می خورد».

* در باب «القسمة وتعليق القنو في المسجد»:^۳

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۹۸

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱/۳۵

۳- «الجامع الصحیح» امام بخاری؛ ۱/۶۰

«وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ يَعْنِي ابْنَ طَهْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَبِي التَّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ» وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أَبِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَحَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الصَّلَاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلَّا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خُذْ» فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِيلُهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُوْمِرُ بَعْضُهُمْ بِرَفْعِهِ إِلَيَّ، قَالَ: «لَا» قَالَ: فَارْفَعُهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا» فَتَنَزَّرَ مِنْهُ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِيلُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُوْمِرُ بَعْضُهُمْ بِرَفْعِهِ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا» قَالَ: فَارْفَعُهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا» فَتَنَزَّرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُثْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا - عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ - فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ» (ح ٤٢١)

«ابراهیم بن طهمان، از عبدالعزیز بن صهیب، از انس بن مالک رضی الله عنه چنین روایت کرده که وی گفته است: مقداری مال از بحرین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌ها را داخل مسجد بریزید». راوی می‌گوید: این محموله، بزرگترین مالی بود که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شده بود؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای اقامه‌ی نماز به مسجد رفت و به آن‌ها توجه ننمود؛ پس از اتمام نماز، آمد و در کنار آن اموال، نشست. هرکه را می‌دید، مقداری به او می‌داد تا این که عباس رضی الله عنه آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی! به من نیز عنایت فرما؛ زیرا من برای خودم و عقیل (در اسارت بدر) فدیة داده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شما نیز بردار». عباس رضی الله عنه با هر دو دست، شروع به پر کردن چادر خود کرد و هنگامی که خواست آن‌ها را حمل کند، نتوانست. عرض کرد: ای پیامبر گرامی! یکی را بگویند تا این‌ها را بر پشت من بگذارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». عباس رضی الله عنه گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر». آن گاه، عباس رضی الله علیه و آله مقداری از آن‌ها را کم کرد و بقیه را بر دوش خود نهاد و به راه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حرص عباس رضی الله عنه تعجب کرد و همچنان به طرف او نگاه می‌کرد تا از نظر ما ناپدید گردید؛ و تا یک درهم از آن مال، باقی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را ترک نکرد».

* در باب «اذا لم يطق قاعداً صَلَّى على جنب»: ^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ طَهْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ الْمُكْتَبُ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرٌ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: "صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ" (ح ۱۱۱۷)

«از عبدان، از عبدالله، از ابراهیم بن طهمان، از حسین مکتب، از ابن بریده، از عمران بن حصین برای ما چنین روایت شده که وی گفته است: من به بیماری بواسیر، مبتلا بودم؛ از رسول خدا ﷺ پرسیدم که چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان؛ اگر نتوانستی، نشسته بخوان؛ و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان».

* باب «اخذ صدقة التمر عند صرام النخل؛ وهل يترك الصبي فيمسّ تمر الصدقة»: ^۲

* باب «رفع اليدين اذا قام من الركعتين»: ^۳

* باب «قوله تعالى: ﴿وَإِذَا طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ

يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ﴾ [البقرة: ۲۳۲]. ^۴

* باب «الهدية للعروس»: ^۵

* باب «الخلع وكيف الطلاق فيه»: ^۶

* باب «الاشارة في الطلاق والامور»: ^۷

۱- همان ۱/۱۵۰

۲- همان ۱/۲۰

۳- همان ۱/۱۰

۴- همان ۲/۶۴۹

۵- همان ۲/۷۷۵

۶- ۲/۷۹۴

۷- ۲/۷۹۸

۳- ابراهیم بن محمد فزاری، ابواسحاق رحمته

[متوفای ۱۸۵ یا ۱۸۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، امام کارشناس و قابل اعتماد و پیشوایی کاردان و خبره و آگاه و متخصص، شیخ الاسلام: ابراهیم بن محمد بن حارث بن اسماء (بن خارجه بن حصن بن حدیفة بن بدر فزاری، ابواسحاق) کوفی می‌باشد که در شهر مرزی «مِصِیصَة» (در شام) مستقر بود.

وی از عبدالملک بن عمیر، عطاء بن سائب، سهیل بن ابی صالح، عبیدالله بن عمر و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، حدیث روایت نموده است.

و از کسانی که به نقل روایت از ابراهیم بن محمد فزاری پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره نمود:

عبدالله بن مبارک؛ عبدالله بن عون خزاز، محمد بن عبدالرحمن بن سهم؛ محمد بن سلام پیکندی؛ و علی بن بکار مِصِیصی - آخرین بازمانده از شاگردان وی که پسرعموی مروان بن معاویه الفزاری بود.

یک بار اتفاق افتاد که اوزاعی، به نقل روایت از ابراهیم بن محمد فزاری پرداخت و چنین گفت: «حدَّثنی الصادق المصدوق: ابواسحاق الفزاری؛» «ابواسحاق - که فردی راستگو و درستکار و نجیب و شریف و مورد تأیید و قابل اعتماد می‌باشد - به من چنین خبر داده است که...».

۱- بیوگرافی ابراهیم بن محمد فزاری را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۳۲۱/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۵۷/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۸۱/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۳/۶؛ «الکاشف»، علامه ذهبی ۸۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۰۴/۱؛ «تهذیب التهذیب»، حافظ ابن حجر عسقلانی ۱۳۱/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۳/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۰۷/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۷/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۱/۲۷۳ و ۲۷۴

یحیی بن معین در مورد وی گوید: «ثقة ثقة»؛ «ابراهیم بن محمد فزاری، بسیار قابل اعتماد و مورد اطمینان و ثقه و معتبر در عرصه‌ی روایت و درایت بود».

محمد بن سعد او را چنین تعریف و توصیف نموده است: «ابواسحاق ثقة صاحب سنة و غزو»؛ «ابواسحاق، (ابراهیم بن محمد فزاری)، فردی ثقه و مورد اعتماد و متعهد و پایبند به سنت و مجاهد و رزمنده بود».

ابوحاتم گوید: «عظیم الغناء في الاسلام ثقة مأمون»؛ «ابراهیم بن محمد فزاری، در اسلام، از لیاقت و شایستگی و کارآمدی و کفایتی بس بزرگ و والا برخوردار است؛ و او از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر و قوی و درستکار نیز بود». و سرانجام ابراهیم بن محمد فزاری، به سال ۱۸۵ هـ. ق - و برخی گفته‌اند: به سال ۱۸۶ هـ. ق - درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

نسایی در مورد ابراهیم بن محمد گفته است: «ثقة مأمون؛ احد الائمة»؛ «وی، فردی مطمئن و قابل اعتماد، ثقه و معتبر و درستکار و امانت دار می‌باشد».

احمد عجلی گوید: «كان ثقة، رجلاً صالحاً صاحب سنة»، «ابراهیم بن محمد فزاری، فردی مؤثق و قابل اعتماد، انسانی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، متخصص و کاردان و متعهد و پایبند به سنت بود».

سفیان بن عیینه گوید: «كان اماماً»؛ «ابراهیم بن محمد، پیشوا و امام و معیار و مرجع و رهبر و زعیم (در حوزه‌های مختلف دینی) بود».

خلیلی گوید: «ابواسحاق، امام یقتدی به»؛ «ابواسحاق (ابراهیم بن محمد فزاری)، امام و پیشوایی بود که بدو اقتدا و تأسی می‌شد». و ابن حبان نیز وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر ذکر کرده است.

و علاوه از آن، ابراهیم بن محمد فزاری، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «هو من شیوخ البخاری و مسلم رحمهم الله؛ وسمع اباحنیفة وروی عنه فی هذه المسانید؛ وهو من شیوخ الامام الشافعی رحمته یروی عنه الكثير فی مسنده ویزکر باسمه دون کئیة»؛ «ابراهیم بن محمد فزاری رحمته، یکی از اساتید بخاری رحمته و مسلم رحمته به شمار می‌آید که از امام ابوحنیفه رحمته نیز حدیث سماع نموده و به روایت آن، در این مسانید پرداخته است؛ و همچنین او، یکی از اساتید امام شافعی رحمته نیز می‌باشد که امام شافعی از او، روایات زیادی را در مُسند خویش روایت نموده است و او را با اسمش (ابراهیم بن محمد فزاری) ذکر می‌کند نه با کنیتش (ابواسحاق)».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، ابراهیم بن محمد فزاری را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

ابراهیم بن محمد، ابواسحاق فزاری، از ابوحنیفه، از عطاء بن یسار، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت نموده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من عفاعن دم، لم یکن له ثواب الا الجنة»؛ «هر کس (از صاحبان خون)، از جنایت درگذرد و از دریافت قصاص چشم پوشی کند، پاداشی جز، بهشت نخواهد داشت».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۳، ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از ابواسحاق فزاری، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین نگارنده گوید:

ابراهیم بن محمد فزاری (ابواسحاق)، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح»

۱- «جامع المسانید» ۳۸۴/۲

۲- «عقود الجمان»، ص ۹۸

۳- «جامع المسانید» ۱۷۷/۲

بخاری)، با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله می باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «صفة الجنة والنار»: ^۱

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا، يَقُولُ: أُصِيبَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ وَهُوَ غُلَامٌ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ حَارِثَةَ مِنِّي، فَإِنْ يَكُ فِي الْجَنَّةِ أَصْبِرُ وَأَحْتَسِبُ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى تَرَى مَا أَصْنَعُ؟ فَقَالَ: " وَيُحْكُ، أَوْ هِيلَتِ، أَوْ جَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ؟ إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ، وَإِنَّهُ لَفِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ " (ح ۶۵۰)

«از عبدالله بن محمد، از معاویة بن عمرو، از ابواسحاق (ابراهیم بن محمد فزاری)؛ از حمید، برای من چنین روایت شده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می گفت: حارثه رضی الله عنه که پسری نابالغ بود، در جنگ بدر به شهادت رسید؛ مادرش به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای فرستاده ی خدا! همانا، مرتبه و مقام حارثه را با من می دانی؛ اگر وی در بهشت باشد، شکیبایی ورزم و به امید ثواب باشم و اگر در جایی دیگر باشد، خود می بینی که چه حالتی دارم. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو! آیا عقل از سرت رفته است؟ آیا بهشت یکی است؟ همانا بهشت ها، زیاد می باشد؛ و بی گمان، حارثه در بهشت فردوس است (که برترین بهشت می باشد)».

* در باب «القائلة بعد الجمعة»: ^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ الشَّيْبَانِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْفَزَارِيُّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا، يَقُولُ: " كُنَّا نُبْكَرُ إِلَى الْجُمُعَةِ، ثُمَّ نَقِيلُ " (ح ۹۴۰)

«محمد بن عقبه شیبانی کوفی، از ابواسحاق فزاری (ابراهیم بن محمد)، از حمید برای ما روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می گفت: «ما نماز جمعه را پیشتر می گزاردیم و سپس قیلوله می کردیم». [در این حدیث، ابراهیم بن محمد فزاری، با یک واسطه، استاد امام بخاری می باشد.]

۱- «الجامع الصحيح» امام بخاری، ۹۷۰/۲

۲- «الجامع الصحيح» امام بخاری ۱۲۸/۱

* در باب «الجنة تحت بارقة السيوف»: ^۱

«حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ طَهْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: "نَزَلَتْ آيَةُ الْحَجَابِ فِي زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، وَأَطْعَمَ عَلَيْهَا يَوْمَئِذٍ خُبْرًا وَحَلْمًا، وَكَانَتْ تَفْخَرُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ أَنْكَحَنِي فِي السَّمَاءِ" (ح ۲۸۱۸)

«عبدالله بن محمد، از معاویه بن عمرو، از ابواسحاق (ابراهیم بن محمد فزاری)، از موسی بن عقبه، از سالم ابوالنضر، آزاده و کاتب عمر بن عبیدالله، برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه به عمر بن عبیدالله نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «بدانید که همانا بهشت در زیر سایه‌ی شمشیرها است».

* باب «الخور العين وصفتهن»: ^۲

* باب «التحريض على القتال»: ^۳

* باب «غاية سبق للخيال المضمرة»: ^۴

* باب «غزوة المرأة في البحر»: ^۵

* باب «دعاء النبي صلی الله علیه و آله الى الاسلام والنبوة»: ^۶

به هر حال، روایات ابواسحاق ابراهیم بن محمد فزاری در کتاب «الجامع الصحيح»

امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله در بیشتر از ۲۳ مورد آمده است.

۱- همان ۳۹۵/۱

۲- همان ۲۹۲/۱

۳- همان ۳۹۷/۱

۴- همان ۴۰۲/۱

۵- همان ۴۰۳/۱

۶- همان ۴۱۳/۱

۴- أسباط بن محمد قرشی رضی اللہ عنہ

[متوفای ۲۰۰ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تہذیب التہذیب»^۱ گوید:

وی، أسباط بن محمد بن عبدالرحمن بن خالد بن میسرۃ القرشی، آزاده‌ی «ابومحمد» می‌باشد. او از اعمش، مطرف بن طریف، ابواسحاق شیبانی، محمد بن عجلان، سفیان ثوری و دیگران، حدیث روایت نموده است.

و از او نیز، این افراد به روایت حدیث پرداخته‌اند:

احمد بن حنبل؛ پسرش: عبید بن اسباط؛ ابن ابی شیبہ؛ ابن نمیر؛ اسحاق بن راهویہ؛ محمد بن مقاتل؛ علی بن حرب؛ حسن بن علی بن عفان؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزانیگی.

ابن ابی خيثمه به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «أسباط بن محمد، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

ابو احمد گفته است: «أنه أحبّ اليه من الخفاف»؛ «از دیدگاه وی، اسباط بن محمد قرشی (در نقل روایات)، از ابوداود خفاف بهتر و پسندیده‌تر است».

ابو حاتم گفته است: «صالح»؛ «أسباط بن محمد، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، متخصص و کاردان و خبره و آگاه بود».

۱- بیوگرافی أسباط بن محمد قرشی را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۵۳/۲/۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳۳۲/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸۵/۶؛ «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۴۵/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذہبی ۳۵۵/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذہبی ۱۷۵/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذہبی ۱۰۴/۱؛ «تہذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵۲۳/۱؛ «تقریب التہذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۶/۱؛ «خلاصة تہذیب الکمال»، خزرچی ۲۲/۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۵۸/۱؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۹۳/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۵/۱.

۲- «تہذیب التہذیب» ۱۸۵/۱

نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات اسباط بن محمد، نمی‌توان نقص و ایرادی وارد کرد؛ زیرا که وی، فردی ثقه و مورد اعتماد است». یعقوب بن شیبه گوید: «کوفی ثقة صدوق؛ توفی بالكوفة في المحرم سنة 200 هـ . ق»؛ «اسباط بن محمد، از اهالی کوفه و فردی مؤثق و قابل اعتماد و راستگو و امین و درستکار و صادق می‌باشد که در ماه محرم به سال ۲۰۰ هـ . ق در کوفه درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید». حافظ ابن حجر عسقلانی در ادامه گوید: «دوری به نقل از یحیی بن معین گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث اسباط بن محمد، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و امین می‌باشد».

و غلابی در مورد وی گفته است: «ثقة»؛ «اسباط بن محمد قرشی، از راویان قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و ابن حبان نیز وی را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد ذکر نموده است. و حافظ مزّی در کتاب «تهذیب الکمال»^۱ اسباط بن محمد قرشی را در ردیف روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ سیوطی در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲ این کار را نموده است.

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۳ و حافظ ابن بزاز کردری در کتاب «المناقب»^۴ اسباط بن محمد قرشی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۵ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو مع كونه من شیوخ شیوخ البخاری و مسلم، یروی عن ابی حنیفة فی هذه المسانید؛ و هو من شیوخ الامام احمد بن حنبل و یحیی بن معین

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۳/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»؛ ص ۶۵

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۹۹

۴- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۴

۵- «جامع المسانید» ۳۸۸/۲

رحمها الله، علی ما ذکره الخطیب»؛ «اسباط بن محمد قرشی، با وجود این که - با یک واسطه - استاد امام بخاری رحمته و امام مسلم رحمته می باشد، باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است؛ و علاوه از آن، - همچنان که خطیب بغدادی ذکر نموده است - وی از زمره ی اساتید امام احمد بن حنبل رحمته و یحیی بن معین رحمته نیز می باشد».

نگارنده می گوید:

اسباط بن محمد قرشی، از ابوحنیفه، روایت کرده که وی گفته است: «رَأَيْتُ فِي النُّومِ كَأَنِّي أَنْبَشُ قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ؛ فَارْسَلْتُ إِلَى ابْنِ سِيرِينَ أَسْأَلُهُ؛ فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ يَنْبَشُ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛» «در خواب چنین دیدم که گویا دارم قبر رسول خدا ﷺ را نبش می کنم؛ از این رو، کسی را به نزد ابن سیرین فرستادم تا در این زمینه، مرا راهنمایی کند؛ ابن سیرین نیز، چنین تعبیر کرد که این مرد، کسی است که علم و دانش رسول خدا ﷺ را نبش خواهد کرد و پرده از روی آن، برخواهد داشت».

این روایت را خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر نموده و در ادامه گفته است: قاضی عمر بن حسن اشنانی، این حدیث را به نقل از اسباط بن محمد قرشی، از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده است.

و همچنین نگارنده گوید:

اسباط بن محمد قرشی، با یک واسطه، استاد محمد بن اسماعیل بخاری رحمته نیز می باشد؛ آن هم در باب «قوله: ﴿لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا﴾^۲، آنجا که امام بخاری چنین روایت می کند:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ، حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ الشَّيْبَانِيُّ: وَذَكَرَهُ أَبُو الْحَسَنِ السُّوَائِيُّ وَلَا أَظُنُّهُ ذَكَرَهُ، إِلَّا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۹] قَالَ: "كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقَّ بِامْرَأَتِهِ،

۱- «جامع المسانید» ۲/۲۹۹

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۲/۶۵۸

إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا وَإِنْ شَاءُوا زَوَّجُوهَا، وَإِنْ شَاءُوا لَمْ يَزَوَّجُوهَا فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا، فَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ " (ح ۵۷۹؛)

«محمد بن مقاتل، از اسباط بن محمد قرشی، از شیبانی، از عکرمه، از ابن عباس رضی اللہ عنہما برای ما روایت کرده که شیبانی گفته است: و ابوالحسن سوایی نیز آن را از ابن عباس رضی اللہ عنہما یاد کرده است [یعنی این حدیث، به دو طریق از شیبانی، روایت شده است؛ چنان که شیبانی از عکرمه و عکرمه از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت کرده است که موصول است؛ و طریق دیگر، مشکوک فیه است که از طریق شیبانی، از ابوالحسن سوایی از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده است که] خداوند بلند مرتبه فرموده است: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ﴾ [النساء: ۱۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که زنان را (همچون کالایی) به ارث برید (و ایشان را بدون مهریه و رضایت، به ازدواج خود درآورید، و) حال آن که آنان چنین کاری را نمی‌پسندند و وادار بدان می‌گردند؛ و آنان را تحت فشار قرار ندهید تا بدین وسیله (ایشان را وادار به چشم پوشی از قسمتی از مهریه کنید (و) برخی از آنچه را که بدیشان داده‌اید، فراجنگ آرید».

ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت: مردمان (در روزگار جاهلیت) اگر مردی درمی‌گذشت و چهره در نقاب خاک می‌کشید، خویشاوندان وی، در ازدواج با زن وی، از دیگران، مستحق‌تر و بایسته‌تر بودند؛ از این رو، اگر کسی از آنان می‌خواست، با آن زن ازدواج می‌کرد، و اگر می‌خواستند، او را به ازدواج کسی دیگر درمی‌آوردند و اگر هم می‌خواستند، او را از ازدواج مانع می‌شدند؛ و این چنین بود که خویشاوندان مرد وفات یافته، نسبت به زن از خویشاوندان خود زن، مستحق‌تر بودند؛ از این رو، این آیه، در منع آنان از این رسم نازل گردید».

۵- اسحاق بن ابراهیم حنفی؛ معروف به «ابن راهویه»^۱

[متوفای ۲۳۸ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای والامقام و حافظ بزرگ حدیث: ابویعقوب تمیمی حنظلی مروزی (اسحاق بن ابراهیم بن مَخَلَد بن ابراهیم بن مَطَر)، ساکن نیشابور و عالم و دانشمند آن سرزمین، بلکه شیخ و رهبر و زعیم و سرور مردمان مشرق زمین می‌باشد که به «ابن راهویه» شناخته می‌شود.

ابن راهویه، به سال ۱۶۶ ه. ق یا ۱۶۱ ه. ق دیده به جهان گشود و در همان اوان کودکی، از عبدالله بن مبارک، جریر بن عبدالحمید، عبد العزیز بن عبدالصمد عمی، فضیل بن عیاض، عیسی بن یونس، دَرَاوَرْدی و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به سماع حدیث پرداخت.

و از اسحاق بن راهویه نیز، این افراد، به سماع حدیث پرداخته‌اند:

امام بخاری؛ امام مسلم؛ امام ترمذی؛ امام ابوداود؛ امام نسایی؛ امام احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ استادش یحیی بن آدم؛ حسن بن سفیان؛ ابوالعباس سراج و شمار زیادی از دیگر مردمان.

به محمد بن اسلم طوسی، خبر وفات اسحاق بن راهویه رسید؛ از این رو، او در

۱- بیوگرافی اسحاق ابن راهویه را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۷۹/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۲/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۰۹/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۱۵/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۴۵/۶؛ «وفیات الاعیان»، ابن خلکان ۱۹۹/۱؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۱۸/۱۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۸۲/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۰۶/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۹۰/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۶/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی ص ۱۹۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی

۲۳/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۱/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ»، ۴۳۳/۲، ۴۳۴، ۴۳۵ و

شأن وی گفت: «ما اعلم احداً كان اخشى لله من اسحاق؛ يقول الله: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]؛ وكان اعلم الناس؛ ولو كان الثوري والحمادان في الحياة، لاحتاجوا اليه»؛ «کسی را سراغ ندارم که از اسحاق بن راهویه، پارسا تر و پرهیزگارتر باشد؛ (زیرا وی عالم و دانشمند راستین بود) و خداوند بلند مرتبه نیز می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «تنها بندگان دانا و دانشمند از خدا، ترس آمیخته با تعظیم و بزرگداشت دارند»؛ به راستی اسحاق، داناترین و آگاه‌ترین مردمان بود؛ و اگر چنانچه سفیان ثوری، ابواسماعیل بصری حماد بن زید بن درهم از دی جهضمی و ابوسلمه حماد بن سلمه بن دینار بصری، در قید حیات نمی بودند، حتماً مردمان، به اسحاق بن راهویه، نیاز پیدا می کردند».

و نسایی گوید: «اسحاق، ثقة مأمون، امام»؛ «اسحاق بن راهویه، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر، امین و درستکار و امام و پیشوا بود».

و ابوداود خفاف گوید: «سمعتُ اسحاق بن راهویه، يقول: كَانِي انظر الى مائة الف حديث في كتي وثلاثين الفاً اسردها؛ قال: وأملی علينا اسحاق من حفظه احد عشر الف حديث؛ ثم قرأها علينا؛ فما زاد حرفاً ولا نقص حرفاً»؛ «از اسحاق بن راهویه شنیدم که می گفت: گویی که من، در کتاب هایم، صدهزار حدیث را مورد بررسی و کاوش و تحقیق و واری قرار داده‌ام و به نقل و روایت سی هزار حدیث از آن‌ها پرداخته‌ام. ابوداود خفاف، در ادامه گوید: اسحاق از حفظ خویش، یازده هزار حدیث بر ما املا و دیکته کرد؛ سپس همان‌ها را بر ما خواند؛ بی آن که حرفی را بر آن‌ها بیافزاید و یا حرفی را از آن‌ها کم نماید».

و ابوزرعه گفته است: «ما رئی احفظ من اسحاق»؛ «تاکنون (در عرصه‌ی حدیث)، حافظ‌تر از اسحاق بن راهویه، دیده نشده است».

ابوحاتم گوید: «العجب من اتقانه وسلامته من الغلط مع ما رزق من الحفظ»؛ «مهارت و زبردستی، درستی و چیرگی و خبرگی و استادی اسحاق بن راهویه، و سالم بودنش از اشتباه و غلط، بسیار شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است؛ و همه‌ی این‌ها در کنار حفظ و ضبطی است که از ناحیه‌ی خداوند بلند مرتبه، بهره‌ی او شده است».

و عبدالله بن احمد بن شبيوه گوید: «سمعتُ احمد بن حنبل يقول: اسحاق لم يلق مثله»؛ «از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: تاکنون، با کسی چون اسحاق بن راهویه، دیدار و ملاقات نشده است».

بخاری گوید: «مات ليلة نصف شعبان، سنة ثمان وثلاثين ومائتين؛ وله سبع وسبعون سنة»؛ «اسحاق بن راهویه، در شب نیمه‌ی شعبان، به سال ۲۳۸ هـ. ق - در ۷۷ سالگی - درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی در کتاب «عقود الجمان»^۱، اسحاق بن راهویه را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.^۲ علامه عبدالرشید نعمانی، در حاشیه‌ی کتاب «الامام ابن ماجه و کتابه السنن»^۳، گفته است: «ان ابن راهويه، تفقه اولاً بمرو و على مذهب الامام ابي حنيفة رحمته الله عند الله بن مبارك واصحابه؛ ثم لما حلَّ بالبصرة في رحلته، جلس الى عبدالرحمن بن مهدي؛ واتصل به فحصل فيه الانحراف عن فقه ابي حنيفة بصحبة ابن مهدي، حتى اصبحت طريقتة في الفقه اشبه شيء بالظاهرية؛ فسبحان مقلب القلوب»؛ «در ابتدا، اسحاق بن راهویه، فقه را در سرزمین «مرو» بر مبنای مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله به نزد عبدالله بن مبارک و دیگر پیروان او فراگرفت؛ آنگاه در سفری که به بصره داشت، به عبدالرحمن بن مهدی پیوست و همنشین و هم‌کاب او شد؛ و این چنین بود که با همنشینی و همراهی با ابن مهدی، از فقه ابوحنیفه برگشت؛ و بدین سان بود که روش و منهج فقهی‌اش، چیزی شبیه فقه ظاهریه شد. از تمام ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، خداوندی پاک و منزّه است که گرداننده‌ی دل‌ها است».

و این در حالی است که علامه نعمانی در متن کتاب «الامام ابن ماجه و کتابه السنن» گوید: «و هو حنفی»؛ «اسحاق بن راهویه، حنفی بود».

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۹۹

۲- «المناقب»؛ کردری ۲۴۱/۲

۳- «الامام ابن ماجه و کتابه السنن»؛ ص ۱۲۳

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: «و هو یروی عن اصحاب ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «اسحاق بن راهویه، در این مسانید، از شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رحمته حدیث روایت نموده است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در مقدمه‌ی کتاب «فتح الباری»^۲ (درباره‌ی تدوین و ساماندهی و نگارش و تألیف «الجامع الصحیح البخاری») گوید: «و قوی عزمه علی ذلك ما سمعه من استاذه امیر المؤمنین فی الحدیث والفقہ، اسحاق بن ابراهیم الحنظلی، المعروف بابن راهویه؛ وذلك فیما اخبرنا ابو منصور القزاز، اخبرنا الحافظ ابوبکر الخطیب، اخبرنی محمد بن احمد بن یعقوب، اخبرنا محمد بن نعیم، سمعتُ خلف بن محمد البخاری بها یقول: سمعتُ ابراهیم بن معقل النسفی یقول: قال ابو عبدالله، محمد بن اسماعیل البخاری: «كنا عند اسحاق بن راهویه، فقال: لو جمعتم کتاباً مختصراً لصحیح سنة رسول الله ﷺ! قال: فوقع ذلك فی قلبی؛ فاخذتُ فی جمع الجامع الصحیح».^۳

«عزم امام بخاری رحمته زمانی بر تدوین و گردآوری و نگارش و تألیف «الجامع الصحیح» جزم شد که پیشنهاد نگارش و تدوین آن را از استاد خویش، امیر مؤمنان در حدیث و فقه: اسحاق بن ابراهیم حنظلی - معروف به «ابن راهویه» - شنید؛ و داستان از این قرار بود که ابومنصور قزاز، از حافظ ابوبکر خطیب، از محمد بن احمد بن یعقوب، از محمد بن نعیم چنین به ما خبر داده‌اند که محمد بن نعیم گوید: از خلف بن محمد بخاری شنیدم که می‌گفت: از ابراهیم بن معقل نسفی شنیدم که می‌گفت: ابوعبدالله بن محمد بن اسماعیل بخاری گفته است: ما به نزد اسحاق بن راهویه بودیم؛ وی گفت: کاش می‌شد تا کتابی مختصر و موجز برای احادیث صحیح رسول خدا ﷺ تدوین و گردآوری و نگارش و ساماندهی می‌نمودید! امام بخاری گوید: این

۱- «جامع المسانید» ۴۱۰/۲

۲- «هدی الساری»، مقدمة فتح الباری ۴/۱

۳- «طبقات الشافعیة الکبری»، سبکی ۲۲۱/۲؛ «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۸/۲؛ «سیر اعلام

النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۰۱/۱۲؛ و «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۹۱/۱۶

سخن اسحاق بن راهویه، در قلبم تأثیر گذاشت و آن را تحت الشعاع خویش قرار داد؛ از این رو، تصمیم به نگارش و تألیف و تدوین و ساماندهی «الجامع الصحیح» گرفتم». از این روایت، چنین دانسته می‌شود که سبب تدوین و گردآوری و نگارش و تألیف «الجامع الصحیح» امام بخاری، خود اسحاق بن راهویه بوده است؛ زیرا امام بخاری، به پیشنهاد اسحاق بن راهویه، دست به گردآوری و تدوین «الجامع الصحیح» یازید؛ و این در حالی است که اسحاق بن راهویه؛ حنفی بود؛ از این رو، سبب تدوین و نگارش «الجامع الصحیح» امام بخاری، فردی از احناف است.

نگارنده گوید:

اسحاق بن راهویه رحمته الله در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾» الی قوله عظیم: ^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا﴾ [الأنعام: ۸۲] إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قَالَ: "لَيْسَ ذَلِكَ إِمَّا هُوَ الشِّرْكَ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ" (ح ۳۴۹)

«اسحاق بن راهویه، از عیسی بن یونس، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله بن مسعود رحمته الله برای ما روایت نموده که گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲] «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با ستم نیامیخته باشند».

نزول این آیه بر مسلمانان دشوار آمد و آنان را پریشان و مضطرب ساخت؛ از این رو، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! چه کسی از ما، بر خویشتن، ظلم و ستم روا نداشته است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این، آن چیزی نیست که شما تصور می‌کنید؛ بلکه مراد از ظلم و ستم در آیه، «شُرک و چندگانه پرستی» است؛ آیا آنچه را

لقمان به پسرش گفت، نشنیده‌اید؛ آنجا که گفت: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] «بی‌گمان، شرک، ستم بزرگی است».

* در باب «کنیه النبی ﷺ»: ^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، عَنِ الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، رَأَيْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ، ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ، جَلْدًا مُعْتَدِلًا، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ: مَا مُتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصْرِي إِلَّا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ خَالَتي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: "فَدَعَا لِي" (ح ۳۵۴)

«اسحاق بن راهویه، از فضل بن موسی، از جُعید بن عبدالرحمن برای ما روایت کرده که گفته است: سائب بن یزید را دیدم که در نود و چهار سالگی، همچنان سالم و تندرست و نیرومند و استوار بود؛ سائب گفت: می‌دانم که برخوردار می‌مانم از نعمت چشم و گوش، صرفاً مدیون دعای رسول خدا ﷺ می‌باشد. خاله‌ام مرا نزد آن حضرت ﷺ برد و گرفت: ای رسول خدا ﷺ! این خواهرزاده‌ی من بیمار است؛ برایش دعا کن. رسول خدا ﷺ نیز برایم دعا کرد».

* در باب «قوله عزوجل: ﴿إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰]: ^۲

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ، أَخْبَرَنَا عَيْسَى، وَابْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ أَبِي حَيَّانَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: "أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ نَزَلَ تَحْرِيمُ الْحَمْرِ، وَهِيَ مِنْ خُمْسَةِ مِنَ الْعَنْبِ وَالثَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ، وَالْحَمْرُ مَا حَامَرَ الْعَقْلُ" (ح ۴۶۱۹)

«اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از عیسی و ابن ادريس و ابن ابوحیان، از شعبی، از ابن عمر برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عمر بن خطاب ﷺ بر فراز منبر رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: اما بعد؛ هان‌ای مردم! به راستی، تحریم شراب از ناحیه‌ی خداوند نازل شده است؛ و بدانید که شراب از پنج چیز است: انگور؛ خرما؛ عسل؛ گندم

و جو. و شراب (خمر)، آن چيزى است كه عقل را بپوشاند».

* باب «قوله: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰].^۱

* باب «قوله: ﴿الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۷۹].^۲

* باب «قوله: «وقولوا حطّة»».^۳

* باب «قوله: أَمَنَةٌ نَّعَاسًا»».^۴

* باب «غزوة خيبر»».^۵

* باب «فضل من علم وعلمه»».^۶

* باب «من خصَّ بالعلم قوماً دون قوم كراهية ان يفهموا»».^۷

* باب «لا تقبل صلاة بغير طهور»».^۸

* باب «ما يستر من العورة»».^۹

* باب «الاسير او الغريم يربط في المسجد»».^{۱۰}

* باب «ما يقول اذا سمع المنادى»».^{۱۱}

* باب «الاذان قبل الفجر»».^{۱۲}

۱- همان ۶۶۴/۲

۲- همان ۶۷۳/۲

۳- همان ۶۶۸/۲

۴- همان ۶۵۵/۲

۵- همان ۶۰۸/۲

۶- همان ۱۸/۱

۷- همان ۲۴/۱

۸- همان ۲۵/۱

۹- همان ۵۳/۱

۱۰- همان ۶۶/۱

۱۱- همان ۸۶/۱

۱۲- همان ۸۷/۱

* باب «كيف صلاة الليل وكيف كان النبي ﷺ يصلي بالليل». ^۱

* باب «متى يحلّ المُعتمر». ^۲

* باب «النَّحْرُ فِي مَنْحَرِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَنَى». ^۳

به هر حال، روایات اسحاق بن راهویه رحمته الله در کتاب «الجامع الصحيح» امام بخاری در بیشتر ۶۷ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۵۳

۲- همان ۱/۲۴۱

۳- همان ۱/۲۳۱

۶- اسحاق بن یوسف اَزْرُق حنفی رحمته

[متوفای ۱۹۵ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قابل اعتماد، اسحاق بن یوسف بن مرداس، ابومحمد قُرشی واسطی اَزْرُق می‌باشد که از اعمش، ابن عون، فضیل بن غزوان، مسعر بن کدام و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت، به سماع حدیث و روایت آن پرداخته است.

و از کسانی که از اسحاق بن یوسف، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ احمد بن منیع؛ محمد بن مثنی؛ سعدان بن نصر و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

اسحاق بن یوسف، یکی از پیشوایان و امامان و عابدان و پارسایان و متدینان و خداترسان بود؛ وی به سال ۱۱۷ ه. ق دیده به جهان گشود؛ گفته شده است که اسحاق بن یوسف، بیست سال چنان زندگی به سر برد که سرش را به سوی آسمان نیز بلند نکرد. به راستی او داناترین و آگاه‌ترین مردمان نسبت به حدیث «شریک» بود؛

۱- بیوگرافی اسحاق بن یوسف اَزْرُق را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۰۶/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۹/۱ و ۸۰؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۳۸/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۲/۶؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۱۹/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۷۱/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۸۲/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۲۵/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۸/۱؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی ص ۱۳۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۰/۱؛ «الطبقات السنیه»، تمیمی داری ۱۶۱/۲ به شماره‌ی ۴۶۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۳/۱؛ و «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۱۵/۷

۲- «تذکرة الحفّاظ»، حافظ ذهبی ۳۲۰/۱

زیرا وی از شریک، بسیار حدیث روایت نموده بود. اسحاق بن یوسف، قرآن را به نزد حمزة الزیّات فرا گرفت و خواند و به سال ۱۹۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

شایان ذکر است که تمامی علماء و صاحب نظران اسلامی، به (احادیث و روایات) اسحاق بن یوسف ازرق، استدلال و استناد کرده‌اند. حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

از احمد بن حنبل پرسیده شد: «اسحاق الارزق ثقة؟»؛ «آیا اسحاق ازرق، فردی مؤثق و قابل اعتماد است؟» وی در پاسخ بدین سؤال گفت: «ای والله! ثقة»؛ «آری؛ سوگند به خدا که وی از راویان ثقه و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود».

یحیی بن معین و احمد عجلی گفته‌اند: «ثقة»؛ «اسحاق بن یوسف ازرق؛ روایت کننده‌ای معتبر و مورد وثوق می‌باشد». ابوحاتم گفته است: «صحیح الحدیث، صدوق، لا بأس به»؛ «احادیث و روایات اسحاق بن یوسف ازرق، صحیح و ثابت است؛ خود او نیز، فردی صادق و امین، راستگو و درستکار و مورد اعتماد و وثوق می‌باشد».

یعقوب بن شیبه گوید: «کان من اعلمهم بحدیث شریک»؛ «اسحاق بن یوسف، یکی از داناترین و آگاه‌ترین مردمان، نسبت به حدیث شریک بود».

و خطیب بغدادی نیز در شأن وی گوید: «کان من الثقات المأمونین»؛ «اسحاق بن یوسف، یکی از راویان مؤثق و معتبر، و مطمئن و قوی، مورد اعتماد و امانت دار و درستکار و شریف بود».

ابن حبان نیز، اسحاق بن یوسف ازرق را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد ذکر کرده است، و بزّار نیز گفته است: «کان ثقة»؛ «اسحاق بن یوسف، از زمره‌ی افراد قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

حافظ مزّی در کتاب «تهذیب الکمال»^۲، حافظ سیوطی در کتاب «تبیض

۱- «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۲۵/۱

۲- «تهذیب الکمال» ۱۰۳/۱۹

الصحيفة»^۱ و علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، اسحاق بن یوسف ازرق را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده‌اند. ناگفته نماند که علامه کردری، وی را از راویان شهر «واسط» برشمرده که به نقل روایات از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۳، به ذکر اسحاق بن یوسف پرداخته و او را در جرگه‌ی علماء و صاحب نظران احناف برشمرده است.

و در کتاب «جامع المسانيد»^۴ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو مع جلاله قدره و كونه من شیوخ احمد و یحیی بن معین، یروی عن ابی حنیفة الاحادیث الكثيرة في هذه المسانيد»؛ «اسحاق بن یوسف - با وجود این که از مقام و جایگاهی والا برخوردار بود و از زمره‌ی اساتید احمد بن حنبل و یحیی بن معین به شمار می‌آمد - باز هم در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته احادیث فراوانی را روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۵، اسحاق بن یوسف را در زمره‌ی روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر نموده است.
نگارنده گوید:

اسحاق بن یوسف ازرق از ابوحنیفه، از علقمة بن مرثد، از سلیمان بن بریده، از پدرش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدال علی الخیر کفاعله»؛ «راهنمای به سوی نیکی و خوبی، بسان انجام دهنده‌ی آن است».

۱- «تبیيض الصحيفة»؛ ص ۶۵

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۹/۲

۳- «الجواهر المضية» ۱۴۰/۱

۴- «جامع المسانيد» ۳۸۷/۲

۵- «عقود الجمان»؛ ص ۹۹

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ طلحة بن محمد و ابوعبدالله بن خسرو بلخی، این حدیث را در مُسندهای خویش، به نقل از اسحاق بن یوسف ازرق، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده‌اند.

و همچنین اسحاق بن یوسف ازرق، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «اذا وقع الذباب في شراب احدكم فليغمسه؛ ثم لينزعه؛ فان في احدى جناحيه داء وفي الاخرى شفاء»:^۲

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْأَزْرُقُ، حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ، وَابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: " غُفِرَ لِمَرْأَةٍ مُومِسَةٍ، مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، قَالَ: كَادَ يَفْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَزَرَعَتْ حُقَّهَا، فَأَوْتَقَتْهُ بِجِمَارِهَا، فَزَرَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَعُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ " » (ح ۳۳۲۱)

«حسن بن صباح، از اسحاق ازرق، از عوف، از حسن و ابن سیرین، از ابوهیره رحمته برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «زن فاحشه‌ای بخشیده شد؛ آن زن، سگی را دید که کنار چاه آبی، قرار دارد و زبانش، از شدت تشنگی، بیرون آمده و می‌خواهد بمیرد؛ او کفش خویش را درآورد و به چادرش بست و اینگونه از چاه، آب کشید؛ (و آن سگ را نجات داد)؛ به خاطر این کار، مورد آمرزش و مغفرت قرار گرفت».

* در باب «غزوة الحديبية»:^۳

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ خَلْفٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُوْسُفَ، عَنْ أَبِي بَشِيرٍ وَرَقَاءَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ، أَنَّ

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۲۱ و ۱۲۰

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱/۴۶۷

۳- همان ۲/۵۹۷

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَهُ وَقَمَلُهُ يَسْقُطُ عَلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ: "أَيُّؤَذِيكَ هَوَامُكَ؟" قَالَ: نَعَمْ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَخْلُقَ، وَهُوَ بِالْحَدَيْيَةِ، لَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ أَنَّهُمْ يَخْلُونَ بِهَا، وَهُمْ عَلَى طَمَعٍ أَنْ يَدْخُلُوا مَكَّةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْفِدْيَةَ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَنْ يُطْعِمَ فَرَقًا بَيْنَ سِتَّةِ مَسَاكِينَ، أَوْ يُهْدِيَ شَاةً، أَوْ يَصُومَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ" (ح ٤١٥٩)

«حسن بن خلف، از اسحاق بن یوسف ازرق، از ابی بشر و رقاء، از ابن ابی نجیح، از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از کعب بن عجرة^۱ برای ما چنین روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا^ﷺ او (یعنی کعب بن عجرة^۱) را دید که شپش از سر وی، بر روی وی می افتاد؛ از این رو فرمود: «آیا شپش ها، تو را آزار می رساند؟» گفت: آری. رسول خدا^ﷺ بدو دستور داد تا موی سرش را بتراشد، در حالی که او در حدیبیه بود و برای آن ها بیان نکرد که از احرام درآیند؛ و آن ها در طمع آن بودند که با احرام، به مکه می مگردند؛ سپس خداوند بلند مرتبه در مورد فدیة، وحی فرستاد و رسول خدا^ﷺ نیز به کعب بن عجرة^۱ فرمان داد که یک پیمانہ طعام را میان شش نفر انسان مستمند تقسیم کند یا گوسفندی قربان نماید و یا سه روز، روزه بگیرد».

* در باب «کیف کان عیش النبی^ﷺ واصحابه وتخلیهم من الدنيا»: ^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ هُوَ الْأَزْرُقِيُّ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ، عَنْ هِلَالِ الْوَزَّانِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: "مَا أَكَلُ أَلُّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكَلْتَيْنِ فِي يَوْمٍ إِلَّا إِحْدَاهُمَا تَمْرٌ" (ح ٦٤٥٥)

«اسحاق بن ابراهیم بن عبدالرحمن، از اسحاق ازرق، از معسر بن کدام، از هلال، از عروه، از عایشه^{رضی اللہ عنہا} برای ما روایت نموده که وی گفته است: «آل محمد^ﷺ در یک روز، دو نوع خوراک نخورده مگر آن که یکی از آن دو، خرما بوده است».

* باب «این یصلی الظهر فی یوم التریة»: ^۲

* باب «من صلی العصر یوم النفر بالبطح»: ^۳

۱- همان ۲/۹۵۶

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱/۲۲۴

۳- همان ۱/۲۳۷

* باب «حديث الأفك».^١

* باب «اثم الزُّناة».^٢

١- همان ٥٩٨/٢

٢- همان ١٠٠٦/٢

۷- اسرائیل بن یونس سبعی کوفی رحمته الله

[متوفای ۱۶۲ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث، اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق سبعی، ابویوسف کوفی می‌باشد که از پدربزرگ خویش، به نیکویی هر چه تمام و با کیفیت عالی و با مهارت و چیرگی خاص، حدیث سماع نموده است؛ و همچنین از زیاد بن علاقه؛ سِماک بن حَزْب، منصور بن مُعتمر و شماری دیگر از محدثان، به سماع حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از اسرائیل بن یونس سبعی، به سماع حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ ابونعیم؛ محمد بن یوسف فریابی؛ عبدالله بن رجاء غدانی؛ احمد بن یونس؛ علی بن جعد و شمار زیادی از دیگر مردمان.

در عرصه‌ی روایت و درایت، اسرائیل بن یونس، هم حافظ بود و هم حَجَّت؛ وی فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، توانا و خیره، متخصص و کارشناس، متواضع و فروتن و یکی از ذخیره‌ها و گنجینه‌های علمی بود؛ تا جایی که شیخان (امام بخاری و امام مسلم) به (احادیث و روایات) وی استدلال و استناد

۱- بیوگرافی اسرائیل بن یونس سبعی را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۵۶/۲/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۶/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۳۰/۲ و ۳۳۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷۹/۶؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۰/۷-۲۵؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۰/۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۳۵/۲؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۰۸/۱، ۲۰۹ و ۲۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۱۵/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۲۹/۱-۲۳۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی ص ۹۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۲/۱؛ «الطبقات السنیه»، تمیمی داری ۱۶۴/۲ به شماره‌ی ۴۶۶؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۷۴/۶

۲- «تذکرۃ الحفاظ»، حافظ ذهبی ۲۱۴/۱

کرده‌اند.

و سرانجام، اسرائیل بن یونس سبیبی رحمته، به سال ۱۶۲ یا ۱۶۱ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

یحیی بن معین در مورد وی گوید: «اسرائیل ثقة»؛ «اسرائیل بن یونس، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

علی بن مدینی گوید: یحیی بن سعید گفته است: «اسرائیل فوق ابی بکر بن عیاش»؛ «مقام و درجه‌ی اسرائیل بن یونس (در عرصه‌ی روایت و درایت، علم و دانش و حکمت و فرزاندگی)، والاتر از ابوبکر بن عیاش است؛ و او در این زمینه، بر ابوبکر بن عیاش، تفوق و برتری دارد».

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

حرب به نقل از احمد بن حنبل گوید: «کان شیخنا ثقة»، «استاد ما (اسرائیل بن یونس)، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

ابوحاتم گوید: «ثقة، صدوق، من اتقن اصحاب ابی اسحاق»؛ «اسرائیل بن یونس، فردی ثقة و مورد اعتماد و صادق و راستگو و امین و درستکار و از زمره‌ی ماهرترین و حاذق‌ترین و کاردان‌ترین و خبره‌ترین شاگردان ابواسحاق به شمار می‌آمد».

و احمد عجلی گفته است: «کوفی ثقة»؛ «اسرائیل بن یونس، از مردمان کوفه و از زمره‌ی راویان ثقة و قابل اعتماد می‌باشد».

یعقوب بن شبیه گوید: «صالح الحدیث»؛ «اسرائیل بن یونس، از زمره‌ی روایت‌کنندگانی به شمار می‌آید که لیاقت و شایستگی تحمّل و ادای حدیث را دارد؛ از این رو، حدیث وی، نوشته می‌شود و بدان، استدلال و استناد می‌گردد».

و در جایی دیگر، در مورد اسرائیل بن یونس گفته است: «ثقة صدوق»؛ «وی، روایت‌کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد و صادق و راستگو و درستکار و امین می‌باشد».

و ابوداود گوید: «اسرائیل، اصحّ حدیثاً من شریک»؛ «احادیث و روایات اسرائیل، صحیح‌تر و درست‌تر از احادیث شریک است».

و نسایی نیز گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات اسرائیل، نمی‌توان ایراد و نقصی را وارد کرد؛ چرا که وی، روایت کننده‌ای ثقه و قابل اعتماد می‌باشد.»
 محمد بن عبدالله بن نُمیر گوید: «ثقة»؛ «اسرائیل، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و ابن سعد گوید: «كان ثقة وحديث عنه الناس حديثاً كثيراً»؛ «اسرائیل بن یونس، فردی ثقه و مورد اعتماد بود که مردم، به نقل احادیث و روایات فراوانی از وی پرداخته‌اند».

و ابن حبان نیز وی را در شمار راویان مؤثق و معتبر و مطمئن و مورد اعتماد ذکر کرده است: و علاوه از آن، اسرائیل بن یونس سببیه، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه) از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «اسرائیل مع جلاله قدره وکونه من اعلام أئمة الحدیث و شیوخ شیوخ الشیخین، صاحبی الصحیحین، یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته فی هذه المسانید؛ وهو من شیوخ الامام احمد بن حنبل»؛ «اسرائیل بن یونس - با وجود این که از شأن و مقام و منزلت و جایگاهی والا برخوردار است و از زمره‌ی پیشوایان بزرگ عرصه‌ی حدیث به شمار می‌آید و استاد اساتید امام بخاری و امام مسلم (نویسندگان «الجامع الصحیح» بخاری و «الجامع الصحیح» مسلم) می‌باشد - باز هم در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته احادیث فراوانی را روایت نموده است؛ و همو، یکی از اساتید امام احمد بن حنبل رحمته نیز می‌باشد».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۲، به ذکر بیوگرافی و زندگی نامه‌ی اسرائیل بن یونس پرداخته و او را در جرگه‌ی علماء و صاحب نظران احناف، به حساب آورده و گفته است: «سمع اسرائیل هذا من ابی حنیفة ومن

۱- «جامع المسانید» ۳۸۹/۲

۲- «الجواهر المضیة» ۱۴۱/۱

جدّه؛ روی له الشیخان؛ «این اسرائیل، هم از امام ابوحنیفه رحمته و هم از پدربزرگش، به سماع حدیث پرداخته است؛ و شیخان (بخاری و مسلم) نیز از او حدیث روایت نموده‌اند».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱ اسرائیل بن یونس را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲ اسرائیل بن یونس را از زمره‌ی روایت کنندگان اهل کوفه به شمار آورده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده گوید:

اسرائیل بن یونس سبعی رحمته در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته می‌باشد؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله: اللهم اغفر لی ما قدّمت و ما اخرت»^۳:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي مُوسَى، وَأَبِي بُرْدَةَ، أَحْسَبُهُ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلَّ ذَلِكَ عِنْدِي" (ح ۶۳۹۹)

«محمد بن مثنی، از عبیدالله بن عبدالجمید، از اسرائیل بن یونس سبعی، از ابواسحاق، از ابوبکر بن ابوموسی و ابوبرده - می‌پندارم - که از ابوموسی اشعری برای ما روایت کرده که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین دعا

۱- «عقود الجمان»، ص ۹۹

۲- «المناقب» کردری ۲/۲۲۳

۳- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۲/۹۴۷

می فرمودند: «اللهم اغفر لی خطیئتی وجہلی، واسرافی فی امری، وما انت اعلم به منی؛ اللهم اغفر لی هزلی وجدی، وخطایای وعمدی وکلّ ذلك عندی»؛ «بار خدایا! گناهانم، نادانی هایم، زیاده روی هایم را در کارها و چیزهایی را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن. خدایا! شوخی ها، جدی ها و گناهان سهوی و عمدی مرا ببخشای؛ چرا که همه ی این کارها را مرتکب شده ام».

* در باب «صفة الجنة والنار»: ^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "إِنَّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ، عَلَى أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاعُهُ كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْمُ"» (ح ۶۵۶۲)

«عبدالله بن رجاء، از اسرائیل بن یونس سیبعی، از ابواسحاق، از نعمان بن بشیر رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «بی گمان، آسان ترین عذاب دوزخیان در روز قیامت، از آن شخصی است که دو اخگر در گودی کف پاهایش گذاشته می شود که بر اثر آن، مغز سرش به جوش می آید همانگونه که دیگ و ظرف می جوشد».

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]: ^۲

«حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَسَامَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَهُ رَسُولُ إِحْدَى بَنَاتِهِ، وَعِنْدَهُ سَعْدٌ وَأَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ وَمُعَاذٌ، أَنَّ ابْنَهَا يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَبَعَثَ إِلَيْهَا: "لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلِلَّهِ مَا أَعْطَى، كُلُّ بِأَجَلٍ، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ"» (ح ۶۶۰۲)

«مالک بن اسماعیل، از اسرائیل بن یونس سیبعی، از عاصم، از ابوعثمان، از اسامه رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم که قاصد یکی از دختران آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد؛ و این در حالی بود که سعد بن عبادة، ابی بن کعب

و معاذ بن جبل نیز به نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودند؛ قاصد خطاب به پیامبر ﷺ گفت: پسر دختر شما در سكرات مرگ به سر می برد (و چه بسا بمیرد)؛ آن حضرت ﷺ قاصد را به سوی دخترش فرستاد تا بدو بگوید: «از آن خداست آنچه بدهد و بگیرد؛ همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند؛ صبر کن و امید ثواب داشته باش».

* باب «من ترك بعض الاختيار مخافة ان يقصر فيهم بعض الناس فيقعوا في اشد

منه».^۱

* باب «التوجه نحو القبلة حيث كان».^۲

* باب «المرأة تطرح عن المصلّي شيئاً من الأذى».^۳

* باب «كيف صلاة الليل وكيف كان النبي ﷺ يصلي بالليل».^۴

* باب «اذا تصدق على ابنه وهو لا يشعر».^۵

* باب «متى يصلي الفجر بجمع».^۶

* باب «قول الله تعالى: ﴿لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ

لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷]».^۷

* باب «من حفر بئراً في ملكه لم يضمن».^۸

* باب «من عرف اللقطة ولم يدفعها الى السلطان».^۹

* باب «عمل صالح قبل القتال».^{۱۰}

۱- همان ۲۴/۱

۲- همان ۵۷/۱

۳- همان ۷۴/۱

۴- همان ۱۵۳/۱

۵- همان ۱۹۱/۱

۶- همان ۲۲۸/۱

۷- همان ۲۵۶/۱

۸- همان ۳۱۷/۱

۹- همان ۳۲۹/۱-۳۳۰

۱۰- همان ۳۹۴/۱

* باب «صفة ابليس و جنوده».^۱

* باب «خمس من الدواب فواسق، يقتلن في الحرم».^۲

به هر حال، روایات اسرائیل بن یونس سبعی کوفی رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۶۰ مورد آمده است.

۱- همان ۴۶۴/۱

۲- همان ۴۶۷/۱

۸- اسماعیل بن أبان و رَاقِ اَزْدی رحمته

[متوفای ۲۱۶ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، ابواسحاق، اسماعیل بن أبان و رَاقِ اَزْدی می‌باشد که بدو، «ابو ابراهیم کوفی» نیز گفته می‌شود.

اسماعیل بن أبان، از این بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است:

عبدالرحمن بن سلیمان بن الغسیل؛ اسرائیل بن یونس سیعی؛ مسعر بن کدام؛ عبدالحمید بن بهرام؛ ابوالاحوص؛ عیسی بن یونس؛ عبدالله بن ادیس؛ عبدالله بن مبارک و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت.

و از کسانی که از اسماعیل بن أبان، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

امام بخاری؛ احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ ابوخیثمه؛ عثمان بن ابی شیبه؛ قاسم بن زکریا بن دینار؛ دارمی؛ ابوزرعة؛ ابوحاتم؛ حافظ ذهبی؛ یعقوب بن شیبه؛ و شماری دیگر از مردمان که فرجام و واپسینشان، اسماعیل سمویه و ابواسماعیل ترمذی می‌باشد.

و ابوداود و ترمذی نیز با یک واسطه، از اسماعیل بن أبان، حدیث روایت نموده‌اند.

احمد بن حنبل، احمد بن منصور رمادی، ابوداود و مُطَیِّن، در مورد اسماعیل بن

۱- بیوگرافی اسماعیل بن أبان و رَاقِ اَزْدی را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۴۷/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۶/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۶۰/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۹۱/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۴۰/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۴۷/۱۰؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۱۲/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۱۷/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۷/۲؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۷؛ و «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۲۷/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۳۷/۱ و ۲۳۶

أبان گفته‌اند: «ثقة»؛ «وی، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

بخاری نیز در شأن وی گفته است: «صدوق»؛ «اسماعیل بن أبان، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و درستکار و امین بود».

نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در احادیث و روایات اسماعیل بن أبان، نمی‌توان ایراد و نقصی را وارد کرد؛ زیرا وی، در عرصه‌ی حدیث شناسی و نقل روایات، ثقه و قابل اعتماد می‌باشد».

یحیی بن معین گوید: «اسماعیل بن أبان الورّاق، ثقة»؛ «اسماعیل بن أبان ورّاق، روایت کننده‌ای قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و دارقطنی گفته است: «أبان الورّاق، ثقة مأمون»؛ «اسماعیل بن أبان ورّاق، فردی ثقه و مورد اعتماد، امین و درستکار، قوی و مطمئن و معتبر و مُعتمد می‌باشد».

و ابن شاهین در کتاب «الثقات» گوید: عثمان بن ابی شیبه، پیرامون اسماعیل بن أبان ورّاق، چنین فیصله کرده و گفته است: «اسماعیل بن أبان الورّاق، ثقة صحیح الحدیث»؛ «وی، فردی ثقه و مورد اعتماد و معتبر و مُعتمد می‌باشد که احادیث و روایاتش، به درجه‌ی درستی و صحت رسیده‌اند».

و ابواحمد حاکم گوید: «ثقة»؛ «اسماعیل بن أبان، قابل اطمینان و مؤثق و معتبر و مورد اطمینان می‌باشد».

و ابن حبان نیز، وی را در شمار روایت کنندگان مؤثق و قابل اعتماد، امین و درستکار و مورد اطمینان و معتبر ذکر نموده است.

و سرانجام اسماعیل بن أبان، به سال ۲۱۶ هـ. ق چشم از جهان فروبست و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱

اسماعیل بن أبان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و همچنین علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»،^۱ وی را از زمره‌ی روایت کنندگان اهل کوفه، که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، به شمار آورده است.

نگارنده گوید:

اسماعیل بن ابان و راق اُزدی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «قول الله تعالى: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿۱﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۲﴾ يَوْمَ

يُقَوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳﴾» [المطففين: ۴-۶]:^۲

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿يَوْمَ يَقَوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳﴾» [المطففين: ۶] قَالَ: " يَقَوْمُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ " (ح ۶۵۳۱) «اسماعیل بن ابان، از عیسی بن یونس، از ابن عون، از نافع، از عبدالله بن عمر رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَوْمَ يَقَوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳﴾» [المطففين: ۶] «روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: برخی از مردم در آن روز، تا بناگوش، غرق در عرق خواهند بود.»

* در باب «من قال في الخطبة بعد الثناء: اما بعد»:^۳

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْعَسِيلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسِ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعَصَابَةٍ دَسَمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: " أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ "، فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: " أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنْ

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۵

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۶۷

۳- همان ۱/۱۲۷

الْأَنْصَارِ، يَقُولُونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ" (ح ۹۲۷)

«اسماعیل بن أبان، از ابن غسیل، از عکرمة از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: آخرین باری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر نشست، چادری بر روی شانه‌های (مبارکش) انداخته و پارچه‌ای بر سرش بسته بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «ای مردم! نزدیکتر بیایید». مردم نیز هجوم آوردند و نزدیک آمدند؛ آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اما بعد؛ این گروه أنصار، به تدریج کم می‌شوند در حالی که سایر مردم، روز به روز، زیاد می‌شوند، پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله که به مقامی رسید و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نیکوکاران انصار قدردانی کند و از خطاکاران آن‌ها، گذشت نماید».

* در باب «این یصلی الظهر فی یوم الترویة»:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ، سَمِعَ أَبَا بَكْرٍ بْنَ عِيَّاشٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ، لَقِيتُ أَسَّاحَ وَحَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى مَنِيَّ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَلَقِيتُ أَدْنَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذَاهِبًا عَلَى حِمَارٍ، فَقُلْتُ: أَيْنَ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا الْيَوْمَ الظُّهْرَ؟ فَقَالَ: " انْظُرْ حَيْثُ يُصَلِّي أَمْرَاؤُكَ فَصَلِّ " (ح ۱۶۵۴)

«علی برای ما روایت کرده که وی از ابوبکر بن عیاش شنیده که وی گفته است:

عبدالعزیز برای ما نقل کرده که وی گفته است: با انس بن مالک رضی الله عنه ملاقات کردم. و همچنین اسماعیل بن أبان، از ابوبکر بن عیاش، از عبدالعزیز، برای من روایت کرده که وی گفته است: در روز ترویة (روز هشتم از ماه ذی الحجة) به سوی سرزمین منی رهسپار و روان شدم و با انس بن مالک رضی الله عنه مواجه شدم که بر الاغی سوار بود و به سوی منی می‌رفت؛ خطاب به او گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر امروز را به کجا گزارده است؟ او در پاسخ گفت: ببین، هر کجا که امیران تو نماز می‌گذارند، تو نیز در همانجا نماز بگذار».

* باب «قوله تعالى: ﴿إِنَّ قُرْعَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ٧٨]».^١

* باب «الحجامة من الشقيقة والصداع».^٢

* باب «قول الله تعالى: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ

يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين: ٤-٦]»^٣

* باب «قول النبي ﷺ: لا نورث؛ ما تركنا صدقة»^٤

١- همان ٦٨٤/٢

٢- همان ٨٥٠/٢

٣- همان ٩٦٧/٢

٤- همان ٩٩٦/٢

۹- اسماعیل بن ابی خالد احمسی رحمته

[متوفای ۱۴۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث، ابوعبدالله بجلی احمسی کوفی، یکی از شخصیت‌های برجسته و بزرگ مردان عرصه‌ی علم و دانش و از طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی حکمت و فرزاندگی می‌باشد.

او از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است:

عبدالله بن ابی اوفی؛ ابوجحیفه سوائی؛ طارق بن شهاب؛ قیس بن ابی حازم؛ عمرو بن حُرَیث؛ زَرّ بن جُبیش و شماری دیگر از بزرگان و نام آوران عرصه‌ی علم حدیث.

و از کسانی که از اسماعیل بن ابی خالد احمسی، به سماع حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

شعبه؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینه؛ ابواسامة؛ یزید بن هارون؛ ابن نمیر؛ یحیی بن قَطّان؛ یعلی بن عبید؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

اسماعیل بن ابی خالد، در عرصه‌ی روایت و درایت، حجت، کارشناس، متخصص، کاردان، ماهر، زبردست، خبره و آگاه بود؛ وی، احادیث و روایات زیادی را در اختیار

۱- بیوگرافی «اسماعیل بن ابی خالد احمسی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۵۱/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۸/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۹/۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۷۶/۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۲۲/۱؛ «تقریب التهذیب»؛ ابن حجر عسقلانی ۹۳/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۵۶/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۷۳؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۴۴/۶؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۱۶/۱؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۲۵/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱۵۳/۱ و ۱۵۴

داشت و بسیار به نقل آن‌ها می‌پرداخت؛ او، عالم و دانشمند و حکیم و فرزانه بود؛ و در کنار دارا بودن این فضائل و مناقب، آسیابان نیز بود.

ابواسحاق سبیعی گوید: «اسماعیل، شرب العلم شرباً»؛ «دل اسماعیل بن ابی خالد، با علم و دانش و حکمت و فرزاندگی، آبیاری و لبریز شده بود و علم و دانش، در تار و پود وجودش، عجین شده بود».

از سفیان ثوری نقل شده که وی در مورد اسماعیل بن ابی خالد گفته است: «حَفَظَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ؛ فذکر منهم اسماعیل»؛ «از میان مردم، سه نفر، از زمره‌ی حافظان حدیث به شمار می‌آیند، و یکی از آن سه نفر را، اسماعیل بن ابی خالد نام برد».

علامه ذهبی در ادامه گوید: از ناحیه‌ی اسماعیل بن ابی خالد احمسی، برای ما کتاب‌هایی رسیده که در آن‌ها، احادیث و روایاتی وجود دارد که از اسناد عالی برخوردار می‌باشند؛ و به راستی، اسماعیل بن ابی خالد، یکی از دانشمندان و صاحب نظران و دانشوران و علمایی بود که علم و دانش وی، توأم با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل بود.

و سرانجام، وی به سال ۱۴۵ هـ. ق و یا به سال ۱۴۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

عبدالرحمن بن مهدی، یحیی بن معین و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «اسماعیل بن ابی خالد، ثقة و قابل اعتماد است».

و ابن عمار موصلی گفته است: «حجّة»؛ «اسماعیل بن ابی خالد، حجّت است»؛ (حجّت به کسی گفته می‌شود که احادیث صحیح را از حیث متن، سند و احوال راویان، بررسی کرده و احادیث صحیح را روایت کند. برخی نیز گفته‌اند: حجّت به کسی گفته می‌شود که سیصد هزار حدیث را از حیث متن و سند و احوال راویان بررسی کرده و احادیث صحیح را روایت نماید؛ و برخی نیز گفته‌اند: حجّت، کسی است که در علم حدیث، دارای چنان اطلاعاتی باشد که معاصرین، قول او را درباره‌ی

هر حدیث، حجّت و سند بشمارند و کسی درباره‌ی صحّت حدیثی، با او نزاع و جدال نکند.

و در نزد اهل فن حدیث شناسی، محدّث، برتر از مُسند؛ و حافظ؛ برتر از محدّث؛ و حجّت، برتر از حافظ؛ و حاکم، برتر از حجّت می‌باشد.

احمد عجلی در مورد اسماعیل بن ابی خالد گوید: «کوفی، تابعی، ثقة»؛ «وی از مردمان کوفه، از زمره‌ی تابعان و از مؤثقان و افراد قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد». یعقوب بن ابی شیبه گوید: «کان ثقةً ثبتاً»؛ «اسماعیل بن ابی خالد؛ ثقه و مورد اعتماد و از زمره‌ی افراد مطمئن و امین و درستکار و قابل اعتبار در عرصه‌ی روایت و درایت بود».

ابوحاتم گفته است: «لا اقدم علیه احداً من اصحاب الشعبي؛ وهو ثقة»؛ «من، هیچ یک از شاگردان شعبی را بر اسماعیل بن ابی خالد، برتر نمی‌دانم و آن‌ها را بر او ترجیح نمی‌دهم؛ و او، روایت کننده‌ای، مؤثّق و قابل اعتماد و مطمئن و مُعتمد بود».

و ابن حبان نیز در کتاب «الثقات» گفته است: «کان شیخاً صالحاً»؛ «اسماعیل بن ابی خالد، روایت کننده‌ای درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، متخصص و دانا و کارشناس و کاردان بود».

و علاوه از این‌ها، اسماعیل بن ابی خالد، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و امام محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱ اسماعیل بن ابی خالد را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و همچنین علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲ وی را از زمره‌ی روایت کنندگان اهل کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، به شمار آورده

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۹۹

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۰

است.

نگارنده گوید:

اسماعیل بن ابی خالد احمسی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «من اختار الضرب والقتل والهوان علی الکفر»: ^۱

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا عَبَّادُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، سَمِعْتُ قَيْسًا، سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنِ زَيْدٍ، يَقُولُ: "لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنَّ عُمَرَ مُوثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ، وَلَوْ أَنْقَضَ أَحَدٌ مِمَّا فَعَلْتُمْ بَعُثْمَانَ، كَانَ مُحْقُوقًا أَنْ يَنْقُضَ" (ح ۶۹۴۲)

«سعید بن سلیمان، از عبّاد، از اسماعیل بن ابی خالد احمسی، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از قیس شنیدم که گفت: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: همانا خودم را دیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه (پیش از مسلمان شدن خویش) مرا به خاطر پذیرش اسلام در بند کشید؛ و اگر چنانچه کوه به خاطر آنچه شما نسبت به عثمان بن عفّان رضی الله عنه کردید، بشکافد و فرو ریزد؛ حق آن را دارد که بشکافد و فرو ریزد».

* در باب «بیع الامام علی الناس اموالهم وضياعهم»: ^۲

«حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: "بَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبْرٍ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ، فَبَاعَهُ بِثَمَانٍ مِائَةِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَرْسَلَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ" (ح ۷۱۸۶)

«ابن نمیر، از محمد بن بشر، از اسماعیل بن ابی خالد احمسی، از سلمة بن کهیل، از عطاء، از جابر بن عبدالله رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که مردی از یاران وی، غلام خویش را پس از مرگ خود آزاد گذاشته است؛ و این در حالی است که وی، به جز از آن غلام، دیگر دارایی و مالی نداشت. آن

۱- «الجامع الصحیح»؛ امام بخاری ۱۰۲۶/۲ و ۱۰۲۷

۲- همان ۱۰۶۵/۲ و ۱۰۶۶

حضرت ﷺ غلام او را به هشتصد درهم فروخت و پول آن را برای وی فرستاد.

* باب «الاغتباط في العلم والحكمة».^۱

* باب «الغضب في الموعدة والتعليم اذا رأى ما يكره».^۲

* باب «البيعة على اقام الصلاة».^۳

* باب «فضل صلاة العصر».^۴

* باب «فضل صلاة الفجر والحديث».^۵

* باب «الصلاة في كسوف الشمس».^۶

* باب «لا تنكسف الشمس لموت احد ولا لحياته».^۷

* باب «ما ينهى من الكلام في الصلاة».^۸

* باب «انفاق المال في حقه».^۹

* باب «من لم يدخل الكعبة».^{۱۰}

به هر حال، روایات و احادیث اسماعیل بن ابی خالد آحمسی در کتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۴۸ مورد آمده است.

۱- همان ۱۷/۱

۲- همان ۱۹/۱

۳- همان ۷۵/۱

۴- همان ۷۸/۱

۵- همان ۸۱/۱

۶- همان ۱۴۱/۱

۷- همان ۱۴۴/۱

۸- همان ۱۶۰/۱

۹- همان ۱۸۹/۱

۱۰- همان ۲۱۷/۱

۱۰- ایوب بن ابی تمیمة سختیانی رضی الله عنه

[متوفای ۱۳۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، ایوب بن ابی تمیمة کیسان، امام ابوبکر سختیانی بصری می‌باشد؛ او، از حافظ حدیث و یکی از شخصیت‌های برجسته و بزرگ مردان عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان و طلایه داران عرصه‌ی حکمت و فرزاندگی به شمار می‌آید که در جرگه‌ی «موالی» داخل بود.

[موالی: تعریف موالی:]

الف) تعریف لغوی: «موالی» جمع «مولی» است. و واژه‌ی «مولی» از اضداد است که هم بر «مالک» [سید، آقا، ارباب] استعمال می‌شود و هم بر «عبد» [= برده] و هم بر «مُعتق» [= آزاد کننده‌ی برده] و هم بر «مُعتق» [برده‌ی آزاد شده].^۳

ب) تعریف اصطلاحی: «مولی» به یکی از این سه معنی استعمال شده است:

۱- بیوگرافی «ایوب سختیانی» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۸۱/۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۲۵۵/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۳/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۵/۶؛ «خلاصة تهذيب الكمال»، خزرجی ص ۳۶؛ «الكاشف»، حافظ ذهبی ۱۴۵/۱؛ «تهذيب الكمال»، حافظ مزّی ۴۰۴/۱؛ «تهذيب التهذيب»، ابن حجر ۳۴۸/۱؛ «تقريب التهذيب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱۶/۱؛ «طبقات الحفاظ»، سیوطی ص ۵۹؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۲۴۶/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱۸۱/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۴/۱؛ «العبر فی خبر من غیر»، حافظ ذهبی ۱۷۲/۱

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱۳۰/۱-۱۳۲

۳- نگا: القاموس، ج ۴، ص ۴۰۴.

۴- واژه‌ی «مولی» در لغت به این معانی به کار برده شده است: مالک، سید، آقا، ارباب، برده، آزاد کننده‌ی برده، برده‌ی آزاد شده، ولی نعمت، نعمت دهنده، نعمت یافته، نعمت داده شده، دوست‌دار، دوست، هم پیمان، همسایه، مهمان، شریک، پسر، پسرعمو، خواهرزاده، عمو، داماد، نزدیک، قریب، خویشاوند، پیرو، تابع. [مترجم]

- شخص محالف [= شخص هم پیمان].
- مُعْتَق [= برده‌ی آزاد شده].
- کسی که به دست دیگری اسلام آورده باشد.

۲- انواع موالی:

موالی بر سه نوع است که عبارتند از:

الف) «مولى الحلف» [هم پیمانی]: مثل امام مالک بن انس اصبحی تیمی [صاحب کتاب موطأ]؛ که از تیره‌ی «اصبحی» و هم‌پیمان قبیله‌ی تیم می‌باشد. بدین خاطر که قومش «اصبح» با قبیله‌ی تیم که از قریش است، هم پیمان می‌باشند [از این رو به او تیمی نیز گفته‌اند].

ب) «مولى العتاقة» [که مالک برده، پس از آزاد ساختن وی، بر او ولاء عتق و آزاد کردن دارد و در شرع مقدس اسلام، احکامی بر آن جاری است]؛ مثل «ابوالبختري طایی» تابعی، که نامش: «سعید بن فیروز» و مولای قبیله‌ی «طی» می‌باشد؛ زیرا که مالکش از قبیله‌ی طی بود که او را آزاد ساخت.

ج) «مولى الاسلام»: مثل محمد بن اسماعیل بخاری جُعی؛ که چون جدش «مغیره»، مجوسی و آتش‌پرست بود و به دست «یمان بن اخنس جعفی» اسلام آورده، وی را «بخاری جُعی» گفتند و او را بدان منسوب کردند.

۳- برخی از فواید شناخت موالی:

[برخی از فواید شناخت موالی عبارتند از:] ایمن شدن از التباس و ابهام و اختلال و سردرگمی، و شناخت روایانی که به قبیله‌ای منسوب می‌شوند که آیا آن‌ها از لحاظ نسب بدان قبیله، نسبت داده شده‌اند، یا از طریق ولاء.

از این رو [با شناخت موالی] می‌توان در بین روایانی که در اسم آن‌ها اتفاق است، جدایی انداخت و تفکیک قائل شد، و روایانی که از لحاظ نسب بدان قبیله منسوب‌اند از روایانی که از طریق ولاء بدان منسوب‌اند، جدا کرد و آنها را متمایز ساخت.

ایوب سختیانی، از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است:

عمرو بن سلمة جرمی؛ ابوالعالیة ریاحی؛ سعید بن جبیر؛ ابوقلابة؛ عبدالله بن

شقیق؛ ابن سیرین؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت. و از کسانی که از ایوب سختیانی به سماع حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

شعبه؛ معمر؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینه؛ معتمر بن سلیمان؛ ابن علیّه؛ و شمار زیادی از دیگر مردمان و شیفتگان علم و دانش.

علی بن مدینی گوید: «له نحو ثمان مائة حدیث»؛ «از ایوب سختیانی، در حدود ۸۰۰ حدیث نقل شده است».

و شعبه گفته است: «کان ایوب، سیّد العلماء»؛ «ایوب سختیانی، سالار دانشوران و صاحب نظران اسلامی است».

سفیان بن عیینه گفته است: «لم الق مثله»؛ «تاکنون چون ایوب سختیانی را (در علم و دانش، مهارت و چیرگی، کاردانی و تخصص، اخلاص و صداقت، اعتقاد و عمل، روایت و درایت و ... ملاقات و دیدار نکرده‌ام».

حماد بن زید گوید: «هو افضل من جالسْتُ وأشدّه اتّباعاً للسنّة»؛ «ایوب سختیانی، برترین و بهترین فردی است که تاکنون با او، نشست و برخاست و مجالست و همنشینی نموده‌ام؛ و به راستی او، سخت‌ترین و شدیدترین و متعهدترین و مُلزم‌ترین مردمان، نسبت به اتّباع و پیروی از سنّت رسول خدا ﷺ بود».

و هیب، از جعد ابوعثمان نقل می‌کند که گفت: از حسن شنیدم که می‌گفت: «ایوب، سیّد شباب اهل البصرة»؛ «ایوب سختیانی، سرور و سالار جوانان بصره است».

ابن سعد گفته است: «کان ایوب، ثقةً ثبتاً فی الحدیث؛ جامعاً کثیر العلم؛ حجّةً عدلاً»؛ «ایوب سختیانی، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و درستکار و امین و مُعتمد و قوی و کاردان، در حدیث می‌باشد؛ او کسی است که بهره‌ی زیادی از علم و دانش و حکمت و فرزاندگی را فراچنگ آورده است؛ و او در عرصه‌ی روایت و درایت، هم «حجّت» است و هم عادل و دادگر».

ابوحاتم گفته است: «ثقة لا یسأل عن مثله»؛ «ایوب سختیانی، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد که در نوع خودش، بی‌نظیر و منحصر به فرد و یکتا و بی‌همتا و بی‌مثل و مانند است؛ از این رو؛ از مثل او، سؤال کرده نمی‌شود؛ (چون شخصی به

سان او، وجود ندارد».

حریر ضبی به نقل از اشعث گفته است: «کان ایوب، جهذ العلماء»؛ «ایوب سختیانی، از زمره‌ی کارشناسان و استادان علماء و از جمله‌ی خبرگان و ماهران - دانشوران و صاحب نظران اسلامی است».

و هشام بن عروة گفته است: «لم آر بالبصرة مثل ایوب»؛ «هرگز در شهر بصره، کسی را چون ایوب سختیانی ندیده‌ام».

و سرانجام، ایوب سختیانی به سال ۱۳۱ هـ. ق در حادثه‌ی طوفان و در ۶۳ سالگی، درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱ ایوب سختیانی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

ایوب سختیانی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «من اکفر اخاه بغير تأويل، فهو كما قال»: ^۲

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُدَّ بِهٖ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ " (ح ۶۱۰۵)

«موسی بن اسماعیل، از وهیب، از ایوب سختیانی، از ابوقلابه، از ثابت بن ضحاک، برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که به دینی غیر از اسلام، سوگند دروغ بخورد (مثل این که بگوید: یهودی باشم اگر این کار را کرده‌ام)؛ پس او همانگونه است که می‌گوید؛ و کسی که توسط چیزی خودکشی کند،

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۰۱

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۹۰۱/۲

توسط همان چیز در آتش دوزخ، عذاب می‌شود؛ و لعنت کردن مسلمان، همچون کشتن او است؛ و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد، مانند آن است که او را کشته است.

* در باب «ما يجوز من الشعر والرجز والحداء وما يكره منه»: ^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ وَمَعَهُنَّ أُمُّ سُلَيْمٍ، فَقَالَ: " وَيْحَكَ يَا أَجْشَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقًا بِالْقَوَارِيرِ " قَالَ أَبُو قِلَابَةَ: فَتَكَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَلِمَةٍ، لَوْ تَكَلَّمَ بِهَا بَعْضُكُمْ لَعَبْتُمُوهَا عَلَيْهِ، قَوْلُهُ: " سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ " (ح ۶۱۴۹)

«مسدد، از اسماعیل، از ایوب سختیانی، از ابوقلابه، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به نزد برخی از همسران خویش آمد که امّ سلیم (مادر انس بن مالک) نیز با ایشان بود؛ (یعنی امّ سلیم، در میان زنان مسافر بود و انجشه، برده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتران را سوق می‌داد)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انجشه! وای بر تو؛ خدا بر تو رحم کند؛ شتران را آهسته بران که شیشه بار دارند (و مراد از شیشه بار داشتن شتران، زنان بود که بر شتران سوار بودند)».

ابوقلابه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله (در فرموده‌ی خود)، کلمه‌ای را بر زبان رانده است که اگر هر یک از شما بر زبان آورید، به آن کلمه عیب می‌گیرید؛ یعنی این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله: «سوقك بالقوارير». (یعنی این عبارت اشکال دستوری دارد)».

* در باب «قول النبي صلی الله علیه و آله: سموا باسمي ولا تکتنوا بکنتی»: ^۲

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " سَمُوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنِّيَّتِي " (ح ۶۱۸۸)

«علی بن عبدالله، از سفیان، از ایوب سختیانی، از ابن سیرین برای ما روایت کرده

که وی گفته است: از ابوهريره رضي الله عنه شنيدم که گفت: ابوالقاسم رضي الله عنه فرمودند: «اسم مرا به عنوان اسم، انتخاب کنيد ولى از كنيه‌ى من (ابوالقاسم) استفاده نكنيد».

* باب «ما جاء في قول الرجل: ويلك»^۱؛

* باب «من دعى صاحبه فنقص من اسمه حرفاً»^۲.

* باب «المعاريض مندوحة عن الكذب»^۳.

* باب «باب الدعاء اذا علا عَقَبَةً»^۴.

* باب «المعاصى من امر الجاهليّة»^۵.

* باب «من اجاب الفتيا باشارة اليد والرأس»^۶.

* باب «عظة الامام النساء وتعليمهن»^۷.

* باب «ليبلغ العلم الشاهد الغائب»^۸.

* باب «ابوال ابل والدواب والغنم ومرابضها»^۹.

* باب «الطيب للمرأة عند غسلها من المحيض»^{۱۰}.

* باب «شهود الحائض العيدين ودعوة المسلمين ويعتزلن المصلّى»^{۱۱}.

* باب «الصفرة والكدرة في غير ايام الحيض»^{۱۲}.

۱- همان ۹۱۰/۲

۲- همان ۹۱۵/۲

۳- همان ۹۱۷/۲

۴- همان ۹۴۴/۲

۵- همان ۹/۱

۶- همان ۱۸/۱

۷- همان ۲۰/۱

۸- همان ۲۱/۱

۹- همان ۳۶/۱

۱۰- همان ۴۵/۱

۱۱- همان ۴۶/۱

۱۲- همان ۴۷/۱

* باب «الصلاة في القميص والسر اويل والتبآن والقباء».^۱

به هر حال، روایات ایوب سختیانی رحمته در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته در بیشتر از ۱۱۸ مورد آمده است.

۱۱- بشر بن مُفضَّل رضی اللہ عنہ

[متوفای ۱۸۶ یا ۱۸۷ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای ثقه و مطمئن و حافظِ عابد و پارسا، [بشر بن مُفضَّل] بن لاحق، ابواسماعیل رقاشی بصری می‌باشد که از سُهیل بن ابی صالح، یحیی بن سعید، حمید طویل، جریری، خالد حدّاء و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، حدیث روایت نموده است. و از کسانی که از بشر بن مُفضَّل به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

علی بن مدینی؛ اسحاق بن راهویه؛ احمد بن حنبل؛ نصر بن علی؛ عمرو بن علی فلاس؛ احمد بن مقدم و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

احمد بن حنبل در مورد بشر بن مُفضَّل گوید: «الیه المنتهی فی الثبّت بالبصره»؛ «در شهر بصره، ثبات و استحکام علم و دانش و اعتماد و اطمینان نسبت به ثبت و ضبط احادیث و روایات، به بشر بن مُفضَّل ختم می‌شد».

و علی بن مدینی گفته است: «کان یصلّی کلّ یوم اربع مائة رکعة ویصوم یوماً ویفطر یوماً»؛ «بشر بن مُفضَّل، در هر روز، چهارصد رکعت نماز می‌گزارد؛ روزی را روزه می‌گرفت و روز دیگر را افطار می‌کرد و روزه نمی‌گرفت؛ (یعنی روزه‌ی داود علیه السلام) را

۱- بیوگرافی «بشر بن مفضل» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۸۴/۲/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۱۲/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۶۶/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۹۷/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۶/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۵۷/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۳۰/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۴۲؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۳۱۰/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۹۴/۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۲/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۰۹/۱ و ۳۱۰

می گرفت)».

و سرانجام، بشر بن مُفَضَّل به سال ۱۸۶ یا ۱۸۷ ه. ق چشم از جهان فرو بست و به رحمت ایزدی پیوست.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید: «و عدّه ابن معین فی اثبات شیوخ البصریین»؛ «ابن معین، بشر بن مُفَضَّل را در شمار اساتید قابل اعتماد و مطمئن و مورد وثوق و معتبر شهر بصره، برشمرده است».

و ابوزرعة، ابوحاتم و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «بشر بن مُفَضَّل، فردی قابل اعتماد و ثقه و مطمئن و مُعتمد بود».

و ابن سعد گفته است: «كان ثقة كثير الحديث، عثمانياً»؛ «بشر بن مُفَضَّل، فردی ثقه و مورد اعتماد و بسیار روایت کننده‌ی احادیث می‌باشد و او، عثمانی نیز بود؛ (یعنی وی از زمره‌ی کسانی است که عثمان بن عفان رضی الله عنه را بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه برتر می‌دانند و عثمان رضی الله عنه را بر علی رضی الله عنه از لحاظ رتبه و درجه و جایگاه و مقام، مقدّم می‌دارند)».

(ابن سعد، بر این باور است که بشر بن مُفَضَّل به سال ۱۸۶ ه. ق درگذشت؛ ولی احمد بن حنبل بر آن است که وی به سال ۱۸۷ ه. ق وفات کرد و چهره در نقاب خاک کشید؛) و ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، تاریخ وفات بشر بن مُفَضَّل را در ماه ربیع الاول سال ۱۸۷ ه. ق بیان نموده است.

احمد عجلی گفته است: «ثقة، فقيه البدن، ثبت في الحديث، حسن الحديث، صاحب سنّة»؛ «بشر بن مُفَضَّل، از راویان ثقه و مورد اعتماد و فقیه و دانشمند می‌باشد که در حدیث، مطمئن و معتبر و قابل اعتماد و درستکار است؛ و احادیث و روایات وی نیز در درجه‌ی «حَسَن» قرار دارند؛ و در کنار این‌ها، وی صاحب سنّت و متعهد و پایبند بدان نیز بود».

و بزار در مورد وی چنین گفته است: «ثقة»؛ «بشر بن مُفَضَّل، از زمره‌ی راویان قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

و علاوه از این‌ها، بشر بن مُفَضَّل، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذا المسانید»؛ «بشر بن مُفَضَّل، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته، حدیث روایت نموده است».

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲ وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.
نگارنده گوید:

بشر بن مُفَضَّل، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من اتکا بین یدی اصحابه»^۳:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، حَدَّثَنَا الْجَرِيرِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ" قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: "الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ" (ح ۶۲۷۳)

«علی بن عبدالله، از بشر بن مُفَضَّل، از جریری، از عبدالرحمن بن ابی بکره، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره، باخبر سازم؟» صحابه عرض کردند: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «شُرک ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر و مادر».

* در باب «من اتکا بین یدی اصحابه»^۴:

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ، مِثْلَهُ، وَكَانَ مُتَّكِنًا فَجَلَسَ، فَقَالَ: "أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ"»

۱- «جامع المسانید» ۴۱۳/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۰۲

۳- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۹۲۸/۲

۴- همان ۹۲۸/۲

فَمَا زَالَ يُكْرَرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْتَهُ سَكَتَ» (ح ۶۲۷۴)

«مسدد نیز به ما خبر داده که بشر بن مفضل نیز مثل حدیث بالا را روایت کرد و گفت: آن حضرت ﷺ پس از بیان بزرگترین گناهان کبیره، و بعد از این که تکیه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که شهادت ناحق نیز از گناهان کبیره است»؛ و آن قدر این جمله را تکرار کرد که ما (با خود) گفتیم: ای کاش! ساکت می‌شد».

* در «کتاب استتابة المعاندين والمرتدين وقتالهم»:

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ، ح وَحَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا سَعِيدُ الْجُرَيْرِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ - ثَلَاثًا - أَوْ: قَوْلُ الزُّورِ" فَمَا زَالَ يُكْرَرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ» (ح ۶۹۱۹)

«مسدد، از بشر بن مفضل، از جریری، از قیس بن حفص، از اسماعیل بن ابراهیم، از سعید جریری، از عبدالرحمن بن ابی بکره، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بزرگترین گناهان کبیره، عبارتند از: شرک ورزیدن به خداوند و نافرمانی پدر و مادر و شهادت ناحق»؛ و شهادت ناحق را سه بار تکرار فرمود؛ و یا گفتند: گفتن دروغ و سخن ناراست».

* باب «قول الرجل: جعلني الله فداك».

* باب «قول النبي ﷺ: رَبِّ مَبْلَغٌ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ».

* باب «السجود على الثوب في شدة الحر».

* باب «الحلق والجلوس في المسجد».

* باب «تشبيك الاصابع في المسجد وغيره».

۱- همان ۱۰۲۲/۲

۲- همان ۹۱۳/۲

۳- همان ۱۶/۱

۴- همان ۵۶/۱

۵- همان ۶۸/۱

* باب «إحداد المرأة على غير زوجها». ٢

* باب «هل يخرج الميت من القبر واللحد لعلّة». ٣

* باب «صوم الصبيان». ٤

* باب «إذا اعتق عبداً بين اثنين أو أمة بين الشركاء». ٥

* باب «ما قيل في شهادة الزور». ٦

* باب «مداواة النساء الجرحى في الغزو». ٧

به هر حال، روايات بشر بن مفضل رحمته الله در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن

اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتتر از ٢٢ مورد آمده است.

١- همان ٦٩/١

٢- همان ١٧٠/١

٣- همان ١٨٠/١

٤- همان ٢٤٣/١

٥- همان ٣٤٣/١

٦- همان ٣٦٢/١

٧- همان ٤٣٤/١

۱۲- جریر بن حازم اَزْدی بصری رحمته

[متوفای ۱۷۰ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث، ابوالنضر اَزْدی بصری، محدث شهر بصره و یکی از شخصیت‌های برجسته و بزرگ مردان عرصه‌ی علم و دانش و از طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی حکمت و فرزاندگی است؛ وی از ابوجراء عطاردی، حسن، ابن سیرین، طاوس، عطاء، ابن ابی ملکیه، نافع و حمید بن هلال، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از جریر بن حازم، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پسرش: وهب؛ استادش: ایوب سختیانی؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینه؛ ابن وهب؛ شیبان بن فروخ؛ ابوالربیع زهرانی؛ ابونصر تمّار؛ و شمار دیگری از مردمان. جریر بن حازم، از لحاظ علمی در جایگاهی است که قلم فرسایان و نویسندگان و مؤلفان و مصنفان کتاب‌های حدیث، به (احادیث و روایات) او، استدلال و استناد می‌جویند و از آن‌ها، بهره می‌برند و استفاده‌ها می‌کنند؛ تا جایی که موسی بن اسماعیل در مورد وی گفته است: «ما رأیتُ حمّاد بن سلمة، یعظمُ احداً تعظیمه جریر بن

۱- بیوگرافی «جریر بن حازم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۱۳۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۱۴۴؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲/۵۰۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۱۴۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۷/۹۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱/۳۹۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۱۸۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۱۵۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۵۲؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۱/۲۷۰؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳/۳۴۵؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۲؛ «العبر فی خبر من غیر»، حافظ ذهبی ۱/۲۵۸؛ «الجمع بین رجال

الصّحیحین»، مقدسی ۱/۷۴

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۱۹۹

حازم»؛ «هرگز ندیدم که حماد بن سلمة، کسی را به مانند جریر بن حازم، تعظیم و بزرگداشت و احترام و تجلیل نماید و بزرگش بداند».

جریر بن حازم، به سال ۱۷۰ هـ. ق در آستانه‌ی ۹۰ سالگی، درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

احمد بن حنبل گوید: «جریر بن حازم، صاحب سنّه؛ هو احبّ الیّ من همّام»؛ «جریر بن حازم، صاحب سنّت و متعهّد و پایبند بدان است؛ و از دیدگاه من، او بهتر و برازنده‌تر از همّام است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

عثمان دارمی از یحیی بن معین نقل می‌کند که وی گفت: «ثقة»؛ «جریر بن حازم، از راویان قابل اعتماد و مورد وثوق است».

و عبدالله بن احمد گفته است: «سألْتُ ابن معین عنه؛ فقال: لیس به بأس»؛ «از یحیی بن معین، درباره‌ی جریر بن حازم پرسیدم؟ او در پاسخ گفت: در احادیث و روایات وی، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا او، فردی مؤثق و مورد اعتماد است».

و احمد عجلی نیز درباره‌ی وی گفته است: «بصری ثقة»؛ «جریر بن حازم، از مردمان شهر بصره و از راویان ثقه و مورد اعتماد است».

و نسایی گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات جریر بن حازم، ایراد و نقصی نیست؛ چرا که وی، فردی ثقه و مورد اعتماد و مطمئن و قابل اعتبار می‌باشد».

و ابوحاتم گفته است: «صدوق صالح»؛ «جریر بن حازم، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین و متخصص و کارشناس و شریف و نجیب و شایسته و کارآمد است».

و ساجی گفته است: «و جریر ثقة»؛ «جریر، از زمره‌ی افراد مؤثق و مطمئن و قوی و مورد اعتماد است».

و احمد بن صالح نیز به توثیق جریر به حازم پرداخته و اظهار داشته که وی، روایت کننده‌ای مطمئن و قابل اعتماد می‌باشد.

و بزّار در مُسند خویش، در مورد جریر بن حازم چنین گفته است: «ثقة»؛ «وی، مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و درستکار می‌باشد».

و ابن سعد گفته است: «كان ثقة الا انه اختلط في آخر عمره»؛ «جریر بن حازم، از زمره‌ی راویان ثقة و قابل اعتماد است؛ جز این که وی در آخر عمر خویش، دچار حواس پرتی و آشفتگی ذهنی شده است».

تعریف اختلاط:

الف) تعریف لغوی: همچنان که در «القاموس» آمده: «اختلاط» در لغت به معنای «فساد عقل» [دیوانگی، اختلال حواس، سبک مغزی، حواس پرتی، آشفتگی فکری، درهم‌آمیختگی ذهنی] است؛ گفته می‌شود: «اختَلَطَ فلانٌ»؛ «یعنی حواسش پرت شد، دیوانه شد، اختلال حواس پیدا کرد».

ب) تعریف اصطلاحی: «اختلاط» عبارت است از: «فساد العقل، او عدم انتظام الاقوال بسبب خَرَف، او عمی، او احتراق کتب او غیر ذلک».

«پیدا شدن اختلال حواس یا آشفتگی اقوال، به علت پیری، نابینایی، یا احتراق کتاب‌ها و...»

۲- انواع «راویانی که دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده‌اند»:

الف) راویانی که به علت پیری و خرفتی، دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده‌اند؛ مثل: عطاء بن سائب ثقفی کوفی.

ب) راویانی که به سبب نابینایی، دچار حواس‌پرتی و آشفتگی ذهنی شده‌اند؛ مثل: عبدالرزاق بن همام صنعانی. وی پس از اینکه چشمانش را از دست داد، احادیث و روایات بدو دیکته می‌شد، و او نیز آن‌ها را دریافت می‌کرد.

ج) راویانی که به اسباب و علت‌هایی دیگر، دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده‌اند؛ مانند احتراق و آتش گرفتن کتاب‌ها، مثل: عبدالله بن لهیعه‌ی مصری (که بر اثر سانحه‌ی احتراق کتاب‌هایش، دچار اختلال حواس و آشفتگی ذهنی شد و حافظه‌اش را از دست داد).

۳- حکم روایتِ راوی مُختلط [روایت‌کننده‌ای که به علت پیری، نابینایی، احتراق کتاب‌ها و... دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده است]:

الف) احادیث و روایاتی که پیش از دچار شدن وی به کم‌هوشی و اختلال حواس،

از او روایت شده‌اند، پذیرفته می‌شود.

ب) و احادیثی که پس از دچار شدن وی به حواس پرتی و آشفتگی ذهنی، از او نقل شده‌اند، مورد قبول و پذیرش نخواهد بود.

و همچنین احادیث و روایاتی که مورد شک و تردیدند و مشخص نیست که آیا آن‌ها پیش از دچار شدن وی به کم‌هوشی و اختلال حواس، از او روایت شده‌اند یا بعد از دچار شدن وی به حواس پرتی و کم‌هوشی؛ در این صورت نیز، چنین روایاتی قابل قبول و پذیرش نخواهد بود.

۴- اهمیت شناخت راویان مُختلط، و فایده‌ی آن:

شناخت راویانی که به علت پیری، نابینایی، احتراق کتاب‌ها و... دچار کم‌هوشی و حواس پرتی شده‌اند، فنی بسیار مهم و اساسی و محوری و بنیادین [در علوم حدیث] است؛ و فایده‌اش در این امر نهفته است که با شناخت این فن، می‌توان به جداسازی و تفکیک احادیث راویانِ ثقه و معتبری پرداخت که آن‌ها را پس از دچار شدن به حواس پرتی و آشفتگی ذهنی نقل کرده‌اند، تا بدین ذریعه بتوان به ردّ و عدم قبول آن‌ها پرداخت [و آن‌ها را از روایات و احادیثی که قبل از دچار شدن به کم‌هوشی و اختلال حواس روایت نموده، متمایز و جدا ساخت].

۵- آیا بخاری و مسلم در صحیح خویش، از راویانِ ثقه و معتبری که دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده‌اند، حدیث روایت کرده‌اند؟

آری، بخاری و مسلم در صحیح خویش، از راویانِ ثقه و معتبری که دچار کم‌هوشی و اختلال حواس شده‌اند، حدیث نقل کرده‌اند، ولی [نه هر گونه روایتی، بلکه روایات] راویانی که پیش از دچار شدن به کم‌هوشی و اختلال حواس به نقل آن‌ها پرداخته‌اند.

۶- مشهورترین کتاب‌هایی که در زمینه‌ی «شناخت راویان مُختلط» به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند:

گروهی از علماء از قبیل: علائی و حازمی، در این عرصه دست به قلم برده‌اند و قلم‌فرسایی نموده‌اند؛ و از کتاب‌هایی که در زمینه‌ی «شناخت راویان مُختلط» نگاشته شده‌اند و به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند، می‌توان به کتاب «الاعتباط بمن رُمی بالاختلاط»، تألیف حافظ ابراهیم بن محمد، نوه‌ی ابن العجمی (متوفی ۸۴۱ ه. ق) اشاره کرد.

به هر حال، جریر بن حازم، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱، جریر بن حازم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته، ذکر کرده است. و همچنین علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی روایان شهر بصره که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۳ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو مع جلاله قدره، یروی عن الامام ابی حنیفه فی هذه المسانید»؛ «جریر بن حازم - با وجود این که از شأن و مقام و منزلت و جایگاهی والا برخوردار است - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.»

نگارنده گوید:

جریر بن حازم، از ابوحنیفه، از زهری، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر رحمتهما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتّما الناس کابل مائة لاتکاد تجد فیها راحلة»؛ «مردم مانند صد شتری هستند که یک سواری در میان آن‌ها یافت نمی‌شود؛ (یعنی همان طور که در میان صد شتر، یک شتر خوب برای سواری پیدا نمی‌شود، در میان این همه انسان، یک نفر برای دوستی و رفاقت یافت نمی‌شود)».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و گفته است: ابوعبدالله بن خسرو، این حدیث را در مُسند خویش به نقل از

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۰۴

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۸/۲

۳- «جامع المسانید»، خوارزمی ۴۲۰/۲ و ۴۲۱

۴- «جامع المسانید»، خوارزمی ۲۰۱/۱ و ۲۰۲

و هيب بن جرير، از پدرش (جرير بن حازم) از نعمان بن ثابت - يعنى امام ابوحنيفه رحمته الله - روايت نموده است.

و همچنين نگارنده گويد:

جرير بن حازم آزدي بصرى رحمته الله، در موارد ذيل (از كتاب «الجامع الصحیح» بخارى)، با يك واسطه، استاد امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله به شمار مى آيد؛ و اين موارد، عبارتند از:

* در باب «يستقبل الامام الناس اذا سلم»: ^۱

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ، قَالَ: "كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ" (ح ۸۴۵)

«موسى بن اسماعيل، از جرير بن حازم، از ابورجاء، از سمرة بن جندب رحمته الله برای ما روايت کرده که وی گفته است: «عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن بود که هر گاه نمازی را مى گزارند، پس از نماز، رو به ما مى کردند (و مى نشستند)».

* در باب «فضل اتباع الجنائز»: ^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو التُّعْمَانِ، حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا يَقُولُ: حَدَّثَ ابْنُ عُمَرَ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَقُولُ: "مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ" فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقْتُ يَعْنِي عَائِشَةَ أَبَا هُرَيْرَةَ، وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: "لَقَدْ فَرَطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ" فَرَطْتُ: صَيَّعْتُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (ح ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)

«ابونعمان، از جرير بن حازم برای ما روايت کرده که وی گفته است: از نافع شنيدم که مى گفت: ابن عمر، چنين روايت نموده که ابوهريره رحمته الله مى گويد: «هر کس، جنازه‌ای را تشييع کند، به اندازه‌ی یک قيراط (واحد پيمانه)، اجر و پاداش دريافت مى کند». ابن عمر رحمته الله گفت: ابوهريره رحمته الله ثواب آن را زياد گفته است! بعد، عايشه رضي الله عنها

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخارى ۱۱۷/۱

۲- همان ۱۷۶/۱ و ۱۷۷

نیز حدیث ابوهریره رضی الله عنه را تأیید کرد و گفت: من این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پس ما، تا کنون، قیراطهای زیادی را از دست داده‌ایم.»

* در باب «عذاب القبر من الغيبة والبول».^۱

* باب «ما قيل في أولاد المشركين».^۲

* باب «فضل مكة وبنائها».^۳

* باب «من قال في الخطبة بعد الثناء: اما بعد».^۴

* باب «التلبية والتكبير غداة النحر، حين يرمى جمرة العقبة والارتداف في السير».^۵

* باب «المدينة تنفى الخبث».^۶

* باب «أكل الربا وشاهده وكاتبه».^۷

* باب «إذا اختلفوا في الطريق الميتاء».^۸

به هر حال، روایات جریر بن حازم اُزدی بصری رحمته الله در کتاب «الجامع الصحيح»

امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۳۳ مورد آمده است.

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱/۱۸۴

۲- همان ۱/۱۸۵

۳- همان ۱/۲۱۵

۴- همان ۱/۱۲۶

۵- همان ۱/۲۲۸

۶- همان ۱/۲۵۳

۷- همان ۱/۲۸۰

۸- همان ۱/۳۳۶

۱۳- جریر بن عبدالحمید (بن قُرْطِ ضَبِّي) حنفی رحمته

[متوفای ۱۸۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ و حجّت در حدیث، ابوعبدالله ضَبِّي کوفی، محدّث شهر «ری» می‌باشد که به سال ۱۱۰ هـ . ق دیده به جهان گشود و از منصور بن مُعتمر، حصین بن عبدالرحمن، بیان به بشر، سهیل، اعمش و شماری دیگر از بزرگان و پیشوایان دینی، به سماع حدیث پرداخته است و قرآن را نیز به نزد حمزة الزیّات فراگرفت و خواند. و از کسانی که از جریر بن عبدالحمید، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

علی بن مدینی؛ اسحاق بن راهویه؛ قُتیبه؛ یوسف بن موسی قَطّان؛ احمد بن حنبل؛ علی بن حُجر؛ عثمان بن ابی شیبه؛ محمد بن حمید و شمار زیادی از دیگر مردمان.

و از آنجایی که جریر بن عبدالحمید، فردی ثقه و مورد اعتماد و مطمئن و درستکار بود و از حفظ و ضبطی عالی و نیکو نیز (در عرصه‌ی حدیث) برخوردار بود و دریای علم و دانش به شمار می‌آمد (و سینه‌اش، ظرف معارف و دلش، گنجینه‌ی

۱- بیوگرافی «جریر بن عبدالحمید» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۲۱۱/۲/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۴۵/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۵۰۵/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۴۵/۶؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۵۳/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۹۴/۱؛ «الکاشف»، علامه ذهبی ۱۸۲/۱؛ «تهذیب التهذیب»، حافظ ابن حجر عسقلانی ۶۵/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵۸/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی، ص ۵۲؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۱۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۵۷/۳؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی ص ۱۲۲؛ «العبر فی خبر من غیر»، حافظ ذهبی ۱۹۹/۱؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری

بردی ۱۲۷/۲؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۷۴/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۷۲/۱

حکمت‌ها بود)، از این رو، کعبه‌ی آمال محدثان، شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی قرار گرفت و آن‌ها برای اخذ حدیث، به سویس بار سفر بستند و قصد او را نمودند (تا در محضرش زانوی تلمذ بزنند و به یادگیری و فراگیری احادیث و اخبار در نزد جریر بپردازند و از او، سماع حدیث نمایند).

یحیی بن معین گوید: «سمعته يقول: عرض علی بالكوفة ألفا درهم يعطوني مع القراء؛ فأبیت؛ ثم جئت أطلب ما عندهم»؛ «در شهر کوفه، به من پیشنهاد شد تا همراه با قاریان، دو هزار درهم به من بدهند؛ ولی من از پذیرفتن آن، استنکاف ورزیدم؛ آنگاه به نزد قاریان کوفه رفتم (اما نه به خاطر مسائل مادی و اقتصادی، بلکه به خاطر) فراچنگ آوردن آنچه که در نزد آن‌ها (از علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و قرآن و حدیث) بود».

یحیی بن معین در جایی دیگر گوید: «طلب جریر الحدیث خمس سنین فقط»؛ «جریر بن عبدالحمید، تنها به مدت پنج سال، به دنبال حدیث رفت و آن را جست و جو و کند و کاو نمود».

و سرانجام، جریر بن عبدالحمید در شهر «ری» به سال ۱۸۸ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست - رحمت و رضوان خدا بر او باد - و این در حالی بود که حدیث وی در «جزء ابن عرفة»، از لحاظ اسناد، در درجه‌ی عالی قرار دارد.

حافظ عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱ به ذکر جریر بن عبدالحمید پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و این را نیز گفته است: «اخذ الفقه عن ابي حنيفة رحمته الله في مسائل منها؛ مسألة جنایة المدبر علی سیده. روی عنه ابن المبارک و قتیبة و احمد و ابن المدینی»؛ «جریر بن عبدالحمید، پاره‌ای از احکام و مسائل فقهی را از امام ابوحنیفه رحمته الله فراگرفت که یکی از آن مسائل، مسأله‌ی جنایت برده‌ی «مدبر» بر خواجه و اربابش است؛ و عبدالله بن مبارک، قتیبه، احمد بن حنبل و علی بن مدینی نیز از وی، حدیث روایت نموده‌اند».

ابن سعد گفته است: «ثقة كثير العلم، يرحل اليه»؛ «جریر بن عبدالحمید، فردی

قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد که بهره‌ی زیادی از علم و دانش و حکمت و فرزانی، نصیب او شده بود (و چنان به او امر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، مسلط بود که) مردم، خانه و کاشانه‌ی خویش را به مقصد او ترک می‌کردند و به نزد او، بار سفر می‌بستند و به یادگیری و فراگیری اخبار و احادیث در نزد وی می‌پرداختند و از او، سماع حدیث می‌نمودند».

و هبة الله طبری گوید: «يجمع على ثقتة»؛ «بر ثقه بودن جریر بن عبدالحمید، اجماع علماء و صاحب نظران اسلامی صورت گرفته است».

و شیخان (بخاری و مسلم) نیز از جریر بن عبدالحمید، حدیث روایت نموده‌اند. در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: «و هو ممن يروى عن الامام الاعظم في هذه المسانيد»، «جریر بن عبدالحمید، از آن دسته از راویانی می‌باشد که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.»

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲ وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله قرار داده است.^۳
نگارنده گوید:

جریر بن عبدالحمید، از ابوحنیفه، از ابراهیم بن محمد بن منتشر، از پدرش، از حبیب بن سالم، از نعمان بن بشیر رحمته الله، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقْرَأُ فِي الْعِيدِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ: بِسْمِ اللَّهِ اسْمُ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله در دو رکعت نمازهای عید و جمعه، سوره‌های «اعلی» و «غاشیة» را می‌خواندند».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ محمد بن مظفر، این حدیث را در مسند خویش، از جریر بن عبدالحمید، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

۱- «جامع المسانید» ۴۲۰/۲

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۰۴

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۳/۲

۴- «جامع المسانید» ۳۷۴/۱-۳۷۶

و همچنین نگارنده گوید:

جریر بن عبدالحمید، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «اثم من تبرأ من موالیه»^۱

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرُؤُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ غَيْرَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، قَالَ: فَأَخْرَجَهَا، فَإِذَا فِيهَا أَشْيَاءٌ مِنَ الْجِرَاحَاتِ وَأَسْنَانِ الْإِبِلِ، قَالَ: وَفِيهَا: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ» (ح ۶۷۵۵)

«قتیبه بن سعید، از جریر بن عبدالحمید، از اعمش، از ابراهیم تیمی، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: (چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بیعت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه درنگ کرد و شهرت یافته بود که وی به جمع آوری قرآن مشغول است، از این رو، از وی پرسیده شد که آیا نزد او کتابی است؟) علی رضی الله عنه گفت: نزد ما کتابی نیست که آن را بخوانیم؛ جز کتاب خدا و همین صحیفه. وی صحیفه را بیرون آورد و در آن چیزهایی از (احکام جبران) جراحات‌ها و سنین شتران نوشته شده بود (که به زکات داده شوند یا به خون بهاء).

و همچنین در آن نوشته شده بود که مدینه‌ی منوره، از کوه عیر یا کوه ثور، جزو قلمرو حرم است؛ پس کسی که (در امور دین) در آن بدعتی پدید آورد و یا بدعت گرایبی را جای دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد؛ و هیچ عبادت فرض و نفلی از وی در روز رستاخیز، پذیرفته نمی‌شود؛ و کسی که (بنده‌ای که) بدون اجازه‌ی خواجه و اربابش با قومی دوستی می‌کند، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی

مردم بر او است و هیچ عبادت فرض و نفلی از وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. و پناه دادن مسلمان به کسی، یکسان است (و باید از جانب همگان رعایت شود؛) هر چند اندک‌ترین کس ایشان، این عهد را داده باشد؛ پس کسی که این پیمان و عهد مسلمان را می‌شکند، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او است و هیچ عبادت فرض و نفلی از وی در روز رستاخیز، پذیرفته نمی‌شود».

* در باب «اذا اسلم علی یدیه؛ وکان الحسن لا یری له ولایة. وقال النبی ﷺ: الو لاء لمن اعتق»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: اشْتَرَيْتُ بَرِيْرَةَ، فَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلَائَهَا. فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «أَعْتَقِيهَا، فَإِنَّ الْوَلَاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرَقَ» قَالَتْ: فَأَعْتَقْتُهَا. قَالَتْ: فَدَعَاها رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَيْرَها مِنْ زَوْجِها، فَقَالَتْ: لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا بَتُّ عِنْدَهُ، فَاخْتَارَتْ نَفْسَها قَالَ: وَكَانَ زَوْجُها حُرًّا» (ح ۶۷۵۸)

«محمد، از جریر بن عبدالحمید، از منصور، از ابراهیم، از اسود، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: بریره را خریداری کردم و صاحبانش، ولاء او را شرط گذاشتند. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و آله یادآوری کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آزادش کن؛ زیرا ولاء، برای کسی است که (بهای وی را) نقره می‌دهد». عایشه رضی الله عنها گوید: من نیز او را آزاد کردم. پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله بریره را خواست و برایش (در قبول شوهرش) اختیار داد؛ او نیز گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، یک شب با وی نمی‌گذرانم و نفس خود را در اختیار خود گرفت».

* در باب «ما جاء في قبر النبي ﷺ وابی بكر وعمر»^۲

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونِ الْأَوْدِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمَرَ، اذْهَبْ إِلَى أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقُلْ: يَقْرَأُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَيْكَ

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰۰۰/۲

۲- همان ۱۸۶/۱ و ۱۸۷

السَّلَامَ، ثُمَّ سَلَّهَا، أَنْ أَدْفَنَ مَعَ صَاحِبِي، قَالَتْ: كُنْتُ أُرِيدُهُ لِتَفْسِيهِ فَلَا وَثَرَتَهُ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِي، فَلَمَّا أَقْبَلَ، قَالَ: لَهُ مَا لَدَيْكَ؟ قَالَ: أَذِنْتُ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: " مَا كَانَ شَيْءٌ أَهَمَّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ الْمَضْجَعِ، فَإِذَا فُيْضْتُ فَاحْمِلُونِي، ثُمَّ سَلَّمُوا، ثُمَّ قُل: يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَذِنْتَ لِي، فَادْفِنُونِي، وَإِلَّا فَرُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ تُؤَفِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَمَنْ اسْتَخْلَفُوا بَعْدِي فَهُوَ الْخَلِيفَةُ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا، فَسَمَى عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ، وَوَلَجَ عَلَيْهِ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: أَبْشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُشْرَى اللَّهِ، كَانَ لَكَ مِنَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، ثُمَّ اسْتَخْلَفْتَ فَعَدَلْتَ، ثُمَّ الشَّهَادَةُ بَعْدَ هَذَا كُلِّهِ، فَقَالَ: لَيْتَنِي يَا ابْنَ أَخِي وَذَلِكَ كَغَافًا لَا عَلَيَّ وَلَا لِي، أَوْصِي الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ خَيْرًا، أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ، وَأَنْ يَحْفَظَ لَهُمْ حُرْمَتَهُمْ، وَأُوصِيهِ بِالْأَنْصَارِ خَيْرًا الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَيُعْفَى عَنْ مُسِيئَتِهِمْ، وَأُوصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ، وَذِمَّةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ وَأَنْ لَا يُكَأَفُوا فَوْقَ طَاقَتِهِمْ" (ح ۱۳۹۲)

«قتیبه، از جریر بن عبدالحمید، از حصین بن عبدالرحمن، از عمرو بن میمون اودی روایت کرده که وی گفته است: عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که به پسر خویشگفت: ای عبدالله بن عمر! نزد امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها برو و خطاب بدو بگو که عمر بن خطاب رضی الله عنه بر تو سلام می گوید؛ پس از آن، از او سؤال کن که آیا ممکن است در جوار دو یار خویش (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه) دفن شوم؟

عایشه رضی الله عنها گفت: هر چند آن مکان را برای خودم می خواستم، ولی امروز، عمر بن خطاب رضی الله عنه را بر خود ترجیح می دهم. آنگاه که ابن عمر رضی الله عنهما برگشت، عمر رضی الله عنه خطاب بدو گفت: چه خبر آوردی؟ ویگفت: ای امیرمؤمنان! برای تو اجازه داد. عمر رضی الله عنه گفت: هیچ چیز بر من، مهمتر از دفن در این خوابگاه نبود؛ پس آنگاه که روح من قبض شد، مرا بردارید و بدان سو ببرید؛ سپس بر عایشه رضی الله عنها سلام بگویید؛ و توای عبدالله! بگو: عمر بن خطاب رضی الله عنه اجازه می خواهد؛ اگر اجازه داد، مرا در آنجا دفن کنید وگرنه، مرا به قبرستان مسلمانان ببرید. همانا من در امر خلافت، هیچ یکی را سزاوارتر از این اشخاص نمی دانم؛ کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دم مرگ، از ایشان خشنود بود؛

پس هر کسی را که ایشان پس از من خلیفه تعیین کنند، به او امر او گوش فرادهید و از وی اطاعت کنید. آنگاه عمر بن خطاب رضی الله عنه نام آن‌ها را بر زبان آورد و گفت: این اشخاص عبارتند از: عثمان بن عفان رضی الله عنه؛ علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ طلحة بن عبیدالله رضی الله عنه؛ زبیر بن عوام رضی الله عنه؛ عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه؛ و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه.

پس از آن، جوانی از انصار به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، به بشارت خدای، شاد باش؛ تو خود می‌دانی که در اسلام چقدر پایمردی و استقامت داشتی؛ آنگاه به خلافت رسیدی و به عدالت و دادگری رفتار کردی و پس از آن همه حسنات و نیکی‌ها، به مقام شهادت نائل آمدی.

عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای برادرزاده! کاش از آنچه بر من برشمردی، نه عقوبتی مرا باشد و نه پاداشی. من به خلیفه‌ی پس از خویش، توصیه می‌کنم تا با مهاجران نخستین، به نیکی رفتار کند و حق ایشان را بشناسد و حرمتشان را نگهدارد؛ و همچنین او را درباره‌ی نیکی به انصار توصیه می‌کنم؛ آنانی که در مدینه‌ی منوره، مستقر بودند و ایمان آوردند، تا از نیکو کارشان، نیکویی پذیرفته شود و از بدی بدکردارشان، عفو شود؛ و او را به رعایت پیمان خدا و رسول او (درباره‌ی اهل ذمه) توصیه می‌کنم تا به عهد ایشان وفا کرده شود و با غیر از ایشان قتال شود؛ و بیش از توانشان، بر آن‌ها تکلیف نشود».

* در باب «من جعل لاهل العلم ایاماً معلومة»^۱

«حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُدَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ تَحْمِيسٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ دَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ؟ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمْلِكُكُمْ، وَإِنِّي أَتَحَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ، كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَوَّلُنَا بِهَا، مُحَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا» (ح ۷۰)

«عثمان بن ابی شیبہ، از جریر بن عبدالحمید، از منصور، از ابوائل برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در روزهای پنج شنبه، مردم را وعظ و نصیحت می‌کرد؛ مردی بدو گفت: ای ابو عبدالرحمن! دوست دارم که هر روز ما را وعظ و ارشاد کنی. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: آنچه مرا از این کار باز می‌دارد، آن است که

خوش ندارم موجب خستگی و دلسردی شما شوم؛ و من در امر هدایت و ارشاد و وعظ و نصیحت به گونه‌ای رعایت حال شما را می‌کنم که آن حضرت رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رعایت حال ما را می‌کرد تا مبادا موجب خستگی و دلسردی ما شود؛ (از این رو، به خاطر این که وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و دلسردی ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب می‌ورزید)».

* در باب «السواك»^۱.

* باب «التوجه نحو القبلة حيث كان»^۲.

* باب «الأكل يوم النحر»^۳.

* باب «من امر خادمه بالصدقة ولم يناول بنفسه»^۴.

* باب «اجر الخادم اذا تصدَّق»^۵.

* باب «التمتع والإقرا ن والإفراد بالحج»^۶.

* باب «فضل الحرم»^۷.

به هر حال، روایات جریر بن عبدالحمید رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در بیشتر از ۸۲ مورد آمده است.

۱- همان ۳۸/۱

۲- همان ۵۸/۱

۳- همان ۱۳۰/۱

۴- همان ۱۹۲/۱

۵- همان ۱۹۳/۱

۶- همان ۲۱۲/۱

۷- همان ۲۱۶/۱

۱۴- جعفر بن عون بن جعفر بن عمرو بن حُرَیث مَخْزومی

کوفی رحمته الله^۱

[متوفای ۲۰۶ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:
وی، ابوَعون کوفی است که از اسماعیل بن ابی خالد، ابراهیم بن مسلم هجری،
اعمش، هشام بن عروة، یحیی بن سعید، مسعودی، ابوالعمیس، عبدالرحمن بن زیاد بن
انعم و شماری دیگر از بزرگان، حدیث روایت نموده است.
و از کسانی که از جعفر بن عون، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد
اشاره کرد:

احمد بن حنبل، حسن بن علی حلوانی؛ اسحاق بن راهویه، عبد بن حمید؛ بندار؛
هارون حمّال؛ دو پسر ابوخیثمه؛ ابوخیثمة؛ حسن بن علی بن عفّان؛ و محمد بن احمد
بن ابی المثنیٰ موصلی که آخرین بازمانده از شاگردان وی به شمار می‌آید.
احمد بن حنبل در مورد جعفر بن عون گوید: «رجل صالح، لیس به بأس»؛ «وی،
مردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد و متخصص و کارشناس
است که در احادیث و روایات وی، نمی‌توان ایراد و نقصی را گرفت؛ زیرا وی، مؤثق و
قابل اعتماد است».

یحیی بن معین گفته است: «ثقة»؛ «جعفر بن عون، از زمره‌ی راویان ثقه و
مطمئن و مُعتمد و قابل اعتبار است».

و ابوحاتم گفته است: «صدوق»؛ «جعفر بن عون، فردی صادق و راستگو و

۱- بیوگرافی «جعفر بن عون» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۱۴۰؛ «الجرح و التعذیل»، رازی ۴/۴۸۵؛ «کتاب الثقات»،

ابن حبان ۴/۱۰۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۴۳۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۱۸۵؛

«تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۱۶۳؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص

۵۴؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳/۴۱۵؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۷۰

۲- «تهذیب التهذیب» ۲/۸۶

درستکار و امین می‌باشد».

امام بخاری بر این باور است که جعفر بن عون، به سال ۲۰۶ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست؛ ولی ابوداود بر آن است که وی به سال ۲۰۷ هـ. ق وفات کرد و چهره در نقاب خاک کشید.

برخی گفته‌اند: جعفر بن عون در ۸۷ سالگی، دار فانی را وداع گفته است؛ و برخی نیز معتقدند که وی در حالی چشم از این جهان فرو بست که ۹۷ بهار، از عمرش گذشته بود.

حافظ ابن حجر در ادامه گوید: ابن حبان و ابن شاهین، وی را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد ذکر کرده‌اند؛ و ابن قانع نیز در کتاب «الوفیات» گفته است: «کان ثقة»؛ «جعفر بن عون، روایت کننده‌ای قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

و علاوه از این‌ها؛ جعفر بن عون، از آن دسته از راویانی است که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابی حنیفه رضی الله عنه فی هذه المسانید»؛ «جعفر بن عون، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است».

و حافظ بن محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲، و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، جعفر بن عون را در شمار راویان شهر بصره برشمرده‌اند که از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه حدیث روایت نموده است.

نگارنده گوید:

جعفر بن عون، از ابوحنیفه، از عطاء بن ابی رباح، از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند: «اذا طلعت النجم، رفعت العاهة عن اهل کلّ بلدة»؛ «هرگاه ستاره‌ی ثریا طلوع کند، آفت از مردمان تمام شهرها، برداشته می‌شود».

۱- «جامع المسانید» ۴۲۰/۲

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۰۴

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۴/۴

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱، ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ ابن خسرو، این حدیث را در مُسند خویش، به نقل از جعفر بن عون، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و همچنین نگارنده گوید:

جعفر بن عون رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «قوله تعالى: «و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على

الناس»^۲

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "يَجَاءُ بَنُوچَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُقَالُ لَهُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، يَا رَبِّ، فَتُسْأَلُ أُمَّتُهُ: هَلْ بَلَغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا جَاءَنَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ شَهِدُوكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَيَجَاءُ بِكُمْ، فَتَشْهَدُونَ"، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا] (البقرة: ۱۴۳) - قَالَ: عَدَلًا - [لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا] (البقرة: ۱۴۳)، وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَوْنٍ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَذَا» (ح ۷۳۴۹)

«اسحاق بن منصور، از ابواسامه، از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خدری رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت، نوح علیه السلام (به حضور خداوند) آورده می‌شود و به وی گفته می‌شود: آیا (پیام خداوند را به مردم) رساندی؟ او در پاسخ می‌گوید: آری؛ ای پروردگار من! از امت وی سؤال می‌شود: آیا (پیام خداوند را) به شما رسانیده است؟ آنان می‌گویند: هیچ هشدار دهنده‌ای نزد ما نیامده است. به نوح علیه السلام گفته می‌شود: گواهان تو کیست؟ می‌گوید: محمد صلی الله علیه و آله و امت او. آنگاه شما آورده می‌شوید و گواهی می‌دهید؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۳۸-۱۴۱

۲- «الجامع الصحيح» امام بخاری، ۲/۱۰۹۲

کردند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بی گمان، شما را ملت میانه روی کرده ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید؛ حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایان لذائذ جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده‌ی اعتدال مشاهده نمایید)».

و از جعفر بن عون، از اعمش، از ابوسعید خدری رضی الله عنه، از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین حدیث روایت شده است.»

* در باب «زیادة الایمان و نقصانه»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ، سَمِعَ جَعْفَرَ بْنَ عَوْنٍ، حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ، أَخْبَرَنَا قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّ رَجُلًا، مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُوهَا، لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ، لَأَتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] قَالَ عُمَرُ: «قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ» (ح ۴۵)

«حسن بن صباح، از جعفر بن عون، از ابوالعمیس، از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب، از عمر بن خطاب رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: یک نفر یهودی، خطاب به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرمؤمنان! در کتاب شما (قرآن)، آیه‌ای وجود دارد که اگر بر ما یهودیان فرو فرستاده می‌شد، ما آن روز را عید قرار داده و جشن می‌گرفتیم. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: آن آیه کدام است؟ گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز، دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خویش را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم».

عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ما آن روز را می‌شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد؛ آن روز، جمعه بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله در عرفات،

ایستاده بود».

* در باب «الاذان للمسافر اذا كانوا جماعة والاقامة»^۱

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَبْطَحِ، فَجَاءَهُ بِلَالٌ فَأَذَنَهُ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ خَرَجَ بِلَالٌ بِالْعَنْزَةِ حَتَّى رَكَزَهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَبْطَحِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ» (ح ۶۳۳)

«اسحاق، از جعفر بن عون، از ابوالعمیس، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ را در موضع «ابطح» دیدم که بلال رضی الله عنه نزد وی آمد و اذان گفت. سپس بلال رضی الله عنه با نیزه‌ای کوچک درآمد و آن را در پیش روی رسول خدا ﷺ در ابطح قرار داد و اقامه گفت».

* باب «الوصول الى السحر»^۲.

* باب «الدعاء على المشركين بالهزيمة والزلزلة»^۳.

* باب «صنع الطعام والتكلف للضيف»^۴.

۱- همان ۸۸/۱

۲- همان ۲۶۴/۱

۳- همان ۴۱۱/۱

۴- همان ۹۰۴/۱

۱۵- حاتم بن اسماعیل کوفی مدنی، ابواسماعیل حارثی رحمته

[متوفای ۱۸۶ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
حاتم بن اسماعیل، از این بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است:
یحیی بن سعید انصاری؛ یزید بن ابی عبید؛ هشام بن عروه؛ سعید بن
عبدالرحمن؛ ابوصخر خراط؛ افلح بن حمید؛ بشر بن رافع؛ و کسان دیگر.
و از کسانی که از حاتم بن اسماعیل، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد
اشاره کرد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ دو پسر ابوشیبه؛ سعید بن عمرو؛ اشعثی؛ قتیبه؛ اسحاق
بن راهویه؛ ابراهیم بن موسی رازی؛ هشام بن عمار؛ هناد بن سری؛ یحیی بن معین؛
ابوکریم؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و
فرزانگی.

احمد بن حنبل، در مورد حاتم بن اسماعیل کوفی مدنی، گفته است: «هو احبّ
الیّ من الدراوردی»؛ «از دیدگاه من، حاتم بن اسماعیل، بهتر و بایسته‌تر از دراوردی
است».

و ابوحاتم گفته است: «هو احبّ الیّ من سعید بن سالم»؛ «به نظر من، حاتم بن
اسماعیل، برتر و شایسته‌تر و بهتر و برازنده‌تر از سعید بن سالم می‌باشد».

۱- بیوگرافی «حاتم بن اسماعیل» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۰۳/۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۲۵۸/۳؛ «کتاب الثقات»،
ابن حبان ۲۱۰/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۱۸/۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی
۴۲۸/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۹۱/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷۰/۱؛
«خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۵۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۰۹/۱؛ «تهذیب
الکمال»، حافظ مزّی ۵/۳؛ «الطبقات السنیه»، تمیمی داری ۷/۳ به شماره ۶۲۱؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۰۷/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۱۰/۲ و ۱۱۱

و نسایی گفته است: «لیس به بأس»؛ «در احادیث و روایات حاتم بن اسماعیل، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، فردی مورد اعتماد و مطمئن و معتبر و درستکار می‌باشد».

و ابن سعد، چنین اظهار نظر نموده و گفته است: «كان اصله من الكوفة، ولكنه انتقل من المدينة، فنزلها ومات بها سنة (86) وكان ثقةً مأموناً كثيراً الحديث»؛ «اصل حاتم بن اسماعیل، از شهر کوفه است، ولی او، کوفه را به مقصد مدینه منوره ترک کرد و بدانجا منتقل شد و در همانجا سُکنی و اقامت گزید و مستقر شد؛ و در همانجا، به سال ۱۸۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و این در حالی بود که وی، از زمره‌ی راویان مورد وثوق و قابل اعتماد، مطمئن و امین و درستکار و شریف و بسیار روایت کننده‌ی حدیث، برشمرده می‌شد».

و احمد عجلی نیز گفته است: «ثقة»؛ «حاتم بن اسماعیل کوفی، از راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و مُعتمد بود».

و بدین سان، اسحاق بن منصور، از یحیی بن معین نقل کرده که وی گفته است: «حاتم بن اسماعیل، فردی مورد اعتماد و مطمئن می‌باشد».

و شایان ذکر است که حاتم بن اسماعیل، از آن دسته از راویانی می‌باشد که امام بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، از او حدیث روایت نموده‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو من اصحاب ابی حنیفة رضی الله عنه؛ یروی عنه فی هذه المسانید»؛ «حاتم بن اسماعیل کوفی، از جمله‌ی شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رضی الله عنه می‌باشد که در این «مسانید»، از او حدیث نیز روایت نموده است».

حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲

حاتم بن اسماعیل را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده است.

۱- «جامع المسانید» ۴۳۰/۲

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۰۵

و علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»،^۱ حاتم بن اسماعیل را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.
نگارنده گوید:

حاتم بن اسماعیل، از ابوحنیفه، از یعلی بن عطاء طائفی، از عماره بن حدید، از صخر غامدی رحمته روایت کرده است که آن حضرت رحمته فرمودند: «اللهم بارک لأمّتی فی بکورها»؛ «بار خدایا! سخرخیزی را برای امّت من، خجسته ساز».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۲، ذکر کرده و گفته است: قاضی ابوبکر، محمد بن عبدالباقی، این حدیث را از حاتم بن اسماعیل، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و بدین سان، حاتم بن اسماعیل، از امام ابوحنیفه رحمته، از یعلی بن عطاء طائفی، از عماره بن حدید، از صخر غامدی رحمته روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللهم بارک لأمّتی فیما رزقتهم»؛ «بار خدایا! برای امّت من، در آنچه روزی شان کرده‌ای، برکت عنایت بفرما و آن را برایشان خجسته ساز».

این روایت را نیز خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۳ ذکر کرده و گفته است: این حدیث را حافظ طلحة بن محمد در مُسند خویش، به نقل از حاتم بن اسماعیل، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

نگارنده گوید:

حاتم بن اسماعیل رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «کیف یبایع الامام الناس»^۴

۱- «المناقب»، کردری ۲۲۰/۴

۲- «جامع المسانید» ۱۴۴/۱

۳- «جامع المسانید» ۱۴۴/۱ و ۱۴۵

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۶۹/۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِمَسْلَمَةَ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ؟ قَالَ: «عَلَى الْمَوْتِ» (ح ۷۲۰۶)

«عبدالله بن مسلمة، از حاتم بن اسماعیل، از یزید برای ما روایت کرده که وی گفته است: خطاب به سلمة بن اکوع رضی الله عنه گفتیم: در روز «حُدیبیه»، بر چه چیزی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردید؟ او در پاسخ گفت: «بر مرگ».

* در باب «مِنَ آيِنٍ يُخْرَجُ مِنْ مَكَّةَ»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، «دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاءٍ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ» وَكَانَ عُرْوَةُ: «أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ مِنْ كَدَاءٍ، وَكَانَ أَقْرَبَهُمَا إِلَى مَنْزِلِهِ» (ح ۱۵۸۰)

«عبدالله بن عبدالوهاب، از حاتم بن اسماعیل، از هشام، از عروة، برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه، از راه «کداه» بالای مکه، وارد شد.

هشام در ادامه گوید: عروة بن زبیر رضی الله عنه، در اکثر اوقات، از راه «کداه» که به منزل وی نزدیک بود، وارد مکه می‌شد».

* در باب «حَجَّ الصَّبِيَانِ»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: «حَجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ» (ح ۱۸۵۸)

«عبدالرحمن بن یونس، از حاتم بن اسماعیل، از محمد بن یوسف، از سائب بن یزید برای ما روایت کرده که وی گفته است: «من (همراه پدر و مادر خویش) با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج کردم و در آن زمان، پسر هفت ساله بودم».

* در باب «الشَّرْكَةُ فِي الطَّعَامِ وَالنَّهْدِ وَالْعُرُوضِ»^۱.

۱- همان ۲۱۴/۱

۲- همان ۲۵۰/۱

* باب «من حدّث بمشاهده في الحرب»^۲.

* باب «التعريض على الرمي»^۳.

* باب «ما قيل في لواء النبي ﷺ»^۴.

* باب «حمل الزاد في الغزو»^۵.

* باب «المصالحة على ثلاثة ايام او وقت معلوم»^۶.

* باب «قول الله عزّو جل: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ وَكَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾

[مريم: ۵۴]^۷.

* باب «اقامة المهاجر بمكة بعد قضاء نسكه»^۸.

* باب ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲]^۹.

* باب «غزوة الحديبية»^{۱۰}.

به هر حال، روایات حاتم بن اسماعیل، کوفی مدنی ابواسماعیل حارثی رحمته، در کتاب

«الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته در بیشتر از ۲۹ مورد آمده است.

۱- همان ۳۳۷/۱

۲- همان ۳۹۶/۱

۳- همان ۴۰۶/۱

۴- همان ۴۱۷/۱

۵- همان ۴۱۸/۱

۶- همان ۴۵۱/۱

۷- همان ۴۷۸/۱

۸- همان ۵۶۰/۱

۹- همان ۵۸۰/۲

۱۰- همان ۵۹۹/۲

۱۶- حسین بن ابراهیم رحمته الله؛ مُلقَّب به «اشکاب حنفی»^۱

[متوفای ۲۱۶ ه. ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:
وی حسین بن ابراهیم بن حُرّ بن زَعْلان عامری، ابوعلی بغدادی، مُلقَّب به «اشکاب» می‌باشد. اصل وی، از خراسان است که در بغداد، سُکنی و اقامت گزید و در آنجا مستقر گردید. او از فلیح بن سلیمان، ابن ابی الزّناد، مبارک بن سعید ثوری، حماد بن زید، شریک و دیگران، حدیث روایت نموده است.
و از او نیز، دو پسرش، محمد و علی، ابوبکر صغانی، عباس دوری، محمد بن عبدالله مُخَرَّمی، عباس بن جعفر زبرقان و دیگر شیفتگان علم و دانش، به روایت حدیث پرداخته‌اند.

ابن سعد گوید: «نشأ ببغداد؛ وطلب الحدیث؛ ولزم ابایوسف، فأتقن الرأی ولم یدخل فی شیء من القضاء ولا غیره الی ان مات سنة (216 ه. ق)، وهو ابن احدی وسبعین سنة»؛ «حسین بن ابراهیم، در شهر بغداد، پرورش یافت و رشد و نمو نمود؛ و به دنبال حدیث رفت و ملازم ابویوسف (شاگرد ارشد امام ابوحنیفه رحمته الله) شد و در «رأی»، ماهر و استاد و خبره و زبردست گردید، و در طول زندگی خویش نه در قضاوت وارد شد و نه در غیر آن؛ تا این که به سال ۲۱۶ ه. ق در ۷۱ سالگی درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

۱- بیوگرافی «حسین بن ابراهیم» را در این منابع دنبال کنید:

«الجرح و التعديل»، رازی ۴۶/۳؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۲۹/۱؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۱۲/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۷۰؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۵۱/۴؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۷/۸؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۱۲۱/۳ به شماره ۲۳۲؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۴۸/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی

و خطیب بغدادی در مورد وی گفته است: «كان ثقة»؛ «حسین بن ابراهیم، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

امام بخاری نیز در کتاب «الجامع الصحيح»، در داستان «عمرة القضاء»، یک حدیث را از او روایت نموده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی در ادامه گوید: علامه باجی در مورد «رجال صحيح بخاری»، چنین گفته که وی، برای حسین بن ابراهیم، نامی در صحیح بخاری نیافته است و حال آن که در حقیقت، در کتاب «الجامع الصحيح» امام بخاری، نام حسین بن ابراهیم ثابت است؛ همچنان که حافظ جلال الدین مزی، به ذکر این موضوع پرداخته است.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱، به بیان بیوگرافی حسین بن ابراهیم پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و گفته است: «هو لزم ابایوسف وتفقه علیه؛ مات فی سنة ستة عشر ومأتین فی خلافة المأمون، من احدى وسبعین سنة ببغداد»؛ «حسین بن ابراهیم، کسی است که ملازم و هم‌رکاب ابویوسف شد و فقه را به نزد او فراگرفت و به سال ۲۱۶ هـ. ق و در روزگار خلافت مأمون، در بغداد - در ۷۱ سالگی - درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

و علامه نقی الدین بن عبدالقادر تمیمی داری نیز در کتاب «الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة»^۲، به بیان بیوگرافی حسین بن ابراهیم پرداخته و او را در زمره‌ی دانشوران و صاحب نظران احناف به حساب آورده است.

نگارنده گوید:

حسین بن ابراهیم - ملقب به «إشکاب حنفی» -، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته نیز به شمار می‌آید؛ آن هم در باب «عمرة القضاء»^۳؛ آنجا که

۱- «الجواهر المضیة» ۲۷۰/۱

۲- «الطبقات السنیة» ۱۲۱/۳

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۶۱۰/۲

امام بخاری چنین روایت می‌کند:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ، حَدَّثَنَا سُرَيْجٌ، حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، ح وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ مُعْتَمِرًا، فَحَالَ كُفَّارُ قَرِيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ، فَتَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحَدْيِيَّةِ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يَعْتَمَرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ، وَلَا يَحْمِلَ سِلَاحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سِيُوفًا، وَلَا يُقِيمَ بِهَا إِلَّا مَا أَحَبُّوا، فَاعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالِحُهُمْ، فَلَمَّا أَنْ أَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا، أَمْرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ» (ح ۴۲۵۲)

«محمد بن رافع، از سُرَیج، از فُلَیح؛ و همچنین محمد بن حسین بن ابراهیم، از پدرش (حسین بن ابراهیم)، از فلیح بن سلیمان، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد عمره، (از مدینه‌ی منوره) بیرون آمد و کافران قریش، میان او و کعبه حائل شدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله قربانی خویش را ذبح کرد و سر خویش را در منقطه‌ی حدیبیه تراشید و از حالت احرام بیرون آمد و با کافران مکه به توافق رسید که سال آینده، عمره ادا کند و سلاح بر ایشان بر ندارد، مگر در نیام آن؛ و در مکه اقامت نکند مگر مدتی را که ایشان می‌خواهند. آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز در سال بعد آن، عمره کرد و در مکه، همانگونه که با کافران مکه صلح کرده بود، وارد شد و چون در مکه سه روز اقامت گزید، به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتند که بیرون رود؛ و ایشان نیز از مکه به مقصد مدینه، بیرون رفتند».

۱۷- حسین بن علی (بن ولید) جُعی کوفی رضی اللہ عنہ^۱

[متوفای ۲۰۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حسین بن علی بن ولید، شیخ الاسلام، ابوعلی جُعی کوفی می باشد. وی، حافظ حدیث، آموزگار قرآن، انسانی زاهد و پارسا، الگو و قدوه و اُسوه و نمونه‌ی علمی، اخلاقی، حکمت و فرزاندگی بود؛ او، قرآن را به نزد حمزه الزیّات خواند و از ابو عمرو بن علاء، اعمش، جعفر بن برقان، سفیان و تنی چند از دیگر محدّثان و بزرگان، به سماع حدیث پرداخت.

و از کسانی که از حسین بن علی، به سماع حدیث پرداخته‌اند، می توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ ابن فرات؛ عبد بن حمید؛ عباس دُوری؛ محمد بن عاصم؛ و شماری دیگر از مردمان.

یحیی بن معین و دیگر بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت، حسین بن علی را ثقّه و مورد اعتماد و مطمئن و قابل اعتبار، معرفی کرده‌اند.

محمد بن رافع گوید: «ذاك راهب اهل الكوفة»؛ «حسین بن علی جعی، از راهبان (پارسایان و عابدان) اهل کوفه بود» یحیی نیشابوری گوید: «ان بقی من الأبدال احدٌ، فحسین الجعی»؛ «اگر چنانچه از ابدال خدا، کسی باقی مانده باشد، پس آن فرد،

۱- بیوگرافی «حسین بن علی جعی» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۱۷۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳/۵۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸/۱۸۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۳۹۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۳۲؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲/۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۱۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۷۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴/۵۰۹؛ «الطبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۵۰؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۲/۱۷۴؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۱/۸۷

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۳۴۹

حسین بن علی جعفی خواهد بود». (أبدال: جمع بدل و بدیل؛ مردم شریف و صالح و نیکوکار؛ مردان خدا. و در اصطلاح متصوفه: یکی از طبقات اولیاء و خاصان خدا هستند که زمین، هیچگاه از آنان، خالی نیست؛ اما در میان مردم، شناخته نمی‌شوند. عده‌ی آنان را هفت یا هفتاد تن گفته‌اند! و هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند، دیگری را به جای او برمی‌انگیزاند).

و احمد عجلی گوید: «كان ثقة؛ لم أر أفضل منه ولم أره الا مقعداً؛ وكان جميلاً لباباً، مات سنة ثلاث ومائتين»؛ «حسین بن علی جعفی، فردی ثقة و مورد اعتماد بود؛ هرگز کسی را برتر و بایسته‌تر و شایسته‌تر و ارزنده‌تر از او ندیده‌ام؛ و پیوسته او را در حال نشسته (و مشغول عبادت و پرستش خدای و راز و نیاز با معبود راستین) دیده‌ام؛ وی، انسانی مهربان و نیکوکار و با محبت و خوش اخلاق و فردی خردمند و دانا و آگاه و فهیم بود. به سال ۲۰۳ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

علامه ذهبی گوید: در مجموع، حسین بن علی جعفی ۸۴ سال زندگی به سر برد و حیات داشت. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

احمد بن حنبل گفته است: «ما رأيتُ افضل من حسين وسعيد بن عامر»؛ «هرگز، کسی را برتر و بایسته‌تر از حسین [بن علی جعفی] و سعید بن عامر، به خود ندیده‌ام». و محمد بن عبدالرحمن هروی گوید: «ما رأيتُ اتقن منه»؛ «هرگز فردی را ماهرتر، حاذق‌تر، استادتر، کاردان‌تر، زبردست‌تر و کارآمدتر از حسین بن علی جعفی ندیده‌ام». یحیی بن معین گفته است: «ثقة»؛ «حسین بن علی جعفی، روایت‌کننده‌ای قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و ابن شاهین در کتاب «الثقات» گوید: عثمان بن ابی شیبه در مورد حسین بن علی جعفی چنین گفته است: «بخ بخ! ثقة صدوق»؛ «آفرین به حسین بن علی جعفی؛ به راستی او، فردی مؤثق و قابل اعتماد، درستکار و شریف، صادق و راستگو و مُعتمد و امین بود».

و شایان ذکر است که حسین بن علی جُعیفی، از آن دسته از راویانی است که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و حافظ بن محمد یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، حسین بن علی جُعیفی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

حسین بن علی جُعیفی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «الاستعاذه من ارذل العمر»^۲

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: تَعَوَّذُوا بِكَلِمَاتِ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَعَوَّذُ بِهِنَّ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أُرْدَلِ الْعُمَرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَعَذَابِ الْقَبْرِ» (ح ۶۳۷۴)

«اسحاق بن ابراهیم، از حسین بن علی جُعیفی، از زائده، از عبدالملک، از مصعب بن سعد، از پدرش، برای ما روایت کرده که وی گفته است: به وسیله‌ی کلماتی به خداوند پناه بجوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آنها، به خدا پناه می‌جست؛ و آن کلمات عبارتند از: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أُرْدَلِ الْعُمَرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ»؛ «بار خدایا! از بزدلی، بخل، فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد، فتنه‌ی دنیا و عذاب قبر، به تو پناه می‌برم».

* در باب «اهل العلم والفضل، احقّ بالامامة»^۳

۱- «عقود الجمان»، ص ۱۰۶

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۴۳

۳- همان ۱/۹۳

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، قَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَعَادَتْ، فَقَالَ: «مُرِي أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَإِنَّكَ نَصَوَاحِبُ يُوسُفَ» فَأَتَاهُ الرَّسُولُ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۶۷۸)

«اسحاق بن نصر، از حسین بن علی جعفی، از زائده، از عبدالملک بن عمیر، از ابوبرده، از ابوموسی اشعری رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمار شد؛ و چون بیماری وی شدت یافت، فرمود: «ابوبکر را بگویند تا برای مردم، نماز بگذارد». عایشه رضی الله عنها گفت: ابوبکر، مردی دل نازک است و اگر در جایگاه شما قرار گیرد، نمی‌تواند از عهده‌ی گزاردن نماز برای مردم، برآید.

آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به ابوبکر بگویند که نماز را برای مردم، امامت کند». عایشه رضی الله عنها دوباره گفته‌اش را تکرار کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «شما همان زنانی هستید که یوسف را احاطه کرده بودند؛ به ابوبکر بگویند تا برای مردم، امامت کند». قاصد پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت؛ و فرمان آن حضرت صلی الله علیه و آله را بدو رساند؛ از این رو، ابوبکر رضی الله عنه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، برای مردم امامت داد.

* در باب «خلق آدم و ذریته»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، وَمُوسَى بْنُ حِزَامٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ مَيْسِرَةَ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلْعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ»» (ح ۳۳۳۱)

«ابوکریب و موسی بن حزام، از حسین بن علی جعفی، از زائده، از میسرة اشجعی، از ابوحازم، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: «با زنان، به خوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید؛ چرا که زن، از پهلوی (دنده) آفریده شده است؛ و همانا، کج‌ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است؛ از این رو، اگر بخواهی، آن را راست کنی، می‌شکند، و اگر رهایش کنی، همچنان، کج باقی می‌ماند؛ پس حال که چنین است، با زنان، به خوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مدنظر داشته باشید».

* در باب «علامات النبوة فی الاسلام»^۱.

* در باب «مناقب علی بن ابی طالب، ابی الحسن القرشی الهاشمی»^۲.

* در باب «الوصاة بالنساء»^۳.

* در باب «الاستعاذة من ارذل العمر»^۴.

۱- همان ۵۱۲/۱

۲- همان ۵۲۵/۱

۳- همان ۷۷۹/۱

۴- همان ۹۴۳/۱

۱۸- حَفْص بن غِيَاث حَنْفِي رحمته الله

[متوفای ۱۹۴ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفّاظ»^۲ گوید:

وی پیشوای دینی و حافظ حدیث، (حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة بن مالک بن حارث بن ثعلبة)، ابوعمّر نخعی کوفی می‌باشد که در ابتدا، قاضی شهر «بغداد» بود و پس از آن، عهده دار پست قضاوت در شهر «کوفه» شد. او از پدر بزرگش: طلق بن معاویه، عاصم احول، لیث بن ابی سلیم، هشام بن عروة، عبیدالله بن عمر و شمار زیادی از دیگر محدّثان و بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از حفص بن غیاث، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پسرش: عمر بن حفص؛ احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ علی بن مدینی؛ یحیی بن معین؛ دو پسر ابوشیبہ؛ عمرو بن محمد الناقد؛ یعقوب دورقی؛ حسن بن عرفة؛ احمد عطاردی و شماری دیگر از مردمان.

حفص بن غیاث، به سال ۱۱۷ ه. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

۱- بیوگرافی «حفص بن غیاث» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۱۸۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳/۱۸۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۲۰۰؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۸/۱۸۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۲۲؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱/۵۶۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۴۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۳۵۷؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۲۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۷۵؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۳۴۰؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۷/۵۶؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۳/۱۷۷ به شماره ۷۸۵؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۰؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۶/۳۸۹؛ «الفوائد البهیة»، لکنوی، ص ۶۸؛ «وفیات الاعیان»، ابن خلکان ۲/۱۹۷-۲۰۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۹۲

۲- «تذکرۃ الحفّاظ» ۱/۲۹۷ و ۲۹۸

یحیی قَطَّان در مورد وی گوید: «حَفْص، او ثِق اصحاب الاعمش»؛ «حَفْص بن غِياث، یکی از ماهرترین و کاردانترین و چیره دستترین و خبره‌ترین شاگردان اعمش به شمار می‌آید».

و سجاده گوید: «کان یقال: ختم القضاء بحفص بن غِياث؛ قال حفص: والله! ما وليتُ القضاء، حتّى حلّت لی المِیته؛ مات وعليه دین تسع مائة درهم»؛ «چنین مشهور است که قضاوت، با حَفْص بن غِياث، خاتمه یافته و به پایان خود رسیده است. خود حَفْص بن غِياث گفته است: سوگند به خدا! عهده دار پست قضاوت نشدم تا آن که اوضاع و احوال، چنان وخیم و بغرنج شد (و از لحاظ مادی و اقتصادی، به حدّی رسیدم که) حتّی خوردن حیوان خود مرده نیز برایم حلال و روا گردیده بود! و حَفْص بن غِياث، درگذشت و حال آن که بر ذمّه‌ی وی، نهصد درهم، بدهی وجود داشت».

یحیی بن معین گوید: «جميع ما حدّث به حفص ببغداد وبالكوفة، فمن حفظه، لم یخرج کتاباً. كتبوا عنه، ثلاثة آلاف او اربعة آلاف حدیث من حفظه»؛ «تمامی احادیث و روایاتی که حَفْص بن غِياث، در شهرهای بغداد و کوفه، برای مردم روایت نموده بود، مبتنی و متکی بر حفظ وی بوده و در این زمینه، کتابی را بیرون نکرد تا احادیث و روایات را از روی آن بخواند؛ و این در حالی بود که مردم، بر مبنای حفظ حَفْص بن غِياث، سه یا چهار هزار حدیث نوشتند».

ابوجعفر مسندی گوید: «کان حفص بن غِياث من أسخى العرب؛ وكان یقول: من لم يأكل من طعامی، لا احده»؛ «حَفْص بن غِياث، از زمره‌ی سخاوتمندترین و گشاده دست‌ترین مردمان عرب بود؛ وی پیوسته چنین می‌گفت: هر کس از غذای من نخورده است، بدو حدیث، روایت نمی‌کنم».

و سرانجام، حَفْص بن غِياث رحمته الله، در پایان سال ۱۹۴ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیمارزد و مورد رحمت‌های بی‌کران خویش قرار بدهد. احمد بن حنبل گوید: «رأیتُ مقدّم فم حفص، مُضَبَّبة اسنانه بالذهب»؛ «مشاهده کردم که دندان‌های قسمت جلو دهان حَفْص بن غِياث، با طلا، بش خورده بود».

حافظ عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی حفص بن غیاث پرداخته و گفته است: «هو أحدٌ من قال فيه الامام في جماعة: «انتم مسأّرٌ قلبی و جلاء حزنی»؛ «حفص بن غیاث، یکی از همان افرادی است که در حق او و تنی چند از دیگر صاحب نظران، امام ابوحنیفه رحمته گفته بود: شمایان، باعث سرور و شادمانی قلبم و از میان رفتن ناراحتی و دردم هستید».

و در کتاب «جامع المسانید»^۲ چنین آمده است: «هو من كبار اصحاب ابی حنیفة و روی عنه كثيراً في هذه المسانید»؛ «حفص بن غیاث، از زمره‌ی شاگردان بزرگ و برجسته‌ی امام ابوحنیفه رحمته به شمار می‌آید که در این مسانید نیز، از او زیاد روایت نموده است».

علامه لکنوی، در کتاب «الفوائد البهية»^۳ گوید: «هو اخذ الفقه عن ابی حنیفة و سمع ابایوسف و الثوری»؛ «حفص بن غیاث، فقه را از امام ابوحنیفه رحمته فرا گرفت و از ابویوسف (شاگرد ارشد امام ابوحنیفه) و سفیان ثوری نیز به سماع حدیث پرداخت».

و در کتاب «الطبقات السنية في تراجم الحنفية»^۴ چنین آمده است: «و هو احد اصحاب ابی حنیفة الذین قال لهم: انتم مسأّرٌ قلبی و جلاء حزنی»؛ «حفص بن غیاث، یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته است که امام در حق آن فرمود: شمایان، باعث سرور و شادمانی قلبم و از میان رفتن ناراحتی و دردم هستید».

و همچنین در کتاب «الجواهر المضية»^۵ آمده است: خطیب بغدادی گوید: «و كان حفص، كثير الحديث حافظاً له، ثبتاً فيه و كان مقدماً عند المشايخ الذين سمع منهم؛ و وثقه يحيى بن معين وغيره»؛ «حفص بن غیاث، بسیار حدیث روایت کرده و از حافظان و ضابطان حدیث به شمار می‌آید و در عرصه‌ی حدیث، مطمئن و قابل اعتماد و امین و

۱- «الجواهر المضية» ۲۲۲/۱

۲- «جامع المسانید» ۴۳۰/۳

۳- «الفوائد البهية»، ص ۶۸

۴- «الطبقات السنية» ۱۷۳/۳

۵- «الجواهر المضية» ۲۲۳/۱

درستکار و مؤثق و مُعتمد می‌باشد؛ و از دیدگاه مشایخ و اساتیدی که وی از آن‌ها حدیث سماع نموده نیز از جایگاهی والا برخوردار است و آن‌ها برای او (در نقل روایات)، حَقِّ تقدّم قائل‌اند؛ و یحیی بن معین و دیگر بزرگان حدیث شناسی، نیز او را ثقه و مورد اعتماد، معرفی نموده‌اند).

در کتاب «التَهْذِيبُ التَهْذِيبُ»^۱ آمده است:

ابن نمیر گوید: «کان حفص، اعلم بالحدیث من ابن ادریس»؛ «حفص بن غیاث، از ابن ادریس، نسبت به حدیث، داناتر و آگاه‌تر و خبره‌تر و کاردان‌تر بود».

ابوحاتم گفته است: «حفص، اتقن واحفظ من ابی خالد الاحمر»؛ «حفص بن غیاث، نسبت به ابو خالد احمرء هم ماهرتر و کاردان‌تر است و هم حافظ‌تر و ضابط‌تر». و دوری به نقل از یحیی بن معین گفته است: «حفص، اثبتُّ من عبدالواجد من زیاد»؛ حفص بن غیاث نسبت به عبدالواحد بن زیاد، مطمئن‌تر و معتبرتر است».

نسایی و ابن خِراش گفته‌اند: «ثقة»؛ «حفص بن غیاث، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و مُعتمد می‌باشد».

یحیی بن معین گوید: «جميع ما حدّث ببغداد، من حفظه»؛ «تمامی احادیثی را که حفص بن غیاث در شهر بغداد روایت نموده، بر مبنای حفظش بوده است (نه از روی کتاب)».

و احمد عجلی گوید: «ثبت فقیه»؛ «حفص بن غیاث، فردی مطمئن و قابل اعتماد و فقیه و دانشمند است».

و ابوجعفر محمد بن حسین بغدادی گفته است: «قلتُ لابی عبدالله: من اثبت عندك، شعبة او حفص بن غیاث؛ یعنی: فی جعفر بن محمد؟ فقال: ما منها الا ثبت؛ و حفص اكثر رواية؛ والقلیل من شعبة كثير»؛ «خطاب به ابو عبدالله گفتم: از دیدگاه تو، آیا در مورد روایات جعفر بن محمد، شعبه مؤثق‌تر و مطمئن‌تر است یا حفص بن غیاث؟ وی در پاسخ گفت: هر دو، مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد هستند؛ با این تفاوت که روایات حفص بن غیاث، بیشتر از روایات شعبه است؛ و روایات اندک شعبه نیز، زیاد و

فراوان تلقی می‌شود».

ابن سعد نیز گوید: «كان ثقةً مأموناً كثير الحديث، يدلس»؛ «حفص بن غياث، فردی مؤثق و مورد اعتماد و مطمئن و معتبر می‌باشد که احادیث زیادی را روایت نموده است؛ و گاهی به «تدلیس در حدیث»^۱ نیز دست می‌یازید.»

و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲، حفص بن غياث را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

حفص بن غياث، از ابوحنیفه، از حماد، از ابراهیم نخعی، روایت کرده است که: «انه كان لا يرى التكبير على احد الا على من صلى في الجماعة في ايام التشريق»؛ «ابراهیم بر این باور بود که تکبیرات تشریق، فقط بر کسانی لازم است که در ایام تشریق، نماز را با جماعت بگزارد».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۳، ذکر کرده و در ادامه گفته است: قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری، این حدیث را از حفص بن غياث، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت کرده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

حفص بن غياث رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «ما يكره ان يكون الغالب على الانسان الشعر، حتى يصدّه عن ذكر الله والعلم والقرآن»^۴

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ، عَنْ

۱- نگا: «درآمدی بر علوم حدیث»، دکتر محمود طحان؛ ترجمه فیض محمد بلوچ، صص ۱۲۸-۱۳۸

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۰۷

۳- «جامع المسانید» ۳۹۳/۱

۴- «الجامع الصحيح» امام بخاری ۹۰۹/۲

أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَأَنْ يَمْتَلِيَّ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَّ شِعْرًا» (ح ٦١٥٥)

«عمر بن حفص، از پدرش (حفص بن غیاث)، از اعمش برای ما روایت کرده که وی گفته است: «از ابوصالح شنیدم که ابوهیره رضی الله عنه گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر شکم فردی، از چرک و زرداب پر شود، بهتر است از این که از شعر پر شود».

* در باب «المضمضة والاستنشاق في الجنابة»^۱

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَيْمُونَةُ قَالَتْ: «صَبَبْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غُسْلًا، فَأَفْرَغَ بِيَمِينِهِ عَلَى يَسَارِهِ فَعَسَلَهُمَا، ثُمَّ غَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ فَمَسَحَهَا بِالتُّرَابِ، ثُمَّ غَسَلَهَا، ثُمَّ تَمَضَّمَصَّ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ، وَأَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى، فَعَسَلَ قَدَمَيْهِ، ثُمَّ أُتِيَ بِمِنْدِيلٍ فَلَمْ يَنْفُضْ بِهَا» (ح ٢٥٩)

«عمر بن حفص بن غیاث، از پدرش (حفص بن غیاث)، از اعمش، از سالم، از کرب، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: میمونه رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست راست، بر دست چپ، آب ریخت و هر دو دست را شست؛ سپس شرمگاه خویش را شست؛ آنگاه دستش را بر زمین نهاد و بر روی خاک کشید؛ پس از آن، دستهای خویش را شست؛ آنگاه دهان و بینی را تمیز کرد و شست؛ سپس صورت خود را شست؛ و بعد بر روی سر خویش آب ریخت؛ آنگاه خویشتن را کنار کشید و پاهای خویش را شست. پس از آن، دستمالی برایش آورده شد (تا بدان، خویشتن را خشک نماید)؛ ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله با آن دستمال، بدنش را خشک نکرد».

* در باب «من قال: لا يقطع الصلاة شيء»^۲

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ، ح قَالَ: الْأَعْمَشُ، وَحَدَّثَنِي مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، ذَكَرَ عِنْدَهَا مَا يَفْطَعُ الصَّلَاةَ الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ، فَقَالَتْ: شَبَّهُتُمُونَا بِالْحَمْرِ

۱- همان ۴۰/۱

۲- همان ۷۳/۱

وَالكَلَابِ، وَاللَّهِ «لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَإِنِّي عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ مُضْطَجِعَةً، فَتَبَدُّو لِي الْحَاجَّةُ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ، فَأُوذِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنْسَلُ مِنْ عِنْدِ رِجْلَيْهِ» (ح ۵۱۴)

«عمر بن حفص، از پدرش (حفص بن غياث)، از اعمش، از ابراهيم، از اسود، از عايشه رضي الله عنها برای ما روايت کرده است؛ و همچنين اعمش گوید: مُسلم، از مسروق برای ما روايت کرده است که گفت: نزد عايشه رضي الله عنها از چیزهایی یاد شد که نماز را قطع می‌کند؛ مانند: گذشتن سگ و الاغ و زن از جلو نمازگزار. عايشه رضي الله عنها گفت: شما، ما زنان را به الاغ‌ها و سگ‌ها تشبیه کردید! به خدا سوگند که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم را دیدم که نماز می‌گزارد در حالی که من، بر بستر، میان او و میان قبله آرامیده بودم؛ و چون مرا ضرورتی پیش می‌آمد، زشت می‌داشتم که بنشینم و موجبات آزار و اذیت آن حضرت صلى الله عليه وسلم را فراهم آورم؛ بلکه خودم را از پایین بستر، آهسته بیرون می‌کشیدم».

* در باب «إذا خاف الجنب على نفسه المرض أو الموت أو خاف العطش، تيمم»^۱.

* در باب «الإبراد بالظهر في شدة الحر»^۲.

* در باب «فضل صلاة العشاء في الجماعة»^۳.

* در باب «حدّ المريض ان يشهد الجماعة»^۴.

* در باب «القراءة في الظهر»^۵.

* در باب «التكبير أيام منى وإذا غدا الى عرفة»^۶.

* در باب «ساعات الوتر»^۷.

۱- همان ۵۰/۱

۲- همان ۷۷/۱

۳- همان ۹۰/۱

۴- همان ۹۱/۱

۵- همان ۱۰۵/۱

۶- همان ۱۳۲/۱

۷- همان ۱۳۶/۱

* در باب «ما جاء في الجنائز»^۱.

* در باب «اذا لم يجد كفناً إلا ما يوارى رأسه أو قدميه، غطّى به رأسه»^۲.

* در باب «ما ينهى من الويل ودعوى الجاهلية عند المصيبة»^۳.

به هر حال، روایات حفص بن غیاث رحمته الله در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۷۵ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۶۵

۲- همان ۱/۱۷۰

۳- همان ۱/۱۷۳

۱۹- حماد بن أسامة (بن زید قرشی)، ابواسامة (کوفی) رحمته

[متوفای ۲۰۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی و امام کارشناس و خبره و آگاه و مورد اعتماد و کاردان و متخصص: حماد بن أسامة کوفی، آزده‌ی بنی هاشم می‌باشد که از هشام بن عروة، یزید بن عبدالله، یهز بن حکیم، اعمش، جریری و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از حماد بن أسامة، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این بزرگان را نام برد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ علی کوسج؛ احمد دورقی؛ محمد بن عبدالله مخزومی؛ حسن بن علی بن عفان؛ و شمار زیادی از دیگر مردمان.

احمد بن حنبل، در مورد وی گوید: «ابواسامة ثقة؛ کان اعلم الناس بامور الناس و اخبار اهل الكوفة»؛ «حماد بن اسامة، فردی مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد که داناترین و آگاه‌ترین مردمان، نسبت به امور مردم و اخبار اهل کوفه به شمار می‌آید».

و همچنین احمد بن حنبل در جایی دیگر گفته است: «کان ثباً، لایکاد یخطیء»؛

۱- بیوگرافی «حماد بن أسامة بن زید قرشی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۲۸/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۰۰/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۳۲/۳؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۲۲/۶؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۵۸۸/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۵۰/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۳۶/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۷۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۵۵/۵؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۹۴/۶؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۴۰؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی

«حماد بن اسامه، روایت کننده‌ای مطمئن و مؤثق و معتبر و قابل اعتماد و امین و درستکار بود که به ندرت و خیلی کم، دچار خطا و اشتباه می‌شد». ابن عمار گفته است: «كان ابواسامة يعدّ من النساك في زمن الثوري»؛ «ابواسامه، در روزگار سفیان ثوری، از زاهدان، پارسایان و ریاضت کشان به شمار می‌آمد.»
 علامه ذهبی در ادامه گوید:

امت اسلامی، بر پذیرش و قبول و تأیید و دریافت احادیث و روایات ابواسامه، به خاطر حفظ و ضبط و تدین و پرهیزگاری و پارسایی و ورع او، اتفاق نظر دارند. وی ۸۰ سال عمر کرد و در ماه ذی القعدة، به سال ۲۰۱ هـ. ق درگذشت و برای همیشه این خاکدان را ترک کرد و به رحمت ایزدی پیوست. خدایش، او را بیمارزد و او را غریق رحمت‌های خویش بگرداند.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن سعد گفته است: «كان ثقةً مأموناً كثير الحديث، يدلّس ويبيّن تدليسه؛ وكان صاحب سنة وجماعة»؛ «حماد بن اسامه، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر بود که احادیث زیادی را روایت نموده است؛ وی به «تدلیس در حدیث» نیز دست می‌یازید و در ضمن «تدلیس»، به تبیین و تشریح و توضیح و تفسیر «تدلیس» خویش نیز در احادیث می‌پرداخت؛ و در همه حال، متعهد و پایبند به «سنت و جماعت» بود.»

احمد عجلی گوید: «كان ثقة، وكان يعدّ من حکماء اصحاب الحديث»؛ «حماد بن اسامه، فردی ثقة و مورد اعتماد بود و از زمره‌ی خردمندان و دوراندیشان و ژرف نگران و دانایان اصحاب حدیث، به شمار می‌آمد.»

و ابن قانع گفته است: «کوفی صالح الحديث»؛ «حماد بن اسامه، از مردمان کوفه می‌باشد که در تحمّل و ادای حدیث، از لیاقت و شایستگی کافی، برخوردار است؛ از این رو، احادیث و روایات وی - به عنوان مرجع و مأخذ - نوشته می‌شود و بدان‌ها استدلال و استناد می‌شود.»

ابن حبان نیز، وی را در شمار راویان مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد ذکر

کرده است.

و شایان ذکر است که «حماد بن اسامه» از آن دسته از راویانی است که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید؛ «حماد بن اسامه، در این مُسندها، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.» و حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲، حماد بن اسامه را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

حماد بن أسامة ابواسامة، از ابوحنیفه، از عبدالملک بن عمیر، از ربیع بن حراش، از حذیفة بن یمان رضی الله عنه روایت می‌کند که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «اقتدوا باللذین من بعدی، ابی بکرو عمر؛ اهدوا بهدی عمار وتمسکوا بعهد ابن امّ عبد؛ «پس از من، به این دو نفر، یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اقتدا کنید؛ و با راه و روش عمار رضی الله عنه، هدایت یابید و به دانش و آگاهی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، تمسک جوید».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۳ ذکر کرده و گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از ابواسامه، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

ابواسامه، حماد بن اسامة بن زید قرشی رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

۱- «جامع المسانید» ۴۲۸/۲

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۰۷

۳- «جامع المسانید» ۲۲۶/۱

* در باب «اذا مات في الزحام او قتل به»؛^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ، قَالَ: هِشَامُ، أَخْبَرَنَا عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: "لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبِلَيْسُ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ، فَرَجَعَتْ أَوْلَاهُمْ فَأَجْتَلَدَتْ هِيَ وَأَخْرَاهُمْ، فَنَظَرَ حُدَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ، فَقَالَ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي" قَالَتْ: «فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، قَالَ حُدَيْفَةُ عَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ» قَالَ عُرْوَةُ: «فَمَا زَالَتْ فِي حُدَيْفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةٌ خَيْرٌ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ» (ح ۶۸۹۰)

«اسحاق بن منصور، از ابواسامة، حماد بن اسامه، از هشام، از پدرش (عروة)؛ از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: در روز جنگ اُحد، مشرکان و چندگانه پرستان، شکست خوردند و شیطان فریاد برآورد: «ای بندگان خدا! به پشت سر خویش بنگرید (که دشمن است)؛ پس صف اول مسلمانان به عقب برگشتند و با صف دیگر مسلمانان درگیر شدند. حذیفه ناگاه پدر خویش، یمان را دید که در معرض حمله است؛ از این روگفت: ای بندگان خدا! وی پدر من است! پدر من است! او را نکشید.

عایشه رضی الله عنها گوید: «به خدا سوگند! از وی دست برنداشتند تا او را کشتند. عروة گوید: حذیفه رضی الله عنه همواره بدیشان طلب آمرزش می کرد تا این که به خدا پیوست.»

* در باب «هل على من لا يشهد الجمعة غسل من النساء والصبيان وغيرهم»^۲

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةٌ لِعُمَرَ تَشْهَدُ صَلَاةَ الصُّبْحِ وَالْعِشَاءِ فِي الْجَمَاعَةِ فِي الْمَسْجِدِ، فَقِيلَ لَهَا: لِمَ تَخْرُجِينَ وَقَدْ تَعْلَمِينَ أَنَّ عُمَرَ يَكْرَهُ ذَلِكَ وَيَعَارُ؟ قَالَتْ: وَمَا يَمْنَعُهُ أَنْ يَنْهَانِي؟ قَالَ: يَمْنَعُهُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ» (ح ۹۰۰)

«یوسف بن موسی، از ابواسامه، حماد بن اسامه، از عبید الله بن عمر، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: عمر بن خطاب رضی الله عنه، زنی داشت که نمازهای صبح و عشاء را در مسجد به جماعت حاضر می شد. به آن زن گفته شد:

۱- «الجامع الصحيح» امام بخاری ۱۰۱۷/۲

۲- همان ۱۲۳/۱

چرا بیرون می‌آیی و حال آن که می‌دانی که عمر رضی الله عنه این عمل تو را ناخوشایند می‌دارد و به غیرتش برمی‌خورد؟ آن زن گفت: چه چیزی عمر رضی الله عنه را از منع کردن من بازداشته است؟ به آن زن گفته شد: این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منع می‌کند که گفته است: «کنیزان خدای را از رفتن به مساجد خدای، منع نکنید».

* در باب «من قال في الخطبة بعد الثناء: اما بعد»^۱.

* در باب «الذكر في الكسوف»^۲.

* در باب «في كم يقصر الصلاة»^۳.

* در باب «فضل الطهور بالليل والنهار وفضل الصلاة بعد الوضوء بالليل والنهار»^۴.

* در باب «الصدقة قبل الرد»^۵.

* در باب «اجر الخادم اذا تصدق بأمر صاحبه غير مُفسد»^۶.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَالْعَمَلِينَ عَلِيمًا﴾ [التوبة: ۶۰]، ومحاسبة المصدقين مع

الامام»^۷.

* در باب «من اين يخرج من مكة»^۸.

* در باب «فضل مكة وبنائها»^۹.

* در باب «فضل من علم وعلم»^{۱۰}.

۱- همان ۱/۱۲۶

۲- همان ۱/۱۴۵

۳- همان ۱/۱۴۷

۴- همان ۱/۱۵۴

۵- همان ۱/۱۹۰

۶- همان ۱/۱۹۳

۷- همان ۱/۲۰۳

۸- همان ۱/۲۱۴

۹- همان ۱/۲۱۵

۱۰- همان ۱/۱۸

- * در باب «الغضب في الموعدة والتعليم اذا رأى ما يكره»^١.
- * در باب «خروج النساء الى البراز»^٢.
- * در باب «الغسل والوضوء في المخضب والقذح والخشب والحجارة»^٣.

١- همان ١٩/١

٢- همان ٢٦/١

٣- همان ٣٢/١

۲۰- حماد بن زید بن درهم (أزدي جهنمی) حنفی رحمته

[متوفای ۱۷۹ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ عالی و کامل حدیث، شیخ سرزمین عراق، ابواسماعیل آزدی بصری ازرق ضریر (نابینای روشن دل) می‌باشد؛ و «درهم»، نام پدر بزرگ وی، از اسرای سجستان و از موالی^۲ خاندان «جریر بن حازم» است.

حماد بن زید بن درهم، از ابو عمران جونی، محمد بن زیاد، ابوجمره صُبعی، انس بن سیرین، عمرو بن دینار، ثابت بنانی و شماری دیگر از بزرگان و محدثان، حدیث روایت نموده است؛ و وی قتاده را درک نکرده و او را در نیافته است. و از کسانی که از حماد بن زید، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ مسدد، قواریری؛ محمد بن ابی بکر مقدّمی؛ علی بن مدینی؛ احمد بن مقدم؛ و کسان دیگر غیر از آن‌ها از سایر مردمان.

عبدالرحمن بن مهدی گوید: «ائمة الناس في زمانهم، اربعة: الثوري ومالك

۱- بیوگرافی «حماد بن زید بن درهم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۲/۱۲۵؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۱۹۹؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱/۱۷۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۲۱۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۷/۴۵۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۵۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۳۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۸۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۲۹۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵/۱۶۷؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۳/۱۸۲ و ۱۸۳ به شماره ۷۹۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۰۳؛ «الطبقات الکبری» ابن سعد ۷/۲۸۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۱۰۲

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱/۲۲۸ و ۲۲۹

۳- نگا: درآمدی بر علوم حدیث؛ دکتر محمود طحان؛ ترجمه فیض محمد بلوچ؛ صص ۴۰۳-۴۰۵

والازواعی وحماد بن زید؛ «پیشوایان دینی مردم در روزگارشان، چهار نفر بودند که عبارتند از: سفیان ثوری؛ مالک بن انس؛ اوزاعی؛ و حماد بن زید».

و یحیی بن معین گوید: «لیس احدٌ اثبت من حماد بن زید؛» «کسی در حدیث، از حماد بن زید، مؤثق‌تر و معتبرتر و مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر وجود ندارد».

یحیی بن یحیی گوید: «ما رأیتُ شیخاً أحفظ منه؛» «من، هیچ شیخی را (نسبت به احادیث و روایات)، حافظ‌تر و ضابط‌تر از حماد بن زید ندیده‌ام».

احمد بن حنبل گوید: «هو من أئمة المسلمين من اهل الدين؛ وهو أحبّ الی من حماد بن سلمة؛» «حماد بن زید، یکی از پیشوایان مسلمانان و یکی از متدینان و پارسایان و زاهدان و پرهیزگاران است؛ و از دیدگاه من، او به نسبت حماد بن سلمة، بهتر و پسندیده‌تر و بایسته‌تر و برازنده‌تر می‌باشد».

ابن مهدی نیز گوید: «لم أر احداً قطّ أعلى بالسنة منه؛» «هرگز کسی را نسبت به سنّت رسول خدا ﷺ، والاتر و برتر از حماد بن زید ندیده‌ام».

ابن مهدی، در جایی دیگر گوید: «ما رأیتُ اعلم منه ومن مالك وسفيان؛ وما رأیت بالبصرة افقه منه؛» «کسی را داناتر و آگاه‌تر از این سه نفر ندیده‌ام؛ حماد بن زید؛ مالک بن انس و سفیان ثوری. و در بصره، کسی را فقیه‌تر و دانشورتر از حماد بن زید، به خود ندیده‌ام».

و در جزء یازدهم از حدیث ابوسهل قطان - که به صورت «سماع» (سمعت) وارد شده - چنین آمده است: ابوسهل قطان گوید: «حدّثنا الحسن بن علی العمري، سمعتُ سليمان بن ايوب صاحب البصري، سمعتُ عبدالرحمن بن مهدی يقول: ما رأیت احداً اعلم من حماد بن زید، لاسفيان ولا مالكا؛» «حسن بن علی معمري برای ما نقل می‌کند که از سلیمان بن ایوب - صاحب البصری - شنیدم که می‌گفت: از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم که گفت: «کسی را داناتر و آگاه‌تر از حماد بن زید ندیده‌ام؛ نه سفیان و نه مالک. (یعنی حتّی سفیان ثوری و مالک بن انس را نیز داناتر و آگاه‌تر از حماد بن زید ندیدم)».

ابوعاصم گوید: «مات حماد بن زید يوم مات ولا اعلم له في الاسلام نظيراً في هيئته

وَدَلَّةٌ وَسَمْتَةٌ»؛ «در روزی که حماد بن زید درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید، سراغ ندارم که در اسلام، برای وی، همانندی در شکل و هیئت، پاک طینتی و نیکومنشی، عقیده و روش و متانت و وقار او وجود داشته باشد.»

یزید بن زُرَیْع گوید: «هو سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ»؛ «حماد بن زید، سرور و سالار مسلمانان است.»

ابوحاتم ابن حَبَّان گوید: «کان ضریراً؛ وکان یحفظ حدیثه کله»؛ «حماد بن زید، نابینا بود و با وجود این، باز هم تمامی احادیث و روایات خویش را از حفظ داشت.»
محمد بن مصَفِّی گوید: «سمعتُ بقیةً یقول: ما رأیت بالعراق مثل حماد بن زید»؛ «از بقیة ځنډه شنیدم که می‌گفت: در سرزمین عراق، کسی را به سان حماد بن زید، ندیده‌ام.»

و از سفیان ثوری نقل است که گفت: «رجل البصرة بعد شعبة، ذاك الازرق؛ یعنی حماد بن زید»؛ «بزرگ مرد بصره پس از شعبه، این ازرق، یعنی حماد بن زید می‌باشد.»
و وکیع بن جَرَّاح گوید: «ما کُنَّا نَسْبُهَهُ اِلَّا بِمِسْعَرٍ»؛ «ما، حماد بن زید را (در لیاقت و قابلیت و کفایت و شایستگی) فقط به مِسعَر بن کدام تشبیه می‌کردیم.»
ابن طباع گوید: «ما رأیت اعقل من حماد بن زید»؛ «من کسی را خردمندتر و داناتر و فهمیده‌تر و آگاه‌تر از حماد بن زید ندیده‌ام.»

و ابن خراش گوید: «لم یخْطِءْ فی حدیثِ قَطٍّ»؛ «حماد بن زید، هرگز در حدیثی، دچار خطا و اشتباه و لغزش و بی‌توجهی و بی‌دقتی و سهل‌انگاری نشده است.»
و احمد عجلی گفته است: «کان له اربعة آلاف حدیث؛ کان یحفظ ولم یکن له کتاب»؛ «در اختیار حماد بن زید، چهار هزار حدیث وجود داشت که همه را حفظ داشت و در این زمینه، (برای حفظ احادیث و روایات)، کتابی در دسترس نداشت (تا آن‌ها را در آن، ثبت و ضبط کند؛ بلکه سینه‌اش، ظرف معارف و قلبش، گنجینه‌ی احادیث و روایات و دانش‌ها و حکمت‌ها بود).»

حماد بن زید، به سال ۹۸ هـ. ق دیده به جهان گشود و در رمضان سال ۱۷۹ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا، بر او باد.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: «و هو ممن یروی الكثير عن الامام ابی حنیفة رضی اللہ عنہ فی هذه المسانید»؛ «حماد بن زید، از زمره‌ی کسانی است که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی اللہ عنہ پرداخته است».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۲ به بیان بیوگرافی حماد بن زید رضی اللہ عنہ پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده، و در ادامه گفته است: «اخذ الفقه عن ابی حنیفة رضی اللہ عنہ؛ وهو الراوی عنه: أنّ الوتر فريضة؛ وله ذكر في مبسوط شمس الائمة؛ شهرته تغنى عن الاطناب؛ توفي سنة تسعة وسبعين ومائة؛ رحمه الله تعالى؛ وروی له الجماعة»؛ «وی، فقه را از امام ابوحنیفه رضی اللہ عنہ فراگرفت؛ و همچنین از امام ابوحنیفه رضی اللہ عنہ، این موضوع را روایت کرده که وتر، واجب است؛ و در کتاب «المبسوط» شمس الائمة نیز، یادی از حماد بن زید شده است؛ به هر حال، شهرت و آوازه‌ی حماد بن زید، جایی را برای شرح و بسط دادن و به تفصیل بیان کردن و اطناب و درازگویی باقی نمی‌گذارد؛ زیرا وی، مُعْرِفِ حضور همه است و نیازی به توضیح و تبیین و تشریح و تفسیر زیاد ندارد».

و سرانجام، حماد بن زید، به سال ۱۷۹ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست. رحمت و رضوان خدا بر او باد؛ شایان ذکر است که حماد بن زید، از آن دسته از راویانی می‌باشد که جماعت محدّثان [یعنی بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه]، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۳، حماد بن زید رضی اللہ عنہ را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی اللہ عنہ ذکر کرده است.^۴

نگارنده گوید:

حماد بن زید، از ابوحنیفه، از حماد، از ابراهیم نخعی، از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت

۱- «جامع المسانید» ۴۲۸/۲

۲- «الجواهر المضية» ۲۲۵/۱

۳- «عقود الجمان»، ص ۱۰۸

۴- «المناقب»، کردری ۲۲۷/۲

کرده است که آن حضرت ﷺ فرموده‌اند: «طلب العلم فریضة على كل مسلم»؛ «دانش طلبی و فراگرفتن علم، بر هر انسان مسلمان و حقگرای، لازم است».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از صالح بن ابی زُمیع - به صورت «مکاتبه»^۲ - ؛ از ابوامیة طرطوسی، از عبدالرحمن بن صالح، از حماد بن زید، از ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و بدین سان، راقم سطور گوید:

حماد بن زید رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «اتخاذ السراری؛ ومن اعتق جاریة ثم تزوجها»^۳

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلَيْدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ حَمَادِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: بَيْنَمَا إِبْرَاهِيمُ مَرَّ بِجَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةٌ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، فَأَعْطَاهَا هَاجِرًا، قَالَتْ: كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْكَافِرِ وَأَخْدَمَنِي آجَرَ " قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: " فَتِلْكَ أُمَّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ " (ح ۵۰۸۴)

«سلیمان، از حماد بن زید، از ایوب، از محمد، از ابوهریره رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: (آن حضرت ﷺ فرمودند: «ابراهیم علیه السلام به جز سه دروغ، نگفته است (که این، یکی از آنها است)، در حالی که ابراهیم علیه السلام از (قلمرو پادشاهی) ظالم می‌گذشت (که زنان مردم را به زور تصاحب می‌کرد) و ساره (زن ابراهیم علیه السلام) با وی بود».

۱- «جامع المسانید» ۹۴/۱

۲- نگاه: «درآمدی بر علوم حدیث»؛ دکتر محمود طحان، ترجمه فیض محمد بلوچ صص ۲۸۹-۲۹۱

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۷۶۱/۲

ابوهیره رضی الله عنه حدیث را به طور کامل بیان کرد؛ و در آخر گفت: «آن ظالم، کنیزی را که هاجر نام داشت، به ساره داد. ساره گفت: خدا دست آن کافر را از من بازداشت و هاجر را در خدمت من قرار داد».

ابوهیره رضی الله عنه گوید: این هاجر، مادر شماس است، ای پسران آب آسمان! (ای عرب‌ها. پسران آب آسمان، از آن گفته‌اند که عرب‌ها در وادی‌ها به سر می‌بردند و آب مورد استفاده، آب باران بود.)».

* در باب «جعل عتق الأمة صداقها»^۱

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، وَشُعَيْبِ بْنِ الْحُبَابِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ، وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا» (ح ۵۰۸۶)

«قتیبه بن سعید، از حماد بن زید، از ثابت و شعیب بن حباب، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله صفیه را آزاد کرد و آزادی‌اش را مهرش قرار داد».

* در باب «اذ قال الخاطب للولی: زوجنی فلانة. فقال: قد زوجتك بكذا وكذا؛ جاز النکاح؛ وان لم یقل للزوج: أرضیت أم قبلت»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو التُّعْمَانِ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، فَقَالَ: «مَا لِي الْيَوْمَ فِي النِّسَاءِ مِنْ حَاجَةٍ» فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، قَالَ: «مَا عِنْدَكَ؟» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «أَعْطَهَا وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «مَا عِنْدَكَ؟» قَالَ: «فَمَا عِنْدَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟» قَالَ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَقَدْ مَلَكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ» (ح ۵۱۴۱)

«ابونعمان، از حماد بن زید، از ابوحازم، از سهل بن سعد رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «زنی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و نفس خود را به وی پیشکش کرد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اکنون مرا به زنان نیازی نیست».

۱- همان ۷۶۱/۲

۲- همان ۷۷۲/۲

را به ازدواج من درآور! رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا چیزی از مهر، نزد خود داری؟» گفت: چیزی نزد خود ندارم. آن حضرت ﷺ فرمود: «(مهر) او را بده؛ هر چند، انگشتی از آهن باشد». گفت: نزد من چیزی نیست. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «از قرآن، چه حفظ داری؟» گفت: چنین و چنان. آن حضرت ﷺ فرمود: «او را به آنچه از قرآن در حفظ داری، به ازدواج تو درآوردم».

* در باب «من أولم علی بعض نساءه اکثر من بعض»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، قَالَ: ذُكِرَ تَزْوِيجَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ عِنْدَ أَنَسٍ، فَقَالَ: «مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا، أَوْلَمَ بِشَاةٍ» (ح ۵۱۷۱)

«مُسَدَّدٌ، از حماد بن زید، از ثابت برای ما روایت کرده که وی گفته است: به نزد انس بن مالک رضی الله عنه ازدواج زینب بنت جحش رضی الله عنها یادآوری شد. وی گفت: من ندیده امی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر هیچ یک از زنان خویش، چنان ولیمه‌ای کرده باشد که بر زینب رضی الله عنها کرده است؛ چرا که ایشان در ولیمه‌ی زینب رضی الله عنها، گوسفندی را پیشکش و ولیمه نمودند».

* در باب «الوليمة ولو بشاة»^۲.

* در باب «قوله تعالى: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶]»^۳.

* در باب «الحمائل وتعليق السيوف بالعنق»^۴.

* در باب «الخروج بعد الظهر»^۵.

* در باب «المعاصي من امر الجاهلية»^۶.

۱- همان ۷۷۷/۲

۲- همان ۷۷۷/۲

۳- همان ۷۷۹/۱

۴- همان ۴۰۷/۱

۵- همان ۴۱۴/۱

۶- همان ۹/۱

* در باب «لیبلغ العلم الشاهد الغائب»^۱.

به هر حال، روایات حماد بن زید بن درهم رحمته در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۴۷ مورد آمده است.

۲۱- حماد بن سلمة بن دينار حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۶۷ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث، شیخ الاسلام، ابوسلمة ربعی بصری بزّاز طبائنی، عالم نحوی و محدّث عالی مقام می‌باشد که از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است:

دایی‌اش: حمید طویل؛ ابن ابی ملیکه؛ ابوجمره صُبَعی؛ محمد بن زیاد جُمحی؛ انس بن سیرین؛ ابوعمران جونی؛ قتادة؛ سماک بن حرب؛ ثابت بنانی و شمار زیادی از دیگر محدّثان و بزرگ مردان عرصه‌ی علم و دانش و دانش پژوهان و شیفتگان حکمت و فرزاندگی.

و از کسانی که از حماد بن سلمه رحمته الله، به سماع حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

عبدالله بن مبارک؛ قَطّان؛ عبدالرحمن بن مهدی؛ عَفّان؛ قعنبی؛ عبدالاعلی بن حمّاد؛ شیبان بن فرّوخ؛ هدبة بن خالد و کسان دیگر.

و هیب گوید: «حماد بن سلمة، سیدنا و أعلمنا»؛ «سرور و سالار ما و داناترین و آگاه‌ترین ما، حماد بن سلمه است».

احمد بن حنبل گوید: «حماد بن سلمة، اعلم الناس بثابت البنانی و اثبتهم فی حمید

۱- بیوگرافی «حماد بن سلمة بن دينار» را در این منابع دنبال کنید:

«الجرح و التعديل»، رازی ۱۴۰/۳؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۱۶/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۴۴/۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۵۹۰/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۵۱/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۳۸/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۷۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۶۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۷۵/۵؛ «الطبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۴؛ «الجمع بین رجال

الصحيحين»، مقدسی ۱۰۳/۱

۲- «تذكرة الحفاظ» ۲۰۲/۲ و ۲۰۳

[الطویل]؛ «داناترین و آگاه‌ترین مردمان نسبت به (روایات و احادیث) ثابت بنانی، و مؤثق‌ترین و مطمئن‌ترین آنان نسبت به (روایات) حمید طویل، حماد بن سلمه است.»
یحیی بن معین گوید: «هو اعلم من غیره بعلی بن زید»؛ «حماد بن سلمه نسبت به دیگران، داناترین و آگاه‌ترین مردمان، نسبت به (روایات) علی بن زید به شمار می‌آید».

علی بن مدینی گوید: «کان عند یحیی بن ضریس عن حماد، عشرة آلاف حدیث»؛ «به نزد یحیی بن ضریس از حماد بن سلمه، ده هزار حدیث وجود داشت».

و کوسج، از یحیی بن معین، چنین نقل کرده که وی گفته است: «ثقة»؛ «حماد بن سلمه، از راویان مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود». و شهاب بن معمر گوید: «کان حماد بن سلمة، يعدّ من الأبدال»؛ «حماد بن سلمه (در روزگار خویش)، از زمره‌ی ابدال (مردان خدا و انسان‌های زاهد و پارسا و خداترس و نیکوکار و صالح و درستکار) برشمرده می‌شد».

علامه ذهبی در ادامه گوید:

حماد بن سلمه رحمته الله، جزء نخستین کسانی است که با ابن ابی عروبة، دست به نگارش و تألیف کتاب یازیدند و در این زمینه، قلم فرسایی نمودند؛ وی در عربی، بسیار ماهر و حاذق و چیره و زبردست و کاردان و خبره بود؛ او فقیه و دانشوری آگاه، فردی فصیح و زبان آور، بلیغ و خوش سخن، ادیب و نیکوسخن؛ سخنور و با فصاحت و پیرو سنت بود.

علامه ذهبی در ادامه‌ی سخنانش گوید: از احادیث حماد بن سلمة که با اسناد عالی روایت شده‌اند، تعدادی به من نیز رسیده است.

عمرو بن عاصم گوید: «کتبتُ عن حماد بن سلمه بضعة عشر ألف حدیث»؛ «از حماد بن سلمه، بیش از ده هزار حدیث نوشته‌ام».

و سرانجام، حماد بن سلمة رحمته الله، به سال ۱۶۷ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید و به رحمت ایزدی پیوست.

حافظ عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی حماد بن سلمة پرداخته و او را از زمره‌ی دانشوران و صاحب نظران احناف برشمرده است. و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمال»^۲، حماد بن سلمة را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳ وی را از زمره‌ی راویان شهر بصره که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، برشمرده است. و محمد بن اسحاق ندیم در کتابش با عنوان «الفهرست» گفته است: «و له من الکتب، کتاب السنن»^۴؛ «حماد بن سلمه، از تألیفات و کتاب‌هایی برخوردار است که می‌توان به کتاب «السنن» وی اشاره کرد».

نگارنده گوید:

حماد بن سلمة بن دینار رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «الذبح قبل الحلق»^۵

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: زُرْتُ قَبْلَ أَنْ أُرْمِيَ، قَالَ «لَا حَرَجَ». قَالَ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ، قَالَ: «لَا حَرَجَ». قَالَ: دَجَحْتُ قَبْلَ أَنْ أُرْمِيَ، قَالَ: «لَا حَرَجَ»، وَقَالَ عَبْدُ الرَّحِيمِ الرَّازِيُّ: عَنْ ابْنِ خُثَيْمٍ، أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنِي ابْنُ خُثَيْمٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ عَقَّانُ: أَرَاهُ عَنْ وَهَيْبٍ،

۱- «الجواهر المضية»، ص ۱۰۸

۲- «عقود الجمال»، ص ۱۰۸

۳- «المناقب»؛ کردری ۲/۲۲۷

۴- «الفهرست»، ابن ندیم، ص ۳۱۷

۵- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱/۲۳۲

حَدَّثَنَا ابْنُ خُثَيْمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ حَمَّادٌ: عَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ، وَعَبَّادِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۱۷۲۲)

«احمد بن یونس، از ابوبکر، از عبدالعزیز بن زُفیع، از عطاء، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه، برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پیش از آن که رمی کنم، طواف زیارت نمودم؛ تکلیفم چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «باکی نیست».

کسی دیگر گفت: پیش از آن که ذبح کنم، سرم را تراشیدم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «باکی نیست». کسی دیگر گفت: پیش از آن که رمی جمرات را انجام بدهم، حیوان قربانی را ذبح نمودم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «باکی نیست».

عبدالرحیم رازی، از ابن خُثیم، از عطاء، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه، از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت نموده است.

قاسم بن یحیی، از ابن خُثیم، از عطاء از عبدالله بن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حدیث فوق را روایت کرده است.

عقّان گوید: گمان می‌کنم، وُهب، از ابن خُثیم، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث فوق را روایت نموده است.

حماد بن سلمة بن دینار، از قیس بن سعد و عبّاد بن منصور، از عطاء، از جابر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث بالا را روایت نموده است».

* در باب «من حبسه العذر عن الغزو»^۱

«حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ هُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي غَزَاةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا، مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ، حَبَسَهُمُ الْعُدْرُ»، وَقَالَ مُوسَى: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «الْأَوَّلُ أَصَحُّ» (ح ۲۸۳۹)

«سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از حمید، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ای بود و گفت: «همانا گروه‌های پشت سر ما در مدینه [بر جای مانده‌اند که] هر گردنه و [دشت و] درّه‌ای را که پیموده‌ایم، قطعاً آنان همراه ما بوده‌اند. عذری آنان را [از پیوستن به ما] بازداشته است.»

موسی گوید: حماد [بن سلمة بن دینار]، از حمید، از موسی بن انس از پدر خود، از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت کرده است.»

* در باب «رفع الیدین اذا قام من الرکعتین»^۱

«حَدَّثَنَا عِيَّاشُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ، كَانَ " إِذَا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ كَبَّرَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ رَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَفَعَ يَدَيْهِ، وَإِذَا قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ رَفَعَ يَدَيْهِ "، وَرَفَعَ ذَلِكَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَوَاهُ حَمَادُ بْنُ سَلْمَةَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَرَوَاهُ ابْنُ طَهْمَانَ، عَنْ أَيُّوبَ، وَمُوسَى بْنُ عُقْبَةَ مُخْتَصَرًا » (ح ۷۳۹)

«عیاش، از عبدالاعلی، از عبیدالله، از نافع، برای ما روایت کرده که وی گفته است: هنگامی که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به نماز آغاز می‌کرد، تکبیر می‌گفت و دست‌ها را بلند می‌کرد؛ و آنگاه که رکوع می‌نمود، دست‌ها را بلند می‌کرد؛ و هرگاه «سمع الله لمن حمده» می‌گفت، دست‌ها را بلند می‌نمود؛ و چون از رکعت دوم برمی‌خاست، باز هم دست‌ها را بلند می‌کرد. و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما این حدیث را به صورت مرفوع روایت کرده و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانیده است.

و حماد بن سلمة بن دینار، از ایوب، از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را روایت نموده است.»

۲۲- حنظلة بن ابی سفیان بن عبدالرحمن جُمحی رضی الله عنه

[متوفای ۱۵۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حنظلة بن ابی سفیان، عبدالرحمن بن صفوان بن امیة بن خلف جُمحی مکی، حافظ حدیث می‌باشد که در عرصه‌ی حدیث شناسی و روایت حدیث نیز، مورد اعتماد و مطمئن و معتبر و قابل وثوق است؛ وی از طاوس، عکرمه؛ مجاهد، نافع عمری، قاسم و سالم، حدیث روایت نموده است.

و از کسانی که از حنظلة بن ابی سفیان، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

عبدالله بن مبارک؛ وکیع بن جراح؛ معافی بن عمران؛ مکی بن ابراهیم؛ ابوعاصم؛ ابن وهب؛ و کسان دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

احمد بن حنبل در مورد حنظلة بن ابی سفیان گوید: «ثقة»؛ «وی، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

و احمد بن ابی مریم، از یحیی بن معین نقل کرده که وی گفته است: «ثقة حجة»؛ «حنظلة، فردی ثقه و مورد اعتماد و در عرصه‌ی حدیث شناسی و روایت حدیث، روایت کننده‌ای مطمئن و معتبر و کارشناس و خبره و آگاه و حجت می‌باشد».

۱- بیوگرافی «حنظلة بن ابی سفیان» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۴/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۱۱/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۴۱/۳؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۲۵/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۳۶/۶؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۲۰/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۶۱/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۵۰/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، علامه خزرجی، ص ۸۲؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۳۰/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۸۵/۵؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۱۰/۱

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱۷۶/۱

و ابن عدی گوید: «عامّة ما روى حنظلة، مستقيم»؛ «عموم روایات حنظلة بن ابی سفیان، درست و صحیح می باشند».

علامه ذهبی در ادامه گوید: حنظلة بن ابی سفیان، تا سال ۱۵۱ هـ. ق زندگی به سر برد و حیات داشت.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

احمد بن حنبل گوید: «كان وكيع، اذا أتى علي حديثه، قال: حدثنا حنظلة بن ابی سفیان؛ وكان ثقة ثقة»؛ «عادت وکیع بن جرّاح بر آن بود که هرگاه به روایت حدیث خویش می پرداخت، چنین می گفت: «حنظلة بن ابی سفیان، برای ما روایت کرده است»؛ و (در ادامه می گفت:) «بی گمان، حنظلة بن ابی سفیان، بسیار ثقة و قابل اعتماد بود».

و بدین سان، جوزجانی نیز از احمد بن حنبل نقل کرده که وی در مورد حنظلة گفته است: «انه ثقة ثقة»؛ «وی، بسیار قابل اعتماد و مورد وثوق و مطمئن و معتبر می باشد».

و ابوزرعة، ابوداود و نسایی گفته اند: «ثقة»؛ «حنظلة، روایت کننده ای ثقة و مورد اعتماد است».

و یعقوب بن شیبه گفته است: «هو ثقة»؛ «حنظلة بن ابی سفیان، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق می باشد».

و ابن سعد گوید: «كان ثقة؛ وله احاديث»؛ «حنظله، روایت کننده ای مطمئن و معتبر و قابل اعتماد و ثقة می باشد که از روایات و احادیثی نیز برخوردار است».

و ابن مدینی گفته است: «لا بأس به»؛ «در روایات و احادیث حنظلة، ایراد و نقصی وارد نیست؛ زیرا وی، روایت کننده ای ثقة و قابل اعتماد است».

و ابن حبان نیز وی را در شمار روایت کنندگان ثقة و قابل اعتماد ذکر کرده و به ثقة بودن و معتبر بودن روایات و احادیث وی، رأی داده است.

و ابن حبان نیز وی را در شمار روایت کنندگان ثقة و قابل اعتماد ذکر کرده و به

ثقه بودن و معتبر بودن روایات و احادیث وی، رأی داده است.

شایان ذکر است که حنظلة بن ابی سفیان رضی الله عنه، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»،^۱ و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، حنظلة بن ابی سفیان را در شمار راویان مکهی مکرمه برشمرده‌اند که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است.

نگارنده گوید:

حنظلة بن ابی سفیان بن عبدالرحمن جُمحی رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «خروج النساء الی المساجد باللیل والغسل»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ حَنْظَلَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنْكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأَذِّنُوا لَهُنَّ» تَابَعَهُ شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۸۶۵)

«عبیدالله بن موسی، از حنظلة بن ابی سفیان، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرگاه همسران شما اجازه خواستند تا شب‌ها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهید».

* در باب «کیف کان صلاة النبی صلی الله علیه و آله؛ وکم کان النبی صلی الله علیه و آله یصلی باللیل»^۴

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۰۹

۲- المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱/۱۱۹

۴- همان ۱/۱۵۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: "كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رُكْعَةً مِنْهَا الْوُتْرُ، وَرُكْعَتَا الْفَجْرِ"» (ح ۱۱۴۰)

«عبيدالله بن موسى، از حنظلة بن ابى سفيان، از قاسم بن محمد، از عايشه رضي الله عنها برای ما روايت کرده که وی گفته است: «رسول خدا صلى الله عليه وسلم شبها، در مجموع با نماز وتر و دو رکعت سنت صبح، سيزده رکعت نماز می گزارد».

* در باب «قول النبي صلى الله عليه وسلم: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ "بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ"» (ح ۸)

«عبيدالله بن موسى، از حنظلة بن ابى سفيان، از عكرمة بن خالد، از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما برای ما روايت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: «اسلام، بر پنج چیز بنا شده است: گواهی دادن بر این که خداوند، یکی است و جز او، معبود بر حقی وجود ندارد و محمد صلى الله عليه وسلم فرستاده‌ی اوست؛ دوم: برپاداشتن و اقامه‌ی نماز؛ سوم: پرداخت زکات و حقوق واجب مالی؛ چهارم: ادای حج؛ و پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان».

* در باب «من تكلم بالفارسية والرطانة»^۲.

* در باب «العلم والوسم في الصورة»^۳.

* در باب «جيب القميص من عند الصدر وغيره»^۴.

* در باب «قص الشارب»^۵.

۱- همان ۶/۱

۲- همان ۴۳۲/۱

۳- همان ۸۳۱/۲

۴- همان ۸۶۲/۲

۵- همان ۸۷۴/۲

۲۳- خالد بن عبدالله طحّان واسطی رحمته

[متوفای ۱۷۹ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث، ابوالهیثم - یا ابومحمد-، خالد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن یزید مُزنی واسطی طحّان می‌باشد. او از این بزرگان و محدّثان، حدیث روایت نموده است:

حصین بن عبدالرحمن؛ سهیل بن ابی صالح؛ جریری؛ عبدالملک بن ابی سلیمان؛ یونس بن عبید و خالد حدّاء.

و از کسانی که از خالد بن عبدالله، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پسرش: محمد؛ عمرو بن عون؛ سعید بن منصور؛ مُسَدّد؛ اسحاق بن شاهین واسطی؛ و شمار زیادی از دیگر بزرگان و محدّثان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

خالد بن عبدالله طحّان واسطی، فردی عالم و دانشمند، متخصص و کارشناس، دانا و آگاه، درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، کاردان و توانا، متدین و خداترس، مُطیع و فرمانبردار اوامر و فرامین الهی، تعلیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی و انسانی متواضع و فروتن و پارسا و

۱- بیوگرافی «خالد بن عبدالله طحّان واسطی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱/۲/۱۶۰؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۲۲۶؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳/۳۴۰؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۲۶۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۸/۲۹۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۷۰؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۵۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، علامه خزرجی، ص ۸۶؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۱/۲۹۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵/۳۷۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۷؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۲/۹۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۱۱۹

۲- «تذکرة الحفاظ» ۱/۲۵۹ و ۲۶۰

پرهیزگار بود.

احمد بن حنبل گوید: «كان ثقة صالحاً في دينه»؛ «خالد بن عبدالله، روایت کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد، پارسا و پرهیزگار و متدین و خداترس بود».

اسحاق ازرق گوید: «ما ادرکتُ احداً افضل منه»؛ «کسی را برتر و بایسته‌تر و بهتر و برازنده‌تر از خالد بن عبدالله، در نیافته‌ام».

ابوعیسی ترمذی گوید: «و خالد، ثقة حافظ»؛ «خالد بن عبدالله، (در عرصه‌ی روایت و درایت)، هم ثقة و قابل اعتماد است و هم حافظ و ضابط».

خلیفه و محمد بن سعد بر این باورند که خالد بن عبدالله طحّان واسطی، به سال ۱۸۲ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ولی عبدالحمید بن بیان، معتقد است که در ماه جمادی الاول، به سال ۱۷۹ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

عبدالله بن احمد، از پدرش (احمد بن حنبل) نقل می‌کند که وی گفت: «كان خالد الطحّان، ثقة، صالحاً في دينه؛ وهو، احبّ الينا من هُشيم»؛ «خالد بن عبدالله طحّان، روایت کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد و پارسا و پرهیزگار و متدین و خداترس و درستکار و شریف بود؛ و از دیدگاه ما، او از هُشیم، بهتر و برازنده‌تر است».

ابن سعد، ابوزرعه و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «خالد بن عبدالله، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و ابوحاتم گفته است: «ثقة صحيح الحديث»؛ «خالد بن عبدالله، از زمره‌ی راویان مؤثق و مطمئن می‌باشد که احادیث و روایات او نیز، صحیح و درست می‌باشند».

ابن حبان نیز، وی را در شمار روایت کنندگان مؤثق و معتبر و مطمئن و قوی و درستکار و قابل اعتماد ذکر کرده است.

و شایان ذکر است که خالد بن عبدالله، از آن دسته از راویانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو مِّن یروی الكثير عن الامام ابی حنیفة رحمته فی هذه المسانید؛ وهو من شیوخ الامام احمد بن حنبل رحمته»؛ «خالد بن عبدالله طحّان، از آن دسته از روایانی می‌باشد که در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته بسیار حدیث روایت نموده است؛ و علاوه از آن، او از اساتید امام احمد بن حنبل رحمته نیز به شمار می‌آید». و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»،^۲ خالد بن عبدالله را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»،^۳ وی را از روایان شهر «واسط» برشمرده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

خالد بن عبدالله طحّان واسطی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من ادعی الی غیر ابيه»^۴

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ هُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ سَعْدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْحَبْتُهُ عَلَيْهِ حَرَامٌ» * فَذَكَرْتُهُ لِأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ أُذْنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۶۷۶۶ و ۶۷۶۷)

«مُسَدَّدٌ، از خالد بن عبدالله، از خالد، از ابوعثمان، از سعد رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس آگاهانه، خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد، بهشت برایش حرام می‌گردد».

۱- «جامع المسانید» ۴۴۲/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۰

۳- «المناقب» کردری ۲۲۹/۲

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۰۱/۳

ابوعثمان گوید: این موضوع را به ابوبکره رضی الله عنهما یادآور شدم؛ او گفت: این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش‌هایم شنیده و دلم حفظ کرده است.»

* در باب «رجم المحسن»^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أُوْفَى: "هَلْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: قَبْلَ سُورَةِ التَّوْرَةِ أَمْ بَعْدُ؟ قَالَ: لَا أَذْرِي" (ح ۶۸۱۳)

«اسحاق، از خالد بن عبدالله، از شیبانی، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگسار کرده است؟ او در پاسخ گفت: آری. گفتم: سنگسار، پیش از نزول سوره‌ی «نور» بود یا پس از آن؟ گفت: نمی‌دانم.»

* در باب «رفع اليدين اذا كبر و اذا ركع و اذا رفع»^۲.

* در باب «الصلوة في كسوف الشمس»^۳.

* در باب «طول الصلاة في قيام الليل»^۴.

* در باب «فضل الحج المبرور»^۵.

* در باب «من لم يدخل الكعبة»^۶.

* در باب «التكبير عند الركن»^۷.

* در باب «سقاية الحاج»^۸.

* در باب «متى يجل فطر الصائم»^۱.

۱- همان ۱۰۰۶/۲

۲- همان ۱۰۲/۱

۳- همان ۱۴۱/۱

۴- همان ۱۵۳/۱

۵- همان ۲۰۶/۱

۶- همان ۲۱۷/۱

۷- همان ۲۱۹/۱

۸- همان ۲۲۱/۱

- * در باب «صوم داود علیه السلام»^۲.
- * در باب «ما قیل فی الصوّاغ»^۳.
- * در باب «قبول الهدیّة»^۴.
- * در باب «قول النبی ﷺ: أُحِلَّتْ لَکُمُ الْغَنَائِمُ»^۵.

۱- همان ۲۶۲/۱

۲- همان ۲۶۶/۱

۳- همان ۲۸۰/۱

۴- همان ۳۵۱/۱

۵- همان ۴۴۰/۱

۲۴ - خَلَاد بن یحیی بن صفوان سُلمی کوفی رحمته

[متوفای ۲۱۳ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

وی، خَلَاد بن یحیی بن صفوان سُلمی، ابومحمد کوفی می‌باشد. او، در مکه‌ی مکرمه، سُکنی و اقامت گزید و مستقر و ماندگار شد و از عیسی بن طهمان، نافع بن عمر جُمحی، سفیان ثوری، مسعر بن کدام، عبدالواحد بن ایمن، ابراهیم بن نافع مکی، عمر بن ذر، فطر بن خلیفة و شماری دیگر از بزرگان و محدثان، حدیث روایت نموده است:

و از کسانی که از خَلَاد بن یحیی، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

بخاری؛ ابوزرعة؛ ابوبکر صغانی؛ محمد بن سهل بن عسکر؛ محمد بن عقیل نیشابوری؛ حنبل بن اسحاق؛ باغندی کبیر؛ ابویحیی بن ابی مسیره؛ و کسان دیگر از مردمان.

و ترمذی نیز با یک واسطه، از او حدیث روایت نموده است؛ و ابوداود هم از طریق جعفر بن مسافر؛ به روایت حدیث از خَلَاد بن یحیی پرداخته است.

احمد بن حنبل گوید: «ثقة»؛ «خَلَاد بن یحیی، فردی مؤثق و معتبر است».

و در جایی دیگر گفته است: «صدوق»؛ «وی، روایت کننده‌ای صادق و راستگو

۱- بیوگرافی «خَلَاد بن یحیی بن صفوان سُلمی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱/۲/۱۸۹؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۱/۲۳۷؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳/۳۶۸؛ «سیر اعلام النبلاء»؛ حافظ ذهبی ۱۰/۱۶۴؛ «میزان الاعتدال»؛ حافظ ذهبی ۱/۶۵۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸/۲۲۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۸۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۷۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۹۱؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲/۲۸؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵/۵۲۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۱۲۸

۲- «تهذیب التهذیب» ۳/۱۵۰ و ۱۵۱

درستکار و امین است».

ابن نُمیر گوید: «صدوق»؛ «خَلَاد بن یحیی، از راویان راستگو و امانت دار و صادق و درستکار است».

ابوداود گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث خَلَاد بن یحیی، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا او، فردی ثقه و قابل اعتماد است».

و ابن حَبَّان نیز، در کتاب خویش با عنوان «الثقات»؛ وی را در شمار راویان مؤثِق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد ذکر کرده است.

بخاری گوید: «سکن مکه و مات بها قریباً من سنة (213 هـ . ق)»؛ «خَلَاد بن یحیی، در مکه‌ی مکرمه، سُکنی و اقامت گزید و مستقر و ماندگار شد و در همانجا، در حدود سال ۲۱۳ هـ . ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

احمد عجلی گوید: «ثقة»؛ «خَلَاد بن یحیی، از زمره‌ی روایت کنندگان قابل اعتماد و مورد وثوق است». و خلیلی در کتاب «الارشاد» گفته است: «ثقة امام»؛ «خَلَاد بن یحیی، فردی مؤثِق و قابل اعتماد و امام و پیشوا بود».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن اصحاب ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «خَلَاد بن یحیی، از آن دسته از روایت کنندگانی است که در این مسانید، با واسطه‌ی شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رحمته از خود امام، حدیث روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲ وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین علامه کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳ خَلَاد بن یحیی را در زمره‌ی راویان شهر مکه‌ی مکرمه ذکر نموده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

۱- «جامع المسانید» ۴۴۶/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۰

۳- «المناقب» کردری ۲۱۹/۲

نگارنده‌ی سطور گوید:

خَلَّاد بن یحیی بن صفوان سلمی کوفی رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله: لا شخص أغیر من الله»^۱

«حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ طَهْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: "نَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ فِي زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، وَأَطْعَمَ عَلَيْهَا يَوْمَئِذٍ خُبْرًا وَحَمًا، وَكَانَتْ تَفْخَرُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ أَنْكَحَنِي فِي السَّمَاءِ"» (ح ۷۴۲۱)

«خَلَّاد بن یحیی، از عیسی بن طهمان، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: آیه‌ی حجاب، درباره‌ی زینب دختر جحش نازل شده است؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز (ازدواج با وی)، مردم را نان و گوشت داد و زینب بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار می‌کرد و می‌گفت: «خدا مرا در آسمان به عقد ازدواج آن حضرت صلی الله علیه و آله در آورده است».

* در باب «قول الله تعالى: ﴿إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ فَأَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا﴾ [المجادلة: ۱۱]^۲

«حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَبِجِلْسِ فِيهِ آخَرُ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ «يَكْرَهُ أَنْ يَقُومَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسَ مَكَانَهُ» (ح ۶۲۷۰)

«خَلَّاد بن یحیی، از سفیان، از عبیدالله، از نافع؛ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما روایت کرده است که: «همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی کردند از این که مردی از جایش بلند کرده شود تا دیگری در جایش بنشیند؛ ولی برای دیگران، جا باز

۱- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱۱۰۴/۲

۲- همان ۹۲۷/۲ و ۹۲۸

کنید و جمع و جور بنشینید».

و ابن عمر رضی الله عنهما ناخوشایند می دانست که فردی، شخص دیگری را از جایش بلند کند تا خود (یا دیگری) در جایش بنشینند».

* در باب «الصبر من محارم الله»^۱

«حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى تَرْمَ، أَوْ تَنْتَفِخَ قَدَمَاهُ، فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا» (ح ۶۴۷۱)

«خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، از مِسْعَر، از زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ برای ما روایت کرده که وی گفته است: از مغیره بن شعبه رضی الله عنه شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چندان نماز می گزارد تا آن که پاهایش ورم می کرد یا باد می نمود. به وی گفته شد: چرا این اندازه، خویشان را به مشقت و زحمت می اندازید؟ فرمود: «آیا من، بنده‌ی شکرگزار نباشم؟!».

* در باب «الصلاة اذا قدم من سفر»^۲.

* در باب «الاستعانة بالنجار والصنّاع في أعواد المنبر والمسجد»^۳.

* در باب «تشبيك الاصابع في المسجد وغيره»^۴

* در باب «القراءة في العشاء»^۵.

* در باب «النجار»^۶.

* در باب «القران في التمر بين الشركاء حتى يستأذن اصحابه»^۷.

* در باب «اذا اختلف الراهن والمرتهن ونحوه، فالبيّنة على المدعى واليمين على

۱- همان ۹۵۸/۲

۲- همان ۶۳/۱

۳- همان ۶۴/۱

۴- همان ۶۹/۱

۵- همان ۱۰۶/۱

۶- همان ۲۸۱/۱

۷- همان ۳۳۸/۱

المدعی علیه»^۱.

* در باب «ما يجوز من شروط المكاتب اذا رضى بالبيع على ان يعتق»^۲.

* در باب «قول الله عز وجل: ﴿وَعَاثَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا﴾» [النساء: ۱۶۳]^۳.

* در باب «لا تطيع المرأة زوجها في معصية»^۴.

* در باب «ما كان السلف يدخرون في بيوتهم وأسفارهم من الطعام واللحم وغيره»^۵.

به هر حال، روایات خلاد بن یحیی بن صفوان سلمی رحمته، در کتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۵ مورد آمده است.

۱- همان ۳۴۲/۱

۲- همان ۳۷۶/۱

۳- همان ۴۸۵/۲

۴- همان ۷۸۴/۲

۵- همان ۸۱۵/۲

۲۵- داود بن رُشید خوارزمی حنفی رحمته

[متوفای ۲۳۹ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:
وی، داود بن رُشید هاشمی، ابوالفضل خوارزمی می‌باشد که در بغداد، سُکنی و اقامت داشت و مستقر بود؛ او از این بزرگان و محدثان، حدیث روایت نموده است:
هشیم؛ ولید بن مسلم؛ مُعتمر بن سلیمان؛ یحیی بن زکریا بن ابی زائده؛ حفص بن غیاث؛ اسماعیل بن جعفر؛ ابن عُلیّة؛ اسماعیل بن عیّاش؛ شعیب بن اسحاق؛ صالح بن عمر واسطی؛ عبّاد بن عوّام؛ عمر بن ایوب موصلی؛ مروان بن معاویة فزاری؛ و کسان دیگر از محدثان و بزرگ مردان عرصه‌ی روایت و درایت.
و از کسانی که از داود بن رُشید، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

مسلم، ابوداود؛ ابن ماجه؛ احمد بن علی مروزی؛ ابوزرعة؛ ابوحاتم؛ و دیگران.
بخاری نیز در کتاب «الجامع الصحیح» بخاری، در باب «العق» (آزاد کردن برده)، یک حدیث، از وی روایت نموده است؛ و نسایی نیز با واسطه‌ی «صاعقة»، حدیثی دیگر، از وی روایت کرده است. و بخاری در غیر کتاب «الجامع الصحیح»، بدون واسطه، به نقل روایت از داود بن رُشید پرداخته است.

۱- بیوگرافی «داود بن رُشید خوارزمی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴۴۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۲۴۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳/۴۱۲؛ «سیر اعلام النبلاء» حافظ ذهبی ۱۱/۱۳۳؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸/۲۳۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۸۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۸/۳۶۷؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۷۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۹۳؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲/۹۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶/۱۰؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۳/۲۲۲ به شماره ۸۴۹؛ «الفوائد البهیة» لکنوی، صص ۷۲ و ۷۳؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۷/۳۴۹؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۱۳۰

۲- «تهذیب التهذیب» ۳/۱۵۹ و ۱۶۰

صالح بن محمد گوید: «کان یحیی بن معین یوثقه»؛ «یحیی بن معین، در عرصه‌ی روایت و درایت، داود بن زُشید را مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد می‌دانست». و ابوحاتم گفته است: «صدوق»؛ «داود بن زُشید، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و امین و مورد اعتماد و درستکار و شریف می‌باشد».

دارقطنی گوید: «ثقة نیل»؛ «داود بن زُشید، از زمره‌ی راویان مؤثق و معتبر، مطمئن و قابل اعتماد، شریف و اصیل، نجیب و بزرگوار و بزرگ منش و محترم می‌باشد».

محمد بن عبدالله حضرمی و دیگران، بر این باورند که داود بن زُشید رحمته، به سال ۲۳۹ هـ. ق وفات کرده و چهره در نقاب خاک کشیده است؛ و دیگر علماء و صاحب نظران اسلامی، این را نیز افزوده‌اند که وی در ماه شعبان، به سال ۲۳۹ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

ابن حبان نیز، وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر ذکر کرده است.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۱ به بیان بیوگرافی داود بن زُشید پرداخته و او را از زمره‌ی دانشوران و صاحب نظران احناف، برشمرده و در ادامه گفته است: «هو من اصحاب حفص بن غیاث ومن اصحاب محمد بن الحسن ایضاً»؛ «داود بن زُشید، از شاگردان حفص بن غیاث، و همچنین از زمره‌ی شاگردان و پیروان محمد بن حسن شیبانی (شاگرد ارشد امام ابوحنیفه رحمته) می‌باشد».

و در کتاب «جامع المسانید»^۲ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو ممن یروی الکثیر عن اصحاب الامام ابی حنیفة عن ابی حنیفة - رحمهم الله تعالی - فی هذه المسانید»؛ «داود بن زُشید، از آن دسته از روایت کنندگانی می‌باشد که در این مسانید، با واسطه‌ی شاگردان امام ابوحنیفه رحمته از

۱- «الجواهر المضية» ۲۳۷/۱

۲- «جامع المسانید» ۴۴۹/۲

خود امام، حدیث روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»،^۱ داود بن رُشید را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

داود بن رُشید خوارزمی، از ابوحنیفه، از علقمة بن مرثد، از سلیمان بن بریده، از پدرش روایت می‌کند که آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند: «نهیناکم عن زیارة القبور و قد اذن لمحمد رضی الله عنه فی زیارة قبر امه؛ فزوروها و لا تقولوا هُجراً؛ و عن لحوم الاضاحی و ان تمسکوها فوق ثلاثة ايام؛ و انما نهیناکم لیوسع موسعکم علی فقیرکم؛ فکلوا و تزودوا؛ و عن الشرب فی الحنتم و لا المزقت؛ فاشربوا؛ فان الظرف لا یجّل شیئاً و لا یجرمه؛ و لا تشرّبوا مُسکراً»؛ «ما شما را از زیارت قبور منع کردیم؛ و به راستی برای محمد رضی الله عنه این اجازه داده شده است تا قبر مادرش را زیارت کند؛ از این رو، شما نیز به زیارت قبور بروید و پیرت و پلا و سخنان یاهو و زشت نگویید؛ و همچنین شما را منع کردم از این که گوشت‌های قربانی‌ها را بخورید و از این که آن‌ها را بیش از سه روز نگاه دارید؛ و جز این نیست که فلسفه‌ی منع در آن نهفته بود تا توانگران و ثروتمندان، فقیران و مستمندانتان را بی‌نیاز و توانگر بگردانند؛ پس حال بخورید و ذخیره کنید؛ و همچنین شما را از نوشیدن در ظرف‌های «حنتم» و «مزقت» نهی کردم؛ ولی اکنون این اجازه را دارید تا در آن‌ها بنوشید؛ زیرا ظرف، نه چیزی را حلال می‌گرداند و نه حرام؛ و چیز مست‌کننده ننوشید».

این روایت را ابوالمؤید خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از داود بن رُشید، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

داود بن رُشید خوارزمی رحمته الله، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۱

۲- «جامع المسانید» ۱۹۹/۲

بخاری رحمته، در باب «قول الله: «أو تحریر رقبة»؛ وأی الرقاب آزکی»^۱، با یک واسطه، استاد امام بخاری رحمته به شمار می آید؛ آنجا که امام بخاری چنین روایت می کند:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رُشَيْدٍ، حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَسَانَ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَرْجَانَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً، أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ، حَتَّى فَرَجَهُ بِفَرَجِهِ»» (ح ۶۷۱۵)

«محمد بن عبدالرحیم، از داود بن رُشید، از ولید بن مُسلم، از ابوغسان محمد بن مُطرف، از زید بن اسلم، از علی بن حسین، از سعید بن مرجانه، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که برده‌ی مسلمانی را آزاد کند، خداوند بلند مرتبه، در برابر هر عضوی از اعضای آن برده، عضوی از او را از آتش سوزان دوزخ، آزاد می گرداند؛ تا جایی که حتی شرمگاه وی را در برابر شرمگاه آن برده از آتش می رهاند».

۲۶- داود بن عبدالرحمن عطار عبّدی، ابوسلیمان مکی رحمته

[متوفای ۱۷۴ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

از کسانی که داود بن عبدالرحمن، از آن‌ها به روایت حدیث پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

هشام بن عروه؛ ابن جریج؛ معمر؛ ابن خثیم؛ اسماعیل بن کثیر مکی؛ عمرو بن دینار؛ عمرو بن یحیی مازنی؛ منصور بن عبدالرحمن بن صفیّه؛ و دیگر بزرگان محدّثان. و از کسانی که از داود بن عبدالرحمن عطار، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالله بن مبارک؛ ابن وهب؛ شافعی؛ سعید بن منصور؛ یحیی بن یحیی؛ قتیبه و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

داود بن عبدالرحمن، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، متخصص و کارشناس و کاردان و توانا بود. ابن حبان، وی را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد و مطمئن و امین، ذکر کرده است.

ابراهیم بن محمد شافعی گوید: ابن حبان گفته است: «داود بن عبدالرحمن، به سال ۱۷۴ هـ . ق، در مکه درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و حال آن که وی، فردی پارسا و پرهیزگار و متقی و خداترس در میان دانشوران و صاحب نظران فقهی مکه‌ی مکرمه بود».

۱- بیوگرافی «داود بن عبدالرحمن عطار عبّدی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۱۱۲/۲۴۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۲۴۰؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳/۴۱۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۲۸۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱/۲۹۰؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۲۸۱؛ «خلاصه تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۹۴؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۱/۲۸۶؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶/۲۵؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱/۱۱۲؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۲۹۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۳/۱۶۶ و ۱۶۷

و بدین سان، ابن سعد نیز در تاریخ وفات داود بن عبدالرحمن، درباره‌ی او، این چنین اظهارنظر نموده و این را نیز گفته است: «کان کثیر الحدیث»؛ «داود بن عبدالرحمن، روایات و احادیث زیادی را از رسول خدا ﷺ در اختیار داشت و بسیار روایت کننده‌ی حدیث بود».

و آجری به نقل از ابوداود گوید: «ثقة»؛ «داود بن عبدالرحمن، از راویان مطمئن و مؤثق و معتبر و قابل اعتماد بود».

و احمد عجلی گوید: «مکی ثقة»؛ «داود بن عبدالرحمن، از مردمان مکه‌ی مکرمه و فردی ثقه و مورد اعتماد بود».

و بزار نیز، داود بن عبدالرحمن را روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد معرفی کرده که در عرصه‌ی روایت و درایت، فردی مطمئن و امین، درستکار و شریف و مُعتمد و قابل اعتماد می‌باشد.

و شایان ذکر است که داود بن عبدالرحمن رحمته، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه)، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱، داود بن عبدالرحمن را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در شمار محدثان و راویان شهر مکه‌ی مکرمه برشمرده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

در کتاب «جامع المسانید»^۳، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عنه الامام ابوحنیفه و یروی هو عن الامام ابی حنیفة رحمهما الله ایضاً فی هذه المسانید»؛ «داود بن عبدالرحمن رحمته، از زمره‌ی کسانی

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۱

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «جامع المسانید» ۲/۴۴۸

است که امام ابوحنیفه رحمته، از وی، حدیث روایت نموده است؛ و او نیز در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

نگارنده گوید:

داود بن عبدالرحمن عطار عبدی رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» بخاری، در باب «اذا قام الرجل عن یسار الامام وحوّله الامام خلفه الی یمینه، تمّت صلاته»^۱، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ آنجا که امام بخاری رحمته چنین روایت می‌کند:

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فُقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسِي مِنْ وَرَائِي، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى وَرَقَدَ، فَجَاءَهُ الْمُؤَدَّنُ، فَقَامَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ» (ح ۷۲۶)

«قتیبه بن سعید، از داود بن عبدالرحمن، از عمرو بن دینار، از کریب آزاده‌ی ابن عباس، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: «شبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم و به جانب چپ ایشان ایستادم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله سر مرا از عقب گرفت و مرا به جانب راست خویش قرار داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و پس از آن خوابید؛ سپس مؤذن، به نزدشان آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله برخاست و نماز (سنت صبح) را گزارد و وضو نیز نگرفت».

۲۷- رُوح بن عُبَادَةَ رحمته

[متوفای ۲۰۵ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفّاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ ابن علاء بن حَسَن، ابومحمد قِیسی بصری می‌باشد که از ابن عون، حسین معلّم، ابن ابی عروبة و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به سماع حدیث پرداخته است و در این زمینه، توجه و اهتمام در خور را ورزیده است.

و احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، بُنّدار، اسحاق کوسج، بشر بن موسی، و شمار زیادی از دیگر مردمان، از رُوح بن عُبَادَةَ، حدیث، سماع نموده‌اند.

یعقوب بن شیبّه گوید: رُوح بن عُبَادَةَ، فردی بزرگوار و آقامنش، سرور و ارباب و شریف و نجیب و انسانی سالم و شاداب و سرحال و با نشاط بود که خیلی به روایت حدیث می‌پرداخت؛ و از علی بن مدینی شنیدم که در حق وی می‌گفت: «ما زال فی الحدیث لم یشغل عنه»؛ «رُوح بن عُبَادَةَ، پیوسته به فراگیری و یادگیری احادیث مشغول بود و هرگز به غیر آن نمی‌پرداخت و از آن غافل نمی‌شد».

خطیب بغدادی گوید: «صنّف الکتب فی «السنن» و «الاحکام» و جمع تفسیراً و کان ثقة»؛ «رُوح بن عُبَادَةَ، کتاب‌هایی را در زمینه‌ی «سنن» و «احکام» به رشته‌ی تحریر

۱- بیوگرافی «رُوح بن عُبَادَةَ» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۰۹/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۴۹/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۹۸/۳؛ «سیر اعلام النبلاء»؛ حافظ ذهبی ۳۰۲/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۴۳/۸؛ «میزان الاعتدال»؛ حافظ ذهبی ۲۵/۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۱۳/۱؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۴۰۱/۸؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۵۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۴/۱؛ «خلاصه تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۰۱؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۵۱؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۱۳/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۳۵/۶؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۲۹۶/۷؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۱۷۹/۲؛

«الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۳۷/۱

۲- «تذکرۃ الحفّاظ» ۳۴۹/۱ و ۳۵۰

در آورده و به گردآوری و تدوین تفسیری از آیات قرآن نیز پرداخت؛ و او، فردی مؤثق و قابل اعتماد نیز بود».

علامه ذهبی در ادامه گوید: احادیث و روایات رُوح بن عُبَادَة، در چهارچوب تمامی اصول اسلام بود و به همگی آن‌ها پرداخته بود؛ وی در ماه جمادی الاول، به سال ۲۰۵ هـ. ق - در حالی که بیش از ۸۰ بهار از عمرش سپری شده بود - درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن ابی خيثمه به نقل از يحيى گوید: «صديق ثقة»؛ «رُوح بن عُبَادَة، فردی صادق و راستگو، قابل اعتماد و مؤثق، درستکار و امین و مطمئن و معتبر می‌باشد». و ابوعاصم نیز به بیان بیوگرافی وی پرداخته و از او ستایش و تمجید، تحسین و تعریف، تقدیر و سپاس و مدح و قدردانی نموده است. ابوبکر بزار در مُسند خویش گفته است: «ثقةٌ مأمون»؛ «رُوح بن عُبَادَة، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و امین و درستکار و مطمئن و مُعتمد می‌باشد».

ابن سعد گفته است: «كان ثقة ان شاء الله»؛ «به خواست خدا، رُوح بن عُبَادَة، ثقة و قابل اعتماد است».

و خلیل گوید: «ثقة، اكثر عن مالك، وروى عنه الائمة»؛ «رُوح بن عُبَادَة، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد است که از مالک نیز بیشتر روایت نموده است؛ ائمه و پیشوایان حدیث نیز به نقل روایت از وی پرداخته‌اند».

و رُوح بن عُبَادَة، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲ رُوح بن عُبَادَة را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «تهذیب التهذیب» ۳/۳۵۴ و ۳۵۵

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۲

و همچنین حافظ ابن بزّار کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویان و محدّثان شهر بصره ذکر نموده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده گوید:

رُوح بن عُبّادَة، از ابوحنیفه، از حمّاد، از ابراهیم نخعی روایت کرده که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «ما بین السّرة الی الرکبة عورة»؛ «مابین ناف تا زانو، عورت است».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از رُوح بن عُبّادَة، از ابوحنیفه رحمته روایت نموده است؛ با این تفاوت که وی در این سند، این حدیث را به نقل از ابراهیم نخعی، از اَسود روایت کرده و در آن گفته است: اسود گوید: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: «ما بین السّرة الی الرکبة عورة»؛ (یعنی به صورت «موقوف» روایت کرده است نه به صورت «مرفوع»).

و همچنین راقم سطور گوید:

رُوح بن عُبّادَة رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من نوقش الحساب، عذب»^۳

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا رُوحُ بْنُ عُبَادَةَ، حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنِي عَائِشَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسِبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هَلَكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ﴾ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۸

۲- «جامع المسانید» ۱/۳۵۶ و ۳۵۷

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۶۸

يَسِيرًا ﴿٨﴾ [الانشقاق: ۷-۸] فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرَضُ،
وَلَيْسَ أَحَدٌ يُنَاقِشُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عُدَّ بِ» (ح ۶۵۳۷)

«اسحاق بن منصور، از رُوح بن عُبَادَةَ، از حاتم بن ابی صغیره، از عبدالله بن ابی
ملیکه، از قاسم بن محمد، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ کس چنین نیست که در روز رستاخیز با وی حساب
شود، مگر این که هلاک گردد». گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مگر نه این است که خداوند
می فرماید: «آن که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، به زودی محاسبه‌ی آسانی
خواهد داشت»؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «این، عرضه‌ی اعمال است؛ ولی هر کس که
در روز رستاخیز، مورد محاسبه قرار گیرد، گرفتار عذاب می گردد».

* در باب «ما یکره من کثرة السؤال»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، أَخْبَرَنَا رُوحُ بْنُ عُبَادَةَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، أَخْبَرَنِي مُوسَى
بْنُ أَنَسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا نَبِيَّ اللَّهُ مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ
فُلَانٌ»، وَنَزَلَتْ: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ] (المائدة: ۱۰۱) (الآية) (ح ۷۴۹۵)
«محمد بن عبدالرحیم، از رُوح بن عُبَادَةَ، از شعبه، از موسی بن انس برای ما
روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که گفت: مردی خطاب به
پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدرم کیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «پدر تو، فلان
کس است». و سپس این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ
تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا
وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۱۰۱] «ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید که اگر فاش
گردند و آشکار شوند، شما را ناراحت و بدحال کنند؛ چنان که به هنگام نزول قرآن، راجع
بدان‌ها پرس و جو کنید، برای شما بیان و روشن می شوند؛ خداوند از این مسائل گذشته است
و خداوند بس آمرزگار و بردبار است».

* در باب «کراهية التحری في الصلاة وغيرها»^۲.

۱- همان ۱۰۸۳/۲

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۵۲/۱

- * در باب «اتباع الجنائز من الايمان»^۱.
- * در باب «الأسير والغريم يربط في المسجد»^۲.
- * در باب «وقت الفجر»^۳.
- * در باب «صلاة القاعد»^۴.
- * در باب «من تسحر فلم ينم حتى صلى الصبح»^۵.
- * در باب «من قال: ليس على المحصر بدل»^۶.
- * در باب «النسك شاة»^۷.
- * در باب «كيف تعرّف لقطه اهل مكّة»^۸.
- * در باب «المكاتب ونجومه في كل سنة نجم»^۹.
- به هر حال، روایات «رَوَح بن عُبَادَة» رحمته الله، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله در بیشتر از ۲۹ مورد آمده است.

۱- همان ۱۲/۱

۲- همان ۶۶/۱

۳- همان ۸۱/۱ و ۸۲

۴- همان ۱۵۰/۱

۵- همان ۱۵۲/۱

۶- همان ۲۴۳/۱

۷- همان ۲۴۴/۱

۸- همان ۳۲۸/۱

۹- همان ۳۴۷/۱

۲۸- زائده بن قدامة حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۶۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی و حجت در حدیث، ابوالصّلت ثقفی کوفی می‌باشد که از زیاد بن علاقه، عبدالملک بن عمیر، منصور، سماک بن حرب، موسی بن ابی عایشه، و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، حدیث روایت نموده است.

و از کسانی که از زائده بن قدامة، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

سفیان بن عینیة؛ حسین جعفی؛ عبدالرحمن بن مهدی؛ معاویة بن عمرو؛ ابونعیم؛ طلق بن غنّام؛ ابوحنیفه نهدی؛ احمد بن یونس؛ و شمار زیادی از دیگر مردمان.

علامه ذهبی در ادامه گوید: زائده بن قدامة، در اِتقان (مهارت و خبرگی، چیرگی و زبردستی، کاردانی و استادی و تخصص و شایستگی)، مشابه و همسان شعبه بود؛ ولی تا جایی که من اطلاع دارم، برای وی، مشابه و نظیری از غیر مردمان شهرش، وجود نداشت.

۱- بیوگرافی «زائده بن قدامة» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۳۲/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۷۷/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۶۱۳/۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۷۵/۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۳۹/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۱۷/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶۴/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۷/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۰۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۸؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۵۱/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۵۷/۶؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۷۸/۶؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۳۹/۲؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۳۵۳/۳ و ۳۵۴ به شماره ۸۷۸؛ «الکامل فی ضعفاء الرجال»، ابن عدی ۵۶/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۵۵/۱

۲- «تذكرة الحفاظ» ۲۱۵/۱

ابوداود طيالسى گوید: «كان لا يحدّث صاحب بدعة»؛ «عادت زائده بن قدامة، بر آن بود که برای بدعت گرایان و بدعت گذاران، حدیث بیان نمی کرد».

ابواسامه گوید: «كان اصدق الناس وابرهم»؛ «زائده بن قدامة، راستگوترین، مطمئن ترین، پارساترین، پرهیزگارترین، مخلص ترین و صادق ترین مردمان بود».

ابوحاتم رازی گوید: «ثقة صاحب سنة»؛ «زائده بن قدامة، روایت کننده‌ای ثقه و قابل اعتماد و متعهد و پایبند به سنت بود».

گفته شده که زائده بن قدامة، در حالی که در سرزمین روم، مرزدار بود و از میهن اسلامی خود مراقبت به عمل می آورد، جان به جان آفرین تسلیم کرد و به سوی دیار یار پرگشود.

وی در اوائل سال ۱۶۱ هـ. ق - در حالی که پیر و سالمند و سالخورده و فرتوت شده بود - درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

احمد بن حنبل گوید: «كان وكيع، لا يقدّم على زائده في الحفظ احداً»؛ «وكيع بن جراح، هرگز کسی را در حفظ و ضبط، بر زائده بن قدامة ترجیح نمی داد».

حافظ عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی زائده بن قدامة پرداخته و او را در زمره‌ی دانشوران و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «روی له الشیخان»؛ «شیخان (بخاری و مسلم)، از زائده بن قدامة، حدیث روایت نموده اند».

و در کتاب «جامع المسانید»^۲، چنین آمده است: «و هو مع هذه العلوم، یروی عن الامام ابی حنیفة رضی الله عنه في هذه المسانید»؛ «زائده بن قدامة، با دارا بودن تمامی این علوم و معارف و دانش‌ها و حکمت‌ها، باز هم در این مسانید، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه حدیث روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، نیز در کتاب «عقود الجمال»^۳

۱- «الجواهر المضية» ۲۴۳/۱

۲- «جامع المسانید» ۴۵۸/۲

۳- «عقود الجمال»؛ ص ۱۱۲

وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

احمد عجلی گفته است: «کان ثقة، صاحب سنّة»؛ «زائده بن قدامة، روایت کننده‌ای ثقة و قابل اعتماد و متعهد و پایبند به سنت بود».

نسایی نیز گفته است: «ثقة»؛ «وی، از راویان مؤثق و مطمئن و معتمد و قابل اعتماد بود».

و بدین سان، ابن سعد نیز به تعریف و تمجید از زائده بن قدامة پرداخته و گفته است: «کان ثقة مأموناً، صاحب سنّة»؛ «وی، فردی، ثقة و مورد اعتماد و مطمئن و معتبر و پیرو سنت و متعهد و پایبند بدان بود».

و ابن حبان نیز در کتاب «الثقات» گفته است: «کان من الحفاظ المتقین»؛ «زائده بن قدامة، یکی از حافظان ماهر و حاذق، خبره و کاردان و متخصص و توانای حدیث بود».

و دارقطنی گفته است: «من الأثبات الائمة»؛ «زائده بن قدامة، در شمار پیشوایان مؤثق و قابل اعتماد و ائمه‌ی مطمئن و معتبر قرار داشت».

و ذُهلی گوید: «ثقة حافظ»؛ «زائده بن قدامة، (در عرصه‌ی روایت و درایت)، هم ثقة و قابل اعتماد بود و هم حافظ و ضابط».

نگارنده‌ی سطور گوید:

زائده بن قدامة رحمته در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]^۲

«حَدَّثَنِي طَلْقُ بْنُ عَنَمٍ، حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «أُنزِلَ ذَلِكَ فِي الدُّعَاءِ» (ح ۴۷۲۳)

۱- «تهذیب التهذیب» ۲۶۴/۳ و ۲۶۵

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۸۶/۲

«طلق بن غنّام، از زائده بن قدامة، از هشام بن عروة، از پدرش (عروة بن زبیر)، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: «آیهی ۱۱۰ سورهی اسراء، دربارهی دعا نازل شده است (که نباید دعا را بلند گفت و نه بسیار آهسته)».

* در باب «قوله تعالی: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰]»^۱

«حَدَّثَنَا طَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ، حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ زَرًّا عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۹-۱۰]، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَىٰ جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» (ح ۴۸۵۷)

«طلق بن غنّام، از زائده بن قدامة، از شیبانی، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از زرّ در مورد این فرمودهی خدا پرسیدم که فرمود: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۹-۱۰] «تا آن که فاصله‌ی او (و محمد صلی الله علیه و آله) به اندازهی دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بندهی خدا (محمد صلی الله علیه و آله) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند».

زرّ گوید: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ما را خبر داده است که: محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت».

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۳۵]»؛^۲ «گناهی بر شما (مردان) نیست که به طور کنایه از زنانی (که شوهرانشان فوت کرده‌اند و در عده به سر می‌برند) خواستگاری کنید و یا در دل خود، تصمیم بر این کار را بگیرید (بدون این که آن را اظهار نمایید)؛ خداوند می‌داند شما آنان را یاد خواهید کرد (و این گرایش فطری مردان نسبت به زنان است و خداوند با خواسته‌ی طبیعی شما به شکل معقول مخالف نیست) ولی به آنان پنهانی وعده‌ی زناشویی ندهید، مگر این که به طرز پسندیده‌ای (و به طور کنایه) اظهار کنید (اما در همه حال) اقدام به ازدواج ننمایید تا عده‌ی

۱- همان ۲/۷۲

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۷۶۸

آنان به سر آید؛ و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، پس از (مخالفت فرمان) او، خویشتن را بر حذر دارید و بدانید که بی‌گمان خداوند بس آمرزنده و بردبار است».

«وَقَالَ لِي طَلَّقُ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، ﴿فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾ [البقرة: ۲۳۵] يَقُولُ: «إِنِّي أُرِيدُ التَّرْوِيجَ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّهُ تَبَسَّرَ لِي امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ» (ح ۵۱۲۴)

«طلق به من گفت: زائده بن قدامة، از منصور، از مجاهد برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه‌ی ۲۳۵ سوره‌ی بقره گفت: این آیه چنان است که مرد به زنی که در حال گذراندن عده‌ی وفات است می‌گوید: همانا قصد ازدواج دارم و دوست دارم که خداوند برایم زنی نیکوکار ارزانی دارد».

* در باب «غسل المذی والوضوء منه»^۱.

* در باب «وقت العشاء الى نصف الليل»^۲.

* در باب «اهل العلم والفضل أحق بالامامة»^۳.

* در باب «انما جعل الامام ليؤتم به»^۴.

* در باب «اقبال الامام على الناس عند تسوية الصفوف»^۵.

* در باب «اذا نفر الناس عن الامام في صلاة الجمعة فصلوة الامام ومن بقى جائزة»^۶.

* در باب «القنوت قبل الركوع وبعده»^۷.

* در باب «من احب العتاقة في كسوف الشمس»^۸.

* در باب «الدعاء في الكسوف»^۱.

۱- همان ۴۱/۱

۲- همان ۸۱/۱

۳- همان ۹۳/۱

۴- همان ۹۵/۱

۵- همان ۱۰۰/۱

۶- همان ۱۲۸/۱

۷- همان ۱۳۶/۱

۸- همان ۱۴۴/۱

* در باب «صلوة الصبيان مع الناس على الجنائز»^۲.

به هر حال، روايات زائده بن قدامة رحمته، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته در بيشتر از ۲۶ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۴۵

۲- همان ۱/۱۷۷

۲۹- زکریا بن ابی زائده حنفی رحمته

[متوفای ۱۴۸ یا ۱۴۹ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، زکریا بن ابی زائده، خالد بن میمون بن فیروز، ابویحیی کوفی می باشد.
بَحْشَل گفته است: نام ابوزائده، «هبیره همدانی وادعی» است.
از کسانی که زکریا بن ابی زائده، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می توان
بدین افراد اشاره کرد:
ابواسحاق سبیبی؛ عامر شعبی؛ فراس؛ سماک بن حرب؛ سعد بن ابراهیم؛ خالد
بن سلمه؛ مصعب بن شبیبه؛ عبدالملک بن عمیر؛ و دیگر بزرگان عرصه‌ی روایت و
درایت.
و از کسانی که از زکریا بن ابی زائده، حدیث روایت نموده‌اند، می توان این افراد را
نام برد:
پسرش: یحیی؛ سفیان ثوری؛ شعبه؛ عبدالله بن مبارک؛ عیسی بن یونس؛ قَطَّان؛
وکیع بن جَرَّاح؛ ابواسامه؛ ابونعیم؛ و دیگر مردمان.
قَطَّان گوید: «لیس به بأس؛ ولیس عندی مثل اسماعیل بن ابی خالد»؛ «در روایات و
احادیث زکریا بن ابی زائده، نمی توان نقص و ایرادی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت

۱- بیوگرافی «زکریا بن ابی زائده» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۲۱/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۶۷/۱؛ «سیر اعلام
النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۰۲/۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۳۴/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی
۳۲۳/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۶۳/۲؛ «البدایة و النهایة»، ابن کثیر ۱۰۵/۱۰؛ «تقریب
التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۱۳/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۰۴؛ «الطبقات
السنیة»، تمیمی داری ۲۵۸/۳ و ۲۵۹ به شماره ۸۸۰؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۵۵/۶؛
«شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۲۴/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۰۹/۶؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۱۵۱/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۸۴/۳ و ۲۸۵

کننده‌ای مؤثق و معتبر است؛ و از دیدگاه من، وی، به سان اسماعیل بن ابی خالد نیست».

و صالح بن احمد، به نقل از پدرش (احمد بن حنبل) گوید: «اذا اختلف زکریا و اسرائیل، فان زکریا احبّ الیّ فی ابی اسحاق؛ ثم قال: ما اقرّبهما، و حدیثهما عن ابی اسحاق لیّن؛ سمعا منه بآخره»؛ «هرگاه زکریا و اسرائیل، با یکدیگر اختلاف کردند، در آن صورت از دیدگاه من، زکریا در مورد احادیث و روایات ابواسحاق، بهتر و بایسته‌تر می‌نماید؛ سپس احمد بن حنبل گفت: احادیث و روایات زکریا و اسرائیل، به احادیث و روایات محدّثان و راویان مؤثق و قابل اعتماد نزدیک است؛ و در حدیثی که زکریا و اسرائیل از ابواسحاق روایت کرده‌اند، اندکی ضعف وجود دارد که باز هم آن را از اعتبار نمی‌اندازد و باعث سقوط عدالت نمی‌گردد؛ زیرا، آن دو، احادیث ابواسحاق را در آخر عمرش شنیدند».

و عبدالله به نقل از پدرش گوید: «ثقة حلوّ الحدیث، ما اقربه من اسماعیل بن ابی خالد»؛ «زکریا بن ابی زائده، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است که احادیث و روایاتش نیز، دوست داشتنی و بایسته است؛ و احادیث و روایات او، به احادیث و روایات اسماعیل بن ابی خالد نزدیک است».

و عباس از یحیی بن معین نقل کرده که وی گفته است: «صالح»؛ «زکریا بن ابی زائده، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، کارشناس و متخصص و کاردان و توانا است».

و عثمان به نقل از یحیی بن معین گوید: «زکریا، احبّ الیّ فی کل شیء؛ و ابن ابی لیلی ضعیف»؛ «از دیدگاه من، زکریا بن ابی زائده، در هر چیز، بهتر و بایسته‌تر از دیگران است؛ و ابن ابی لیلی؛ فردی ضعیف در عرصه‌ی حدیث می‌باشد».

و احمد عجلی گفته است: «کان ثقة»؛ «زکریا بن ابی زائده، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است».

ابن حبّان در کتاب «الثقات»، گفته است: «نام ابوزائده، «فیروز» می‌باشد».

و خالد گوید: زکریا بن ابی زائده، به سال ۱۴۸ یا ۱۴۹ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

ابوبکر بردیجی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث زکریا بن ابی زائده، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد است».

و یعقوب بن سفیان و ابوبکر بزّار گفته‌اند: «ثقة»؛ «زکریا بن ابی زائده، از راویان مطمئن و قوی و معتبر و قابل اعتماد و مؤثق و مُعتمد می‌باشد».

و ابن سعد گوید: «كان ثقة، كثير الحديث»؛ «زکریا بن ابی زائده، فردی مؤثق و قابل اعتماد است که به روایت احادیث زیادی پرداخته است».

و ابن قانع گوید: «كان قاضياً بالكوفة»؛ «زکریا بن ابی زائده، در شهر کوفه، عهده دار پست مهم و خطیر قضاوت بود».

شایان ذکر است که زکریا بن ابی زائده، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به بیان بیوگرافی زکریا بن ابی زائده پرداخته و او را در ردیف دانشوران و صاحب نظران احناف قرار داده و در ادامه گفته است: «روی له الشیخان»؛ «شیخان (بخاری و مسلم) از زکریا بن ابی زائده، حدیث روایت کرده‌اند».

یحیی پسر زکریا بن ابی زائده، گوید: پدرم، خطاب به من گفت: «یا بُنیّ! علیک بالنعمان بن ثابت، فخذ عنه قبل ان یفوتک»؛ «پسر! نعمان بن ثابت (امام ابوحنیفه رحمته) را دریاب و پیش از آن که او را از دست بدهی، از علم و دانش، حکمت و فرزاندگی و علوم و معارف وی، استفاده کن».

یحیی پسر زکریا بن ابی زائده گوید: «ربّما عرضتُ علی ابی فتیاه فتعجّب به ویأتی ابنه یحیی رحمه الله تعالی»؛ «چه بسا که بر پدرم، فتواهایی از امام ابوحنیفه رحمته عرضه می‌کردم و او نیز از فتواهای او شگفت زده و مبهوت می‌شد و او را به تحسین و إعجاب وامی‌داشت، از این رو، به خاطر فراگیری فتواهای امام ابوحنیفه رحمته، و اطلاع و آگاهی

از آن‌ها، به نزد پسرش می‌آمد. خدایش، او را بیامرزد و در جوار رحمت‌های بی‌کران خویش، جای بدهد».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱، آمده است: «أَنَّه مع جلاله قدره وتقدمه وكونه من شیوخ شیوخ صاحبی الصحیحین، یروی عن الامام ابی حنیفة الکثیر فی هذه المسانید»؛ «زکریا بن ابی زائده رحمته - با وجود این که از منزلت و مقامی بالا و بزرگ و از شأن و جایگاهی بس والا و سترگ برخوردار بود و از زمره‌ی اساتید استادانِ امام بخاری رحمته و امام مسلم رحمته (نویسندگان دو کتاب «الجامع الصحیح» بخاری و «الجامع الصحیح» مسلم) به شمار می‌آمد - باز هم در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته بسیار حدیث روایت نموده است».

و حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در شمار محدثان و راویان شهر کوفه برشمرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده گوید:

زکریا بن ابی زائده رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ [الزمر: ۶۸]»^۳

«حَدَّثَنِي الْحَسَنُ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ، عَنْ زَكْرِيَاءَ بْنِ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنِّي أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ بَعْدَ التَّفْخَةِ الْآخِرَةِ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَىٰ مُتَعَلِّقٌ بِالْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكْذَلِكُ كَأَنَّ أُمَّ بَعْدَ التَّفْخَةِ» (ح ۴۸۱۳)

«حسن، از اسماعیل بن خلیل، از عبدالرحیم، از زکریا بن ابی زائده، از عامر، از

۱- «جامع المسانید»، ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، ۴۵۸/۲

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۰/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۷۱۱/۲

ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من نخستین کسی هستم که پس از دمیدن صور دوم، سر خویش را برمی دارد و ناگاه موسی صلی الله علیه و آله را می بینم که به عرش خداوند آویخته است و نمی دانم که وی در همین حالت بوده یا پس از صور دوم، زنده شد است؟».

* در باب «فضل من استبرأ لدينه»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ، عَنْ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ التُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامُ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الْمَشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ: كَرَاعٍ يَرَعَى حَوْلَ الْحَمَى، يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمَى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ" (ح ۵۲)

«ابونعیم، از زکریا بن ابی زائده، از عامر برای ما روایت کرده که وی گفته است: از نعمان بن بشیر رضی الله عنه شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «حرام و حلال، هر دو، واضح و آشکارند (مشخص هستند)؛ و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آن‌ها را نمی دانند؛ هر کس، از آن‌ها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است؛ و کسی که خود را با آن‌ها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)؛ مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دام‌های خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند؛ آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند در روی زمین، محرمات او هستند. بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد؛ و آن، قلب است».

* در باب «إذا أدخل رجله وهما طاهرتان»^۲؛

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفِّيَّ، فَقَالَ: «دَعُهُمَا، فَإِنِّي

۱- همان ۱۳/۱

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۳۳/۱

أَدْخَلْتُهُمَا ظَاهِرَتَيْنِ . فَمَسَحَ عَلَيْهِمَ» (ح ۲۰۶)

«ابونعیم، از زکریا بن ابی زائده، از عامر، از عروه بن مغیره، از پدرش (مغیره بن شعبه رضی الله عنه) برای ما روایت کرده که وی گفته است: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. (هنگام وضو) خواستم موزه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیرون بیاورم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آن‌ها را بیرون نیاور، چون من آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشیده‌ام». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر موزه هایش، مسح نمود».

* در باب «من قام لجنزة يهودی»^۱.

* در باب «اذا قال: فلان يقرءك السلام»^۲.

* در باب «الإتياء عن المعاصی»^۳.

* در باب «علامات النبوة في الاسلام»^۴.

* در باب «علامات النبوة في الاسلام»^۵.

* در باب «الشروط التي لاحتل في النكاح»^۶.

* در «كتاب الذبائح والصيد والتسمية»^۷.

* در باب «لبس جبة الصوف في الغزو»^۸.

* در باب «الساعی علی المسکین»^۹

به هر حال، روایات «زکریا بن ابی زائده رضی الله عنه در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد

بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه در بیشتر از ۲۰ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۷۵

۲- همان ۲/۹۲۴

۳- همان ۲/۹۶۰

۴- همان ۱/۵۰۵

۵- همان ۱/۵۱۲

۶- همان ۲/۷۷۴

۷- همان ۲/۸۲۳

۸- همان ۲/۸۶۲

۹- همان ۲/۸۸۹

۳۰- زُهیر بن معاویة حنفی رحمته

[متوفای ۱۷۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ و حجت در حدیث، زُهیر بن معاویة بن حُدیج (بن رُحیل بن زُهیر بن خیشمة)، ابوخثیمه جُعی کوفی، محدث جزیره و برادر «رُحیل» و «حُدیج» می باشد که از اسود بن قیس، ابواسحاق، سماک بن حرب، حُمید طویل، ابوالزبیر، زیاد بن علاقة و کسان دیگر از طبقه ی آنان، حدیث روایت نموده است. و از کسانی که از زُهیر بن معاویة، به روایت حدیث پرداخته اند، می توان بدین افراد اشاره کرد:

ابوداود؛ حسن بن موسی آشیب؛ ابونعیم؛ ابوجعفر نفیلی؛ احمد بن یونس؛ یحیی بن یحیی تمیمی و و شماری دیگر از مردمان. زُهیر بن معاویة، یکی از دانشوران و صاحب نظران عرصه ی روایت و درایت و یکی از علماء و اندیشمندان عرصه ی حدیث بود. سفیان بن عیینه خطاب به یکی از دانش پژوهان و جستجوگران علم و دانش گفت: «علیک بزُهیر بن معاویة؛ فها بالكوفة مثله»؛ «زُهیر بن معاویة را دریاب و او را لازم بگیر؛ زیرا در کوفه، کسی به سان او، وجود ندارد».

۱- بیوگرافی «زُهیر بن معاویة» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۲۷/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۷۱/۱؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۸۱/۸؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۳۷/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۲۷/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۸۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۱۷/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۰۵؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری ۲۶۶/۳ و ۲۶۷ به شماره ی ۸۸۶؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۷۶/۶؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۰۵؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۳۴۷/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۵۲/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۳۳/۱

و معاذ بن معاذ گوید: «و الله! ما كان سفیان الثوری عندی بأثبت من زهیر»؛ «سوگند به خدا! از دیدگاه من، سفیان ثوری، مؤثقت‌تر و معتبرتر از زهیر بن معاویة نیست».

و شعیب بن حرب، پس از آن که حدیثی از زهیر و شعبه ذکر کرده بود، گفت: «زهیر، احفظ عندی من عشرین مثل شعبة»؛ «از دیدگاه و نظرگاه من، زهیر از بیست نفر مثل شعبه، حافظ‌تر و ضابط‌تر می‌باشد».

و احمد بن حنبل گوید: «زهیر، من معادن العلم»؛ «زهیر بن معاویة، یکی از گنجینه‌ها و ذخیره‌های علم و دانش و حکمت و فرزنگی است».

ابوحاتم رازی گوید: «زهیر، احبّ الینا من اسرائیل فی کلّ شیء الا فی حدیث ابی اسحاق؛ قیل لابی حاتم: فزائدة وزهیر؟ قال: زهیر، اتقن وهو صاحب سنة غیر انه تأخر سماعه عن ابی اسحاق»؛ «از دیدگاه ما، زهیر بن معاویة نسبت به اسرائیل، در هر چیز - به جز در نقل حدیث از ابواسحاق - بهتر و بایسته‌تر است». از ابوحاتم پرسیده شد: دیدگاه شما در مورد مقایسه‌ی زائده با زهیر چیست؟ وی در پاسخ گفت: «زهیر، ماهرتر و خبره‌تر و زبردست‌تر و چیره‌تر است؛ زیرا وی، صاحب «سنت» است؛ و تفاوت فقط در همین است که در سماع زهیر از ابواسحاق، تأخیر وجود دارد».

ابوحاتم در ادامه‌ی سخنانش گفت: زهیر بن معاویة، در ماه رجب، به سال ۱۷۳ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست. خدایش، او را بیمارزد و در جوار رحمت‌های بی‌کران خویش جای دهد.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی و زندگی نامه‌ی زهیر بن معاویة پرداخته و وی را از دانشوران و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «ابوخیثمہ الکوفی، من اصحاب الامام؛ ووثقہ ابن معین»؛ «ابوخیثمہ کوفی (زهیر بن معاویة)، از شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رحمته الله است؛ و یحیی بن معین نیز او را مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده است».

علی بن جعد گوید: «كان رجل یختلف الی زهیر؛ ثم فقده؛ فأتاه بعد ذلك؛ فقال: این

كنت؟ قال: ذهبْتُ الى ابي حنيفة. فقال: نعم؛ ما تعلّمتَ لمجلس تجلسه مع ابي حنيفة خیر في ذلك من ان تأتینی شهراً؛» «مردی به نزد زُهیر بن معاویة (برای یادگیری و فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و روایت و درایت) رفت و آمد داشت و به نزد او آمد و شد می‌کرد؛ سپس، زُهیر بن معاویة، چند روزی آن مرد را نیافت؛ و چون، پس از مدتی به نزد او آمد، از او پرسید: کجا بودی؟ آن مرد در پاسخ گفت: (برای یادگیری و فراگیری اوامر و فرامین الهی، تعلیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی) به نزد امام ابوحنیفه رحمته رفته بودم. زُهیر، خطاب بدان مرد گفت: آری؛ اگر چنانچه در یک مجلس از مجالس و محافل علمی و آموزشی امام ابوحنیفه رحمته بنشینی و در آن مجلس، چیزی را از وی فرا بگیری، برای تو بهتر و ارزنده‌تر از آن خواهد بود که به مدت یک ماه به نزد من بیایی و به یادگیری و فراگیری علم و دانش پردازی! (یعنی یک جلسه‌ی درس امام ابوحنیفه رحمته، برابر با آمدن یک ماه به نزد من است!)».

و شیخ الحدیث، محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری»^۱، زُهیر بن معاویة را در شمار دانشوران و صاحب نظران احناف و در زمره‌ی اساتید امام بخاری رحمته برشمرده و در ادامه گفته است: «هو من رواة الستة»؛ «زُهیر بن معاویة، یکی از راویان شش کتاب معتبر حدیث می‌باشد»؛ (یعنی «الجامع الصحیح» بخاری؛ «الجامع الصحیح» مسلم؛ «سُنن ترمذی»؛ «سُنن ابوداود»؛ «سنن ابن ماجه»؛ و «سُنن نسایی».)

و در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ نیز به این موضوع پرداخته شده است که زُهیر بن معاویة، از آن دسته از محدّثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی روایت نموده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۳، آمده است: «و أنّه مع جلاله قدره في العلم، وكوفه

۱- «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری» ۶۷/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۳۰۳/۳

۳- «جامع المسانید» ۴۵۸/۲

شیخ شیوخ البخاری و مسلم، من اصحاب الامام ابی حنیفة، وروی عنه كثيراً فی هذه المسانید؛ «زُهیر بن معاویة - با وجود این که در عرصه‌ی علم و دانش، از شأن و جایگاهی بس والا برخوردار است و استاد اساتید بخاری و مسلم به شمار می‌آید - باز هم از شاگردان و اصحاب امام ابوحنیفه رحمته است؛ از این رو، در این مسانید نیز، از وی، بسیار حدیث روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»،^۱ زُهیر بن معاویة را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.^۲

نگارنده‌ی سطور گوید:

زُهیر بن معاویة رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به حساب می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قصة وفد طیّ و حدیث عدیّ بن حاتم»^۳

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «عَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا حَجَّةَ الْوَدَاعِ»، قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: «وَبِمَكَّةَ أُخْرَى» (۴: ۴۰۴)

«عمرو بن خالد، از زُهیر بن معاویة، از ابواسحاق برای ما روایت کرده که وی گفته است: زید بن ارقم رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نوزده غزوه جهاد کرده است و پس از آن که به مدینه هجرت کرد، حج کرد؛ و در طول عمر خویش، فقط یک بار حج نمود و پس از آن حج نکرد. و آن حج، در حجّة الوداع بود.

ابواسحاق گوید: آن حضرت صلی الله علیه و آله (قبل از هجرت) در مکه حج دیگر کرده است».

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَانِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۳]»^۴

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۲

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۳/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۳۲/۲

۴- همان ۶۵۵/۲

عَازِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الرَّجَالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ، وَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ فَذَكَ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْرَانِي عَشَرَ رَجُلًا» (ح ۴۵۶)

«عمرو بن خالد، از زُهَير بن معاوية، از ابواسحاق، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از براء بن عازب رضی الله عنه شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ أُحُد، عبدالله بن جُبَیر رضی الله عنه را فرماندهی افراد پیاده قرار داد؛ و آن‌هایی که شکست خورده بودند، برگشتند. از این رو، فرموده‌ی خداوند اشاره به همین است که: پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از پشت سرشان فرامی خواند. و در آن روز، به جز دوازده نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود».

* در باب ﴿وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹]^۱
«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا بِيَانٌ، أَنَّ وَبَرََةَ حَدَّثَهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا - أَوْ إِلَيْنَا - ابْنُ عُمَرَ، فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ تَرَى فِي فِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ «كَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدَّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمَلِكِ» (ح ۴۵۱)

«احمد بن یونس، از زُهَير بن معاوية، از بیان، از وَبَرََة برای ما روایت کرده که وی گفته است: سعید بن جبیر گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به نزد ما آمد؛ مردی گفت: درباره‌ی جنگی که فتنه آن را سبب شده باشد، چه می‌اندیشی؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آیا تو می‌دانی که فتنه چیست؟ محمد صلی الله علیه و آله با مشرکان می‌جنگید؛ و به راستی، در آمدن بر مشرکان و چندگانه پرستان فتنه بود؛ و جنگ آن حضرت صلی الله علیه و آله مانند جنگ شما بر سر تصاحب قدرت نبود».

* در باب ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ [الضحى: ۳]^۲
«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جُنْدَبَ بْنَ سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «اشْتَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَتَيْنِ -

۱- همان ۶۷۰/۲

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۷۳۸/۲ و ۷۳۹

أَوْ ثَلَاثًا -»، فَجَاءَتْ امْرَأَةً فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ شَيْطَانُكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِيبَكَ مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ - أَوْ ثَلَاثَةٍ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالصُّحْحَىٰ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝﴾ [الضحى: ۱-۳]: «تَقْرَأُ بِالتَّشْدِيدِ وَالتَّخْفِيفِ، بِمَعْنَى وَاحِدٍ، مَا تَرَكَكَ رَبُّكَ» وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «مَا تَرَكَكَ وَمَا أَبْغَضَكَ» (ح ۴۹۰)

«احمد بن یونس، از زهیر بن معاویه، از اسود بن قیس، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از جندب بن سفیان شنیدم که گفت: رسول خدا ﷺ بیمار شد و دو یا سه شب برای نماز تهجد برنخواست؛ از این رو، زنی (زن ابولهب) آمد و گفت: ای محمد! امیدوارم که شیطان، تو را رها کرده و واگذاشته باشد. او را نمی‌بینم که برای دو یا سه شب به تو نزدیک شده باشد. از این رو، خداوند بلند مرتبه این آیات را نازل کرد: ﴿وَالصُّحْحَىٰ ۝ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝﴾ [الضحی: ۱-۳] «سوگند به روشنایی آغازین روز؛ و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد؛ پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمن ندانسته است و مورد خشم قرار نداده است».

* در باب «فضل سورة الكهف»^۱

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَإِلَى جَانِبِهِ حِصَانٌ مَرْبُوطٌ بِشَطْنَيْنِ، فَتَغَشَّتْهُ سَحَابَةٌ، فَجَعَلَتْ تَدْنُو وَتَدْنُو وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ تَنْزَلَتْ بِالْقُرْآنِ» (ح ۵۰۱)

«عمرو بن خالد، از زهیر بن معاویه، از ابواسحاق، از براء بن عازب، برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی سوره‌ی کهف را در حالی می‌خواند که به یک سوی وی، اسبی بود که با دو ریسمان بسته شده بود؛ ابری آمد و آن مرد را فراگرفت و اندک اندک بدو نزدیک شد و اسب وی (از ترس) پا به فرار نهاد؛ چون صبح فرارسید، وی به نزد پیامبر ﷺ آمد و این ماجرا را به اطلاع رسول خدا ﷺ رسانید. آن حضرت ﷺ فرمود: «آن، رحمتی است که به خاطر قرآن، نازل شده است».

- * در باب «الصلاة من الايمان»^۱.
- * در باب «اذا غسل الجنابة او غيرها فلم يذهب اثره»^۲.
- * در باب «من آفاض على رأسه ثلاثاً»^۳.
- * در باب «قراءة الرجل في حجر امرأته»^۴.
- * در باب «اذا رأَت المستحاضة الطهر»^۵.
- * در باب «اذا بدره البزاق، فليأخذه بطرف ثوبه»^۶.
- * در باب «الاذان قبل الفجر»^۷.
- * در باب «تخفيف الامام في القيام و اتمام الركوع والسجود»^۸.
- به هر حال، روایات زُهَير بن معاوية رحمته الله، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۴۹ مورد آمده است.

۱- همان ۱۰/۱

۲- همان ۳۶/۱

۳- همان ۳۹/۱

۴- همان ۴۳/۱

۵- همان ۴۷/۱

۶- همان ۵۹/۱

۷- همان ۸۷/۱

۸- همان ۹۷/۱

۳۱- سعید بن ابوعروبة؛ مهران رضی اللہ عنہ

[متوفای ۱۵۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث، ابوالنضر عدوی بصری، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی و از زمره‌ی طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی دینی می‌باشد که از حسن، محمد بن سیرین، ابونضرة عبدی، ابورجاء عطاردی، نضر بن انس، قتادة، مطر و زق و شمار زیادی از دیگر محدثان و بزرگ مردان اسلامی، حدیث روایت نموده است. و از کسانی که از سعید بن ابی عروبة، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

بشر بن مفضل؛ ابی علیة؛ محمد بن جعفر غندر؛ یحیی بن سعید؛ روح بن عبادة؛ عبدالوهاب بن عطاء؛ سعید بن عامر ضبی؛ ابوعاصم؛ محمد بن عبدالله انصاری و کسان دیگر.

یحیی بن معین و نسایی، سعید بن ابوعروبة را شخصیتی مؤثق و قابل اعتماد معرفی کرده‌اند؛ و وی، از زمره‌ی نخستین کسانی به شمار می‌آید که در شهر بصره، کتابی را بر مبنای ابواب فقهی، تدوین و ساماندهی و تألیف و نگارش نموده است.

احمد بن حنبل گوید: «لم یکن له کتاب؛ انما کان یحفظ»؛ «سعید بن ابوعروبة، برای نقل و روایت حدیث، کتابی در دسترس نداشت؛ بلکه تمامی روایات و احادیث را از حفظ داشت (و به هنگام نقل و روایت حدیث، از قدرت حافظه‌ی خویش کار می‌گرفت

۱- بیوگرافی «سعید بن ابوعروبة» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۵۰۴/۱/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲۹۳/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۶۰/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۶۸/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۵۱/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۶/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۶۰/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۲۰؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۳۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۶۲/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۶۹/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱۷۷/۱ و ۱۷۸

و بر مبنای حفظ خویش، به روایت احادیث می‌پرداخت؛ بی‌آن که کتابی در اختیار داشته باشد».

و یحیی بن معین گوید: «هو اثبت الناس في قتادة ومعه هشام وشعبة»؛ «در مورد روایات قتاده، سه نفر، از زمره‌ی مطمئن‌ترین و مؤثق‌ترین افراد به شمار می‌آیند که عبارتند از: سعید بن ابوعروبه؛ هشام (دستوایی) و شعبه».

و ابوعوانه گفته است: «لم يكن عندنا في ذلك الزمان، احفظ من سعید»؛ «از دیدگاه ما، در این روزگار، کسی حافظ‌تر و ضابط‌تر از سعید بن ابوعروبه وجود ندارد».

و سرانجام، سعید بن ابوعروبه رحمته به سال ۱۵۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

یحیی بن معین و نسایی در مورد سعید بن ابوعروبه گفته‌اند: «ثقة»؛ «وی، فردی مؤثق و قابل اعتماد است».

و ابوزرعه گوید: «ثقة مأمون»؛ «سعید بن ابوعروبه، از راویان ثقة و معتبر و مطمئن و مورد اعتماد می‌باشد».

ابن ابوخیثمه گوید: «اثبت الناس في قتادة، سعید بن ابی عروبه وهشام الدستوایی»؛ «در مورد روایات قتاده، مطمئن‌ترین و معتبرترین فرد، سعید بن ابی عروبه و هشام دستوایی می‌باشند».

و ابوداود طیالسی گوید: «كان احفظ اصحاب قتادة»؛ «سعید بن ابوعروبه، حافظ‌ترین و ضابط‌ترین شاگردان قتاده به شمار می‌آمد».

و ابن ابی حاتم، به نقل از ابوزرعه گوید: «سعید، احفظ واثبت من ابان العطار»؛ «سعید بن ابوعروبه»، نسبت به ابان عطار، هم حافظ‌تر و ضابط‌تر است و هم مطمئن‌تر و معتبرتر». و ابوحاتم گوید: «هو قبل ان يختلط، ثقة؛ وكان اعلم الناس بحديث قتادة»؛ «سعید بن ابی عروبه، پیش از آن که دچار حواس پرتی و درآمیختگی و اختلال حواس شود، فردی مؤثق و معتبر بود؛ و وی نسبت به احادیث قتاده، از زمره‌ی داناترین و

آگاه‌ترین مردمان به شمار می‌آمد».

و ابن سعد گفته است: «كان ثقة كثير الحديث؛ ثم اختلط في آخر عمره»؛ «سعيد بن ابی عروبة، روایت کننده‌ای ثقه و معتمد و مطمئن و قابل اعتماد است که به روایت احادیث زیادی پرداخته است؛ و وی، در آخر عمر خویش، دچار حواس پرتی و درآمیختگی و اختلال حواس شده است».^۱

و احمد عجلی گوید: «كان ثقة»؛ «سعيد بن ابی عروبة، فردی مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود».

ابن عدی گفته است: «و سعيد من ثقات المسلمين»؛ «سعيد بن ابی عروبة، یکی از مسلمانان ثقه و مورد اعتماد بود».

شایان ذکر است که سعيد بن ابی عروبة رضی الله عنه، از آن دسته از محدثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»،^۲ وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، سعيد بن ابی عروبة را در زمره‌ی راویان شهر بصره ذکر نموده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۴، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «سعيد بن ابی عروبة، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه، حدیث روایت نموده است».

نگارنده گوید:

۱- نگا: «درآمدی بر علوم حدیث»، دکتر محمود طحان، ترجمه فیض محمد بلوچ، صص ۳۹۸-۴۰۰

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۴

۳- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۷

۴- «جامع المسانید» ۲/۴۴۳

سعید بن ابی عروبه رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «رفع البصر الى السماء في الصلاة»^۱

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلَاتِهِمْ»، فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيْتُنَّ عَنْ ذَلِكَ أَوْ لَيْتُنَّ عَنْ أَبْصَارِهِمْ» (ح ۷۵۰)

«علی بن عبدالله، از یحیی بن سعید، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده برای ما روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا برخی از مردم، در نماز، به طرف آسمان نگاه می‌کنند؟» و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جایی که فرمود: «با از این کار خود، باز می‌آیند و یا بینایی شان، ربه می‌شود».

* در باب «مناقب عمر بن الخطاب، ابی حفص القرشی العدوی»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، ح وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ، وَكَهْمَسُ بْنُ الْمِنْهَالِ، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَحَدٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَضْرَبَهُ بِرِجْلِهِ، قَالَ: «اثْبُتْ أَحَدٌ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدَانِ» (ح ۳۶۸۶)

«مُسَدَّدٌ، از یزید بن زریع، از سعید بن ابی عروبه برای ما روایت کرده است. و همچنین خلیفه برای من گفت: محمد بن سواء و کهمس بن منهال، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه بالای کوه آمد رفتند؛ کوه احد، آنان را

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۳/۱ و ۱۰۴

۲- همان ۵۲۱/۱

لرزاند؛ آن حضرت ﷺ با پای خویش، بر روی کوه زد و فرمود: «ای أحد؛ آرام باش، چرا که روی تو تنها، یک پیامبر، یک صدیق و یا دو شهید قرار دارد».

* در باب «بیع التصاویر الّتی لیس فیها روح وما یکره من ذلك»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، أَخْبَرَنَا عَوْفٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ، إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدَيَّ، وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً، فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» قَرَبَا الرَّجُلُ رُبُوءَ شَدِيدَةٍ، وَاصْفَرَ وَجْهُهُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ، إِنَّ أُنْبِيَّتَ إِلَّا أَنْ تَصْنَعَ، فَعَلَيْكَ بِهِذَا الشَّجَرِ، كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: سَمِعَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، مِنْ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ، هَذَا الْوَاحِدَ» (ح ۲۲۲۵)

در آخر این حدیث امام بخاری چنین بیان کرده است که سعید بن ابی عروبه، از نضر بن انس رضی الله عنه فقط همین حدیث را شنیده است.

* در باب «من غلب العدو، فاقام على عرصتهم ثلاثاً»^۲.

* در باب «ذكر الملائكة»^۳.

* در باب «مناقب عمر بن الخطاب، ابی حفص القرشی العدوی»^۴.

* در باب «موت النجاشی»^۵.

* در باب «قتل ابی جهل»^۶.

* در باب «قوله تعالى: ويقول الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم؛ ألا لعنة الله

۱- همان ۲۹۷/۱

۲- همان ۴۳۱/۱

۳- همان ۴۵۵/۱

۴- همان ۵۲۱/۱

۵- همان ۵۴۷/۱

۶- همان ۵۶۶/۲

علی الظالمین»^۱.

* در باب «تفسیر سورة لم یکن»^۲.

* در باب «کثرة النساء»^۳.

* در باب «الدواء بالعسل»^۴.

به هر حال، روایات سعید بن ابی عروبة رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۴ مورد آمده است.

۱- همان ۶۷۸/۲

۲- همان ۷۴۱/۲

۳- همان ۷۵۸/۲

۴- همان ۸۴۸/۲

۳۲- سفیان (بن سعید بن مسروق) ثوری حنفی رحمته

[متوفای ۱۶۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، شیخ الاسلام، سرور و سالار حافظان حدیث، ابوعبدالله کوفی می‌باشد که نسبت وی، به «ثور» مُضَر، (یعنی ثور بن عبد مَنَاة بن اَدُّ بن طابخة) می‌رسد، نه ثور «همدان».

از کسانی که سفیان ثوری، از آنها حدیث روایت نموده است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پدرش؛ زبید بن حارث؛ حبیب بن ابی ثابت؛ اسود بن قیس؛ زیاد بن علاقة؛ محارب بن دثار؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که از سفیان ثوری، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

عبدالله بن مبارک؛ یحیی قَطَّان؛ ابن وهب؛ وکیع بن جَرَّاح؛ فربابی؛ قبیصة؛ ابونعیم؛ محمد بن کثیر؛ احمد بن یونس یربوعی؛ و شماری دیگر از شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

۱- بیوگرافی «سفیان بن سعید بن مسروق ثوری» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۲۹/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۰۱/۶؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۲۲۲/۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۷۸/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۶۹/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۹۹/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۷۱/۱؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۷۱/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، ۲۲۹/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۵۱/۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۲۳؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۵۰/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۵۳/۷؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۵؛ «وفیات الاعیان»، ابن خلکان ۳۸۶/۲؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۳۹/۲؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۹۴/۱

۲- «تذكرة الحفاظ» ۲۰۳/۱-۲۰۵

شعبه؛ یحیی بن معین و گروهی دیگر از بزرگان عرصه‌ی حدیث شناسی و رجال پژوهی، گفته‌اند: «سفیان، امیرالمؤمنین فی الحدیث»؛ «امیرمؤمنان در حدیث، سفیان ثوری است».

عبدالله بن مبارک گوید: «کتبتُ عن الف ومائة شیخ؛ ما فیهم افضل من سفیان»؛ «از هزار و صد استاد و پیشوای دینی، حدیث نوشته‌ام؛ ولی در میان آن‌ها، کسی را برتر و بایسته‌تر از سفیان ثوری ندیده‌ام».

و شعبه نیز پیوسته می‌گفت: «سفیان، احفظ منی»؛ «سفیان ثوری، نسبت به من، حافظ‌تر و ضابط‌تر می‌باشد».

و ورقاء گوید: «لم یرالثوری مثل نفسه»؛ «سفیان ثوری، به سان خود را هرگز ندیده است؛ (یعنی: وی، انسانی بی‌بدیل و بی‌نظیر و یکتا و بی‌همتا و منحصر به فرد و یگانه است)».

احمد بن حنبل گفته است: «لم یتقدّمه فی قلبی احدٌ»؛ «هیچ کس، در قلبم، جایگاه و منزلت سفیان ثوری را ندارد؛ (یعنی: از دیدگاه من، سفیان ثوری، بر همه، ترجیح و برتری و تفوق و اولویت دارد)».

و قطان گوید: «ما رأیتُ أحفظ منه؛ وکنتُ اذا سألته عن مسألة او عن حدیث لیس عنده، اشتدّ علیه»؛ «من کسی را حافظ‌تر و ضابط‌تر از سفیان ثوری ندیده‌ام؛ و هرگاه از وی، در مورد مسأله یا حدیثی، سؤال می‌کردم و وی، نسبت بدان، آگاهی و شناختی نداشت، بر وی سخت می‌گذشت؛ از این رو، بی‌درنگ و بلافاصله، به یادگیری و فراگیری آن می‌پرداخت و در این زمینه، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌ورزید».

عبدالرزاق گوید: سفیان ثوری گفته است: «ما استودعت قلبی شیئاً قطّ فحاننی»؛ «هرگز چنین اتفاق نیافتاده است که قلبم، چیزی (از علم و دانش و حکمت و معارف) را در خودش به ودیعه بنهد و بعداً به من خیانت نماید؛ (یعنی هر آنچه را حفظ کردم و به خاطر سپردم، هرگز به دست فراموشی سپرده نشده و دچار تحریف و دگرگونی و تغییر و تبدیل نیز نشده است)».

و اوزاعی می‌گوید: «لم یبق من تجتمع علیه الامة بالرضی والصحة الا سفیان»؛ «از کسانی که اُمت اسلامی، بر موافقت و درستکاری و امانت داری و راستی وی، اتفاق

نظر و اجماع دارند، فقط سفیان ثوری باقی مانده است».

عبدالله بن مبارک نیز گوید: «لا اعلم علی وجه الارض اعلم من سفیان»؛ «سراغ ندارم که بر روی زمین، کسی داناتر و آگاه‌تر و دانشمندتر و عالم‌تر از سفیان ثوری وجود داشته باشد».

و وکیع بن جراح گوید: «کان سفیان بحراً»؛ «سفیان ثوری؛ دریایی از علم و دانش و حکمت و فرزangi بود».

و یحیی قطن گوید: «سفیان، فوق مالک فی کل شیء»؛ «درجه و جایگاه سفیان ثوری، در هر چیز، عالی‌تر و والاتر و نامی‌تر و برجسته‌تر از مالک بن انس است».

ابواسامه نیز گوید: «من أخبرك أنه رأی مثل سفیان، فلا تصدّقه»؛ «هر کس، به تو چنین خبر داد که وی، فردی همانند و شبیه سفیان ثوری را دیده است، پس سخن او را باور مکن».

ابن ابی ذئب گفته است: «ما رأیت بالعراق احداً یشبه ثوریکم الثوری؛ قال: وددتُ انّی نجوتُ من العلم لا علیّ ولا لی؛ وما من عملٍ انا اخوف علیّ منه؛ یعنی الحدیث»؛ «در سرزمین عراق، فردی را شبیه و همسان سفیان ثوری شما ندیده‌ام؛ و سفیان (این قدر متواضع و فروتن بود که) چنین می‌گفت: دوست دارم که از علم و دانش، نجات و رهایی یابم و از محاسبه‌ی آن، جان سالم به در ببرم که نه به ضرر و زیان من باشد و نه به سود و فایده‌ی من؛ و از هیچ کرداری، بر خویشتن به اندازه‌ی حدیث، ترسان و هراسان نیستم».

یحیی بن یمان گوید: از سفیان ثوری شنیدم که می‌گفت: «العالم، طیب الدین؛ والدرهم، داء الدین؛ فاذا اجترّ الطیب الداء الیه؛ متی یداوی غیره»؛ «شخص عالم و دانشمند و حکیم و فرزانه، پزشک دینی است؛ و درهم (مسائل مادی و اقتصادی)، بیماری دین به شمار می‌آید؛ از این رو، هرگاه خود پزشک، بدان بیماری و درد، مبتلا باشد، پس چه موقع می‌تواند دیگران را معالجه و درمان کند!؟» (عالمی که کامرانی و تن‌پروری کند؛ او خویشتن گم است، که را راهبری کند).

خریبی گوید: از سفیان ثوری شنیدم که می‌گفت: «لیس شیء انفع للناس من الحدیث»؛ «برای مردم، هیچ چیز، سودمندتر و مفیدتر از حدیث نیست».

و ابواسامة گوید: از سفیان شنیدم که می‌گفت: «لیس طلب الحدیث من عدّة الموت؛ لکنّه علّة یتشاغل بها الرجل؛ قلتُ: صدق والله! انّ طلب الحدیث، شیء غیر الحدیث؛ فطلب الحدیث، اسم عرفیّ لامور زائدة علی تحصیل ماهیة الحدیث وکثیر منها مراق الی العلم واکثرها امور یشغف بها المحدث من تحصيل النسخ الملیحة وتطلب العالی وتکثیر الشیوخ والفرح باللقاب والثناء وتمنّی العمر الطویل، لیروی؛ وحبّ التفرد الی امور عدیده لازمة للأغراض النفسانیة، لا الاعمال الربانیة؛ فاذا کان طلبک الحدیث النبوی، محفوفاً بهذه الآفات، فمتی خلاصک منها الی الاخلاص؛ واذا کان علم الآثار، مدخولاً، فما ظنّک بعلم المنطق والجدل وحکمة الاوائل الّتی تسلب الایمان وتورث الشکوک والحیرة الّتی لم تکن والله من علم الصحابة ولا التابعین ولا من علم الاوزاعی والثوری ومالك وابی حنیفة وابن ابی ذئب وشعبة؛ ولا والله! عرفها ابن المبارک ولا ابویوسف القائل: «من طلب الدین بالكلام، تزندق».

«جست و جو و کند و کاو حدیث، از ساز و برگ مرگ نیست؛ بلکه حدیث، سبب و علّتی است که فرد، بدان خود را مشغول می‌سازد». ابواسامة گوید: من می‌گویم: به خدا سوگند که راست و درست گفت؛ بی‌گمان جست و جو و کند و کاو حدیث، چیزی غیر از خود حدیث است؛ از این رو، جست و جو و طلب حدیث، عنوانی رایج برای مواردی اضافه بر تحصیل و فراگیری ماهیّت اصلی خود حدیث است.

و بسیاری از این موارد، انسان را به سوی علم و دانش و حکمت و فرزاندگی، سوق می‌دهد؛ و بیشتر آن‌ها، از زمره‌ی مواردی به شمار می‌آیند که فرد محدّث، بدان‌ها عشق می‌ورزد و شیفته و شیدای آن‌ها می‌گردد و علاقمندی و دل‌باختگی شدید و عشق پرشوری نسبت بدان‌ها دارد. مواردی از قبیل: فراچنگ آوردن نسخه‌های زیبا و عالی از کتاب‌های حدیث؛ جست و جو کردن و کند و کاو نمودن سندهای عالی حدیث؛ زانوی تلمذ زدن در محضر بسیاری از مشایخ و اساتید؛ خوشحال شدن با لقب‌ها؛ شادمان گردیدن با ستایش‌ها و تمجیدها، سپاس‌ها و تقدیرها؛ تعریف‌ها و قدردانی‌ها و مدح و توصیف‌ها؛ آرزو کردن عمر طولانی تا در این عمر طولانی، بیشتر به روایت حدیث بپردازد؛ و محبّت داشتن و عشق ورزیدن به بی‌ظنیر بودن (بی‌رقیب

بودن؛ منحصر به فرد بودن؛ یگانه بودن)؛ و دیگر مواردی که در ورای تمامی آن‌ها، اغراض نفسانی نهفته است نه اعمال ربّانی.

از این رو، اگر جست و جو و طلب تو از احادیث گهربار نبوی، توأم با این آفت‌ها و بیماری‌ها و آسیب‌ها و اپیدمی‌ها باشد، پس چه وقت می‌توانی خویشتن را از گردنه‌ی این آفت‌ها و آسیب‌ها برهانی و آن‌ها را پشت سر بگذاری و به اخلاص و صداقت برسی! (حال، قضاوت کن:) زمانی که «علم آثار» (علم احادیث و روایات)، مشتمل بر این آفت‌ها و آسیب‌ها باشد، پس گمان تو، نسبت به علم منطق، جدل و فلسفه چگونه خواهد بود؛ آن فلسفه‌ای که ایمان را به یغما می‌برد و در دل‌ها، شک و شبهه و تشویش و سردرگمی و حیرت و سرگردانی ایجاد می‌کند؛ و علاوه از آن، به خدا سوگند که، از زمره‌ی علوم صحابه، تابعان، اوزاعی، ثوری، مالک، ابوحنیفه، ابن ابی ذئب و شعبة نیز نبود؛ و به خدا سوگند که ابن مبارک و ابویوسف نیز نسبت بدان‌ها، آگاهی و شناخت نداشتند؛ تا جایی که ابویوسف نسبت بدان، چنین گفته بود: «آن که دین را با کلام، جست و جو و کند و کاو می‌کند، زندق و بی‌اعتقاد شده است».

و ابن حجر مکی، در کتاب «الخیرات الحسان»^۱ گوید: حافظ مُنتقد، یحیی بن معین گوید: «الفقهاء اربعة: ابوحنيفة، وسفيان، ومالك، والاوزاعي»؛ «صاحب نظران فقهی، چهار نفر هستند که عبارتند از: ابوحنیفه؛ سفیان ثوری؛ مالک بن انس و اوزاعی».

از یحیی بن معین پرسیده شد: «هل حدّث سفیان عنه؛ ای عن ابی حنیفة؟»؛ «آیا سفیان ثوری، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه، حدیث روایت نموده است؟» وی در پاسخ گفت: «نعم؛ کان ثقة صدوقاً فی الفقه والحديث، مأموناً علی دین الله»؛ «آری؛ به راستی که سفیان ثوری، فردی ثقه و قابل اعتماد و صادق و راستگو در فقه و حدیث بود؛ و علاوه از آن، نسبت به دین خدا نیز، فردی مطمئن و مورد اعتماد و معتبر و بایسته بود».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية فی طبقات الحنفية»^۲، به بیان بیوگرافی سفیان ثوری پرداخته و در ادامه گفته است: «ذکر الصیمری عن علی بن

۱- «الخیرات الحسان»، ص ۳۹

۲- «الجواهر المضية» ۱/۲۵۰

مسهر، انّ سفیان بن سعید، اخذ عنه علم ابی حنیفة و نسخ منه کتبه؛ و کان ابوحنیفة ینهاه عن ذلك؛ «صیمری، از علی بن مسهر (شاگرد امام ابوحنیفه رحمته) نقل کرده است که سفیان بن سعید (ثوری)، علم ابوحنیفه رحمته را از وی (علی بن مسهر) فرا می گرفت؛ و همچنین، سفیان ثوری، به وسیله ی علی بن مسهر، کتاب های ابوحنیفه رحمته را کپی و رونوشت کرده است؛ و ابوحنیفه رحمته نیز او را از این کار، منع می کرد».

قبیصة گوید: «رأیت الثوری فی المنام، فقلت: ما فعل الله بک؟»؛ «سفیان ثوری را در خواب دیدم؛ خطاب بدو گفتم: خداوند بلند مرتبه، با تو چگونه رفتار کرد؟» وی در پاسخ گفت:

نظرت الی ربی کفاحاً فقال لی هنیئاً رضائی عنک یا ابن سعید
لقد کنت قواماً اذا اظلم الدجی بعبرة مشتاق و قلب عمید
فدونک فاختر ای قصر اردنه وزرنی فائی منک غیر بعید

«به پروردگارم، به صورت رویاروی نگاه کردم؛ خداوند بلند مرتبه، خطاب به من فرمود: ای ابن سعید! از تو راضی و خشنودم؛ پس رضایتم، گوارای وجودت! به راستی، هرگاه تاریکی و ظلمت و سیاهی و دیجوری (شب)، سایه می گستراند، تو با اشکی مشتاقانه و قلبی عاشق و شیدا، به عبادت و پرستش و راز و نیاز با پروردگار بی نیاز، می ایستادی!

پس هم اکنون، بفرما و هر قصر و کاخی را که می خواهی و دوست داری، برای خود انتخاب کن؛ و مرا نیز دیدار کن؛ زیرا من، از تو، دور نیستم».

حافظ عبدالقادر قرشی در ادامه گوید: سفیان ثوری، از آن دسته از راویان و محدثانی می باشد که امام بخاری و امام مسلم، از وی حدیث روایت نموده اند.

علامه تهانوی در مقدمه ی کتاب «اعلاء السنن»^۱ گوید: ابن عبدالبرّ گفته است: علی بن مدینی گوید: «ابوحنیفة، روی عنه الثوری وابن المبارک؛ وهو ثقة، لا بأس به»؛ «ثوری و عبدالله بن مبارک، از امام ابوحنیفه رحمته، حدیث روایت نموده اند، و سفیان ثوری، از آن دسته از افرادی است که ثقة و مورد اعتماد است؛ به طوری که به روایت و

احادیث وی، نمی‌توان نقص و ایرادی وارد آورد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است». (به نقل از «التعلیق الحسن»، نیموی ۸۸/۱)

علامه تهانوی در ادامه گوید: «کان سفیان؛ يأخذ عن الامام متنكراً في أول الامر؛ فلما فطن به الامام، صار يأخذ علمه عن اصحابه»؛ «سفیان الثوری، در ابتدا، به صورت ناشناس و ناشناخته، از امام ابوحنیفه رحمته، علم و دانش را فرامی‌گرفت؛ و چون امام ابوحنیفه رحمته، او را شناخت و به شخصیت او پی برد و متوجه وی شد، از آن پس به بعد، سفیان، علم و دانش امام ابوحنیفه رحمته را از شاگردان و پیروانش فرامی‌گرفت». همچنان‌که پیشتر نیز بدین موضوع، اشاره کردیم.

و همچنین حافظ عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضية»^۱ گوید: «قال المروزی: سألت عن احمد بن حنبل عن قطبة؟ فقال: كان جلیس سفیان الثوری؛ ویقولون: انه جالس اباحنيفة، وهو الذي كان يخبر سفیان بقول ابی حنيفة ویقولون: انما عرف سفیان الثوری مذهب ابی حنيفة به؛ ثم قال قطبة: مستقیم الحديث».

«مروزی گفته است: از احمد بن حنبل پیرامون قطبة پرسیدم. وی در پاسخ گفت: قطبة، دوست و همنشین سفیان ثوری بود و مردم چنین می‌گفتند که قطبة، با ابوحنیفه رحمته نشست و برخاست داشت و با او همنشین بود؛ و همین قطبة بود که سخنان و اقوال امام ابوحنیفه رحمته را به سفیان ثوری، گزارش می‌داد و برای او نقل می‌کرد. و همچنین مردم می‌گفتند که سفیان ثوری به وسیله‌ی همین قطبة از مذهب امام ابوحنیفه رحمته آگاهی و شناخت پیدا کرد؛ و قطبة نیز در مورد سفیان ثوری می‌گفت: احادیث و روایات سفیان ثوری، صحیح و درست هستند».

و همچنین حافظ عبدالقادر قرشی، در جایی دیگر از کتاب «الجواهر المضية»^۲ گفته است: «قال ابو عصمة: كنتُ جالساً ذات يوم عند ابی حنيفة، اذ دخل عليه رجل؛ فقال: يا اباحنيفة! ما تقول في رجل، توضأ في اثناء نظيف؛ أيجوز لغيره ان يتوضأ بهذا الماء؟

۱- «الجواهر المضية» ۴۱۳/۱

۲- «الجواهر المضية» ۲۵۸/۲

قال: لا! قلتُ له: لم لا يجوز؟ يا اباحنيفة! قال: لانه ماء مستعمل. قال: فصرت الى سفیان الثوری؛ فسألته عن هذه المسألة. فقال سفیان: يجوز ان يتوضأ به. فقلتُ له: ان اباحنيفة قال: لا يجوز التوضأ بذلك. قال لي: ولم قال كذا؟ قلتُ: قال: لانه ماء مستعمل. قال: فما مضت جمعة حتى جلستُ الى سفیان؛ فاذا رجل قد سأله عن هذه المسألة بعينه؛ فقال سفیان: لا يجوز؛ لانه ماء مستعمل».

«ابوعصمة گفته است: روزی در محضر امام ابوحنیفه رحمته نشستہ بودم کہ مردی به نزد وی آمد و پرسید: ای ابوحنیفه! به نظر ما، اگر مردی از ظرفی تمییز وضو بگیرد، آیا برای غیر وی درست و روا است کہ با این آب، دوباره وضو بگیرد؟ امام ابوحنیفه رحمته در پاسخ گفت: خیر. ابوعصمة گوید: خطاب به ابوحنیفه گفتیم: ای ابوحنیفه! چرا جایز نیست؟ ایشان فرمودند: چون آب «مستعمل» است.

ابوعصمة در ادامه گوید: من به نزد سفیان ثوری رفتم و از او درباره‌ی این مسأله پرسیدم. وی در پاسخ گفت: برای دیگری، درست است کہ با این آب، وضو بگیرد. من خطاب بدو گفتم: به راستی امام ابوحنیفه رحمته در مورد این آب، گفته است کہ وضو گرفتن با چنین آبی درست نیست. سفیان ثوری به من گفت: به چه علت، ابوحنیفه چنین فتوایی را صادر کرده است؟ گفتم: زیرا چنین آبی، آب مستعمل به شمار می‌آید. ابوعصمة گوید: پس از این ماجرا، یک هفته نگذشت کہ با سفیان ثوری در مجلسی نشستہ بودم کہ مردی، عین همین مسأله را از سفیان ثوری پرسید؛ و سفیان نیز در پاسخ گفت: وضو گرفتن با چنین آبی، روا نیست؛ زیرا چنین آبی، آب «مستعمل» به شمار می‌آید».

و همچنین علامه تهانوی رحمته در مقدمه‌ی کتاب «اعلاء السنن»^۱ گفته است: ملاً علی قاری در مناقب سفیان ثوری، چنین گفته است: «روی عنه (ای عن ابی حنیفة) مصرحاً ومکناً؛ وهو احد الائمة المجتهدين ومن أقطاب الاسلام وارکان الدین، جمع بین الفقه والحديث والزهد والورع والعبادة»؛ «سفیان ثوری، هم به صراحت و آشکارا و هم به کنایه و استعاره، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است؛ و وی، یکی از

ائمه و پیشوایان مجتهد، مقتدایان و رهبران اسلامی، و ارکان و عناصر اصلی دینی به شمار می‌آید که در بین فقه و حدیث و زهد و پارسایی و عبادت، به نحو شایسته و بایسته‌ای، جمع کرده است.» («مناقب سفیان ثوری»؛ ملاعلی قاری ص ۵۶)

و حافظ ابن حجر عسقلانی رحمته الله نیز در کتاب «تقریب التهذیب»^۱، به بیان بیوگرافی سفیان ثوری پرداخته و در ادامه گفته است: «هو، ثقة حافظ فقیه عابد امام حجة؛ ومن رؤوس الطبقة السابعة»؛ «سفیان ثوری، فردی قابل اعتماد و مؤثق، حافظ در حدیث، فقیه و دانشمند، عبادت گزار و پارسا، امام و پیشوا، کارشناس و خبره و یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی طبقه‌ی هفتم بود».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲، سفیان ثوری را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.^۳

نگارنده گوید:

سفیان ثوری، از ابوحنیفه، از هیثم، از انس بن مالک و ربیعة بن عبدالرحمن، از انس بن مالک و عثمان بن زائدة، از زبیر بن عدی، از انس بن مالک رحمته الله روایت کرده است که: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله قبض وهو ابن ثلاث وستین سنة؛ وقبض ابوبکر وهو ابن ثلاث وستین؛ وقبض عمر وهو ابن ثلاث وستین»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه هر سه در شصت و سه سالگی وفات کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند.»

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۴، ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از سفیان ثوری، از امام ابوحنیفه رحمته الله، روایت کرده است.

و همچنین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری نیز، این حدیث را در مُسند خویش، به نقل از سفیان ثوری رحمته الله، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

۱- «تقریب التهذیب» ۳۷۱/۱

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۵

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۰/۲

۴- «جامع المسانید» ۲۱۴/۲

و همچنین راقم سطور گوید:

سفیان ثوری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «خیرکم من تعلّم القرآن وعلمه»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (ح ۵۰۲۸)

«ابونعیم، از سفیان ثوری، از علقمة بن مرثد، از ابو عبدالرحمن سلمی، از عثمان بن عفان رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: بهترین شما، کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران، یاد بدهد».

* در باب «نسیان القرآن؛ وهل يقول: نسيْتُ آية كذا وكذا: وقول الله تعالى:

﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿[الأعلى: ۶-۷]

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "بِئْسَ مَا لِأَحَدِهِمْ يَقُولُ: نَسَيْتُ آيَةَ كَيْتٍ وَكَيْتٍ، بَلْ هُوَ نُسْيٌ" (ح ۵۰۳۹)

«ابونعیم، از سفیان ثوری، از منصور، از ابوائل، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «چقدر بد است برای کسی که می‌گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کرده‌ام، بلکه در حقیقت، فراموش گردانیده شده‌اند».

* در باب «اثم من رأى بقرأة القرآن او تأكل به او فجر به»^۳

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ حَيْثَمَةَ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ عَفَلَةَ، قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۷۵۲/۲

۲- همان ۷۵۳/۲

۳- همان ۷۵۶/۲

الرَّزْمَانِ قَوْمٌ حَدَّثَاءُ الْأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (ح ۵۰۵۷)

«محمد بن کثیر، از سفیان ثوری، از اعمش، از خثیمة، از سوید بن غفلة برای ما روایت کرده که علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «در آخر الزمان، گروهی از جوانان بی خرد پا به عرصه‌ی وجود خواهند گذاشت که به گفته‌ی بهترین مردمان تمسک می جویند، ولی از دایره‌ی اسلام چنان خارج می گردند که تیر از هدف (شکار) خارج می شود؛ ایمان، از حنجره هایشان پایین تر نمی رود؛ از این رو، هر کجا که با ایشان روبرو شدید، ایشان را بکشید؛ زیرا کشتن آنان را پاداش است در روز قیامت».

* در باب «ما یحل من النساء وما یحرم»^۱

«وَقَالَ لَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سُفْيَانَ، حَدَّثَنِي حَبِيبٌ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: «حَرَّمَ مِنَ النَّسَبِ سَبْعٌ، وَمِنَ الصُّهْرِ سَبْعٌ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ [النساء: ۲۳] (ح ۵۱۰۵)

«احمد بن حنبل به ما گفت: از یحیی بن سعید، از سفیان ثوری، از حبیب، از سعید بن جبیر روایت است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت: هفت دسته از زنان، به خاطر نسب و هفت گروه دیگر به خاطر خویشاوندی حرام کرده شده‌اند؛ سپس آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء را تلاوت کرد.

و عبدالله بن جعفر میان دختر علی و زن علی جمع کرد (یعنی عبدالله بن جعفر، با زینب دختر فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها)، و لیلی دختر مسعود نمشلی که همسر علی صلی الله علیه و آله بود، ازدواج کرده بود».

* در باب «من أولم باقل من شاة»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ، عَنْ أُمِّهِ صَفِيَّةَ بِنْتِ سَبِيَّةَ، قَالَتْ: «أَوْلَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمَدْيَنَ مِنْ شَعِيرٍ» (ح

۱- همان ۷۶۵/۲

۲- همان ۷۷۷/۲

(۵۱۷۲)

«محمد بن یوسف، از سفیان ثوری، از منصور بن صفیة، از مادرش صفیة دختر شیبة برای ما روایت کرده که وی گفته است: «رسول خدا ﷺ در جشن عروسی یکی از همسرانش، دو مدّ جو (هر مدّ: یک چهارم صاع) به عنوان ولیمه، انفاق کرد».

* در باب «الوصاة بالنساء»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «كُنَّا نَتَقِي الْكَلَامَ وَالْإِنْسَاطَ إِلَى نِسَائِنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هَيْبَةً أَنْ يَنْزِلَ فِينَا شَيْءٌ، فَلَمَّا تُوْفِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَكَلَّمْنَا وَانْبَسَطْنَا» (ح ۵۱۸۷)

«ابونعیم، از سفیان ثوری، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: ما در روزگار رسول خدا ﷺ از سخن گفتن بسیار و آزادانه با زنان خویش، پرهیز می کردیم؛ از بیم آن که مبدا دربارهی ما چیزی نازل شود؛ و چون پیامبر خدا ﷺ وفات کرد؛ بسیار سخن می زدیم و آزادانه صحبت می کردیم».

* در باب «ما یکره من ضرب النساء؛ وقول الله: «واضربوهن»؛ ای ضرباً غیر مبرّح»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَجْلِدُ أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ» (ح ۵۲۰۴)

«محمد بن یوسف، از سفیان ثوری، از هشام بن عروه، از پدرش (عروه بن زبیر رضی الله عنه)، از عبدالله بن زمعة رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ یک از شما، زن خود را تازیانه نزنند، مانند این که غلام را تازیانه می زنند؛ و آنگاه در آخر روز، با وی جماع و آمیزش جنسی نماید».

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۷۷۹/۲

۲- همان ۷۸۴/۲

- * در باب «وضوء الصبيان»^۱.
- * در باب «ما يقرأ في صلاة الفجر يوم الجمعة»^۲.
- * در باب «باب العلم بالمصلّى»^۳.
- * در باب «الاستسقاء وخروج النبي ﷺ في الاستسقاء»^۴.
- * در باب «اذا استشفع المشركون بالمسلمين عند القحط»^۵.
- * در باب «لا يدري متى يجيء المطر الا الله عزوجل»^۶.
- * در باب «الركعة الأولى في الكسوف اطول»^۷.
- به هر حال، روايات سفيان ثوري رحمته الله، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتر از ۲۲۷ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۱۹

۲- همان ۱/۱۲۲

۳- همان ۱/۱۳۳

۴- همان ۱/۱۳۶

۵- همان ۱/۱۳۹

۶- همان ۱/۱۴۱

۷- همان ۱/۱۴۵

۳۳- سفیان بن عیینة حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۹۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، دانشور حافظ، شیخ الاسلام، ابومحمد، سفیان بن عیینة بن میمون هلالی کوفی، محدث سرزمین حَرَم و آزاده‌ی محمد بن مزاحم - برادر ضحاک بن مزاحم - می‌باشد.

وی به سال ۱۰۷ هـ. ق دیده به جهان گشود و در همان اوان کودکی و خردسالی، به جست و جو و کند و کاو علم و دانش و حکمت و فرزاتگی پرداخت و در راستای یادگیری و فراگیری، به تلاش و کوشش ایستاد.

از کسانی که سفیان بن عیینة، به سماع حدیث از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عمرو بن دینار؛ زهری؛ زیاد بن علاقة؛ ابواسحاق؛ اسود بن قیس؛ زید بن اسلم؛ عبدالله بن دینار؛ منصور بن معتمر؛ عبدالرحمن بن قاسم؛ و دیگر بزرگان عرصه‌ی حدیث شناسی و رجال پژوهی.

و از کسانی که از سفیان بن عیینة، حدیث سماع نموده‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

۱- بیوگرافی «سفیان بن عیینة» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۹۴/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۳۰/۱؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۷۴/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۰۳/۶؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۲۵/۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۷۹/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۷۰/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۴۰/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۷۱/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۲۳؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۳۵۴/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۶۸/۷؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۶۴/۵؛ «وفیات الاعیان»؛ ابن خلکان ۳۹۱/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۹؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۹۵/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۶۲/۱ و ۲۶۳ و ۲۶۴

اعمش؛ ابن جریج؛ شعبه و دیگر اساتید وی؛ عبدالله بن مبارک؛ عبدالرحمن بن مهدی؛ شافعی؛ احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ اسحاق بن راهویه؛ و تعداد بی‌شماری دیگر از سائر مردمان.

سفیان بن عیینة، امام و پیشوای دینی و حجت و حافظ حدیث بود؛ او، بهره‌ی فراوانی از علم و دانش داشت و از جایگاه و شأنی والا و مقام و منزلتی بالا برخوردار بود.

شافعی گوید: «لو لا مالک وسفیان، لذهب علم الحجاز»؛ «اگر چنانچه مالک بن انس و سفیان بن عیینة نمی‌بودند، حتماً علم و دانش، از سرزمین حجاز، رخت برمی‌بست».

عبدالرحمن بن مهدی گوید: «کان ابن عیینة من اعلم الناس بحدیث اهل الحجاز»؛ «سفیان بن عیینة، از داناترین مردمان، نسبت به احادیث و روایات اهل حجاز بود».

ترمذی گوید: «سمعتُ البخاری یقول: سفیان بن عیینة، احفظ من حماد بن زید»؛ «از امام بخاری شنیدم که می‌گفت: سفیان بن عیینة، نسبت به حماد بن زید، در عرصه‌ی روایت و درایت، حافظ‌تر و ضابط‌تر است».

حرمله گوید: «سمعتُ الشافعی یقول: ما رأیتُ احداً فیہ من آلة العلم ما فی سفیان، وما رأیتُ احداً أكفَّ عن الفتیامنه؛ وما رأیتُ احداً احسن لتفسیر الحدیث منه»؛ «از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: ابزار و وسائلی که از علم و دانش، در نزد سفیان بن عیینة دیدم، در کسی دیگر مشاهده نکرده‌ام؛ و هرگز کسی را در امر فتوا، خودداری کننده‌تر و امتناع ورزنده‌تر از سفیان بن عیینة ندیده‌ام؛ و همچنین کسی را مشاهده نکرده‌ام که بهتر از سفیان بن عیینة، به تفسیر و تشریح و تبیین و توضیح روایات و احادیث بپردازد».

احمد بن حنبل گوید: «ما رأیتُ أعلم بالسنن منه»؛ «کسی را نسبت به «سنن» (احادیث و روایات)، داناتر و آگاه‌تر از سفیان بن عیینة ندیده‌ام».

علی بن مدینی گوید: «ما فی اصحاب الزهری، اتقن من ابن عیینة»؛ «در میان شاگردان زهری، کسی مطمئن‌تر و معتبرتر و مؤثق‌تر و قابل اعتمادتر از سفیان بن عیینة، وجود ندارد».

احمد عجلی نیز گوید: «کان ابن عیینة ثبتاً فی الحدیث؛ وحدیثه، نحو من سبعة آلاف؛ ولم یکن له کتب»؛ «سفیان بن عیینة، در حدیث، فردی مطمئن و معتبر و مؤثق و معتمد و درستکار بود؛ و احادیث و روایات وی نیز در حدود هفت هزار حدیث بود که برای نقل و روایت آن‌ها، کتاب‌هایی را نیز در دسترس نداشت (بلکه احادیث را مبتنی بر حفظ خویش، برای مردم بیان می‌کرد؛ و این خود، بیانگر حافظه‌ی قوی و هوش سرشار و توان شگفت‌انگیز و حیرت‌آور وی بود)».

بهز بن اسد گوید: «ما رأیتُ مثله ولا شعبة»؛ «کسی را به سان سفیان بن عیینة ندیده‌ام؛ حتی شعبة نیز همانند و شبیه وی نبود».

علامه ذهبی در ادامه گوید: «اتفقت الائمة علی الاحتجاج بابن عیینة لحفظه وامانته؛ وقد حج سبعین سنة؛ مات فی جمادی الاخرة سنة ثمان وتسعين ومائة»؛ «ائم و پیشوایان عرصه‌ی روایت و درایت، به خاطر حفظ و امانت داری سفیان بن عیینة، بر استدلال کردن و استناد جستن به احادیث و روایات وی اتفاق نظر دارند. وی در طول زندگی خویش، هفتاد مرتبه حج کرد و برای انجام مراسم حج، به مکه‌ی مکرمه، رهسپار و روان گردید؛ و سرانجام در ماه جمادی الاخر، به سال ۱۹۸ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ این را بیان داشته است که سفیان بن عیینة، از آن دسته از محدثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۲، به بیان بیوگرافی سفیان بن عیینة پرداخته و او را در شمار دانشوران و صاحب نظران احناف، برشمرده و در ادامه گفته است: «کان یقول: اول من أقعدنی للحدیث ابوحنیفة؛ وفی رواية دخلت الکوفة ولم یتّم لی عشرون سنة؛ فقال ابوحنیفة لاصحابه ولأهل الکوفة: جاءکم حافظ علم

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۰۴/۴

۲- «الجواهر المضیة» ۲۵۰/۱ و ۲۵۱

عمرو بن دینار. قال: فجاء الناس يسألوني عن عمرو بن دينار. فأول من صيرني محدّثاً، ابوحنيفة»؛ «سفيان بن عيينة، پیوسته چنین می‌گفت: «نخستین کسی که مرا برای (تعلیم و آموزش) حدیث نشانند، ابوحنيفة بود». و در روایتی دیگر آمده است که سفيان گوید: «در حالی که کمتر از بیست سال، سنّ داشتم، به کوفه آمدم؛ ابوحنيفة رضی الله عنه خطاب به شاگردان خویش و مردمان کوفه گفت: حافظ علم و دانش عمرو بن دینار به نزدتان آمد.

سفيان بن عيينة گوید: «پس از سخن امام ابوحنيفة رضی الله عنه، مردم متوجه من شدند و به نزد آمدند و از علم و دانش و روایات و احادیث عمرو بن دینار از من می‌پرسیدند؛ از این رو، نخستین کسی که باعث محدّث شدن من شد، امام ابوحنيفة رضی الله عنه بود». حافظ عبدالقادر قرشی گوید: «و روی له الشيخان»؛ «از سفيان بن عيينة، امام بخاری و امام مسلم، حدیث روایت نموده‌اند»

و علامه محمد بن يوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، سفيان بن عيينة را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنيفة رضی الله عنه ذکر کرده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانيد»^۳ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «یروی عن الامام ابی حنيفة رضی الله عنه كثيراً في هذه المسانيد»؛ «سفيان بن عيينة، در این مسانيد، از امام ابوحنيفة رضی الله عنه بسیار حدیث روایت نموده است».

نگارنده‌ی سطور گوید:

سفيان بن عيينة، از ابوحنيفة، از عطاء بن ابی رباح، از ابوهريره رضی الله عنه روایت کرده است که آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند: «اذا طلع النجم، رفعت العاهة عن اهل كل بلدة»؛ «هرگاه ستاره‌ی ثریا طلوع کند؛ آفت از مردمان هر شهری، برداشته می‌شود».

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۵

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «جامع المسانيد»، خوارزمی ۲/۴۶۹

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از سفیان بن عیینة، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

سفیان بن عیینة رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «المداراة مع الناس»^۲

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ، حَدَّثَهُ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، أَنَّ عَائِشَةَ، أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ فَقَالَ: «اأَذْنُوا لَهُ، فَبَيْتَسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ - أَوْ بَيْتَسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ -» فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ مَا قُلْتَ، ثُمَّ أَلْتَّ لَهُ فِي الْقَوْلِ؟ فَقَالَ: «أَيُّ عَائِشَةَ، إِنَّ سَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ تَرَكَهُ - أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ - اتَّقَاءَ فُحْشِهِ» (ح ۶۱۳۱)

«قتیبة بن سعید، از سفیان بن عیینة، از ابن منکدر، از عروة بن زبیر، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود خواست؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به وی، اجازه‌ی ورود بدهید؛ به راستی او مرد بدقبیله‌ی خویش - یا برادر بدقبیله‌ی خود - است». آنگاه که وی داخل خانه شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با نرمی، با وی صحبت کرد. (پس از آن که، آن مرد از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت) خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما بیشتر در مورد وی، سخنهایی گفتید، سپس با نرمی و ملاحظت با وی صحبت نمودید؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! همانا بدترین کس به نزد خدا، فردی است که مردم به خاطر بدزبانی، او را ترک نمایند یا واگذارند».

* در باب «ما يجوز من الشعر والرجز والحداء وما يكره»^۱

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۳۸ و ۱۳۹

۲- الجامع الصحیح، امام بخاری ۲/۹۰۵

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، سَمِعْتُ جُنْدَبًا، يَقُولُ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْشِي إِذْ أَصَابَهُ حَجْرٌ، فَعَثَرَ، فَدَمِيَتْ إِضْبَعُهُ، فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِضْبَعُ دَمِيَتْ ... وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ» (ح ٦١٤٦)

«ابونعيم، از سفیان بن عیینة، از اسود بن قیس، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از جندب رضی الله عنه شنیدم که می گفت: در همین اثناء که رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جلو حرکت می کرد، به ناگاه سنگی به پایش اصابت کرد؛ از این رو، آن حضرت صلی الله علیه و آله لغزید و انگشت وی، خونین شد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تو انگشتی بیش نیستی که زخمی شده‌ای؛ و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا می باشد».

* در باب «قول النبي صلی الله علیه و آله: أَمَا الْكِرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»^۲

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَيَقُولُونَ الْكِرْمُ، إِنَّمَا الْكِرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ» (ح ٦١٨٣)

«علی بن عبدالله، از سفیان بن عیینة، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره رضی الله عنه، برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردم، به انگور، کرم می گویند، در حالی که «کرم» قلب مؤمن است».

* در باب «التبسم والضحك»^۳.

* در باب «الفهم في العلم»^۴.

* در باب «الاغتراب في العلم والحكمة»^۵.

* در باب «العلم والعظة بالليل»^۶.

* در باب «ما يستحب للعالم اذا سئل: ائى الناس اعلم؟ فيكل العلم الى الله تعالى»^۱.

۱- همان ۹۰۸/۱

۲- همان ۹۱۳/۲

۳- همان ۸۹۹/۲

۴- همان ۱۶/۱

۵- همان ۱۷/۱

۶- همان ۲۲/۱

* در باب «لا يتوضأ من الشك حتى يستيقن»^۲.

* در باب «من لم ير الوضوء إلا من المخرجين، القبل والدبر»^۳.

* در باب «البزاق والمخاط ونحوه في الثوب»^۴.

* در باب «الوضوء في الغسل»^۵.

* در باب «كيف كان بدء الحيض»^۶.

به هر حال، روایات سفيان بن عيينة رحمته الله در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن

اسماعيل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۲۸۵ مورد آمده است.

۱- همان ۲۳/۱

۲- همان ۲۵/۱

۳- همان ۳۰/۱

۴- همان ۳۸/۱

۵- همان ۳۹/۱

۶- همان ۴۳/۱

۳۴- ابوالاحوص، سلام بن سلیم حنفی کوفی رحمته

[متوفای ۱۷۹ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

ابوالاحوص، سلام بن سلیم، حافظ حدیث و یکی از راویان مؤثق و قابل اعتماد به شمار می‌آید؛ وی، از زیاد بن علاقه، سماک بن حرب، منصور بن معتمر، آدم بن علی، ابواسحاق و کسان دیگر، حدیث روایت نموده است.

و مُسَدّد، قتیبه، خلف بن هشام، ابوبکر بن ابی شیبۀ، برادر ابوبکر بن ابی شیبۀ: عثمان، هناد بن سری؛ و شمار زیادی از دیگر مردمان، از ابوالاحوص سلام بن سلیم، به روایت حدیث پرداخته‌اند.

یحیی بن معین گفته است: «ثقة مُتقن»؛ «ابوالاحوص، فردی ثقہ و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر می‌باشد».

و احمد عجلی گوید: «صاحب سنّة واتباع»؛ «ابوالاحوص، صاحب سنّت و متعهد و پایبند بدان بود».

علامه ذهبی در ادامه گوید: «كان موصوفاً بالعبادة والفضل؛ مات سنة تسع وسبعين ومائة مع مالك وحماد»؛ «ابوالاحوص، سلام بن سلیم، متّصف به عبادت و پرستش خدای و مهربانی و نیکوکاری و خوش خدمتی و فضیلت بود؛ وی به سال ۱۷۹ هـ . ق همراه

۱- بیوگرافی «ابوالاحوص، سلام بن سلیم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۳۵/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۳۳/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۱۷/۶؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۲۵۹/۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۴۱۳/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۷۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۴۸/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۰۵/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۳۵؛ «شذرات الذهب، ابن عماد ۲۹۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۲۴/۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۹۷/۲

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۵۰/۱

مالک بن انس و حمّاد درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابوزرعة و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «ابوالاحوص، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد بود».

و عبدالرحمن بن ابی حاتم، از پدرش نقل می‌کند که گفت: «صدوق»؛ «ابوالاحوص، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و مطمئن و امین بود».

و ابن سعد گوید: «كان كثير الحديث صالحاً فيه»؛ «ابوالاحوص، بسیار روایت کننده‌ی حدیث بود و در عرصه‌ی حدیث شناسی، درستکار و امین و مطمئن و قابل اعتماد و مُعتمد و مورد اعتبار بود».

ابن حبان نیز وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است؛ و ابن خلفون نیز از ابن نمیر، مؤثق بودن ابوالاحوص را نقل کرده است.

شایان ذکر است که ابوالاحوص، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، ابوالاحوص سلام بن سُلیم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

ابوالاحوص سلام بن سلیم رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این

۱- «تهذیب التهذیب» ۲۴۸/۴

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۵

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۴/۲

موارد عبارتند از:

* در باب «الدعاء على المشركين»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ، حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ رَضِيٍّ اللَّهُ عَنْهُ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَاءُ فَأُصِيبُوا، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَدَ عَلَى شَيْءٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدَّتْ شَهْرًا فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ، وَيَقُولُ: «إِنَّ عُصِيَّةَ عَصَا لُؤْلُؤُا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (ح ۶۳۹۴)

«حسن بن ربیع، از ابوالاحوص (سلام بن سلیم)، از عاصم، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله سریه‌ای (گروه کوچکی) - که آنان را «قرءاء» (قاریان) می‌نامیدند - به منطقه‌ای اعزام کرد؛ آن‌ها شهید شدند؛ من پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بودم که بر چیزی اندوهگین شده باشد چنان‌که بر شهید شدن این قرءاء اندوهگین و ناراحت شده بود؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدت یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و چنین می‌گفت: «همانا قوم «عصیه»، در برابر خدا و رسول او، عصیان ورزیده‌اند».

* در باب «الالتفات في الصلاة»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْإِلْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ» (ح ۷۵۱)

«مسدد، از ابوالاحوص (سلام بن سلیم)، از اشعث بن سلیم، از پدرش، از مسروق برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی التفات (نگاه کردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسیدم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این، نوعی سرقت شیطان، از نماز بنده است».

* در باب «كلام الامام والناس في خطبة العيد؛ واذا سئل الامام عن شيء وهو

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۹۴۶/۲

۲- همان ۱۰۴/۱

يُخَطَّب»^۱.

* در باب «من نام عند السحر»^۲.

* در باب «اذا نام ولم يصل، بال الشيطان في أذنه»^۳.

* در باب «فضل مكة وبنائها»^۴.

* در باب «اسم الفرس والحمار»^۵.

* در باب «الرجز في الحرب ورفع الصوت في حفر الخندق»^۶.

* در باب «ذكر الملائكة»^۷.

* در باب «صفة ابليس وجنوده»^۸.

* در باب «قوله تعالى: ﴿إِنَّ قُرْعَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸]»^۹.

* در باب «تفسير سورة: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱]»^{۱۰}.

* در باب «اذا اصاب قوم غنيمة، فذبح بعضهم غنماً او ابلاً بغير امر اصحابهم، لم

تؤكل»^{۱۱}.

در باب «الحمى من فيح جهنم»^{۱۲}.

۱- همان ۱/۱۳۴

۲- همان ۱/۱۵۲

۳- همان ۱/۱۵۳

۴- همان ۱/۲۱۵

۵- هم ۱/۴۰۰

۶- همان ۱/۴۲۵

۷- همان ۱/۴۵۶

۸- همان ۱/۴۶۵

۹- همان ۲/۶۸۶

۱۰- همان ۲/۷۴۲

۱۱- همان ۲/۸۳۱

۱۲- همان ۲/۸۵۲

* در باب «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فلا يؤذ جاره»^۱.

۳۵- سلام بن ابی مطیع خُزاعی بصری رضی الله عنه

[متوفای ۱۶۴ هـ . ق]

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

نام سلام بن ابی مطیع، «سعد خُزاعی»، آزاده‌ی ابوسعید بصری می‌باشد که از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است:

قتادة؛ غالب قَطَّان؛ ابوعمران جونی؛ ایوب سختیانی؛ اسماعیل بن عبید؛ عثمان بن عبدالله بن موهب؛ هشام بن عروة؛ شعیب بن حبّاب؛ معمر بن راشد - یکی از معاصران سلام بن ابی مطیع - و دیگران.

و از کسانی که از سلام بن ابی مطیع خُزاعی، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ عبدالله بن مبارک؛ یونس بن محمد؛ زهیر بن نعیم بابی؛ وهب بن جریر بن حازم؛ سلیمان بن حرب؛ موسی بن اسماعیل؛ مُسَدَّد؛ علی بن جعد و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

احمد بن حنبل گوید: «ثقة صاحب سنّة»؛ «سلام بن ابی مطیع، فردی مؤثق و قابل اعتماد و صاحب سنّت و متعهد و پایبند بدان می‌باشد».

ابوحاتم گوید: «صالح الحدیث»؛ «احادیث و روایات سلام بن ابی مطیع، صحیح و درست می‌باشند».

۱- بیوگرافی «سلام بن ابی مطیع خُزاعی بصری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۳۴/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۳۲/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۵۸/۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۲۸/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۴۱۴/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۸۱/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۰۶/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۳۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۳۳/۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۹۶/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۵۲/۴ و ۲۵۳

آجری به نقل از ابوداود گوید: «سمعتُ اباسلمة قال: سمعتُ سلام بن ابی مطیع؛ وکان یقال: هو اعقل اهل البصرة»؛ «از ابوسلمة شنیدم که گفت: از سلام بن ابی مطیع شنیدم؛ و حال آن که در مورد سلام بن ابی مطیع، چنین گفته می‌شد که وی، از خردمندترین و هشیارترین مردمان بصره بود».

و همچنین ابوداود گوید: «سلامٌ ثقة»؛ «سلام بن ابی مطیع، روایت‌کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد است».

و نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در احادیث و روایات سلام بن ابی مطیع، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

و بخاری به نقل از محمد بن محبوب گوید: «مات سنة (164) وهو مقبل من مكة»؛ «سلام بن ابی مطیع؛ در حالی که از مکه برمی‌گشت، به سال ۱۶۴ ه. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

و ترمذی نیز گوید: «مات سنة سبع وستين»؛ «سلام، به سال ۱۶۷ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید»؛ و خلیفه و ابن قانع بر این باورند که سلام بن ابی مطیع، به سال ۱۷۳ ه. ق وفات کرد و دار فانی را وداع گفت.

عبدالله بن احمد در کتاب «العلل»، به نقل از پدرش (احمد بن حنبل) گوید: «ثقة صاحب سنة؛ وکان ابن مهدی یحدّث عنه»؛ «سلام بن ابی مطیع، از زمره‌ی راویان ثقه و قابل اعتماد و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان می‌باشد؛ و ابن مهدی نیز، از وی به روایت حدیث می‌پرداخت».

و بزّار در مُسند خویش گفته است: «کان من خيار الناس»؛ «سلام بن ابی مطیع، از زمره‌ی برگزیده‌ترین و بهترین مردمان بود».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، سلام بن ابی مطیع را در شمار روایت‌کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویان شهر بصره ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.

نگارنده گوید:

سلام بن ابی مطیع خُزاعی بصری رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الاستعاذة من فتنة الغنى»^۲

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا سَلَامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَالَتِهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَعَوَّذُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ» (ح ۶۳۷۶)

«موسی بن اسماعیل، از سلام بن ابی مطیع، از هشام، از پدرش، از خاله‌اش (عایشه رضی الله عنها) برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله با این کلمات به خدا پناه می‌جست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ؛ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ؛ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ؛ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»؛ «پروردگارا! از فتنه‌ی آتش، عذاب آتش، فتنه‌ی قبر، عذاب قبر، فتنه‌ی ثروت و توانگری، فتنه‌ی فقر و ناداری و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

* در باب «اقرأوا القرآن ما ائتلفت قلوبكم»^۳

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ، حَدَّثَنَا سَلَامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ جُنْدَبٍ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفْتُمْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَاقْرَأُوا عَنْهُ» تَابَعَهُ الْحَارِثُ بْنُ عُبَيْدٍ، وَسَعِيدُ بْنُ

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۷

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۳/۹۴۳

۳- همان ۲/۷۵۷

زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ، وَلَمْ يَرْفَعَهُ حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، وَأَبَانُ، وَقَالَ غُنْدَرٌ: عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي
 عِمْرَانَ، سَمِعْتُ جُنْدَبًا، قَوْلَهُ، وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ: عَنْ أَبِي عِمْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ،
 عَنْ عُمَرَ قَوْلَهُ وَجُنْدَبٌ أَصَحُّ وَأَكْثَرُ» (ح ۵۰۶۱)

«عمرو بن علی، از عبدالرحمن بن مهدی، از سلام بن ابی مطیع، از ابوعمران
 جونی، از جندب بن عبدالله رضی الله عنه برای ما روایت کرده که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «تا
 زمانی که بانشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید و هنگامی که نشاط و
 علاقه ندارید، آن را ترک کنید».

۳۶- سلیمان بن حیّان اَزْدی کوفی حنفی رحمته

[متوفای ۱۹۰ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

سلیمان بن حیّان، همان «ابو خالد احمر کوفی جعفری» می‌باشد که در «جُرْجان»، دیده به جهان گشود. از کسانی که سلیمان بن حیّان، از آن‌ها به روایت حدیث پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

سلیمان تیمی؛ حُمید طویل؛ داود بن ابی هند؛ ابن عون؛ یحیی بن سعید انصاری؛ ابن عجلان؛ هشام بن عروه؛ عبیدالله بن عمر؛ ابن جریج؛ هشام بن حسان؛ یزید بن کیسان؛ عاصم احول؛ حاتم بن ابی صغیره؛ حسین معلّم؛ ابومالک اشجعی؛ سعید بن ابوعروبه؛ اعمش؛ شعبة؛ عبدالحمید بن جعفر؛ عثمان بن حکیم؛ منصور بن حیّان و دیگران.

و از کسانی که از سلیمان بن حیّان، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ دو پسر ابی شیبّه؛ آدم بن ابی ایاس؛ اسد بن موسی؛ فریابی؛ ابوکریب؛ ابوسعید اشج؛ یوسف بن موسی قَطّان؛ عمرو الناقد؛ ابوتوبه حلبی؛ صدقة بن فضل؛ محمد بن عبدالله بن نُمیر؛ محمد بن سلام بیکندی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

ابن ابی مریم، به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «سلیمان بن حیّان، فردی

۱- بیوگرافی «سلیمان بن حیّان اَزْدی کوفی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۸/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۱۳/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۹۵/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۹۲/۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۰۰/۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۱/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۸۴/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۲۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۲۵/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۳۰/۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۸۱/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۵۹/۴ و ۱۶۰

مؤثّق و قابل اعتماد و مطمئن و درستکار بود».

و بدین سان، علی بن مدینی نیز در مورد سلیمان بن حیّان، اظهار نظر نموده و او را ستوده و به تعریف و تمجید و تقدیر و سپاس از وی، پرداخته است.

و عثمان دارمی، به نقل از یحیی بن معین گوید: «لیس به بأس»؛ «در احادیث و روایت سلیمان بن حیّان، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مؤثّق و قابل اعتماد است».

و بدین سان، نسایی نیز در مورد سلیمان بن حیّان، اظهار نظر نموده و به تعریف و سپاس از وی پرداخته و او را مؤثّق و قابل اعتماد و امین و درستکار و شریف معرفی نموده است.

و عباس دوری به نقل از یحیی بن معین گوید: «صدوق و لیس بحجة»؛ «سلیمان بن حیّان، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین است، ولی در حدیث، حجّت نیست؛ از این رو، احادیث وی نوشته می‌شود و بدان‌ها استناد می‌شود».

و ابوهشام رفاعی گوید: «حدیثنا ابو خالد الاحمر الثقة الامین»؛ «ابو خالد احمر (سلیمان بن حیّان)، به ما چنین خبر داده است؛ و به راستی که وی، فردی مؤثّق و قابل اعتماد و امین و مطمئن و صادق و معتبر می‌باشد».

و ابوحاتم گوید: «صدوق»؛ «سلیمان بن حیّان، از زمره‌ی افراد صادق و راستگو و امین و درستکار و شریف و وفادار و قابل اعتماد و معتبر می‌باشد».

هارون بر این باور است که سلیمان بن حیّان، به سال ۱۹۰ هـ. ق دار فانی را وداع گفته و به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ولی ابن سعد و خلیفه برآند که وی به سال ۱۸۹ هـ. ق درگذشته و چهره در نقاب خاک کشیده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی در ادامه گوید:

ابن سعد گفته است: «کان ثقة کثیر الحدیث»؛ «سلیمان بن حیّان، روایت کننده‌ای مؤثّق و قابل اعتماد بود که بسیار به روایت حدیث می‌پرداخت».

و ابن حیّان نیز، وی را در شمار راویان و محدّثان ثقة و معتبر و مطمئن و قوی ذکر کرده است.

احمد عجلی گوید: «ثقة، ثبت، صاحب سنّة»؛ «سلیمان بن حیّان، فردی مؤثّق و

معتبر و مطمئن و قابل اعتماد و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان می باشد». و علاوه از اینها، سلیمان بن حیان، از آن دسته از راویانی می باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، سلیمان بن حیان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره راویان شهر کوفه ذکر نموده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

و ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی نیز در کتاب «جامع المسانید»^۳، سلیمان بن حیان را در فصل: «ذکر من روی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید» ذکر کرده است؛ یعنی: «بیان افرادی که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته اند».

نگارنده گوید:

سلیمان بن حیان اَزْدی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الصلاة فی مواضع الابل»^۴

«حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَيَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُيَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ «يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ»، وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ» (ح ۴۳۰)

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۶

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۳

۳- «جامع المسانید» ۲/۴۷۰

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۱۱

«صدقه بن فضل، از سلیمان بن حیّان، از عبیدالله، از نافع برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را دیدم که شتر خود را ستره قرار داده بود و به سوی آن نماز می‌گزارد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین می‌کرد».

* در باب «من مات علیه صوم»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو، حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ أَبِي النَّجْدِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا؟ قَالَ: "نَعَمْ، قَالَ: فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى"، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقَالَ الْحَكَمُ، وَسَلَّمَةُ، - وَنَحْنُ بِجَمِيعَا جُلُوسٍ حِينَ حَدَّثَ مُسْلِمٌ بِهَذَا الْحَدِيثِ - قَالَ: سَمِعْنَا مُجَاهِدًا، يَذْكُرُ هَذَا، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَيُذَكِّرُ عَنْ أَبِي خَالِدٍ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنِ الْحَكَمِ، وَمُسْلِمِ بْنِ أَبِي النَّجْدِ، وَسَلَّمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَعَطَاءٍ، وَمُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أُخْتِي مَاتَتْ، وَقَالَ يَحْيَى، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ، وَقَالَ عُبيدُ اللَّهِ: عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أَنَيْسَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمٌ نَذْرٍ، وَقَالَ أَبُو حَرِيْرٍ، حَدَّثَنَا عِكْرَمَةُ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَاتَتْ أُمَّي وَعَلَيْهَا صَوْمٌ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا» (ح ۱۹۵۳)

«محمد بن عبدالرحیم، از معاویة بن عمرو، از زائده، از اعمش، از مسلم بن طین؛ از سعید بن جبیر، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مادرم وفات کرد و بر ذمه‌اش یک ماه روزه بود؛ آیا من می‌توانم از جانب او روزه بگیرم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ دین خداوند، سزاوارتر است که ادا گردد».

سلیمان گوید: حکم و سلمة گفته‌اند: ما همه نشسته بودیم هنگامی که مسلم بن طین، این حدیث را بیان کرد؛ و از مجاهد شنیدم که این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما

ذکر می کرد.

و از ابو خالد احمر (سلیمان بن حیان)، ذکر شده که: اعمش، از حکم و مُسلم بطین و سلمة بن کهیل، روایت کرده است و آن‌ها نیز از سعید بن جبیر، عطاء و مجاهد روایت کرده‌اند که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: زنی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خواهر مرده است (تا آخر حدیث)).

* در باب «ما یذکر من صوم النبی صلی الله علیه و آله و افطاره»^۱

«حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لَا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لَا تَشَاءُ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ» وَقَالَ سُلَيْمَانُ، عَنْ حُمَيْدٍ، أَنَّهُ سَأَلَ أَنَسًا فِي الصَّوْمِ» (ح ۱۹۷۲)

«عبدالعزیز بن عبدالله، از محمد بن جعفر؛ از حمید، برای من روایت کرد: که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چندان از یک ماه روزه نمی‌گرفت که با خود می‌گفتیم: دیگر روزی از آن ماه را روزه نمی‌گیرد؛ و گاهی چنان از یک ماه روزه می‌گرفت که می‌پنداشتیم که دیگر از آن ماه، روزی را افطار نخواهد کرد؛ و هر پاسی از شب را دوست داشتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله رادر حال عبادت بیابی، می‌یافتی و اگر می‌خواستی او را در حال استراحت ببینی، می‌دیدی».

سلیمان بن حیان: از حمید نقل می‌کند که وی از انس بن مالک رضی الله عنه در مورد روزه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید».

* در باب «ما یذکر من صوم النبی صلی الله علیه و آله و افطاره»^۲

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ، أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا مُفْطِرًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتَهُ، وَلَا مَسِسْتُ خَرَّةً وَلَا حَرِيرَةً، أَلَيْسَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا

۱- همان ۲۶۴/۱

۲- همان ۲۶۴/۱

شَمِئْتُ مِسْكَةً، وَلَا عَبِيرَةَ أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح)
(۱۹۷۳)

«محمد، از ابو خالد احمر (سلیمان بن حیان)، از حمید، برای من روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه درباره‌ی روزه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم؟ وی گفت: هر وقت، در ماهی می‌خواستم او را روزه دار ببینم، می‌دیدم؛ و اگر می‌خواستم او را در حال خوردن (غیر روزه) ببینم، می‌دیدم؛ و هر پاسی از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بیابم، می‌یافتم و اگر می‌خواستم او را در حال استراحت ببینم، می‌دیدم؛ و هیچ پارچه‌ی پشمی یا ابریشمی را که نرمتر از دست‌های مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، لمس نکردم؛ همچنین، مُشک و گلابی را خوشبوتر از رایحه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله نیافتم».

۳۷- سلیمان بن طرخان تیمی رحمته الله

[متوفای ۱۴۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث، پیشوای دینی، شیخ الاسلام، «ابوالمعمتر، سلیمان بن طرخان تیمی» می‌باشد؛ او در اصل، «تیمی» نیست؛ بلکه در میان آن‌ها، فرود آمد و اقامت گزید.

سلیمان بن طرخان، از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است: انس بن مالک رضی الله عنه؛ ابوعثمان نهدی؛ طاوس؛ حسن و شماری دیگر از محدثان و نام آوران عرصه‌ی روایت و درایت.

و از کسانی که از سلیمان بن طرخان، به سماع حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

شعبه؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ عبدالله بن مبارک؛ یزید بن هارون؛ محمد بن عبدالله انصاری؛ هودة بن خلیفة؛ و شماری دیگر از مردمان.

شعبه گوید: «ما رأیت احداً اصدق من سلیمان التیمی؛ کان اذا حدّث عن رسول الله صلی الله علیه و آله تغیر لونه»؛ «من کسی را صادق‌تر و راستگوتر و مطمئن‌تر و معتبرتر از سلیمان تیمی ندیده‌ام؛ عادت وی، بر آن بود که هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را روایت

۱- بیوگرافی «سلیمان بن طرخان تیمی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۰/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۱۰/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۲۴/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۰/۴؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۱۲/۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۹۵/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۹۶/۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷۶/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۸۷/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۲۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۱۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶۸/۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۷۸/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱۵۰/۱، ۱۵۱ و ۱۵۲

می‌کرد، رنگ چهره‌اش تغییر می‌کرد».

معتمر گوید: «مکث ابی اربعین سنهٔ یصوم يوماً ویفطر يوماً؛ ویصلی صلاة الفجر بوضوء العشاء؛ وعاش سبعاً وتسعين سنة؛ وكان عابد البصرة وعالمها؛» (پدرم (سلیمان بن طرخان)، به مدت چهل سال، روزهی داود گرفت؛ این‌طور که یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر را افطار می‌کرد؛ و در مدّت این چهل سال، نماز صبح خویش را با وضوی نماز عشاء می‌گزارد؛ وی، ۹۷ سال عمر کرد؛ و از عابدان و پارسایان و دانشمندان و صاحب نظران شهر بصره به شمار می‌آمد).

یحیی قطن نیز گوید: «ما رأیت اخوف لله منه»؛ «من، کسی را پرهیزگارتر، پارسا‌تر، خداترس‌تر و متقی‌تر از سلیمان تیمی ندیده‌ام».

و عبدالله بن مبارک، به نقل از سفیان گوید: «حفاظ البصرین ثلاثة: سلیمان التیمی، وعاصم الاحول وداود بن ابی هند؛ وعاصم، احفظهم»؛ «حافظان حدیث، در شهر بصره، سه نفر بودند: سلیمان تیمی، عاصم احول و داود بن ابی هند؛ ناگفته نماند که عاصم احول، حافظ‌ترین و ضابط‌ترین این سه نفر، به شمار می‌آمد».

یحیی قطن گوید: «كان سفیان لا یقدّم علی سفیان احداً من البصرین»؛ «سفیان، هیچ کس از علماء و صاحب نظران شهر بصره را بر سلیمان تیمی، ترجیح نمی‌داد و او را با سلیمان، برابر و همسان نمی‌دانست».

سلیمان بن طرخان تیمی، در ماه ذی القعدة، به سال ۱۴۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیامرزد و در جوار رحمت‌های بی‌کران خویش جای دهد.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

عبدالله بن احمد به نقل از پدرش (احمد بن حنبل) گوید: «ثقة»؛ «سلیمان تیمی، فردی ثقة و قابل اعتماد است».

و یحیی بن معین و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «سلیمان تیمی، از راویان مؤثق و معتبر و مطمئن و مورد اعتماد می‌باشد».

و احمد عجلی گفته است: «تابعی ثقة؛ فکان من خيار اهل البصرة»؛ «سُلیمان تیمی، یکی از تابعان و افراد مؤثق و قابل اعتماد و از زمره‌ی برگزیده‌ترین و بهترین مردمان شهر بصره می‌باشد».

و ابن سعد گوید: «کان ثقة کثیر الحدیث؛ وکان من العباد المجتهدین»؛ «سُلیمان تیمی، فردی ثقة و معتبر بود که بسیار به روایت حدیث می‌پرداخت؛ و در کنار این‌ها، از زمره‌ی عابدان و پارسایان مجتهد نیز برشمرده می‌شد».

و ابن حبّان در کتاب «الثقات» گوید: «کان من عباد اهل البصرة وصالحیهم؛ ثقةً و اتقاناً و حفظاً و سنّة»؛ «سُلیمان تیمی، یکی از عابدان و پارسایان شهر بصره بود که از لحاظ اعتبار، اطمینان، امانت داری، مهارت، خبرگی، زبردستی، کاردانی، تخصّص، شایستگی، توانایی، حفظ، ضبط و تعهد و پایبندی به سنّت، بهترین و بایسته‌ترین مردمان بصره به شمار می‌آمد».

و در کنار این‌ها، سُلیمان بن طرخان تیمی، از آن دسته از محدّثان و راویانی به شمار می‌آمد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، سُلیمان تیمی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر بصره که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

سُلیمان بن طَرخان تیمی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۶

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۷/۲

* در باب «الحمد للعاطس»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الْآخَرَ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «هَذَا حَمْدُ اللَّهِ، وَهَذَا لَمْ يَحْمِدِ اللَّهَ» (ح ۶۲۲۱)

«محمد بن کثیر، از سفیان، از سلیمان بن طرخان تیمی، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: دو نفر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عطسه زدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب یکی از آنها «یرحمک الله» گفت و در جواب دیگری، نگفت. مردم، علت را پرسیدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این یکی، «الحمد لله» گفت و آن یکی، نگفت».

* در باب «قول لا حول ولا قوة الا بالله»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ أَبُو الْحَسَنِ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِي عُمَرَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَقَبَةٍ - أَوْ قَالَ: فِي ثَنِيَّةٍ - قَالَ: فَلَمَّا عَلَا عَلَيْهَا رَجُلٌ نَادَى، فَرَفَعَ صَوْتَهُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَعْغَتِهِ، قَالَ: «فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا» ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا مُوسَى - أَوْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ - أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (ح ۶۴۰۹)

«ابوالحسن محمد بن مقاتل، از عبدالله، از سلیمان بن طرخان تیمی، از ابوعثمان، از ابوموسی اشعری رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله راه گردنه یا وادی ای را در پیش گرفت؛ و چون بر آن بالا رفت، مردی با صدای بلند گفت: «لا اله الا الله والله اكبر»؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر استر خود سوار بود، فرمود: «همانا شما، ذات کر و غایبی را صدا نمی‌زنید (که آواز خویش را بلند می‌کنید)»؛ سپس فرمود: «ای ابوموسی - یا: ای عبدالله! - آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنم که از گنج‌های بهشت است؟» گفتم: آری. فرمود: «لا حول ولا قوة الا بالله».

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۱۹/۲

۲- همان ۹۴۸/۲ و ۹۴۹

- * در باب «صفة الجنة والنار»^۱.
- * در باب «قول الضيف لصاحبه: لا اكل حتى تأكل»^۲.
- * در باب «الصلاة كفارة»^۳.
- * در باب «الاذان قبل الفجر»^۴.
- * در باب «القراءة في العشاء بالسجدة»^۵.
- * در باب «اقنوت قبل الركوع وبعده»^۶.
- * در باب «قتل ابى جهل»^۷.
- * در باب قبل از باب «تسمية من سمى من اهل بدر في الجامع»^۸.
- * در باب «غزوة الرجيع ورعل وذكوان وبئر معونة»^۹.
- * در باب «قوله تعالى: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴]»^{۱۰}.
- * در باب «قوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ [الحج: ۱۱]»^{۱۱}.
- به هر حال، روایات سلیمان بن طرخان تیمی رحمته در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۵ مورد آمده است.

۱- همان ۹۶۹/۲

۲- همان ۹۰۷/۲

۳- همان ۷۵/۱

۴- همان ۸۷/۱

۵- همان ۱۰۶/۱

۶- همان ۱۳۶/۱

۷- همان ۵۶۵/۲

۸- همان ۵۷۳/۲

۹- همان ۵۸۷/۲

۱۰- همان ۶۷۸/۲

۱۱- همان ۶۹۴/۲

۳۸- سلیمان بن فیروز، ابواسحاق شیبانی رحمته الله

[امتوفای ۱۳۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث و امام و پیشوای دینی، سلیمان بن فیروز کوفی، آزاده‌ی بنی شیبان می‌باشد که از عبدالله بن ابی اوفی، ابن شداد، زربن حُبیش، شعبی، نخعی، عکرمه و گروهی دیگر از بزرگان عرصه‌ی حدیث شناسی، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از سلیمان بن فیروز، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

شعبه؛ سفیان ثوری؛ جریر بن عبدالحمید؛ علی بن مسهر؛ سفیان بن عیینة؛ جعفر بن عون؛ و دیگران.

تمامی علماء و صاحب نظران اسلامی، بر مؤثق بودن سلیمان بن فیروز، اتفاق نظر دارند و همه، او را فردی مطمئن و قابل اعتماد می‌دانند؛ تا جایی که از بین اساتید وی، ابواسحاق سبعی نیز به نقل روایت از وی (یعنی شاگرد خویش) پرداخته است.

فلاس گوید: «مات سنة ثمان وثلاثين ومائة»؛ «سلیمان بن فیروز، به سال ۱۳۸ هـ . ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

و ابومعویه، بر این باور است که وی، به سال ۱۳۹ هـ . ق وفات کرده و چهره در نقاب خاک کشیده است. و برخی نیز معتقدند که وی، به سال ۱۴۱ هـ . ق - یا در

۱- بیوگرافی «سلیمان بن فیروز شیبانی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۶/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۰۹/۱؛ «الجرح و

التعدیل»، رازی ۱۳۵/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۰۱/۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۹۵/۱؛

«تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷۲/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۸۶/۱؛

«خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۲۹؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶۰/۸؛ «طبقات

الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۷۳، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱۷۷/۲

۲- «تذکرۃ الحفّاظ» ۱۵۳/۱

سال ۱۴۲ هـ. ق - دار فانی را وداع گفته و این خاک دان را برای همیشه ترک کرده است. خدایش او را بیامرزد و در جوار رحمت‌های بی‌کران خویش جای دهد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن ابی مریم به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة حجة»؛ «سلیمان بن فیروز، در عرصه‌ی حدیث، هم مؤثق و قابل اعتماد است و هم امین و معتبر و حجت و مدرک و خبره و کارشناس».

ابوحاتم گوید: «ثقة، صدوق، صالح الحدیث»؛ «سلیمان بن فیروز، از زمره‌ی راویان و محدثان ثقة و قابل اعتماد و صادق و راستگو است که احادیث و روایات او نیز صحیح و درست می‌باشند».

نسایی گوید: «ثقة»؛ «سلیمان بن فیروز، روایت‌کننده‌ای مؤثق و معتبر می‌باشد». احمد عجلی نیز گوید: «كان ثقة من كبار اصحاب الشعبي»؛ «سلیمان بن فیروز، فردی ثقة و قابل اعتماد است که یکی از شاگردان بزرگ و برجسته‌ی شعبی نیز به شمار می‌آید».

و ابن عبدالرحمن البرّ گفته است: «هو ثقة حجة عند جمعهم»؛ «سلیمان بن فیروز، از دیدگاه تمامی علماء و صاحب نظران اسلامی، روایت‌کننده‌ای ثقة و قابل اعتماد و امین و معتبر و حجت و مدرک در حدیث می‌باشد».

شایان ذکر است که سلیمان بن فیروز، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، سلیمان

بن فیروز را در شمار روایت‌کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

سلیمان بن فیروز شیبانی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با

دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۷۲/۴ و ۱۷۳

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۶

از:

* در باب «من ترك قتال الخوارج للثلاف وينفر الناس عنه»^۱

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، حَدَّثَنَا يُسَيْرُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: قُلْتُ لِسَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: فِي الْخَوَارِجِ شَيْئًا؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ، وَأَهْوَى بِيَدِهِ قِبَلَ الْعِرَاقِ: «يُخْرَجُ مِنْهُ قَوْمٌ يَقْرءُونَ الْقُرْآنَ، لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ» (ح ۶۹۳۴)

«موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد، از سلیمان بن فیروز شیبانی، از یسیر بن عمرو، برای ما روایت کرده که وی گفته است: خطاب به سهل بن حنیف رضی الله عنه گفتیم: آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی خوارج، چیزی شنیده‌ای؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست خویش را به سوی عراق نشانه گرفته بود، شنیدم که می‌فرمود: «از آن سوی، گروهی بیرون می‌آیند که قرآن را می‌خوانند ولی از گلوهایشان نمی‌گذرد (و به قلب آن‌ها، نفوذ نمی‌کند)؛ از اسلام، چنان به سرعت می‌گذرند که تیر از هدف (شکار) می‌گذرد».

* در باب «من الاكراه» ﴿كُرْهًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]؛ ﴿كُرْهًا﴾ [آل عمران: ۸۳] واحد^۲

«حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ، حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سُلَيْمَانَ بْنَ فَيْرُوزَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: الشَّيْبَانِيُّ، وَحَدَّثَنِي عَطَاءُ أَبُو الْحَسَنِ السُّوَّائِيُّ، وَلَا أَظُنُّهُ إِلَّا ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كُرْهًا﴾ [النساء: ۱۹] الآية. قَالَ: " كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقُّ بِأَمْرَاتِهِ: إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا، وَإِنْ شَاءُوا زَوَّجَهَا، وَإِنْ شَاءُوا لَمْ يَزَوَّجَهَا، فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا، فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ " (ح ۶۹۴۸)

«حسین بن منصور، از اسباط بن محمد، از سلیمان بن فیروز شیبانی، از عکرمة، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده است.

سلیمان بن فیروز شیبانی گوید: و عطاء ابوالحسن سوّائی به من حدیث کرد و

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰۲۵/۲

۲- همان ۱۰۲۷/۲

گمان نمی‌کنم که وی، به جز از ابن عباس رضی الله عنهما در شأن این آیه یاد کرده باشد؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾﴾ [النساء: ۱۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که زنان را به ارث برید، حال آن که آنان چنین کاری را نمی‌پسندند و وادار بدان می‌گردند؛ و آنان را تحت فشار قرار ندهید تا بدین وسیله، برخی از آنچه را که بدیشان داده‌اید، فراجنگ آورید؛ مگر این که آنان، دچار گناه آشکاری شوند؛ و با زنان خود به طور شایسته، معاشرت کنید؛ و اگر هم از آنان کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند، در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد».

ابن عباس رضی الله عنهما گوید (در روزگار جاهلیت)، چون مردی وفات می‌کرد، خویشاوندانش، به آن زن شوهر مرده، مستحق‌تر بودند؛ یعنی اگر کسی از آنان می‌خواست، می‌توانست با آن زن، ازدواج کند؛ و اگر بعضی می‌خواستند، می‌توانستند آن زن را به ازدواج کس دیگر دریاورند؛ و اگر هم نمی‌خواستند، می‌توانستند او را از ازدواج منع کنند؛ و آنان، نسبت به خویشاوندان زن، مستحق‌تر بودند؛ از این رو، خداوند این آیه را نازل کرده است».

* در باب «مباشرة الحائض»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو التُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مَيْمُونَةَ، تَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُبَاشِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِ أَمَرَهَا، فَاتَّزَرَّتْ وَهِيَ حَائِضٌ وَرَوَاهُ سُفْيَانُ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ» (ح ۳۰۳)

«ابونعمان، از عبدالواحد، از سلیمان بن فیروز شیبانی، از عبدالله بن شَدَّاد برای ما روایت کرده که وی گفته است: «از میمونه رضی الله عنها شنیدم که می‌گفت: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست با یکی از زنان خویش که حیض بود، نزدیکی کند، بدو فرمان می‌داد تا ازار بپوشد.

سفیان نیز این حدیث را از سلیمان بن فیروز شیبانی روایت کرده است».

- * در باب «اذا صلّى الى فراش فيه حائض»^۱.
- * در باب «من شكّا امامه اذا طوّل»^۲.
- * در باب «وضوء الصبيان؛ ومتى يجب عليهم الغسل والطهور»^۳.
- * در باب «الاذن بالجنّازة»^۴.
- * در باب «قول النبي ﷺ: يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه»^۵.
- * در باب «الصفوف على الجنّائز»^۶.
- * در باب «صلاة الصبيان مع الناس على الجنّائز»^۷.
- * در باب «ما يفطر بها تيسر بالماء وغيره»^۸.
- * در باب «تعجيل الافطار»^۹.
- * در باب «بيع المزبنة»^{۱۰}.
- به هر حال، روايات سليمان بن فيروز شيباني رحمته الله، در كتاب «الجامع الصحيح»
امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتر از ۲۵ مورد آمده است.

۱- همان ۷۴/۱

۲- همان ۹۸/۱

۳- همان ۱۱۸/۱

۴- همان ۱۶۷/۱

۵- همان ۱۷۶/۱

۶- همان ۱۷۶/۱

۷- همان ۱۷۷/۱

۸- همان ۲۶۲/۱

۹- همان ۲۶۳/۱

۱۰- همان ۲۹۱/۱

۳۹- شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي رحمته

[امتوفای ۲۵۴ یا ۲۵۵ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي، آزاده‌ی ابوعمر مدائنی است؛ اصل شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ، از خراسان می‌باشد. گفته شده است که نام وی: «مروان» می‌باشد. این را، ابن عدی، حکایت نموده است.

شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي، از این بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت، حدیث روایت نموده است:

حریز بن عثمان رحبی؛ اسرائیل؛ شعبة؛ شیبان؛ یونس بن ابی اسحاق؛ ابن ابی ذئب؛ لیث بن سعد؛ عبدالعزیز بن ماجشون؛ ورقاء؛ محمد بن طلحة بن مصرف؛ و دیگران.

و از کسانی که از شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ علی بن مدینی؛ یحیی بن معین؛ اسحاق بن راهویه؛ عبدالله بن محمد مسندی؛ دو پسر ابوشیبة؛ احمد بن حسن خراش؛ احمد بن ابی سُریج رازی؛ حجاج بن شاعر؛ حجاج بن حمزة خشابی؛ حسن بن صباح بزار؛ حسن بن محمد بن صباح زعفرانی؛ حسن بن علی خلّال؛ عمرو الناقد؛ محمد بن رافع؛ محمد بن

۱- بیوگرافی «شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۲/۲۷۰؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۳۵۶؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴/۳۹۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۵۱۳؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲/۲۶۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸/۳۱۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۴۱۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۴۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۸/۲۶۱؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۲/۲۱۸

۲- «تهذیب التهذیب» ۳/۲۶۴ و ۲۶۵

عبدالرحیم بزاز؛ محمود بن غیلان؛ مطر بن فضل؛ یحیی بن بشر بلخی؛ یحیی بن موسی خت؛ فضل بن سهل اعرج؛ محمد بن حاتم بن میمون؛ محمد بن عبیدالله بن منادی؛ ابومسعود رازی؛ عباس دوری؛ محمد بن عاصم اصبهانی؛ یحیی بن ابی طالب؛ عبدالله بن روح مدائنی و شماری دیگر از مردمان.

جعفر طیالسی از یحیی بن معین نقل می‌کند که گفت: «ثقة»؛ «شبابه بن سوار، فردی مؤثق و قابل اعتماد در حدیث بود».

عثمان دارمی گوید: «قلتُ لیحیی: فشابة فی شعبة؟ قال: ثقة»؛ «خطاب به یحیی بن معین گفتم: دیدگاه تو در مورد روایات شبابه از شعبه چیست؟ وی در پاسخ گفت: شبابه بن سوار، روایت کننده‌ای ثقة و معتبر و مطمئن و درستکار می‌باشد».

ابن سعد گوید: «كان ثقة، صالح الامر في الحديث وكان مُرجئاً»؛ «شبابه بن سوار فزاری، فردی مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد که احادیث وی نیز در شمار احادیث و روایات صحیح و درست قرار دارند؛ و خود وی نیز گرایش به مذهب «مُرجئه» داشت».

ناگفته نماند که شبابه بن سوار فزاری، از آن دسته از محدثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و مع انه شیخ احمد و یحیی و شیخ بعض شیوخهما، یروی عن الامام ابی حنفة رحمته فی هذه المسانید»؛ «شبابه بن سوار فزاری - با وجود این که استاد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و استاد برخی از اساتید آن دو به شمار می‌آید - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، شبابه بن سوار را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

۱- «جامع المسانید» ۴۸۱/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۷

شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما یکره من کثرة السؤال»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا شَبَابَةُ، حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ"» (ح ۷۲۹۶)

«حسن صَبَّاح، از شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي، از ورقاء، از عبدالله بن عبدالرحمن برای ما روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مردم به اندازه‌ای به سؤالات خود ادامه می‌دهند تا جایی که می‌گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است؛ پس چه کسی خدا را آفریده است؟ (در این صورت، باید بگوید: به خدا و رسولش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و به جلوتر نرود)».

* در باب «الصلاة على النفساء وسنتها»^۲

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا شَبَابَةُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ حُسَيْنِ الْمُعَلِّمِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ سَمْرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ: «أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ وَسَطَهَا»» (ح ۳۳۲)

«احمد بن ابی سُرَیج، از شَبَابَةُ بِنِ سَوَّارِ فَزَارِي، از شعبة، از حسین معلّم، از عبدالله بن بریده، از سمرة بن جندب رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: زنی به هنگام زایمان، وفات کرد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی، نماز گزاردند و به هنگام نماز، به میانه‌ی جنازه ایستادند».

* در باب «هل على من لا يشهد الجمعة غسل من النساء والصبيان وغيرهم»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا شَبَابَةُ، حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ، عَنِ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنِ

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰۸۳/۲ و ۱۰۸۴

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۴۷/۱

۳- همان ۱۲۳/۱

مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اُذْنُوا لِلنِّسَاءِ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ» (ح ۸۹۹)

«عبدالله بن محمد، از شَبَابَةَ بن سَوَّار فَزَارِي، از ورقاء، از عمرو بن دينار، از مجاهد از ابن عمر رضي الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای زنان اجازه بدهید که در شب، به مسجد بروند».

* در باب «ما يجوز من العمل في الصلاة»^۱.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]»^۲.

* در باب «غزوة الحديبية»^۳.

* در باب «من جرّ ثوبه من الخيلاء»^۴.

* در باب «ايّ الجوار اقرب»^۵.

* در باب «عمل صالح قبل القتال»^۶.

* در باب «صفة ابليس وجنوده»^۷.

۱- همان ۱/۱۶۱

۲- همان ۱/۲۰۶

۳- همان ۲/۵۹۹

۴- همان ۲/۸۶۱

۵- همان ۱/۳۰۰

۶- همان ۱/۳۹۴

۷- همان ۱/۴۶۴

۴۰- شعبة بن حجاج بن ورد، ابوبسطام اَزْدی حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۶۰ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حجت و حافظ در حدیث، شیخ الاسلام، ابوبسطام اَزْدی عتکی واسطی، مقیم شهر بصره و محدث آن دیار می‌باشد که از حسن بصری، پاره‌ای از احکام و مسائل اسلامی را شنیده است و علاوه از آن، از معاویة بن قرّة، عمرو بن مرّة، حکم، سلمة بن کهیل، انس بن سیرین، یحیی بن ابی کثیر، قتادة و شمار زیادی از دیگر بزرگان و دانشوران دینی، به سماع حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از شَبَابَة بن حجاج، حدیث سماع نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ایوب سختیانی؛ ابن اسحاق (این دو نفر، از زمره‌ی اساتید شعبة نیز می‌باشند)؛ سفیان ثوری؛ عبدالله بن مبارک؛ غندر؛ آدم؛ عَقَّان بن مسلم؛ ابوداود؛ سلیمان بن حرب؛ علی بن جعد و تعداد بی‌شماری از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش. سفیان ثوری، پیوسته چنین می‌گفت: «شعبة، امیر المؤمنین فی الحدیث»؛ «شعبة بن حجاج، امیر و سالار مؤمنان، در عرصه‌ی حدیث می‌باشد». و شافعی گفته است: «لولا شعبة، لما عرف الحدیث بالعراق»؛ «اگر چنانچه شعبة بن حجاج نمی‌بود، هرگز حدیث

۱- بیوگرافی «شعبة بن حجاج بن ورد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۲۴۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱/۳۵۴؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴/۳۶۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۷/۲۰۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۹/۲۵۵؛ «وفیات الاعیان»، ابن خلکان ۲/۴۶۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۲۴۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶/۴۴۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۱۱۱؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴/۲۹۷؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۴۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۹۷؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۸/۳۴۴؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۷/۲۸۰؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۸۹، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۲۱۸

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱/۱۹۳-۱۹۷

در سرزمین عراق، شناخته و معرفی نمی‌شد».

عمر بن هارون گوید: «كان شعبة يصوم الدهر»؛ «شعبه، چنان عابد و زاهد و پارسا و خداترس بود که پیوسته روزه می‌گرفت».

تمامی دانشوران و مؤرخان، بر این امر، اتفاق نظر دارند که وفات شعبه بن حجاج، به سال ۱۶۰ هـ. ق بوده است؛ و گفته شده است که درگذشت شعبه، در اوائل سال ۱۶۰ هـ. ق رخ داده است.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

یحیی قَطَّان گوید: «ما رأيتُ احداً قط احسن حديثاً من شعبة»؛ «هرگز کسی را در حدیث، نیکوتر و بهتر و والاتر و بایسته‌تر از شعبه ندیده‌ام».

و ابن ادريس گوید: «ما جعلت بينك وبين الرجال، مثل شعبة وسفيان»؛ «هرگز برای رجال شناسی، نمی‌توانی افرادی بهتر از شعبه و سفیان، پیدا نمایی».

و ابن سعد گفته است: «كان ثقةً، مأموناً، ثبتاً، حجةً صاحب حدیث»؛ «شعبه بن حجاج، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و امین، معتبر و حجت و صاحب حدیث بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة ثبت في الحديث؛ وكان يخطيء في أسماء الرجال قليلاً»؛ «شعبه بن حجاج، در حدیث، هم‌ثقه و مورد اعتماد بود و هم مطمئن و امین؛ و گاهی اوقات، اندکی در اسماء رجال، دچار اشتباه می‌شد».

صالح جزرة گوید: «أول من تكلم في الرجال، شعبة؛ ثم تبعه القَطَّان؛ ثم احمد ويحيى»؛ «نخستین کسی که در «رجال» (راویان حدیث)، سخن گفت، شعبه بود؛ و پس از وی، قَطَّان و آن‌گاه، احمد بن حنبل و یحیی بن معین، در این زمینه سخن گفتند و راه شعبه را ادامه دادند».

و ابوبکر بن منجوية گوید: «و كان من سادات اهل زمانه حفظاً واتقاناً وورعاً وفضلاً؛ وهو أول من فتن بالعراق عن امر المحدثين؛ وجانب الضعفاء والمتروكين؛ وصار علماً يقتدى به؛ وتبعه عليه بعده اهل العراق»؛ «شعبه بن حجاج، در حفظ، ضبط، مهارت،

خبرگی، استادی، زبردستی، کاردانی، تخصص، توانایی، شایستگی، پارسایی، خداترسی، نیکوکاری و برتری، از بزرگان و طلایه داران و پیشقراولان و پیشاهنگان مردمان روزگار خویش بود؛ و او، نخستین کسی بود که در عراق، به رتق و فتق اوضاع و احوال محدثان و جست و جو و کند و کاو وضعیت آنان و تحقیق و واریسی زندگی آنان پرداخته بود و خویشان را از روایان ضعیف و متروک به دور داشته بود؛ از این رو، وی، به طلایه دار و پیشقراول و بزرگ مرد و ستاره‌ای تبدیل شده بود که همه، بدو اقتدا و تأسی می‌کردند؛ و مردمان عراق نیز پس از وی، راه او را در این زمینه، ادامه دادند». حافظ ابن حجر عسقلانی در ادامه می‌افزاید:

سخن بالا، بعینه، سخن ابن حبان در کتاب «الثقات» است که ابن منجویه، آن را از ابن حبان نقل کرده، ولی آن را بدو نسبت نداده است. یحیی بن معین نیز گوید: «کان شعبه صاحب نحو و شعر»؛ «شعبه بن حجاج، هم دانشوری نحوی بود و هم شاعری توانا».

حاکم گوید: «شعبه، امام الائمة في معرفة الحديث بالبصرة؛ رأى انس بن مالك وعمرو بن سلمة الصحابين؛ وسمع من اربع مائة من التابعين»؛ «در بصره، شعبه ابن حجاج، سرور و سالار پیشوایان دینی در عرصه‌ی شناخت حدیث به شمار می‌آمد؛ وی، از میان صحابه، انس بن مالک رضی الله عنه و عمرو بن سلمة رضی الله عنه را دیدار و ملاقات کرده است و از چهارصد نفر از دانشوران و صاحب نظران تابعی، حدیث سماع نموده است». ناگفته نماند که شعبه بن حجاج رضی الله عنه، از آن دسته از محدثان و روایانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و شعبه رضی الله عنه مع انه اکثر شیوخ البخاری و مسلم، یروی عن الامام ابی حنیفة رضی الله عنه في هذه المسانید»؛ «شعبه رضی الله عنه با وجود این که مهمترین و محوری‌ترین و اصلی‌ترین و شاخص‌ترین و برجسته‌ترین و کلیدی‌ترین استاد امام

بخاری و امام مسلم به شمار می‌آید، باز هم در این مسانید، به نقل حدیث از امام ابوحنیفه رحمته نیز پرداخته است.»

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، شعبه بن حجاج را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره راویان شهر «واسط» ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، ذکر نموده است.

و علامه ذهبی، در کتاب «میزان الاعتدال»^۳ گفته است: «و کان شعبه رأیه، رأی الکوفیین»؛ «دیدگاه و نظر شعبه، به سان نظرگاه و ایده‌ی اهل کوفه (یعنی احناف) بود.»

نگارنده‌ی سطور گوید:

شعبه بن حجاج، از ابوحنیفه، از حماد، از ابراهیم نخعی، از علقمه، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «أما انا فلا اكل متكئا»؛ «اما من، در حالت تکیه زده، غذا نمی‌خورم.»

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و گفته است: حافظ حسین بن محمد بن خسرو بلخی نیز در مُسند خویش، این حدیث را از شعبه بن حجاج، از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده است؛ و همچنین حافظ ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری نیز آن را به نقل از شعبه بن حجاج، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

همچنین نگارنده گوید:

شعبه بن حجاج رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۸

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۹/۲

۳- «میزان الاعتدال» ۵۹۳/۱

۴- «جامع المسانید» ۳۱۹/۲ و ۳۲۰

واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الافتداء بسنن رسول الله صلی الله علیه و آله»^۱

«حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، سَمِعْتُ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيَّ، يَقُولُ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: "إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَشَرَّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَإِنَّ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتِ، وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ"» (۷۲۷۷)

«آدم بن ابی ایاس، از شعبه بن حجاج، از عمرو بن مرّة، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از مرّة همدانی شنیدم که می گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «بی گمان، نیکوترین سخن، کتاب خداست؛ و نیکوترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است؛ و بدترین کارها، بدعت‌هایی است که در دین پدید آورده شوند؛ و قطعاً آنچه به شما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شما درمانده‌کنندگان خدا نیستید».

* در باب «المعاصی من امر الجاهلیة»^۲

«حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ وَاصِلِ الْأَحْدَبِ، عَنِ الْمَعْرُورِ بْنِ سُؤَيْدٍ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ بِالرَّبْدَةِ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ، وَعَلَى غُلَامِهِ حُلَّةٌ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا فَعَيَّرْتُهُ بِأُمَّهِ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَعَيَّرْتَهُ بِأُمَّهِ؟ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ حَوْلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُضِعْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيَلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ»» (ح ۳۰)

«سلیمان بن حرب، از شعبه بن حجاج، از واصل احذب، از معرور بن سؤید، برای ما روایت کرده که وی گفته است: با ابوذری رضی الله عنه در منطقه‌ی «رَبْدَة» ملاقات کردم و حال آن که ازار و ردایی بر تن داشت و غلام وی نیز ازار و ردایی بر تن داشت؛ دلیل یکسان بودن لباس‌ها را پرسیدم!

وی در پاسخ گفت: «روزی با غلامم درگیر شدم و او را (به خاطر این که مادرش

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰۸۰/۲ و ۱۰۸۱

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۹/۱

کنیزی بود)، تحقیر نمودم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ابوذر! این غلام را به خاطر مادرش، تحقیر نمودی؟! معلوم است که هنوز عادات جاهلیت در شما وجود دارد. غلامان و زیردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است. هر کسی که غلام یا خدمتگزاری دارد، باید از همان غذا و لباسی که خودش استفاده می‌کند، به او نیز بدهد؛ و علاوه بر این، به آنان دستور ندهید کاری را که از توانشان خارج است، انجام دهند؛ و اگر چنین دستوری صادر کردید، با آنان همکاری کنید».

- * در باب «ظلم دون ظلم»^۱.
- * در باب «رفع الیدین اذا قام من الرکعتین»^۲.
- * در باب «رفع البصر الی الامام فی الصلاة»^۳.
- * در باب «الجهر فی العشاء»^۴.
- * در باب «القراءة فی الفجر»^۵.
- * در باب «الجمع بین السورتین فی رکعة»^۶.
- * در باب «الدعاء فی الركوع»^۷.
- * در باب «الطمأنینة حین یرفع رأسه من الركوع»^۸.
- * در باب «السجود علی سبعة اعظم»^۹.
- * در باب «لا یفترش ذراعیه فی السجود»^{۱۰}.

۱- همان ۹/۱ و ۱۰

۲- همان ۱۰۲/۱

۳- همان ۱۰۳/۱

۴- همان ۱۰۵/۱

۵- همان ۱۰۶/۱

۶- همان ۱۰۷/۱

۷- همان ۱۰۹/۱

۸- همان ۱۱۰/۱

۹- همان ۱۱۲/۱

* در باب «مکث الامام فی مصلاّہ بعد السلام»^۲.

به هر حال، روایات شعبه بن حجاج رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۲۹۱ مورد آمده است.

۱- همان ۱۱۳/۱

۲- همان ۱۱۷/۱

۴۱- شیبیان بن عبدالرحمن، ابومعاویه نحوی رحمته

[متوفای ۱۶۴ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ و حجت در حدیث، ابومعاویه تمیمی نحوی می‌باشد که منتسب به «نحو بن شمس» (نحوی) است؛ او مقیم شهر کوفه و معلم و آموزگار فرزندان امیر داود بن علی بود.

در نسبت «شیبان بن عبدالرحمن» به «نحوی» گفته شده است که وی، منتسب به «نحو بن شمس»، شاخه‌ای از قبیله‌ی «ازد» می‌باشد.

ابن ابی داود، یا غیر او گفته است: «بل کان نحوياً»؛ «بلکه خود شیبیان بن عبدالرحمن، از تیره‌ی «نحو بن شمس» بوده است».

علامه ذهبی گوید: شیبیان بن عبدالرحمن، از حسن بصری، احادیث اندکی را روایت نموده است؛ و از دیگر بزرگانی که وی، به نقل روایت از آنها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

قنادة؛ حکم؛ هلال وزان؛ یحیی بن ابی کثیر؛ زیاد بن علافة؛ و منصور بن معتمر. و از کسانی که از شیبیان بن عبدالرحمن، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

۱- بیوگرافی «شیبان بن عبدالرحمن» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۵۵/۱؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳۵۵/۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۰۶/۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۸۵/۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۷۱/۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۵۹/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۴۹/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۲۶/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۲۴/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۴۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۱۵/۸؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۷۷/۶؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۹، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۱۴/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۱۸/۱

امام ابوحنیفه رحمته؛ حسن بن موسی اشیب؛ حسین مروزی؛ عبیدالله بن موسی؛ یونس بن محمد مؤدب؛ آدم بن ابی ایاس؛ علی بن جعد؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

یحیی بن معین و دیگران، شیبان بن عبدالرحمن را فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و امین، معرفی کرده‌اند.

و احمد بن حنبل گفته است: «و هو، ثبت فی کلّ المشایخ»؛ «از دیدگاه تمامی مشایخ و اساتید، شیبان بن عبدالرحمن، فردی مطمئن و قابل اعتماد و روایت کننده‌ای امین و درستکار در عرصه‌ی نقل و روایت حدیث به شمار می‌آید».

و سرانجام، شیبان بن عبدالرحمن، به سال ۱۶۴ هـ. ق در ۸۰ سالگی درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن حبان در کتاب «الثقات»، به بیان بیوگرافی شیبان بن عبدالرحمن پرداخته و او را از راویان مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده است.

و اسلم در کتاب «تاریخ واسط» گوید: «کان ثقة؛ قاله یزید بن هارون»؛ «شیبان بن عبدالرحمن، از زمره‌ی راویان ثقة و معتبر می‌باشد. این را یزید بن هارون گفته است».

و ترمذی گوید: «شیبان ثقة عندهم؛ صاحب کتاب»؛ «از دیدگاه علماء و دانشوران اسلامی و طلایه‌داران و پیشقراولان حدیث، شیبان بن عبدالرحمن، فردی مؤثق و معتبر و صاحب کتاب و اثر می‌باشد».

و ابوبکر بزار گوید: «ثقة»؛ «شیبان، روایت کننده‌ای مطمئن و مورد وثوق است».

و ابن شاهین در کتاب «الثقات» گوید: «قال عثمان بن ابی شیبة: کان معلماً، صدوقاً،

حسن الحدیث»؛ «عثمان بن ابی شیبة گوید: شیبان بن عبدالرحمن، معلّم و آموزگاری صادق و راستگو و مربّی و مدرّسی مطمئن و امین بود که از احادیث و روایاتی نیکو و حسن برخوردار بود».

شایان ذکر است که شیبان بن عبدالرحمن رضی الله عنه، از آن دسته از محدثان و روایانی می باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «هو ممن یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «شیبان بن عبدالرحمن، از زمره ی روایت کنندگانی به شمار می آید که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

شیبان بن عبدالرحمن رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قوله: ﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾» [الفرقان: ۳۴]^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ، حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهُ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْسَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يُمَشِّئَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» قَالَ قَتَادَةُ: بَلَىٰ وَعِزَّةَ رَبِّنَا» (ح ۴۷۶۰)

«عبدالله بن محمد، از یونس بن محمد بغدادی، از شیبان بن عبدالرحمن، از قتاده برای ما روایت کرده که وی گفته است: انس بن مالک رضی الله عنه گوید: مردی گفت: ای پیامبر خدا! چگونه کافر، روز قیامت بر چهره اش حشر می گردد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا خداوندی که در دنیا او را به وسیله ی پاهایش به حرکت درمی آورد، قادر نیست

۱- «جامع المسانید» ۴۷۷/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۸

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۶۶/۲

که روز قیامت، او را بر چهره اش به حرکت در آورد؟

* در باب «میراث البنات»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ شَيْبَانُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: أَتَانَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، بِالْيَمَنِ مُعَلِّمًا وَأَمِيرًا، " فَسَأَلْتَاهُ عَنْ رَجُلٍ: تُوِّفِيَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ، فَأَعْطَى الْإِبْنَةَ النَّصْفَ وَالْأُخْتَ النَّصْفَ " (ح ۶۷۳۴)

«محمود بن غیلان، از ابوالنضر، از ابومعاویة شیبان بن عبدالرحمن، از اشعث، از اسود بن یزید برای ما روایت کرده که وی گفته است: معاذ بن جبل رضی الله عنه در یمن، به نزد ما آمد و حال آن که او به عنوان معلّم و امیر تعیین شده بود؛ از وی در مورد مردی پرسیدیم که وفات کرده و یک دختر و یک خواهر از خود بر جای گذاشته است. او، نصف مال متوفّا را به دختر و نصف دیگر را به خواهر متوفّا داد».

* در باب «کتابة العلم»^۲.

* در باب «من لم ير الوضوء الا من المخرجين، القبل والدبر»^۳.

* در باب «الوضوء بالمد»^۴.

* در باب «کینونة الجنب فی البیت اذا توضّأ قبل ان یغتسل»^۵.

* در باب «النوم مع الحائض وهي فی ثیابها»^۶.

* در باب «اذا صلّى فی الثوب الواحد، فلیجعل علی عاتقیه»^۷.

* در باب «من ادرك ركعة من العصر قبل الغروب»^۸.

* در باب «الاذان بعد الفجر»^۱.

۱- همان ۹۹۷/۲

۲- همان ۲۱/۲ و ۲۲

۳- همان ۳۰/۱

۴- همان ۳۳/۱

۵- همان ۴۲/۱

۶- همان ۴۶/۱

۷- همان ۵۲/۱

۸- همان ۷۹/۱

* در باب «لا يقوم الى الصلاة مستعجلاً؛ وليقم اليها بالسكينة والوقار»^۲.

* در باب «قول الرجل: ما صلينا»^۳.

* در باب «القراءة في الظهر»^۴.

* در باب «الدّهن للجمعة»^۵.

به هر حال، روايات شيبان بن عبدالرحمن رضي الله عنه، در كتاب «الجامع الصحيح» امام

محمد بن اسماعيل بخارى رضي الله عنه، در بيشتر از ۳۸ مورد آمده است.

۱- همان ۸۷/۱

۲- همان ۸۸/۱

۳- همان ۸۹/۱

۴- همان ۱۰۵/۱

۵- همان ۱۲۱/۱

۴۲- ضحاک بن مَخْلَد (بن ضحاک بن مُسلم بن ضحاک شیبانی)،

ابوعاصم نبیل حنفی رحمته

[متوفای ۲۱۲ هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث، شیخ الاسلام، «ضحاک بن مَخْلَد شیبانی بصری» می‌باشد که از جعفر بن محمد، یزید بن ابوعبید، سلیمان تمیمی، ابن جریج، بهز بن حکیم، و دیگر بزرگان عرصه‌ی حدیث‌شناسی، به نقل روایت حدیث پرداخته است؛ و اگر چنانچه وفات ضحاک بن مَخْلَد شیبانی، به تعویق و تأخیر می‌افتاد، حتماً با وکیع، بلکه با ابن مبارک نیز ذکر می‌شد.

و از کسانی که به روایت حدیث از وی پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد: احمد بن حنبل؛ بندار؛ دارمی؛ ابوعبدالله بخاری؛ حارث بن ابواسامه؛ ابومسلم کجی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش. ضحاک بن مَخْلَد شیبانی، به خاطر بزرگواری و شرافت، نجابت و اصالت، عقل و هوش، ذهن و فهم و درک و شعور، به «نبیل» ملقب گردیده بود. و برخی نیز غیر این را گفته‌اند؛ و ضحاک، هرگز به نقل و روایت حدیث نمی‌پرداخت مگر بر مبنای حفظ

۱- بیوگرافی «ضحاک بن مَخْلَد شیبانی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۳۶/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۶۰/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۶۳/۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۸۰/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۲۵/۲؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۸۳/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۹۵/۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۴۴/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۴۹؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۶۷/۹؛ «الطبقات السنیة»، تمیمی داری به شماره ۱۰۰۴؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۵۹؛ «العبر»، حافظ ذهبی ۳۶۲/۱؛ «دول الاسلام»، حافظ ذهبی

۹۴/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۲۸/۱

۲- «تذکره الحفاظ»، حافظ ذهبی ۳۶۶/۱

خویش.

عمر بن شیبۀ گوید: «و الله! ما رأيتُ مثله»؛ «به خدا سوگند! هرگز کسی را به سان او ندیده‌ام».

و بخاری و دیگران گفته‌اند: «سمعنا يقول: ما اغتاب احداً منذ علمتُ ان الغيبة تضرّ اهلها»؛ «از ضحاک بن مَخلَد شیبانی شنیدم که می‌گفت: از زمانی که دانستم غیبت، ضرر و زیان صاحبش را در پی دارد، غیبت هیچ کس را نکردم».

و ابوداود گوید: «کان ابو عاصم، یحفظ نحو الف حدیث من جید حدیثه»؛ «ابوعاصم (ضحاک بن مَخلَد)، در حدود هزار حدیث از احادیث خوب و عالی خویش، حفظ بود و به خاطر داشت».

ابن سعد گوید: «کان ثقةً فقیهاً، مات بالبصرة لأربع عشرة لیلة خلت من ذی الحجة سنة اثنی عشرة ومائین»؛ «ضحاک بن مَخلَد، فردی مؤثق و قابل اعتماد و فقیه و دانشمند بود؛ وی، در شهر بصره، در تاریخ ۱۴ ذی الحجة، به سال ۲۱۲ هـ. ق درگذشت و جان به جان آفرین تسلیم نمود».

علامه ذهبی در ادامه گوید: ضحاک بن مَخلَد، نود سال و چند ماه، زندگی به سر برد و عمر کرد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

عثمان دارمی به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «ضحاک بن مَخلَد، روایت کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد است».

احمد عجلی نیز گفته است: «ثقة کثیر الحدیث؛ وکان له فقه»؛ «ابوعاصم، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود که به نقل و روایت احادیث فراوانی پرداخته بود؛ و در کنار این‌ها، دستی در فقه نیز داشت».

خلیلی گوید: «متفق علیه زهداً و علماً و دیانةً و اتقاناً»؛ «تمامی علماء و دانشوران دینی و طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش، بر زهد و پارسایی، علم و دانش، پرهیزگاری و دین داری، مهارت و خبرگی، زبردستی و استادی، کاردانی و

توانایی، تخصص و شایستگی ضحاک بن مَخْلَد، اتفاق نظر دارند».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱، به ذکر ضحاک بن مَخْلَد شیبانی پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف، برشمرده و در ادامه گفته است: صیمری گوید: «و من اصحاب الامام، الضحاک بن مَخْلَد ابوعاصم؛ والضحاک هذا، هو المعروف بالنیل»؛ «یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته، «ضحاک بن مَخْلَد ابوعاصم» است؛ و این ضحاک، معروف به «نیل» (انسان شریف، اصیل، نجیب، بزرگوار) می باشد».

شیخ الحدیث محمد زکریا کاندهلوی، در کتاب «مقدمة لامع الدراری»^۲ گوید: «روی عنه البخاری ستّ روایات من الثلاثیات؛ وهي الخامس والثامن والتاسع والخامس عشر والثامن عشر والحادي والعشرون»؛ «بخاری، از ضحاک بن مَخْلَد، شش روایت از «ثلاثیات» نقل کرده است؛ و این شش روایت، عبارتند از: حدیث پنجم، هشتم، نهم، پانزدهم، هجدهم و بیست و یکم از ثلاثیات امام بخاری رحمته». [و «ثلاثیات»، عبارتند از احادیثی که در سند آنها، بین مصنّف و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سه راوی وجود داشته باشد].
و حافظ سیوطی نیز در کتاب «تبیض الصحیفة»^۳، ضحاک بن مَخْلَد را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۴ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته فی هذه المسانید»؛ «ضحاک بن مَخْلَد، از آن دسته از محدّثان و راویانی می باشد که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۵، وی را

۱- «الجواهر المضیة» ۱/۲۶۳ و ۲۶۴

۲- «مقدمة لامع الدراری» ۱/۶۳

۳- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۳

۴- «جامع المسانید» ۲/۴۸۴

۵- «عقود الجمان»؛ ص ۱۱۹؛ «تهذیب الکمال» ۱۹/۱۰۳

در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

ابوعاصم (ضحاك بن مَخلد شیبانی)، از ابوحنیفه، از عبدالرحمن بن زیاد - و به جای عبدالرحمن بن زیاد، «عبدالرحمن زاذان» نیز گفته شده که همین نیز صحیح می‌نماید -، از شرحبیل، از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: «دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله زائراً؛ فأتیته بلحم مشویّ؛ فأكل منه ثم غسل یدیه ولم يتوضأ»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد آمدند تا مرا دیدار و ملاقات کنند؛ من گوشتی بریان به حضور ایشان آوردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله از آن خوردند؛ آنگاه دو دست خویش را شستند و وضو نگرفتند».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ طلحة بن محمد، این حدیث را در مُسند خویش، از ابوعاصم (ضحاك بن مَخلد شیبانی)، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

ابوعاصم، ضحاك بن مَخلد شیبانی رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اذا نوى بالنهار صوماً»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتَمَّ أَوْ فَلْيُصُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ»» (ح ۱۹۲۴)

«ابوعاصم (ضحاك بن مَخلد شیبانی)، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا، مردی را فرستاد تا به مردم اعلام کند که: «هر کس امروز، چیزی خورده است، باید تا فرارسیدن شب، چیزی نخورد یا روزه بگیرد؛ و هر کس که تاکنون چیزی نخورده است، نخورد و روزه

۱- «جامع المسانید» ۲۵۳/۱ و ۲۵۴

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲۵۷/۱

بگیرد».

[این حدیث، پنجمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری می باشد.]

* در باب «من تكفل عن میت دیناً فلیس له ان یرجع؛ وبه قال الحسن»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِجَنَازَةٍ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ؟»، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ؟»، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ»، قَالَ: أَبُو قَتَادَةَ عَلَيَّ دَيْنُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ» (ح ۲۴۹۵)

«ابوعاصم (ضحاک بن مَخلَد شیبانی)، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله جنازه‌ای آورده شد تا بر آن نماز بگذارند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا این میت، بدهکار است؟» گفتند: خیر. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز جنازه خواندند. سپس جنازه‌ی دیگری آوردند؛ آن حضرت فرمودند «آیا او بدهکاری دارد؟» گفتند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «بر رفیقتان، نماز جنازه بخوانید». ابوقتاده رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بر او، نماز بخوانید؛ پرداخت بدهی او، به عهده‌ی من است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر وی، نماز خواندند».

[این حدیث، هشتمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری رضی الله عنه می باشد.]* در باب «هل تكسر الدنان التي فيها الخمر»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الصَّحَّاحُ بْنُ مَخْلَدٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى نِيرَانًا تُوقَدُ يَوْمَ خَيْبَرَ، قَالَ: «عَلَى مَا تُوقَدُ هَذِهِ النَّيْرَانُ؟»، قَالُوا عَلَى الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: «أَكْسِرُوهَا، وَأَهْرِ قَوْهَا»، قَالُوا: أَلَا نُهْرِيقُهَا، وَنَغْسِلُهَا، قَالَ: «اغْسِلُوا»، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: " كَانَ ابْنُ أَبِي أُوَيْسٍ يَقُولُ: الْحُمْرُ الْإِنْسِيَّةُ بِنَصْبِ الْأَلْفِ وَالْثَوْنِ " (۲۴۷۷)

«ابوعاصم ضحاک بن مَخلَد، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غزوه‌ی خیبر، دیدند که آتش

۱- همان ۳۰۶/۱

۲- همان ۳۳۶/۱

برافروخته می‌شود؛ از این رو، پرسیدند: «این برافروختن آتش، برای چیست؟» گفتند: گوشت خرها، پخته می‌کنند. آن حضرت ﷺ فرمودند: «دیگ‌ها را بشکنید و محتویات آن را بر زمین بریزید». گفتند: اگر محتویات آن را بریزیم و دیگ‌ها را بشویم، تکلیف چیست؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «دیگ‌ها را بشوید».

[این حدیث، نهمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری رحمه الله می‌باشد.]

* در باب «بعث النبی ﷺ أسامة بن زید الی الحُرقات من جهینه»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَعَ غَزَوَاتٍ، وَغَزَوْتُ مَعَ ابْنِ حَارِثَةَ اسْتَعْمَلَهُ عَلَيْنَا» (ح ۴۲۷۲)

«ابوعاصم ضحاک بن مَخلد، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در هفت غزوه جهاد کردم و همراه ابن حارثه جهاد کردم و آن حضرت صلی الله علیه و سلم، او را بر ما امیر گردانیده بود».

[این حدیث، دهمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری رحمه الله می‌باشد.]

* در باب «ما یؤکل من لحوم الأضاحی وما یتزوّد منها»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَحَى مِنْكُمْ فَلَا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةِ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ» فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفَعَلْ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادْخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا» (ح ۵۵۶۹)

«ابوعاصم (ضحاک بن مَخلد)، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هر کس از شما قربانی کرده است، نباید صبح روز سوم، چیزی از آن، در خانه‌اش، باقی بماند». سال بعد، مردم گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! آیا مانند سال گذشته، عمل کنیم؟ فرمودند: «بخورید و به دیگران نیز بخورانید و ذخیره کنید؛ سال گذشته، مردم دچار قحط سالی شده بودند؛

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۱۲/۲

۲- همان ۸۳۵/۲

از این رو، خواستم که به آن‌ها کمک کنید».

[این حدیث، هجدهمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری رحمه الله می‌باشد.]

* در باب «من بايع مرتين»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ، قَالَ: بَايَعَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَقَالَ لِي: «يَا سَلَمَةُ أَلَا تُبَايِعُ؟»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ بَايَعْتُ فِي الْأَوَّلِ، قَالَ: «وَفِي الثَّانِي» (ح ۷۲۰۸)

«ابوعاصم (ضحاک بن مَخْلَد)، از یزید بن ابی عبید، از سلمة بن اکوع رحمه الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در زیر درخت (در حدیبیه) بیعت کردیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای سلمة! آیا تو بیعت نمی‌کنی؟» گفتیم: ای رسول خدا! همانا من، بار اول بیعت کردم. فرمود: «(و بار دوم (بیعت کن))».

[این حدیث، بیست و یکمین حدیث از ثلاثیات امام بخاری رحمه الله می‌باشد.]

* در باب «اذا عَضَّ رَجُلًا فَوَقَعَتْ ثَنِيَاهُ»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «خَرَجْتُ فِي غَزْوَةٍ، فَعَضَّ رَجُلٌ فَاَنْتَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَبْطَلَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۶۸۹۳)

«ابوعاصم (ضحاک بن مَخْلَد)، از ابن جُرَیج، از عطاء، از صفوان بن یعلی، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: در غزوه‌ای بیرون شدیم؛ مردی (دست کسی (را) دندان گرفت و در نتیجه، دندانش کشیده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله (ادعای دیه‌ی دندانش را) باطل اعلام کرد».

* در باب «شهادة الإمام والعبيد»^۳

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ، ح وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي

۱- همان ۱۰۷۰/۲

۲- همان ۱۰۱۸/۲

۳- همان ۳۶۳/۱

مُلَيْكَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ، أَوْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ أُمَّ يَحْيَى بِنْتَ أَبِي إِهَابٍ، قَالَ: فَجَاءَتْ أُمَّهُ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَعْرَضَ عَنِّي، قَالَ: فَتَنَحَّيْتُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، قَالَ: «وَكَيْفَ وَقَدْ زَعَمْتَ أَنْ قَدْ أَرْضَعْتُكُمَا» فَتَهَاهُ عَنْهَا» (ح ۲۶۵۹)

«ابوعاصم (ضحاک بن مخلد)، از ابن جریج، از ابن ابی ملیکه، از عقبه بن حارث برای ما روایت کرده است. و همچنین علی بن عبدالله، از یحیی بن سعید، از ابن جریج برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابن ابی ملیکه شنیدم که گفت: عقبه بن حارث به من گفت - یا از وی شنیدم - که گفت: وی با اُمّ یحیی دختر ابی اهاب ازدواج کرد. وی در ادامه گفت: کنیزی سیاه آمد و گفت: همانا من، هر دو شما را شیر داده‌ام. من این موضوع را به پیامبر ﷺ یادآوری کردم. آن حضرت ﷺ از من روی گردانید. من به کناری رفتم و دوباره این موضوع را برای پیامبر ﷺ یادآوری کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: «چگونه ازدواج تو با آن زن روا می‌باشد، در حالی که وی گفته که هر دو شما را شیر داده است». آن حضرت ﷺ، عقبه را از آن زن منع کرد».

* در باب «فی النکاح»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ ذُكْوَانَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ» قُلْتُ: إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحْيِي؟ قَالَ: «إِذْنُهَا صُمَاتُهَا» وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: «إِنْ هَوِيَ رَجُلٌ جَارِيَةً يَتِيمَةً أَوْ بَكْرًا، فَأَبَتْ، فَاحْتَالَ فَجَاءَ بِشَاهِدِي زُورٍ عَلَى أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا، فَأَذْرَكْتُ، فَرَضِيَتِ الْيَتِيمَةَ، فَقَبِلَ الْقَاضِي شَهَادَةَ الزُّورِ، وَالزُّورُ يَعْلَمُ بِبُطْلَانِ ذَلِكَ، حَلَّ لَهُ الْوَطْءُ» (ح ۶۹۷۱)

«ابوعاصم (ضحاک بن مخلد)، از ابن جریج، از ابن ابی ملیکه، از ذکوان، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمودند: «از دختر باکره (دوشیزه)، برای ازدواج، بایستی اجازه گرفته شود». گفتم: دختر باکره، خجالت می‌کشد؟ فرمود: «سکوتش، دلیل رضایت است».

* در باب «من قال فی الخطبة بعد الثناء: اَمَّا بَعْدُ»^۲.

۱- همان ۱۰۳۱/۲

۲- همان ۱۲۵/۱ و ۱۲۶

* در باب «التلبية والتكبير غداة النحر حين يرمى جمرَةَ العقبة والارتداف في السير»^۱.

* در باب «كم اعتمر النبي ﷺ»^۲.

* در باب «الحجَّ عمَّن لا يستطيع الثبوت على الرحلة»^۳.

* در باب «من نذر المشى الى الكعبة»^۴.

به هر حال، روایات «ابو عاصم ضحاک بن مَخْلَد شیبانی رحمته»، در کتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۴۵ مورد آمده است.

۱- همان ۲۲۸/۱

۲- همان ۳۳۹/۱

۳- همان ۲۵۰/۱

۴- همان ۲۵۱/۱

۴۳- طلق بن غنّام بن معاویة کوفی رحمته

[متوفای ۲۱۱ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، طلق بن غنّام بن طلق بن معاویة نَخَعی، ابومحمد کوفی می‌باشد که از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است:
پدرش (غنّام بن طلق)؛ شیبان بن عبدالرحمن؛ قیس بن ربیع؛ مالک بن مِغُول؛ یعقوب قمی؛ زائده؛ پسرعمویش: حفص بن غیاث؛ شریک قاضی (کاتب طلق بن غنّام)؛ اسرائیل؛ مسعودی؛ عبدالسلام بن حرب و دیگران.
و از کسانی که از طلق بن غنّام، به نقل و روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

بخاری؛ احمد بن ابراهیم دُورقی؛ حسین بن عیسی بسطامی؛ حسین بن عبدالرحمن جرجرائی؛ قاسم بن زکریا بن دینار؛ ابوکریب؛ ابوشیبة بن ابی بکر بن ابی شیبة؛ ابوسعید اشج؛ ابوامیة طرسوسی؛ و شماری دیگر از مردمان.

و ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه نیز با واسطه‌ی «عثمان بن ابی شیبة»، به نقل روایت از طلق بن غنّام پرداخته‌اند.

آجری به نقل از ابوداود گوید: «صالح»؛ «طلق بن غنّام، فردی شریف و نجیب، بزرگوار و محترم، شایسته و کاردان و متخصص و توانا بود که احادیث و روایات وی نیز به درجه‌ی صحّت و درستی رسیده‌اند».

۱- بیوگرافی «طلق بن غنّام» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۶۰/۲/۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۷۸/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۹۱/۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۴۰/۱۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۷/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۲۷/۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۴۶/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۵۳/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۵۳؛ «تهذیب الکمال»، حافظ

مزّی ۲۷۸/۹؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۳۵/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۹/۵ و ۳۰

و این حَبَّانِ نیز وی را در کتاب «الثقات»، در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

مطین و ابن سعد گویند: «توفی فی رجب سنة احدى عشرة ومائتين»؛ «طلق بن غنّام، در ماه رجب سال ۲۱۱ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست». حافظ ابن حجر عسقلانی در ادامه گوید: ابن سعد، در مورد طلق بن غنّام گفته است: «كان ثقة صدوقاً، وكان عنده احاديث»؛ «طلق بن غنّام، روایت کننده‌ای ثقه و قابل اعتماد و صادق و راستگو و مطمئن و امین بود؛ و در کنار این‌ها، صاحب حدیث نیز بود».

احمد عجلی، محمد بن عبدالله بن نمیر و دارقطنی گفته‌اند: «ثقة»؛ «طلق بن غنّام، از زمره‌ی راویان مؤثق و مطمئن و درستکار و قابل اعتماد بود». ابن شاهین در کتاب «الثقات» گوید: عثمان بن ابی شیبة گفته است: «ثقة صدوق، لم يكن بالمتبحر في العلم»؛ «طلق بن غنّام، ثقه و قابل اعتماد و صادق و راستگو و درستکار و امین بود، ولی در عرصه‌ی علم و دانش، خیلی خبره و مطلع و متبحر و آگاه نبود».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، طلق بن غنّام را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

طلق بن غنّام رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۰

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۵

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰]»^۱
 «حَدَّثَنِي طَلْقُ بْنُ عَنَمٍ، حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهَا، قَالَتْ: «أُنزِلَ ذَلِكَ فِي الدُّعَاءِ» (ح ۴۷۲۳)
 «طلق بن عنام، از زائده، از هشام بن عروة، از پدرش (عروة بن زبیر)، از
 عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: آیهی ۱۱۰ سورهی اسراء، دربارهی
 دعا نازل شده است (که نباید دعا را بلند یا بسیار آهسته گفت)».

* در باب «قوله عزوجل: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ
 النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ
 سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرُضُوا بَعْضَ الْبَيْعَاتِ الَّتِي كَتَبَ أَجَلَهُ
 وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۲
 [البقرة: ۲۳۵]»

«وَقَالَ لِي طَلْقُ بْنُ عَنَمٍ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، ﴿فِي مَا
 عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾ [البقرة: ۲۳۵] يَقُولُ: «إِنِّي أُرِيدُ التَّرْوِيجَ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّهُ تَيَسَّرَ
 لِي امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ» وَقَالَ الْقَاسِمُ: «يَقُولُ إِنَّكَ عَلَيَّ كَرِيمَةٌ، وَإِنِّي فِيكَ لَرَاعِبٌ، وَإِنَّ اللَّهَ لَسَائِقٌ
 إِلَيْكَ خَيْرًا، أَوْ نَحْوَ هَذَا» وَقَالَ عَطَاءٌ: «يُعْرَضُ وَلَا يَبُوحُ، يَقُولُ: إِنَّ لِي حَاجَةً، وَأَبْشِرِي،
 وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ نَافِقَةٌ، وَتَقُولُ هِيَ: قَدْ أَسْمَعُ مَا تَقُولُ، وَلَا تَعِدُ شَيْئًا، وَلَا يُؤَاعِدُ وَلِيِّهَا بغيرِ
 عِلْمِهَا، وَإِنْ وَاَعَدْتَ رَجُلًا فِي عِدَّتِهَا، ثُمَّ نَكَحَهَا بَعْدَ لَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَهُمَا» وَقَالَ الْحَسَنُ،
 ﴿لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾ [البقرة: ۲۳۵] «الزَّانَا» وَيُذَكَّرُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ
 أَجَلَهُ﴾ [البقرة: ۲۳۵]: «تَنْقِضِي الْعِدَّةَ» (ح ۵۱۲۴)

«طلق بن عنام به من گفت: زائده، از منصور، از مجاهد برای ما روایت کرده که
 وی گفته است: ابن عباس در تفسیر آیهی ۲۳۵ سورهی بقره گفت: منظور از این
 فرموده‌ی خداوند که: «دربارهی آنچه که شما به طور سر بسته از زنان خواستگاری
 کرده‌اید»، این است که مرد به زنی که در حال گذراندن عده‌ی وفات است، بگوید:

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۸۶/۲

۲- همان ۷۶۸/۲

همانا قصد ازدواج دارم، و دوست دارم که خداوند، برایم زنی نیکوکار، ارزانی دارد».

* در باب «قوله تعالى: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰]»^۱

«حَدَّثَنَا طَلْقُ بْنُ عَنَامٍ، حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ زُرَّاءَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۹-۱۰]، قَالَ: أَخْبَرَنَا

عَبْدُ اللَّهِ: «أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَىٰ جِبْرِيْلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» (ح ۴۸۵۷)

«طلق بن عنّام، از زائده، از شیبانی برای ما روایت کرده که وی گفته است: از زرّ

درباره‌ی آیات ۹ و ۱۰ سوره‌ی نجم پرسیدم؛ وی گفت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه ما را خبر

داده است که محمد صلی الله علیه و آله، جبرئیل علیه السلام را دید که ششصد بال داشت».

۴۴ - عبّاد بن عبّاد بن حبیب رحمته

[متوفای ۱۸۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:

وی، امام صادق و امین و پیشوای مطمئن و قابل اعتماد، ابن مُهَلَّب بن ابی صُفْرة عَتَکی، ابومعاویة اَزْدی مُهَلَّبی بصری می‌باشد که از ابوجمره صُبَعی، هشام بن عروة، عاصم احول و گروهی دیگر از بزرگان، به نقل و روایت حدیث پرداخته است.

و از او نیز، احمد بن حنبل، قتیبة، مُسَدّد، یحیی بن معین، احمد بن منیع، حسن بن عرفة و دیگران، حدیث روایت نموده‌اند.

عبّاد بن عبّاد، فردی شریف و بزرگوار، امین و درستکار، پاک طینت و نیک اندیش، با فراست و باهوش، تیز و باذکاوت، برجسته و شاخص، نجیب زاده و بزرگ منش، اصیل و قابل احترام، والا و ارجمند، مؤثّق و معتبر، مطمئن و قابل اعتماد و یکی از خردمندان و دانایان، حکیمان و فرزنانگان، دانشوران و فرهیختگان و طلایه داران و پیشقراولان بود.

وی، در تاریخ ۱۸ رجب، به سال ۱۸۱ هـ . ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید و حال آن که صاحب نظران عرصه‌ی حدیث شناسی و بزرگان عرصه‌ی علم و دانش در روزگار حیات و زندگانی وی، به روایات و احادیث وی، استدلال و استناد می‌کردند.

۱- بیوگرافی «عبّاد بن عبّاد بن حبیب» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۰/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۷۱/۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۰/۱۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۸۲/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۹۴/۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۹۵/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۶۱/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۶۱/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۳/۵؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۵۸؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۰۸/۹؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۸، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۳۲/۲

۲- «تذکرة الحفّاظ» ۲۶۰/۱ و ۲۶۱

یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «عَبَاد بن عَبَّاد، فردی مؤثق و معتبر می باشد».

و همچنین یحیی بن معین، در جایی دیگر گوید: «هو اوثق واكثر حديثاً من عَبَّاد بن العوّام»؛ «عَبَاد بن عَبَّاد، نسبت به عَبَّاد بن عوّام، هم مؤثق تر و مطمئن تر است و هم روایات و احادیث فراوان تری را از او روایت نموده است».

و یعقوب بن شیبۀ گوید: «ثقة صدوق»؛ «عَبَاد بن عَبَّاد، روایت کننده ای مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و راستگو و امین و درستکار می باشد».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

دوری به نقل از یحیی بن معین گوید: «عَبَاد بن عباد و عباد بن العوّام، جميعاً ثقة؛ و عباد بن عباد اوثقها واكثرهما حديثاً»؛ «عباد بن عباد و عباد بن عوّام، هر دو از زمره ی روایت کنندگان ثقة و قابل اعتماد هستند؛ با این تفاوت که عَبَاد بن عَبَّاد، نسبت به عَبَّاد بن عوّام، هم مؤثق تر و مطمئن تر است و هم روایات و احادیث فراوان تری را نسبت به او، روایت نموده است».

و یعقوب بن شیبۀ، ابوداود، نسایی و ابن خراش گویند: «ثقة»؛ «عَبَاد بن عَبَّاد، فردی مؤثق و قابل اعتماد است».

و ابن ابی حاتم، از پدرش نقل می کند که وی گفت: «صدوق لا بأس به»؛ «عَبَّاد بن عَبَّاد، روایت کننده ای صادق و راستگو و امین و درستکار و قابل اعتماد و مطمئن می باشد که به روایات و احادیث وی، نمی توان نقص و ایرادی وارد کرد؛ زیرا وی، فردی مؤثق و معتبر می باشد».

و علاوه از اینها، عَبَّاد بن عَبَّاد، از آن دسته از محدثان و راویانی می باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، عَبَّاد بن عَبَّاد را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «تهذیب التهذیب» ۸۳/۵ و ۸۴

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۱

و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویان شهر بصره ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عباد بن عباد بن حبیب رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما ذکر النبی صلی الله علیه و آله»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ، حَدَّثَنَا عَاصِمُ الْأَحْوَلُ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: " خَالَفَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْأَنْصَارِ وَقُرَيْشٍ فِي دَارِي الَّتِي بِالْمَدِينَةِ، وَقَدَّتْ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ " (ح ۷۳۴۰)

«مسدد، از عباد بن عباد، از عاصم احوول برای ما روایت کرده که انس بن مالک رحمته گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه‌ی منوره، آن هم در خانه‌ی من، در بین قریش و انصار، پیمان برادری بست. و آن حضرت صلی الله علیه و آله بر اقوامی از قبیله‌ی بنی سلیم، به مدت یک ماه قنوت (دعای بد) خواند (زیرا مسلمانان را به نیرنگ کشته بودند).»

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا

مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۱]»^۳

«حَدَّثَنَا فُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ هُوَ ابْنُ عَبَّادٍ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَدِمَ وَفَدَّ عَبْدُ الْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: إِنَّا مِنْ هَذَا الْحَيِّ مِنْ رَبِيعَةَ وَلَسْنَا نَصُلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمَرْنَا بِشَيْءٍ نَأْخُذُهُ عَنْكَ وَنَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ وَرَاءِنَا، فَقَالَ: " أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، ثُمَّ فَسَّرَهَا لَهُمْ: شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَأَنْ تُؤَدُّوا إِلَيَّ خُمْسَ مَا

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۸

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۱۰۹۰

۳- همان ۱/۷۵

غَنِمْتُمْ، وَأَنْهَى عَنِ الدُّبَاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُقَيَّرِ وَالْتَّقِيرِ" (ح ۵۲۳)

«قتیبه بن سعید، از عَبَادُ بَنِ عَبَادِ، از ابوجمره، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: نمایندگان قبیله‌ی عبدالقیس، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما از طایفه‌ی ربیعہ هستیم و چون کفار طایفه‌ی مُضَر در مسیر ماه قرار دارند، ما جز در ماه‌های حرام، نمی‌توانیم خدمت شما برسیم؛ بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آن‌ها را به دیگران ابلاغ نماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما را به چهار چیز فرمان می‌دهم و از چهار چیز منع می‌کنم؛ ایمان به خدا».

آنگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را برای طایفه‌ی عبدالقیس تفسیر نمودند و فرمودند: «گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و خمس غنیمت؛ و شما را از حُم، ظرف کدو، ظرف تنه‌ی درخت خرما و ظرف قیراندود منع می‌کنم». (در آن زمان، این ظرف‌ها، مخصوص تهیه کردن شراب بودند).

۴۵- عبّاد بن عوّام کلابی واسطی رحمته

[متوفای ۱۸۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و محدث اسلامی، ابوسهل واسطی می‌باشد که به نقل و روایت حدیث، از این افراد پرداخته است:

ابومالک اشجعی؛ عبدالله بن ابی نجیح؛ سعید جُریری؛ ابواسحاق شیبانی؛ ابن عون؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که از عبّاد بن عوّام، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

احمد بن حنبل؛ عمرو الناقد؛ زیاد بن ایوب؛ حسن بن عرفة؛ علی بن مسلم طوسی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش. ابوداود و دیگران، عبّاد بن عوّام را روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده‌اند.

ابن سعد گفته است: «کان من نبلاء الرجال فی کلّ امره»، «عبّاد بن عوّام، در تمامی امور خویش، از زمره‌ی افراد شریف و درستکار، بزرگوار و نجیب و بافراست و باهوش بود».

علامه ذهبی در ادامه گوید: پیرامون تاریخ وفات عبّاد بن عوّام، اختلاف نظر وجود

۱- بیوگرافی «عبّاد بن عوّام کلابی واسطی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۱/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۷۷۲/۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۰۴/۱۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۸۳/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۱۱/۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۱۰/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۶۲/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۶۲/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۶/۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۶۸/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۵۸؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۱۴/۹؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۸، «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۳۰/۷؛

«الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۳۳/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۶۱/۱ و ۲۶۲

دارد؛ برخی بر این باورند که وی، به سال ۱۸۳ هـ. ق وفات نموده است؛ و برخی نیز تاریخ‌های ۱۸۵ هـ. ق یا ۱۸۶ هـ. ق و یا ۱۸۷ هـ. ق را برای درگذشت عَبَاد بن عَوَّام ذکر کرده‌اند.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

یحیی بن معین، احمد عجلی، ابوداود، نسایی و ابوحاتم گفته‌اند: «ثقة»؛ «عَبَاد بن عَوَّام، روایت کننده‌ای مؤثّق و معتبر می‌باشد».

ابن خِرَاش گوید: «صدوق»؛ «عَبَاد بن عَوَّام، فردی صادق و راستگو و مُعتمد و قابل اعتماد و امین و درستکار می‌باشد».

ابن سعد گوید: «کان ثقة»؛ «عَبَاد بن عَوَّام، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

ابن حَبَّان نیز در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد ذکر کرده است؛ و بَزَّار هم او را روایت کننده‌ای مؤثّق و معتبر، معرفی نموده است.

و قراب گوید: «ولد سنة ثمان عشر ومائة»؛ «عَبَاد بن عَوَّام، به سال ۱۱۸ هـ. ق دیده به جهان گشود».

و عَبَاد بن عَوَّام، از آن دسته از محدّثان و راویانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

در کتاب «جامع المسانید»^۲ آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته الله فی هذه المسانید»؛ «عَبَاد بن عَوَّام، در زمره‌ی راویانی به شمار می‌آید که در این مسانید، به نقل و روایت حدیث از امام ابوحنیفه/پرداخته است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۳، عَبَاد بن عَوَّام را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «تهذیب التهذیب» ۸۶/۵ و ۸۷

۲- «جامع المسانید» ۵۲۲/۲

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۱

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، عبّاد بن عوّام را در زمره‌ی راویان شهر «واسط» که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

عبّاد بن عوّام، از ابوحنیفه، از ابراهیم بن محمد بن منتشر بن أجدع - برادر مسروق بن أجدع -، از پدرش، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «ما أخرج رسول الله صلی الله علیه و آله ركبته بين یدی جلیس له قطّ؛ ولا ناول احدٌ یده قط فترکها حتی یكون هو الَّذي یدعها؛ وما جلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله احد قط فقام حتی یقوم؛ وما وجدت شیئاً قطّ أطیب من ریح رسول الله صلی الله علیه و آله؛ «هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهای خویش را در جلو همنشینان خویش دراز نکرد؛ و هرگز کسی دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگرفت که ایشان دست وی را رها کند تا این که خود آن فرد، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها می‌کرد؛ و هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله زودتر از او بلند نمی‌شد؛ و هرگز چیزی را خوشبوتر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله استشمام نکرده‌ام».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را به نقل از عبّاد بن عوّام، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبّاد بن عوّام کلابی واسطی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من اختار الضرب والقتل والهوان علی الکفر»^۳

۱- «المناقب»، کردری ۹/۲

۲- «جامع المسانید» ۲۰۸/۱

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۲۶/۲ و ۱۰۲۷

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا عَبَادٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، سَمِعْتُ فَيْسًا، سَمِعْتُ سَعِيدَ بِنِ زَيْدٍ، يَقُولُ: «لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنَّ عُمَرَ مُوثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ، وَلَوْ أَنْقَضَ أَحَدٌ مِمَّا فَعَلْتُمْ بِعُثْمَانَ، كَانَ مُحْفُوقًا أَنْ يَنْقُضَ» (ح ۶۹۴۲)

«سعید بن سلیمان، از عبّاد بن عوّام کلابی واسطی، از اسماعیل برای ما روایت کرده که وی گفته است: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: به راستی خود را دیدم که عمر بن خطاب رضی الله عنه (قبل از مسلمان شدن) مرا به خاطر قبول اسلام در بند کشید؛ و اگر کوه به خاطر آنچه شما نسبت به عثمان رضی الله عنه کردید؛ بشکافد و فرو ریزد، حق آن را دارد که بشکافد و فرو ریزد».

* در باب «الماء الذي يغسل به شعر الانسان»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَادٌ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعْرِهِ» (ح ۱۷۱)

«محمد بن عبدالرحیم، از سعید بن سلیمان، از عبّاد بن عوّام کلابی واسطی، از ابن عون، از ابن سیرین برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله (در حجّة الوداع)، موهای سرش را تراشید، ابوطلحه، نخستین کسی بود که موهای مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را (به قصد تبرک) برداشت».

* در باب «غزوة خيبر»^۲

«حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا عَبَادٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَصَابَتْنا مَجَاعَةٌ يَوْمَ خَيْبَرَ فَإِنَّ الْقُدُورَ لَتَغِي، قَالَ: وَبَعْضُهَا نَضِجَتْ، فَجَاءَ مُنَادِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَأْكُلُوا مِنْ لُحُومِ الْحُمُرِ شَيْئًا، وَأَهْرِقُوهَا». قَالَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى: «فَتَحَدَّثْنَا أَنَّهُ إِتْمَا نَهَى عَنْهَا لِأَنَّهَا لَمْ تُحْمَسْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَهَى عَنْهَا الْبَيْتَةَ لِأَنَّهَا كَانَتْ تَأْكُلُ الْعَذْرَةَ» (ح ۴۲۲۰)

«سعید بن سلیمان، از عبّاد بن عوّام کلابی واسطی، از شیبانی، برای ما روایت

۱- همان ۲۹/۱

۲- همان ۶۰۶/۲ و ۶۰۷

کرده که وی گفته است: از ابن ابی اوفی رضی الله عنه شنیدم که گفت: «در روز خیبر، به گرسنگی گرفتار شدیم؛ و این در حالی بود که دیگ‌ها می‌جوشید و محتویات برخی از دیگ‌ها، به پختگی رسیده بود؛ منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چنین اعلان کرد: «از گوشت الاغ، چیزی نخورید؛ و بایستی آن را بر زمین بریزید».

ابن ابی اوفی رضی الله عنه گوید: پس از آن، ما به گفتگو پرداختیم و گفتیم که این منع، به خاطر آن بوده که خمس غنیمت را از آن بیرون نکشیده‌ایم؛ و برخی دیگر گفتند: این منع قطعی و حتمی پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن است که الاغ از چیزهای ناپاک و نجس می‌خورد».

* در باب «بیع الذهب بالورق یداً یداً»^۱.

۴۶- عبدالحمید بن عبدالرحمن، ابویحیی حمانی حنفی رحمته

[متوفای ۲۰۲ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

وی، عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی، ابویحیی کوفی، و ملقب به «بشمین» می‌باشد. اصل وی، از «خوارزم» است؛ وی از یزید بن ابی بردة؛ اعمش؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ ابوحنیفه؛ و شماری دیگر از بزرگان و طلایه داران و پیشقراولان اسلامی، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از عبدالحمید بن عبدالرحمن، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ابوبکر؛ محمد بن خلف حدادی؛ حسن بن علی خلیل؛ احمد بن عمر وکیعی؛ ابوبکر؛ موسی بن عبدالرحمن مسروقی؛ ابوبکر؛ عثمان (این دو نفر، پسران «ابوشیبة» هستند)؛ سفیان بن وکیع؛ حسین بن زید کوفی؛ محمد بن عبد بن ثعلبة؛ یحیی بن موسی خت؛ عمرو بن علی فلاس؛ ابوسعید اشج؛ حسن بن علی بن عقیان عامری و دیگران.

یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن، فردی مؤثق و قابل اعتماد است».

نسایی گوید: «لیس بقوی»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن، قوی نیست؛ (یعنی احادیث و روایات وی، صحیح به شمار نمی‌آیند؛ بلکه در درجه‌ی حسن قرار دارند)». و نسایی در جایی دیگر گفته است: «ثقة»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی،

۱- بیوگرافی «عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۵/۲/۳؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۶/۶؛ «کتاب الثقات»، ابن

حبان ۱۲۱/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۵۲/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۵۶/۱؛

«خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۸۸؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶۰/۱۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۰۹/۶

روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات» وی را در شمار راویان مؤثق و مطمئن و قوی و معتبر ذکر کرده است.

و ابن عدی گوید: «هو وابنه ممن یکتب حدیثه»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی و پسرش، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که حدیث آن‌ها (به عنوان «تابع» و «شاهد») نوشته می‌شوند».

و هارون حمال گوید: «مات سنة اثنتین ومائتین»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن، به سال ۲۰۲ ه. ق. درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

و برقی گوید: ابن معین گفته است: «کان ثقة»؛ «عبدالحمید، فردی مؤثق و مطمئن و معتبر و قابل اعتماد بود».

و حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی وی پرداخته و او را از علماء و دانشوران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «سمع اباحنیفة، والاعمش، والثوری؛ قال عبدالحمید: سمعت اباحنیفة یحکی عن حماد، قال: بشرت ابراهیم بموت الحجاج؛ فسجد. قال حماد: ما كنت اری احداً یبکی من الفرح حتی رأیت ابراهیم بکی من الفرح»؛ «عبدالحمید بن عبدالرحمن، از امام ابوحنیفه رحمته، از اعمش و ثوری، به نقل و روایت حدیث پرداخته است».

عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی گوید: از امام ابوحنیفه رحمته شنیدم که از استادش، حماد چنین نقل می‌کرد که وی گفته است: ابراهیم نخعی را به مرگ حجاج بن یوسف بشارت دادم؛ از این رو، ابراهیم، به محض شنیدن این خبر، به سجده افتاد. حماد گوید: تا کنون، کسی را ندیده بودم که از خوشحالی گریه بکند؛ تا این که ابراهیم نخعی را دیدم که از فرط خوشحالی (به خاطر شنیدن مرگ حجاج) گریه نمود».

حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، عبدالحمید بن عبدالرحمن را در زمره‌ی راویان شهر «کوفه» که به نقل و روایت حدیث از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند

۱- «الجواهر المضية» ۱/۲۹۵ و ۲۹۶

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۵

ذکر کرده است.

و همچنین علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر نموده است.

نگارنده گوید:

عبدالحمید بن عبدالرحمن حمانی، در کتاب «الجامع الصحيح» در باب «حسن الصوت بالقراءة للقرآن»^۲، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ آنجا که بخاری چنین روایت می‌کند:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ أَبُو بَكْرٍ، حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى الْحَمَّانِيُّ، حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرَيْدَةَ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرَيْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى لَقَدْ أُوتِيَتْ مِزْمَارًا مِنْ مِزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ» (ح ۵۰۴۸)

«محمد بن خلف ابوبکر، از ابویحیی حمانی (عبدالحمید بن عبدالرحمن)، از برید بن عبدالله بن ابی بردة، از پدر بزرگش، ابوبردة، از ابوموسی اشعری رحمته برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابوموسی رحمته فرمود: «ای ابوموسی! به تو، صدای خوبی به مانند صدای خوب آل داود، عنایت شده است».

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۴

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۷۷۵/۲

۴۷- عبدالرحمن بن مهدي رحمته الله

[متوفای ۱۹۸ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ بزرگ در حدیث، امام و پیشوای دینی، طلایه دار و پیشقراول شهیر اسلامی، عبدالرحمن بن مهدي بن حسان (بن عبدالرحمن)، ابوسعید بصری آزدی - یا عنبری - می باشد.

وی، به سال ۱۳۵ ه. ق دیده به جهان گشود؛ و از ایمن بن نابل، هشام دستوایی، معاویة بن صالح، ابوخلدة، شعبة، سفیان ثوری، سفیان بن عیینة و جماعتی دیگر از بزرگان دین، به سماع حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از عبدالرحمن بن مهدي، به نقل و روایت حدیث پرداخته‌اند، می توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالله بن مبارک؛ احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ علی بن مدینی؛ بندار؛ عبدالرحمن رسته؛ محمد بن یحیی؛ عبدالرحمن بن محمد بن منصور حارثی؛ و کسان دیگر غیر از این‌ها.

احمد بن حنبل گوید: «هو افقه من یحیی القطان؛ وهو اثبت من وکیع؛ لانه اقرب عهداً بالکتاب. اختلف في نحو من خمسين حديثاً للثوري، فنظرنا، فاذا عامة الصواب مع

۱- بیوگرافی «عبدالرحمن بن مهدي» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳/۱۳۵۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۶۷۹؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۵/۲۸۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۱۹۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۰/۲۴۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۳۵۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۸/۳۷۳؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۱۸۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶/۲۵۰؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۵۹۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱/۳۸۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۹۹؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۴۴، «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۷/۲۹۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۲۸۸

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱/۳۶۹، ۳۷۰ و ۳۷۱

عبدالرحمن»؛ «عبدالرحمن بن مهدي، از يحيى قطان، فقيه‌تر و دانشمندتر و از وكيع بن جراح، مطمئن‌تر و معتبرتر بود؛ زیرا دوره و زمانه‌ی وی، به روزگار نزول قرآن، نزدیکتر بود؛ وی با وكيع بن جراح در حدود پنجاه حدیث از سفیان ثوری اختلاف داشت؛ ما به تحقیق و بررسی؛ تجزیه و تحلیل و کندوکاو این اختلاف پرداختیم و در پایان، بدین نتیجه رسیدیم که حق، بیشتر با عبدالرحمن بن مهدي است».

و ایوب بن متوکل گوید: «کنا اذا اردنا ان ننظر الى الدين والدنيا، ذهبنا الى دار عبدالرحمن بن مهدي»؛ «هرگاه ما می‌خواستیم تا درباره‌ی امور دین و دنیا، به بررسی و دادرسی و محاکمه و رسیدگی و داوری و قضاوت بپردازیم، به سوی خانه‌ی عبدالرحمن بن مهدي، رهسپار و روان می‌شدیم (و او را در این زمینه، به قضاوت و داوری می‌کشاندیم و از آراء و نظرات و افکار و اندیشه‌های او بهره می‌بردیم)».

اسماعیل قاضی گوید: از علی بن مدینی شنیدم که می‌گفت: «اعلم الناس بالحدیث، عبدالرحمن بن مهدي»؛ «عبدالرحمن بن مهدي، داناترین و آگاه‌ترین مردمان، نسبت به حدیث است».

محمد بن ابوبکر مقدمی گوید: «ما رأیْتُ احداً اتقن لما سمع ولما لم یسمع، ولحدیث الناس، من عبدالرحمن بن مهدي؛ امام ثبت، اثبت من یحیی بن سعید؛ وکان عرض حدیثه علی سفیان»؛ «من کسی را به مانند عبدالرحمن بن مهدي، مطمئن‌تر و معتبرتر، پیرامون آنچه که شنیده یا نشنیده است و قابل اعتمادتر و امانت‌دارتر برای حدیث مردم، ندیده‌ام؛ به راستی وی، پیشوایی مطمئن و قابل اعتماد در حدیث بود؛ و از يحيى بن سعید نیز در عرصه‌ی حدیث، معتبرتر و مطمئن‌تر و امانت‌دارتر و درستکارتر بود؛ و او احادیث خویش را بر سفیان عرضه می‌کرد».

قواریری گوید: «أملی علی ابن مهدي، عشرين الف حدیث حفظاً»؛ «بر عبدالرحمن بن مهدي، بیست هزار حدیث، از روی حفظ، املاء شده است».

علی بن مدینی نیز گوید: «علم عبدالرحمن فی الحدیث کالسحر»؛ «علم و دانش و آگاهی و اطلاع عبدالرحمن بن مهدي در حدیث، به سان سحر و جادو است»؛ (یعنی علم و دانش وی، در این زمینه، سحرآمیز، خیره‌کننده، شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است).

احمد بن حنبل گوید: «عبدالرحمن، اکثر حدیثاً من یحیی القطان»؛ «عبدالرحمن بن مهدی، بیشتر از یحیی قطان، به نقل و روایت حدیث، پرداخته است».

علی بن مدینی گوید: «لو حلفت بین الرکن والمقام، لحلفت انی لم أر مثل عبدالرحمن»؛ «اگر چنانچه بین رکن و مقام، سوگند داده شوم، حتماً سوگند خواهم خورد که من، فردی را چون عبدالرحمن بن مهدی، تاکنون ندیده‌ام».

و علی بن مدینی، پیوسته چنین می‌گفت: «اعلم الناس بقول الفقهاء السبعة، الزهري؛ ثم بعده مالك؛ ثم بعده ابن مهدی؛ وكان ورده كل ليلة، نصف القرآن»؛ «داناترین و آگاه‌ترین مردمان، نسبت به دیدگاه و نظریه‌ی فقهاء هفتگانه، زهري است؛ سپس بعد از وی، مالک بن انس و بعد از او، عبدالرحمن بن مهدی می‌باشد؛ و ورد وی در هر شب، تلاوت نیمی از قرآن بود».

ذهلی گفته است: «ما رأيتُ في يد عبدالرحمن بن مهدی كتاباً قط»؛ «هرگز در دست عبدالرحمن بن مهدی، کتابی را ندیده‌ام؛ (بلکه وی، در راستای حفظ احادیث، یادگیری و فراگیری آن‌ها، تعلیم و آموزش و نقل و روایت آن‌ها، فقط به قوه‌ی حافظه‌ی خویش اعتماد می‌کرد)».

ابن نمیر گوید: از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم که می‌گفت: «معرفة الحديث الهام»؛ «شناخت و آگاهی از حدیث، نوعی از الهام است».

و سرانجام، عبدالرحمن بن مهدی، در ماه جمادی الاخر، به سال ۱۹۸ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

علامه ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، و همچنین علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، عبدالرحمن بن مهدی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

نگارنده گوید:

۱- «المناقب»، کردری ۲۲۸/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۵

عبدالرحمن بن مهدي رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «فضل استقبال القبلة»^۱

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمَهْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ سِيَاهٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ» (ح ۳۹۱)

«عمرو بن عباس، از عبدالرحمن بن مهدي، از منصور بن سعد، از ميمون بن سياه، از انس بن مالك رضی الله عنه، برای ما روايت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله‌ی ما رو نماید و ذبيحه‌ی ما را بخورد، مسلمان است؛ و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند؛ پس به کسی که در امان خدا است، خیانت نکنید».

* در باب «ایام الجاهلیة»^۲

«حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرُو بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يُفِيضُونَ مِنْ جَمْعٍ، حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ عَلَى ثَبِيرٍ، فَخَالَفَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ» (ح ۳۸۳۸)

«عمرو بن عباس، از عبدالرحمن بن مهدي، از سفیان، از ابواسحاق، از عمرو بن ميمون برای ما روايت کرده که وی گفته است: «عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: مشرکان از مزدلفه بر نمی گشتند تا آن که خورشید بر کوه ثبیر می تابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مخالفت کرد و پیش از طلوع آفتاب، از مزدلفه برگشت».

* در باب «ضالة الابل»^۱

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۵۶/۱

۲- همان ۵۴۱/۱

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ رَبِيعَةَ، حَدَّثَنِي يَزِيدُ مَوْلَى الْمُنبَعِثِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيُّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَهُ عَمَّا يَلْتَقِطُهُ، فَقَالَ: «عَرَفَهَا سَنَةً، ثُمَّ أَحْفَظُ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِهَا، وَإِلَّا فَاسْتَنْفِئْهَا» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَضَالَّةُ الْعَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذُّبِّ»، قَالَ: ضَالَّةُ الْإِبِلِ؟ فَتَمَعَّرَ وَجْهَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا لَكَ وَلَهَا، مَعَهَا جَدَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا تَرِدُ الْمَاءَ، وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ» (ح ۲۴۲۷)

«عمرو بن عباس، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از ربیعه، از یزید مولى منبعت برای ما روایت کرده که زید بن خالد جهنی رضی الله عنه گفته است: مردی بادیه نشین به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و درباره‌ی چیز گم شده‌ای که پیدا شده است سؤال کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «به مدت یک سال، آن را اعلان کن؛ سپس پوش و سربند آن را در خاطر بسپار؛ اگر کسی آمد و نشان آن را به تو گفت، به وی مسترد کن و در غیر آن، به مصرف برسان.»

آن مرد گفت: اگر گوسفندی پیدا شد، در آن صورت تکلیف چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «برای تو، یا برادر تو و یا نصیب گرس است.» آن مرد گفت: اگر شتری پیدا شد، در آن صورت تکلیف چیست؟ با این سؤال، گونه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله سرخ شد و فرمود: «تو را با شتر چه کار است؛ شتر پای و شکم دارد و خود را به آب می‌رساند و از برگ درختان می‌خورد.»

* در باب «صفة النار واتها مخلوقة»^۲

«حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رِفَاعَةَ، قَالَ أَخْبَرَنِي رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْحُمَّى مِنْ قَوْرِ جَهَنَّمَ فَأَبْرِدُوهَا عَنْكُمْ بِالْمَاءِ» (ح ۳۲۶۲)

«عمرو بن عباس، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از پدرش، از عبایه بن رفاعه برای ما روایت کرده که رافع بن خدیج رضی الله عنه گفته است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «عارضه‌ی تب، از جوشش دوزخ است؛ پس خود را با آب، سرد بسازید.»

- * در باب «الدعاء اذا انتبه من الليل»^۱.
- * در باب «ما يجوز من الشعر والرجز والحداء وما يكره»^۲.
- * در باب «اكرام الضيف وخدمته اياه بنفسه»^۳.
- * در باب «الافتداء بسنن رسول الله ﷺ»^۴.
- * در باب «اثم من دعا الى ضلالة او سنَّ سنَّة سيئة»^۵.
- * در باب «قول النبي ﷺ: لا تسئلوا اهل الكتاب عن شيء»^۶.
- * در باب «خروج الصبيان الى المصلّى»^۷.
- * در باب «حرم المدينة»^۸.
- * در باب «المدينة تنفى الخبث»^۹.
- به هر حال، روایات عبدالرحمن بن مهدي رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۲۷ مورد آمده است.

۱- همان ۹۳۴/۲

۲- همان ۹۰۸/۲

۳- همان ۹۰۶/۲

۴- همان ۱۰۸۰/۲

۵- همان ۱۰۹۰/۲

۶- همان ۱۰۹۵/۲

۷- همان ۱۳۳/۱

۸- همان ۲۵۱/۱

۹- همان ۲۵۳/۱

۴۸- عبدالرزاق بن همّام رحمته الله، راوی امام ابوحنیفه رحمته الله^۱

[متوفای ۲۱۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، ابن نافع، حافظ کبیر، ابوبکر جمیری صنعانی و صاحب چندین اثر و کتاب می‌باشد.

او از ابن جریج، ثور بن یزید، معمر، اوزاعی، سفیان ثوری و شمار زیادی از دیگر بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است؛ و از عبیدالله بن عمر نیز، اندکی حدیث روایت نموده است.

عبدالرزاق بن همّام، به جهت تجارت و بازرگانی، به شام سفر کرد و در آنجا، با بزرگان دینی و علماء و دانشوران اسلامی و صاحب نظران و اندیشمندان حدیثی، ملاقات و دیدار کرد.

و از کسانی که از عبدالرزاق بن همّام، به نقل و روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ ذهلی؛ احمد بن صالح؛ رمادی؛ اسحاق بن ابراهیم دبری؛ و کسانی دیگر غیر از این‌ها.

عبدالرزاق بن همّام، پیوسته می‌گفت: «جالستُ معمرًا سبع سنین»، «به مدّت

۱- بیوگرافی «عبدالرزاق بن همّام» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۳۰/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۳۹۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۸/۶؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۰۹/۲؛ «البدایة و النهایة»، ابن کثیر ۲۶۵/۱۰؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۶۳/۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۷/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۱۲/۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۹۴/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۷۸/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۹۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۴۷/۱۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۰۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۵۸، «دول الاسلام»، حافظ ذهبی ۹۴/۱؛ «النجوم الزاهرة»، ابن تغری بردی ۲۰۲/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۶۴/۱

هفت سال، همنشین و هم‌کاب معمر بودم».

احمد بن حنبل گوید: «کان عبدالرزاق، یحفظ حدیث معمر»؛ «عبدالرزاق بن همام، احادیث و روایات معمر را حفظ می‌کرد».

علامه ذهبی در ادامه گوید: شمار زیادی از علماء و صاحب نظران اسلامی، عبدالرزاق بن همام را فردی مؤثق و معتبر، معرّفی کرده‌اند و احادیث و روایات وی نیز در کتاب‌ها و منابع صحیح حدیثی، روایت و نقل شده‌اند؛ و وی، در مورد علی بن ابی طالب رضی الله عنه، آراء و نظریات منحصر به فردی دارد که علماء و اندیشمندان دینی، او را بدین جهت، مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ و با این حال، وی در مورد حضرت علی رضی الله عنه، دچار غلو و افراط نشده است؛ بلکه علی رضی الله عنه را دوست می‌داشت و نسبت به کسانی که با او وارد جنگ و پیکار شده بودند، بدبین بود.

سلمة بن شیبب گوید: «سمعتُ عبدالرزاق یقول: والله! ما انشرح صدري قط، ان أفضّل علیاً علی ابی بکر و عمر؛ وکان رحمه الله، من اوعیة العلم، ولکنّه ما هو فی حفظ وکیع وابن مهدی»؛ «از عبدالرزاق بن همام شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند! هرگز بدین امر، راضی و خشنود نشده‌ام که علی رضی الله عنه را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فضیلت و برتری بدهم؛ و عبدالرزاق بن همام - خدایش او را بیامزد - یکی از ظرف‌ها و ذخیره‌ها و گنجینه‌های علم و دانش بود؛ ولی با این حال، حفظ و ضبط وی، در حدّ حفظ و ضبط وکیع بن جرّاح و عبدالرحمن بن مهدی نبود».

محمد بن سعد، بر این باور است که عبدالرزاق بن همام، در نیمه‌ی ماه شوال، به سال ۲۱۱ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

علامه ذهبی در ادامه گوید: عبدالرزاق، ۸۵ سال، زندگی به سر برد و عمر کرد؛ و اگر چنانچه خواسته باشیم اخبار و اوضاع و احوال عبدالرزاق بن همام را به تمام و کمال، مورد تحقیق و موشکافی و بازرسی و واری قرار دهیم و آن‌ها را به تصویر بکشیم، البته که مطالب کتاب، بسیار به درازا کشیده خواهد شد.

در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید:

«هو من مشاهیر المحدثین و شیوخ احمد و امثاله نحو یحیی بن معین و غیرهما؛ و یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «عبدالرزاق بن همّام، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.»

و حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، عبدالرزاق بن همّام را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است؛ همچنان که در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، حافظ سیوطی، بدین موضوع اشاره رفته است.

و حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، به بیان بیوگرافی عبدالرزاق بن همّام پرداخته و در ادامه گفته است: «عبدالرزاق بن همّام، امام صنعاء، اکثر عن الامام الروایة»؛ «عبدالرزاق بن همّام، پیشوای دینی شهر «صنعاء»، می‌باشد که از امام ابوحنیفه رحمته الله نیز، حدیث بسیار روایت نموده است». و همچنین علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۴، عبدالرزاق بن همّام را در زمره‌ی راویانی قرار داده است که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالرزاق بن همّام، از ابوحنیفه، از ابراهیم بن محمد بن منتشر بن اجدع - برادر مسروق بن اجدع -، از پدرش، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که وی گفته است: «ما أخرج رسول الله صلی الله علیه و آله رکبته بین یدی جلیس له قطّ؛ ولا ناول احدٌ یده قطّ، فترکها حتّی یکون هو الذی یدعها؛ وما جلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله احدٌ قطّ، فقام حتّی یقوم؛ وما وجدْتُ شیئاً قطّ أطیب من ریح رسول الله صلی الله علیه و آله»؛ «هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله پاهای خویش را در جلو همنشینان خویش دراز نکرد؛ و هرگز کسی دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگرفت که ایشان

۱- «تهذیب الکمال» حافظ مزّی ۱۰۳/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۶

۳- «المناقب»، کردری ۲۳۱/۲

۴- «عقود الجمان»، ص ۱۲۶

دست وی را رها کند تا این که خود آن فرد، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها می‌کرد؛ و هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله زودتر از او بلند نمی‌شد؛ و هرگز چیزی را خوشبوتر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله استشمام نکرده‌ام».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را به نقل از عبدالرزاق بن همام، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالرزاق بن همام رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اقامة الصف من تمام الصلاة»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَلَا تَخْتَلِفُوا عَلَيْهِ، فَإِذَا رَكَعَ، فَارْكَعُوا، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا، فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ، وَأَقِيمُوا الصَّفَّ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّ إِقَامَةَ الصَّفِّ مِنْ حُسْنِ الصَّلَاةِ" (ح) ۷۲۲

«عبدالله بن محمد، از عبدالرزاق بن همام، از معمر، از همام، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «امام، برای آن است تا از وی پیروی شود؛ پس برخلاف او عمل نکنید؛ آنگاه که رکوع کند، رکوع نمایید و چون بگوید: «سمع الله لمن حمده»، شما نیز بگویید: «ربنا لك الحمد»؛ و هرگاه سجده کرد، شما نیز سجده نمایید؛ و چون نشسته نماز گزارد، همگی شما نشسته نماز بخوانید؛ و در نماز، صف را راست کنید؛ زیرا راست نمودن صف، از حُسن نماز است».

* در باب «موعظة الامام النساء يوم العيد»^۱

۱- «جامع المسانید» ۲۰۸/۱

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۰/۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَصْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْفِطْرِ فَصَلَّى، فَبَدَأَ بِالصَّلَاةِ، ثُمَّ خَطَبَ، فَلَمَّا فَرَغَ نَزَلَ، فَأَتَى النَّسَاءَ، فَذَكَرَهُنَّ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى يَدِ بِلَالٍ، وَبِلَالٌ بَاسِطٌ تَوْبَهُ يُلْقِي فِيهِ النَّسَاءَ الصَّدَقَةَ» قُلْتُ لِعَطَاءٍ: زَكَاةَ يَوْمِ الْفِطْرِ، قَالَ: لَا، وَلَكِنْ صَدَقَةً يَتَصَدَّقَنَ حِينَئِذٍ، تُلْقِي فَتَحَهَا، وَيُلْقِينَ، قُلْتُ: أَتُرَى حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ ذَلِكَ، وَيَذَكَّرُهُنَّ؟ قَالَ: إِنَّهُ لِحَقِّ عَلَيْهِمْ، وَمَا لَهُمْ لَا يَفْعَلُونَهُ؟ * قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَأَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: شَهِدْتُ الْفِطْرَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يُصَلُّونَهَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ يُحْطَبُ بَعْدُ، خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حِينَ يُجْلِسُ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَشْفُهُمْ حَتَّى جَاءَ النَّسَاءَ مَعَهُ بِلَالٌ، فَقَالَ: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ﴾ [الممتحنة: ١٢] الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَغَ مِنْهَا: «أَنْتُنَّ عَلَى ذَلِكَ؟» قَالَتِ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، لَمْ يُجِبْهُ عَيْرُهَا: نَعَمْ، - لَا يَدْرِي حَسَنٌ مَنْ هِيَ - قَالَ: «فَتَصَدَّقْنَ» فَبَسَطَ بِلَالٌ تَوْبَهُ، ثُمَّ قَالَ: «هَلُمَّ، لَكُنَّ فِدَاءً أَبِي وَأُمِّي» فَيُلْقِينَ الْفَتْخَ وَالْحَوَاتِيمَ فِي تَوْبِ بِلَالٍ قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: «الْفَتْخُ: الْحَوَاتِيمُ الْعِظَامُ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» (ح ٩٧٨ و ٩٧٩)

«اسحاق بن ابراهيم بن نصر، از عبدالرزاق بن همام، از ابن جريج، از عطاء، از جابر بن عبدالله رضي الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلى الله عليه وسلم در روز عید فطر بلند شد و نماز را آغاز کرد؛ سپس خطبه ایراد کرد و چون از آن فراغت یافت؛ پایین آمد و به نزد زنان رفت و آن‌ها را از اوضاع و احوال آخرت، آگاه گردانید؛ و این در حالی بود که آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر دست بلال رضي الله عنه تکیه داده بود؛ و بلال رضي الله عنه جامه‌اش را گستراند و زنان در آن، صدقه می‌افکندند.»

من به عطاء گفتم: آن صدقه، صدقه‌ی روز فطر بود؟ گفت: خیر؛ بلکه صدقه‌ای بود که در این وقت، خیرات می‌دادند؛ و زنان انگشتی‌های خویش و هرگونه زیور را در جامه‌ی بلال می‌انداختند.

ابن جریج می‌گوید: به عطاء گفتم: آیا این کار را بر امام لازم می‌بینی که زنان را در این روز، پند دهد؟ عطاء گفت: البته که این کار برایشان لازم است؛ و چرا این کار را نکنند؟

عبدالرزاق گفته است: «فتح»: انگشتی‌های بزرگی بود که در روزگار جاهلیت می‌پوشیدند».

* در باب «غزوة بنی المصطلق من خزاعة»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزْوَةَ نَجْدٍ، فَلَمَّا أَدْرَكْتُهُ الْقَائِلَةَ، وَهُوَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ، فَزَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَاسْتَلَّ بِهَا وَعَلَّقَ سَيْفَهُ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الشَّجَرِ يَسْتَظِلُّونَ، وَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجِئْنَا، فَإِذَا أَعْرَابِيٌّ قَاعِدٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: "إِنَّ هَذَا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاخْتَرَطَ سَيْفِي، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، مُحْتَرِطٌ صَلْتًا، قَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَشَامَهُ ثُمَّ قَعَدَ، فَهُوَ هَذَا" قَالَ: وَلَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۴۱۳۹)

«محمود، از عبدالرزاق بن همام، از معمر، از زهری، از ابوسلمه، از جابر بن عبدالله رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ «نجد» شرکت کردیم؛ و چون گرمی هوای نیمه روز ما را دریافت و آن حضرت صلی الله علیه و آله در وادی پر از درخت خاردار قرار گرفت، زیر درختی فرود آمد و در سایه‌ی آن قرار گرفت و شمشیر خود را بر درخت آویخت؛ مردم در میان درختان، متفرق و پراکنده شدند و به سایه‌ها پناه بردند؛ در همین اثنا، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به سوی خویش فراخواند؛ ما به نزد وی رفتیم و مردی بادیه نشین را دیدیم که در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه و آله نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این مرد به نزد من آمد و حال آن که من خوابیده بودم؛ شمشیر مرا از نیام بیرون آورد. وقتی بیدار شدم، او بر بالای سرم با شمشیر برهنه ایستاده بود و گفت: چه کسی می‌تواند تو را از دست من، بازدارد؟ گفتم: الله. شمشیر را در نیام کرد و سپس نشست. او همین مرد است». و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد بادیه نشین را مجازات نکرد».

* در باب «ما یکره من کثرة السؤال وتكلف ما لا یعینه»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، ح وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، وَذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا أُمُورًا عَظَامًا، ثُمَّ قَالَ: "مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ عَنْهُ، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا"، قَالَ أَنَسُ: فَأَكْثَرَ النَّاسُ الْبُكَاءَ، وَأَكْثَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقُولَ: "سَلُونِي"، فَقَالَ أَنَسُ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيْنَ مَدْخَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: "النَّارُ"، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُدَافَةَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: "أَبُوكَ حُدَافَةُ"، قَالَ: ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: "سَلُونِي سَلُونِي"، فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولًا، قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَالَ عُمَرُ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَنْفَاءً، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، وَأَنَا أَصَلِّي، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ" (ح ۷۲۹۴)

«ابوالیمان، از شعیب، از زهری برای ما روایت کرده است؛ و همچنین محمود، از عبدالرزاق بن همام، از معمر، از زهری، برای ما روایت کرده که وی گفته است: انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مایل شدن خورشید به جانب غرب، بیرون شد و نماز ظهر را گزارد؛ آنگاه که سلام داد، بر فراز منبر ایستاد و از احوال قیامت، یاد کرد و اظهار داشت که قبل از قیامت، وقایع بزرگی رخ خواهد داد. سپس فرمود: «کسی که دوست می‌دارد از چیزی بپرسد؛ باید از آن بپرسد؛ به خدا سوگند! چیزی از من نمی‌پرسید، مگر آن که تا آنگاه که در همین جایگاه می‌باشم؛ به شما خبر می‌دهم».

انس رضی الله عنه گوید: بسیاری از مردم می‌گریستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار می‌فرمود: «از من بپرسید».

مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ورودگاه من کجاست؟

فرمود: «آتش». سپس عبدالله حُذَافَة رحمته بلند شد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت، حُذَافَة است». سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله مکرراً فرمود: «از من بپرسید؛ از من بپرسید». آنگاه عمر رضی الله عنه بر دو زانو نشست و گفت: بدین راضی شدیم که الله پروردگار ما و اسلام دین ما و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر ماست. و چون عمر رضی الله عنه این سخنان را گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش شد. پس از آن، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست! بهشت و دوزخ، هم اکنون در حال نماز، در جلو این دیوار بر من عرضه شد؛ و در نیکی و بدی، همچون امروز ندیده‌ام».

* در باب «حسن اسلام المرء»^۱.

* در باب «من اغتسل عریاناً وحده فی الخلوۃ»^۲.

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾ [البقرة: ۱۲۵]»^۳.

* در باب «دفن النخامة فی المسجد»^۴.

* در باب «القضاء واللعان فی المسجد بین الرجال والنساء»^۵.

* در باب «النوم قبل العشاء لمن غلب»^۶.

* در باب «الذکر بعد الصلاة»^۷.

* در باب «فضل قیام اللیل»^۸.

* در باب «بدء الاذان»^۹.

به هر حال، روایات عبدالرزاق بن همام رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد

۱- همان ۱۱/۱

۲- همان ۴۲/۱

۳- همان ۵۷/۱

۴- همان ۵۹/۱

۵- همان ۶۰/۱

۶- همان ۸۱/۱

۷- همان ۱۱۶/۱

۸- همان ۱۵۱/۲

۹- همان ۸۵/۱

بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۸۷ مورد آمده است.

۴۹- عبدالعزیز بن ابوحازم رحمته

[متوفای ۱۸۴ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، فقیه و دانشور، امام و پیشوا، سلمة بن دینار، ابوتمام مدنی می‌باشد که از پدرش، زید بن اسلم، سهیل، علاء بن عبدالرحمن، یزید بن هاد، موسی بن عقبه و شماری دیگر از بزرگان دینی، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از عبدالعزیز بن ابوحازم، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

حمیدی؛ ابومصعب؛ علی بن حجر؛ عمرو الناقد؛ یعقوب دورقی؛ یحیی بن اکثم و دیگران.

عبدالعزیز بن ابوحازم رحمته، فقیهی عالی مقام، دانشوری ارجمند، فرهیخته‌ای معتبر، اندیشمندی بلندمرتبه، صاحب نظری گرانقدر و عالمی بزرگوار بود.

یحیی بن معین گوید: «صدوق»؛ «عبدالعزیز بن ابوحازم، فردی صادق و راستگو، مطمئن و امین و درستکار و شریف بود».

احمد بن حنبل گفته است: «لم یکن بالمدينة بعد مالک، افقه من ابن ابی حازم»؛ «در مدینه‌ی منوره، پس از مالک، کسی از ابن ابی حازم، فقیه‌تر و دانشمندتر و فرهیخته‌تر

۱- بیوگرافی «عبدالعزیز بن ابوحازم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۵/۲۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۱۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۸۲/۵؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۲۶/۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۶۳/۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۰۶/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۱۷/۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۹۷/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۹۷/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۰۲/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۸۷/۱۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۰۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۲۰، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۰۸/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۲۶۸ و ۲۶۹

و صاحب نظرتر وجود ندارد».

ابوحاتم گوید: «هو افقه من الدراوردی؛ وثقه غیر واحد؛ واحتج به ارباب الصحاح»؛ «عبدالعزیز بن ابوحازم، از دراوردی، فقیه‌تر و داناتر و آگاه‌تر و خبره‌تر است؛ شمار زیادی از علماء و صاحب نظران اسلامی، او را فردی مؤثق و قابل اعتماد، معرفی کرده‌اند؛ و نویسندگان کتاب‌های صحیح حدیث نیز به (احادیث و روایات) وی، استدلال و استناد می‌جویند».

و ابن سعد گوید: «ولد سنة سبع ومائة؛ وتوفی ساجداً في سنة اربع وثمانين ومائة. رحمه الله تعالى»؛ «عبدالعزیز بن ابوحازم، به سال ۱۰۷ هـ. ق دیده به جهان گشود و به سال ۱۸۴ هـ. ق در حالت سجده، درگذشت و به دیار یار، پرگشود. خدایش او را بیامرزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

نسایی گفته است: «ثقة»؛ «عبدالعزیز بن ابوحازم، فردی مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

و در جایی دیگر گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث عبدالعزیز بن ابوحازم، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقه و معتبر و مطمئن و مورد اعتماد می‌باشد».

و ابن حبّان نیز در کتاب «الثقات»، عبدالعزیز بن ابوحازم را در شمار راویان ثقه و معتبر ذکر کرده است.

و ابن سعد گوید: «كان كثير الحديث، دون الدراوردی»؛ «عبدالعزیز بن ابوحازم، بسیار به نقل و روایت حدیث می‌پرداخت؛ ولی با وجود این، باز هم در این زمینه، پایین‌تر از دراوردی می‌باشد».

و احمد عجلی و ابن نمیر گفته‌اند: «ثقة»؛ «ابن ابوحازم، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد».

شایان ذکر است که عبدالعزیز بن ابوحازم، از آن دسته از محدّثان و راویانی

می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، عبدالعزیز بن ابوحازم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر «مدینه‌ی منوره» که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالعزیز بن ابوحازم رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الصلاة على النبي ﷺ»^۳

«حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ حَمَزَةَ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ نُصَلِّي؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبرَاهِيمَ وَآلِ إِبرَاهِيمَ» (ح ۶۳۵۸)

«ابراهیم بن حمزه، از عبدالعزیز بن ابوحازم و درآوردی، از یزید، از عبدالله بن حبّاب، از ابوسعید خدری رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: به پیامبر ﷺ گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! السلام عليك (را در نماز می‌دانیم)، چگونه درود بفرستیم؟ آن حضرت ﷺ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۶

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۴۰

ابراهیم؛ وبارک علی محمد وعلی آل محمد، كما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم؛» (بار خدایا! بر محمد ﷺ، و فرستاده است درود بفرست، همچنان که بر ابراهیم درود فرستادی؛ و بر محمد و آل محمد، برکت بده، همانگونه که بر ابراهیم و آل وی، برکت ارزانی داشتی).

* در باب «مثل الدنيا في الآخرة»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَوْضِعُ سَوْطٍ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَعْدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (ح ۶۴۱۵)

«عبدالله بن مسلمة، از عبدالعزيز بن ابوحازم، از پدرش، از سهل ﷺ برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «جایی به اندازه‌ی یک تازیانه، در بهشت، از دنیا و هر آنچه در آن است، بهتر می باشد؛ و صبح و شامی در راه خدا رفتن (جهاد کردن)، از دنیا و هر آنچه در آن است، بهتر می باشد».

* در باب «حفظ اللسان»^۲

«حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ، حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ، مَا يَنْبَغِي فِيهَا، يَزُلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ» (ح ۶۴۷۷)

«ابراهیم بن حمزه، از عبدالعزيز بن ابوحازم، از یزید، از محمد بن ابراهیم، از عیسی بن طلحة تیمی، از ابوهریره ﷺ برای ما روایت که وی گفته است: از رسول خدا ﷺ شنیده است که فرمودند: «بنده، سخنی بر زبان می آورد که در آن نمی اندیشد و حال آن که با گفتن آن، در آتش دوزخ فرو می افتد، آن هم در فاصله‌ای بیشتر از ما بین مشرق».

* در باب «نوم الرجال في المسجد»^۳.

۱- همان ۲/۹۴۹

۲- همان ۲/۹۵۹

۳- همان ۱/۶۳

- * در باب «الاستعانة بالنجار والصنّاع في أعواد المنبر والمسجد»^۱.
- * در باب «قدر کم ینبغی ان ینکون بین المصلی والستره»^۲.
- * در باب «الصلوات الخمس، کفارة للخطایا اذا صلاهن لوقتھن فی الجماعة و غیرھا»^۳.
- * در باب «قول الله عزوجل: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰]»^۴.
- * در باب «ما یجوز من التسییح والحمد فی الصلاة للرجال»^۵.
- * در باب «رفع الأیدی فی الصلاة لامر ینزل به»^۶.
- * در باب «من استعدّ الکفن فی زمن النبی ﷺ، فلم ینکر علیه»^۷.
- * در باب «تعجیل السحور»^۸.
- * در باب «تحرّی لیلۃ القدر فی الوتر من العشر الاواخر فیہ»^۹.
- به هر حال، روایات عبدالعزیز بن ابوحازم رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۳۰ مورد آمده است.

۱- همان ۶۴/۱

۲- همان ۷۱/۱

۳- همان ۷۶/۱

۴- هما ۱۲۸/۱

۵- همان ۱۶۰/۱

۶- همان ۱۶۲/۲

۷- همان ۱۶۲/۲

۸- همان ۱۷۰/۲

۹- همان ۲۷۰/۲

۵۰- عبدالعزیز بن (عبدالله بن) ابی سلمة ماجشون رضی اللہ عنہ

[متوفای ۱۶۴ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای علمی و فقیه دین، «ابوعبدالله عبدالعزیز بن ابوسلمة بن عبدالله بن ابوسلمة تیمی مدنی» و آزادهی «آل هُدیر» می باشد.

از علماء و بزرگانی که وی، از آنها، به روایت حدیث پرداخته است، می توان بدین افراد اشاره کرد:

زهری؛ عبدالله بن دینار؛ سعد بن ابراهیم؛ وهب بن کیسان؛ عبدالرحمن بن مهدی؛ ابونعیم؛ حجاج بن منهال؛ عبدالعزیز بن عبدالله اویسی؛ علی بن جعد؛ یحیی بن بکیر؛ احمد بن یونس و شمار زیادی از دیگر طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی حدیث شناسی.

عبدالعزیز بن ابوسلمة، یکی از علماء و دانشمندان ربّانی، فرهیختگان و اندیشمندان الهی و دانشوران و صاحب نظران خدایی بود.

یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «عبدالعزیز ماجشون، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد بود».

ابوالولید طرابلسی گفته است: «کان يصلح للوزارة»؛ «ابن ماجشون، لیاقت و شایستگی وزارت را داشت و برای این کار، مناسب و برازنده و شایسته و کاردان و توانا

۱- بیوگرافی «عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۱۹/۲؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳۸۴/۵؛ «سیر اعلام

النبلأ»، حافظ ذهبی ۳۰۹/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۵۹/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان

۱۱۰/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۹۸/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۳/۶؛

«تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۰۵/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۹۹/۱۱؛ «خلاصة

تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۰۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۰۹/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۲۲/۱ و ۲۲۳

و بایسته بود».

برخی گفته‌اند که کنیه‌ی «عبدالعزيز»؛ «ابوالاصبغ» بوده است؛ وی به سال ۱۶۴ هـ. ق درگذشت و دار فانی را وداع گفت.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابوزرعة؛ ابوحاتم و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «ابن ماجشون، از زمره‌ی راویان ثقه و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود».

ابن خراش گوید: «صدوق»؛ «عبدالعزيز بن ابوسلمة، فردی صادق و راستگو و مطمئن و امین بود».

ابن سعد گفته است: «كان ثقة كثير الحديث؛ وكان فقيهاً ورعاً»؛ «ابن ماجشون، روایت‌کننده‌ای مطمئن و مورد وثوق بود که به نقل و روایت احادیث فراوانی پرداخته بود؛ و وی، فقیه‌ی پارسا و دانشمندی خداترش و فرهیخته‌ای پرهیزگار بود».

و بخاری نیز بدین سان به تعریف و تمجید وی پرداخته و او را فردی مؤثق و قابل اعتماد و فقیه‌ی پارسا و خداترس معرفی نموده است.

احمد بن صالح گوید: «كان نزهاً، صاحب سنة، ثقة»؛ «ابن ماجشون، در راستای یادگیری و فراگیری احادیث و روایات، بسیار به سفر و گردش می‌پرداخت و در این زمینه، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌ورزید؛ او صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان و فردی ثقه و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد نیز بود».

ابوبکر بزار گوید: «ثقة»؛ «ابن ماجشون، روایت‌کننده‌ای مؤثق و مورد اعتماد می‌باشد».

موسی بن هارون حمال گوید: «كان ثباً مُتقناً»؛ «ابن ماجشون، از زمره‌ی راویان مطمئن و قابل اعتماد، ماهر و خیره، زبردست و چیره، کاردان و توانا و متخصص و خیره بود».

ناگفته نماند که عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، از وی حدیث روایت

نموده‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، ابن ماجشون را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اذا عطس، کیفی یشمت»^۳

«حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَإِذَا قَالَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَلْيَقُلْ: يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بِأَلْسِنَتِكُمْ " (ح ۶۲۲۴)

«مالک بن اسماعیل، از عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون، از عبدالله بن دینار، از ابوصالح، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه زد، بایستی بگوید: الحمد لله. و برادر یا دوست وی، بایستی بگوید: یرحمک الله. و هرگاه بدو این عبارت را گفت، بایستی در جواب بگوید: خداوند شما را هدایت کند و کار شما را به صلاح آورد».

* در باب «العزلة راحة من خلّاط السوء»^۴

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا الْمَاجِشُونُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعَصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَأْتِي

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۶

۲- «المناقب»، کردری ۲/۱۹۹

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۱۹

۴- همان ۲/۹۶۱

عَلَى الثَّائِسِ زَمَانٌ، خَيْرٌ مَالِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْغَنَمُ، يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ» (ح ۶۴۹۵)

«ابونعیم، از عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون، از عبدالرحمن بن ابی صعصعة، از پدرش، از ابوسعید خدری رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهید رسید که بهترین مال شخص مسلمان، گوسفندانی است که آن ها را به قلّه های کوه ها و جاهای ریزش باران می برد و دین خویش را از فتنه ها ننگه می دارد».

* در باب «البرکان یجلدان وینفیان»^۱

«حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُ فِيمَنْ رَزَى وَلَمْ يُحْصَن: جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ» (ح ۶۸۳۱)

«مالک بن اسماعیل، از عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون، از ابن شهاب، از عبيدالله بن عبدالله بن عتبة، از زید بن خالد جُهَنی رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درباره ی کسی که زنا کرده و همسر نگرفته بود، صد تازیانه و یک سال تبعید، حکم کرد».

* در باب «السؤال والفتيا عند رمى الجمار»^۲.

* در باب «الغسل والوضوء في المِخْضَبِ وَالْقَدْحِ وَالخَشْبِ وَالْحِجَارَةِ»^۳.

* در باب «تقضى الحائض المناسك كلها إلا الطواف بالبيت»^۴.

* در باب «المؤذن الواحد يوم الجمعة»^۵.

* در باب «الظلم، ظلمات يوم القيامة»^۶.

۱- همان ۲/۱۰۱

۲- همان ۱/۲۳ و ۲۴

۳- همان ۱/۳۲

۴- همان ۱/۴۴

۵- همان ۱/۱۲۴

۶- همان ۱/۳۳۱

* در باب «التکبیر اذا علا شرفاً»^۱.

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۱۳۳) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْكَلْبِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿۱۴۲﴾» [الصفات: ۱۳۹-۱۴۲]»^۲.

* در باب «علامات النبوة في الاسلام»^۳.

* در باب «مناقب عمر بن الخطاب ابی الحفص القرشی العدوی»^۴.

* در باب «مناقب عثمان بن عفان ابی عمرو القرشی»^۵.

* در باب «ذکر أسامة بن زيد»^۶.

به هر حال، روایات عبدالعزیز بن ابوسلمة ماجشون رحمته، در کتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۷ مورد آمده است.

۱- همان ۴۲۰/۱

۲- همان ۴۸۵/۱

۳- همان ۵۰۸/۱

۴- همان ۵۲۰/۱

۵- همان ۵۲۲/۱

۶- همان ۵۴۸/۱

۵۱- عبدالله بن ادريس بن يزيد

(بن عبدالرحمن بن اسود اودی زعافری) حنفی رحمته

[متوفای ۱۹۲هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، الگو و نمونه‌ی اسلامی و حجت در حدیث: عبدالله بن ادريس بن يزيد بن عبدالرحمن، ابومحمد اودی کوفی، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی و از زمره‌ی طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی علمی می‌باشد. از کسانی که عبدالله بن ادريس، از آن‌ها، به نقل و روایت حدیث پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پدرش؛ سهیل بن ابی صالح؛ حسین بن عبدالرحمن؛ ابواسحاق شیبانی؛ هشام بن عروة؛ اعمش؛ ابن جریج؛ و شماری دیگر از بزرگان دین. و از عبدالله بن ادريس نیز، این افراد به نقل روایت پرداخته‌اند:

امام مالک؛ عبدالله بن مبارک؛ اسحاق بن راهویه، یحیی بن معین؛ دو پسر شیبه؛ حسن بن عرفة؛ ابوکریب؛ احمد بن عبدالجبار عطاردی؛ و کسان دیگر از سائر مردم. هارون الرشید، از عبدالله بن ادريس، درخواست کرد و تقاضای رسمی نمود تا عهده دار پست قضاوت شود، ولی او، از پذیرش آن، سرباز زد و استنکاف ورزید.

بشر حافی گوید: «ما شرب احدٌ ماء الفرات، فسلم الاً عبدالله بن ادريس»؛ «هیچ کس چنین نبوده که از آب «فرات» بنوشد و از فتنه، جان سالم به در ببرد، مگر

۱- بیوگرافی «عبدالله بن ادريس بن يزيد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۷/۱۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۵۶۱/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۸/۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۲/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۹/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۷۱/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۶/۱۰؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۲۶/۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۷۷/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»،

خزرجی ص ۱۶۱

۲- «تذکره الحفاظ» ۲۸۲/۱-۲۸۴

عبدالله بن ادريس».

احمد بن حنبل گوید: «کان ابن ادريس نسیج وحده»؛ «ابن ادريس، شخصیتی منحصر به فرد، یکه، تنها، بی رقیب، غیر قابل مقایسه و بی نظیر و بی همتا بود».

و یعقوب بن شیبۀ گوید: «کان عابداً فاضلاً یسلک فی کثیر من فتیاه ومذاهبه مسلک اهل المدينة و یخالف الکوفیین؛ وکان صدیقاً لِمَالِك»؛ «عبدالله بن ادريس، فردی عابد و پارسا، پرستشگر و خداجو، شریف و پاکدامن، بزرگ منش و نیک اندیش، و شریف و محترم بود که در بیشتر فتواها و اندیشه‌های فقهی خویش، راه و روش اهل مدینه را در پیش می‌گرفت و با کوفیان مخالفت می‌نمود؛ و وی، از دوستان و رفیقان مالک بن انس نیز بود».

ابوحاتم گوید: «هو امام من ائمة المسلمين، حجة»؛ «عبدالله بن ادريس، یکی از ائمه و پیشوایان مسلمانان و حجّت در حدیث می‌باشد».

و گفته شده است که: «لم یکن بالكوفة احدٌ أعبد منه»؛ «در شهر کوفه، کسی عابدتر و پارساتر و پرهیزگارتر و متدین‌تر از عبدالله بن ادريس، وجود نداشته است».

حسن بن عرفة نیز گوید: «لم أر بالكوفة أفضل منه»؛ «در شهر کوفه، کسی را بهتر و برتر، شایسته‌تر و کارآمدتر، کاردان‌تر و بایسته‌تر و برازنده‌تر و تواناتر از عبدالله بن ادريس ندیده‌ام».

وی، به سال ۱۲۰ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و در ماه ذی الحجّة، به سال ۱۹۲ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیامرزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

حافظ عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۱، به ذکر عبدالله بن ادريس پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است:

دارمی، از یحیی بن معین، روایت کرده که وی گفته است: «کان ثقة فی کلّ شیء»؛ روی عن ابی حنیفة مسألة الوصی یتجر فی مال الیتیم؛ ان شاء اخذه مضاربة وقاسمه الربح.

قال عبدالله بن ادريس: سألت مالكا وابن ابى الزناد، عن رجلٍ قال لأمرأته: انتِ طالق؛ ينوى ثلاثاً؟ قالوا عن ثلاث تطليقات. قال ابن ادريس: وقال ابوحنيفة: هي واحدة. قال يحيى: ويقول ابى حنيفة نأخذ؛ ألا ترى ان الله تعالى قال: «الطلاق مرتان»؛ فلا يكون الطلاق الا باللسان، لا يكون بالنية. وكان بينه وبين مالك صداقة. وقد قيل: ان جميع ما يرويه مالك في الموطأ فيها بلغنى عن على رضي الله عنه، فیرسلها، انه سمعها من ابن ادريس».

«عبدالله بن ادريس، در هر مورد، مؤثّق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد است؛ وی از امام ابوحنیفه رضي الله عنه به روایت مسأله‌ی «وصی که در مال و دارایی فرد یتیم به تجارت می‌پردازد»، پرداخته و از وی، این را روایت نموده است که اگر شخص وصی، خواست، می‌تواند به صورت مضاربه با دارایی و مال یتیم کار کند و با او، فایده و سود و درآمد و عایدات را تقسیم نماید.

عبدالله بن ادريس گوید: از مالک و ابن ابوالزناد، در مورد مردی سؤال کردم که خطاب به زنش گفته است: «انتِ طالق»؛ «تو طلاقی»؛ و نیت سه طلاق را نیز نموده است؟ حال چند طلاق واقع می‌شود؟ آن دو (مالک و ابن ابوالزناد) در پاسخ بدین سؤال گفتند: به نیت وی، فیصله می‌گردد و هر سه طلاق واقع می‌شود.

عبدالله بن ادريس گوید: و این در حالی است که امام ابوحنیفه رضي الله عنه، درباره‌ی این مسأله گفته است: در صورت بالا، یک طلاق واقع می‌گردد. یحیی بن معین گوید: «ما به دیدگاه امام ابوحنیفه رضي الله عنه عمل می‌کنیم؛ زیرا که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «الطلاق مرتان»؛ از این رو، طلاق فقط با زبان درست می‌باشد نه با نیت.

و یحیی بن معین، این را نیز بیان داشته است که در بین عبدالله بن ادريس و مالک بن انس، پیوند دوستی و رفاقت نیز وجود داشته است.

و گفته شده است که: تمامی آنچه را که مالک در کتاب «الموطأ» با عبارت «فیها بلغنی عن علی»؛ به روایت آن پرداخته و آن را به صورت «مُرسل» روایت نموده است، همه‌ی آن‌ها را از عبدالله بن ادريس، سماع نموده است».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و مع آنّه شیخ مالک؛ و مالک، شیخ شیوخ البخاری و مسلم و الشافعی و احمد، یروی عن الامام ابی حنیفة - رضی الله عنهم اجمعین - فی هذه المسانید؛» «عبدالله بن ادريس - با وجود این که استاد و شیخ مالک می باشد، و مالک نیز استاد اساتید بخاری، مسلم، شافعی، و احمد بن حنبل به شمار می آید -، باز هم عبدالله بن ادريس، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است. رضایت خدا بر همگی آنان باد».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

ابوحاتم گفته است: «هو حجة یتج بها؛ وهو امام من ائمة المسلمين، ثقة»؛ «عبدالله بن ادريس، در حدیث، حجّت می باشد که به روایات و احادیث وی، استدلال و استناد می شود؛ و وی، یکی از ائمه و پیشوایان مسلمانان و روایت کننده ای مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد می باشد».

نسایی گوید: «ثقة ثبت»؛ «عبدالله بن ادريس، هم مؤثق و قابل اعتماد است و هم مطمئن و امین و درستکار و شریف».

ابن سعد گوید: «و كان ثقة، مأموناً، كثير الحديث، حجة، صاحب سنة و جماعة»؛ «عبدالله بن ادريس، فردی مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و امانت دار و معتبر و درستکار می باشد که به نقل و روایت بسیاری از احادیث و روایات پرداخته است و در حدیث، حجّت می باشد و متعهد و پایبند به سنت و جماعت نیز می باشد».

ابن حبان در کتاب «الثقات» گوید: «كان صلباً في السنة»؛ «عبدالله بن ادريس، نسبت به سنت، مستحکم و نیرومند، استوار و پایدار، جدی و کوشا و سخت کوش و تلاشگر بود».

ابن خراش گوید: «ثقة»؛ «ابن ادريس، روایت کننده ای مؤثق و قابل اعتماد بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة ثبت، صاحب سنة، زاهد، صالح؛ و كان عثمانياً؛ و مجرم

۱- «جامع المسانید» ۵۰۸/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۲۷/۵

النبيذ»؛ «ابن ادريس، فردی مؤثق و معتبر، مطمئن و قابل اعتماد، پایبند و متعهد به سنت، زاهد و پارسا، درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، توانا و کاردان، شایسته و برازنده و متخصص و کارشناس بود؛ وی، عثمانی به شمار می‌آمد؛ (یعنی به برتری و فضیلت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه قائل بود)؛ و «نبيذ» را نیز حرام و ناروا می‌دانست».

خلیلی گوید: «ثقة متفق عليه»؛ «عبدالله بن ادريس، روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد که تمامی علماء و صاحب نظران دینی و طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌های علمی بر مؤثق بودن و مطمئن بودن وی، اتفاق نظر دارند».

ابوحاتم گوید: «قال علی بن المدینی: عبدالله بن ادريس، من الثقات»؛ «علی بن مدینی گفته است: عبدالله بن ادريس، یکی از راویان ثقه و مورد اعتماد می‌باشد».

ناگفته نماند که عبدالله بن ادريس، از آن دسته از محدثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده است.^۲

نگارنده گوید:

عبدالله بن ادريس بن يزيد رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ذهاب جریر الی الیمن»^۳

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الْعَبْسِيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ جَرِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقَيْتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، ذَا كَلَّاعٍ،

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۱

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۳

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۶۲۵

وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أَحَدَهُمْ عَن رَّسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ: ذُو عَمْرٍو: لَيْتُنِي
 كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَيَّ مِنْذُ ثَلَاثِ، وَأَقْبَلَا مَعِيَ حَتَّى إِذَا كُنَّا
 فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رُكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ فَسَأَلْتَاهُمْ، فَقَالُوا: «فَبِضْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالَا: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا
 وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ، فَأَخْبَرْتُ أَبَا بَكْرٍ بِحَدِيثِهِمْ، قَالَ: أَفَلَا جِئْتِ
 بِهِمْ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ قَالَ لِي ذُو عَمْرٍو: يَا جَرِيرُ إِنَّ بَكَ عَلَيَّ كَرَامَةٌ، وَإِنِّي مُحِبُّكَ خَيْرًا: إِنَّكُمْ
 مَعْشَرَ الْعَرَبِ، لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا كُنْتُمْ إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ تَأَمَّرْتُمْ فِي آخِرِ، فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ
 كَانُوا مُلُوكًا، يَعْضُبُونَ عَضْبَ الْمُلُوكِ وَيَرِضُونَ رِضَا الْمُلُوكِ» (ح ۴۳۵۹)

«عبدالله بن ابی شیبہ عسی، از عبدالله بن ادریس، از اسماعیل بن ابی خالد، از
 قیس، از جریر[ؓ] برای ما روایت کرده که وی گفته است: در یمن بودم که با دو نفر از
 اهالی آنجا به نام‌های ذوکلاع و ذوعمر، ملاقات کردم و درباره‌ی رسول خدا^ﷺ با آنان
 سخن گفتم. ذوعمر به من گفت: اگر آنچه را که درباره‌ی دوستت می‌گویی، حقیقت
 داشته باشد، سه روز از فوت او می‌گذرد؛ سپس آن دو با من به راه افتادند و پس از
 پیمودن بخشی از راه، با کاروانی برخورد کردیم که از سوی مدینه می‌آمد؛ در این باره
 از آن‌ها پرسیدیم؛ گفتند: رسول خدا^ﷺ وفات یافت و ابوبکر[ؓ]، جانشین او شد و حال
 مردم، خوب است؛ آن گاه، آن دو نفر گفتند: به دوستت (ابوبکر[ؓ]) بگو: ما قصد
 داشتیم که بیاییم و اگر خدا بخواهد، به زودی خواهیم آمد و به یمن برگشتند.

با رسیدن به مدینه، از سخن آنان به ابوبکر[ؓ] خبر دادم. او گفت: چرا آن‌ها را
 نیاوردی؟ پس از آن زمان که ذوعمر را دیدم، به منگفت: ای جریر! همانا تو را بر من
 بخشاینده‌ی و جوان مردی است و من به تو خبری را خواهم رسانید؛ شما مردم عرب،
 پیوسته در نیکویی هستید تا آنگاه که چون از شما امیری بمیرد، امیری دیگر بگیری؛
 اگر قدرت، به زور شمشیر به دست آید، پادشاهان پیدا می‌شوند و خشم می‌کنند به
 خشم پادشاهان و راضی می‌شوند به رضایت پادشاهان».

* در باب «اذا قتل بحجر او بعضاً»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ شُعْبَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسٍ،

عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: خَرَجْتُ جَارِيَةً عَلَيْهَا أَوْصَاحُ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ: فَرَمَاهَا يَهُودِيٌّ بِحَجَرٍ، قَالَ: فَجِيءَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِهَا رَمَقٌ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فُلَانٌ قَتَلَكَ؟» فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَقَالَ لَهَا فِي الثَّلَاثَةِ: «فُلَانٌ قَتَلَكَ؟» فَخَفَضَتْ رَأْسَهَا، فَدَعَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَتَلَهُ بَيْنَ الْحَجْرَيْنِ» (ح ٦٨٧٧)

«محمد، از عبدالله بن ادريس، از شعبة، از هشام بن زيد بن انس، از پدر بزرگش انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: دختری که زیورآلات پوشیده بود، در مدینه بیرون شد و مردی یهودی او را با سنگ زد. آن دختر در حالی که رمق حیات در وی بود، به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب بدو فرمود: «آیا فلانی تو را کشته است؟ وی سر خود را (به علامت نفی) بلند کرد. آن حضرت بار دیگر از وی پرسید: «آیا فلان کس تو را کشته است؟» دوباره آن دختر سر خود را بلند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بار سوم از وی پرسید: «آیا فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را (به علامت تأیید) پایین آورد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد یهودی را فراخواند و به کشتن وی میان دو سنگ فرمان داد».

* در باب «من نظر في كتاب من يحذر على المسلمين ليستبين امره»^١.

* در باب «فضل من شهد بدراً»^٢.

* در باب «من لا يثبت على الخيل»^٣.

١- همان ٩٢٥/٢

٢- همان ٥٦٧/٢

٣- همان ٤٢٤/٢

۵۲- عبدالله بن داود خُرَیبی حنفی رحمته

[متوفای ۲۱۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای نمونه و الگو و رهبر ایده آل و اسوه، «ابوعبدالرحمن، عبدالله بن داود بن عامر همدانی شعبی کوفی» می‌باشد که در محله‌ای از بصره، به نام «خُریبة» سکونت داشت.

او از هشام بن عروة، اعمش، ثور بن یزید، ابن جریج، اوزاعی و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به سماع حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از عبدالله بن داود خُرَیبی، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

حسن بن صالح؛ سفیان بن عیینة - این دو نفر، از زمره‌ی اساتید عبدالله بن داود خُرَیبی نیز به شمار می‌آیند -، مُسَدَّد؛ بندار؛ فِلاس؛ کریمی؛ بشر بن موسی؛ و شماری دیگر از سائر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

ابن سعد گوید: «کان ثقةً عابداً ناسکاً»؛ «عبدالله بن داود، انسانی مؤثّق و معتبر، پارسا و عابد، زاهد و پرستشگر، و ریاضت کش و گوشه‌گیر بود».

یحیی بن معین گوید: «ثقة مأمون»؛ «ابن داود خُرَیبی، روایت کننده‌ای ثقه و

۱- بیوگرافی «عبدالله بن داود خُرَیبی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۸۲/۱/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۴۰۴/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۷/۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۴۶/۹؛ «دول الاسلام»، حافظ ذهبی ۹۴/۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۹/۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۰/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۸۳/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷/۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۸۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۹/۱۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۶۶؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۴۶، «العبر»، حافظ ذهبی ۳۴۶/۱؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۸۸/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۳۳۷/۱ و ۳۳۸

مورد اعتماد و مطمئن و امانت دار و درستکار و شریف بود».

زید بن اخزم گوید: «سمعتُ الخریبی یقول: نول الرجل ان یکره ولده علی طلب الحدیث؛ لیس الدین بالکلام؛ انّما الدین، بالآثار؛ وروی عنه الکتیمی؛ قال: ما کذبتُ الاّ مرّةً واحدة؛ قال لی ابی: قرأت علی المعلّم؟ قلتُ: نعم؛ ولم یکن قرأتُ عن وکیع؛ قال: النظر الی وجه عبدالله بن داود، عبادة»؛ «از عبدالله بن داود خُریبی شنیدم که می گفت: هدیه و پیشکش مرد به فرزندش، این است که وی را بر جست و جو و کند و کاو و یادگیری و فراگیری حدیث وادارد؛ دین، با کلام به دست نمی آید؛ بلکه جز این نیست که دین، فقط با آثار (احادیث و روایات) فراگرفته می شود و فراچنگ می آید».

کتیمی از ابن داود خُریبی چنین نقل کرده که وی گفته است: در طول زندگی خویش، فقط یک بار دست به دروغ بافی یازیدم؛ آن هم زمانی بود که پدرم به من گفت: آیا به نزد آموزگار و معلّم خویش (وکیع بن جرّاح) درس خویش را خواندی؟ من در پاسخ گفتم: آری؛ و این در حالی بود که چیزی را در نزد وکیع، نخوانده بودم.

کتیمی گوید: نگاه کردن به صورت عبدالله بن داود خُریبی، نوعی عبادت به شمار می آید».

اسماعیل قاضی گوید: «لما دخل یحیی بن اکثم البصرة، مضی الی الخُریبی لیسمع منه؛ فقال له: متعتُ بك؛ انّی لما نظرتُ الیک، نویتُ الاّ احدثک»؛ «چون یحیی بن اکثم وارد بصره شد، برای سماع حدیث، به سوی عبدالله بن داود خُریبی رهسپار و روان شد و به نزد او رفت؛ آنگاه خطاب بدو گفت: چشم خویش را به دیدن تو منور و روشن کردم و به تمام و کمال، لذت و خوشی فراچنگ آوردم؛ بی گمان، هرگاه به سوی تو نگاه می کنم، ناگزیر از سخن گفتن و صحبت نمودن با تو می شوم».

و حکایت شده است که خطاب به عبدالله بن داود خُریبی گفته شد: «رجع ابوحنیفة عن مسائل کثیرة»؛ «امام ابوحنیفة رضی الله عنه، از احکام و مسائلی فراوان، رجوع کرده است». وی در پاسخ گفت: «انّما یرجع الفقیه اذا اتّسع علمه»؛ «رجوع فقیه و دانشمند، نشأت گرفته از گسترده شدن و وسیع گردیدن علم و دانش وی است».

عبدالله بن داود خُریبی، از زمره‌ی کسانی بود که در موضوع «خلق قرآن»، به خاطر دوری گزیدن از فتنه‌ها و به جهت کم جرأتی و کم دلی، توقّف کرد و در این

زمینه، نه در موافقت و نه در مخالفت، سخنی به میان نیاورد و راه بی طرف بودن را در پیش گرفت.

و سرانجام، عبدالله بن داود خُریبی، در ماه شُوال، به سال ۲۱۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

عبدالله بن داود خُریبی، (در اواخر عمر خویش) از روایت کردن احادیث، فاصله گرفت و از این کار، دست شست؛ از این رو، امام بخاری، هیچ حدیثی را از عبدالله بن داود خُریبی، نشنیده است؛ بلکه تمامی روایات بخاری از وی، از شاگردان وی می باشد.

علامه عبدالقادر قرشی در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به بیان بیوگرافی عبدالله بن داود خُریبی پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «روی له الجماعة الاً مُسلماً»؛ «از میان شش پیشوای حدیث (جماعت راویان: بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، فقط مسلم، از وی حدیث روایت نموده است؛ و پنج پیشوای دیگر، به نقل روایت از وی پرداخته اند.»

شیخ الحدیث، محمد زکریا کاندهلوی، در «مقدمة لامع الدراری»^۲ گوید: «و هو من رواة الستة»؛ «عبدالله بن داود خُریبی، از زمره‌ی راویان شش کتاب صحیح حدیث می باشد.»

و در کتاب «جامع المسانید»^۳ چنین آمده است: «هو یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته فی هذه المسانید»؛ «عبدالله بن داود، در این مسانید، به نقل روایت، از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.»

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۴، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

عبدالله بن داود خُریبی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با

۱- «الجواهر المضية» ۲۷۵/۱

۲- «مقدمة لامع الدراری» ۶۶/۱

۳- «جامع المسانید»، خوارزمی ۵۱۳/۲

۴- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۱

یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من استحیی، فأمر غیره بالسؤال»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُنْذِرِ الثَّوْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَدَّاءً فَأَمَرْتُ الْمُقَدَّادَ بْنَ الْأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ» (ح ۱۳۲)

«مُسَدَّدٌ، از عبدالله بن داود خُربیی، از اعمش، از منذر ثوری، از محمد بن حنفیه، از علی رضی برای ما روایت کرده که وی گفته است: «من فردی بودم که مَدی زیادی از من خارج می‌شد. به مقداد بن اسود گفتم که درباره‌ی حکم آن، از رسول خدا صلی سؤال کند. او نیز پرسید: رسول خدا صلی در جواب فرمود: «در چنین صورتی، باید وضو گرفت».

* در باب «من اسمع الناس تكبير الامام»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَتَاهُ بِلَالٌ يُؤَدِّنُهُ بِالصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ»، قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ إِنْ يَقُمْ مَقَامَكَ يَبْكِي، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْقِرَاءَةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ»، قُلْتُ: مِثْلُهُ، فَقَالَ فِي الثَّلَاثَةِ أَوْ الرَّابِعَةِ: «إِنَّكَ نَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ»، فَصَلَّى وَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَحُطُّ بِرِجْلَيْهِ الْأَرْضَ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ يَتَأَخَّرُ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ أَنْ صَلِّ، فَتَأَخَّرَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَعَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى جَنْبِهِ، وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمَعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ تَابِعُهُ مُحَاضِرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ» (ح ۷۱۲)

«مُسَدَّدٌ، از عبدالله بن داود خُربیی، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه رضی برای ما روایت کرده که وی گفته است: چون رسول خدا صلی مریض شد (در همان

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱/۲۴ و ۲۵

۲- همان ۱/۹۸

مریضی که در آن وفات یافت)، بلال رضی الله عنه به نزدش آمد تا او را از نماز آگاه کند. آن حضرت رضی الله عنه فرمود: «ابوبکر را بگویند تا با مردم نماز بگذارد». من گفتم: ابوبکر، مردی دل نرم است؛ چون به جایگاه تو بایستد، گریه‌اش می‌گیرد و توان آن را ندارد که قرائت کند.

آن حضرت رضی الله عنه فرمود: «ابوبکر را بگویند تا برای مردم نماز بگذارد»؛ من گفته‌ام را تکرار کردم. آن حضرت رضی الله عنه بار سوم یا چهارم فرمود: «شما زنان، چون زنان هم صحبت یوسف هستید؛ به ابوبکر بگویند که با مردم نماز بگذارد».

ابوبکر رضی الله عنه نیز با مردم نماز می‌گزارد و پیامبر صلی الله علیه و آله در میان دو مرد که او را کمک می‌کردند، بیرون شد؛ گویی اکنون به سوی او می‌نگرد که پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. چون ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت را دید، خواست که عقب آید؛ ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله به وی اشاره کرد که: «نماز بگذار». ابوبکر رضی الله عنه عقب آمد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار وی نشست و ابوبکر رضی الله عنه تکبیر نماز را به مردم می‌شنوید.

محاضر، از اعمش، عبدالله را در این حدیث، متابعت نموده است».

* در باب «ما وُطئ من التصاوير»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: «قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَفَرٍ، وَعَلَّقْتُ دُرُوكًا فِيهِ تَمَائِيلٌ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَنْزِعَهُ فَنَزَعْتُهُ» (ح ۵۹۵۵ و ۵۹۵۶)

«مُسَدَّدٌ، از عبدالله بن داود خُربیی، از هشام، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سفری برگشت و حال آن که من پرده‌ای را آویخته بودم که بر آن، صورتهایی وجود داشت؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمان داد که آن را برکنم؛ من نیز آن را برکندم.

عایشه رضی الله عنها گوید: من و پیامبر صلی الله علیه و آله از یک ظرف، غسل می‌کردیم».

* در باب «السارق حين يسرق»^۲.

۱- همان ۸۸۰/۲

۲- همان ۱۰۰۲/۲

* در باب «قوله عزوجل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْفِتْمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ٧٧]»^١.

۵۳- عبدالله بن عون بن اَرْطَبان مُزَنی بصری رحمته

[متوفای ۱۵۱ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ در حدیث، شیخ مردمان بصره: «ابوعون، عبدالله بن عون بن اَرْطَبان مُزَنی» می‌باشد؛ که از این بزرگان، به نقل و روایت حدیث پرداخته است:

سعید بن جبیر؛ ابووائل؛ ابراهیم نخعی؛ عطاء؛ مجاهد؛ شعبی، حسن؛ قاسم بن محمد؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت. و از کسانی که از عبدالله بن عون، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

حماد بن زید؛ اسماعیل بن عُلیّة؛ اسحاق ازرق؛ یزید بن هارون؛ ابوعاصم؛ محمد بن عبدالله انصاری؛ مسلم بن ابراهیم؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

عبدالرحمن بن مهدی گوید: «ما کان بالعراق اعلم بالسنة من ابن عون»؛ «در سرزمین عراق، کسی داناتر و آگاه‌تر به سنت، از ابن عون، وجود ندارد».

شعبه گوید: «ما رأیت مثل ایوب وابن عون ویونس»؛ «من تاکنون (در علم و دانش، حکمت و فرزاندگی، روایت و درایت و اخلاص و صداقت)، کسی را به سان ایوب،

۱- بیوگرافی «عبدالله بن عون بن اَرْطَبان مُزَنی بصری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۶۳/۱/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۰۵/۲؛ «الجرح و

التعدیل»، رازی ۱۳۰/۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۶۴/۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان

۳/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۱۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۳/۵؛ «تقریب

التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۲۰/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۹۵/۱۰؛ «خلاصة تهذیب

الکمال»، خزرچی ص ۱۷۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۵۶/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۱۵۶/۱ و ۱۵۷

ابن عون و یونس ندیده‌ام».

هشام بن حسان گوید: «لم تر عینای مثل ابن عون»؛ «دو چشم من، تاکنون به سان ابن عون را به خود ندیده‌اند».

عبدالله بن مبارک نیز گفته است: «ما رأیتُ احداً افضل من ابن عون»؛ «من کسی را برتر، بهتر، کارآمدتر، شایسته‌تر، بایسته‌تر، کاردان‌تر و متخصص‌تر از ابن عون ندیده‌ام».

شعبة گوید: «شكّ ابن عون، احبّ الیّ من یقین غیره»؛ «شک عبدالله بن عون، برای من بهتر و دوست داشتنی‌تر از یقین غیر او است».

یحیی بن معین گوید: «ثقة فی کلّ شیء»؛ «عبدالله بن عون، در هر مورد، فردی مؤثّق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر می‌باشد».

عبدالله بن عون، در ماه رجب، به سال ۱۵۱ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابوحاتم گفته است: «ثقة؛ وهو اکبر من التیمی»؛ «عبدالله بن عون، روایت کننده‌ای ثقة و معتبر و مطمئن و مورد اعتماد می‌باشد؛ و درجه و مقام او، بزرگتر و والاتر از تیمی است».

ابن سعد گوید: «کان ثقة؛ وکان عثمانیاً؛ وکان کثیرالحدیث، ورعاً»؛ «ابن عون، فردی مؤثّق و قابل اعتماد می‌باشد، او عثمانی بود؛ (یعنی قائل به فضیلت و برتری عثمان بن عفّان رضی الله عنه بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود)؛ و بسیار روایت کننده‌ی حدیث و انسانی پرهیزگار و پارسا، و خداترس و متقی بود».

نسایی در کتاب «الکُنّی» گوید: «ثقة مأمون»؛ «ابن عون، از زمره‌ی راویان مطمئن و مورد اعتماد، مؤثّق و معتبر، امانت دار و درستکار و شریف و کار درست بود».

و نسایی، در جایی دیگر گفته است: «ثقة ثبت»؛ «عبدالله بن عون، از زمره‌ی افراد ثقه و مطمئن بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات» گفته است: «کان من سادات اهل زمانه عبادۀ وفضلاً وورعاً ونسکاً»؛ «عبدالله بن عون، در روزگار خویش، از لحاظ عبادت و پرستش، فضیلت و ارجمندی، پاکدامنی و بزرگ منشی، پارسایی و خداترسی، دینداری و تقوا و زهد و ریاضت، از طلایه داران و پیشقراولان و بزرگان و پیشاهنگان اهل زمان خویش، به شمار می‌آمد».

عثمان بن ابی شیبۀ گوید: «ثقة صحیح الکتاب»؛ «ابن عون، روایت کننده‌ای مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد می‌باشد که کتاب‌های وی نیز صحیح و درست و بی‌عیب و نقص و معتبر و کامل می‌باشند».

و احمد عجلی گفته است: «بصری، ثقة، رجلٌ صالحٌ»؛ «ابن عون، از مردمان بصره و فردی مؤثق و قابل اعتماد و انسانی شریف و نجیب، درستکار و محترم، شایسته و کارآمد، بایسته و برازنده، متخصص و کارشناس و توانا و ارزشمند بود».

شایان ذکر است که عبدالله بن عون، از آن دسته از محدثان و روایانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل و روایت حدیث، از وی پرداخته‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، عبدالله بن عون را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و در کتاب «جامع المسانید»^۲ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته فی هذه المسانید؛ وهو شیخ شیوخ البخاری و مسلم و الامام احمد»؛ «ابن عون، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است؛ و این در حالی است که وی، استاد اساتید امام بخاری رحمته، امام مسلم رحمته و امام احمد بن حنبل رحمته نیز می‌باشد».

نگارنده گوید:

عبدالله بن عون رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۳

۲- «جامع المسانید» ۵۲۱/۲

واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «تشبیه الاصابع فی المسجد وغیره»^۱

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شَمِيلٍ، أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِحْدَى صَلَاتِي الْعِشِيِّ - قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: سَمَّاها أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَكِنْ نَسِيتُ أَنَا - قَالَ: فَصَلَّى بِنَا رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى حَشْبَةِ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ عَضْبَانٌ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ حَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتْ السَّرْعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصَرَتِ الصَّلَاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ: ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْسَيْتَ أَمْ قَصَرْتَ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصِرْ» فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ» فَقَالُوا: نَعَمْ، فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، فَرُبَّمَا سَأَلُوهُ: ثُمَّ سَلَّمَ؟ فَيَقُولُ: نُبِّئْتُ أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ، قَالَ: ثُمَّ سَلَّمَ» (ح ۴۸۲)

«اسحاق، از ابن شمیل، از عبدالله بن عون، از ابن سیرین، از ابوهریره رضی برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی یکی از نمازهای بعد از زوال (ظهر یا عصر) را دو رکعت خواند و سلام گفت؛ سپس به سوی چوبی که در مسجد بود، رفت؛ و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد و دست راستش را روی دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه‌ی راستش را بر پشت دست چپ نهاد؛ کسانی که عجله داشتند، از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز کوتاه شده است؟ ابوبکر رضی و عمر رضی نیز که در میان جمعیت بودند، از ترس، چیزی نگفتند. در آن میان، شخصی که دست هایش دراز بود و او را «ذوالیدین» می‌نامیدند، پرسید: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آن حضرت صلی فرمود: «نه نماز، تخفیف یافته و نه من دچار فراموشی شدم». سپس رسول خدا صلی از حاضران در

مجسد پرسید: «آیا چنین است که ذوالیدین می‌گوید؟» همه گفتند: آری. آنگاه رسول خدا ﷺ جلو آمد و باقی مانده‌ی نماز را کامل کرد و سلام داد؛ بعد تکبیر گفت و به سجده رفت و مانند سجده‌ی نماز یا طولانی‌تر از آن، سجده نمود؛ سپس سرش را بلند کرد و دوباره تکبیر گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت. در پایان، سرش را بلند کرده و تکبیر گفت و سلام داد.

بسا کسانی از مردم، از ابن سیرین می‌پرسیدند که آیا آن حضرت ﷺ (بعد از سجده‌ی سهو) سلام داد؟ وی می‌گفت: من باخبر شده‌ام که عمران بن حصین رضی الله عنه گفته است: سپس آن حضرت ﷺ سلام داد.

* در باب «الصلاة في مسجد السوق»^۱

«وَصَلَّى ابْنُ عَوْنٍ: " فِي مَسْجِدٍ فِي دَارٍ يُغْلَقُ عَلَيْهِمُ الْبَابُ " (قبل از حدیث ۴۷۷) «و عبدالله بن عون، در مسجد خانه‌ای نماز گزارد که دروازه بر روی آن بسته می‌شد».

* در باب «اعتزال الحيض المصلي»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، قَالَ: قَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: " أَمَرْنَا أَنْ نُخْرِجَ فَنُخْرِجَ الْحَيْضَ، وَالْعَوَاتِقَ، وَذَوَاتِ الْخُدُورِ - قَالَ ابْنُ عَوْنٍ: أَوِ الْعَوَاتِقَ ذَوَاتِ الْخُدُورِ - فَأَمَّا الْحَيْضُ: فَيَشْهَدَنَّ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ، وَدَعَوَتَهُمْ وَيَعْتَزِلْنَ مُصَلَّاهُمْ " (ح ۹۸۱)

«محمد بن مثنی، از ابن ابی عدی، از عبدالله بن عون، از محمد برای ما روایت کرده که وی گفته است: ام عطیة رضی الله عنها گفت: به ما زنها فرمان داده شده است (که در روز عید) بیرون آییم و زنانی که در دوران قاعدگی به سر می‌برند و دختران جوان و زنان پرده نشین و محجبه را بیرون آوریم.

عبدالله بن عون گوید: یا دختران جوان و بالغ پرده نشین و محجبه. اما زنانی که در دوران قاعدگی به سر می‌برند، به جماعت مسلمانان و دعاهایشان حاضر می‌شدند و از نمازگاه آنان، کناره می‌گرفتند و شرکت نمی‌کردند».

۱- همان ۶۹/۱

۲- همان ۱۳۴/۱

- * در باب «ما قيل في الزلازل والآيات»^۱.
- * در باب «هل تكفن المرأة في ازار الرجل»^۲.
- * در باب «التلبية اذا انحدر في الوادى»^۳.
- * در باب «أجر العمرة على قدر النصب»^۴.
- * در باب «صوم يوم النحر»^۵.
- * در باب «الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات»^۶.
- * در باب «لا يشتري حاضر لباد بالسمسرة»^۷.
- * در باب «من ملك من العرب رقيقاً، فوهب وباع وجامع وفدى وسبى الذرية»^۸.
- * در باب «كتاب الوصايا»^۹.
- * در باب «الوقف وكيف يكتب»^{۱۰}.
- به هر حال، روایات عبدالله بن عون بن أَرْطَبان مُرْزى بصرى رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخارى رحمته، در بیشتر از ۲۷ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۴۱

۲- همان ۱/۱۶۸

۳- همان ۱/۲۱۰

۴- «الجامع الصحيح»، امام بخارى ۱/۲۴۰

۵- همان ۱/۲۶۷

۶- همان ۱/۲۷۵

۷- همان ۱/۲۸۹

۸- همان ۱/۳۴۵

۹- همان ۱/۳۸۲

۱۰- همان ۱/۳۸۸

۵۴- عبدالله بن مبارک حنفی رحمته

[متوفای ۱۸۱ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ در حدیث، دانشمند آگاه، عالم متخصص، کارشناس دانا، شیخ الاسلام، افتخار مجاهدان و رزمندگان، اسوه‌ی پارسایان و قدوه‌ی زاهدان و الگوی پرهیزگاران و نمونه‌ی ریاضت‌کشان: ابوعبدالرحمن حنظلی مؤؤزی؛ آن که پدرش، تُرک بود و مادرش، از خوارزم؛ «عبدالله بن مبارک» تاجر و بازرگان، بسیار سفر کننده، نویسنده‌ی تصانیف و کتاب‌های مفید و ارزشمند و صاحب سفرهای بسیار دور و حیرت‌آور و شگفت‌انگیز و خیره‌کننده بود.

وی، به سال ۱۱۸ ه. ق یا ۱۱۹ ه. ق دیده به جهان گشود و عمر خویش را در سفرها - برای انجام حج، یا جهاد و پیکار در راه خدا، و یا تجارت و بازرگانی سپری نمود.

عبدالله بن مبارک رحمته، از این افراد، به سماع حدیث پرداخته است:

سلیمان تیمی؛ عاصم احوول؛ حُمید طویل؛ ربیع بن انس؛ هشام بن عروه؛ جریری؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ خالد حدّاء؛ برید بن عبدالله بن ابی بردة؛ و کسانی دیگر غیر از این‌ها.

۱- بیوگرافی «عبدالله بن مبارک» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۱۱۲/۱۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۴۲۹/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۷۹/۵؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۵۲/۱۰؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۷۸/۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۹۵/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۲۳/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۳۴/۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۲۷/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۶۶/۱۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۷۹؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۲۳، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۵۹/

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۲۷۴، ۲۷۵ و ۲۷۶

عبدالله بن مبارک؛ چنان به موضوع یادگیری و فراگیری اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، اهمیّت می‌داد و بدان توجه و عنایت می‌ورزید، تا جایی که حتّی از کسانِ کوچکتر از خویش نیز، علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و روایت و حدیث، فرامی‌گرفت و آن‌ها را به رشته‌ی تحریر و نگارش درمی‌آورد.

وی، علم و دانش را بر مبنای «ابواب»، تدوین و ساماندهی و تألیف و نگارش نمود؛ و علاوه از آن، در عرصه‌های فقهی، جنگ و پیکار (غزو)، زُهد، رقائِق، و غیر آن نیز فعالیت داشت و در این زمینه، قلم فرسایی نمود و دست به قلم برد.

از عبدالله بن مبارک، تعداد بی‌شماری از مردمانِ سرزمین‌های مختلف، به نقل حدیث پرداخته‌اند؛ زیرا وی، از همان اوان نوجوانی و جوانی خویش، از رفتن به سفرهای علمی، خسته و درمانده و ضعیف و ناتوان و دلسرد و بی‌توجه و بی‌اعتنا و بی‌علاقه نبود؛ از این رو، پیوسته برای یادگیری و فراگیری و آموزش و تعلیم و استفاده و إفاده، در سفر بود؛ و در نتیجه، تعداد اساتید و شاگردان وی، بی‌شمار و نامحدود است.

و از (مشهورترین) کسانی که از عبدالله بن مبارک، به نقل و روایت حدیث پرداخته‌اند و از زمره‌ی شاگردان وی به شمار می‌آیند؛ می‌توان این افراد را نام برد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ یحیی بن معین؛ حَبّان بن موسی؛ ابوبکر بن ابوشیبۀ؛ برادرش: عثمان بن ابوشیبۀ؛ احمد بن منیع؛ احمد بن جمیل مَرّوزی؛ حسن بن عیسی بن ماسرجس؛ حسین بن حسن مَرّوزی؛ و حسن بن عرفة.

عبدالرحمن بن مهدی گوید: «الأئمة اربعة: مالك، والثوري، وحماد بن زيد، وابن المبارك»؛ «ائمه و پیشوایان دینی، چهار نفر هستند که عبارتند از: مالک بن انس؛ سفیان ثوری؛ حماد بن زید؛ و عبدالله بن مبارک».

و همچنین عبدالرحمن بن مهدی، عبدالله بن مبارک را بر سفیان ثوری، برتر و بایسته‌تر و برازنده‌تر و شایسته‌تر می‌داند.

در جایی دیگر، ابن مهدی گفته است: «حدّثنا ابن مبارک؛ وکان نسیج وحده»؛ «عبدالله بن مبارک، به ما خبر داده است؛ و به راستی وی، شخصیتی منحصر به فرد و یگانه، بی‌نظیر و یکتا، بی‌همتا و بی‌رقیب، و تنها و غیرقابل مقایسه می‌باشد».

احمد بن حنبل گوید: «لم يكن في زمان ابن المبارك، اطلب للعلم منه»؛ «در روزگار عبدالله بن مبارک، کسی به مانند او، در جست و جو و تحصیل و فراگیری علم و دانش نبود؛ و او در این زمینه، گوی سبقت را از همه‌ی دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزانیگی ربوده بود».

شعیب بن حرب گوید: «ما لقی ابن المبارك مثل نفسه»؛ «عبدالله بن مبارک، کسی را مثل خویش، ندیده است».

شعبة گفته است: «ما قدم علينا مثل ابن المبارك»؛ «به نزد ما، کسی چون عبدالله بن مبارک نیامده است».

ابواسحاق فزاری گوید: «ابن المبارك، امام المسلمین»؛ «عبدالله بن مبارک، پیشوا و رهبر مسلمانان است».

یحیی بن معین گوید: «كان ثقةً مثبتاً؛ وكانت كتبه التي حدّث بها، نحواً من عشرين الف حديث»؛ «عبدالله بن مبارک، فردی ثقه و قابل اعتماد و مطمئن و امانت دار بود؛ و در کتاب‌های وی - که از آن‌ها به نقل و روایت حدیث می‌پرداخت - در حدود بیست هزار حدیث وجود داشت».

یحیی بن آدم گوید: «كنتُ اذا طلبتُ الدقيق من المسائل، فلم أجد في كتب ابن المبارك، أيسرُ منه»؛ «هرگاه به جست و جو و تحقیق و واریسی مسأله‌ای دقیق از مسائل می‌پرداختیم و آن را در کتاب‌های عبدالله بن مبارک نمی‌یافتیم، از یافتن آن، نومید و مأیوس می‌شدم و از پیدا کردن آن قطع امید می‌کردم؛ (زیرا آخرین امید من برای پیدا کردن آن مسأله، کتاب‌های عبدالله بن مبارک بود؛ و این خود، بیانگر اهمیّت و جایگاه علم و دانش ابن مبارک و کتاب‌های وی است)».

از اسماعیل بن عیّاش نقل است که گفت: «ما علی وجه الارض مثل ابن المبارك»؛ «بر روی زمین، کسی چون عبدالله بن مبارک، وجود ندارد».

عباس بن مصعب گوید: «جمع ابن المبارك الحديث، والفقه، والعربية، وإيام الناس، والشجاعة والسخاء ومحبّة الفرق له»؛ «در وجود عبدالله بن مبارک، چند چیز جمع شده است: حدیث؛ فقه؛ زبان عربی؛ آگاهی و اطلاع از اوضاع و احوال مردم (در ادوار

مختلف تاریخ)؛ شجاعت و دلاوری؛ سخاوت و بخشندگی؛ و این که تمامی فرقه‌ها و گروه‌ها و دسته‌ها و جماعت‌ها و طیف‌ها و جناح‌ها، او را دوست دارند و بدو عشق می‌ورزند».

شعیب بن حرب گوید: «لو جهدتُ جهدی ان اکون فی السنة، ثلاثة ایام علی ماعلیه ابن المبارک، لم اقدر»؛ «اگر چنان‌چه خودم را به مشقت و زحمت بیان‌دازم و تمامی سعی و تلاش خویش را به کار گیرم تا در طول سال، سه روز به مانند عبدالله بن مبارک، زندگی به سر کنم و به سان او، رفتار کنم، این کار، در توانم نخواهد بود و از عهده‌ی آن، برنخواهم آمد».

ابواسامة گوید: «هو أمير المؤمنين في الحديث»؛ «عبدالله بن مبارک، امیرمؤمنان، در عرصه‌ی حدیث است».

حسین بن عیسی ما سرجس گوید: «اجتمع جماعة من اصحاب ابن المبارک؛ فقالوا: عدّوا خصال ابن المبارک. فقالوا: جمع العلم والفقه والادب والنحو واللغة والزهد والشجاعة والشعر والفصاحة وقيام الليل والعبادة والحج والغزو والفروسية وترك الكلام فيما لايعنيه والانصاف وقلة الخلاف علی اصحابه»؛ «گروهی از شاگردان عبدالله بن مبارک، دور هم گرد آمدند و خطاب به یکدیگر گفتند: به بیان پرتوی از ویژگی‌ها و صفات عبدالله بن مبارک بپردازید؛ از این رو گفتند: عبدالله بن مبارک، کسی است که در وجود خویش، این فاکتورها و مؤلفه‌ها و صفات و ویژگی‌ها را گرد آورد و جمع کرد: علم و دانش؛ فقه و درایت؛ ادب و نزاکت؛ نحو؛ لغت؛ زهد و پارسایی؛ شجاعت و دلاوری؛ شعر؛ فصاحت و سخنوری؛ شب زنده داری و تهجد گزاری؛ عبادت و پرستش؛ حج؛ جهاد و پیکار با دشمنان و بدخواهان؛ جوانمردی و بزرگ منشی؛ ترک سخنان یاوه و بیهوده و پوچ و بی‌محتوا؛ انصاف و مروّت؛ عدالت و دادگری؛ بی‌طرفی و بی‌غرضی؛ و اندک بودن اختلاف و نزاع؛ مشاجره و دشمنی، خصومت و درگیری و تنش و تشنج در شاگردان وی».

از یحیی بن معین نقل است که در نزد وی، یادی از عبدالله بن مبارک شد؛ از این رو، ابن معین گفت: «سیّد من سادات المسلمین»؛ «ابن مبارک، سرور و سالاری از سروان و بزرگان مسلمانان بود».

محمد بن عین گوید: «سمعتُ الفضیل يقول: وربّ هذا البيت! ما رأته عینای مثل ابن المبارک»؛ «از فضیل بن عیاض شنیدم که می‌گفت: سوگند به پروردگار این خانه (کعبه)! هرگز دو چشمم، شخصی چون عبدالله بن مبارک را به خود ندیده‌اند».

و حافظ جلال الدین مزّی نیز در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، عبدالله بن مبارک را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله علیه ذکر کرده است؛ همچنان که سیوطی نیز در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، وی را از زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رحمته الله علیه قرار داده است.

علامه لکنوی در کتاب «الفوائد البهية»^۳ گوید: «هو صاحب اباحنیفة؛ وأخذ عنه علمه؛ نظر الیه ابوحنیفة وسأله عن بدء اموره؟ فقال: كنتُ جالساً مع اخوانی فی البستان؛ فأكلنا وشربنا الی اللیل وكنْتُ مولعاً بضرب العود والطنبور ونمتُ سحرأً. فرأیتُ فی منامی طائراً فوق رأسی علی شجرة يقول: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الحديد: ۱۶]؛ قلتُ: بلی؛ فأنتبهتُ وكسرتُ عودی وحرقتُ ما كان عندی؛ فكان هذا أوّل زهدی».

«عبدالله بن مبارک، دوست و همراه امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می‌باشد که از وی، علم و دانش را فراگرفت؛ (روزی) امام ابوحنیفه رحمته الله علیه، نگاهی بدو انداخت و از نخستین گام وی در راستای زاهد و پارسا شدن و از نقطه‌ی آغاز عالم و دانشمند شدن وی پرسید؟ عبدالله بن مبارک در پاسخ گفت: روزی، همراه با دوستان و برادرانم در باغ نشسته بودم؛ تا شب، خوردیم و نوشیدیم (و به رقص و پایکوبی و عیش و نوش و خوشگذرانی و بی‌بند و باری پرداختیم)؛ و من نیز شیفته و دل‌باخته‌ی عود و طنبور (آلات موسیقی) بودم. (تا دیروقت، به نواختن آلات موسیقی و عیش و نوش پرداختم؛ آن گاه) به وقت سحر خوابیدم؛ در خواب، دیدم که پرنده‌ای در بالای سرم بر روی درختی نشسته و چنین می‌گوید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ

۱- «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۳/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۴

۳- «الفوائد البهية»، ص ۱۰۳

وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ﴿ [الحديد: ۱۶] «آیا وقت آن برای مؤمنان فرانسیده است که دل هایشان به هنگام یاد خدا و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟». من در پاسخ گفتم: چرا؛ وقت آن رسیده است؛ از این رو، از خواب بیدار شدم و عود خویش را شکستم و آنچه در نزدم (از دیگر آلات موسیقی و غیره) بود، سوزاندم و به آتش کشیدم؛ و این نخسیتن گام من در راستای زاهد و پارسا شدنم بود».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به بیان بیوگرافی عبدالله بن مبارک پرداخته و در ادامه گفته است: «روی عنه محمد بن الحسن»؛ «محمد بن حسن شیبانی، از ابن مبارک، به نقل و روایت حدیث پرداخته است». و حافظ عبدالقادر قرشی، عبدالله بن مبارک را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده است.

موفق بن احمد مکی نیز در کتاب «المناقب»^۲، ابن مبارک را در شمار شاگردان امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است؛ آن هم شاگردانی که از زمره «شورای مذهب امام ابوحنیفه رحمته» به حساب می آمدند.

موفق بن احمد مکی، پس از بیان اسامی اعضای این شورا می گوید: «فوضع ابوحنیفه رحمته مذهب شوروی بینهم، لم یستبد فیہ بنفسه دونهم، اجتهاداً منه فی الدین ومبالغة فی النصحية لله ورسوله والمؤمنین؛ فکان یلقى مسئله مسئله یقلبهم ویسمع ما عندهم ویقول ما عنده؛ ویناظرهم شهراً لو اکثر من ذلك حتی یستقر احد الاقوال فیها ثم یشتها القاضی ابویوسف فی الاصول»؛ «امام ابوحنیفه رحمته، (در تفریعات و تطبیقات فقه و استنباط و استخراج مسائل فقهی)، تک رأی و خود رأی و انحصارطلب و مُستبد و خودکامه و دیکتاتور نبود؛ بلکه مذهب خویش را بر مبنای شورا، ساماندهی و تأسیس نموده بود؛ و این کار وی نیز بر اساس اجتهاد دینی وی و مبالغه در خیرخواهی برای دین الهی، آیین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و منافع و مصالح تمامی مسلمانان بود؛ از این رو، تک تک مسائل فقهی را در این شورا، مطرح می کرد و در میان می گذاشت و دیدگاهها و نظرات

۱- «الجواهر المضیة» ۲۸۱/۱

۲- «المناقب»، موفق بن احمد مکی ۱۳۳/۲

شاگردان خویش را جويا می‌شد و آن‌ها را سبک سنگین می‌نمود و آن‌ها را انداز و برانداز می‌کرد و به بررسی و وارسی آن‌ها می‌پرداخت و به افکار و اندیشه‌ها و ایده‌ها و نظرگاه‌های آن‌ها، گوش فرا می‌داد و دیدگاه خویش را نیز اظهار می‌نمود؛ و اگر نیازی بود، تا یک ماه با شاگردانش، مناقشه و مجادله و مناظره و گفتگو و مذاکره می‌کرد؛ تا این که یکی از اقوال و دیدگاه‌ها، مورد تأیید و تصویب قرار بگیرد. آنگاه قاضی ابویوسف، آن دیدگاه برگزیده و نظرگاه تصویب شده را در «اصول» ثبت و ضبط و تدوین و تثبیت می‌نمود».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و مع ائمة الحدیث و شیخ شیوخ البخاری و مسلم و امثالهما، هو من اصحاب ابی حنیفة و یروی عنه الكثير فی هذه المسانید؛ وهو ایضاً شیخ بعض شیوخ الشافعی و الامام احمد بن حنبل»؛ «عبدالله بن مبارک، - با وجود این که امام و رئیس پیشوایان حدیث و استاد اساتید بخاری، مسلم و امثال آن‌ها به شمار می‌آید - باز هم در زمره‌ی شاگردان امام ابوحنیفه رحمته قرار دارد و در این مسانید نیز به نقل و روایت بسیاری از احادیث، از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است؛ و همچنین امام ابوحنیفه رحمته، استاد برخی از اساتید شافعی و احمد بن حنبل نیز می‌باشد. رحمت و رضوان خدا بر همگی آنان باد».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، عبدالله بن مبارک را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

عبدالله بن مبارک، از ابوحنیفه، از ابوزبیر، از جابر بن عبدالله رحمته روایت کرده که وی گفته است: «كان النبي ﷺ يعرف بريح الطيب اذا اقبل بالليل»؛ «هرگاه رسول خدا ﷺ در تاریکی شب می‌آمد، با بوی خوش خویش، از دیگران، بازشناخته می‌شد».

۱- «جامع المسانید» ۵۰۷/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۳

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را به نقل از عبدالله بن مبارک، از ابوحنیفه، روایت نموده است.

و همچنین:

عبدالله بن مبارک، از ابوحنیفه، از عطیة عوفی، از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند: «من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار»؛ «هر کس به عمد، بر من دروغ ببادد، بایستی جایگاه خویش را در آتش سوزان دوزخ، آماده کند».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر نموده و گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از عبدالله بن مبارک، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه روایت کرده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبدالله بن مبارک رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به حساب می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه و آله»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، ح وَحَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، وَمَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، نَحْوَهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ» (ح ۶)

«عبدان، از عبدالله بن مبارک، از یونس، از زهری به ما خبر داده است؛ و

۱- «جامع المسانید» ۹۸/۱

۲- «جامع المسانید» ۱۰۳/۱ و ۱۰۴

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۱

همچنین بشر بن محمد، از عبدالله بن مبارک، از یونس و معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخاوتمندترین انسان‌ها بود؛ و سخاوتمندتر از هر وقت، زمانی بود که در ماه رمضان، جبرئیل نزد ایشان می‌آمد. جبرئیل در تمام شب‌های رمضان، قرآن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تکرار می‌نمود؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله در پخش خیر و نیکی، از بادهای وزنده نیز سبقت می‌گرفت».

* در باب «المسح علی الخفین»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أُمَيَّةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخَفِيهِ» وَتَابَعَهُ مَعْمَرٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۲۰۵)

«عبدان، از عبدالله بن مبارک، از اوزاعی، از یحیی، از ابوسلمه، از جعفر بن عمرو، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر دستار و موزه‌های خویش مسح می‌کرد.
و متابعت کرده است اوزاعی را، معمر، از یحیی، از ابوسلمه، از عمرو که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که...».

* در باب «غسل المنی وفرکه وغسل ما یصیب من المرأة»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَمْرٍو بْنُ مَيْمُونِ الْجَزْرِيُّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: «كُنْتُ أَعْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ نَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلَاةِ، وَإِنَّ بُقْعَ الْمَاءِ فِي نَوْبِهِ»» (ح ۲۲۹)

«عبدان، از عبدالله بن مبارک، از عمرو بن میمون جزری، از سلیمان بن یسار برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: اثر جنابت را از لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شستم و آن حضرت صلی الله علیه و آله برای نماز، از خانه بیرون می‌رفت در حالی که اثر لکه‌های آب، هنوز بر لباسش وجود داشت».

۱- همان ۳۳/۱

۲- همان ۳۶/۱

* در باب «یجب الامام على المنبر اذا سمع النداء»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، عَنْ أَبِي أَمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، أَدَّنَ الْمُؤَدِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ»، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: «وَأَنَا»، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: «وَأَنَا»، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْدِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، «حِينَ أَدَّنَ الْمُؤَدِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي» (ح ۹۱۴)

«ابن مقاتل، از عبدالله بن مبارک، از ابوبکر بن عثمان بن سهل بن حنیف، از ابوامامه بن سهل بن حنیف برای ما روایت کرده که وی گفته است: از معاویه رضی الله عنه شنیدم که در روز جمعه بر فراز منبر نشسته بود. هنگامی که مؤذن، «الله اکبر» گفت، او نیز «الله اکبر» گفت؛ و هنگامی که مؤذن «اشهد ان لا اله الا الله» گفت، او نیز آن را تکرار کرد. وقتی مؤذن، «اشهد ان محمداً رسول الله» گفت: معاویه رضی الله عنه نیز آن را تکرار نمود؛ تا این که اذان به پایان رسید. آنگاه فرمود: ای مردم! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین جایگاه شنیدم که هنگام اذان گفتن مؤذن، اینگونه که از من شنیدید، عمل کرد.»

* در باب «لا یفرق بین اثین یوم الجمعة»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي ذُئْبٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ وَدِيعَةَ، حَدَّثَنَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَتَطَهَّرَ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ، ثُمَّ أَدَّهَنَ أَوْ مَسَّ مِنْ طَيِّبٍ، ثُمَّ رَاحَ فَلَمْ يُفَرِّقْ بَيْنَ اثْنَيْنِ، فَصَلَّى مَا كَتَبَ لَهُ، ثُمَّ إِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ أَنْصَتَ، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى» (ح ۹۱۰)

«عبدان، از عبدالله بن مبارک، از ابن ابی ذئب، از سعید مقبری، از پدرش، از ابن

۱- همان ۱۲۴/۱ و ۱۲۵

۲- هما ۱۲۴/۱

ودیعة، از سلمان فارسی رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در روز جمعه غسل کند و تا اندازه‌ی ممکن، خودش را پاکیزه نماید و سپس موی را چرب نماید یا از خوشبویی استفاده کند؛ آنگاه به سوی نماز رهسپار گردید و میان دو نفر که در پهلوی یکدیگر نشسته‌اند، جدایی نیفکند؛ سپس هر آنچه بر وی مقرر شده است، نماز گزارد؛ بعد از آن، چون امام برای ایراد خطبه بیرون شد، خاموشی گزیند، گناهان این جمعه تا جمعه‌ی دیگر، بخشیده می‌شوند».

* در باب «التأذین عند الخطبة»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ، يَقُولُ: «إِنَّ الْأَذَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كَانَ أَوَّلُهُ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَلَمَّا كَانَ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَكَثُرُوا، أَمَرَ عُثْمَانُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِالْأَذَانِ الثَّلَاثِ، فَأَذَّنَ بِهِ عَلَى الزُّورَاءِ، فَتَبَّتِ الْأُمْرُ عَلَى ذَلِكَ» (ح ۹۱۶)

«محمد بن مقاتل، از عبدالله بن مبارک، از یونس، از زهری برای ما روایت کرده که وی گفته است: از سائب بن یزید رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: اذان اول روز جمعه، هنگامی بود که امام بر روی منبر می‌نشست؛ و این در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز بود؛ و چون دوره‌ی خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه فرا رسید و تعداد نمازگزاران فزونی یافت، عثمان رضی الله عنه فرمان داد که در روز جمعه، اذان سوم نیز گفته شود. از این رو، در محل «زوراء» اذان داده شد؛ و این دستور، به همان شیوه‌ی خود، در ادوار بعدی، باقی ماند».

* در باب «ما يذكر في المناولة»^۲.

* در باب «إذا انفلتت الدابة في الصلاة»^۳.

* در باب «الأمر باتّباع الجنائز»^۴.

۱- همان ۱/۱۲۵

۲- همان ۱/۱۵

۳- همان ۱/۱۶۱

۴- همان ۱/۱۶۶

* در باب «الثياب البيض للكفن»^۱.

* در باب «اذا لم يوجد الا ثوب واحد»^۲.

* در باب «قول النبي ﷺ: يُعَذَّبُ الْمَيِّتُ بِبَعْضِ بَكَاءِ اَهْلِهِ عَلَيْهِ»^۳.

* در باب «من لم ير غسل الشهداء»^۴.

به هر حال، روایات عبدالله بن مبارک رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد

بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۹۶ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۶۹

۲- همان ۱/۱۷۰

۳- همان ۱/۱۷۱

۴- همان ۱/۱۷۹

۵۵- عبدالله بن نمیر حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۹۹ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث و پیشوای دینی: ابوهشام همدانی - سپس - خارفی کوفی و پدر «حافظ کبیر، محمد» می‌باشد که از هشام بن عروه، اعمش، اشعث بن سوار، اسماعیل بن ابی خالد، یزید بن ابی زیاد، عبیدالله بن عمر، و شماری دیگر از بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از عبدالله بن نمیر، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ علی بن مدینی؛ اسحاق بن راهویه؛ کوسج؛ احمد بن فرات؛ حسن بن علی بن عفان؛ و کسانی دیگر از سائر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

یحیی بن معین و دیگران، عبدالله بن نمیر را مؤثق و مطمئن و معتبر و قابل اعتماد معرفی کرده‌اند؛ و او، یکی از بزرگان و پیشقراولان عرصه‌ی حدیث و طلایه داران و پیشگامان پشستاز عرصه‌ی روایت و درایت می‌باشد که به سال ۱۹۹ هـ . ق - در آستانه‌ی ۸۴ سالگی - درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

۱- بیوگرافی «عبدالله بن نمیر» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۱۶/۱۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۲/۶۳۰؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۵/۱۸۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۲۴۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۳۵۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۶۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۱۳۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶/۵۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۵۴۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰/۵۸۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۸۴؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۱/۲۶۰

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۳۲۷

علامه ذهبی، در ادامه گوید: «اخبرنا عمر بن غدیر، اخبرنا عبدالصمد بن محمد، اخبرنا جمال الاسلام، اخبرنا الحسين بن طلاب، حدّثنا محمد بن جمیع، حدّثنا محمد بن احمد بن ثابت الواسطی، حدّثنا شعيب بن ايوب، حدّثنا ابن نمير، عن يحيى بن سعيد، عن سعيد بن المسيّب، سمعتُ سعداً: انّ رسول الله ﷺ جمع له أبويه يوم أُحد».

«عمر بن غدیر، از عبدالصمد بن محمد، از جمال الاسلام، از حسین بن طلاب، از محمد بن جمیع، از محمد بن احمد بن ثابت واسطی، از شعيب بن ايوب، از عبدالله بن نمير، از يحيى بن سعيد، از سعيد بن مسيب، برای ما چنین نقل کرده است که سعيد بن مسيب گوید: از سعد بن ابی وقاصؓ شنیدم که می گفت: رسول خدا ﷺ در روز جنگ احد، خطاب به من گفت: پدر و مادرم فدایت باد! (به سوی مشرکان و چندگانہ پرستان، تیر بیانداز)».

[در این سند، عبدالله بن نُمیر، به نقل روایت از يحيى بن سعيد، از سعيد بن مسيب، از سعد بن ابی وقاصؓ پرداخته است.]

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به بیان بیوگرافی عبدالله بن نُمیر پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «سمع الاعمش والثوري والاوزاعي، وحكى عن ابى حنيفة؛ وروى عنه مسألة اللعان تطليقة بائنة؛ وحكا حماد، عن ابراهيم؛ روى عنه ابنه واحمد وابن معين وابن المثني وابوبكر وعثمان ابنا ابى شيبة»؛ «عبدالله بن نُمیر، از اعمش، سفیان ثوری و اوزاعی، به سماع حدیث پرداخته و از امام ابوحنیفهؒ نیز، حدیث روایت نموده است؛ و یکی از آن مسائلی که ابن نُمیر به روایت آن از امام ابوحنیفهؒ پرداخته، مسأله «لعان» است که از دیدگاه امام ابوحنیفهؒ، یک طلاق بائن به شمار می آید. این را حماد بن سلمة (استاد امام ابوحنیفهؒ)، از ابراهیم نخعی، نقل نموده است. و از عبدالله بن نمیر نیز، این روایت را پسرش، احمد بن حنبل، يحيى بن معين، ابن مثنى، ابوبكر و عثمان - دو پسر ابوشيبه - نقل نموده اند».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱؛ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و مع هذا القدر الجليل في علم الحديث، يروى عن الامام ابى حنيفة في هذه المسانيد»؛ «عبدالله بن نمير - با وجود این که در علم حدیث، از شأن و جایگاهی والا و در خور تحسین برخوردار است -، باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

ابن حبان، عبدالله بن نمیر را در کتاب «الثقات»، در جرگه‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر نموده است.

احمد عجلی گوید: «ثقة، صالح الحديث، صاحب سنة»؛ «ابن نمیر، فردی مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و امانتدار می‌باشد که احادیث و روایات او نیز در درجه‌ی صحّت و درستی قرار دارند؛ و خود وی نیز، صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان می‌باشد».

ابن سعد نیز گوید: «كان ثقة كثير الحديث، صدوق»؛ «عبدالله بن نمیر، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد، صادق و راستگو و درستکار و امانت دار بود که بسیار به روایت حدیث می‌پرداخت».

علامه ابن بزاز کردری در کتاب «المناقب»^۳، و همچنین علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۴، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

علامه تهانوی نیز در مقدمه‌ی کتاب «إعلاء السنن»^۵، به بیان بیوگرافی عبدالله بن نمیر پرداخته و در ادامه گفته است: «هو من رجال الجماعة؛ روی له الشیخان واصحاب

۱- «جامع المسانید» ۵۰۸/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۵۳/۶

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۳/۲

۴- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۳

۵- مقدمه‌ی «إعلاء السنن» ۱۶۹/۳

السنن کلّهم»؛ «عبدالله بن نُمیر، از رجال جماعت است؛ (جماعت: بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، و به طور کلی، عبدالله بن نُمیر، از آن دسته از محدّثان و راویانی می‌باشد که هم شیخان (بخاری و مسلم) و هم تمامی نویسندگان «سنن»، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.»

نگارنده گوید:

عبدالله بن نُمیر رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قوله تعالی: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [النساء: ۶]»^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶] أَنَّهَا «نَزَلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ إِذَا كَانَ فَقِيرًا، أَنَّهُ يَأْكُلُ مِنْهُ مَكَانَ قِيَامِهِ عَلَيْهِ بِمَعْرُوفٍ» (ح ۴۵۷۵)

«اسحاق، از عبدالله بن نُمیر، از هشام، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی در تفسیر این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۶] «و آن کسی که توانگر است، باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس که تهی دست است، باید مطابق عرف، از آن بخورد»؛ گفت: این آیه، در مورد ولیّ یتیم نازل شده که اگر فقیر باشد از مال یتیم مطابق عرف، عوض اجرت سرپرستی خود می‌خورد».

* در باب «ذات عرق لاهل العراق»^۲

«حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۵۸/۲

۲- همان ۲۰۷/۱

ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا فُتِحَ هَذَانِ الْمِصْرَانِ أَتَوْا عُمَرَ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدَّ لِأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنًا»، وَهُوَ جَوْرٌ عَنْ طَرِيقِنَا، وَإِنَّا إِنِ ارْدُنَا قَرْنًا شَقَّ عَلَيْنَا، قَالَ: فَانظُرُوا حَدَّوْهَا مِنْ طَرِيقِكُمْ، فَحَدَّ لَهُمْ ذَاتَ عَرَقٍ» (ح ۱۵۳۱)

«علی بن مسلم، از عبدالله بن نُمیر، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: چون این دو شهر (کوفه و بصره) فتح شدند، مردم به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنهما آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! بی گمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم نجد، «قرن» را میقات و احرامگاه تعیین کرده است؛ و آن جا، به سوی دیگر راه ما واقع شده است و رفتن از راه قرن، بر ما دشوار است. عمر رضی الله عنهما گفت: به موازات قرن، محلی را ببینید که بر سر راه شما باشد. و «ذات عرق» را برای آن‌ها، احرامگاه و میقات تعیین کرد».

* در باب «اذا لم يجد ماء ولا تراباً»^۱

«حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا فَوَجَدَهَا، فَأَدْرَكْتَهُمُ الصَّلَاةَ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَصَلَّوْا، فَشَكَّوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التِّيْمِمْ» فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ لِعَائِشَةَ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَ بِكَ أَمْرٌ تَكْرَهِيْنَهُ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِكَ وَلِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ خَيْرًا» (ح ۳۳۶)

«زکریا بن یحیی، از عبدالله بن نُمیر، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: او، گلوبندی از اسماء رضی الله عنها به عاریت گرفته بود و آن گلوبند گم شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را به جست و جوی آن فرستاد و گلوبند، پیدا شد. وقت نماز فرا رسید و مردم با خود آب همراه نداشتند. (بی‌وضو) نماز گزارند و از این حالت به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند. سپس خداوند، آیه تیمم را فرود آورد.

اسید بن حضیر به عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند تو را پاداش نیک دهد! به خدا سوگند که بر تو کاری فرود نیامده است که تو را ناخوشایند بوده است، مگر آن که

خداوند آن را بر تو و مسلمانان، نیک و مایه‌ی خیر گردانیده است».

* در باب «الخيمة في المسجد للمرضى وغيرهم»^۱.

* در باب «سترة الامام سترة من خلفه»^۲.

* در باب «من قام الى جنب الامام لعلّة»^۳.

* در باب «اتيان مسجد قباء راكباً و ماشياً»^۴.

* در باب «من ردّ فقال: عليك السلام. وقالت عايشة: وعليه السلام ورحمة الله وبركاته»^۵.

* در باب «من اجرى امر الامصار على ما يتعارفون بينهم في البيوع والاجارة والمكيال والوزن»^۶.

* در باب «هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها»^۷.

* در باب «قتل ابى جهل»^۸.

* در باب «مرجع النبي ﷺ من الأحزاب ومخرجه الى بنى قريظة ومحاصرته ايّاهم»^۹.

* در باب «مرجع النبي ﷺ من الاحزاب ومخرجه الى بنى قريظة ومحاصرته ايّاهم»^{۱۰}.

به هر حال، روایات «عبدالله بن نُمير»رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاریرحمته، در بیشتر از ۱۸ مورد آمده است.

۱- همان ۶۶/۱

۲- همان ۷۱/۱

۳- همان ۹۴/۱

۴- همان ۱۵۹/۱

۵- همان ۹۲۴/۲

۶- همان ۲۹۴/۱

۷- همان ۳۵۲/۱

۸- همان ۵۶۵/۲

۹- همان ۵۹۰/۲

۱۰- همان ۵۹۱/۲

۵۶- عبدالله بن یزید مقرئ رحمته؛ راوی امام اعظم ابوحنیفه رحمته^۱

[متوفای ۲۱۳ هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، محدث و راوی، شیخ الاسلام: ابو عبدالرحمن، عبدالله بن یزید عمری عدوی مکی می‌باشد. در حدود سال ۱۲۰ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخت:

عبدالله بن عون؛ امام ابوحنیفه؛ کهمس؛ شعبة؛ عبدالرحمن افریقی؛ سعید بن ابی ایوب؛ حرملة بن عمران؛ یحیی بن ایوب؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

عبدالله بن یزید، به سماع حدیث از طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی روایت و درایت، اهمیت شایانی قائل بود و بدان توجه و عنایتی در خور می‌ورزید. وی، زندگی درازی داشت و عمری طولانی نمود؛ و (چنان معتبر و قابل اعتماد و مؤثق و مطمئن است) که احادیث و روایات وی، در تمامی کتاب‌ها، موجود می‌باشد.

و از کسانی که از عبدالله بن یزید، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را

نام برد:

بخاری؛ احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ عباس دوری؛ حارث بن محمد؛ بشر بن موسی و کسان دیگر.

نسای و دیگران، عبدالله بن یزید را در شمار راویان ثقه و مورد اعتماد ذکر

۱- بیوگرافی «عبدالله بن یزید مقرئ» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۲۸/۱/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۴۳۵/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۰/۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۴۲/۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۴۴/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۵/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۴۸/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶۴۴/۱۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۱۸۵؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۶۰، «دول الاسلام»، حافظ ذهبی ۹۴/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲۶۲/۱

۲- «تذکره الحفاظ» ۳۶۷/۱

کرده‌اند و او را مؤثّق و معتبر، معرفی نموده‌اند.

محمد بن عاصم گوید: «سمعت المقرئ يقول: انا بين التسعين الى المائة، اقرأت القرآن بالبصرة ستاً وثلاثين سنة؛ وهنا بمكة؛ خمساً وثلاثين سنة»؛ «از عبدالله بن یزید مقرئ شنیدم که می‌گفت: سن و سال من، در بین نود تا صد است؛ و در این مدّت، سی و شش سال را در بصره و سی و پنج سال را در مکه‌ی مکرمه، به آموختن قرآن پرداخته‌ام».

عبدالله بن یزید مقرئ، «حروف هفتگانه» را از نافع و دیگر قاریان، فراگرفت و آموخت؛ وی، صاحب حدیث و قرائات بود؛ و به سال ۲۱۳ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و حال آن که احادیث و روایات وی نیز از لحاظ سند، در درجه‌ی عالی قرار دارند.

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در ذیل «ترجمه الامام»^۱ (بیوگرافی امام ابوحنیفه رحمته)، حدیثی را به نقل از عبدالله بن یزید مقرئ، از امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است؛ و آن روایت، چنین است:

«اخبرنا ابو عبدالرحمن المقرئ، عن ابي حنيفة، عن عطاء، عن جابر: انه رآه يصلي في قميص خفيف ليس عليه ازار ولا رداء؛ قال: ولا اظنه صلى فيه الا ليرينا انه لا بأس بالصلاة في الثوب الواحد»؛ «ابو عبدالرحمن مقرئ، از ابوحنیفه، از عطاء، از جابر رحمته برای ما نقل کرده که وی گفته است: او، جابر رحمته را دیده است که در جامه‌ای معمولی - بی آن که ازار و ردائی داشته باشد - نماز می‌گزارد؛ و چنین می‌پندارم که او، این کار را انجام داد تا به ما نشان دهد که نمازگزاردن در یک جامه، اشکالی ندارد».

در کتاب «جامع المسانید»^۲، چنین آمده است: «و هو يروي عن الامام ابي حنيفة في هذه المسانيد»؛ «عبدالله بن یزید مقرئ، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

۱- همان ۱/۱۶۹

۲- «جامع المسانید» ۲/۵۱۲

و حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، عبدالله بن یزید مقرئ را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ سیوطی، در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، وی را در زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رحمته قرار داده است.

و در کتاب «تقریب التهذیب»^۳، چنین وارد شده است: «هو ثقة فاضل؛ وهو من كبار شیوخ البخاری»؛ «عبدالله بن یزید، فردی مؤثق و قابل اعتماد، شریف و پاکدامن، درستکار و محترم، شایسته و بایسته، کاردان و توانا و یکی از اساتید بزرگ امام بخاری بود».

و در کتاب «تهذیب التهذیب»^۴ آمده است: احمد بن حنبل، یحیی بن معین و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «عبدالله بن یزید مقرئ، روایت کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد بود».

ابن ابی حاتم گوید: «سئل ابی عنه؛ فقال: ثقة؛ فقیل له: حجة؟ قال: اذا روی عنه مالک و یحیی بن ابی کثیر و أسامة، فهو حجة»؛ «از پدرم، در مورد عبدالله بن یزید مقرئ سؤال شد. وی در پاسخ گفت: فردی مؤثق و قابل اعتماد است. دوباره از پدرم پرسیده شد: آیا مقرئ، در حدیث، حجّت است؟ پدرم گفت: هرگاه مالک بن انس، یحیی بن ابی کثیر و اسامة، به نقل روایت از وی بپردازند، در آن صورت، عبدالله بن یزید مقرئ، حجّت می‌باشد».

ابن حبان نیز عبدالله بن یزید مقرئ را در کتاب «الثقات»، در شمار راویان مورد وثوق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

احمد عجلی گوید: «مدنی ثقة»؛ «عبدالله بن یزید، از مردمان مدینه‌ی منوره و از راویان ثقه و مورد اعتماد می‌باشد».

۱- «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۳/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، سیوطی، ص ۷۵

۳- «تقریب التهذیب» ۵۴۸/۱

۴- «تهذیب التهذیب» ۸۴/۲

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱، بدالله بن یزید را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر نموده است. و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره ی راویان امام ابوحنیفه رحمته قرار داده و در ادامه گفته است: «عبدالله بن یزید المقرئ المکی، سمع من الامام تسع مائة حدیث»؛ «عبدالله بن یزید مقرئ مکی، از امام ابوحنیفه رحمته، نهصد حدیث شنیده است».

نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالله بن یزید مقرئ، از ابوحنیفه، از حماد، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «اذا مات احدکم مغموماً مهموماً من سبب العیال، کان افضل عند الله تعالی من ألف ضربة بالسيف في سبيل الله»؛ «هرگاه یکی از شما در راستای غم و ناراحتی و غصّه و اندوه و درد و رنج ناشی از خانواده‌ی خویش، بمیرد و جان به جان آفرین تسلیم کند؛ این امر در پیشگاه خداوند بلند مرتبه، از خوردن هزار ضربه‌ی شمشیر در راه خدا، بهتر خواهد بود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۳، ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از محمد بن هشام بن همام شیرازی، از محمد بن یحیی بن یزید نیشابوری، از عبدالله بن یزید مقرئ، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین عبدالله بن یزید مقرئ، از ابوحنیفه، از ابوزبیر، از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که جابر رضی الله عنه گوید: «قرأ رسول الله صلی الله علیه و آله قوله تعالی: «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى»؛ قال: بلا اله الا الله؛ و «كَذَّبَ بِالْحُسْنَى»؛ قال: بلا اله الا الله؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» و «كَذَّبَ بِالْحُسْنَى» را قرائت کرد و فرمود: منظور از تصدیق و تکذیب «حُسْنَى»، کلمه‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد».

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۴

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «جامع المسانید» ۱/۹۲

این روایت را نیز خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ نقل کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از عبدالله بن یزید مقری، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبدالله بن یزید مقری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما یکره من کثرة السؤال وتکلف ما لا یعینه»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِيُّ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ، فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ"» (ح ۷۲۸۹)

عبدالله بن یزید مقری، از سعید، از عقیل، از ابن شهاب، از عامر بن سعد بن ابی وقاص، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «گناهکارترین کس در میان مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نیست، ولی به خاطر سؤال خویش، آن را حرام می‌کند».

* در باب «اجر الحاکم اذا اجتهد، فأصاب أو أخطأ»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِيُّ الْمَكِّيُّ، حَدَّثَنَا حَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ، حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْهَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ، مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ"، قَالَ: فَحَدَّثْتُ بِهِذَا الْحَدِيثَ أَبَا بَكْرٍ بْنَ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، فَقَالَ: هَكَذَا حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، وَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُطَّلِبِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَهُ» (ح ۷۳۵۲)

۱- همان ۹۵/۱

۲- الجامع الصحیح، امام بخاری ۱۰۸۲/۲

۳- همان ۱۰۹۲/۲

«از عبدالله بن یزید مقرئ مکئی، از حیوة بن شریح، از یزید بن عبدالله بن هاد، از محمد بن ابراهیم بن حارث، از بوسر بن سعید، از ابوقیس مولی عمرو بن عاص، از عمرو بن عاص رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می فرمود: «هرگاه حاکم، حکم کند؛ پس اجتهاد نماید؛ آنگاه به راه صواب برسد، او را دو پاداش خواهد بود؛ و اگر حکم کند؛ پس اجتهاد نماید؛ سپس راه خطا را بییماید، او را یک ثواب خواهد بود».

راوی گوید: من، این حدیث را به ابوبکر بن محمد بن حزم گفتم. وی گفت: ابوسلمة بن عبدالرحمن، از ابوهیرة رضی الله عنه نیز همچین روایت کرده است. و عبدالعزیز بن مطلب گفته که از عبدالله بن ابوبکر، از ابوسلمة، از پیامبر صلی الله علیه و آله به مثل این حدیث، روایت شده است».

* در باب «بین کل اذانین صلاة لمن شاء»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا كَهْمَسُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْقَلٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَيْنَ كُلِّ أَدَانَيْنِ صَلَاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَدَانَيْنِ صَلَاةٌ» (ح ۶۲۷)

«عبدالله بن یزید مقرئ، از کهمس بن حسن، از عبدالله بن بریده، از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد؛ میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد».

* در باب «الضجعة على الشق الايمن بعد ركعتي الفجر»^۲.

* در باب «الصلاة قبل المغرب»^۳.

* در باب «كسب الرجل وعمله بيده»^۴.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿فَأَن لِّلَّهِ حُجْسُهُ وَ لِّلرَّسُولِ﴾ [الأنفال: ۴۱]»^۱.

۱- همان، امام بخاری ۸۷/۱

۲- همان ۱۵۵/۱

۳- همان ۱۵۸/۱

۴- همان ۲۷۸/۱

* در باب «قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ ﴿٩٧﴾ [النساء: ٩٧]».^۲

۱- همان ۴۳۹/۱

۲- همان ۶۶۱/۱

۵۷- عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج رحمته

[متوفای ۱۵۰هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث، فقیه و دانشمند سرزمین حَرَم، عالم روحانی، دانشمند آگاه، فقیه دانا، صاحب نظر کاردان، نویسنده‌ی چیره دست و یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی: ابوالولید - یا ابوخالد - عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج رومی اموی مکی می‌باشد.

برخی از بزرگان که وی، از آن‌ها، به روایت حدیث پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

پدرش؛ مجاهد؛ عطاء بن ابی رباح؛ میمون بن مهران؛ عمرو بن شعیب؛ نافع؛ زهری؛ و شمار زیادی از دیگر بزرگان عرصه‌ی حدیث؛ و از بین اساتید خویش، از مجاهد، کمتر حدیث روایت نموده است و از عطاء بن ابی رباح، بیشتر.

هفتاد و اندی سال، از تاریخ هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود که ابن جریج، دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و او، کوچکان صحابه را درک کرد و دریافت، ولی چیزی از احادیث و روایات را از آن‌ها، حفظ نکرد.

و از کسانی که از ابن جریج، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام

۱- بیوگرافی «عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۲۲/۱/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۳۰/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۵۶/۵؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۴۰۰/۱۰؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۲۵/۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۲۶/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۹۳/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۱۰/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۵۷/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۱۷/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵۵/۱۲؛ «خلاصه تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۰۷؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۸۱، «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی

برد:

سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ مسلم بن خالد؛ ابن عُلَیَّة؛ حجاج بن محمد؛ روح بن عبادة؛ وکیع بن جراح؛ عبدالرزاق؛ و شماری دیگر غیر از این‌ها، از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

احمد بن حنبل گوید: «کان من أوعية العلم؛ وهو وابن ابی عروبة، اول من صَنَّفَ الكتب»؛ «ابن جریج، یکی از ظرف‌ها (ذخیره‌ها و گنجینه‌های) علمی بود؛ و ابن جریج و ابن ابی عروبة، جزو نخستین کسانی به شمار می‌آیند که دست به تألیف و نگارش یازیده‌اند و در زمینه‌های گوناگون، قلم فرسایی نموده‌اند».

واقدی گوید: «مات ابن جریج، فی اول ذی الحجة، سنة خمسين ومائة»؛ «ابن جریج، در اول ماه ذی حجة، به سال ۱۵۰ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

ابوعاصم نیز گفته است: «کان ابن جریج، من العبادة؛ کان یصوم الدهر الا ثلاثة ايام من الشهر؛ وکانت له امرأة عابدة»؛ «ابن جریج، یکی از عابدان و پارسایان و زاهدان و پرستشگران و پرهیزگاران و خداترسان بود که پیوسته روزه می‌گرفت و فقط از هر ماه، سه روز را روزه نمی‌گرفت و سایر روزها را روزه بود؛ و همسر او نیز، زنی عبادت‌کننده و پرستنده و پارسا و پرهیزگار بود».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن سعد گفته است: «و کان ثقة کثیر الحدیث»؛ «ابن جریج، از زمره‌ی راویان ثقه و قابل اعتماد بود که به نقل و روایت بسیاری از احادیث پرداخته است».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، به ذکر وی پرداخته و گفته است: «کان من فقهاء اهل الحجاز وقرآءهم ومتقینهم»؛ «ابن جریج، یکی از صاحب نظران فقهی اهل حجاز، و از زمره‌ی قاریان، استادان، کارشناسان، خبرگان، طلایه داران و پیشقراولان آن‌ها بود».

ابن خراش گوید: «کان صدوقاً»؛ «ابن جریج، فردی صادق و راستگو، و امانت دار و درستکار بود».

احمد عجلى نیز گوید: «مكى ثقة»؛ «وى، از مردمان مكه‌ى مكرمه و روايت كنده‌اى مؤثق و قابل اعتماد بود».

ناگفته نماند كه ابن جريج، از آن دسته از راويان و محدثانى مى‌باشد كه هر شش پيشواى حديث (بخارى، مسلم، ترمذى، ابوداود، نسايى و ابن ماجه)، از وى حديث روايت نموده‌اند.

در كتاب «جامع المسانيد»^۱، چنين آمده است:

ناچيزترين بندگان خدا (ابوالمؤيد محمد بن محمود خوارزمى) گوید: «و مع انه امام ائمة الحديث و شيخ اكبر شيوخ البخارى و مسلم، يروى عن الامام ابى حنيفة رحمته الله في هذه المسانيد؛ وهو شيخ شيوخ الامام الشافعي رحمته الله؛ فقد روى الشافعي في مسنده عن مسلم بن عبد الحميد، عن ابن جريج، حديث المغيرة بن شعبة في المسح على الخفين».

«ابن جريج - با وجود اين كه امام و رهبر پيشوايان حديث و استاد بزرگترين و شاخص‌ترين اساتيد بخارى و مسلم است - باز هم در اين مسانيد، به نقل روايت، از امام ابوحنيفه رحمته الله پرداخته است؛ و علاوه از آن، ابن جريج، استاد اساتيد امام شافعى رحمته الله نیز مى‌باشد. شافعى رحمته الله در مُسند خویش، به نقل از مسلم بن عبد الحميد، از ابن جريج، به روايت حديث مغيرة بن شعبة رحمته الله پيرامون «مسح بر موزه‌ها» پرداخته است.»

و علامه محمد بن يوسف صالحى دمشقى شافعى در كتاب «عقود الجمان»^۲، وى را در شمار روايت كنندگان از امام اعظم ابوحنيفه رحمته الله قرار داده است.

نگارنده گوید:

ابن جريج، از ابوحنيفه، از زهرى، از سعيد بن مسيب، از ابوهريره رحمته الله نقل کرده است كه ابوهريره رحمته الله گوید: «نهى رسول الله صلوات الله عليه أن يأكل الرجل بشاله، أو يشرب بشاله»؛ «رسول خدا صلوات الله عليه از خوردن و نوشيدن با دست چپ، منع كردند».

اين روايت را ابوالمؤيد محمد بن محمود خوارزمى، در كتاب «جامع المسانيد»^۳

۱- «جامع المسانيد» ۵۱۱/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۸

۳- «جامع المسانيد» ۳۰۴/۲

ذکر کرده و در ادامه گفته است: قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری، این حدیث را به نقل از ابن جریج، از نعمان بن ثابت - یعنی امام ابوحنیفه رحمته الله - روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «تسلیم الراكب علی الماشی»^۱

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ، أَنَّهُ سَمِعَ ثَابِتًا، مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُسَلَّمُ الرَّايِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَاعِدُ عَلَى الْكَثِيرِ» (ح ۶۲۳۲) (محمد، از مَحْلَد، از ابن جُرَيْج، از زیاد، از ثابت - آزاده‌ی عبد الرحمن بن زید - برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابوهریره رضی الله عنه شنیده است که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته، و گروهی اندک، بر گروهی انبوه، سلام بدهد».

* در باب «ما يتقى من فتنه المال»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَأَبْتَعِيَ ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» (ح ۶۴۳۶) (ابوعاصم، از ابن جُرَيْج، از عطاء برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: اگر فرزند آدم، دو درّه‌ی پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سوّمی خواهد رفت؛ و فقط خاک است که شکم او را پر می‌کند؛ و هر کس توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد».

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۲۱

۲- همان ۲/۹۵۲

* در باب «النذر فيما لا يملك وفي معصية»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَحْوَلِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ
«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِزِمَامٍ أَوْ غَيْرِهِ فَقَطَعَهُ» (ح
(۶۷۰۲)

«ابوعاصم، از ابن جريج، از سليمان احوول، از طاوس، از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما
برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که در بینی خود،
مهار یا چیز دیگری کرده بود و کسی آن را می کشید و او به اطراف کعبه، طواف
می کرد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله آن مهار را قطع کرد».

* در باب «لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم؛ فاذا أسلم قبل ان يقسم الميراث،
فلا ميراث له»^۲.

* در باب «لا يجوز نكاح المكره»^۳.

* در باب «ما يتقى من فتنة المال»^۴.

* در باب «غسل الحائض رأس زوجها وترجيله»^۵.

* در باب «قول الله عز وجل: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾ [البقرة: ۱۲۵]»^۶.

* در باب «القضاء واللعان في المسجد بين الرجال والنساء»^۷.

* در باب «بدء الأذان»^۸.

* در باب «النوم قبل العشاء لمن غلب»^۱.

۱- همان ۹۹۱/۲

۲- همان ۱۰۰۲/۲

۳- همان ۱۰۲۷/۲

۴- همان ۹۵۲/۲

۵- همان ۴۳/۱

۶- همان ۵۷/۱

۷- همان ۶۰/۱

۸- همان ۸۵/۱

* در باب «القراءة في المغرب»^۲.

* در باب «القراءة في الفجر»^۳.

به هر حال، روايات «عبدالمملك بن عبدالعزيز بن جريج»^{رحمته الله}، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى^{رحمته الله}، در بيشتر از ۹۶ مورد آمده است.

۱- همان ۸۱/۱

۲- همان ۱۰۵/۱

۳- همان ۱۰۶/۱

۵۸- عبدالواحد بن زیاد رحمته الله

[متوفای ۱۸۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، فقیه آگاه، ابوبشر - یا ابوعبیده - عبّدی بصری می‌باشد؛ که از این افراد، به نقل حدیث پرداخته است:

کلیب بن وائل؛ حبیب بن ابوعمره؛ عاصم احوّل؛ عمارة بن قعقاع؛ اعمش؛ مختار بن فلفل؛ و کسان دیگر غیر از این‌ها.

و از کسانی که از عبدالواحد بن زیاد، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ابوداود؛ عقیان؛ مُسَدّد؛ عبیدالله قواریری؛ یحیی بن یحیی؛ قتیبة؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

امام احمد بن حنبل و دیگران، عبدالواحد بن زیاد را فردی مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده‌اند.

عبدالواحد بن زیاد، دانشمندی توانمند، عالمی آگاه، دانشوری کاردان و صاحب حدیث بود؛ برای وی در حدیث، آوهامی نیز وجود دارد؛ ولی با این وجود، باز هم در کتاب‌ها، به حدیث او، استدلال و استناد می‌شود.

۱- بیوگرافی «عبدالواحد بن زیاد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۵۹/۱/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۴۱/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۰/۶؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۷۲/۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۷/۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸۶/۱-۳۱۰؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۲۳/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۱۸/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۸۵/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۲۳/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۷/۱۲؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۰۹؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۲۹/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۱۹/۱

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۵۸/۱

فلاس و دیگران، بر این باورند که عبدالواحد بن زیاد، به سال ۱۸۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ ولی احمد بن حنبل بر آن است که وی، به سال ۱۸۷ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن سعد گفته است: «کان ثقة کثیر الحدیث»؛ «عبدالواحد بن زیاد، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است که به نقل و روایت احادیث فراوانی نیز پرداخته است».

ابوزرعة و ابوحاتم گویند: «ثقة»؛ «ابن زیاد، فردی مورد وثوق و معتبر و امانت دار و مطمئن می‌باشد».

نسائی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث عبدالواحد بن زیاد، نمی‌توان نقص و ایرادی وارد کرد؛ زیرا وی، ثقه و قابل اعتماد است».

ابوداود نیز گفته است: «ثقة»؛ «ابن زیاد؛ از زمره‌ی راویان مؤثق و مطمئن و مُعتمد و قابل اعتبار است».

احمد عجلی نیز گوید: «بصری ثقة، حسن الحدیث»؛ «عبدالواحد بن زیاد، فردی مؤثق و قابل اعتماد است که احادیث وی، به درجه‌ی حسن رسیده است».

دارقطنی گوید: «ثقة مأمون»؛ «ابن زیاد، روایت کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد و درستکار و مطمئن و امانت دار و معتبر می‌باشد».

و ابن حبان نیز، در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

ابن عبدالبرّ گوید: «أجمعوا - لا خلاف بینهم - أنّ عبدالواحد بن زیاد، ثقة ثبت»؛ «علماء و صاحب نظران اسلامی، همه - بدون هیچگونه اختلاف و نزاعی - بر این موضوع، اجماع و اتفاق نظر دارند که عبدالواحد بن زیاد، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر و امانت دار و درستکار می‌باشد».

ابن قطان فاسی گوید: «ثقة لم یعتلّ علیه قادح»؛ «ابن زیاد، روایت کننده‌ای ثقه و

مطمئن می‌باشد که (از ناحیه‌ی علماء و صاحب نظران فنّ رجال و حدیث شناسی)، مورد جرح و بدگویی قرار نگرفته و در مورد مؤثّق بودن وی، مورد تردید، واقع نشده است.»

شایان ذکر است که عبدالواحد بن زیاد رضی الله عنه، از آن دسته از راویان و محدّثانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمد است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام ابی حنیفة رضی الله عنه فی هذه المسانید»؛ «عبدالواحد بن زیاد، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است.»

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، عبدالواحد بن زیاد را در زمره‌ی راویان شهر بصره ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

عبدالواحد بن زیاد، از ابوحنیفه، از اسحاق بن ثابت، از عبیده انصاری، از پدرش، از علی بن حسین، از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است:

«أنه صلی الله علیه و آله مرّ فی غزوة تبوک علی نفر من الجیش یزفّون. فقال: ما هؤلاء؟ قالوا؟ أصابوا شراباً لهم؛ فنهی ان یشربوا فی الدّباء والحتّم والمزفّت. فلما مرّ بهم راجعاً، شکوا الیه من التّخمة؛ فأذن لهم ان یشربوا فیها؛ ونهی عن شرب کلّ مسکر».

«در غزوه‌ی تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار چند نفر از لشکریان عبور کرد که در

۱- «جامع المسانید» ۵۱۴/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۸

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۷/۲

حال پر کردن ظرف‌های خویش بودند. آن حضرت ﷺ پرسید: این‌ها چه می‌کنند؟ گفتند: بدان‌ها نوشیدنی‌ای رسیده است. رسول خدا ﷺ از نوشیدن در این چند ظرف: دَبَاء، حنتم، و مزقّت نهی کرد. چون در برگشت، از کنار آن‌ها عبور کرد، از ناگوار شدن طعام، به رسول خدا ﷺ شکایت بردند؛ از این رو، رسول خدا ﷺ برای آن‌ها، این اجازه را داد تا در آن ظرف‌ها بنوشند؛ البته از نوشیدن هر چیز مست‌کننده نهی کرد».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ طلحة بن محمد، در مُسند خویش، این حدیث را از عبدالواحد بن زیاد، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبدالواحد بن زیاد رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اذا قال: والله لا أتکلم اليوم؛ فصلی أو قرأ أو سبح، أو کبر أو حمد أو هلّل؛

فهو علی نیت»^۲

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَةً وَقُلْتُ أُخْرَى: «مَنْ مَاتَ يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ النَّارَ» وَقُلْتُ أُخْرَى: «مَنْ مَاتَ لَا يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ الْجَنَّةَ» (ح ۶۶۸۳)

«موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از اعمش، از شقیق، از عبدالله بن مسعود رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ کلمه‌ای گفت و من چیز دیگر گفتم. فرمود: «کسی که بمیرد و به خدا شریک آورده باشد، به دوزخ خواهد رفت». و من چیز دیگر گفتم: کسی که بمیرد و به خدا، کسی را شریک نیورد، به بهشت خواهد رفت».

۱- «جامع المسانید» ۳۲۰/۲

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۸۸/۲ و ۹۸۹

* در باب «أحكام أهل الذمة وإحصانهم؛ واذا زنوا ورفعوا الى الامام»^۱

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ، سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى، عَنِ الرَّجْمِ فَقَالَ: «رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» فَقُلْتُ: أَقْبَلَ الثَّوْرَ أَمْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: «لَا أَذْرِي» تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، وَخَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَالْمُحَارِبِيُّ، وَعَبِيدَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْمَائِدَةُ، وَالْأَوَّلُ أَصْحَحُ» (ح ۶۸۴۰)

«موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از شیبانی برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه درباره‌ی سنگسار پرسیدم. وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله رجم و سنگسار کرده است. گفتم: پیش از نزول سوره‌ی نور بود یا پس از آن؟ گفت: نمی‌دانم.»

* در باب «اثم من قتل ذمیاً بغير جرم»^۲

«حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَمْرٍو، حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا»» (ح ۳۱۶۶)

«قیس بن حفص، از عبدالواحد بن زیاد، از حسن بن عمرو، از مجاهد، از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، فرد معاهدی (کافری که با مسلمانان، عهد و پیمان بسته است) را بکشد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد؛ گفتنی است که بوی بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام می‌رسد.»

* در باب «الجهاد من الايمان»^۳.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]»^۴.

* در باب «اذا غسل الجنابة أو غيرها، فلم يذهب أثرها»^۵.

۱- همان ۱۰۱۱/۲

۲- همان ۱۰۲۱/۲

۳- همان ۱۰/۱

۴- همان ۲۴/۱

۵- همان ۳۶/۱

- * در باب «الغسل مرّة واحدة»^۱.
- * در باب «تفريق الغسل والوضوء»^۲.
- * در باب «مباشرة الحائض»^۳.
- * در باب «المروور في المسجد»^۴.
- * در باب «اذا صلّى الى فراش فيه حائض»^۵.
- * در باب «ما يصلّى بعد العصر من الفوائت ونحوها»^۶.
- * در باب «رفع البصر الى الامام في الصلاة»^۷.
- * در باب «القنوت قبل الركوع وبعده»^۸.
- به هر حال، روايات «عبدالواحد بن زياد» رحمته الله، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتر از ۲۸ مورد آمده است.

۱- همان ۳۹/۱

۲- همان ۴۰/۱

۳- همان ۴۴/۱

۴- همان ۶۴/۱

۵- همان ۷۴/۱

۶- همان ۸۳/۱

۷- همان ۱۰۳/۱

۸- همان ۱۳۶/۱

۵۹- عبدالوارث بن سعید حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۸۰ هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ مطمئن و قابل اعتماد در حدیث، ابو عبیده عنبری، تنوری بصری می‌باشد که از ایوب سختیانی، یزید رشک، جعد ابی عثمان، شعیب بن حباب، ایوب بن موسی و کسان دیگر، به روایت حدیث پرداخته است.

و از او نیز، مُسَدِّد، قتیبة، بشر بن هلال، حمید بن مسعدة، پسرش: عبدالصمد و شماری دیگر از دانش پژوهان، حدیث روایت نموده‌اند.

ابو عمر جرمی گوید: «ما رأیت فقیهاً أفصح من عبدالوارث»؛ «من فقیه و دانشوری فصیح‌تر و سخنورتر و بلیغ‌تر و نیک‌سخن‌تر از عبدالوارث بن سعید، ندیده‌ام».

عبدالوارث بن سعید، به سال ۱۰۲ هـ. ق دیده به جهان گشود و به سال ۱۸۰ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۳ گوید:

احمد بن حنبل گوید: «کان عبدالوارث أصحّ حدیثاً من حسین المعلم؛ وکان صالحاً

فی الحدیث»؛ «احادیث عبدالوارث بن سعید، از لحاظ صحت و درستی، بهتر از احادیث

۱- بیوگرافی «عبدالوارث بن سعید» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۱۸/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۵۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۷۵/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۰۰/۱۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۷۷/۲؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۹۳/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۴۰/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۱۹/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۹۱/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۲۵/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۳۲/۱۲؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۰۹؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۶، «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۳۲۶/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۵۷/۱

۳- «تهذیب التهذیب» ۳۹۲/۶

و روایات حسین معلّم است؛ و عبدالوارث، در زمینه‌ی روایت حدیث، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد، متخصص و کارشناس و توانا و برازنده بود.».

معاویة بن صالح گوید: «قلتُ لیحیی بن معین: من أثبت شیوخ البصریین؟ فقال: عبدالوارث مع جماعة سّاهم»؛ «خطاب به یحیی بن معین گفتم: از میان اساتید و شیوخ بصره، چه کسی از همه مطمئن‌تر و معتبرتر و امانت‌دارتر و قابل اعتمادتر است؟ وی در پاسخ گفت: عبدالوارث؛ و یحیی بن معین، در کنار عبدالوارث، به بیان شمار دیگری از علماء و صاحب نظران اسلامی نیز پرداخت.».

و عثمان دارمی، به نقل از یحیی بن معین گوید: «هو مثل حماد بن زیاد فی ایوب. قلتُ: فالثقفی احبّ الیک أو عبدالوارث؟ قال: عبدالوارث. قلتُ: فابن عُلَیة احبّ الیک فی ایوب أو عبدالوارث؟ قال: عبدالوارث»؛ «عبدالوارث بن سعید، در روایت کردن احادیث ایوب، به سان حماد بن زید است.» عثمان گوید: خطاب به یحیی بن معین گفتم: از دیدگاه شما، در نقل و روایت حدیث از ایوب، ثقفی بهتر و برازنده‌تر است یا عبدالوارث؟ وی در پاسخ گفت: عبدالوارث.

دوباره پرسیدم: از دیدگاه شما، در نقل و روایت حدیث از ایوب، ابن عُلَیة بهتر و بایسته‌تر است یا عبدالوارث؟ یحیی بن معین، باز هم در پاسخ گفت: عبدالوارث.».

ابوزرعة گوید: «ثقة»؛ «عبدالوارث، فردی مؤثق و قابل اعتماد است.».

ابوحاتم گوید: «صدوق، مَن یعدّ مع ابن عُلَیة ووهیب و بشر بن المفضّل؛ یعدّ من الثقات؛ هو أثبت من حماد بن سلمة»؛ «عبدالوارث بن سعید، روایت کننده‌ای صادق و درستکار و امانت‌دار و راستگو می‌باشد؛ او با ابن عُلَیة؛ ووهیب و بشر بن مفضّل، از زمره‌ی راویان ثقه و مورد اعتماد به شمار می‌آیند؛ و عبدالوارث، نسبت به حماد بن سلمة، مطمئن‌تر و معتبرتر می‌باشد.».

نسایی گوید: «ثقة حجة»؛ «عبدالوارث بن سعید، ثقه و قابل اعتماد و حجّت و خبره و آگاه و کارشناس در حدیث می‌باشد.».

ابن نمیر، احمد عجلی و دیگران نیز، عبدالوارث بن سعید را فردی مؤثق و مورد اعتماد معرفی کرده‌اند؛ و علاوه از آن، وی از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به بیان بیوگرافی عبدالوارث بن سعید پرداخته و او را از علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «روی له الجماعة»؛ «جماعت محدثان، از عبدالوارث بن سعید، حدیث روایت نموده‌اند». (و منظور از جماعت محدثان، شش پیشوای حدیث: بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه می‌باشد).

حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۲، عبدالوارث بن سعید را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ سیوطی نیز در کتاب «تبیض الصحیفة»^۳، وی را در زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رحمته الله قرار داده است.

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۴، عبدالوارث بن سعید را در زمره‌ی راویان شهر بصره که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، ذکر نموده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۵، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام الأعظم ابی حنیفة رحمته الله»؛ «عبدالوارث بن سعید، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته الله حدیث روایت نموده است». و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمّان»^۶، به ذکر عبدالوارث بن سعید پرداخته و او را از راویان امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله معرفی کرده است.

نگارنده گوید:

عبدالوارث بن سعید، از ابوحنیفه، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدّش، از

۱- «الجواهر المضیة» ۳۳۴/۱

۲- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۳- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۷

۴- «المناقب»، کردری ۲۲۸/۲

۵- «جامع المسانید» ۵۱۹/۲

۶- «عقود الجمّان»؛ ص ۱۲۸

پیامبر ﷺ چنین روایت کرده است: «نهی ﷺ الشرط فی البیع»؛ «رسول خدا ﷺ از قرار دادن شرط در معامله، نهی کردند».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱، ذکر کرده و در ادامه گفته است:

این حدیث را سه نفر، از عبدالوارث بن سعید، از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده‌اند:

۱- ابوعبدالله حسین بن محمد بن خسرو بلخی در مُسند خویش؛

۲- قاضی ابوبکر محمد بن ابی طاهر عبدالباقی انصاری؛

۳- و حافظ ابونعیم اصفهانی.

و همچنین نگارنده‌ی سطور گوید:

عبدالوارث بن سعید رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الولیمة ولو بشاة»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ، «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ وَتَزَوَّجَهَا، وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا، وَأَوْلَمَ عَلَيْهَا بِحَيْسٍ» (ح ۵۱۶۹)

«مُسَدَّدٌ، از عبدالوارث بن سعید، از شعیب، از انس بن مالک رضی برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی، صَفِيَّةَ رضی را آزاد نمود و با وی ازدواج کرد و آزادی وی را مهرش گردانید؛ و نوعی غذا بر وی ولیمه کرد».

* در باب «ذهاب النساء والصبيان الى العرس»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَبْصَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِسَاءً وَصَبِيَانًا مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ مُمْتَنًّا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» (ح ۵۱۸۰)

۱- «جامع المسانید» ۲۲/۲ و ۲۳

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۷۷۷/۲

۳- همان ۷۷۸/۲

«عبدالرحمن بن مبارک، از عبدالوارث بن سعید، از عبدالعزیز بن صهیب، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان و کودکانی را دید که از محفل عروسی می‌آمدند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله نیرومندانه برخاست و فرمود: «بارالها! شما در نزد من، از دوست داشتنی‌ترین مردمان هستید».

* در باب «التزغفر للرجال»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَزَعَفَرَ الرَّجُلُ» (ح ۵۸۴۶)

«مُسَدَّدٌ، از عبدالوارث بن سعید، از عبدالعزیز، برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله منع کرده است که مرد، جامه‌ی خویش را با زعفران رنگ کند».

* در باب «کراهیة الصلاة في التصاوير»^۲

«حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمِيطِي عَنِّي، فَإِنَّهُ لَا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلَاتِي» (ح ۵۹۵۹)

«عمران بن میسرَة، از عبدالوارث بن سعید، از عبدالعزیز بن صهیب، برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: عایشه رضی الله عنها، پرده‌ای دارای صورت داشت که با آن، جانب خانه‌ی خویش را پوشانیده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرود: «آن را از نظرم دور کن؛ زیرا تصویرهای آن، بیوسته در نماز، در نظرم می‌آید».

* در باب «ما ينهى عن السباب واللعن»^۳.

* در باب «قوله تعالى: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ

نَنْظَرِينَ إِنَّهُ﴾ [الأحزاب: ۵۳]»^۴.

۱- همان ۸۶۹/۲

۲- همان ۸۸۱/۲

۳- همان ۸۹۳/۲

۴- همان ۷۰۶/۲

- * در باب «قول النبي ﷺ: اللهم علمه الكتاب»^۱.
- * در باب «رفع العلم وظهور الجهل»^۲.
- * در باب «اثم من كذب على النبي ﷺ»^۳.
- * در باب «غسل ما يصيب من فرج المرأة»^۴.
- * در باب «هل ينش قبور مشركى الجاهلية»^۵.
- * در باب «ليرد المصلّى من مرّ بين يده»^۶.
- * در باب «من كره أن يقال للمغرب، العشاء»^۷.
- * در باب «ما جاء في الثوم النىّ والبصل والكراث»^۸.
- * در باب «السواك يوم الجمعة»^۹.
- * در باب «اذا لم يكن لها جلباب في العيد»^{۱۰}.
- به هر حال، روايات «عبدالوارث بن سعيد»^{رحمته}، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى^{رحمته}، در بيشتراز ۷۱ مورد آمده است.

۱- همان ۱۷/۱

۲- همان ۱۸/۱

۳- همان ۲۱/۱

۴- همان ۴۳/۱

۵- همان ۶۱/۱

۶- همان ۷۳/۱

۷- همان ۷۹/۱ و ۸۰

۸- همان ۱۱۸/۱

۹- همان ۱۲۲/۱

۱۰- همان ۱۳۳/۱ و ۱۳۴

۶۰- عبدة بن سليمان کلابی رحمته

[متوفای ۱۸۷ هـ. ق یا ۱۸۸ هـ. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث؛ ابومحمد کلابی کوفی می‌باشد که از عاصم احول، هشام بن عروة، اعمش، اسماعیل بن ابی خالد و کسان دیگر، حدیث روایت نموده است.

و از او نیز، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوخیثمه، ابوکریب، ابوسعید اشج و دیگران، به نقل روایت پرداخته‌اند.

احمد بن حنبل گوید: «ثقة ثقة وزیادة مع صلاح وشدّة فقر، علیه فروة خلقة لاتساوی کبیر شیء؛ مات فی رجب سنة سبع وثمانین ومائة»؛ «عبدة بن سليمان، خیلی مطمئن و بسیار قابل اعتماد بود، که در کنار دارا بودن صفت وثاقت و امانت داری، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و برازنده، و بسیار فقیر و تنگدست بود؛ و تهی دستی و ناداری وی، به حدی بود که بر تن وی، پوستینی بود که ارزش زیادی نداشت؛ و سرانجام وی، در ماه رجب، به سال ۱۸۷ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

احمد بن حنبل در جایی دیگر گوید: «كان عبدة شديد الفقر»؛ «عبدة بن سليمان،

۱- بیوگرافی «عبدة بن سليمان کلابی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۱۵/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۷۷۵/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۸۹/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۱۱/۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۲۰/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۶۴/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۲۳/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۰۵/۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۲۸/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۶۱/۱۲؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۱۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۵، «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۹۰/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۳۳۴/۱

۲- «تذکره الحفاظ» ۳۱۲/۱

بسیار تنگدست و فقیر و مستمند و تهی دست بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة؛ رجل صالح، صاحب قرآن، یقرء»؛ «عبدة بن سلیمان، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و فردی درستکار و شریف، شایسته و برازنده، نجیب و محترم و کاردان و توانا می‌باشد که صاحب قرآن نیز بود و به آموختن قرآن برای دیگران می‌پرداخت».

و ابن سعد بر این باور است که عبدة بن سلیمان، در سوم ماه رجب، به سال ۱۸۸ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن حبان، در کتاب «الثقات»، عبدة بن سلیمان را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده و گفته است: «مسقیم الحدیث جدًّا»؛ «روایات و احادیث عبدة بن سلیمان، بسیار صحیح و درست می‌باشد».

و ابن شاهین نیز در کتاب «الثقات» گوید: عثمان بن ابی شیبة گوید: «ثقة، مسلم، صدوق»؛ «عبدة بن سلیمان، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد، مسلمان و حقگرا، صادق و راستگو، درستکار و شریف و امانت دار و معتبر بود».

دارقطنی نیز گوید: «ثقة»؛ «عبدة بن سلیمان، فردی ثقه و معتبر و قابل اعتماد و مطمئن بود».

ناگفته نماند که وی، از آن دسته از محدثان و راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲ عبدة بن سلیمان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «تهذیب التهذیب» ۴۰۵/۶

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۸

و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه ذکر کرده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، معرفی نموده است.

نگارنده گوید:

عبدۀ بن سلیمان کلابی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «هجاء المشرکین»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَكَيْفَ بِنَسْبِي» فَقَالَ حَسَّانُ: لَأَسَلَنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ» (ح ۶۱۵۰)

«محمد، از عبدۀ بن سلیمان، از هشام بن عروۀ، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: حسان بن ثابت رضی الله عنه درباره‌ی هجو کردن مشرکان، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «درباره‌ی نسب من چگونه می‌کنی؟» حسان گفت: نسبت تو را (در شعر خود)، همچون موی از خمیر بیرون می‌آورم.

از هشام بن عروۀ، از پدرش روایت است که گفت: به نزد عایشه رضی الله عنها رفتم تا حسان را دشنام بدهم. عایشه رضی الله عنها گفت: او را دشنام مده؛ زیرا وی (در برابر مشرکان)، از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد».

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]؛ و من خصّ أخاه بالدعاء

دون نفسه»^۳

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۴

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۰۸

۳- همان ۲/۹۳۸

«حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً، أَسَقَطْتُهَا فِي سُورَةِ كَذَا وَكَذَا» (ح ۶۳۳۵)

«عثمان بن ابی شیبہ، از عبده بن سلیمان، از هشام بن عروه، از پدرش، برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردی در مسجد شنید که قرآن می خواند؛ از این رو، فرمود: «خداوند، بر وی رحمت نثار کند؛ بی گمان او، فلان و فلان آیه را به یادم آورد که پیشتر آن را در فلان و فلان سوره، فراموش کرده بودم».

* در باب «سکرات الموت»^۱

«حَدَّثَنِي صَدَقَةُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْأَعْرَابِ جُفَاءً، يَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعْشُ هَذَا لَا يُدْرِكُهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ»، قَالَ هِشَامٌ: يَعْنِي مَوْتَهُمْ» (ح ۶۵۱۱)

«صدقه، از عبده بن سلیمان، از هشام، از پدرش برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: افرادی خشن از بادیه نشینان، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند و می پرسیدند: قیامت، کی بر پا می شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با نگاه کردن به کوچکترین آن ها می فرمود: «اگر این شخص، زنده بماند، قبل از این که پیر شود، قیامت شما، برایتان برپا خواهد شد».

هشام گوید: یعنی مرگ ایشان، قیامت آنان خواهد بود».

* در باب «کیف کان یمین النبی صلی الله علیه و آله»^۲

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸]؛ و

في كم تقطع»^۳.

۱- همان ۹۶۴/۲

۲- همان ۹۸۱/۲

۳- همان ۱۰۰۴/۲

- * در باب «من احبَّ تعجيل الصدقة من يومها»^۱.
- * در باب «الزكاة على الزوج والأيتام في الحجر»^۲.
- * در باب «اذا كان بين الامام وبين القوم حائط أو سترة»^۳.
- * در باب «الصلاة في البيعة»^۴.
- * در باب «لا تتحرى الصلاة قبل غروب الشمس»^۵.
- * در باب «الوصول؛ ومن قال: ليس في الليل صيام»^۶.
- * در باب «تحرى ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر فيه»^۷.
- * در باب «قبول الهدية»^۸.
- * در باب «الغسل بعد الحرب والغبار»^۹.
- به هر حال، روایات «عبدَةُ بنِ سَلِيمَانَ كِلَابِي»رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۳۲ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۹۲

۲- همان ۱/۱۹۳

۳- همان ۱/۱۹۸

۴- همان ۲/۱۰۱

۵- همان ۱/۶۲

۶- همان ۱/۸۳

۷- همان ۱/۲۶۳

۸- همان ۱/۲۷۰

۹- همان ۱/۳۵۰

۶۱- عبیدالله بن عمر

[بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب عدوی] عمری رضی اللہ عنہ^۱

[متوفای ۱۴۷ھ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:
وی، عبیدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب، عدوی عمری
مدنی، ابوعثمان، و یکی از فقهای هفتگانه‌ی مدینه‌ی منوره می‌باشد.
از کسانی که عبیدالله بن عمر، از آنها، به نقل روایت پرداخته است، می‌توان
بدین بزرگان اشاره کرد:

أم خالد بنت خالد بن سعید بن عاص - این خانم، صحبت و همراهی با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
نیز داشته است -، پدرش (عمر بن حفص بن عاصم)؛ دایی اش: خیب بن عبدالرحمن؛
سالم بن عبدالله بن عمر؛ پسر سالم، یعنی ابوبکر بن سالم؛ نافع مولی ابن عمر؛ پسر
نافع، یعنی عمر بن نافع؛ قاسم بن محمد بن ابوبکر؛ پسر قاسم، یعنی عبدالرحمن بن
قاسم؛ سمی مولی ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث؛ ابو حازم بن دینار؛ سعید مقبری؛
عبادة بن ولید بن عبادة بن صامت؛ عبدالله بن دینار؛ ابوالزناد؛ عطاء بن ابی رباح؛ ثابت
بنانی؛ محمد بن منکدر؛ محمد بن یحیی بن حبان؛ یزید بن رومان؛ زهری؛ وهب بن
کیسان و دیگران.

و از شاگردانی که از عبیدالله بن عمر رضی اللہ عنہ، به نقل و روایت حدیث پرداخته‌اند،

۱- بیوگرافی «عبیدالله بن عمر عدوی عمری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳/۱۳۹۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۲/۷۰۴؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۵/۳۲۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۶/۳۰۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد
۱/۲۱۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۱۴۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۲۳۱؛ «تقریب التهذیب»،
ابن حجر عسقلانی ۱/۶۳۷؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۲/۲۴۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»،
خزرجی ص ۲۱۳؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۷۷، «الجمع بین رجال الصحیحین»،
مقدسی ۱/۳۰۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۷/۳۵ و ۳۶

می‌توان این افراد را نام برد:

برادرش: عبدالله؛ حُمید طویل - که یکی از اساتید وی به شمار می‌آید -؛ ایوب سختیانی - که پیش از عبیدالله بن عمر، وفات کرد -؛ یحیی بن سعید انصاری - که از وی بزرگتر نیز بود -؛ جریر بن حازم؛ حماد بن زید؛ حماد بن سلمة؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ شعبة؛ معمر بن راشد؛ زائدة؛ سفیان بن حسین؛ سلیمان بن بلال؛ حفص بن غیاث؛ خالد بن حارث؛ سلیم بن اخضر؛ عبّاد بن عبّاد؛ عبدالله بن ادريس؛ عبدالله بن مبارک؛ عبدالله بن نُمیر؛ عبدالأعلى بن عبدالأعلى؛ ابن جُریج؛ ابواسحاق فزاری؛ عبدالعزيز ماجشون؛ دراوردی؛ معتمر بن سلیمان؛ وُهب؛ یحیی بن ابی زائدة؛ یحیی قَطّان؛ ابوخالد احمر؛ عبدالوهاب ثقفی؛ عقبه بن خالد سکونی؛ عیسی بن یونس؛ علی بن مسهر؛ عبدة بن سلیمان؛ فضل بن موسی سینانی؛ قاسم بن یحیی بن عطاء بن مقدّم؛ لیث بن سعد؛ اسماعیل بن زکریا خلّقانی؛ ابوضمرّة انس بن عیاض؛ ابواسامة؛ حماد بن مَسعدة؛ عبدالرحیم بن سلیمان؛ محمد بن بشر عبدی؛ محمد بن عبید طنافسی؛ عبدالرزاق بن همّام و دیگران.

عبدالله بن احمد، به نقل از یحیی بن معین گوید: «عبيدالله بن عمر، من الثقات»؛ «عبيدالله بن عمر، یکی از راویان مؤثق و قابل اعتماد است».

نسایى گوید: «ثقةٌ ثبتٌ»؛ «عبيدالله بن عمر، فردی ثقه و مورد اعتماد و مطمئن و معتبر و امانت دار و درستکار می‌باشد».

ابوزرعة و ابوحاتم گفته‌اند: «ثقة»؛ «وی، روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد است».

هیثم بن عدی گوید: «مات سنة سبع واربعين ومائة»؛ «عبيدالله، به سال ۱۴۷ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

ولی عروة بر این باور است که وی به سال ۱۴۴ یا ۱۴۵ هـ. ق وفات کرد و چهره در نقاب خاک کشید.

ابن منجوية گوید: «كان من سادات اهل المدينة وأشرف قريش فضلاً وعلماً وعبادةً وشرافاً وحفظاً واثقاً»؛ «عبيدالله بن عمر، از لحاظ فضل و برتری، علم و دانش، حکمت و فرزاندگی، عبادت و پارسایی، زهد و پرهیزگاری، دینداری و خداترسی، شرافت و

نجابت، بزرگواری و احترام، حفظ و ضبط، مهارت و خبرگی، استادی و زبردستی، شایستگی و توانایی و کاردانی و تخصص، از بزرگان و پیشاهنگان اهل مدینه و از طلایه داران و پیشگامان قریش بود».

حافظ ابن حجر عسقلانی گوید: سخن ابن منجوبه، فرازی از سخنان ابن حبان، در کتاب «الثقات» وی می‌باشد.

احمد بن صالح گوید: «ثقة، ثبت، مأمون، لیس احدٌ أثبت فی حدیث نافع منه»؛ «عبیدالله بن عمر، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر، امانت دار و درستکار، شرافتمند و صادق می‌باشد؛ به گونه‌ای که نسبت به احادیث و روایات نافع، کسی از او، مطمئن تر و معتبرتر و وفادارتر و صادق تر وجود ندارد».

یحیی بن معین گوید: «لم یسمع من ابن عمر»؛ «عبیدالله بن عمر، از ابن عمر رضی الله عنهما حدیثی را سماع نکرده است».

و همچنین یحیی بن معین در جایی دیگر گفته است: «ثقة، حافظ، متفق علیه»؛ «عبیدالله بن عمر، فردی مؤثق و قابل اعتماد و حافظ و ضابط می‌باشد که تمامی علماء و صاحب نظران اسلامی، بر وثاقت، امانت، صداقت، اعتبار، شرافت و درستی وی، اتفاق نظر دارند».

ناگفته نماند که عبیدالله بن عمر رضی الله عنهما، از آن دسته از راویان و محدثانی نیز می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و مع جلاله قدره، یروی عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «عبیدالله بن عمر - با وجود این که از شأن و جایگاهی بس والا و بالا برخوردار است - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، عبيدالله بن عمر را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان مدینه‌ی منوره ذکر کرده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، معرّفی نموده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عبيدالله بن عمر عدوی عمری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «البكاء من خشية الله»^۳

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي حُبَيْبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ: رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ " (ح ۶۴۷۹)

«محمد بن بشار، از یحیی، از عبيدالله بن عمر، از حبيب بن عبدالرحمن، از حفص بن عاصم، از ابوهریره رضي الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: «هفت نفر هستند که خداوند، آنان را در روز رستاخیز در سایه‌ی خود پناه می‌دهد؛ یکی از آن‌ها، کسی است که خدا را یاد می‌کند و از چشمانش، اشک جاری می‌شود».

* در باب «باب في الحوض»^۴

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَمَّاكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرَبَاءَ وَأَدْرَحَ» (ح ۶۵۷۷)

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۹

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۲/۹۵۹

۴- همان ۲/۹۷۴

«مُسَدَّد، از يحيى، از عبيدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر رضي الله عنهما برای ما روایت کرده که آن حضرت ﷺ فرمودند: «در جلو شما، حوضی قرار دارد که بزرگی آن، به مسافت میان شهرهای جزرباء و آذرح است».

* در باب «باب في الحوض»^۱

«حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ الْمُثَنَّرِ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمَنْبَرِي عَلَى حَوْضِي» (ح ۶۵۸۸)

«ابراهیم بن منذر، از انس بن عیاض، از عبيدالله بن عمر، از خبيب، از حفص بن عاصم، از ابوهریره رضي الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «میان خانه و منبرم، بوستانی از بوستان‌های بهشت است؛ و منبرم، بر سر حوض من قرار دارد».

* در باب «كراهية الصلاة في المقابر»^۲.

* در باب «نوم الرجال في المسجد»^۳.

* در باب «الحلق والجلوس في المسجد»^۴.

* در باب «الصلاة الى الراحلة والبعير والشجر والرحل»^۵.

* در باب «الصلاة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس»^۶.

* در باب «من جلس في المسجد ينتظر للصلاة؛ وفضل المساجد»^۷.

* در باب «اذا حضر الطعام وأقيمت الصلاة»^۸.

۱- همان ۹۷۵/۲

۲- همان ۶۲/۱

۳- همان ۶۳/۱

۴- همان ۶۸/۱

۵- همان ۷۲/۱

۶- همان ۸۲/۱

۷- همان ۹۱/۱

۸- همان ۹۲/۱

* در باب «رفع اليدين اذا قام من الركعتين»^١.

* در باب «وجوب القراءة للامام والمأموم في الصلوات كلها في الحضر والسفر وما يجهر فيها وما يخافت»^٢.

به هر حال، روایات «عبيدالله بن عمر عدوى عمري رحمته»، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته، در بیشتر از ٩٥ مورد آمده است.

١- همان ١/١٠٢

٢- همان ١/١٠٤

۶۲- عبیدالله بن موسیٰ عبّسی رحمته الله

[متوفای ۲۱۳ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قابل اعتماد در حدیث: ابومحمد عبّسی کوفی، قاری قرآن و عابد و پارسا و دین مدار و پرهزگار می‌باشد. وی، پس از سپری شدن سال ۱۲۰ ه. ق دیده به جهان گشود؛ و عبیدالله بن موسی، همسان و هم‌اورد و شبیه و همانند و کیع بن جرّاح (در علم و دانش، حکمت و فرزاندگی، روایت و درایت و اخلاص و صداقت) بود؛ و ما ذکر عبیدالله بن موسی را به تأخیر انداختیم؛ زیرا وفات وی، دنبال‌تر از وفات و کیع بن جرّاح بوده است.

و از کسانی که عبیدالله بن موسی، از آنها، به سماع حدیث پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

هشام بن عروه؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ اعمش؛ سفیان ثوری؛ ابن جریج؛ حنظله بن ابی سفیان؛ اوزاعی؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

بخاری نیز از عبیدالله بن موسی، حدیث روایت نموده است؛ و همچنین بخاری و سائر جماعت محدّثان (مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه) در کتاب هایشان، با واسطه‌ی مردی دیگر (به نام احمد بن ابی شریح رازی)، به نقل روایت از عبیدالله بن موسی پرداخته‌اند.

و برخی دیگر از کسانی که به نقل روایت از عبیدالله بن موسی پرداخته‌اند،

۱- بیوگرافی «عبیدالله بن موسی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۰۵/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۸۲/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۰۳/۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۶۳۹/۱۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۵۰/۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۰۷/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۱۴/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۴/۱۴؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۱۳۸؛ «الطبقات الکبری»،

ابن سعد ۴۱۳/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۴۰/۱

۲- «تذکره الحفاظ» ۳۹۰/۱

می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ ابوبکر بن ابی شیبّه؛ عباس دوری؛ دارمی؛ حارث تیمی؛ کدیمی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

یحیی بن معین، عبیدالله بن موسی را فردی مؤثق و قابل اعتماد در حدیث، معرفی نموده است.

ابوحاتم گفته است: «ثقة صدوق؛ وابونعیم، أتقن منه؛ وعبیدالله، أثبتهم فی اسرائیل»؛ «عبیدالله بن موسی، روایت کننده‌ای مورد وثوق و معتبر و صادق و راستگو و درستکار و امین می‌باشد؛ و ابونعیم، از وی ماهرتر و خبره‌تر و کاردان‌تر و شایسته‌تر و متخصص‌تر و کارشناس‌تر است؛ و عبیدالله بن موسی نیز، در مورد احادیث و روایات اسرائیل، مطمئن‌ترین و قابل اعتمادترین افراد می‌باشد».

احمد عجلی گوید: «كان عالماً بالقرآن؛ رأساً فيه؛ ما رأيتُهُ رافعاً رأسه وما رأيتُ ضاحكاً قط؛ قرأ علی حمزة الزيات»؛ «عبیدالله بن موسی، دانای به قرآن بود و در عرصه‌ی احکام و مسائل قرآنی، طلایه دار و پیشقراول و رهبر و ارباب همه به شمار می‌آمد؛ هرگز او را ندیدم که سر خویش را (از فرط تواضع و فروتنی و حیا و شرم) بالا کند؛ و همچنین هرگز دیده نشده است که وی بخندد؛ عبیدالله بن موسی، قرائت را به نزد حمزة الزيات فرا گرفت».

احمد بن یوسف سلمی گوید: «کتبتُ عنه ثلاثین ألف حدیث»؛ «سی هزار حدیث از عبیدالله بن موسی نوشتم».

ابن سعد گوید: «مات فی ذی الحجة سنة ثلاث عشرة ومائتين»؛ «عبیدالله بن موسی، در ماه ذی الحجة، به سال ۲۱۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

خدایش او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، عبیدالله بن موسی بن ابوالمختار می‌باشد؛ نام وی، «بازام عبّسی» است.

بخاری، از عبیدالله بن موسی، حدیث روایت نموده است؛ و همچنین بخاری و

سائر محدّثان (از قبیل: مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، با واسطه‌ی احمد بن ابی شریح رازی، به نقل روایت از عبیدالله بن موسی پرداخته‌اند.

ابن سعد گوید: «قرأ علی عیسی بن عمر، وعلی علی بن صالح؛ وکان صدوقاً ان شاء الله تعالی؛ کثیر الحدیث، حسن الهیئة»؛ «عبیدالله بن موسی، به نزد عیسی بن عمر و علی بن صالح، درس خواند و در محضر آنان، زانوی تلمذ زد و از آنها، درس گرفت؛ وی - به خواست خدا - فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود که به نقل و روایت احادیث فراوانی پرداخته بود؛ او، انسانی خوش سیما و زیبا بود.»

ابن حبان نیز عبیدالله بن موسی را در کتاب «الثقات»، در شمار راویان مؤثق ذکر کرده است.

حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، عبیدالله بن موسی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله علیه ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ سیوطی، در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲ این کار را نموده است.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۳، وی را در زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رحمته الله علیه معرفی کرده است.

نگارنده گوید:

عبیدالله بن موسی، از ابوحنیفه، از سماک بن حرب، از ابوصالح، از امّ هانی رضی الله عنها چنین روایت کرده که وی گفته است: «قلتُ یا رسول الله! ما کان المنکر الذی کانوا یأتون؟ قال: یحبون ویسخرون من اهل الطریق»؛ «خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: کار زشت و ناپسندی که قوم لوط انجام می‌دادند، چه بود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: از خویشان، بوی گند بیرون می‌دادند و مردمان راه را به مسخره می‌گرفتند.»

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۴

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۷

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۹

۴- «جامع المسانید» ۱۲۵/۱ و ۱۲۶

ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از عبیدالله بن موسی، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عبدالله بن موسی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد

امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «غزوة أحد»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَقِينَا الْمُشْرِكِينَ يَوْمَئِذٍ، وَأَجْلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَيْشًا مِنَ الرُّمَاءِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ، وَقَالَ: «لَا تَبْرَحُوا، إِنْ رَأَيْتُمُونَا ظَهَرْنَا عَلَيْهِمْ فَلَا تَبْرَحُوا، وَإِنْ رَأَيْتُمُوهُمْ ظَهَرُوا عَلَيْنَا فَلَا تُعِينُونَا» فَلَمَّا لَقِينَا هَرَبُوا حَتَّى رَأَيْتُ النَّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ فِي الْحَبْلِ، رَفَعْنَ عَنِ سَوْقِهِنَّ، قَدْ بَدَتْ خَلَاخِلُهُنَّ، فَأَخَذُوا يَقُولُونَ: الْغَنِيمَةَ الْغَنِيمَةَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: عَهْدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا تَبْرَحُوا، فَأَبَوْا، فَلَمَّا أَبَوْا صُرِفَ وُجُوهُهُمْ، فَأُصِيبَ سَبْعُونَ قَتِيلًا، وَأَشْرَفَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: «لَا تُحِيبُوهُ» فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ قَالَ: «لَا تُحِيبُوهُ» فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْحَطَّابِ؟ فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ قُتِلُوا، فَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءَ لَأَجَابُوا، فَلَمْ يَمْلِكْ عُمَرُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ مَا يُخْزِيكَ، قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: اعْلُ هُبْلُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَجِيبُوهُ» قَالُوا: مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ» قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَجِيبُوهُ» قَالُوا: مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا اللَّهُ مَوْلَانَا، وَلَا مَوْلَى لَكُمْ» قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَوْمَ بِيَوْمِ بَدْرٍ، وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، وَتَجِدُونَ مِثْلَهُ، لَمْ أَمْرٌ بِهَا وَلَمْ تَسُونِي» (ح ٤٠٤٣)

«عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء بن عازب رضی برای ما روایت

کرده که وی گفته است: در روز أحد، با مشرکان روبه رو شدیم و پیامبر صلی لشکری از تیراندازان را جابه جا کرد و عبدالله را بر آنان امیر گردانید و فرمود: «از جای خویش حرکت نکنید؛ اگر ما را ببینید که پیروز شده‌ایم، باز هم از جای خود تکان نخورید؛ و

اگر هم دیدید که بر ما پیروز شده‌اند؛ باز هم به کمک ما نیایید». و چون با دشمن روبه رو شدیم؛ گریختند؛ حتی زنان را دیدیم که پاچه‌ها را بالا زده و به سوی کوه می‌دویدند که پا زیبای پاهایشان نمودار شده بود؛ سپس مسلمانان شروع به گفتن «غنیمت»، «غنیمت» کردند.

عبدالله گفت: پیامبر ﷺ از من عهد گرفته است که از جای خود تکان نخورید. تیراندازان نپذیرفتند و چون بی‌توجهی کردند، روی ایشان از سمت و سویی که باید روی بدان می‌آوردند و حرکت دشمن را زیر نظر می‌داشتند، برگردانیده شد و در نتیجه، هفتاد تن از آنان کشته شد و ابوسفیان، بر بلندی ایستاد و گفت: آیا محمد ﷺ در میان مردم هست؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «به او پاسخ ندهید»؛ سپس گفت: آیا پسر ابوقحافه (ابوبکر) در میان مردم هست؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «پاسخ او را ندهید». سپس گفت: آیا عمر پسر خطاب در میان قوم وجود دارد؟ آنگاه ابوسفیان، گفت: به تحقیق که این‌ها کشته شده‌اند؛ و اگر زنده می‌بودند، حتماً پاسخ می‌دادند. عمر ﷺ نتوانست طاقت بیاورد؛ از این رو، از جای برخاست و گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی؛ خداوند، آنچه را که تو را خوار بگرداند، نگهداشته است.

ابوسفیان گفت: بت هُبل، برتر است. پیامبر ﷺ فرمود: «جواب او را بدهید»؛ گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: الله برتر و بزرگتر است». ابوسفیان گفت: ما بت عَزَّا داریم و شما عَزَّایی ندارید. پیامبر ﷺ فرمود: «جواب او را بدهید». گفتند: چه بگوییم. فرمود: «بگویید: الله، یاری دهنده‌ی ما است و شما را یاری دهنده‌ای نیست». سپس ابوسفیان گفت: امروز در برابر روز بدر، که شکست ما بود؛ و جنگ نوبت دارد؛ گاهی شکست و گاهی پیروزی است؛ و شما در میدان جنگ، اندام بریده شده‌ی یاران خود را می‌یابید که نه من دستور داده‌ام و نه از آن، بدم می‌آید».

* در باب «قول النبی ﷺ: بُنی الاسلام علی خمس»^۱

«حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ "بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ

الرَّكَاعَةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ" (ح ۸)

«عبيدالله بن موسى، از حنظلة بن ابى سفیان، از عكرمة بن خالد، از ابن عمر رضي الله عنهما برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: گواهی دادن بر این که خداوند، یکی است و جز او، معبود بر حقّی وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست؛ اقامه‌ی نماز؛ دادن زکات؛ ادای حج و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان.»

* در باب ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲] ^۱.

* در باب «من خصّ بالعلم قوماً دون قوم، كراهة ان لا يفهموا» ^۲.

* در باب «الصلاة في الثوب الواحد ملتحقاً به» ^۳.

* در باب «المرأة تطرح عن المصلّي شيئاً من الاذى» ^۴.

* در باب «خروج النساء الى المساجد بالليل والغسل» ^۵.

* در باب «كيف صلاة الليل؛ وكيف كان النبي صلی الله علیه و آله يصلي بالليل» ^۶.

* در باب «ما يكره من اتّخاذ المسجد على القبور» ^۷.

* در باب ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتْلَىٰ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَغِبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ

۱- همان ۲/۵۸۰

۲- همان ۱/۲۴

۳- همان ۱/۵۱ و ۵۲

۴- همان ۱/۷۴

۵- همان ۱/۱۱۹

۶- همان ۱/۱۵۳

۷- همان ۱/۱۷۷

كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾ [النساء: ۱۲۷].^۱

* در باب «كتاب الديّات»^۲.

* در باب «جنين المرأة»^۳.

* در «كتاب استتابة المعاندين والمرتدين وقتالهم»^۴.

به هر حال، روایات «عبيدالله بن موسى»^{رحمته}، در كتاب «الجامع الصحيح» امام

محمد بن اسماعيل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۲۷ مورد آمده است.

۱- همان ۹۹۸/۲

۲- همان ۱۰۱۴/۲

۳- همان ۱۰۲۰/۲

۴- همان ۱۰۲۲/۲

۶۳- عَبِيدَةُ بنِ حُمَيْدِ ضَبِّي رحمته الله

[متوفای ۱۹۰ هـ. ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، عَبِيدَةُ بنِ حُمَيْدِ بنِ صُهَيْبِ تِیمِی - یا لِیثِی و یا ضَبِّی -، ابوعبدالرحمن
کوفی، معروف به «حذاء» می باشد.

از کسانی که عبیده بن حُمید، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می توان این
بزرگان را نام برد:

عبدالملک بن عُمیر؛ عبدالعزيز بن رفیع؛ اسود بن قیس؛ حمید طویل؛ اعمش؛
منصور؛ یزید ابی زیاد، عبیدالله بن عمر؛ مطرف بن طریف؛ رکین بن ربیع؛ عطاء بن
سائب؛ عمار دهنی؛ عمارة بن غزیه؛ موسی بن ابی عایشه؛ یحیی بن سعید انصاری؛
ابومالک اشجعی و دیگران.

و از کسانی که از عبیده بن حُمید، حدیث روایت نموده اند، می توان بدین افراد
اشاره کرد:

سفیان ثوری - و حال آن که از عبیده بن حُمید، بزرگتر نیز می باشد -؛ احمد بن
حنبل؛ محمد بن سلام؛ دو پسر ابوشیبه (ابوبکر و عثمان)؛ فروة بن ابوالمرغاء؛ حسن
بن محمد بن صباح زعفرانی؛ ابوثور؛ احمد بن منیع؛ قتیبة؛ علی بن حجر؛ هناد بن

۱- بیوگرافی «عبیده بن حُمید ضَبِّی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۸۶/۲/۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۷۹/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۹۲/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۰۸/۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ
ذهبی ۲۵/۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۲۶/۱؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۶۲/۷؛
«الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۴۱/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۵/۷؛ «تقریب
التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۴۹/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۲۱۷؛ «طبقات
الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۵، «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۲۹/۷؛ «الجمع بین رجال
الصّحیحین»، مقدسی ۳۳۷/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۷۵/۷ و ۷۶

سری؛ ابراهیم بن محبشر؛ و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزنگی.

ابوداود به نقل از احمد بن حنبل گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات عبیده بن حمید، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، فردی مؤثق و مورد اعتماد می‌باشد و احادیث و روایات او نیز، صحیح و درست می‌باشند».

ابن ابی مریم، از یحیی بن معین چنین نقل کرده است: «ثقة»؛ «عبیده بن حمید، فردی ثقه و قابل اعتماد است».

عبدالله بن علی بن مدینی، از پدرش نقل می‌کند که گفت: «ما رأیتُ أصحَّ حدیثاً منه ولا أصحَّ رجالاً»؛ «من حدیثی را صحیح‌تر و درست‌تر از حدیث عبیده بن حمید ندیده‌ام؛ و همچنین، روایت کننده‌ای را قوی‌تر و مطمئن‌تر از او تاکنون مشاهده نکرده‌ام». (یعنی احادیث وی، از احادیث دیگران صحیح‌تر، و خود وی نیز نسبت به دیگر محدثان و راویان، قوی‌تر و قابل اعتمادتر بود).

ابن عمار گوید: «ثقة»؛ «عبیده بن حمید، از زمره‌ی راویان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

نسایی نیز گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات عبیده بن حمید، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد و احادیث و روایات او نیز، صحیح و درست می‌باشند».

ابن سعد گوید: «كان ثقة، صالح الحديث، صاحب نحو وعربية وقراءة للقرآن»؛ «عبیده بن حمید، روایت کننده‌ای مؤثق و مورد اعتماد بود که احادیث و روایات وی نیز به درجه‌ی صحت و درستی رسیده بودند؛ او از صاحبان و اربابان نحو، زبان عربی و قرائت قرآن بود».

ابن حبان نیز، در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

دارقطنی گفته است: «ثقة»؛ «عبیده بن حمید، فردی مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و معتمد است».

و دارقطنی در کتاب «العلل» چنین گفته است: «كان من الحفاظ»؛ «عبیده بن

حُمَید، یکی از حافظان حدیث بود». ابن شاهین، در کتاب «الثقات» گوید: عثمان بن ابی شیبہ گفته است: «عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، ثقة صدوق»؛ «عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، از راویان مؤثق و قابل اعتماد، صادق و راستگو، مطمئن و مُعتمد و درستکار و امانت دار می باشد».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و همچنین حافظ ابن بَرَّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه ذکر کرده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، معرفی نموده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «التعوذ من فتنة الدنيا»^۳

«حَدَّثَنَا فَرُوهُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ، حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَلِّمُنَا هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ، كَمَا تُعَلَّمُ الْكِتَابَةُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُرَدَّ إِلَيَّ أَرْذَلُ الْعُمْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَعَذَابِ الْقَبْرِ» (ح ۶۳۹۰)

«فروه بن ابی المغراء، از عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، از عبدالملک بن عُمَیر، از مصعب بن سعد بن ابی وقاص، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله همین کلمات را به ما یاد می‌داد مانند این که کتابت به ما آموخته می‌شود؛ و این کلمات، عبارتند از: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُرَدَّ إِلَيَّ أَرْذَلُ الْعُمْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَعَذَابِ الْقَبْرِ»

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۲۹

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۴

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۴۵

نُزِدَ إِلَى ارْذَلِ الْعَمْرِ، وَاعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ»؛ «بارخدا یا! از بخل، بزدلی، فرتوت شدنی که باعث ذلّت گردد، فتنه‌ی دنیا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه می‌برم».

* در باب «النميمة من الكبائر»^۱

«حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ، أَخْبَرَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَعْضِ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذِّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ: «يُعَذِّبَانِ، وَمَا يُعَذِّبَانِ فِي كَبِيرٍ، وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ، كَانَ أَحَدُهُمَا لَا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ، وَكَانَ الْآخَرُ يَمِشِي بِالنَّمِيمَةِ» ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ فَكَسَرَهَا بِكِسْرَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَتَيْنِ، فَجَعَلَ كِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا، وَكِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا، فَقَالَ: «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسَبَا» (ح ۶۰۵)

«ابن سلام، از عبیده بن حمید ابو عبدالرحمن، از منصور، از مجاهد، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار برخی از بیشه‌های مدینه گذشت. ناگهان صدای دو نفر را شنید که در قبرهایشان گرفتار عذاب بودند. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می‌شوند، اما نه به خاطر گناه بزرگی؛ و بی‌گمان آن، گناهی بس بزرگ است؛ یکی از آنان، از ادرار خود، پرهیز نمی‌کرد و دیگری، سخن چینی می‌کرد».

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شاخه‌ی تر درختی را خواست؛ آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آن را روی یکی از آن دو قبر گذاشت و فرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد».

۶۴- علی بن جعد جوهری حنفی رحمته الله

[متوفای ۲۳۰ ه. ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ مطمئن و قابل اعتماد، تکیه گاه مسلمانان، شیخ و بزرگ بغداد؛ ابوالحسن هاشمی جوهری (علی بن جعد بن عبید) می‌باشد. وی، به سال ۱۳۴ ه. ق (یا ۱۳۳ ه. ق) دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و از ابن ابی ذئب، عاصم بن محمد عمری، شعبه، حریر بن عثمان و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به نقل روایت پرداخته است.

و از کسانی که از علی بن جعد جوهری، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

بخاری؛ ابوداود؛ ابوزرعه؛ ابوحاتم؛ ابویعلی موصلی؛ ابوالقاسم بغوی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

اعمش، از موسی بن داود روایت کرده که وی گفته است: «ما رأیت أحفظ من علی بن الجعد؛ أملی علینا ابن أبی ذئب عشرين حدیثاً، فحفظها وسردها علینا»؛ «من، حافظتر و ضابطتر از علی بن جعد ندیده‌ام؛ به گونه‌ای که ابن ابی ذئب، بیست حدیث بر ما، املاء و دیکته کرد و علی بن جعد، بلافاصله و بی‌درنگ، آن‌ها را حفظ کرد و به

۱- بیوگرافی «علی بن جعد جوهری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر» امام بخاری ۲۶۶/۲۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۵۲۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۷۸/۶؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۵۹/۱۰؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۶۰/۱۱؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۱۱۶/۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۶۸/۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۶۶/۸؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۸۰/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۵۶/۷؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۶۸۹/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۱۱/۱۳؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۳۰؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۵۵/۱.

۲- «تذکره الحفاظ» ۳۹۹/۱ و ۴۰۰

خاطر خویش سپرد و آن‌ها را به همان شکلی که ابن ابی ذئب بر ما املاء و دیکته نموده بود، روایت و نقل کرد؛ (بی‌آن که در آن‌ها، کم و کاستی و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید)».

صالح جزرة گوید: از خلف بن سالم شنیدم که می‌گفت: «صرتُ انا واحمد واسحاق وابن معین الی علی بن الجعد؛ فأخرج الینا کتبه وذهب ظننا أنه یتخذ لنا طعاماً؛ فلم نجد فی کتبه الا خطأ واحداً. فلما فرغنا من الطعام، قال: هاتوا. فحدثت بكل شیء کتبه من حفظه»؛ «من، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین، به نزد علی بن جعد رفتیم؛ وی، کتاب‌های خویش را برای ما آشکار و بیرون آورد؛ چنین پنداشتیم که وی، برای ما تهیّه‌ی غذا نیز دیده است؛ (ما شروع به کند و کاو و تجزیه و تحلیل و تحقیق و بررسی و موشکافی و واریسی کتاب‌های وی نمودیم) و در آن‌ها، فقط یک اشتباه یافتیم. چون از خوردن غذا فراغت یافتیم و آن را به پایان رساندیم، خطاب به ما گفت: قلم و کاغذ خویش را بیاورید! وی شروع به نقل روایت نمود و تمامی روایات و احادیث را از حفظ بیان کرد و ما نیز به نگارش و تحریر آن‌ها پرداختیم».

عبدوس نیشابوری گوید: «ما أعلم انی رأیت أحفظ من علی بن الجعد»؛ «من، سراغ ندارم که کسی را حافظ‌تر و ضابط‌تر از علی بن جعد، دیده باشم».

ابوحاتم نیز گفته است: «صدوق؛ ما کان أحفظه لحدیثه»؛ «علی بن جعد جوهری، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود؛ نسبت به احادیث و روایات وی، کسی حافظ‌تر و ضابط‌تر از او، وجود نداشت».

یحیی بن معین گوید: «هو أثبت البغدادیین فی شعبة؛ وهو صدوق، وقیل: انه مکث ستین سنة یصوم یوماً ویفطر یوماً؛ وکان عالماً نبیلاً متمولاً، لکنه فیہ ابتداء نال من بعض السلف»؛ «علی بن جعد جوهری، در مورد احادیث و روایات شعبة، مطمئن‌ترین و قابل اعتمادترین مردمان بغداد بود؛ به راستی، او فردی راستگو و امین و صادق و درستکار بود؛ و گفته شده است که وی، در شصت سال متوالی، یک روز را روزه می‌گرفت و یک روز دیگر را افطار می‌نموده است. وی، دانشمندی آگاه، کارشناسی مطلع، صاحب نظری دانا، انسانی شریف و اصیل، نجیب و بزرگواری، با فراست و باهوش، بزرگمنش و قابل احترام، متمول و ثروتمند و پولدار و سرمایه‌دار و توانگر و غنی بود؛ و تنها عیب

وی، این بود که در او، اندکی گرایش به بدعت و نوآوری در دین وجود داشت؛ از این رو، برخی از علماء و صاحب نظران سلف، او را بدین خاطر، مذمت و توبیخ و نکوهش و سرزنش نموده‌اند».

حافظ عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۱، به ذکر علی بن جعد پرداخته و او را در ردیف علماء و صاحب نظران احناف، برشمرده و در ادامه گفته است: «هو، من أصحاب ابی یوسف؛ رأی الامام وهو صغیر؛ وحضر جنازته؛ وروی عنه من یوم مات ابوحنیفه رحمته»؛ «علی بن جعد جوهری، از زمره‌ی شاگردان ابویوسف (شاگرد ارشد امام ابوحنیفه رحمته) می‌باشد که در کودکی و خردسالی، امام ابوحنیفه رحمته را دیده و در تشییع جنازه‌ی امام نیز شرکت کرده است؛ و در همان روزی که امام ابوحنیفه رحمته وفات کرد، از او، روایت نموده است».

در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ آمده است: صالح بن محمد گوید: «ثقة»؛ «علی بن جعد جوهری، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است». نسایی نیز گفته است: «صدوق»؛ «علی بن جعد، فردی صادق و راستگو و امین و درستکار می‌باشد».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۳، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

علی بن جعد جوهری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «إثم من كذب علی النبی صلی الله علیه و آله»^۴

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجُعْدِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْصُورٌ، قَالَ: سَمِعْتُ رَبِيعَ بْنَ جَرَّاشٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيًّا، يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ

۱- «الجواهر المضیة» ۳۵۵/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۵۷/۷

۳- «عقود الجمان»، ص ۱۳۱

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲۱/۱

مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ» (ح ۱۰۶)

«علی بن جعد جوهری، از شعبه، از منصور، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ربیع بن حراش شنیدم که می‌گفت: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سخنی را به دروغ به من نسبت ندهید، زیرا کسی که به دروغ، سخنی را به من نسبت دهد، وارد آتش می‌شود».

* در باب «دعوة اليهود والنصارى وعلی ما یقاتلون علیه؛ وما كتب النبی صلی الله علیه و آله الی

كسرى وقيصر؛ والدعوة قبل القتال»^۱

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ، قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لَا يَقْرَأُونَ كِتَابًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُحْتَمًا، فَأَتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِصَّةٍ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» (ح ۲۹۳۸)

«علی بن جعد جوهری، از شعبه، از قتاده برای ما روایت کرده که وی گفته است: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که به قیصر روم نامه بنویسد، به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفته شد که پادشاهان، نامه‌ای را می‌خوانند که مهر شده باشد. از این رو، آن حضرت صلی الله علیه و آله انگشتری نقره‌ای برای خود گرفت؛ گویی هم اکنون به سفیدی انگشتر در دست آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌نگرم که در آن نقش شده بود: محمد رسول الله».

* در باب «أداء الخمس، من الايمان»^۲

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، قَالَ: كُنْتُ أَقْعُدُ مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ يُجْلِسُنِي عَلَى سَرِيرِهِ فَقَالَ: أَقْمِ عِنْدِي حَتَّى أَجْعَلَ لَكَ سَهْمًا مِنْ مَالِي فَأَقَمْتُ مَعَهُ شَهْرَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ الْقَوْمُ؟ - أَوْ مِنَ الْوَفْدِ؟ -» قَالُوا: رِبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ، أَوْ بِالْوَفْدِ، غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ

۱- همان ۴۱۱/۱

۲- همان ۱۳/۱

مِنْ كُفَّارٍ مُّضَرٍّ، فَمُرْنَا بِأَمْرِ فَضْلِ، نُخَيِّرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الْأَشْرَبَةِ: فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَنَهَاَهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، أَمَرَهُمْ: بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَعْنَمِ الْخُمْسَ» وَنَهَاَهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ وَالذَّبَّاءِ وَالتَّقْفِيرِ وَالْمُرْقَاتِ " وَرَبَّمَا قَالَ: " الْمُقَيَّرِ " وَقَالَ: " أَحْفَظُوهُنَّ وَأَخْرِجُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ " (ح ۵۳)

«علی بن جعد جوهری، از شعبه، از ابوجمره برای ما روایت کرده که وی گفته است: من با عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نشست و برخاست می‌کردم؛ او مرا بر تخت خویش می‌نشاند و به من گفت: نزد من بمان تا از مال خویش برای تو، سهمی بدهم؛ من به مدت دو ماه نزد وی ایستادم؛ آنگاه گفت: هنگامی که وفد قبیله‌ی عبد قیس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «شما از چه قوم و طایفه‌ای هستید؟» گفتند: از طایفه‌ی ربیع. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بسیار خوش آمدید، امیدوارم از آمدنتان، ناراحت و پشیمان نشوید». عرض کردند: ای پیامبر خدا! چون کفار طایفه‌ی مُضَر در مسیر ما قرار دارند، ما جز در ماه‌های حرام، نمی‌توانیم خدمت شما برسیم؛ بنابراین، رهنمودهای لازم را در اختیار ما قرار دهید تا ما آن‌ها را به دیگران ابلاغ نماییم و موجب رستگاری ما نیز بشوند؛ سپس در مورد نوشیدنی‌های حلال و حرام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند. در مورد سؤال اول، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر فرمود. آنان را به ایمان آوردن به خدای یگانه دعوت نمود و فرمود: «آیا می‌دانید که ایمان آوردن به خدای یگانه یعنی چه؟» حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان به الله، عبارت است از: گواهی دادن به یگانگی خداوند و به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و روزه گرفتن ماه مبارک رمضان و پرداخت خمس غنیمت». و در مورد سؤال دوم، آن‌ها را از استفاده‌ی چهار چیز (ظرف) نهی کرد که عبارتند از: خُم، ظرف کدو، ظرف تنه‌ی درخت خرما و ظرف قیراندود». (در آن زمان، این ظرف‌ها، مخصوص تهیه کردن شراب بودند). و در پایان، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه گفتم، به خاطر بسپارید و به اطلاع دیگران برسانید».

* در باب «سكرات الموت»^۱

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا» (ح) (۶۵۱۶)

«علی بن جعد جوهری، از شعبه، از اعمش، از مجاهد برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفته است: «مرده‌ها را دشنام ندهید؛ زیرا آن‌ها بدانچه از پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند».

* در باب «الحیاء»^۲

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ مَوْلَى أَنَسٍ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي عُتْبَةَ - سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ، يَقُولُ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا» (ح) (۶۱۱۹)

«علی بن جعد جوهری، از شعبه، از قتاده، از آزاده‌ی انس - ابو عبدالله گوید: نام وی عبدالله بن ابی عتبه است - برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابوسعید شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دوشیزه‌ی در پرده، باحیاط‌تر بود».

* در باب «مهر البغی والنکاح الفاسد».^۳

* در باب «لبس الحریر وافتراشه للرجال وقدر ما يجوز منه».^۴

* در باب «التسليم على الصبيان»^۵

* در باب «صلاة الضحى في الحضر».^۶

* در باب «الصدقة باليمين»^۷

۱- همان ۹۶۴/۲

۲- همان ۹۰۳/۲

۳- همان ۸۰۵/۲

۴- همان ۸۶۷/۲

۵- همان ۹۲۳/۲

۶- همان ۱۵۷/۱

۷- همان ۱۹۱/۲

* در باب «مناقف علی بن ابی طالب، ابی الحسن القرشی الهاشمی».^۱

۶۵- علی بن مُسهر رحمته حنفی

[متوفای ۱۸۹ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:
وی، پیشوای دینی و حافظ حدیث: ابوالحسن قُرشی کوفی و قاضی شهر
«موصل» می‌باشد.

وی، از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است:
داود بن هند؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ ابومالک اشجعی؛ زکریا بن ابی زائدة؛ عاصم
احول؛ و شماری دیگر از این طبقه، از دیگر علماء و صاحب نظران کوفه و بصره.
و از مکانی که از علی بن مُسهر رحمته، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد
اشاره کرد:

بشر بن آدم؛ سوید بن سعید؛ دو پسر ابوشیبیة (عثمان و ابوبکر)؛ علی بن حجر؛
هناد بن سری؛ و کسان دیگر غیر از این‌ها.

احمد بن حنبل گوید: «هو أثبت من ابی معاویة فی الحدیث»؛ «در حدیث، علی بن
مسهر، از ابومعاویة، مطمئن‌تر و معتبرتر می‌باشد».

و احمد عجلی گوید: «کان مَن جمع بین الفقه والحدیث، ثقة»؛ «علی بن مسهر، از آن
دسته از علماء و اندیشمندان می‌باشد که در بین فقه و حدیث، (به بهترین شکل)

۱- بیوگرافی «علی بن مُسهر» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر» امام بخاری ۲/۳/۲۹۷؛ «رجال صحیح البخاری»، کلا باذی ۲/۸۳۱؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۶/۲۰۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۸/۴۸۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد
۱/۳۲۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۲۱۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۲۹۵؛ «تهذیب
التهدیب»، ابن حجر عسقلانی ۷/۳۳۵، «تقریب التهدیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۷۰۳؛ «تهذیب
الکمال»، حافظ مزّی ۱/۳/۴۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۳۵؛ «طبقات الحفاظ»،
حافظ سیوطی ۱۲۷؛ «طبقات الکبری»، ابن سعد ۶/۳۸۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۱/۳۵۵

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۲۹۰ و ۲۹۱

جمع کرد؛ و وی، فردی مؤثق و قابل اعتماد نیز بود».

عباس، از یحیی بن معین روایت کرده که وی گفته است: «کان ثبتاً، ولی قضاء آرمینیه»؛ «علی بن مسهر، روایت کننده‌ای مطمئن و معتبر و درستکار و امین می‌باشد که عهده دار پست قضاوت در شهر «آرمینیه» شد».

یحیی بن معین گوید: «اشتکی عینه بأرمینیه؛ فقال قاضی کان قبله للکحّال: أذهب بصره وأعطیک مالاً؛ ففعل ورجع الی الکوفة اعمی»؛ «علی بن مسهر، در شهر «آرمینیه»، چشم درد شد؛ از این رو، فردی که قضاوت شهر آرمینیه را پیش از علی بن مسهر بر عهده داشت، به چشم پزشک چنین گفت تا بینایی وی را از بین ببرد و به خاطر این کار، مال و دارایی خوبی را بدو خواهد داد؛ چشم پزشک نیز این کار را کرد؛ از این رو علی بن مسهر، به کوفه بازگشت و حال آن که نابینا شده بود».

و سرانجام، علی بن مسهر، به سال ۱۸۹ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. خدایش، او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ اثر ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، چنین آمده است: «و مع جلاله محله فی العلم عندهم یروی عن الامام ابی حنیفة رحمته الله فی هذه المسانید»؛ «علی بن مسهر - با وجود این که از دیدگاه علماء و صاحب نظران اسلامی، از جایگاه و مقامی والا در علم و دانش برخوردار است - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است».

و حافظ جلال الدین مزّی نیز در کتاب «تهذیب الکمال»^۲، علی بن مسهر را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ سیوطی، این کار را در کتاب «تبیض الصحیفة»^۳، انجام داده است.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۴، به ذکر علی بن مسهر

۱- «جامع المسانید» ۵۰۸/۲

۲- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۳- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۸

۴- «الجواهر المضية» ۳۷۸/۱

پرداخته و او را در زمره‌ی علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «قال الصیمری: ومن اصحاب ابی حنیفة، علی بن مُسهر؛ وهو الذي أخذ عنه سفیان علم ابی حنیفة؛ ونسخ منه كتبه؛ وكان ابوحنیفة ینهاه عن ذلك»؛ «صیمری گوید: علی بن مُسهر، یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته الله است؛ و همین علی بن مُسهر بود که سفیان ثوری، علم امام ابوحنیفه رحمته الله را از وی فراگرفت و به وسیله‌ی او، کتاب‌های امام ابوحنیفه رحمته الله را کپی و رونوشت کرد؛ و امام نیز او را از این کار، منع می‌کرد»؛ (چنان‌که پیشتر نیز بیان شد که علامه تهانوی، در مقدمه‌ی «اعلاء السنن» گفته بود: سفیان ثوری، در ابتدا، به صورت ناشناس و ناشناخته از امام ابوحنیفه رحمته الله، علم و دانش را فرامی‌گرفت؛ و چون امام ابوحنیفه رحمته الله، او را شناخت و به شخصیت او پی برد و متوجه وی شد، از آن پس به بعد، سفیان، علم و دانش امام ابوحنیفه رحمته الله را از شاگردان و پیروانش - به ویژه از علی بن مسهر - فرامی‌گرفت).

به هر حال، علی بن مسهر، از مردمان کوفه و قاضی شهر موصل می‌باشد که از اعمش و هشام بن عروة، به سماع حدیث پرداخته است و ابوبکر بن ابوشیبۀ نیز از وی، حدیث روایت نموده است؛ و همچنین شیخان (بخاری و مسلم) نیز به نقل روایت از وی پرداخته‌اند و یحیی بن معین، او را فردی مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده و احمد بن حنبل نیز او را مدح و ستایش و تعریف و تمجید نموده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

علی بن مُسهر، از ابوحنیفه، از سماک بن حرب، از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت می‌کند که وی گفت: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ قَعَدْنَا حَيْثُ انْتَهَى بِنَا الْمَجْلِسِ»؛ «هر گاه ما (صحابه) به نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدیم و بر ایشان وارد می‌شدیم، در همان جایی که در کنار آخرین نفر خالی بود می‌نشستیم».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابو محمد بخاری، این حدیث را از علی بن مُسهر از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و همچنین نگارنده گوید:

علی بن مُسهر رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «التلبیئة للمریض»^۱

«حَدَّثَنَا فَرُوهُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهَرٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِيئَةِ وَتَقُولُ: «هُوَ الْبَغِيضُ النَّافِعُ» (ح ۵۶۹۰)

«فروه بن ابی المغراء، از علی بن مُسهر، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: عایشه رضی الله عنها تلبینه (آش سبوس و شیر و عسل) را تجویز می‌کرد و می‌گفت: تلبینه، ناخوشایندی مفید و سودمند است.»

* در باب «استقبال الرجل الرجل وهو یصلی»^۲

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهَرٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُسْلِمِ يَعْنِي ابْنَ صُبَيْحٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهَا مَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ، فَقَالُوا: يَقْطَعُهَا الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ، قَالَتْ: لَقَدْ جَعَلْتُمُونَا كِلَابًا، «لَقَدْ رَأَيْتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي، وَإِنِّي لَبَيْتُهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ عَلَى السَّرِيرِ، فَتَكُونُ لِي الْحَاجَّةُ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَسْتَقْبِلَهُ، فَأَنْسَلُ أَنْسِلًا» وَعَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ نَحْوَهُ» (ح ۵۱۱)

«اسماعیل بن خلیل، از علی بن مُسهر، از اعمش، از مسلم بن صُبیح، از مسروق، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: به نزد عایشه رضی الله عنها، از چیزهایی یاد شد که باعث قطع نماز می‌گردد؛ و گفتند که گذشتن سگ و الاغ و زن از جلو نمازگزار، نماز را قطع می‌کند. عایشه رضی الله عنها گفت: به راستی، ما زنان را با سگ برابر کردید! بی‌گمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام نماز می‌گذارد و من در میان او و قبله، بر بستر خود آرمیده بودم و برای من ضرورتی پیش می‌آمد و ناپسند می‌داشتم که روبروی آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار بگیرم؛ از این رو، به آهستگی، خودم را از بستر بیرون

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۴۹/۲

۲- همان ۷۳/۱

مى کشيدم».

- * در باب «مباشرة الحائض».^۱
 - * در باب «ازدحام الناس اذا قرأ الامام السجدة».^۲
 - * در باب «الوقوف بعرفة».^۳
 - * در باب «الحراسة في الغزو في سبيل الله عز وجل».^۴
 - * در باب «ذكر الملائكة».^۵
 - * در باب «حديث الغار».^۶
 - * در باب «مناقب الزبير بن العوام».^۷
 - * در باب «اذا حنث ناسياً في الأيمان».^۸
 - * در باب «الدعاء للنساء اللاتي يهدين العرس وللعروس».^۹
 - * در باب «دخول الرجل على نسائه في اليوم».^{۱۰}
- به هر حال، روايات على بن مُسهر رحمته الله در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتتر از ۲۱ مورد آمده است.

۱- همان ۴۴/۱

۲- همان ۱۴۶/۱

۳- همان ۲۲۶/۱

۴- همان ۴۰۴/۱

۵- همان ۴۵۷/۱

۶- همان ۴۹۳/۱

۷- همان ۵۲۷/۱

۸- همان ۹۸۶/۲

۹- همان ۷۷۵/۲

۱۰- همان ۷۸۵/۲

۶۶- عمر بن حفص بن غیاث حنفی رحمته

[متوفای ۲۲۲ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، عمر بن حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة نخعی، ابوحفص کوفی می‌باشد که از پدرش (حفص بن غیاث)، ابن ادريس، ابوبکر بن عیاش، عثمان بن علی و سکین بن بکیر، (یا سکین بن مکیر)، به نقل روایت پرداخته است.

و از کسانی که از عمر بن حفص بن غیاث، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین‌ها اشاره کرد:

بخاری؛ مسلم، ابوداود؛ ترمذی؛ نسایی - سه بزرگوار اخیر، به واسطه‌ی محمد بن ابوالحسین سمنانی، به نقل روایت از عمر بن حفص بن غیاث پرداخته‌اند - ؛ احمد بن ابراهیم دورقی؛ سلیمان بن عبدالجبار؛ احمد بن یوسف سلمی؛ هارون حمّال؛ محمد بن یحیی ذُهلی؛ عبدالله دارمی؛ محمد بن علی بن میمون رقی، محمد بن یحیی بن کثیر حرّانی؛ ابراهیم جوزجانی؛ ابراهیم بن ابی بکر بن ابی شیبّه؛ ابوحاتم رازی؛ ابوزرعه؛ یعقوب بن سفیان؛ احمد بن ملاءب بن حیّان؛ و دیگران.

ابوحاتم، در مورد عمر بن حفص بن غیاث گوید: «ثقة»؛ «وی، روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد است».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، عمر بن حفص بن غیاث را در شمار راویان ثقه و معتبر و مطمئن و مُعتمد ذکر کرده است.

۱- بیوگرافی «عمر بن حفص بن غیاث» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر» امام بخاری ۱۰۵/۲۳؛ «رجال صحیح البخاری»، کلا باذی ۷۸۲/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۰۳/۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۶۳۹/۱۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۵۰/۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۰۷/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۱۴/۱؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۴/۱۴؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۱۳۸؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۴۱۳/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۳۴۰/۱

۲- «تهذیب التهذیب» ۳۸۲ ۳۸۱/۷

بخاری و ابن سعد گفته‌اند: «مات سنة اثنتين وعشرين ومائتين»؛ «عمر بن حفص، به سال ۲۲۲ هـ. ق درگذشت»؛ و ابن سعد، این را نیز افزوده است که تاریخ وفات عمر بن حفص، در ماه ربیع الاول به سال ۲۲۲ هـ. ق اتفاق افتاده است.

احمد عجلی و ابوزرعه گفته‌اند: «ثقة»؛ «عمر بن حفص، فردی مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

ابن شاهین در کتاب «الثقات» گفته است: احمد گوید: «صدوق»؛ «عمر بن حفص بن غیاث، از زمره‌ی راویان صادق و راستگو و درستکار و امین می‌باشد».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱ به ذکر عمر بن حفص بن غیاث پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف قرار داده است.

نگارنده گوید:

عمر بن حفص بن غیاث، از ابوحنیفه، از حماد، از ابراهیم نخعی، از اسود، از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده است که آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنْ الصَّبِيِّ حَتَّى يَكْبُرَ؛ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ؛ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ»؛ «قلم تکلیف، از سه نفر برداشته شده است؛ از کودک تا بزرگ شود؛ از دیوانه تا بهبود یابد و از شخص خوابیده، تا بیدار شود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابو محمد بخاری، این حدیث را از عمر بن حفص بن غیاث، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عمر بن حفص بن غیاث رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «المضمضة والاستنشاق في الجنابة»^۳

۱- «الجواهر المضية» ۳۹۰/۱

۲- «جامع المسانید» ۳۹/۲ و ۴۰

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۴۰/۱

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَيْمُونَةُ قَالَتْ: «صَبَبْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غُسْلًا، فَأَفْرَعُ بِيَمِينِهِ عَلَى يَسَارِهِ فَعَسَلَهُمَا، ثُمَّ عَسَلَ فَرْجَهُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ فَمَسَحَهَا بِالتُّرَابِ، ثُمَّ عَسَلَهَا، ثُمَّ تَمَضَّمَصَّ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ عَسَلَ وَجْهَهُ، وَأَفَاضَ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى، فَعَسَلَ قَدَمَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِمَنْدِيلٍ فَلَمْ يَنْفُضْ بِهَا» (ح ۲۵۹)

«عمر بن حفص بن غیاث، از پدرش، از اعمش، از سالم، از کُریب، از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که میمونه رضی الله عنها گفته است: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آب غسل آماده کردم. آن حضرت صلی الله علیه و آله با دست راست، بر دست چپ آب ریخت و هر دو دست را شست؛ آنگاه شرمگاه خویش را تمیز کرد؛ سپس دست خویش را بر زمین نهاد و بر خاک کشید؛ آنگاه دست‌ها را شست؛ بعد از آن، دهان و بینی خویش را شست؛ سپس صورتش را شست و بعد، بر سر خویش آب ریخت؛ آنگاه خودش را به کناری کشید و پاهای خود را شست؛ در آخر، برایش دستمال آورده شد (تا بدن را بدان خشک گرداند)؛ لیکن با آن، بدنش را خشک نکرد.»

* در باب «اذا خاف الجُنْبُ على نفسه المرض او الموت، او خاف العطش، تیمم»^۱

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: سَمِعْتُ شَقِيقَ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَبِي مُوسَى، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى: أَرَأَيْتَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِذَا أَجْنَبَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَا يُصَلِّي حَتَّى يَجِدَ الْمَاءَ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: فَكَيْفَ تَصْنَعُ بِقَوْلِ عَمَارٍ حِينَ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَانَ يَكْفِيكَ» قَالَ: أَلَمْ تَرَ عَمَرَ لَمْ يَفْنَعْ بِدَلِكِ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: فَدَعْنَا مِنْ قَوْلِ عَمَارٍ كَيْفَ تَصْنَعُ بِهَذِهِ الْآيَةِ؟ فَمَا دَرَى عَبْدُ اللَّهِ مَا يَقُولُ، فَقَالَ: إِنَّا لَوْ رَحَّصْنَا لَهُمْ فِي هَذَا لَأَوْشَكَ إِذَا بَرَدَ عَلَى أَحَدِهِمُ الْمَاءُ أَنْ يَدَعُهُ وَيَتَيَمَّمُ فَقُلْتُ لِشَقِيقٍ فَإِنَّمَا كَرِهَ عَبْدُ اللَّهِ لِهَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ» (ح ۳۴۶)

«عمر بن حفص، از پدرش، از اعمش برای ما روایت کرده که وی گفته است: از شقیق بن سلمه شنیدم که گفت: من نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما و ابوموسی رضی الله عنهما بودم؛

ابوموسی بدو گفت: ای ابو عبدالرحمن! اگر کسی جنب گردد و آب نیابد، چه باید بکند؟ عبدالله گفت: نماز نگذارد تا آن که آب بیابد. ابوموسی گفت: در مورد قول عمار بن یاسر رضی الله عنه چه می‌گویی که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفته بود: «تو را تیمم بسنده می‌نماید».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: آیا ندیدی که عمر رضی الله عنه به گفته‌اش قناعت نکرد؟ ابوموسی رضی الله عنه گفت: از قول عمار رضی الله عنه می‌گذریم؛ درباره‌ی آیه‌ی تیمم چه گونه عمل می‌کنی؟ عبدالله ندانست که چه جوابی بگوید.

آنگاه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر مردم را در این امر اجازه بدهم، در آن صورت، هر گاه برای یکی از آن‌ها، آب سرد فراهم گردد، آب را می‌گذارد و تیمم خواهد کرد!

(اعمش می‌گوید:) به شقیق گفتیم: پس به همین خاطر بود که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تیمم را دوست نداشت. گفت: آری».

* در باب «من قال: لا یقطع الصلاة شیء»^۱

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ، ح قَالَ: الْأَعْمَشُ، وَحَدَّثَنِي مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، ذُكِرَ عِنْدَهَا مَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ، فَقَالَتْ: شَبَّهُتُمُونَا بِالْحُمْرِ وَالْكَلابِ، وَاللَّهِ «لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَإِنِّي عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ مُضْطَجِعَةً، فَتَبَدُّو لِي الْحَاجَةَ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ، فَأُوذِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنْسَلُ مِنْ عِنْدِ رِجْلَيْهِ» (ح ۵۱۴)

«عمر بن حفص، از پدرش، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده است؛ و اعمش گوید: مسلم، از مسروق، از عایشه رضی الله عنها برای من نقل کرده که وی گفته است: به نزد عایشه رضی الله عنها از چیزهایی یاد شد که نماز را قطع می‌کند؛ مانند عبور کردن سگ و الاغ و زن از جلو نمازگزار. عایشه رضی الله عنها گفت: شما، ما زنان را به الاغ‌ها و سگ‌ها تشبیه کردید، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که نماز می‌گزارد و حال آن که من بر بسترم در میان او و قبله آرمیده بودم؛ و چون مرا ضرورتی پیش

می‌آمد، ناخوشایند می‌داشتم که بنشینم و پیامبر ﷺ را اذیت نمایم؛ از این رو، خودم را از پایین بستر، آهسته بیرون می‌کشیدم».

* در باب «فضل صلاة الفجر في جماعة»^۱

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: سَمِعْتُ سَالِمًا، قَالَ: سَمِعْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ، تَقُولُ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَقُلْتُ: مَا أَغْضَبَكَ؟ فَقَالَ: «وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُمْ يُصَلُّونَ جَمِيعًا» (ح ۶۵۰)

«عمر بن حفص بن غیاث، از پدرش، از اعمش برای ما روایت کرده که وی گفته است: از سالم شنیدم که گفت: از امّ درداء رضی الله عنها شنیدم که می‌گفت: ابودرداء رضی الله عنه در حالی که بسیار خشمگین بود، به نزد من آمد؛ بدو گفتم: چه چیزی تو را خشمگین ساخته است؟ وی گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانم که چیزی نیکو از امت محمد صلی الله علیه و آله باقی مانده باشد به جز این که نماز را در جماعت می‌گزارند».

* در باب «ساعات الوتر»^۲

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: «كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنْتَهَى وَتَرَهُ إِلَى السَّحْرِ» (ح ۹۹۶)

«عمر بن حفص بن غیاث، از پدرش، از اعمش، از مسلم، از مسروق، برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام بخش‌های شب، نماز وتر را می‌خواند؛ و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود».

* در باب «الإبراد بالظهر في شدة الحر»^۳.

* در باب «حدّ المريض ان يشهد الجماعة»^۴.

۱- همان ۹۰/۱

۲- همان ۱۳۶/۱

۳- همان ۷۷/۱

۴- همان ۹۱/۱

* در باب «القراءة في الظهر».^۱

* در باب «التكبير ايام منى و اذا غدا الى عرفة»^۲

* در باب «ما جاء في الجنائز».^۳

* در باب «اذا لم يجد كفنًا الا ما يوارى رأسه أو قدميه، غطّى به رأسه».^۴

* در باب «ما ينهى من الويل ودعوى الجاهلية عند المصيبة».^۵

* در باب «زكاة البقر»^۶

به هر حال، روايات عمر بن حفص بن غياث رضي الله عنه، در كتاب «الجامع الصحيح» امام

محمد بن اسماعيل بخارى رضي الله عنه در بيشتتر از ۴۸ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۰۵

۲- همان ۱/۱۳۲

۳- همان ۱/۱۶۵

۴- همان ۱/۱۷۰

۵- همان ۱/۱۷۳

۶- همان ۱/۱۹۶

۶۷- عمرو بن دینار رضی اللہ عنہ^۱

[متوفای ۱۲۶ هـ . ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ حدیث، پیشوای دینی، دانشمند و صاحب نظر سرزمین حَرَم، ابو محمد جُمحی مکی اُثرَم می‌باشد؛ وی به سال ۴۶ هـ . ق - یا اندکی کم و بیش - دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

از کسانی که عمرو بن دینار، به سماع حدیث از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

عبدالله بن عَبَّاس رضی اللہ عنہما؛ عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما؛ جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہما؛ بجالة بن عبادة رضی اللہ عنہ؛ انس بن مالک رضی اللہ عنہ؛ ابوشعطاء؛ طاوس؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولانِ حکمت و فرزانگی.

و از عمرو بن دینار نیز، این افراد، به نقل روایت پرداخته‌اند:

شعبة؛ ابن جُریج؛ حماد بن سلمة؛ حماد بن زید؛ سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ ورقاء؛ و کسان دیگر غیر از آن‌ها.

شعبة گوید: «ما رأیتُ أحداً أثبت فی الحدیث من عمرو»؛ «من کسی را مطمئن تر و معتبرتر در حدیث، از عمرو بن دینار ندیده‌ام».

سفیان بن عیینة گوید: «کان فقیهاً وکان یحدِّث علی المعنی»؛ «عمرو بن دینار،

۱- بیوگرافی «عمر و بن دینار» را در این منبع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر» امام بخاری ۳/۲۲۸؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۸۴۸؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۶/۲۳۱؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵/۳۳۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲/۳۲۸؛ «تهذیب التهذیب»، حافظ ابن حجر عسقلانی ۸/۲۶؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱/۷۳۴؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۴/۲۱۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۴۵؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۱/۳۶۴

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۱۱۳ و ۱۱۴

۳- نگا: درآمدی بر علوم حدیث؛ دکتر محمود طحّان؛ ترجمه فیض محمد بلوچ، صص ۳۱۴ و ۳۱۵

فردی فقیه و دانشور، آگاه و دانا، کاردان و متخصص و صاحب نظر و فقه دان بود؛ و عادت وی بر آن بود که نقل حدیث به معنا می‌کرد».

عبدالرحمن بن مهدی گوید: «قال لی شعبه: لم أر مثل عمرو بن دینار»؛ «شعبه خطاب به من گفت: تاکنون کسی را مثل عمرو بن دینار، به خود ندیده‌ام».

یحیی قَطَّان و احمد بن حنبل گفته‌اند: «هو أثبت من قتادة»؛ «عمرو بن دینار، از قتاده، مطمئن‌تر و معتبرتر است».

عبدالله بن ابی نجیح گوید: «ما رأیتُ أحداً قطُّ أفقه من عمرو؛ لا عطاءً ولا مجاهداً ولا طاوساً»؛ «من هرگز، کسی را فقیه‌تر و داناتر، آگاه‌تر و دانشورتر و کاردان‌تر و صاحب نظرتر از عمرو بن دینار ندیده‌ام؛ تا جایی که عطاء، مجاهد و طاوس نیز در این زمینه، بدو نمی‌رسیدند».

سفیان بن عیینة در مورد عمرو بن دینار گوید: «ثقة ثقة»؛ «وی، بسیار مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

نعیم بن حماد، از سفیان بن عیینة نقل می‌کند که وی گفت: «ما کان عندنا أحد أفقه ولا أعلم ولا أحفظ من عمرو بن دینار»؛ «در نزد ما، کسی فقیه‌تر و دانشورتر، داناتر و آگاه‌تر و حافظ‌تر و ضابط‌تر، از عمرو بن دینار وجود ندارد».

واقدی، بر این باور است که عمرو بن دینار، ۸۰ سال عمر کرد و زندگی به سر برد.

علامه ذهبی در ادامه گوید: عمرو بن دینار، در اوائل سال ۱۲۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید و حال آن که وی، یکی از آن چهار نفری است که حافظ ابن مفضل، آن‌ها را در طبقه‌ی اول جای داده است؛ و این چهار نفر، عبارتند از: زهری، عمرو بن دینار، قتاده و ابواسحاق سبیعی.

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گفته است:

نسایی در مورد عمرو بن دینار گوید: «ثقة ثبت»؛ «وی، روایت کننده‌ای مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد و درستکار و امانت دار می‌باشد».

ابوزرعه و ابوحاتم گفته‌اند: «ثقة»؛ «عمرو بن دینار، از زمره‌ی راویان مورد وثوق و قابل اعتماد است».

سفیان بن عیینة و عمرو بن جریر گفته‌اند: «كان ثقةً ثبتاً كثير الحديث، صدوقاً، عالماً؛ وكان مفتی اهل مکه فی زمانه»؛ «عمرو بن دینار، فردی مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود که به نقل و روایت احادیث فراوانی نیز پرداخته بود؛ و در کنار تمامی این‌ها، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و درستکار و امانت دار و دانشمند و آگاه و صاحب نظر و دانا و کاردان و کارشناس نیز بود؛ عمرو بن دینار، در روزگار خویش، مفتی اهل مکه نیز بود».

ابن حبان هم، عمرو بن دینار را در کتاب «الثقات»، در ردیف راویان و محدثان مؤثق و قابل اعتماد قرار داده است؛ و علاوه از آن، عمرو بن دینار، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت، از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، عمرو بن دینار را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است. و همچنین حافظ ابن بزاز کردی نیز در کتاب «المناقب»^۲ وی را در زمره‌ی راویان شهر مکه‌ی مکرمه - که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند - معرفی کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

عمرو بن دینار رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «اذا قام الرجل عن یسار الامام وحوّله الامام خلفه الی یمینه، تمت

صلاته»^۳

۱- «عقود الجمان»، ص ۱۳۶

۲- «المناقب»، کردی ۲/۲۱۹

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱/۱۰۰

«حَدَّثَنَا فُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فُقِمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسِي مِنْ وَرَائِي، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى وَرَقَدَ، فَجَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ» (ح ۷۲۶)

«قتیبه بن سعید، از داود، از عمرو بن دینار، از کرب - آزاده‌ی ابن عباس رضی الله عنهما -، برای ماروایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: شبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردم و به جانب چپ ایشان ایستادم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله سر مرا از عقب گرفت و مرا به جانب راست خویش آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد و خوابید؛ سپس مؤذن نزدش آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله برخاست و نماز (سنت صبح) را گزارد و وضو نکرد».

* در باب «لا یکف شعراً»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو التُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ وَهُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ، وَلَا يَكُفُّ ثَوْبَهُ وَلَا شَعْرَهُ» (ح ۸۱۵)

ابونعمان، از حمّاد بن زید، از عمرو بن دینار، از طاوس برای ما روایت کرده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: به رسول خدا صلی الله علیه و آله دو چیز فرمان داده شده است؛ یکی آن که بر هفت استخوان (عضو) سجده کند و دیگر آن که، جامه و موی خویش را (در حال نماز) جمع نکند».

* در باب «الذکر بعد الصلاة»^۲

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا عَمْرُو، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «كُنْتُ أَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالتَّكْبِيرِ» قَالَ عَلِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو، قَالَ: كَانَ أَبُو مَعْبَدٍ أَصْدَقَ مَوَالِي ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ عَلِيُّ: وَأَسْمُهُ نَافِدًا» (ح ۸۴۲)

۱- همان ۱/۱۱۳

۲- همان ۱/۱۱۶

«علی بن عبدالله، از سفیان، از عمرو بن دینار، از ابومعبد، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «من تمام شدن نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را از شنیدن تکبیر می دانستم». علی گوید: سفیان، از عمرو بن دینار برای ما نقل کرده که وی گفته است: ابو معبد، صادق ترین و راستگوترین موالی عبدالله بن عباس بود. علی گوید: و اسم ابومعبد، «نافذ» بود».

* در باب «وضوء الصبیان؛ ومتی یجب علیهم الغسل والطهور وحضورهم الجماعة».^۱

* در باب «هل علی من لایشهد الجماعة غسل من النساء والصبیان وغيرهم».^۲

* در باب «من جاء والامام یخطب، صلّی رکعتین خفیفین».^۳

* در باب «من نام عند السحر».^۴

* در باب «ما جاء فی التطوع مثنی مثنی».^۵

* در باب «من لم یتطوع بعد المكتوبة».^۶

* در باب «طاف النبی صلی الله علیه و آله وصلّی لسبوعه رکعتین»^۷

* در باب «مهل اهل الشام».^۸

* در باب «فضل مکة وبنائها».^۹

به هر حال، روایات عمرو بن دینار رضی الله عنه، در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه، در بیشتر از ۹۹ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۱۸

۲- همان ۱/۱۲۳

۳- همان ۱/۱۲۷

۴- همان ۱/۱۵۲

۵- همان ۱/۱۵۶

۶- همان ۱/۱۵۷

۷- همان ۱/۲۲۰

۸- همان ۱/۲۰۶

۹- همان ۱/۲۱۵

۶۸- عیسی بن یونس حنفی کوفی رحمته

[متوفای ۱۸۷ هـ . ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای اُسوه، امام نمونه، رهبر الگو و حافظ در حدیث: ابو عمرو، (عیسی بن یونس) پسر امام ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبعی کوفی می‌باشد، وی، در شام سکونت و اقامت گزید و پدر بزرگ خویش را نیز دریافت و او را دیدار و ملاقات نمود.

از کسانی که عیسی بن یونس، از آن‌ها، به سماع حدیث پرداخته است، می‌توان بدین بزرگان اشاره کرد:

پدر عیسی بن یونس؛ هشام بن عروه؛ حسین معلّم؛ اعمش؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ سعید جریری؛ مجالد؛ زکریا بن ابی زائده؛ عمر - آزاده‌ی عفره - ؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که به نقل روایت از عیسی بن یونس پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

حمّاد بن سلمه؛ ابن وهب؛ اسحاق بن راهویه؛ مُسَدّد؛ ابراهیم بن موسی فرّاء؛ علی بن مدینی؛ ابوبکر بن ابی شیبّه؛ سفیان بن وکیع؛ علی بن حجر؛ علی بن خشرم؛ نصر بن علی؛ حسن بن عرفة؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

۱- بیوگرافی «عیسی بن یونس کوفی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر» امام بخاری ۴۰۶/۲۳ ؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۱۱/۲ ؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۹۱/۶ ؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۲۸/۲ ؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۸۹/۸ ؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۷۲/۲ ؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۱۲/۸ ؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۷۶/۱ ؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵۹۱/۱۴ ؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۳۸/۷ ؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۲۰/۱ ؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۵۸ ؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۲۴ ؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۳۹۲/۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۷۹/۱ و ۲۸۰

از علی بن مدینی، در مورد عیسی بن یونس سؤال شد. وی در پاسخ گفت: «بخ! بخ! ثقة مأمون»؛ «به‌به! آفرین! به راستی، عیسی بن یونس، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و امانت دار و درستکار و شریف می‌باشد».

محمد بن سعد گوید: «كان ثقةً ثباً»؛ «عیسی بن یونس، روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و درستکار و شرافتمند و معتبر می‌باشد».

وکیع نیز گفته است: «ذاك رجل قد قهر العلم»؛ «عیسی بن یونس، فردی است که بر علم و دانش فائق آمده و بر آن غالب گردیده و چیره گشته است».

محمد بن عبدالله بن عمار گوید: «عیسی حجة؛ أثبت من أخيه اسرائيل»؛ «عیسی بن یونس، از زمره‌ی راویان حجّت و مورد اعتماد و کارشناس و خیره و آگاه و دانا می‌باشد و نسبت به برادر خویش: اسرائیل، قوی‌تر و مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر و خیره‌تر می‌باشد».

ابوزرعة گوید: «حافظ»؛ «عیسی بن یونس، حافظ در حدیث است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

احمد بن حنبل، ابوحاتم، یعقوب بن شیبّه و ابن خراش گفته‌اند: «ثقة»؛ «عیسی بن یونس، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

و ابن حبان و حاکم ابواحمد و دیگر علماء و صاحب نظران اسلامی و آگاهان به فنّ رجال، عیسی بن یونس را در شمار راویان مؤثق و مورد اعتماد قرار داده‌اند.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۲، به ذکر عیسی بن یونس پرداخته و او را در زمره‌ی علماء و صاحب نظران احناف، معرفی کرده و در ادامه گفته است: «روی له الشيخان»؛ «شیخان (بخاری و مسلم)، از عیسی بن یونس، به نقل روایت پرداخته‌اند».

حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، شیخ جلال الدین مزّی، در کتاب

۱- «تهذیب التهذیب» ۲۱۳/۸-۲۱۵

۲- «الجواهر المضية» ۴۰۲/۱

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۳/۲

«تهذیب الکمال»،^۱ و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»،^۲ عیسی بن یونس را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه ذکر کرده‌اند.

نگارنده گوید:

عیسی بن یونس کوفی رحمته، از ابوحنیفه، از ابواسحاق سبعی، از اسود، از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده است: «کان رسول الله ﷺ یُصِيبُ مِنْ أَهْلِ مَنْ أَوَّلَ اللَّيْلِ؛ فَيَنَامُ وَلَا يَصِيبُ مَاءً؛ فَإِنْ اسْتَيْقَظَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ، أَعَادَ وَاغْتَسَلَ»؛ «رسول خدا ﷺ در بخش اول شب، با همسران خویش، نزدیکی می‌کرد؛ سپس بی‌آن که غسل کند می‌خوابید؛ آنگاه اگر در آخر شب بلند می‌شد، دوباره با زنان خویش، جماع می‌کرد و پس از آن، غسل می‌نمود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۳ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از عیسی بن یونس کوفی، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

عیسی بن یونس کوفی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾^{۱۳} وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ ۖ وَهُوَ يَعِظُهُ ۖ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^{۱۴} [لقمان: ۱۲-۱۳] ﴿يَبْنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۳۸

۳- «جامع المسانید» ۲۵۸/۱

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾ يَبْتَقِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ ۗ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ [لقمان: ۱۶-۱۸]»^۱.

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ، أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا﴾ [الأنعام: ۸۲] إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ شَقَّ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيَّنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَيْسَ ذَٰلِكَ إِنَّمَا هُوَ الشِّرْكَ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ لُقْمَانَ لِإِبْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (ح ۳۴۲۹)

«اسحاق، از عیسی بن یونس، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبیدالله بن مسعود رضی الله عنه برای ما روایت نموده که وی گفته است: چون این آیه نازل شد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا﴾ [الأنعام: ۸۲] «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با ظلم نیامیخته باشند»، بر مسلمانان، این آیه دشوار و سنگین آمد و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! کدام یک از ما بر خویشان ستم روا نداشته است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منظور این نیست؛ بلکه منظور آیه، شرک است؛ آیا نشنیده‌اید آنچه را لقمان به پسرش گفت: ﴿يَبْتَقِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] «پسرم! به خداوند شریک میاور که همانا شرک، ستمی بس بزرگ است».

* در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله : لو كنت متخذاً خليلاً»^۲

«حَدَّثَنِي الْوَلِيدُ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْمَكِّيُّ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَا اللَّهُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لِأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» فَإِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۴۸۷/۱

۲- همان ۵۱۹/۱

مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا هُوَ عَيْبِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (ح ۳۶۷۷)

«ولید بن صالح، از عیسی بن یونس، از عمر بن سعید بن ابوالحسین مکی، از ابن ابی ملیکه، برای ما روایت کرده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفته است: در میان گروهی ایستاده بودم که برای عمر بن خطاب رضی الله عنه دعا می کردند در حالی که جنازه‌ی او بر تختش گذاشته شده بود. ناگهان، مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه‌ام گذاشت و می گفت: خداوند، تو (عمر رضی الله عنه) را رحمت کند. آرزو می کردم که خدا تو را در کنار دو دوستت قرار دهد؛ زیرا بسیار می شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «با ابوبکر و عمر بودم. من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم. من و ابوبکر و عمر رفتیم». از این رو، آرزو می کردم که خداوند، تو را در کنار آن‌ها قرار دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: چهره‌ام را برگرداندم؛ دیدم که او علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.»

* در باب «قوله: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰]»^۱

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ، أَخْبَرَنَا عَيْسَى، وَابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مَنبَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: "أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ، وَهِيَ مِنْ خَمْسَةِ مِنْ: الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحَنْظَةِ وَالشَّعِيرِ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ"» (ح ۴۶۱۹)

«اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از عیسی بن یونس و ابن ادریس، از ابوحنیان، از شعبی، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عمر رضی الله عنه، بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: اما بعد؛ ای مردم! به تحقیق که آیه‌ی تحریم شراب نازل شده است؛ و شراب، از پنج چیز است: انگور، خرما، عسل، گندم و جو. و شراب (خمر)، هر آن چیزی است که عقل را بیوشاند.»

* در باب «قوله: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ﴾ [التوبة: ۴۰]»^۲

۱- همان ۶۶۴/۲

۲- همان ۶۷۳/۲

- * در باب «السحر».^۱
- * در باب «من صَلَّى بالناس، فذكر حاجته فتخطأهم».^۲
- * در باب «ما ينهى من الكلام في الصلاة»^۳
- * در باب «سكرات الموت».^۴
- * در باب «قول الله: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤١﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَقُومُ
الْإِنْسَانُ لِرَبِّهِ الْعَلِيمِ ﴿٤٣﴾﴾ [المطففين: ٤-٦]».^۵
- * در باب «ما جاء في السعي بين الصفا والمروة».^۶
- * در باب «هل يبيت أصحاب السقاية أو غيرهم بمكة ليالى منى».^۷
- * در باب «كسب الرجل وعمله بيده».^۸
- * در باب «المكافأة في الهبة».^۹
- * در باب «فضل المنيحة».^{۱۰}
- به هر حال، روایات عیسی بن یونس کوفی رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۲۱ مورد آمده است.

۱- همان ۸۵۷/۲

۲- همان ۱۱۷/۱

۳- همان ۱۶۰/۱

۴- همان ۹۶۴/۲

۵- همان ۹۶۷/۲

۶- همان ۲۲۳/۱

۷- همان ۲۳۵/۱

۸- همان ۲۷۸/۱

۹- همان ۳۵۲/۱

۱۰- همان ۳۵۸/۱

۶۹- فضل بن دُکین، ابونعیم

(عمرو بن حمّاد بن زُهير بن درهم تیمی) رحمته

[متوفای ۲۱۹ هـ . ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:

وی، حافظِ مطمئن و مورد اعتماد: (ابونعیم، عمرو بن حمّاد بن زُهير بن درهم) کوفی مُلّائی تاجر، و از موالی طلحة بن عبید الله تیمی رضی الله عنه می‌باشد؛ که از اعمش، زکریا بن ابی زائده، عمرو بن دُرّ، شعبة و شماری دیگر از بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است.

و احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، یحیی بن معین، دُهلی، بخاری، دارمی، محمد بن جعفر و شماری دیگر از دانش پژوهان، نیز به نقل روایت از فضل بن دُکین پرداخته‌اند؛ و همچنین عبدالله بن مبارک - با این که از فضل بن دُکین، جلودارتر و مقدّم‌تر است -، از وی، حدیث روایت نموده است.

احمد بن حنبل گوید: ابونعیم، فضل بن دُکین گفته است: «کتبتُ عن أزيد من مائة شيخٍ ممن كتب عنهم الثوری»؛ «از بیش از صد شیخ و استاد، حدیث نوشته‌ام؛ آن هم از اساتیدی که سفیان ثوری، از آن‌ها، حدیث نوشته است».

احمد بن حنبل در ادامه گوید: «هو أقل خطأ من وكيع»؛ «خطاها و اشتباه‌های

۱- بیوگرافی «ابونعیم فضل بن دُکین» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۶۲/۲ ؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۶۱/۷ ؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۴۶/۱۲ ؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۸۱/۲ ؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۴۳/۸ ؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱/۲ ؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۶۲/۱۵ ؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۱۹/۷ ؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۴۶/۲ ؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۶۲ ؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۴۰۰/۶ ؛ «الجمع بین رجال

الصحيحین»، مقدسی ۴۱۲/۲

۲- «تذکرة الحفّاظ» ۳۷۲/۱ و ۳۷۳

فضل بن دُکین، نسبت به وکیع، کمتر است.»

و همچنین احمد بن حنبل گوید: «هو أعلم بالشیوخ وأنسابهم وبالرجال؛ ووکیع، أفضه منه»؛ «آگاهی و شناخت ابونعیم، فضل بن دُکین از اساتید و مشایخ حدیث و نَسَب آن‌ها و همچنین آگاهی و شناخت وی از رجال حدیث، نسبت به وکیع بیشتر است؛ ولی وکیع، نسبت بدو، فقیه‌تر و داناتر و آگاه‌تر و دانشورتر است.»

ابوزرعة دمشقی گوید: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: «ما رأیتُ أثبت من رجلین، یعنی فی الأحياء؛ ابی نعیم و عَفَّان»؛ «در میان علماء و صاحب نظران زنده، کسی را مطمئن‌تر و مورد اعتمادتر از دو نفر ندیده‌ام؛ ابونعیم فضل بن دُکین و عَفَّان.»

احمد بن صالح گوید: «ما رأیتُ محدثاً أصدق من ابی نعیم»؛ «هیچ راوی و محدثی را صادق‌تر و راستگوتر و درستکارتر و مطمئن‌تر از ابونعیم فضل بن دُکین ندیده‌ام.»

یعقوب فسوی گوید: «أجمع أصحابنا انَّ ابا نعیم كان غاية في الاتقان»؛ «اصحاب ما، بر این امر، اتفاق نظر دارند که ابونعیم فضل بن دُکین، در اوج مهارت و خبرگی، استادی و زبردستی، کاردانی و تخصص، اعتماد و وثاقت و صداقت و راستی قرار دارد.»

ابوحاتم گوید: «ابونعیم، حافظٌ مُتَقَنٌ»؛ «ابونعیم، حافظی ماهر و خیره، استاد و زبردست، کاردان و متخصص و توانا و بایسته است.»

محمد بن عبدالوهاب فرّاء گوید: «کنّا نهاب ابانعیم أشدّ من هبة الأمير»؛ «بزرگداشت و تجلیل و تکریم و تقدیس ما نسبت به ابونعیم، بیشتر از تجلیل و بزرگداشت امیران بود.»

یحیی قطان نیز گفته است: «اذا وافقنی هذا الأحول، ما أبالی من خالفنی»؛ «هر گاه این فرد لوچ (چپ چشم؛ دویین؛ منظور ابونعیم است)، با من، موافق باشد، در آن صورت به مخالفان خویش پروایی ندارم و بدان‌ها اهمیتی نمی‌دهم.»

ابونعیم فضل بن دُکین رحمته به سال ۱۳۰ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد و در ماه شعبان، به سال ۲۱۹ هـ. ق به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمد و جان به جان آفرین، تسلیم نمود.

حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، فضل بن دُکین را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه - نعمان بن ثابت رضی الله عنه - ذکر کرده و در ادامه گفته است: «روی عنه البخاری»؛ «بخاری نیز از فضل بن دُکین، حدیث روایت نموده است».

و بدین سان، حافظ سیوطی در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، ابونعیم فضل بن دُکین را در زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رضی الله عنه قرار داده است.

ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی نیز در کتاب «جامع المسانید»^۳ گفته است: «هو یروی کثیراً عن الامام ابی حنیفة فی هذه المسانید؛ وهو من كبار شیوخ البخاری و مسلم رحمهما الله تعالی»؛ «ابونعیم فضل بن دُکین، در این مسانید، روایات و احادیث بسیاری را از امام ابوحنیفه رضی الله عنه نقل نموده است؛ و علاوه از آن، وی از اساتید بزرگ و محوری امام بخاری رضی الله عنه و امام مسلم رضی الله عنه نیز به شمار می‌آید».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۴، ابونعیم فضل بن دُکین را در زمره‌ی راویان امام ابوحنیفه رضی الله عنه قرار داده است.^۵

نگارنده گوید:

ابونعیم فضل بن دُکین، از ابوحنیفه، از عبدالله بن عیسی، از عبدالله بن ابوالجعد، از ثوبان رضی الله عنه چنین روایت می‌کند که آن حضرت رضی الله عنه فرمود: «لا یزد فی العمر الا البرّ، ولا یردّ القدر الا الدعاء؛ وانّ العبد لیحرم الرزق بالدّنّب یصیبه»؛ «عمر انسان را جز نیک منشی و نیک رفتاری، افزون نمی‌سازد و جز دعا و نیایش، چیزی قضا و قدر را دفع نمی‌نماید؛ و بی‌گمان، انسان به کیفر گناه و بیدادی که به آن دست می‌یازد، از رزق و روزی خویش، بی‌بهره می‌شود».

۱- «تهذیب الکمال» ۱۵ / ۶۵

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۷۳

۳- «جامع المسانید» ۵۴۲/۲

۴- «عقود الجمان»، ص ۱۳۹

۵- «المناقب» کردری ۲۲۵/۲

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری، این حدیث را از ابونعیم فضل بن دُکین، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و بدین سان، راقم سطور گوید:

ابو نعیم فضل بن دُکین رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «تسمیة الولد»^۲

«أَخْبَرَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: لَمَّا رَفَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلْمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِينِي يَوْسُفَ» (ح ۶۲۰۰)

«ابونعیم، فضل بن دُکین، از ابن عیینة، از زهری، از سعید، برای ما روایت کرده که ابوهریره رضی الله عنه گفته است: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سر از رکوع بلند کرد، فرمود: «بار خدایا! ولید بن ولید، سلمة بن هشام، عیاش بن ربیعة، و سائر مسلمانانِ ناتوان و درمانده‌ی مکه را نجات بخش. بار خدایا! فشار خویش را بر قبیله‌ی مُضَر سخت بگردان؛ بار الها! بر آن‌ها سال‌های قحطی، چون سال‌های قحطی روزگار یوسف علیه السلام بیاور.»

* در باب «اتم من تبراً من موالیه»^۳

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هَيْبَتِهِ» (ح ۶۷۵۶)

«ابونعیم، فضل بن دُکین، از سفیان، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروش ولای (غلام و کنیز) و

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۱۳

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۱۵

۳- همان ۲/۱۰۰۰

از بخشیدن آن به دیگران نهی کرده است».

* در باب «فضل من استبرأ لدينه»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ، عَنْ عَامِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ التُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْحَلَالُ بَيْنَ، وَالْحَرَامُ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ: كَرَاعٍ يَرَعَى حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحْرَمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» (ح ۵۲)

«ابونعیم فضل بن دُکین، از زکریا، از عامر برای ما روایت کرده که وی گفته است: از نعمان بن بشیر^{رضی الله عنه} شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شنیدم که می‌فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آن‌ها را نمی‌دانند؛ هر کس، از آن‌ها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است؛ و کسی که خود را با آن‌ها بیالاید (از شبهات، پرهیز نکند)، مانند کسی است که در حریم چراگاه سلطان، دام‌های خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد که وارد چراگاه سلطان بشوند؛ آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند در روی زمین، محرّمات او هستند. بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است».

* در باب «ما يجوز من الشعر والرجز والحداء؛ وما يكره منه»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، سَمِعْتُ جُنْدَبًا، يَقُولُ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْشِي إِذْ أَصَابَهُ حَجْرٌ، فَعَثَرَ، فَدَمِيَتْ إِصْبَعُهُ، فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَتْ ... وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَتْ» (ح ۶۱۶۶)

«ابونعیم فضل بن دُکین، از سفیان، از اسود بن قیس، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از جندب^{رضی الله عنه} شنیدم که می‌گفت: در همین اثنا که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} رو به جلو

۱- همان ۱۳/۱

۲- همان ۹۰۸/۲

حرکت می‌کرد، ناگاه سنگی به پایش اصابت کرد و در نتیجه، لغزید و انگشت وی، خونین شد. آن حضرت ﷺ فرمود: «آیا تو، به جز انگشتی هستی که خونین شده است؛ و هر آنچه دیدی، در راه خدا دیدی».

* در باب «الوصاة بالنساء»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «كُنَّا نَتَقَى الْكَلَامَ وَالْإِنْسِاطَ إِلَى نِسَائِنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هَيْبَةً أَنْ يَنْزِلَ فِيْنَا شَيْءٌ، فَلَمَّا تُوَفِّيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَكَلَّمْنَا وَأَنْبَسَطْنَا» (ح ۵۱۸۷)

ابونعیم، فضل بن دکین، از سفیان، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر رضی اللہ عنہما برای ما روایت کرده که وی گفته است: در روزگار پیامبر ﷺ، ما از سخن گفتن بسیار و آزادانه با زنان خویش پرهیز می‌کردیم؛ آن هم از بیم آن که مبادا درباره‌ی ما چیزی نازل شود؛ و چون رسول خدا ﷺ وفات کرد، با زنان خویش، بسیار سخن می‌گفتیم و با آن‌ها، آزادانه صحبت می‌نمودیم».

* در باب «تقلید الغنم».^۲

* در باب «یتصدق بجلال البدن».^۳

* در باب «رَمَى الْجِمَارِ».^۴

* در باب «المحصب».^۵

* در باب «المعتمر اذا طاف طواف العمرة، ثم خرج، هل يجزىء من طواف الوداع».^۶

* در باب «يُفَعَّلُ بِالْعِمْرَةِ مَا يَفْعَلُ بِالْحَجِّ».^۷

۱- همان ۲/۷۷۰

۲- همان ۱/۲۳۰

۳- همان ۱/۲۳۲

۴- همان ۱/۲۳۵

۵- همان ۱/۲۳۷

۶- همان ۱/۲۴۰

۷- همان ۱/۲۴۱

* در باب «قول الله: «أو صدقة»؛ وهي إطعام ستة مساكين». ^۱

* در باب «من لم ير الوسوس ونحوها من الشبهات». ^۲

به هر حال، روایات «ابونعیم فضل بن دُکین» رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۹۸ مورد آمده است.

۱- همان ۲۴۴/۱

۲- همان ۲۷۶/۱

۷۰- فضل بن موسی سینانی حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۹۲ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، ابو عبدالله مروزی، آزاده‌ی «بنی قطیعة» می‌باشد.

از کسانی که فضل بن موسی، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین

بزرگان اشاره کرد:

اسماعیل بن ابی خالد؛ اعمش؛ هشام بن عروة؛ عبیدالله بن عمر؛ عبدالله بن عمر؛ طلحة بن یحیی بن طلحة؛ عبدالله بن سعید بن ابی هند؛ عبدالحمید بن جعفر؛ حنظلة بن ابی سفیان؛ جعید بن عبدالرحمن؛ داود بن ابی هند؛ حسین بن ذکوان معلّم؛ عبدالؤمن بن خالد حنفی؛ حسین بن واقد؛ خیشم بن عراق؛ سعید بن عبید طائی؛ فضیل بن غزوان؛ ابوحمزة سگری؛ معمر بن راشد؛ محمد بن عمرو بن علقمة؛ یونس بن ابی اسحاق؛ سفیان ثوری؛ شریک؛ شریح قاضی و دیگر بزرگان عرصه‌ی علم و دانش.

و از شاگردان و راویانی که از فضل بن موسی، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان این

افراد را نام برد:

اسحاق بن راهویه؛ ابراهیم بن موسی رازی؛ ابوعمار حسین بن حرّیث؛ یوسف بن عیسی مروزی؛ معاذ بن اسد؛ محمد بن عبدالعزیز بن ابی رزمة؛ جارود بن معاذ

۱- بیوگرافی «فضل بن موسی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۴۱۷/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۹۶۰/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۶۸/۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۶۰/۳؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۸۴/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۳/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۹۱/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۱۹/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۲۹/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال» خزرجی، ص ۲۶۳؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۷۲/۷؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۴۱۱/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۵۷/۸ و ۲۵۸

ترمذی؛ ابواسحاق طالقانی؛ عمرو بن رافع قزوینی؛ محمد بن صباح دولابی؛ یحیی بن اکثم؛ محمد بن غیلان؛ محمود بن سلیمان بلخی؛ عبده بن عبدالرحیم مروزی؛ محمد بن حمید رازی؛ علی بن حجر؛ و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزانیگی.

یحیی بن معین و ابن سعد گفته‌اند: «ثقة»؛ «فضل بن موسی، فردی مؤثق و قابل اعتماد است».

ابوحاتم گوید: «صدوق صالح»، «فضل بن موسی، روایت کننده‌ای صادق و راستگو، درستکار و امین، شریف و نجیب، محترم و بزرگووار، شایسته و برازنده، متخصص و کارشناس و کارآمد و توانا می‌باشد».

علی بن خشرم گوید: «سألتُ وکیعاً عنه؟ فقال: أعرفه ثقة؛ صاحب سنّة»؛ «از وکیع بن جراح، درباره‌ی فضل بن موسی، پرسیدم. وی در پاسخ گفت: او را می‌شناسم که فردی مؤثق و قابل اعتماد و صاحب سنّت و متعهد و پایبند بدان بود».

دیناری، از ابونعیم فضل بن دُکین نقل می‌کند که گفت: «هو أثبت من ابن المبارک»؛ «فضل بن موسی، از عبدالله بن مبارک هم مطمئن‌تر و معتبرتر می‌باشد».

ابواسماعیل ترمذی نیز گفته است: «سمعتُ ابانعیم ذکره فقال: کان والله! عاقلاً لیبياً»؛ «از ابونعیم فضل بن دُکین شنیدم که به ذکر فضل بن موسی پرداخت و پس از آن گفت: به خدا سوگند! فضل بن موسی، فردی عاقل و منطقی، باشعور و دانا، حکیم و خردمند، باهوش و بافراست، تیز و هوشمند و عاقل و باذکاوت بود».

ابن حبان نیز وی را در کتاب «الثقات»، در زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر نموده و در ادامه گفته است: «کان مولده سنة خمس عشرة ومائة؛ ومات سنة احدى أو اثنتین وتسعين ومائة»؛ «فضل بن موسی، به سال ۱۱۵ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد و به سال ۱۹۲ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

حاکم گوید: «هو کبیر السنّ، عالی الإسناد، امام من ائمة عصره فی الحدیث»؛ «فضل بن موسی، فردی مُسنّ و پیر و سالخورده و بزرگسال بود که احادیث و روایات او نیز از

«إسناد عالی» برخوردار است؛ و به راستی او، یکی از پیشوایان و پیشقراولان و طلایه داران و پیشگامان روزگار خویش، در عرصه‌ی حدیث بود».

ابن شاهین نیز در کتاب «الثقات»، گفته است: «کان ابن المبارک یقول: حدّثنی الثقة، یعنی»؛ «عبدالله بن مبارک، پیوسته چنین می‌گفت: فردی ثقة و قابل اعتماد برای من روایت کرده است که...؛ و منظور وی، از این فرد مؤثّق و معتبر، فضل بن موسی بود».

بخاری نیز گوید: «فضل بن موسی مروزی ابو عبدالله، ثقة»؛ «فضل بن موسی مروزی ابو عبدالله، روایت کننده‌ای قابل اعتماد و مورد وثوق می‌باشد».

ناگفته نماند که فضل بن موسی، از آن دسته از روایان و محدّثانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، به نقل رایت از وی پرداخته‌اند.

حافظ عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به ذکر فضل بن موسی پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف، معرفی نموده و در ادامه گفته است: «الفضل بن موسی السینانی، - سینان: قرية بمرّو - ابو عبدالله، یروی عن ابی حنیفة رضی الله عنه؛ کان من أقران ابن المبارک فی العلم والسنن؛ روی له الجماعة»؛ «فضل بن موسی سینانی - سینان: روستایی از روستاهای مرو است - ابو عبدالله، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است؛ و وی، یکی از دوستان و ملازمان عبدالله بن مبارک، در علم و دانش و سنّ و سال بود؛ جماعت محدّثان (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه) نیز از وی، حدیث روایت نموده‌اند».

و علماء و صاحب نظران ذیل نیز، فضل بن موسی سینانی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده‌اند:

۱- حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۲.

۲- حافظ جلال الدین سیوطی، در کتاب «تبیض الصحیفة»^۳.

۱- «الجواهر المضیة» ۴۰۷/۱ و ۴۰۸

۲- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۳- «تبیض الصحیفة»، ص ۱۳۹

۳- حافظ ابن بزّاز کردری، در کتاب «المناقب»^۱ وی، فضل بن موسی سینانی را از زمره‌ی راویان شهر «مَرو» به شمار آورده که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

۴- علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲ و در کتاب «جامع المسانید»^۳، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام الأعظم ابی حنیفة رحمته کثیراً فی هذه المسانید؛ وهو من أصحابه»؛ «فضل بن موسی سینانی، در این مسانید، احادیث بسیاری را از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است؛ و وی، یکی از شاگردان امام نیز به شمار می‌آید».

نگارنده گوید:

فضل بن موسی سینانی، از ابوحنیفه، از ابواسحاق سبیعی، از اسود، از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده که وی گفته است: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصیب من أهله من أوّل اللیل؛ فینام ولا یصیب ماء؛ فان استیقظ من آخر اللیل، أعاد واغتسل»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بخش اول شب، با همسران خویش، آمیزش جنسی می‌نمود؛ سپس - بی‌آن که غسل کند - می‌خوابید؛ آنگاه اگر در آخر شب بلند می‌شد، دوباره با زنان خویش، نزدیکی می‌کرد و پس از آن، غسل می‌نمود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از فضل بن موسی سینانی، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

فضل بن موسی سینانی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۳۷

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۳۹

۳- «جامع المسانید» ۲/۵۴۳

۴- «جامع المسانید» ۱/۲۵۸ و ۲۵۹

یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله می باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «کنیه النبی صلی الله علیه و آله»^۱

«حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، عَنِ الْجَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، رَأَيْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ، ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ، جَلْدًا مُعْتَدِلًا، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ: مَا مُتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصْرِي إِلَّا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ، فَأَدْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: «فَدَعَا لِي» (ح ۳۵۴۰)

«اسحاق، از فضل بن موسی سینانی، از جعید بن عبدالرحمن، برای ما روایت کرده که وی گفته است: سائب بن یزید را دیدم که در نود و چهار سالگی، نیرومند و استوار بود. سائب گفت: گوش و چشم من، بهره‌مند نشد مگر به دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله. خاله‌ام مرا به نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله برد و گفت: ای رسول خدا! همانا پسر خواهرم، بیمار است؛ از خداوند بخواه تا او را شفا بدهد؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز برایم دعا کرد».

* در باب «اتم من لم یتِمَّ الصَّفوف»^۲

«حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدِ الطَّائِي، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَقِيلَ لَهُ: مَا أَنْكَرْتَ مِنَّا مُنْذُ يَوْمِ عَهْدَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «مَا أَنْكَرْتُ شَيْئًا إِلَّا أَنْكُمْ لَا تُقِيمُونَ الصُّفُوفَ» وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عُبَيْدٍ: عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، قَدِمَ عَلَيْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ الْمَدِينَةَ بِهَذَا» (ح ۷۲۴)

«معاذ بن اسد، از فضل بن موسی سینانی، از سعید بن عبید طائی، از بشیر بن یسار انصاری، برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفته است: او به مدینه آمد و از او پرسیدند: تو روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافته‌ای؛ و به ما بگو که چه چیزی از ما را ناخوشایند می‌شماری؟ انس رضی الله عنه گفت: چیزی را ناپسند نمی‌شمارم به جز آن که شما صفاها را راست نمی‌کنید.

عقبه بن عبید گوید: بشیر بن یسار گفته است: انس بن مالک رضی الله عنه به نزد ما در

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۵۰/۱

۲- همان ۱۰/۱

مدینه آمد. و آنچه را که پیشتر ذکر شد، بیان کرد.»

* در باب «الأذان قبل الفجر»^۱

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ، قَالَ: عُبَيْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنَا عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ، وَعَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: ح وَحَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ عَيْسَى الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ بِلَالَ يُؤَدِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُّوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَدِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ» (ح ۶۲۲)

«اسحاق، از ابواسامة، از عبیدالله، از قاسم بن محمد، از عایشه رضی الله عنها؛ و همچنین

از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند.

و همچنین یوسف بن عیسی مروزی، از فضل بن موسی سینانی، از عبیدالله بن عمر، از قاسم بن محمد، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا، بلال، در شب اذان می گوید؛ و شما تا زمانی که عبدالله بن ام مکتوم اذان بگوید، بخورید و بیاشامید».

* در باب «من توضأ في الجنابة، ثم غسل سائر جسده ولم يعد غسل مواضع الوضوء

مرّةً أخرى».^۲

۱- همان ۸۷/۱

۲- همان ۴۱/۱

۷۱- فضیل بن سلیمان نُمیری رحمته

[متوفای ۱۸۶ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، ابوسلیمان بصری (فضیل بن سلیمان نُمیری) می‌باشد که از این بزرگان و طلایه داران عرصه‌ی علم و دانش، به نقل و روایت حدیث پرداخته است: ابومالک اشجعی؛ ابوحازم بن دینار اعرج؛ عبدالله بن عثمان بن خثیم؛ صالح بن خوات بن صالح بن خوات بن جُبیر؛ خثیم بن عراق بن مالک؛ عبدالله بن سعید بن ابی هند؛ محمد بن عجلان؛ موسی بن عقبه؛ عمرو بن ابی عمرو؛ منصور بن عبدالرحمن حجبی؛ مسلم بن ابی مریم؛ فائد مولى عبادل؛ محمد بن زید بن مهاجر بن قنفذ؛ کثیر بن قاروندا؛ عبدالرحمن بن حُمید بن عبدالرحمن بن عوف؛ محمد بن ابی یحیی اسلمی؛ ابراهیم بن طهمان؛ و دیگران.

و از کسانی که از فضیل بن سلیمان نُمیری، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ابوعاصم ضحاک بن مَخْد؛ علی بن مدینی؛ محمد بن ابی بکر مقدمی؛ عبدالرحمن بن مبارک عیشی؛ عاصم بن علی بن عاصم؛ خلیفه بن خیاط، احمد بن عبده الضبی؛ محمد بن عبدالله بن بزیغ؛ عمرو بن علی؛ عبیدالله بن عمر قواریری؛ محمد بن زیاد زیادی؛ محمد بن موسی جرسی؛ حسین بن محمد ذارع؛ ابوالمغلس عبد ربّه بن خالد نُمیری؛ نصر بن علی جهضمی؛ ابوالاشعث عجلی؛ و دیگران.

۱- بیوگرافی «فضیل بن سلیمان نُمیری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۱۲۳/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۶۷/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۷۲/۷؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۸۵/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۴/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۰/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۱۶/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۳۹/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال» خزرجی، ص ۲۶۴؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۴۱۴/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۶۲/۸

ابن حبان، در کتاب «الثقات»، فضیل بن سلیمان را از زمره‌ی راویان مؤثّق و قابل اعتماد ذکر کرده و در ادامه گفته است: «مات سنة ستّ وثمانین ومائة»؛ «فضیل بن سلیمان، به سال ۱۸۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

ولی ابن ابی عاصم، به نقل از ابوالمغلس نُمیری چنین گوید که فضیل بن سلیمان، به سال ۱۸۵ هـ. ق وفات کرده و دار فانی را وداع گفته است.

شایان ذکر است که فضیل بن سلیمان نُمیری، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی، حدیث روایت کرده‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۱، فضیل بن سلیمان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و همچنین، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»،^۲ وی را در زمره‌ی راویان شهر «بصره» که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

فضیل بن سلیمان نُمیری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته می‌باشد؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «من نذر أن يصوم أياماً فوافق النحر أو الفطر»^۳

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ، حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقَبَةَ، حَدَّثَنَا حَكِيمُ بْنُ أَبِي حُرَّةِ الْأَسْلَمِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ لَا يَأْتِيَ عَلَيْهِ يَوْمٌ إِلَّا صَامَ، فَوَافَقَ يَوْمَ أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ، فَقَالَ: "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴿[الأحزاب: ۲۱] لَمْ يَكُنْ يَصُومُ يَوْمَ الْأَضْحَى وَالْفِطْرِ، وَلَا يَرَى صِيَامَهُمَا"﴾ (ح ۶۷۰۵)

«محمد بن ابی بکر مقدّمی، از فضیل بن سلیمان، از موسی بن عقبه، از حکیم بن

۱- «عقود الجمان»، ص ۱۴۰

۲- «المناقب»، کردری، ۲۲۸/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۹۲/۲

ابی حُرَّة اسلمی، برای ما روایت کرده که وی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیده است که از وی، درباره‌ی مردی سؤال شد که نذر کرده تا چند روز را روزه بگیرد؛ و آن روزها نیز با روز عید قربان و عید فطر، مصادف شده است؟

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: «بی‌گمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسوه‌ای نیک برای شما است؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله در روزهای عید قربان و عید فطر، روزه نمی‌گرفت و روزه‌ی این دو روز را جایز نمی‌دانست».

در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله: العقیق وادِ مبارک»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، حَدَّثَنَا فَضَيْلُ بْنُ سَلِيمَانَ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ "رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِ بَيْدِ الْحَلِيفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي، قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ بِبَطْحَاءِ مُبَارَكَةٍ" وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ يَتَوَخَّى بِالْمَنَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُنِيخُ يَتَحَرَّى مُعَرَّسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنْ ذَلِكَ» (ح ۱۵۳۵)

«محمد بن ابوبکر، از فضیل بن سلیمان نُمیری، از موسی بن عقبه، از سالم بن عبدالله، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: آن حضرت صلی الله علیه و آله در ذوالحلیفه، در وسط وادی (عقیق)، استراحت می‌کرد که در خواب، به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی، قرار داری.

و بی‌گمان، سالم بن عبدالله نیز ما را در محلی، از شتر فرود می‌آورد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرود می‌آمد، آن هم به تبعیت از محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن فرود آمده بود. و آن محل، پایین‌تر از مسجدی بود که در مرکز وادی واقع شده بود و در مسافت میان راه و درون وادی، قرار داشت».

* در باب «ما یلبس المحرم من الثیاب والأزر»^۲.

* در باب «إذا قال ربّ الارض: أقرّك ما أقرّك الله؛ ولم یذكر اجلاً معلوماً؛ فهما علی

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲۰۸/۱

۲- همان ۲۰۹/۱

تراضيها».^۱

* در باب «اذا أعتق عبداً بين اثنين أو أمة بين الشركاء».^۲

* در باب «إسم الفرس والحمار».^۳

* در باب «ما كان النبي ﷺ يعطى المؤلفة قلوبهم وغيرهم من الخمس وغيره».^۴

* در باب «ما جاء في صفة الجنة؛ وأنها مخلوقة».^۵

* در باب «حديث زيد بن عمرو بن نفيل».^۶

* در باب «المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صَلَّى فيها النبي ﷺ».^۷

* در باب «تقصير المتمتع بعد العمرة».^۸

* در باب «مقام النبي ﷺ بمكة زمن الفتح».^۹

* در باب «بعث النبي ﷺ أسامة بن زيد في مرضه الذي توفى فيه».^{۱۰}

به هر حال، روایات «فضیل بن سلیمان ثُمیری»رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح»

امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۶ مورد آمده است.

۱- همان ۳۱۴/۱

۲- همان ۳۴۳/۱

۳- همان ۴۰۰/۱

۴- همان ۴۴۶/۱

۵- همان ۴۶۰/۱

۶- همان ۵۳۹/۱

۷- همان ۶۹/۱

۸- همان ۲۳۳/۱

۹- همان ۶۱۶/۲

۱۰- همان ۶۴۱/۲

۷۲- فضیل بن عیاض حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۸۷ هـ . ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای الگو و نمونه و امام ایده آل و أسوه، شیخ الاسلام: (فضیل بن عیاض بن مسعود بن بشر)، ابوعلی تمیمی یربوعی مروزی، بزرگ و شیخ سرزمین «حرم» می باشد که از این بزرگان عرصه‌ی علم و دانش، به نقل و روایت حدیث پرداخته است: منصور بن مُعتمر؛ بیان بن بشر؛ ابان بن ابی عیّاش؛ ابوهارون عبدی؛ حصین بن عبدالرحمن؛ عطاء بن سائب؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان از دیگر علماء و صاحب نظران شهر کوفه.

و از کسانی که از فضیل بن عیاض، به نقل روایت پرداخته‌اند، می توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالله بن مبارک؛ یحیی قطان، قعنبی؛ شافعی؛ أسد بن موسی؛ قتیبه؛ بشر حافی؛ مُسَدّد؛ یحیی بن یحیی تمیمی؛ احمد بن مقدم؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

فضیل بن عیاض، در مکه‌ی مکرمه، سُکنی و اقامت گزید و در آنجا مستقر و ماندگار شد؛ وی، پیشوایی ربّانی و خدایی، مقاوم و پایدار، بردبار و شکیبا، مطیع و فرمانبردار، خداترس و متواضع، متدین و پارسا، مؤثّق و قابل اعتماد، درستکار و امانت

۱- بیوگرافی «فضیل بن عیاض» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۱۲۳/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۹۶۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۷۳/۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۶۱/۳؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۸۶/۲؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶۴/۸؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۰۵/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۱۵/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۱۶/۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال» خزرجی، ص ۲۶۴؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۰؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۱۴/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۴۵/۱ و ۲۴۶

دار و شخصیتی بزرگ و بلند مرتبه و شاخص و برجسته بود.
و [سند حدیث ذیل نیز، بیانگر و روشنگر عظمت و بزرگی وی، از دیدگاه علماء و صاحب نظران اسلامی است:]

علامه ذهبی گوید: «اخبرنا عبدالحافظ بن بدران، اخبرنا موسی بن عبدالقادر، اخبرنا سعید بن البناء، اخبرنا علی بن احمد، اخبرنا ابوطاهر الذهبی، حدَّثنا یحیی، حدَّثنا محمد بن زنبور، اخبرنا فضیل، عن الاعمش، عن ابی سفیان، عن جابر، عن أم مبشر، قالت: دخل علی رسول الله ﷺ وأنا فی نخل لی. فقال: من غرس هذا النخل؟ أم مسلم أم كافر؟ فقلت: مسلم. فقال: انه لا یغرس مسلم غرساً أو یزرع زرعاً فیأكل منه انسان أو سبع أو طائر الا كان له صدقة؛ «عبدالحافظ بن بدران، از موسی بن عبدالقادر، از سعید بن بناء، از علی بن احمد، از ابوطاهر ذهبی، از یحیی، از محمد بن زنبور، از فضیل بن عیاض، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر، برای ما روایت کرده که ام مبشر رضی الله عنها گفته است: رسول خدا ﷺ در حالی به نزد من آمد که من در نخلستان خویش بودم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: «چه کسی این درخت خرما را کاشته است؛ مسلمان است یا کافر؟» گفتم: مسلمان. فرمود: «هیچ مسلمانی، درختی را غرس نمی‌کند و کشتی را زرع نمی‌کند و انسان یا درنده و یا پرنده‌ای از آن نمی‌خورد، مگر آن که برای وی، صدقه می‌باشد». [مسلم]

عبدالله بن مبارک گوید: «ما بقی علی ظهر الأرض أفضل من فضیل»؛ «بر روی زمین، برتر و بافضیلت‌تر از فضیل بن عیاض، بر جای نمانده است».

محمد بن سعد نیز گوید: «و كان ثقةً نبیلاً فاضلاً عابداً کثیر الحدیث»؛ «فضیل بن عیاض، فردی مؤثق و قابل اعتماد، شریف و اصیل، نجیب و بزرگوار، بزرگ منش و قابل احترام، وارسته و پاکدامن، عبادت‌کننده و پرستنده و پارسا و دین‌مدار بود که به نقل و روایت احادیث زیادی نیز پرداخته بود».

نسایی گفته است: «ثقةٌ مأمونٌ»؛ فضیل بن عیاض، از زمره‌ی راویان مؤثق و مورد اعتماد و مطمئن و درستکار و امانت‌دار و قوی می‌باشد».

هارون الرشید گوید: «ما رأیت فی العلماء أهیب من مالک ولا أروع من الفضیل»؛

«من در میان علماء و صاحب نظران اسلامی، کسی را با متانت تر و باوقارتر از مالک و پارسا تر و پرهیزگارتر از فضیل ندیده‌ام».

شریک نیز گفته است: «لم یزل لکل قوم حجّة فی زمانهم؛ وانّ فضیل بن عیاض، حجّة لأهل زمانه»؛ «پیوسته برای گروهی، در روزگار خودشان، حجّتی وجود داشته است؛ و به راستی، فضیل بن عیاض، حجّت برای مردمان روزگار خویش است».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذکر فضیل بن عیاض پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «ذکره الصیمری، أنّه أحد من أخذ الفقه من ابی حنیفة؛ وروی عنه الامام الشافعی، فأخذ عن امام عظیمٍ وأخذ عنه امام عظیم؛ وهو، امام عظیم نفعنا الله بهم؛ آمین».

و روی له امامان عظیمان: البخاری و مسلم؛ وأصحاب السنن؛ وروی عنه أيضاً القطان وابن مهدی فی خلق؛ مات سنة سبع وثمانین ومائة؛ وجاوز الثمانین. رحمة الله علیه؛ «صیمری چنین بیان داشته که فضیل بن عیاض، یکی از آن کسانی است که از امام ابوحنیفه رحمته، فقه را فرا گرفته است؛ امام شافعی نیز از فضیل بن عیاض، حدیث روایت نموده است؛ از این رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فضیل بن عیاض، از امامی بزرگ (یعنی امام ابوحنیفه رحمته)، علم و دانش فرا گرفته و از فضیل بن عیاض، نیز امام بزرگ (یعنی امام شافعی رحمته)، علم و دانش فراچنگ آورده است؛ و خود فضیل نیز، امام و پیشوای بزرگ به شمار می‌آید. خداوند بلند مرتبه، ما را به وسیله‌ی آن‌ها، نفع و سود برساند. آمین».

و بدین سان، دو امام بزرگ: بخاری و مسلم و صاحبان سنن (همچون ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از فضیل بن عیاض پرداخته‌اند؛ و همچنین یحیی قطنان، عبدالرحمن بن مهدی و شماری دیگر از بزرگان، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

و سرانجام، فضیل بن عیاض، به سال ۱۸۷ هـ. ق درگذشت؛ و این در حالی بود که بیش از ۸۰ بهار از عمر وی، سپری شده بود. خدایش، او را بیمارزد و در جوار

بهترین رحمت‌های خویش جای دهد».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «قال وكيع بن الجراح: جالسه وأخذ عنه؛ یعنی جالس ابا حنیفه و أخذ عنه العلم»؛ «فضیل بن عیاض، با امام ابوحنیفه رحمته، نشست و برخاست و همنشینی و ملازمت داشته و از وی، علم و دانش فرا گرفته است».

حافظ سیوطی نیز در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، به ذکر فضیل بن عیاض پرداخته و در ادامه گفته است: و بدین سان، از سعید بن منصور روایت شده که وی گفته است: از فضیل بن عیاض شنیدم که می‌گفت: «كان ابوحنيفة رجلاً فقيهاً، معروفاً بالفقه، مشهوراً بالورع، واسع العلم، معروفاً بالإفضال على كل من يطيف به، صوراً على تعليم العلم بالليل والنهار، حسن الليل، كثير الصمت، قليل الكلام حتى ترد مسألة في حرام وحلال؛ فكان يحسن ان يدل على الحق؛ هارباً من مال السلطان؛ وكان اذا وردت عليه مسألة فيها حديث صحيح، أتبعه، وان كان عن الصحابة والتابعين؛ والآ قاس فأحسن القياس».

«امام ابوحنیفه رحمته، مردی فقیه و دانشور، آگاه و دانا، کارشناس و متخصص، معروف به فقه، مشهور به پارسایی و پرهیزگاری، ثروتمند و پولدار و توانگر و دارا بود؛ و امام ابوحنیفه رحمته، معروف به احساس کردن و نیکی نمودن به اطرافیانش بود؛ شیفته و شیدای آموزش علم و دانش و دلباخته و علاقمند به تعلیم حکمت و فرزاندگی در شب و روز بود؛ شب‌ها را به بهترین وجه، به عبادت و شب زنده داری، سپری می‌کرد؛ سکوتی طولانی داشت؛ کم سخن بود و فقط زمانی لب به سخن می‌گشود که مسأله‌ای در مورد حرام و حلال، مطرح می‌شد. امام ابوحنیفه رحمته، از این موضوع خوشش می‌آمد که دیگران را برحق، راهنمایی و ارشاد کند. از دارایی و مال سلطان (و هدایا و بخشش‌های وی) گریزان و فراری بود؛ و عادت وی، بر آن بود که هر گاه در مسأله‌ای، حدیثی صحیح بدو می‌رسید، از آن پیروی و متابعت می‌کرد؛ اگر چه آن حدیث، از

۱- «جامع المسانید» ۵۴۳/۲

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۱۱۲

صحابه و تابعان بود؛ (یعنی اگر چه حدیث مورد نظر، موقوف یا مقطوع بود، باز هم از آن پیروی می‌کرد و آن را در فتوا و احکام و مسائل فقهی، نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار می‌داد)؛ و اگر چنانچه در مورد مسأله‌ای، حدیث و روایتی در اختیار نداشت، در آن صورت، به بهترین وجه ممکن، از قیاس، کار می‌گرفت».

شیخ الحدیث، محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری»^۱، به ذکر فضیل بن عیاض پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف و اساتید امام بخاری رحمته قرار داده و در ادامه گفته است: «و ذکره القاری فی أصحاب ابي حنيفة من أهل مكة؛ وقال: هو من كبراء التابعين وزهادهم وعبادهم»؛ «ملاً علی قاری، فضیل بن عیاض را در زمره‌ی شاگردان مکی امام ابوحنیفه رحمته قرار داده و گفته است: فضیل بن عیاض، یکی از بزرگان و طلایه داران و پیشقراولان و پیشگامان تابعین، و یکی از زاهدان و پارسایان و پرهیزگاران و عابدان آن‌ها، به حساب می‌آید».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، فضیل بن عیاض را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته قرار داده است.^۳

نگارنده گوید:

فضیل بن عیاض در کتاب «الجامع الصحیح» بخاری، در باب «تفسیر سورة یوسف»^۴، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته می‌باشد. آنجا که امام بخاری، چنین روایت می‌کند:

«وَقَالَ فَضَيْلٌ: عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ: ﴿مُتَّكًا﴾ [یوسف: ۳۱]: "الأُتْرُجُ"، قَالَ فَضَيْلٌ: "الأُتْرُجُ بِالْحَبَشِيَّةِ: مُتَّكًا" (بعد از ح ۶۸۷)

«فضیل بن عیاض، از حُصَيْنٍ روایت کرده که مجاهد گفته است: «مُتَّكًا» [یوسف/۳۱] یعنی: ترنج. فضیل بن عیاض گفته است: ترنج را به زبان حبشی، مُتَّكًا

۱- «مقدمة لامع الدراری» ۶۴/۱ و ۶۵

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۴۰

۳- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۴- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۲/۶۷۸

می گویند».

و همچنین فضیل بن عیاض، در باب «السؤال بأسماء الله والاستعاذة بها»^۱، با یک واسطه، استاد امام بخاری به شمار می آید؛ آنجا که امام بخاری می گوید:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا فَضِيلٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: أُرْسِلُ كِلَابِي الْمُعَلَّمَةَ؟ قَالَ: " إِذَا أُرْسَلَتْ كِلَابُكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ، فَأَمْسَكَنَ فَكُلْ، وَإِذَا رَمَيْتَ بِالْمُعْرَاضِ فَخَزَقْ فَكُلْ " » (ح ۷۳۹۷)

«عبدالله بن مسلمة، از فضیل بن عیاض، از منصور، از ابراهیم، از همّام، از عدی بن حاتم برای ما روایت کرده که وی گفته است: از پیامبر ﷺ پرسیدم و گفتم: سگهای تعلیم دادهی خود را برای شکار می فرستم. آن حضرت ﷺ فرمود: «اگر سگهای تعلیم دادهات را فرستادی و اسم خدا را بر آنها بردی و شکار را نگهداشتند و از آن نخوردند، در آن صورت، شکار را بخور و اگر شکار را با معراض (نوعی وسیلهی شکار) زدی و آن را زخمی کرد، پس آن را بخور».

۷۳- فضیل بن غزوان (بن جریر ضبّی) رحمته

[متوفای ۱۴۰ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، فضیل بن غزوان بن جریر ضبّی، ابوالفضل کوفی می‌باشد.
از کسانی که فضیل بن غزوان، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این
بزرگان عرصه‌ی علم و دانش را نام برد:

ابوحازم اشجعی؛ سالم بن عبدالله بن عمر؛ نافع مولی ابن عمر؛ ابواسحاق
سیبسی؛ عکرمة؛ ابوزرعة بن عمرو بن جریر؛ طلحة بن عبیدالله بن کریر؛ عبدالرحمن
بن ابونعیم بَجَلی؛ عمارة بن قعقاع؛ زبید یامی؛ عبدالله بن واقد بن عبدالله بن عمر و
دیگران.

و از فضیل بن غزوان نیز، این افراد، حدیث روایت نموده‌اند:

پسرش: محمد؛ سفیان ثوری؛ عبدالله بن مبارک؛ قَطَّان؛ وکیع؛ جریر؛ حفص بن
غیاث؛ عبدالله بن نُمیر؛ فضل بن موسی سینانی؛ عیسی بن یونس؛ مصعب بن مقدم؛
اسحاق بن یوسف ازرق؛ ابواسامة؛ عبدالرحمن مُحاربی؛ یعلی بن عبید؛ و دیگر دانش
پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مورد فضیل بن غزوان گویند: «ثقة»؛ «وی،
فردی مؤثّق و قابل اعتماد بود».

ابن حَبَّان نیز در کتاب «الثقات»، فضیل بن غزوان را در شمار راویان ثقه و مورد

۱- بیوگرافی «فضیل بن غزوان» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۱۲۲/۱۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۶۵/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۷۴/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۰۳/۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی
۳۸۶/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۷/۱۵؛
«کتاب الثقات»، ابن حَبَّان ۳۱۶/۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال» خزرجی، ص ۲۶۴؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۱۳/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۶۷/۸

اعتماد و معتبر و مطمئن ذکر کرده است.

محمد بن عبدالله بن عمار و یعقوب بن سفیان نیز، فضیل بن غزوان را مؤثّق و قابل اعتماد معرفی کرده‌اند و او را روایت کننده‌ای مطمئن و قوی دانسته‌اند. ناگفته نماند که فضیل بن غزوان، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، فضیل بن غزوان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله علیه ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

فضیل بن غزوان، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله علیه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «السارق حین یسرق»^۲

«حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ غَزْوَانَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَزْنِي الرَّزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (ح ۶۷۸۲)

«عمرو بن علی، از عبدالله بن داود، از فضیل بن غزوان، از عکرمة، از عبدالله بن عباس رحمته الله علیه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: «کسی که زنا می‌کند، به هنگام زنا، ایمان ندارد؛ و کسی که دزدی می‌کند، به هنگام دزدی، ایمان ندارد.»

* در باب «قذف العبيد»^۳

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ

۱- «عقود الجمان»، ص ۱۴۰

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱۰۰۲/۲ و ۱۰۰۳

۳- همان ۱۰۱۳/۲

مَمْلُوكُهُ، وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ» (ح ۶۸۵۸)
 «مُسَدَّدٌ، از يحيى بن سعيد، از فضيل بن غزوان، از ابن ابونعيم، از ابوهريره رضي الله عنه
 برای ما روايت کرده که وی گفته است: از ابوالقاسم رضي الله عنه شنيدم که می فرمود: «کسی
 که غلام خود را دشنام می دهد، در حالی که غلامش از آنچه به وی نسبت داده شده،
 بی گناه باشد، در روز قيامت تازیانه زده می شود، مگر آن که غلامش چنان باشد که به
 وی نسبت داده است».

* در باب «نوم الرجال في المسجد»^۱

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي
 هُرَيْرَةَ، قَالَ: «لَقَدْ رَأَيْتُ سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِ الصُّفَّةِ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَلَيْهِ رِدَاءٌ، إِلَّا إِزَارٌ وَإِمَامًا
 كِسَاءً، قَدْ رَبَطُوا فِي أَعْتَاقِهِمْ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ نِصْفَ السَّاقَيْنِ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الْكَعْبَيْنِ،
 فَيَجْمَعُهُ بِيَدِهِ، كَرَاهِيَّةَ أَنْ تُرَى عَوْرَتُهُ» (ح ۴۴۲)

«يوسف بن عيسى، از ابن فضيل، از فضيل بن غزوان، از ابو حازم، از ابوهريره رضي الله عنه
 برای ما روايت کرده که وی گفته است: من هفتاد نفر از اصحاب صفه را دیده ام و در
 میان آن ها، کسی نبود که ردایی داشته باشد، بلکه فقط دارای ازار بودند و یا جامه ای
 داشتند که بر گردن های خویش بسته بودند؛ به طوری که برخی از این جامه ها تا
 نیمه ی ساق و برخی تا قوزک پا را می پوشانند؛ و جامه را با دست خود جمع می کرد، از
 بیم آن که مبادا عورتش دیده شود».

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ
 شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]».^۲

* در باب «قول الله تعالى: ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [طه: ۸۱]».^۳

* در باب «كيف كان عيش النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه وتخليهم من الدنيا».^۴

۱- همان ۶۳/۱

۲- همان ۷۲۵/۲

۳- همان ۸۰۹/۲

۴- همان ۹۵۶/۲

* در باب «اثم الزّناة».^۱

* در باب «الخطبة ایّام منی».^۲

۱- همان ۱۰۰۶/۲

۲- همان ۲۳۴/۱

۷۴- قاسم بن مالک مُزَنی، ابوجعفر کوفی رحمته

[متوفای ۱۹۰ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:

قاسم بن مالک مُزَنی، از این بزرگان، به نقل روایت پرداخته است:
مختار بن لفل؛ ابومالک أشجعی؛ ابن عون؛ خالد حدّاء؛ عاصم بن کلیب؛ جعید
بن عبدالرحمن؛ أجلح کندی؛ لیث بن ابی سلیم؛ عبدالملک بن ابی سلیمان؛ سعید
جریری؛ ایوب بن عائذ طائی و دیگران.

و از کسانی که از قاسم بن مالک مُزَنی، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد
اشاره نمود:

احمد بن حنبل؛ علی بن مدینی؛ ابوبکر و عثمان (دو پسر ابوشیبه)؛ یحیی بن
معین؛ محمد بن عبدالله بن نُمیر؛ زهیر بن حرب؛ عمرو الناقد؛ فروة بن ابوالمغراء؛
یعقوب بن ماهان؛ هشام بن یوسف نَهشلی؛ محمد بن حاتم مؤدّب؛ مجاهد بن موسی؛
احمد بن إشکاب؛ عمرو بن زرارة نیشابوری؛ زیاد بن ایوب طوسی؛ حسن بن عرفة؛ و
دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

ابوداود به نقل از احمد بن حنبل گوید: «کان صدوقاً»؛ «ابوجعفر قاسم بن مالک
مُزَنی، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و درستکار و امین است».

دوری و دیگران، از یحیی بن معین نقل کرده‌اند که وی گفته است: «ثقة»؛
«قاسم بن مالک، از زمره‌ی راویان مؤثّق و قابل اعتماد است».

۱- بیوگرافی «ابوجعفر، قاسم بن مالک» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۱۷۱/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۹۸۱/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۱۲۱/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۴۰۰/۱۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ
ذهبی ۳۲۴/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۹۳/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۲/۲،
«تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۸۲/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۳۹/۷؛ «خلاصة تهذیب
الکمال»، خزرجی، ص ۲۶۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۲۰/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۹۸/۸ و ۲۹۹

آجری به نقل از ابوداود گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث قاسم بن مالک مزنی، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

و ابوداود، در جایی دیگر گفته است: «ثقة»؛ «ابوجعفر مُزنی، فردی مورد اعتماد و مؤثق می‌باشد».

ابراهیم بن عبدالله هروی، محمد بن عبدالله بن عمار و ابوالحسن عجلی گویند: «ثقة»؛ «قاسم بن مالک مزنی، روایت کننده‌ای مؤثق و مورد اعتماد و مطمئن و قوی می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»؛ ابوجعفر، قاسم بن مالک مزنی را در شمار راویان ثقة و مورد اعتماد ذکر کرده است.

ابن سعد هم، وی را از مردمان کوفه قرار داد، و در ادامه گفته است: «كان ثقة صالح الحديث؛ بقى الى بعد التسعين ومائة»؛ «ابوجعفر قاسم بن مالک مزنی، یکی از راویان مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد که احادیث و روایات وی نیز در درجه‌ی صحّت و درستی رسیده‌اند؛ و ابوجعفر، تا پس از سال ۱۹۰ ه. ق زنده ماند و زندگی به سر برد و عمر نمود».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، ابوجعفر قاسم بن مالک مُزنی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

ابوجعفر، قاسم بن مالک مُزنی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، به شمار می‌آید؛ و این

۱- «عقود الجمان»، ص ۱۴۱

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۵

موارد، عبارتند از:

* در باب «صاع المدينة ومدّ النبي ﷺ وبركته»^۱

«حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكِ الْمُزَنِيِّ، حَدَّثَنَا الْجُعَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: «كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمْ الْيَوْمَ، فَزَيْدٌ فِيهِ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ» (ح ۶۷۱۲)

«عثمان بن ابوشیبه، از قاسم بن مالک مُزَنی، از جُعید بن عبدالرحمن، از سائب بن یزید، برای ما روایت کرده که وی گفته است: در روزگار رسول خدا ﷺ، صاع، معادل یک و یک سوم از مُدّ امروز شما بود؛ و در زمان عمر بن عبدالعزیز، بدان افزوده شد».

* در باب «حجّ الصبیان»^۲

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ، أَخْبَرَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكِ، عَنِ الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ، يَقُولُ: لِلْسَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، «وَكَانَ قَدْ حُجَّ بِهِ فِي ثَقَلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۱۸۵۹)

«عمرو بن زُرّارة، از قاسم بن مالک مُزَنی، از جُعید بن عبدالرحمن، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عمر بن عبدالعزیز شنیدم که درباره‌ی سائب بن یزید ﷺ می‌گفت: وی، همراه با وسایل بار سفر پیامبر ﷺ حج کرده است».

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۹۹۳/۲

۲- همان ۲۵۰/۱

۷۵- قبیصة بن عقبه بن محمد رضی اللہ عنہ

[متوفای ۲۱۵ هـ . ق]

علامه ذهبی، در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث، راوی مؤثق و مطمئن، بسیار روایت کننده‌ی حدیث: (قبیصة بن عقبه بن محمد بن سفیان بن عقبه بن ربیعہ بن جُنید بن رِئاب بن حبیب بن سُواء بن عامر بن صعصعة) ابوعامر سُوائی کوفی می‌باشد.

قبیصة بن عقبه، از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است:

شعبه؛ سفیان ثوری؛ اسرائیل؛ ورقاء؛ فطر بن خلیفة؛ و مسعر بن کدام.

وی، همچنین تابعین کوچک را نیز ملاقات و دیدار کرد و از عیسی بن طهمان و

امثال وی، به سماع حدیث پرداخت.

و از کسانی که از قبیصة بن عقبه، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد

اشاره کرد:

عبد بن حُمید؛ ابوزرعة؛ ابوبکر صغانی؛ حارث بن ابی أسامة؛ و شماری دیگر از

دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

بخاری و دیگر محدثان (صاح شش گانه) نیز با واسطه‌ی (پسرش به نام عقبه)،

از وی، حدیث روایت نموده‌اند.

احمد بن حنبل گوید: «کان قبیصةً ثقةً، رجلاً صالحاً، لا بأس به»؛ «قبیصة بن

۱- بیوگرافی «قبیصة بن عقبه بن محمد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»، امام بخاری ۱۷۷/۱/۴؛ «رجال صحیح بخاری»، کلاباذی ۹۸۶/۲؛ «الجرح و

التعدیل»، رازی ۱۲۶/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۴۷۳/۱۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ

ذهبی ۱۳۰/۱۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۵/۲؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۹۶/۲؛ «تقریب

التهدیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶/۲؛ «تهدیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۱۵/۱۵؛ «کتاب الثقات»،

ابن حبان ۲۱/۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۶۸؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی،

ص ۱۶۴؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۴۰۳/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۲۲/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۷۳/۱ - ۳۷۵

عقبه، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مردی شریف و درستکار، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد و توانا و کاردان بود؛ و در روایات و احادیث وی نیز، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا او، ثقة و مورد اعتماد بود».

یحیی بن معین گوید: «قبیصه، ثقة فی کل شیء؛ الا فی حدیث سفیان»؛ «قبیصه، در مورد هر چیزی - به جز در حدیث سفیان - ثقة و قابل اعتماد است».

اسحاق بن یسار نیز گفته است: «ما رأیت فی الشیوخ أحفظ من قبیصه»؛ «در مشایخ و اساتید، کسی را حافظ‌تر و ضابط‌تر از قبیصه ندیده‌ام».

هناد بن سری - یکی از زاهدان و پارسایان کوفه - نیز به ذکر قبیصه بن عقبه پرداخته و گفته است: «الرجل الصالح»؛ «وی، مردی صالح و شریف، درستکار و نجیب، محترم و بزرگ‌منش، کاردان و توانا، متخصص و کارشناس و شایسته و بایسته بود». و به هنگام گفتن این سخن، چشمان هناد بن سری، اشک‌آلود شد.

و سرانجام، قبیصه بن عقبه، به سال ۲۱۵ ه. ق در ۸۰ سالگی درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن خیراش گفته است: «صدوق»؛ «قبیصه بن عقبه، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود».

صالح بن محمد نیز گفته است: «کان رجلاً صالحاً، تکلّموا فی سماعه من سفیان»؛ «قبیصه، مردی صالح و درستکار، شریف و محترم، نجیب و بزرگ‌منش، کاردان و توانا و شایسته و کارشناس بود؛ و علماء و صاحب نظران حدیث، فقط درباره‌ی سماعش از سفیان، سخن گفته‌اند و آن را مورد تردید قرار داده‌اند».

نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث قبیصه بن عقبه، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، قبیصه بن عقبه را در شمار راویان مؤثق و مورد اعتماد ذکر کرده است.

ابن سعد گوید: «كان ثقةً صدوقاً، كثير الحديث عن سفیان الثوري»؛ «قبیصة، فردی ثقة و قابل اعتماد، صادق و راستگو و درستکار و امانت‌دار می‌باشد، که به نقل روایات زیادی از سفیان ثوری پرداخته است».

و در کتاب «الزهرة»، چنین وارد شده است: «روی عنه البخاری أربعة وأربعین حديثاً»؛ «بخاری از قبیصة بن عقبه، چهل و چهار حدیث، روایت نموده است.»
و همچنین قبیصة بن عقبه، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، قبیصة بن عقبه را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.
و همچنین حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند قرار داده است.

نگارنده گوید:

قبیصة بن عقبه رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «میراث السائبة»^۳

«حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ هُزَيْلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْإِسْلَامِ لَا يُسَيَّبُونَ، وَإِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُسَيَّبُونَ» (ح ۶۷۵۳)

«قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابوقیس؛ از هزئیل؛ از عبدالله بن مسعود رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: «اهل اسلام، بنده را سائبه نمی‌ساختند و اهل جاهلیت، بنده را سائبه قرار می‌دادند». (سائبة: بنده‌ای آزاد شده که کسی حق گرفتن

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۱

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۶۶

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۹۹

میراث او را ندارد).

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا﴾ [المائدة: ۳۲]»^۱

«حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا» (ح ۶۸۶۷)

«قبیصه بن عقبه، از سفیان، از اعمش، از عبدالله بن مرّة، از مسروق، از عبدالله بن مسعود[ؓ] برای ما روایت کرده که آن حضرت[ؐ] فرمودند: «هیچ فردی به ناحق کشته نمی‌شود، مگر آن که سهمی از سزای آن، به نخستین فرزند آدم (که برادرش را کشت) می‌رسد».

* در باب «علامة المنافق»^۲

«حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُوْتِيَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ" تَابَعَهُ شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ» (ح ۳۴)

«قبیصه بن عقبه، از سفیان، از اعمش، از عبدالله بن مرّة، از مسروق، از عبدالله بن عمرو[ؓ] برای ما روایت کرده که آن حضرت[ؐ] فرمودند: «هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است؛ و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد، مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت، عبارتند از: هرگاه امانتی، بدو سپرده شود، خیانت می‌کند؛ هنگام صحبت کردن، دروغ می‌گوید؛ اگر عهد و پیمانی ببندد؛ پیمانش را می‌شکند؛ و هنگام دعوا، دشنام می‌دهد و ناسزا می‌گوید».

* در باب «مباشرة الحائض»^۳.

۱- همان ۱۰۱۴/۲

۲- همان ۱۰/۱

۳- همان ۴۴/۱

- * در باب «ما يستر من العورة»^۱.
- * در باب «الصلاة الى الأسطوانة»^۲.
- * در باب «السجود على سبعة أعظم»^۳.
- * در باب «اتباع النساء الجنازة»^۴.
- * در باب «صدقة الفطر، صاع من شعير»^۵.
- * در باب «كسوة الكعبة»^۶.
- * در باب «الصلاة بمنى»^۷.
- * در باب «ما يتنزّه من الشبهات»^۸.
- * در باب «جوائز الوفد»^۹.
- * در باب «ذكر أسلم وغفار ومزينة وجهينة وأشجع»^{۱۰}
- به هر حال، روايات قصبه بن عقبه رضي الله عنه در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رضي الله عنه، در بيشتتر از ۴۴ مورد آمده است.

۱- همان ۵۳/۱

۲- همان ۷۲/۱

۳- همان ۱۱۲/۱

۴- همان ۱۷۰/۱

۵- همان ۲۰۴/۱

۶- همان ۲۱۷/۱

۷- همان ۲۲۵/۱

۸- همان ۲۷۶/۱

۹- همان ۴۲۹/۱

۱۰- همان ۴۹۸/۱

۷۶- لیث بن سعد حنفی رحمته الله؛ امام اهل مصر در فقه و حدیث^۱

[متوفای ۱۷۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث، شیخ سرزمین مصر و عالم و دانشمند و رهبر و زعیم آن دیار، «ابوالحارث فهمی»، آزاده‌ی اصفهانی می‌باشد که اصالتاً مصری است. لیث بن سعد، از این بزرگانِ عرصه‌ی علم و دانش و حکمت و فرزاندگی، به روایت حدیث پرداخته است:

عطاء بن ابی رباح؛ نافع عمری؛ ابن ابی ملیکه؛ سعید مقبری؛ زهری؛ ابوالزبیر مکی؛ مشرح بن هاعان؛ ابوقبیل معافری؛ یزید بن ابی حبیب؛ جعفر بن ربیع؛ و شمار زیادی از دیگر طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی روایت و درایت.

وی، در نقل روایت، تا آنجا پیش رفت و در این زمینه، توجه و عنایت ورزید که حتی از شاگردان خویش، حدیث روایت می‌نمود.

و از کسانی که از لیث بن سعد، به نقل حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد: محمد بن عجلان؛ - وی استاد لیث بن سعد نیز می‌باشد -؛ ابن وهب؛ سعید بن ابی مریم؛ عبدالله بن صالح - کاتب لیث بن سعد -؛ یحیی بن بکیر؛ یحیی بن یحیی نیشابوری؛ یحیی بن یحیی قرطبی؛ قتیبۀ بن سعید؛ محمد بن رُمح؛ عیسی بن حمّاد؛ ابوالجهم باهلی؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

۱- بیوگرافی «لیث بن سعد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۴۶/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۰۰۵/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۷۹/۷؛ «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۳/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۳۶/۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸۵/۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۳/۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۱۲/۸؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۸/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۳۶/۱۵؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۳۶۰/۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۲۷۵؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۳۳/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۲۴/۱

لیث بن سعد، بزرگ و رهبر سرزمین مصر و عالم بزرگوار و بزرگ منش و دانشمند برجسته و شاخص آنجا به شمار می‌آمد؛ شافعی، بر وفات لیث بن سعد، بسیار تأسف خورد و ناراحت و اندوهگین شد. و امام شافعی، پیوسته می‌گفت: «هو أفة من مالك؛ إلا ان أصحابه لم يقوموا به»؛ «لیث بن سعد، از مالک، فقیه‌تر و دانشورتر و آگاه‌تر و داناتر بود؛ ولی شاگردان و پیروان لیث، به جانبداری و حمایت و پشتیبانی و تکامل فقه وی پرداختند و راه را برای رشد و ترقی و تعالی و پیشرفت فقه او، هموار ساختند».

امام شافعی، در جایی دیگر گوید: «كان أتبع للأثر من مالك»؛ «لیث بن سعد، نسبت به مالک، بیشتر به دنبال اتباع و پیروی از حدیث بود».

یحیی بن بکیر گوید: «هو أفة من مالك؛ لكن الحظوظ لملك»؛ «لیث بن سعد، از مالک، فقیه‌تر و دانشورتر و آگاه‌تر و داناتر بود؛ ولی تمامی بهره‌ها و نصیب‌ها (در راه رشد و ترقی و تکامل و پیشرفت فقه)، از آن مالک بود».

ابن وهب نیز گفته است: «لو لا الليث ومالك، لضلنا»؛ «اگر چنانچه لیث بن سعد و مالک بن انس نمی‌بودند، حتماً ما گمراه و منحرف می‌شدیم و راه خود را گم می‌کردیم و سرگردان و حیران و افتان و خیزان می‌شدیم».

عبدالمملک بن یحیی بن بکیر، از پدرش نقل می‌کند که گفت: «ما رأيتُ أحداً أكمل من الليث؛ كان فقيه البدن، عربي اللسان، يحسن القرآن والنحو؛ ويحفظ الشعر والحديث، حسن المذاكرة؛ لم أر مثله»؛ «من کسی را کامل‌تر از لیث بن سعد ندیده‌ام؛ وی، فقیهی توانمند، دانشوری کاردان و صاحب نظری قوی بود که زبانش عربی بود و به بهترین وجه، به قرآن و مسائل نحوی، آشنایی و شناخت داشت و به حفظ شعر و حدیث همّت می‌گماشت و به زیبایی و نیکویی، به بحث و مباحثه و مذاکره و گفتگو و گفت و شنود با دیگران می‌پرداخت؛ و هرگز کسی را چون او، به خود ندیده‌ام».

ابوطاهر بن سرح، از ابن وهب نقل می‌کند که گفت: «لو لا مالك والليث، هلكنّا؛ كنتُ أظنّ أنّ كلّ ما جاء عن النبي ﷺ، يفعل به»؛ «اگر چنانچه مالک بن انس و لیث بن سعد نمی‌بودند، هلاک و تباه می‌شدیم؛ و من، یقین دارم که هر آنچه از پیامبر ﷺ (از اوامر و فرامین، تعلیم و آموزه‌ها، احکام و دستورات و توصیه‌ها و سفارش‌ها) وارد شده است، لیث بن سعد، به تمامی آن‌ها، جامه‌ی عمل می‌پوشاند و آن‌ها را در زندگی

خویش، نصب العین و آویزه‌ی گوش خود قرار می‌داد».

حرملة گوید: «سمعتُ ابن وهب يقول: كان الليث يصل مالکاً كل سنة بمائة دينار؛ وكتب مالک اليه: أن عليّ ديناراً. فبعث اليه بخمس مائة دينار»؛ «از ابن وهب شنیدم که می‌گفت: عادت لیث بن سعد بر آن بود که هر ساله، صد دینار به مالک بن انس، به رسم تعارف و هدیه، پیشکش می‌نمود؛ و یک بار اتفاق افتاد که مالک بن انس برای لیث بن سعد نامه نوشت و در آن نامه او را در جریان بدهکاری خویش قرار داد؛ از این رو، لیث بن سعد نیز برای او، پانصد دینار فرستاد».

اثرم نیز گفته است: احمد بن حنبل گوید: «ما في هؤلاء المصريين أثبت من الليث؛ لا عمرو بن الحارث ولا أحد»؛ «در میان علماء و صاحب نظران مصری، کسی مطمئن‌تر و معتبرتر و قوی‌تر و مؤثّق‌تر از لیث بن سعد، وجود ندارد؛ نه عمرو بن حارث بدو می‌رسد و با او برابری می‌کند و نه کسی دیگر».

به هر حال، مناقب و فضائل و امتیازها و ویژگی‌ها و فاکتورها و مؤلفه‌ها و مزایا و برتری‌های لیث بن سعد، بسیار فراوان و بی‌شمار است؛ و فقط می‌توان چنین گفت که وی، پیشوا و امامی دینی، حجتی در حدیث و صاحب کتاب‌ها و تصانیف فراوان بود که در شب جمعه - نیمه‌ی ماه شعبان - به سال ۱۷۵ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

در کتاب «جامع المسانید»^۱ خوارزمی آمده است: «هو يروى عن الامام أبى حنيفة أيضاً في هذه المسانيد»؛ «لیث بن سعد نیز در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۲، به ذکر لیث بن سعد پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف، معرفی کرده و در ادامه گفته است: «هو إمام أهل مصر في الفقه والحديث»؛ «وی، امام و پیشوای مردمان مصر، در فقه و حدیث می‌باشد».

۱- «جامع المسانيد» ۵۵۰/۲

۲- «الجواهر المضیة» ۴۱۶/۱

قاضى القضاة (رئيس ديوان على كل کشور) شمس الدين ابن خلکان، در تاريخ خویش گوید: «رأيتُ في بعض المجاميع، أنّ الليث كان حنفي المذهب»؛ «در برخی از فرهنگستان‌ها و بنيادهای علمی و ادبی، دیدم که لیث بن سعد، مذهب حنفی داشته است».

امام شافعی گفته است: «الليث كان افقه من مالك؛ إلا أنّ أصحابه لم يقوموا به؛ وكان الليث من الأكرماء الأجواد»؛ «لیث بن سعد، از مالک، فقیه‌تر و دانشورتر و آگاه‌تر و داناتر بود؛ ولی شاگردان و پیروان لیث، به جانبداری و حمایت و پشتیبانی و تکامل فقه وی نپرداختند و راه را برای رشد و ترقی و تعالی و پیشرفت فقه او، هموار نساختند؛ و لیث بن سعد، یکی از انسان‌های مهربان و خوش قلب، نجیب و شریف، بزرگ منش و بخشنده، سخاوتمند و دست و دل باز، سخی و گشاده دست و جواد و بزرگوار بود».

علامه تهانوی، در مقدمه‌ی کتاب «اعلاء السنن»^۱، به ذکر لیث بن سعد پرداخته و در ادامه گفته است: «ذکره القاری فی المناقب، فی أصحاب الامام أيضاً»؛ «ملا علی قاری نیز در کتاب «المناقب» (ص ۵۵)، لیث بن سعد را در زمره‌ی شاگردان امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، لیث بن سعد را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد حارثی گفته است: «روی الليث بن سعد عن ابي حنيفة وعن ابي يوسف عن ابي حنيفة؛ وروی عنه ابوحنيفة»؛ «لیث بن سعد، به دو طریق از امام ابوحنیفه رحمته، به نقل روایت پرداخته است:

۱- از خود امام ابوحنیفه رحمته (بدون واسطه).

۲- از امام ابویوسف، از امام ابوحنیفه رحمته.

و امام ابوحنیفه رحمته نیز از لیث بن سعد، حدیث روایت نموده است».

۱- «مقدمه‌ی اعلاء السنن» ۱۰۰/۳

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۲ و ۱۴۳

و همچنین، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»،^۱ لیث بن سعد را در شمار راویان سرزمین مصر، که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

لیث بن سعد رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «المسح علی الخفین»^۲

«حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدِ الْحَرَائِطِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةَ، عَنْ أَبِيهِ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّهُ خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، فَاتَّبَعَهُ الْمُغِيرَةُ بِإِذَاوَةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَصَبَّ عَلَيْهِ حِينَ فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ فَتَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى الْخَفَيْنِ» (ح ۲۰۳)

«عمرو بن خالد حرّانی، از لیث بن سعد، از یحیی بن سعید، از سعد بن ابراهیم، از نافع بن جبیر، از عروّه بن مغیره، از پدرش مغیره بن شعبه رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای قضای حاجت بیرون رفت و مغیره بن شعبه رحمته نیز از پی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفت؛ و چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم از قضای حاجت برگشت، مغیره رحمته برای وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم آب ریخت؛ و آن حضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد و بر موزه‌ها مسح نمود».

* در باب «فضل العشاء»^۳

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ، قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الْإِسْلَامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النَّسَاءُ وَالصَّبِيَانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لِأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ غَيْرِكُمْ» (ح ۵۶۶)

«یحیی بن بکیر، از لیث بن سعد، از عقیل، از ابن شهاب، از عروّه برای ما روایت

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۳۱

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱/۳۳

۳- همان ۱/۸۰

کرده که عایشه رضی الله عنها بدو گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخیر انداخت؛ و از خانه بیرون نیامد تا این که عمر بن خطاب رضی الله عنه او را صدا زد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! زنان و کودکان خواب رفتند! آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضران فرمود: «هیچ کس از اهل زمین، جز شما، منتظر این نماز نیست».

* در باب «نوم الجنب»^۱

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْرُقَدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنْبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ، فَلَيْرُقَدُ وَهُوَ جُنْبٌ» (ح ۲۸۷)

«قتیبه، از لیث بن سعد، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا در حالت جنابت، می‌توانیم بخوابیم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ اگر وضو بگیرید؛ می‌توانید بخوابید».

* در باب «ما یستر من العورة»^۲

«حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ» (ح ۳۶۷)

«قتیبه بن سعید، از لیث بن سعد، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، از ابوسعید خدری رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که شخص، خود را طوری در لباس بپیچد که دست هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آن‌ها مشکل باشد؛ و همچنین از احتباء که موجب کشف عورت می‌شود، منع فرمودند».

(احتباء: یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر؛ که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت می‌شود.)

* در باب «هل یمضمض من اللبن»^۱

۱- همان ۴۲/۱

۲- همان ۵۳/۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، وَقُتَيْبَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " شَرِبَ لَبَنًا فَمُضْمَضٌ "، وَقَالَ: " إِنْ لَهُ دَسْمًا " تَابَعَهُ يُونُسُ، وَصَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ، عَنِ الرَّهْرِيِّ» (ح ۲۱۱)

«یحیی بن بکیر و قتیبہ بن سعید، از لیث بن سعد، از عقیل، از ابن شہاب، از عبیداللہ بن عبداللہ بن عتبہ، از عبداللہ بن عباس رحمتهما برای ما روایت کرده کہ وی گفته است: رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شیر نوشید؛ سپس مضمضمہ کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد».

* در باب «رؤية الهلال»^۲.

* در باب «فضل من قام رمضان»^۳.

* در باب «الاعتكاف في العشر الاواخر والاعتكاف في المساجد كلها»^۴.

* در باب «المعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة»^۵.

* در باب «زيارة المرأة زوجها في اعتكافها»^۶.

* در باب «التجارة في البحر»^۷.

* در باب «كسب الرجل وعمله بيده»^۸.

* در باب ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾^(۷۶)

[البقرة: ۲۷۶]^۹.

۱- همان ۳۴/۱

۲- همان ۲۵۵/۱

۳- همان ۲۶۹/۱

۴- همان ۲۷۱/۱

۵- همان ۲۷۲/۱

۶- همان ۲۷۳/۱

۷- همان ۲۷۷/۱

۸- همان ۲۷۸/۱

۹- همان ۲۸۰/۱

* در باب «اذا خَيْرَ أحدهما صاحبه بعد البيع، فقد وجب البيع»^۱.

* در باب «من رأى اذا اشترى طعاماً جزافاً أن لا يبيعه حتى يؤويه الى رحله والأدب في ذلك»^۲.

به هر حال، روايات «ليث بن سعد»رضي الله عنه در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رضي الله عنه، در بيشتر از ۲۵۹ مورد آمده است.

۱- همان ۲۸۴/۱

۲- همان ۲۸۶/۱

۷۷- مالک بن مِغُول حنفی رحمته

[متوفای ۱۵۹ ه. ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی «مالک بن مِغُول بن عاصم غَرَبَةَ بن حارثة بن جریج بن بَجِیلَةَ بَجَلِی، ابوعبدالله کوفی» می‌باشد.

از کسانی که مالک بن مِغُول، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ابواسحاق سبیبی؛ عون بن ابی جُحیفه؛ سماک بن حرب؛ نافع مولی ابن عمر؛ زبیر بن عدی؛ محمد بن سوقة؛ ولید بن عیزار؛ ابوالسفر؛ ابوالحصین اسدی؛ عبدالرحمن بن اسود بن یزید نخعی؛ حکم بن عتیبة؛ عبدالله بن بریده؛ طلحة بن مصرف و دیگر بزرگان عرصه‌ی علم و دانش.

و از افرادی که به نقل روایت از مالک بن مِغُول پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

ابواسحاق - استاد مالک بن مِغُول - ؛ شعبه؛ مسعر بن کدام؛ سفیان ثوری؛ زائده؛ ابن عینیة؛ اسماعیل بن زکریا؛ یحیی بن سعید قَطَّان؛ وکیع؛ عبدالله بن مبارک؛ ابومعاویة؛ ابن نُمیر؛ ابواسامة؛ زید بن حباب؛ عبیدالله أشجعی؛ عبدالرحمن بن مهدی؛ مخلد بن یزید؛ ابواحمد زبیری؛ شعیب بن حرب؛ یحیی بن آدم؛ خَلَّاد بن یحیی؛

۱- بیوگرافی «مالک بن مِغُول» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۱۴/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۱۳۵/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۱۵/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۷۴/۷؛ «شذرات الذهب»؛ ابن عماد ۲۴۷/۱ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۱۶/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵۵/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۰۷/۱۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۶۲/۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۳۱۴؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۹۲؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۴۸۰/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۰/۱۰ و ۲۱

ابونُعیم؛ فریابی؛ محمد بن سابق؛ مسلم بن ابراهیم؛ عمرو بن مرزوق؛ ربیع بن یحیی اشنانی؛ و دیگران.

ابوطالب، به نقل از احمد بن حنبل گوید: «ثقة ثبت في الحديث»؛ «مالک بن مِغُول، در حدیث، هم مؤثّق و قابل اعتماد است و هم مطمئن و قوی و درستکار و امانت دار». یحیی بن معین، ابوحاتم و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «مالک بن مِغُول، از زمره‌ی راویان ثقه و مورد اعتماد بود».

ابونُعیم گوید: «حدثنا مالك بن مِغُول وكان ثقة»؛ «مالک بن مِغُول به ما خبر داد؛ و به راستی او، فردی مؤثّق و قابل اعتماد بود».

احمد عجلی نیز گفته است: «رجل صالح مبرز في الفضل»؛ «مالک بن مِغُول، مردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کارآمد و متخصص و کاردان و در فضل و احسان و نیکی و خوش خدمتی، سرآمد و پیشگام بود».

طبرانی گوید: «من خيار المسلمين»؛ «مالک بن مِغُول، یکی از برگزیدگان و بهترین مسلمانان بود».

عمرو بن علی، بر این باور است که مالک بن مِغُول، به سال ۱۵۷ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ابن سعد معتقد است که وی، به سال ۱۵۸ هـ. ق درگذشته و چهره در نقاب خاک کشیده است؛ و ابونُعیم و دیگران نیز بر این باورند که مالک بن مِغُول، به سال ۱۵۹ هـ. ق دار فانی را وداع گفته و به دیار یار پرگشوده است.

ابن سعد گفته است: «كان ثقة مأموناً كثير الحديث، فاضلاً، خيراً»؛ «مالک بن مِغُول، فردی مؤثّق و قابل اعتماد، مطمئن و قوی، درستکار و امانت دار، بسیار روایت کننده‌ی حدیث، فاضل و محترم، شریف و پاکدامن، نجیب و بزرگواری و برگزیده و بهترین بود».

بخاری گوید: عبدالله بن سعید گفته است: از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم که می‌گفت: «اذا رأيت الكوفي يذكر مالك بن مِغُول بخير؛ فاطمناً اليه»؛ «هرگاه مردی از مردمان کوفه را دیدی که مالک بن مِغُول را به نیکی و خوبی یاد می‌کند، پس بدو اعتماد کن».

و ابن حَبَّان نیز در کتاب «الثقات» گوید: «کان من عبّاد اهل الکوفه و متقنیهم»؛ «مالک بن مَعُول، یکی از عابدان و زاهدان و پارسایان و پرهیزگاران اهل کوفه و یکی از استادان و خبرگان و کاردانان و کارآمدان و متخصصان و شایستگان و درستکاران و حاذقان آنها بود».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذکر مالک بن مَعُول پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف ذکر کرده و در ادامه گفته است: «احد من قال فيه الامام في جماعة: «أنتم مسارّ قلبي وجلاء حُزنی»؛ حَجَّةً امامٌ روی له الشیخان وأصحاب السنن»؛ «مالک بن مَعُول، یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته است که امام در حق آنان فرمود: «شمایان! باعث سرور و شادمانی قلبم و از میان رفتن ناراحتی و دردم هستید». وی، در حدیث، حَجَّت بود و در دین، امام و پیشوا؛ شیخان (بخاری و مسلم) و نویسندگان «سُنن» (ترمذی، ابوداود، نسایی، ابن ماجه و ...) نیز به نقل روایت از وی پرداخته‌اند».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، مالک بن مَعُول را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و بدین سان، حافظ ابن بَرَّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

مالک بن مَعُول رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «انَّ الخمر من العنب»^۴

۱- «الجواهر المضية» ۱۵۰/۲

۲- «عقود الجمان»، ۱۴۳/۱

۳- «المناقب»؛ کردری ۲۲۰/۲

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۳۶/۲

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغُولٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخُمْرُ وَمَا بِالْمَدِينَةِ مِنْهَا شَيْءٌ» (ح ۵۵۷۹)

«حسن بن صباح، از محمد بن سابق، از مالک بن مغول، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: بی گمان شراب (انگور) حرام کرده شد و حال آن که در مدینه، از آن، چیزی موجود نبود».

* در باب «فضل الجهاد والسير»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغُولٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْعِزَّارِ، ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى مِيقَاتِهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «تُمُّ بِرُ الْوَالِدَيْنِ»، قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فَسَكَتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَوْ اسْتَزِدُّهُ لَرَأَدَنِي (ح ۲۷۸۲)

«حسن بن صباح، از محمد بن سابق، از مالک بن مغول، از ولید بن عیزار، از ابوعمرو شیبانی، برای ما روایت کرده که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بهترین عمل کدام است؟ فرمود: «نماز در وقت آن». گفتم: پس از آن، کدام عمل قرار دارد؟ فرمود: «نیکی کردن به پدر و مادر». گفتم: پس از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».

سپس سکوت کردم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی دیگر نپرسیدم؛ و اگر زیادت می پرسیدم، حتماً زیادت را پاسخ می داد».

* در باب «صفة النبي صلی الله علیه و آله»^۲

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغُولٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَوْنَ بْنَ أَبِي جُحَيْفَةَ، ذَكَرَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دُفِعْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- همان ۳۹۰/۱

۲- همان ۵۰۳/۱

وَهُوَ بِالْأَبْطَحِ فِي قُبَّةِ كَانَ بِالْهَاجِرَةِ، خَرَجَ بِلَالٌ فَنَادَى بِالصَّلَاةِ ثُمَّ دَخَلَ، فَأَخْرَجَ فَضَلَ
وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَوَقَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُ، ثُمَّ دَخَلَ فَأَخْرَجَ
الْعَنْزَةَ وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى وَيَبِصُ سَاقِيهِ، فَكَرَّرَ الْعَنْزَةَ
ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ» (ح ۳۵۶۶)

«حسن بن صباح، از محمد بن سابق، از مالک بن مَعُول؛ از عون بن ابی جحيفة،
از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: برحسب اتفاق، به نزد پیامبر ﷺ
رسیدم؛ آن حضرت ﷺ در محل «أبطح» در خیمه، استراحت می کردند و هوا نیز بس
گرم بود. بلال ﷺ آمد و اذان نماز گفت و سپس داخل شد. وی، باقی مانده‌ی آب وضو
رسول خدا ﷺ را با خود آورد. مردم بر آن هجوم آوردند و از آن آب، برای خویشتن
برگرفتند. آنگاه بلال داخل شد و نیزه‌ی کوچک را بیرون آورد و رسول خدا ﷺ نیز
بیرون شد؛ گویی هم اکنون به سوی درخشش ساق‌های آن حضرت ﷺ می‌نگرم؛
بلال ﷺ نیزه‌ی کوچک را در زمین فرو کرد؛ سپس آن حضرت ﷺ دو رکعت نماز ظهر و
دو رکعت نماز عصر را گزارد؛ و این در حالی بود که از جلو وی، الاغ‌ها و زنان عبور
می‌کردند».

* در باب «غزوة الحديبية»^۱.

* در باب «مرض النبي ﷺ ووفاته»^۲.

* در باب «الوصاة بكتاب الله»^۳.

۱- همان ۲/۲۰۶

۲- همان ۲/۴۶۱

۳- همان ۲/۷۵۱

۷۸- محمد بن بشر (بن فُرافِصة بن مُختار) عبدی کوفی رحمته

[متوفای ۲۰۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:
وی، حافظ مؤثّق و قابل اعتماد: ابوعبدالله عبدی کوفی می‌باشد که از این افراد،
به نقل روایت پرداخته است:

هشام بن عروة؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ عبیدالله بن عمر؛ زکریا بن ابی زائدة؛ و
شمار زیادی از دیگر بزرگان عرصه‌ی علم و دانش.
و از کسانی که از محمد بن بشر، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان این افراد را نام
برد:

علی بن مدینی؛ اسحاق بن راهویه؛ ابوکریب؛ عبدالله بن حمید؛ ابن فرات؛ محمد
بن عاصم ثقفی؛ و دیگران.

ابوعبدالله آجری گوید: «سألتُ اباداود عن سماع محمد بن بشر من ابن ابی عروبة؟
فقال: هو أحفظ من كان بالكوفة»؛ «از ابوداود، درباره‌ی سماع محمد بن بشر از ابن ابی
عروبة پرسیدم. وی، در پاسخ گفت: محمد بن بشر، حافظ‌ترین و ضابط‌ترین علماء و
صاحب نظران کوفه است».

یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «محمد بن بشر، روایت کننده‌ای مؤثّق و قابل
اعتماد است».

۱- بیوگرافی «محمد بن بشر عبدی کوفی» را در این منابع دنبال کنید:
«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۵/۱/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۱۰/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»،
حافظ ذهبی ۲۶۵/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۴/۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی
۶۴/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۸/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۳۷/۱۶؛
«کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۴۱/۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۸۰؛ «الجمع بین
رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۳۵/۲

۲- «تذکرة الحفّاظ» ۳۲۲/۱

بخاری نیز گفته است: «مات محمد بن بشر، سنة ثلاث ومائتين»؛ «محمد بن بشر، به سال ۲۰۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.»

و برخی از احادیث و روایات محمد بن بشر - که دارای اسناد عالی هستند - در مُسند عبد بن حمید و دیگران نیز آمده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گفته است:

يعقوب بن شيبه و محمد بن سعد گفته‌اند: «و كان ثقة، كثير الحديث»؛ «محمد بن بشر، فردی مؤثق و قابل اعتماد و بسیار روایت کننده‌ی حدیث می‌باشد».

نسایی و ابن قانع گفته‌اند: «ثقة»؛ «محمد بن بشر، روایت کننده‌ای مطمئن و مورد وثوق و درستکار و قابل اعتماد است».

ابن جنید به نقل از یحیی بن معین گفته است: «لم يكن به بأس»؛ «در روایات و احادیث محمد بن بشر، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، ثقة و مورد اعتماد است».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲، محمد بن بشر را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۴ آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و سمع أباحنيفة؛ وروی عنه في هذه المسانيد»؛ «محمد بن بشر، از امام ابوحنیفه رحمته الله، سماع حدیث نموده و در این مسانید نیز، به نقل روایت از وی، پرداخته است».

نگارنده‌ی سطور گوید:

۱- «تهذیب التهذیب» ۶۴/۹

۲- «عقود الجمان»، ص ۹۲

۳- «المناقب»؛ کردری ۲۲۵/۲

۴- «جامع المسانید» ۳۵۷/۲

محمد بن بشر رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد، عبارتند از:

* در باب «اذا قال رجل لبعده: هو الله، ونوى العتق؛ والاشهاد في العتق»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ لَمَّا أُقْبِلَ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ، وَمَعَهُ غُلَامُهُ صَلَّى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ»، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ: (البحر الطويل) يَا لَيْلَةَ مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا ... عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ» (ح ۲۵۳۰)

«محمد بن عبدالله بن نُمَیر، از محمد بن بشر، از اسماعیل، از قیس برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: وقتی که او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه به راه افتادند، یکدیگر را گم کردند. مدتی بعد، در حالی که ابوهریره رضی الله عنه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، غلامش آمد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوهریره! غلامت آمد». ابوهریره رضی الله عنه عرض کرد. شما گواه باشید که من او را آزاد کردم. راوی گوید: ابوهریره رضی الله عنه در مسیر راه مدینه، این شعر را می‌خواند: چه شب طولانی و پرمشقتی را پشت سر گذاشتم؛ اما شکر خدا را که از دیار کفر، نجات یافتیم».

* در باب «کراهية السفر بالمصاحف الى أرض العدو»^۲

«وَكذَلِكَ يُرَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ سَافَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْفُرَّانَ» (قبل از حدیث ۲۹۹۰)

«و بدین سان از محمد بن بشر، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. و ابن اسحاق نیز عبیدالله را متابعت کرده است؛ آن هم از نافع، از

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۳۴۳/۱

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۴۱۹/۱ و ۴۲۰

ابن عمر رضی الله عنهما، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

و بی گمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وی، به سرزمین دشمن سفر کردند و این در حالی بود که آنان، قرآن را می دانستند؛ (یعنی قرآن را با خود نبرده بودند، تا مبادا به دست کافران افتد و بدان گستاخی کنند).»

* در باب «من سمی باسماء الأنبياء»^۱

«حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: قُلْتُ لِابْنِ أَبِي أَوْفَى: رَأَيْتَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «مَاتَ صَغِيرًا، وَلَوْ قُضِيَ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيٌّ عَاشَ ابْنُهُ، وَلَكِنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ» (ح ۶۱۹۴)

«عبدالله بن نُمیر، از محمد بن بشر، از اسماعیل برای ما روایت کرده که وی گفته است: به ابن ابی اوفی گفتم: آیا ابراهیم، فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده بودی؟ گفت: او در کودکی مرد؛ اگر چنانچه مقدر می بود که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیامبری وجود داشته باشد، حتماً فرزندش زنده می ماند؛ ولی پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله پیامبری نیست.»

۷۹- محمد بن حسن بن عمران مُزَنی واسطی رحمته

[متوفای ۲۲۲ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، محمد بن حسن بن عمران مُزَنی واسطی، قاضی شهر «واسط» می‌باشد. او،
اصالتاً از شام بود.
و از کسانی که محمد بن حسن واسطی، به نقل روایت از آنها پرداخته است،
می‌توان بدین افراد اشاره کرد:
اسماعیل بن ابی خالد؛ عوف اعرابی؛ ابی شیبۀ یوسف بن ابراهیم جوهری؛ أصبغ
بن زید وراق؛ سعید بن ابوعروبة؛ ابوسعید بقال؛ محمد بن اسحاق بن یسار؛ عوام بن
حوشب؛ و کسان دیگر.
و از محمد بن حسن واسطی نیز، این افراد، حدیث روایت کرده‌اند:
احمد بن حنبل؛ محمد بن سلام جُمَحی؛ محمد بن سلام پیکنندی؛ محمد بن
عیسی بن طباع؛ ابراهیم بن موسی رازی؛ عمرو بن عون واسطی؛ محمد بن اسماعیل
بن سمره؛ محمد بن اسماعیل بن بختری؛ و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و
دانش و حکمت و فرزاندگی.
عبدالله بن احمد، از پدرش نقل می‌کند که گفت: «لیس به بأس»؛ «در روایات و
احادیث محمد بن حسن واسطی، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، ثقه و
مورد اعتماد است».
ابن ابوخیثمة به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «محمد بن حسن واسطی،

۱- بیوگرافی «محمد بن حسن بن عمران مُزَنی واسطی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۶۷/۱/۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۲۶/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»،
حافظ ذهبی، ۳۰۳/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی
۶۷/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۲۰۸/۱۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۱۱/۷؛ «خلاصة
تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۸۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۵۸/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۰۴/۹

از راویان مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

ابن زیاد گوید: «حدثنا احمد بن حاتم، حدّثنا محمد بن حسن واسطی ثقة»؛ «احمد بن حاتم، از محمد بن حسن واسطی برای ما چنین خبر داده است؛ و محمد بن حسن، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد است».

ابوحاتم گوید: «لا بأس به»؛ «هیچگونه ایراد و نقصی در محمد بن حسن واسطی (در عرصه‌ی روایت و درایت) نیست».

آجری به نقل از ابوداود گفته است: «ثقة»؛ «محمد بن حسن واسطی، از زمره‌ی روایت کنندگان و محدّثان مورد وثوق و مطمئن و درستکار و قابل اعتماد می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، محمد بن حسن واسطی را در شمار راویان مورد اعتماد و ثقة ذکر کرده است.

محمد بن سعد گفته است: «کان من أهل الشام؛ ولی القضاء بواسط وکان ثقة»؛ «محمد بن حسن واسطی، از مردمان شام بود که بعدها، عهده دار پست قضاوت در شهر واسط شد؛ و او، از زمره‌ی محدّثان قوی و مؤثق و روایت کنندگان مطمئن و مورد اعتماد بود».

دارقطنی نیز گوید: «لا بأس به»؛ «به احادیث و روایات محمد بن حسن، نمی‌توان ایراد و نقصی گرفت؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مورد اعتماد و ثقة می‌باشد».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، محمد بن حسن واسطی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر «واسط» که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

۱- «عقود الجمان»، ص ۹۳

۲- «المناقب»؛ کردری ۲۲۹/۲

محمد بن حسن واسطی رحمته، در یک مورد از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ آن هم در باب «ما جاء فی العلم. وقوله تعالی: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴]. القراءة والعرض علی المحدث»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيُّ، عَنْ عَوْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: "لَا بَأْسَ بِالْقِرَاءَةِ عَلَى الْعَالِمِ" (قبل از حدیث ۶۳)

«محمد بن سلام، از محمد بن حسن واسطی، از عوف، از حسن برای ما روایت کرده که وی گفته است: باکی نیست در صحت نقل از شیخ، به سبب خواندن شاگرد بر عالم».

۸۰- محمد بن خازم، ابومعاویة کوفی رحمته

[متوفای ۱۹۵ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قابل اعتماد، محدث کوفه، «محمد بن خازم کوفی نابینا» می‌باشد که از این افراد به نقل روایت پرداخته است:

هشام بن عروه؛ اعمش؛ لیث بن ابی سلیم؛ ابواسحاق شیبانی؛ اسماعیل بن ابوخالد؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که به نقل روایت از محمد بن خازم پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ ابوخیثمة؛ حسن بن عرفة؛ هناد؛ سعدان بن نصر؛ حسن بن محمد زعفرانی؛ احمد بن عبدالجبار و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

محمد بن خازم رحمته، به سال ۱۱۳ ه. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و بنا به قول جماعت محدثان [بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه] به سال ۱۹۵ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشیده است.

و برخی نیز بر این باورند که وی، به سال ۱۹۴ ه. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است.

علامه ذهبی در ادامه گوید: بسیاری از احادیث و روایات ابومعاویة محمد بن خازم

۱- بیوگرافی «محمد بن خازم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۷۴/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۴۶/۲؛ «الجرح و

التعدیل»، رازی ۲۴۸/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۴۲/۵؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳۷/۳؛

«تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۲۰/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۷۰/۲؛

«تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۳۳/۱۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۴۱/۷؛ «خلاصة تهذیب

الکمال»، خزرجی، ص ۲۸۴؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۳۷/۲

۲- «تذکره الحفاظ» ۱/۲۹۴ و ۲۹۵

- که از «اسناد عالی» برخوردارند - نصیب و بهره‌ی من شده است.
و حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
احمد عجلی گفته است: «کوفی ثقة»؛ «محمد بن خازم، از مردمان کوفه و فردی
مؤثق و قوی و مطمئن و قابل اعتماد است».
يعقوب بن شيبه گوید: «کان من الثقات وربها دلّس»؛ «ابومعاوية، یکی از راویان ثقه
و مورد اعتماد بود؛ و گاهی نیز در حدیث، دچار تدلیس می‌شد».
نسایی نیز گفته است: «ثقة»؛ «محمد بن خازم، از زمره‌ی راویان مورد وثوق و
قابل اعتماد بود».
ابن خراش گوید: «صدوق»؛ «ابومعاوية، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و
درستکار و امین است».
ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، محمد بن خازم را در شمار راویان ثقه و قابل
اعتماد ذکر کرده و گفته است: «کان حافظاً متقناً»؛ «ابومعاوية محمد بن خازم، فردی
حافظ و ضابط و ماهر و خبره، کاردان و توانا، شایسته و کارآمد و متخصص و برازنده
بود».
ابن سعد نیز گوید: «کان ثقة کثیر الحدیث یدلّس وکان مرجئاً»؛ «محمد بن خازم،
روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و بسیار روایت کننده‌ی حدیث است که در حدیث،
تدلیس نیز می‌کند؛ و وی، گرایش به «مرجئه» نیز داشت».
نسایی گفته است: «ثقة في الاعمش»؛ «ابومعاوية محمد بن خازم، در مورد روایات
و احادیث اعمش، ثقه و قابل اعتماد و مطمئن و قوی است».
و ابومعاوية، از آن دسته، از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث
(بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.
و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۲،
ابومعاوية محمد بن خازم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۲۰/۹ و ۱۲۱

۲- «عقود الجمان»، ص ۹۳

کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

ابومعاویة محمد بن خازم کوفی رحمته الله، از ابوحنیفه، از حماد بن سلمة، از ابراهیم نخعی، از اسود، از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتِي لِيُهَوَّنَ عَلَيَّ الْمَوْتُ؛ أَنْتِي رَأَيْتِكِ زَوْجَتِي فِي الْجَنَّةِ»؛ «مرگ من، آسان و ساده و توأم با آرامش و راحتی و سهولت و آسودگی خواهد بود؛ ای عایشه! من دیدم که تو در بهشت، همسرم خواهی بود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را در مُسند خویش، از ابومعاویة محمد بن خازم، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

و حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۳، به ذکر ابومعاویة محمد بن خازم کوفی پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف، معرفی کرده و در ادامه گفته است: «روى عن ابى حنيفة، عن حماد، عن ابراهيم قال: يقضى ثم يكبر. يعنى: الذي يفوته الصلاة في أيام التشریق»؛ «ابومعاویة محمد بن خازم، از ابوحنیفه، از حماد بن سلمة، از ابراهیم نخعی، این مسأله را روایت کرده است که هرگاه در ایام تشریق، نمازی از شخص قضا شد، در آن صورت، آن نماز فوت شده‌ی خویش را قضا بیاورد و پس از گزاردن نماز قضایی، تکبیرات تشریق را نیز بگوید».

و همچنین راقم سطور گوید:

ابومعاویة محمد بن خازم کوفی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و

۱- «المناقب»؛ کردری ۲/۲۲۴

۲- «جامع المسانید» ۱/۲۰۲

۳- «الجواهر المضیة» ۲/۵۳

این موارد، عبارتند از:

* در باب «التعوذ من فتنه الفقر»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ قَلْبِي بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرْدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْحَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ، وَالْمَأْتَمِ وَالْمَعْرَمِ» (ح ۶۳۷۷)

«محمد، از ابومعاویه (محمد بن حازم)، از هشام بن عروة، از پدرش، برای ما روایت کرده که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغَنَى وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ قَلْبِي بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرْدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْحَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ، وَالْمَأْتَمِ وَالْمَعْرَمِ»؛ «بار خدایا! از فتنه‌ی آتش، عذاب آتش، فتنه‌ی قبر و عذاب آن، شر فتنه‌ی سرمایه داری و شر فتنه‌ی فقر به تو پناه می برم. بار الهی! از شر فتنه‌ی دجال به تو پناه می برم. بار خدایا! گناهانم را با آب یخ و تگرگ، شستشو بده و همانگونه که لباس سفید را پاک و صاف می گردانی و چرک هایش را برطرف می کنی، قلبم را از گناهان، پاک و صاف بگردان؛ و همچنان که میان مشرق و مغرب، فاصله انداخته‌ای، میان من و گناهانم، فاصله بیانداز. بار خدایا! از تنبلی و از این که مقروض و بدهکار شوم به تو پناه می برم».

* در باب «الحیاء فی العلم»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبِ ابْنَةِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: جَاءَتْ أُمَّ سَلِيمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۹۴۳ و ۹۴۴

۲- همان ۱/۲۴

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحِي مِنْ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلِ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ» فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ، تَعْنِي وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ، تَرَبَّتْ يَمِينُكَ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا» (ح ۱۳۰)

«محمد بن سلام؛ از ابومعاوية (محمد بن خازم)، از هشام بن عروة، از پدرش، از زینب بنت سلمة، از أم سلمة رضی اللہ عنہا برای ما روایت کرده که وی گفته است: أم سلیم نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد وگفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! خداوند از بیان حق، شرم و حیا نمی کند؛ اگر زنی احتلام شود، غسل بر وی واجب است؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بلی؛ اگر آب منی را ببیند». أم سلمة رضی اللہ عنہا صورتش را پوشید وگفت: ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! مگر زن هم احتلام می شود؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «بلی؛ وگرنه چگونه فرزندی، با مادرش شباهت پیدا می کرد».

* در باب «ما جاء في غسل البول»^۱.

* در باب «غسل الدم»^۲.

* در باب «التيمم ضربة»^۳.

* در باب «الصلاة في الجبة الشامية»^۴.

* در باب «الصلاة في مسجد السوق»^۵.

* در باب «الرجل يأتّم بالامام ويأتّم الناس بالمأموم»^۶.

* در باب «من قال في الخطبة بعد الثناء: اما بعد»^۷.

۱- همان ۳۵/۱

۲- همان ۳۶/۱

۳- همان ۵۰/۱

۴- همان ۵۲/۱

۵- همان ۶۹/۱

۶- همان ۹۹/۱

۷- همان ۱۲۶/۱

* در باب «الأذان بالجنابة»^۱.

* در باب «الجرید علی القبور»^۲.

* در باب «العمرة ليلة الحصابة وغيرها»^۳.

* در باب «شراء الامام الحوائج بنفسه»^۴.

* در باب «بيع المزبنة»^۵.

* در باب «كلام الخصوم بعضهم في بعض»^۶.

به هر حال، روايات ابومعاويه محمد بن خازم رحمته در كتاب «الجامع الصحيح» امام

محمد بن اسماعيل بخارى رحمته، در بيشتتر از ۲۹ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۶۷

۲- همان ۱/۱۸۲

۳- همان ۱/۲۳۹

۴- همان ۱/۲۸۱

۵- همان ۱/۲۹۱

۶- همان ۱/۲۳۶

۸۱- محمد بن سابق تمیمی بغدادی رحمته

[متوفای ۲۱۳ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، آزاده‌ی بنی تمیم، ابوجعفر - یا ابوسعید - بزّاز کوفی می‌باشد. اصل وی، از فارس است که بعدها در بغداد، سُکنی و اقامت گزید و در آنجا مستقر و ماندگار شد. از کسانی که محمد بن سابق، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این بزرگان را نام برد:

ابراهیم بن طهمان؛ زائدة بن قدامة؛ مبارک بن فضالة؛ اسرائیل؛ شیبان بن عبدالرحمن؛ مالک بن مَعُول؛ و رقاء بن عمر؛ منهال بن خلیفة؛ مسعر بن کدام؛ و دیگران.

و کسانی که به نقل روایت از محمد بن سابق تمیمی بغدادی پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

محمد بن عبدالله دُهلی؛ محمد بن احمد بن ابی خلف؛ ابوبکر بن ابوشیبة؛ محمد بن اسحاق صاغانی؛ حسن بن صَبّاح بزّار؛ محمد بن یحیی بن ابوحاتم ازدی؛ محمد بن عبدالوهاب فزّاء؛ حسن بن اسحاق مروزی؛ ابوخیثمة زهیر بن حرب؛ احمد بن حنبل؛ احمد بن ابراهیم دورقی؛ محمد بن عبدالله بن نُمیر؛ محمد بن یحیی بن کثیر حرّانی؛ محمود بن غیلان؛ محمد بن قدامة جوهری؛ ابوامیة طرسوسی؛ ابراهیم بن جنید؛ محمد بن احمد بن ابوالعوام؛ جعفر بن محمد بن شاکر صائغ؛ حسن بن سلام؛ عباس

۱- بیوگرافی «محمد بن سابق تمیمی بغدادی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۱۱/۱؛ «رجال صحیح بخاری»، کلابادی ۶۵۱/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۸۳/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۳۳/۵؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۴۵/۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵۴/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۸/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۸۸/۱۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۱/۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی، ص ۲۸۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۳۹/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۵۴/۹ و ۱۵۵

دوری؛ اسحاق بن حسن حربی؛ کدیمی و دیگران.

بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» و دیگر صاحبان صحاح شش گانه - به جز ابن ماجه - با واسطه‌ی عبدالله بن محمد مُسندی، به نقل روایت از محمد بن سابق تمیمی پرداخته‌اند.

احمد عجلی گوید: «کوفی ثقة»؛ «محمد بن سابق، از مردمان کوفه و فردی مؤثق و قوی و مطمئن و قابل اعتماد می‌باشد».

يعقوب بن شيبۀ گوید: «كان شيخاً صدوقاً ثقة»؛ «محمد بن سابق؛ شیخی صادق و راستگو، درستکار و امانت دار، شریف و بزرگوار، مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی بود».

نسایی نیز گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث محمد بن سابق تمیمی، نمی‌توان نقص و ایرادی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقة و قابل اعتماد است».

و علامه حصرمی بر این باور است که محمد بن سابق، به سال ۲۱۳ هـ. ق وفات کرده و دار فانی را وداع گفته است؛ ولی ابن قانع و ابن حبان، برآنند که وی، به سال ۲۱۴ هـ. ق درگذشته و چهره در نقاب خاک کشیده است.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۱، محمد بن سابق را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر بغداد که به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

محمد بن سابق تمیمی بغدادی رحمته، در کتاب «الجامع الصحیح» بخاری، در باب «قضاء الوصیّ دیون المیتّ بغیر محضر من الورثة»^۳، استاد امام محمد بن اسماعیل

۱- «عقود الجمان»، ص ۹۴

۲- «المناقب»؛ کردری ۲۳۲/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۳۹۰/۱

بخاری رحمته می باشد؛ آنجا که امام بخاری، چنین روایت می کند:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَائِقٍ، أَوْ الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْهُ حَدَّثَنَا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ فِرَاسٍ، قَالَ: قَالَ الشَّعْبِيُّ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا، فَلَمَّا حَضَرَ جَدَادُ النَّخْلِ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ وَالِدِي اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا كَثِيرًا، وَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَرَكَ الْغُرَمَاءُ، قَالَ: «اذهَبْ فَبَيْدِرْ كُلَّ تَمْرٍ عَلَى نَاحِيَّتِهِ»، فَفَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ أُغْرُوا بِئِ تِلْكَ السَّاعَةِ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَصْنَعُونَ أَطَافَ حَوْلَ أَعْظَمِهَا بَيْدِرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ادْعُ أَصْحَابَكَ»، فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّى اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي، وَأَنَا وَاللَّهِ رَاضٍ أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي، وَلَا أَرْجِعَ إِلَى أَخَوَاتِي بِتَمْرَةٍ، فَسَلِمَ وَاللَّهِ الْبَيَادِرُ كُلُّهَا حَتَّى أَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْبَيْدِرِ الَّذِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: "أُغْرُوا بِي: يَعْنِي هِيْجُوا بِي، [فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ] (المائدة: ١٤)" (ح ٢٧٨١)

«محمد بن سابق، یا فضل بن یعقوب، از محمد بن سابق، از ابومعویه شیبان، از فراس، از شعبی برای ما روایت کرده که وی گفته است: جابر بن عبدالله به من چنین خبر داده که: پدر وی در روز جنگ «أحد» به شهادت رسید و شش دختر از خود بر جای گذاشت و بدهکار نیز بود. چون موسم چیدن خرما فرارسید، من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو خود می دانی که پدرم در روز جنگ اُحد، شهید شد و از خود، بدهکاری زیادی بر جای گذاشت و دوست می دارم که به هنگام ادای بدهی پدرم، طلبکاران تو را ببینند (تا از برکت تو، قرض های وی ادا گردد). آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «برو و خرماها را با در نظر گرفتن نوعیت آن، در جایی جمع کن».

من نیز چنان کردم و سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله را فراخواندم. چون طلبکاران، آن حضرت صلی الله علیه و آله را دیدند، بر من برانگیخته شدند. و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله لجاجت آن ها را دید، در اطراف بزرگترین خرمن خرما، سه بار گشت زد و سپس بر آن نشست و فرمود: «طلبکاران خویش را فراخوان». آن حضرت صلی الله علیه و آله برای آنان، پیوسته از خرماها پیمان می کرد تا آن که خداوند، قرض پدرم را ادا کرد.

سوگند به خدا! من بدان راضی بودم که خداوند قرض پدرم را ادا کند هر چند یک

خرما هم برای خواهران خود نیاورم؛ به خدا سوگند! توده‌های خرما همچنان به حال خود باقی ماندند تا آن که به سوی توده‌ی خرما که رسول خدا ﷺ نشسته بود، نگاه کرم که گویی یک خرما هم کم نشده بود.»

و همچنین، محمد بن سابق تیمی بغدادی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، با یک واسطه، استاد امام بخاری رحمته، به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند:

* در باب «فضل الجهاد والسير»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْعِزَّارِ، ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى مِيقَاتِهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ»، قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» فَسَكَتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَوْ اسْتَزِدُّهُ لَزَادَنِي» (ح ۲۷۸۲)

«حسن بن صباح، از محمد بن سابق، از مالک بن مغول، از ولید بن عیزار، از ابوعمرو شیبانی برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن مسعود رضی رسول خدا ﷺ پرسیدم: ای رسول خدا ﷺ! بهترین عمل، کدام است؟ فرمود: «نماز در وقت آن». گفتم: پس از آن، کدام عمل، بهتر است؟ فرمود: «نیکی کردن به پدر و مادر». گفتم: پس از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».

سپس سکوت کردم و از رسول خدا ﷺ چیزی دیگر نپرسیدم؛ و اگر چنانچه زیادتر هم می‌پرسیدم، حتماً بیشتر پاسخ می‌داد.»

* در باب «صفة النبي ﷺ»^۲

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ، حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَوْنَ بْنَ أَبِي جَحِيْفَةَ، ذَكَرَ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دُفِعْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۳۹۰/۱

۲- همان ۵۰۳/۱

وَهُوَ بِالْأَبْطَحِ فِي قُبَّةٍ كَانَ بِالْهَاجِرَةِ، خَرَجَ بِلَالٌ فَنَادَى بِالصَّلَاةِ ثُمَّ دَخَلَ، فَأَخْرَجَ فَضَلَ
 وَضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَوَقَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَأْخُذُونَ مِنْهُ، ثُمَّ دَخَلَ فَأَخْرَجَ
 الْعَنْزَةَ وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى وَيْبِصِ سَاقِيهِ، فَرَكَزَ الْعَنْزَةَ
 ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ رُكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رُكْعَتَيْنِ، يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ» (ح ۳۵۶۶)

«حسن بن صباح، از محمد بن سابق، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه،
 از پدرش، برای ما روایت کرده که وی گفته است: برحسب اتفاق، به نزد پیامبر ﷺ
 رسیدم. آن حضرت ﷺ در محل «أبطح» در خیمه استراحت می کرد و هوا نیز بسیار
 گرم بود؛ بلال ﷺ بیرون شد و اذان نماز گفت و آنگاه داخل شد. وی، باقی مانده‌ی آب
 وضو رسول خدا ﷺ را با خود آورد. مردم بر آن هجوم آوردند و از آن آب، برای
 خویشتن برگرفتند. آنگاه بلال داخل خیمه شد و نیزه‌ی کوچک را بیرون آورد و رسول
 خدا ﷺ نیز بیرون شد؛ گویی هم اکنون به سوی درخشش ساق‌های آن حضرت ﷺ
 نگاه می‌کنم؛ بلال ﷺ نیزه‌ی کوچک را در زمین فرو کرد؛ سپس آن حضرت ﷺ دو
 رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را گزارد؛ و حال آن که از جلو نماز وی، الاغ‌ها و
 زنان می‌گذشتند.»

* در باب «غزوة الحديبية»^۱.

* در باب «النسوة التي يهدين المرأة الى زوجها»^۲.

* در باب «غزوة خيبر»^۳.

* در باب «أن الخمر من العنب»^۴.

۱- همان ۶۰۲/۲

۲- همان ۷۷۵/۲

۳- همان ۶۰۷/۲

۴- همان ۸۳۶/۲

۸۲- محمد بن سلام بیکندی رحمته

[متوفای ۲۲۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قوی و مطمئن و قابل اعتماد و محدث شهر بخارا: ابوعبدالله بیکندی می‌باشد. وی، از پی یادگیری و فراگیری علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و آشنایی با اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، بسیار سفر کرد و در این راستا، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نوزید؛ و از اسماعیل بن جعفر، ابوالاحوص، هشیم، ابواسحاق فزاری و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، علم و دانش فراگرفت.

و بخاری نیز از محمد بن سلام، به نقل روایت پرداخته است؛ و دارمی، عبیدالله بن واصل، و شماری دیگر از دانش پژوهان ماوراء النهر، به نزد وی، زانوی تلمذ زدند و از محضر وی، فارغ التحصیل شدند و گواهینامه‌ی علمی گرفتند.

محدث گوید: «قال لی یحیی: بخراسان، کنزان؛ کنز عند اسحاق؛ وکنز عند محمد بن سلام البیکندی»؛ «یحیی بن معین، خطاب به من گفت: در خراسان، دو خزانه و گنجینه وجود دارد که یکی از آن دو، در نزد اسحاق؛ و دیگری، در نزد محمد بن سلام بیکندی وجود دارد».

عبیدالله بن شریح گوید: «سمعتُ محمد بن سلام یقول: أحفظ نحواً من خمسة آلاف

۱- بیوگرافی «محمد بن سلام بیکندی» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۵۳/۲؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۲۷۸/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۶۲۸/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۵۱/۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۹۰/۹؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۵/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۶۴۵/۱۶؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷۵/۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۸۰؛

«الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۵۹/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۴۲۲/۲

حدیث؛ «از محمد بن سلام شنیدم که می‌گفت: در حدود پنج هزار حدیث از حفظ دارم».

و غنجار نیز در تاریخ خویش چنین بیان داشته است که محمد بن سلام، در هر بابی از علم و دانش، قلم فرسایی نموده و کتابی را به رشته‌ی تحریر درآورده است. و سرانجام، محمد بن سلام بیکندی رحمته، در ماه صفر، به سال ۲۲۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن حبان، در کتاب «الثقات»، محمد بن سلام بیکندی را در شمار راویان مؤثق و قوی و مطمئن و قابل اعتماد ذکر کرده است.

ابن ابی حاتم گوید: «سألتُ أبا عنه؟ فقال: ثقة صدوق»؛ «از پدرم، در مورد محمد بن سلام، پرسید؟ وی در پاسخ گفت: محمد بن سلام، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و قوی، صادق و راستگو و درستکار و امین بود».

و ابن ماکولا گوید: «كان ثقة»؛ «محمد بن سلام، از زمره‌ی روایت کنندگان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، محمد بن سلام را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است. و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی راویان شهر «بخارا» که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

محمد بن سلام بیکندی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۸۹/۹

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۹۴

۳- «المناقب»، کردری ۲/۲۴۰

* در باب «صوم رمضان احتساباً من الايمان»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، إِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» (ح ۳۸)

«محمد بن سلام، از محمد بن فضیل، از یحیی بن سعید، از ابوسلمه، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش، روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش، آمرزیده می‌شوند».

* در باب «كتابة العلم»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: هَلْ عِنْدَكُمْ كِتَابٌ؟ قَالَ: "لَا، إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، أَوْ فَهْمٌ أُعْطِيَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ، أَوْ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ، وَفِكَالُ الْأَسِيرِ، وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ" (ح ۱۱۱)

«محمد بن سلام، از وکیع، از سفیان، از مطرف، از شعبی، از ابوجحیفه، برای ما روایت کرده که وی گفته است: به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفتم: آیا نزد شما نوشته‌ای می‌باشد؟ گفت: خیر، به جز از کتاب خدا و یا فهمی که به کسی داده شده است و یا آنچه در همین نامه است.

گفتم: در این نامه چیست؟ گفت: احکام خون بها، و رهایی اسیران و کشته نشدن به قصاص کافر».

* در باب «الرجل يَوْضِيءُ صاحبه»^۳

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ كُرَيْبٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَقَاضَ مِنْ عَرَفَةَ عَدَلَ إِلَى الشَّعْبِ فَقَضَى حَاجَتَهُ، قَالَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَعَلْتُ

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰/۱

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۲۱/۱

۳- همان ۳۰/۱

أَصْبُ عَلَيْهِ وَيَتَوَضَّأُ، فُقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُصَلِّي؟ فَقَالَ: «الْمُصَلِّيَ أَمَامَكَ» (ح ۱۸۱)
 «محمد بن سلام، از یزید بن هارون، از یحیی، از موسی بن عقبه، از کریب مولی
 ابن عباس، از اسامة بن زید^۱ برای ما روایت کرده که وی گفته است: چون رسول
 خدا^ﷺ از عرفه برگشت، راه خود را به سوی درّه‌ی کوه، منحرف کرد و در آنجا قضای
 حاجت نمود. اسامة بن زید^۱ گوید: من برای آن حضرت^ﷺ آب ریختم و ایشان وضو
 گرفت. پس از آن، گفتم: ای رسول خدا^ﷺ! آیا نماز می‌گزاری؟ فرمود: نماز در جلو تو
 است (یعنی در مزدلفه)».

* در باب «لا یقیم الرجل أخاه یوم الجمعة ویقعد فی مکانه»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ:
 سَمِعْتُ نَافِعًا، يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ، وَيَجْلِسَ فِيهِ»، قُلْتُ لِتَنَافِعِ: الْجُمُعَةَ؟ قَالَ: الْجُمُعَةَ
 وَعَيْرَهَا» (ح ۹۱۱)

«محمد بن سلام بیکندی، از مخلد بن یزید، از ابن جریر، از نافع^۱ برای ما روایت
 کرده که وی گفته است: از ابن عمر^{رضی الله عنهما} شنیدم که می‌گفت: پیامبر^ﷺ شخص را از
 این منع کرده که برادر خویش را از جایش بلند گرداند و خود بر جای او بنشیند.
 از نافع پرسیدم که در نماز جمعه چه؟ وی گفت: در نماز جمعه و دیگر نمازها،
 این کار ممنوع می‌باشد».

* در باب «من نام عند السحر»^۲.

* در باب «شهود الحائض العیدین ودعوة المسلمین وبعثزلن المصلی»^۳.

* در باب «ما جاء فی زمزم»^۴.

* در باب «العمرة ليلة الحصبه وغيرها»^۵.

۱- همان ۱/۱۲۴

۲- همان ۱/۱۵۲

۳- همان ۱/۴۶

۴- همان ۱/۲۲۱

۵- همان ۱/۲۳۹

* در باب «من نذر المشى الى الكعبة»^۱.

* در باب «كراهية النبي ﷺ ان تعرى المدينة»^۲.

* در باب «الوصال؛ ومن قال: ليس في الليل صيام»^۳.

* در باب «الاعتكاف في سؤال»^۴.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾

[الجمعة: ۱۱]»^۵.

به هر حال، روایات «محمد بن سلام بیکندی»^{رحمته}، در کتاب «الجامع الصحيح» امام

محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۵۷ مورد آمده است.

۱- همان ۲۵۱/۱

۲- همان ۲۵۳/۱

۳- همان ۲۶۳/۱

۴- همان ۲۷۳/۱

۵- همان ۲۷۷/۱

۸۳- محمد بن عبدالله بن مُثَنَّى اُوسَى رحمته الله

[متوفای ۲۱۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، روایت کننده‌ی حدیث، شیخ و قاضی بصره: ابوعبدالله محمد بن مُثَنَّى بن عبدالله بن انس بن مالک بن نضر نجّاری اُوسی می‌باشد که از سلیمان تیمی، حمید طویل، ابن عون، سعید جریری، ابن جریج، ابن ابوعروبه و کسان دیگر غیر از آن‌ها، به سماع حدیث پرداخته است.

و از کسانی که از محمد بن عبدالله اوسی، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

بخاری؛ احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ اسماعیل سمویه؛ محمد بن بشار بن دار؛ ابوحاتم رازی؛ اسماعیل قاضی؛ ابومسلم الکجی - آخرین بازمانده از شاگردان وی -؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

یحیی بن معین و دیگران، محمد بن عبدالله اوسی را ثقه و معتبر و قوی و مطمئن معرفی کرده‌اند.

ابوحاتم رازی گوید: «لم أر من الأئمة الاثلاثة: احمد بن حنبل، و محمد بن عبدالله الانصاری و سلیمان بن داود الهاشمی»؛ «از ائمه و پیشوایان دینی، فقط سه نفر را دیده‌ام

۱- بیوگرافی «محمد بن عبدالله انصاری اوسی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱/۱۳۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۶۵۷؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۷/۳۰۵؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۶۴؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۹/۲۴۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۹۹؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۶/۴۵۲؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۴۴۳؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۸۶؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۶۰؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۷/۲۹۴؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲/۴۴۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۳۷۱

که عبارتند از: احمد بن حنبل؛ محمد بن عبدالله انصاری؛ و سلیمان بن داود هاشمی».

زکریا ساجی گوید: «رَجُلٌ جَلِيلٌ عَالِمٌ، غَلَبَ عَلَيْهِ الرَّأْيُ؛ لَمْ يَكُنْ مِنْ فِرْسَانَ الْحَدِيثِ مِثْلَ يَحْيَى الْقَطَّانِ»؛ «محمد بن عبدالله، مردی جلیل و بزرگوار، والا و ارجمند، عالم و دانشمند، آگاه و دانا و متخصص و کارشناس است که بر وی، رأی فائق و چیره است؛ (یعنی گرایش به اهل رأی دارد)؛ و مثل یحیی قَطَّان، از خبرگان و زبردستان حدیث نبود».

ابن قتیبۀ نیز گفته است: «قَلَّدَ الرَّشِيدُ الْأَنْصَارِيَّ قِضَاءَ الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ؛ فَلَمَّا اسْتَخْلَفَ الْأَمِينَ؛ عَزَلَهُ»؛ «هارون الرشید، قضاوت بخش شرقی را به محمد بن عبدالله اوسی انصاری سپرد؛ و چون امین بر مسند خلافت نشست، او را از قضاوت، برکنار کرد».

خود محمد بن عبدالله اوسی انصاری گفته است: «وُلِدْتُ سَنَةَ ثَمَانِ عَشْرَةَ وَمِائَةٍ؛ وَمَا أَتَيْتُ سُلْطَانًا قَطًّا إِلَّا وَأَنَا كَارِهِ»؛ «من، به سال ۱۱۸ هـ. ق به دنیا آمده‌ام و دیده به جهان گشودم؛ و هرگز به نزد سلطان و حاکم و فرمانروا و پادشاهی نرفته‌ام، مگر از روی اجبار و ناچاری».

محمد بن سعد گوید: «مَاتَ فِي رَجَبٍ، سَنَةَ خَمْسِ عَشْرَةَ وَمِائَتَيْنِ»؛ «محمد بن عبدالله انصاری اوسی، در ماه رجب، به سال ۲۱۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

علامه ذهبی، در ادامه گوید: «أَبْنَاؤُنَا مُؤْمِلُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَنَا الْكِنْدِيُّ، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ الْقَاضِي، أَخْبَرَنَا الْبُرْمَكِيُّ، أَخْبَرَنَا ابْنُ مَاسِيٍّ، أَخْبَرَنَا الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ التَّيْمِيُّ، أُنْسَاءً ﷺ كَانَ يَقْرَأُ: أَنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا وَصِمْتًا»؛ «مؤمل بن محمد، از کندی، از ابوبکر قاضی، از برمکی، از ابن ماسی، از محمد بن عبدالله انصاری از سلیمان تیمی، برای ما چنین روایت کرده است که انس بن مالک ﷺ آیهی ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾ [مریم: ۲۶] را چنین قرائت می‌کرد: «أَنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا وَصِمْتًا»؛ (و در قرائت خویش، واژه‌ی «صمتاً» را نیز می‌افزود)».

او در این سلسله از سند، نام «محمد بن عبدالله انصاری اوسى» نیز وجود دارد؛ و این خود، بیانگر جایگاه و مقام شامخ وی، در نزد علماء و صاحب نظران حدیثی است. حافظ عبدالقادر قرشى نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذکر محمد بن عبدالله انصاری پرداخته و او را در شمار علماء و اندیشمندان احناف قرار داده و گفته است: «أخذ عن زفر. قال الصيمرى: ومن أصحاب زفر خاصّة، محمد بن عبدالله الانصاری من ولد أنس بن مالك. وحكى الخطيب: أنه كان من أصحاب زفر وابى يوسف. حكاه عن احمد بن كامل القاضى فيما ذكر اسماعيل بن اسحاق؛ وروى عن شعبة وابن جريج؛ وروى عنه البخارى فى الصحيح عن حميد عن انس؛ رفعه حديث الربيع: يا انس! كتاب الله القصاص. وهو أحد ثلاثيات البخارى. روى له الاثمة الستة فى كتبهم؛ ووثقه يحيى بن معين؛ وذكره ابن حبان فى الثقات»؛ «محمد بن عبدالله انصاری اوسى، از امام زفر (شاگرد امام ابوحنيفه رحمته)، علم و دانش فرا گرفته است.

صيمرى گوید: یکی از شاگردان شاخص و نخبه‌ی امام زفر، محمد بن عبدالله انصاری - از نوادگان انس بن مالک رضی الله عنه - بود.

خطیب بغدادی، از احمد بن كامل قاضى - بنا به آنچه که اسماعيل بن اسحاق ذکر کرده - چنین حکایت نموده است که محمد بن عبدالله انصاری، یکی از شاگردان امام زُفر و امام ابویوسف بوده است.

محمد بن عبدالله انصاری، به نقل روایت، از شعبة و ابن جريج نیز پرداخته است و بخارى هم در کتاب «الجامع الصحيح»، به نقل از محمد بن عبدالله انصاری، حدیث: «يا انس! كتاب الله القصاص» را از حميد، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده است. و این حدیث نیز، یکی از «ثلاثیات» امام بخارى به شمار می‌آید.

به هر حال، هر شش پیشوای حدیث (بخارى، مسلم، ترمذی، ابو داود، نسایی و ابن ماجه)، در کتاب‌های خویش، از محمد بن عبدالله انصاری، حدیث روایت نموده‌اند. و يحيى بن معين نیز وی را مؤثّق و قابل اعتماد معرفی کرده و ابن حبان هم در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان ثقه و مطمئن و قوی و درستکار ذکر کرده است.»

نگارنده‌ی سطور گوید:

محمد بن عبدالله بن مثنیٰ اوسی انصاری رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الصلح فی الدیة»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ، أَنَّ أَنَسًا، حَدَّثَهُمْ: أَنَّ الرَّبِيعَ وَهِيَ ابْنَةُ النَّضْرِ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ، فَطَلَبُوا الْأَرْضَ، وَطَلَبُوا الْعَفْوَ، فَأَبَوْا، فَأَتُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَرَهُمْ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ: أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرَّبِيعِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا، فَقَالَ: «يَا أَنَسُ كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ»، فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَعَفَوْا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ» زَادَ الْفَرَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ، فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الْأَرْضَ» (ح ۲۷۰۳)

«محمد بن عبدالله انصاری، از حمید، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ربیع دختر نصر، دو دندان پیشین دختری را شکست. کسان ربیع از کسان آن دختر خواستند تا خون بهای جراحات را بگیرند و قصاص را عفو نمایند؛ ولی آن‌ها نپذیرفتند. هر دو طرف به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز به قصاص امر کرد.

انس به نصر گفت: آیا دندان ربیع را می‌شکنی ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ هرگز؛ سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است که دندان او شکسته نخواهد شد. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! حکم خدا، قصاص است». سپس کسان دختر، راضی شدند و عفو کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بی‌گمان، برخی از بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می‌گرداند». فرزاری، به نقل از انس، این را نیز افزوده است که: کسان آن دختر، راضی شدند و بهای جراحات را قبول کردند».

[این حدیث، یکی از «ثلاثیات» امام بخاری رضی الله عنه می‌باشد.]

* در باب ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ط الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ
وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ
إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾ [البقرة: ١٧٨]^١

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، أَنَّ أَسْمَاءَ حَدَّثَتْهُمْ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ الْقِصَاصُ» (ح ٤٤٩٩)

«محمد بن عبدالله انصاری، از حمید، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حکم خدا، همین قصاص است».

[این حدیث، شانزدهمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله است. و «حدیث
ثلاثی»، به حدیثی گفته می‌شود که بین راوی و پیامبر صلی الله علیه و آله، سه راوی وجود داشته
باشد.]

* در باب «السنن بالسنن»^٢

«حَدَّثَنَا الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسِ بْنِ رَضِيٍّ اللَّهُ عَنْهُ «أَنَّ ابْنَةَ النَّضْرِ لَطَمَتْ
جَارِيَةً فَكَسَرَتْ ثِيَابَهَا، فَأَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَ بِالْقِصَاصِ» (ح ٦٨٩٤)

«محمد بن عبدالله انصاری، از حمید، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده است که
گفت: دختر نضر، دختری را سیلی زد و دندانش را شکست؛ از این رو به نزد رسول
خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله به قصاص امر کرد».

[این حدیث، نوزدهمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله می‌باشد.]

* در باب «لا يجمع بين متفرق ولا يفرق بين مجتمع»^٣

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ، أَنَّ أَسْمَاءَ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَتْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ الْتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

١- همان ٢/٤٤٦

٢- همان ٢/١٠١٨

٣- همان ١/١٩٥

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ خَشِيَةَ الصَّدَقَةِ» (ح ۱۴۵۰)

«محمد بن عبدالله انصاری، از پدرش، از ثمامة، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوبکر رضی الله عنه به وی نوشته بود: آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله (در زکات) فرض گردانیده بود: «میان متفرق [مال دو شریک که جدا جداست] جمع نشود و میان مجتمع [مال دو شریک که با هم یکجا می‌باشد] تفریق نشود به سبب ترس (از کمی و زیادتی) در صدقه».

* در باب «ما كان من خلیطین فاتهما یتراجعان بینهما بالسویة»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ، أَنَّ أُنَسًا حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ، فَإِنَّهُمَا يَتَرَاغَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَةِ» (ح ۱۴۵۱)

«محمد بن عبدالله انصاری، از پدرش، از ثمامة، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوبکر رضی الله عنه، درباره‌ی آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرض گردانیده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترک داشتند و به آن‌ها زکات تعلق گرفت، پرداخت زکات را بین خود، به طور مساوی تقسیم نمایند».

* در باب «زکاة الغنم»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ، أَنَّ أُنَسًا، حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولُهُ، «فَمَنْ سُئِلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا، فَلْيُعْطَهَا وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلَا يُعْطِ فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ، فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٍ إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ، فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أَنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلَاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أَنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طُرُوقَةٌ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسِ وَسَبْعِينَ،

۱- همان ۱/۱۹۵

۲- همان ۱/۱۹۵

فَفِيهَا جَذَعَةٌ فَإِذَا بَلَغَتْ يَغْنِي سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ، فَفِيهَا بِنْتُا لَبُونٍ فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ، فَفِيهَا حِقَّتَانِ طُرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ، فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعٌ مِنَ الْإِبِلِ، فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ، فَفِيهَا شَاةٌ وَفِي صَدَقَةِ الْعَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ، فَفِيهَا ثَلَاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ، فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً، فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا وَفِي الرَّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا تِسْعِينَ وَمِائَةً، فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا» (ح ۱۴۵۴)

«محمد بن عبدالله بن مثنیٰ انصاری، از پدرش، از ثمامه بن عبدالله بن انس، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وی را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

این فریضه‌ی زکات، همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عهده‌ی مسلمانان، مقرر کرده است؛ و همان دستور خداوند بلند مرتبه است به رسولش. بنابر این، از هر مسلمانی که زکات مطالبه می‌گردد، باید به همان مقدار تعیین شده، پرداخت نماید. و اگر بیشتر از آن، مطالبه نمایند، پرداخت نکند.

در بیست و چهار شتر و کمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، یک گوسفند باید داده شود. از بیست و پنج تا سی و پنج شتر، یک «بنت مخاض» لازم می‌گردد؛ و از سی و شش تا چهل و پنج شتر، یک «بنت لبون» لازم می‌گردد؛ و از چهل و شش تا شصت شتر، یک «حقه» که آماده‌ی آبستن است، لازم می‌گردد؛ و از شصت و یک تا هفتاد و پنج شتر، یک «جذعه» لازم می‌گردد؛ و از هفتاد و شش تا نود شتر، دو «بنت لبون» لازم می‌گردد؛ و از نود و یک تا یکصد و بیست شتر، دو «حقه» که آماده‌ی آبستن هستند، لازم می‌گردد؛ و چون تعداد شتران، از صد و بیست گذشت، برای هر چهل شتر، یک «بنت لبون» و برای هر پنجاه شتر، یک «حقه» واجب می‌گردد. و هر کس، فقط چهار شتر دارد، زکات بر وی واجب نیست، مگر این که صاحب آن‌ها بخواهد چیزی صدقه نماید؛ و چون تعداد آن‌ها به پنج شتر برسد، یک گوسفند واجب

می‌گردد.

اما در مورد زکات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل رأس گوسفند تا صد و بیست گوسفند، یکی واجب می‌گردد؛ و از یکصد و بیست تا دویست رأس، دو رأس گوسفند، و از دویست تا سیصد، سه رأس گوسفند لازم می‌گردد؛ و هنگامی که تعدادشان از سیصد رأس گذشت، از هر صد گوسفند، یکی لازم می‌گردد؛ و اگر تعداد گوسفندان کسی از چهل رأس، کمتر باشند، زکات بر او واجب نیست، مگر این که خودش بخواهد چیزی صدقه بدهد.

و اما زکات نقره: یک چهلیم است. و اگر فردی فقط یکصد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر این که داوطلبانه، چیزی صدقه بدهد.

* در باب «من بلغت عنده صدقة بنت مخاض وليست عنده»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي ثَمَامَةُ، أَنَّ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ إِنْ اسْتَيْسَرَتَا لَهُ، أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ، وَعِنْدَهُ الْجَذَعَةُ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلَّا بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ» (ح ۱۴۵۳)

«محمد بن عبدالله انصاری، از پدرش، از ثمامه، از انس رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوبکر صدیق رضی الله عنه فریضه‌ی زکات را که خداوند به پیامبرش امر کرده بود، برایش چنین نوشت: «هر کس که زکات شترهایش به «جذعه» (بچه شتر چهارساله) رسید و آن را نداشت که پرداخت کند، ولی «حقه» (بچه شتر سه ساله) در شترانش بود، «حقه» از او پذیرفته می‌شود. البته اگر دسترسی داشت، دو گوسفند یا

بیست درهم همراه آن پرداخت نماید؛ و هر کس که در زکات شترانش، «حَقَّه» واجب گردید و «حَقَّه» در شترانش نبود و «جذعه» وجود داشت، «جذعه» از او پذیرفته می‌شود. البته زکات گیرنده باید به او بیست درهم یا دو گوسفند، پس بدهد. و هر کس که در زکات شترهایش، «حَقَّه» واجب گردید و در شترانش فقط «بنت لبون» (بچه شتر دو ساله) وجود داشت، «بنت لبون» از وی پذیرفته می‌شود و دو گوسفند یا بیست درهم نیز (همراه او) بدهد؛ و هر کس که در زکات شترهایش «بنت لبون» واجب گردید و «حَقَّه» داشت، همان از وی پذیرفته می‌شود و زکات گیرنده به وی، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد. و هر کس که در زکات شترهایش، «بنت لبون» واجب گردید، و وی، بنت لبون نداشت و «بنت مخاض» در شترانش وجود داشت، «بنت مخاض» از وی، پذیرفته می‌شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد».

* در باب «سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا»^۱.

* در باب «لا يؤخذ في الصدقة هرمة ولا ذات عوار ولا تيس الا ما شاء المصدق»^۲.

* در باب «الشروط في الوقف»^۳.

* در باب «ما ذكر في درع النبي ﷺ وعصاه»^۴.

* در باب «صفة ابليس وجنوده»^۵.

* در باب «ذكر عباس بن عبدالمطلب»^۶.

به هر حال، روایات «محمد بن عبدالله بن مثنیٰ انصاری»^{رحمته}، در کتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۱۶ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۳۷

۲- همان ۱/۱۹۶

۳- همان ۱/۳۸۲

۴- همان ۱/۴۳۸

۵- همان ۱/۴۶۳

۶- همان ۲/۵۲۶

۸۴- محمد بن ابراهیم بن اَبی عدی بصری رحمته

[متوفای ۱۹۴ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی؛ ابوعمرو محمد بن ابراهیم بن ابی عدی می‌باشد. برخی گفته‌اند که «ابوعدی»، کینه‌ی ابراهیم بوده است. محمد بن ابوعدی بصری، از این بزرگان عرصه‌ی علم و دانش، به نقل روایت پرداخته است:

حُمید طویل؛ داود بن ابوهند؛ ابن عون؛ عَوْف اعرابی؛ حسین معلّم؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که از محمد بن ابوعدی، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ فلاس؛ بندار؛ محمد بن مثنی؛ حسن زعفرانی؛ و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزانیگی.

ابوحاتم رازی و دیگران، محمد بن ابوعدی بصری را فردی مؤثق و مطمئن و قوی و قابل اعتماد معرفی کرده‌اند و او را روایت کننده‌ای درستکار و شریف دانسته‌اند.

وی، به سال ۱۹۴ هـ . ق در ۸۰ سالگی، درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

۱- بیوگرافی «محمد بن ابراهیم بن ابوعدی بصری رحمته» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۳/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۳۶/۲؛ «الکاشف»،

حافظ ذهبی ۱۶/۳؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۲/۹؛ «سیر أعلام النبلاء»، حافظ

ذهبی ۲۲۰/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۶۴۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی

۵۰/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۹/۱۶؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۲۷۶؛

«طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۴۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۱/۱؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۳۴/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۲۴/۱

ابوحاتم و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «محمد بن ابوعدی بصری، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

ابن سعد گوید: «كان ثقة»؛ «ابن ابوعدی، یکی از روایت کنندگان ثقة و مطمئن و قوی و مورد اعتماد بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات» وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

عمرو بن علی گوید: «سمعتُ عبدالرحمن بن مهدی - و ذکر ابن ابی عدی - فأحسن الثناء علیه؛ وسمعتُ معاذ بن معاذ یحسن الثناء علیه»؛ «از عبدالرحمن بن مهدی و معاذ بن معاذ، شنیدم که به ذکر محمد بن ابوعدی بصری پرداختند و به زیبایی هر چه تمام، او را مدح و ستایش و تعریف و تمجید و سپاس و تقدیر نمودند».

و علاوه از این‌ها، محمد بن ابوعدی، از آن دسته از روایت کنندگانی می‌باشد که بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، محمد بن ابوعدی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره روایان شهر بصره که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، معرفی نموده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

محمد بن ابراهیم بن ابوعدی بصری رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۲/۹ و ۱۳

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۹۱

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۸/۲

* در باب «عهد الله عز و جل»^۱

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، وَمَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَأَذِيَّةٍ، يَفْتَتِحَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ - أَوْ قَالَ: أَخِيهِ - لِقِيِ اللَّهِ وَهُوَ عَلَيْهِ عَضْبَانٌ " فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۷۷]، قَالَ سُلَيْمَانُ، فِي حَدِيثِهِ: فَمَرَّ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَ: مَا يُحَدِّثُكُمْ عَبْدُ اللَّهِ؟ قَالُوا لَهُ، فَقَالَ الْأَشْعَثُ: نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي صَاحِبِ لِي، فِي بَيْتٍ كَانَتْ بَيْنَنَا» (ح ۶۶۵۹ و ۶۶۶۰)

«محمد بن بشار، از محمد بن ابوعدی بصری، از شعبه، از سلیمان و منصور، از ابووائل، از عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} برای ما روایت کرده که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: «کسی که به دروغ سوگند بخورد تا مال مسلمانی را از چنگش به در آورد؛ - یا گفت: - مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین می‌باشد».

خداوند نیز در تصدیق فرموده‌ی رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}، این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ۷۷] «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت، بهره‌ای نیست».

سلیمان، در حدیث خود گفته است: اشعث بن قیس، عبور کرد و گفت: عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه}، به شما چه گفت؟ به وی گفتند: اشعث گفت: این آیه، درباره‌ی من و همکار من نازل شده است که درباره‌ی چاهی، دعوا داشتیم».

* در باب «التلبیة اذا انحدر في الوادي»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَذَكَرُوا الدَّجَالَ أَنَّهُ قَالَ: مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمْ أَسْمَعْهُ وَلَكِنَّهُ قَالَ: «أَمَّا مُوسَىٰ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ إِذْ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۹۸۵/۲

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۲۱۰/۱

یُلَّيَّ» (ح ۱۵۵۵)

«محمد بن مثنی، از محمد بن ابوعدی، از ابن عون، از مجاهد برای ما روایت کرده که وی گفته است: ما در نزد عبدالله بن عباس رضی الله عنه بودیم که سخن از دجال به میان آمد. گفتند: آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «میان دو چشم او، کافر نوشته شده است». ابن عباس رضی الله عنه گفت: من، این را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدم؛ ولی شنیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «اُمّا موسی: گویا هم اکنون او را می بینم که لبیک گویان به سوی وادی، سرازیر است».

* در باب «من أخف الصلاة عند بكاء الصبي»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنِّي لَأَدْخُلُ فِي الصَّلَاةِ، فَأُرِيدُ إِطَالَتَهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ مِمَّا أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمَّهِ مِنْ بُكَائِهِ» وَقَالَ مُوسَى، حَدَّثَنَا أَبَانُ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، حَدَّثَنَا أَنَسُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَهُ» (ح ۷۱۰)

«محمد بن بشار، از محمد بن ابوعدی، از سعید، از قتاده، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «من در نماز داخل می شوم و دوست دارم که آن را طولانی کنم ولی چون گریه ی کودکی را می شنوم، آن را کوتاه می گردانم؛ زیرا می دانم که گریه ی او، موجب اندوه شدید مادرش می شود».

* در باب «الحلال بين والحرام بين؛ وبينهما مشتبهات»^۲.

* در باب «ذكر القين والحداد»^۳.

* در باب «اخراج اهل المعاصي والخصوم من البيوت بعد المعرفة»^۴.

* در باب «القليل من الهبة»^۵.

۱- همان ۹۸/۱

۲- همان ۲۷۵/۱

۳- همان ۲۸۰/۱

۴- همان ۳۲۶/۱

۵- همان ۳۴۹/۱

* در باب «اذا ادعى أو قذف، فله أن يلتمس البيّنة وينطلق لطلب البيّنة»^۱.

* در باب «العون بالمدد»^۲.

* در باب «ذكر الملائكة»^۳.

* در باب «ذكر الجنّ وثوابهم وعقابهم»^۴.

* در باب «حديث الغار»^۵.

* در باب «علامات النبوة في الاسلام»^۶.

به هر حال، روايات «محمد بن ابراهيم بن ابوعدى بصرى»^{رحمته}، در كتاب «الجامع

الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى^{رحمته}، در بيشتر از ۲۳ مورد آمده است.

۱- همان ۳۶۷/۱

۲- همان ۴۳۱/۱

۳- همان ۴۵۷/۱

۴- همان ۴۶۷/۱

۵- همان ۴۹۳/۱

۶- همان ۵۰۴/۱

۸۵- محمد بن فضیل بن غزوان حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۹۵ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ و روایت کننده‌ی حدیث: محمد بن فضیل بن غزوان (بن جریر)، ابوعبدالرحمن ضبی کوفی و مصنف کتاب «الزهد»، کتاب «الدعاء» و غیره می‌باشد. از کسانی که محمد بن فضیل بن غزوان به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

پدرش (فضیل بن غزوان)؛ بیان بن بشر؛ ابراهیم هجری؛ حبیب بن ابوعمره؛ حصین بن عبدالرحمن؛ عاصم احول؛ و کسان دیگر غیر از این‌ها. و از محمد بن فضیل نیز، این افراد، حدیث روایت کرده‌اند:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ احمد بن بدیل؛ حسن بن عرفه؛ ابوسعید اشج؛ فلاس؛ علی بن حرب؛ احمد بن عبدالجبار عطاردی و کسان دیگر از سائر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و حکمت و فرزاندگی.

محمد بن فضیل بن غزوان، یکی از علماء و صاحب نظران عرصه‌ی روایت و درایت، و اندیشمندان و فرهیختگان عرصه‌ی حدیث و دانایان و آگاهان به این فن بود که یحیی بن معین نیز، وی را از زمره‌ی راویان مؤثق و مطمئن و قوی و قابل اعتماد

۱- بیوگرافی «محمد بن فضیل بن غزوان» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۰۷/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۶۷۴/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۵۷/۸؛ «سیر أعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۷۳/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۹/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۰۳/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۵۹/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۸۹/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۲۴/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۵۵/۱۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۳۰۴؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۴/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی

۴۴۷/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۱۵/۱

معرفی کرده است.

احمد بن حنبل گوید: «حسن الحدیث شیعی»؛ «احادیث و روایات محمد بن فضیل، در درجه‌ی حَسَن قرار دارند؛ و وی از زمره‌ی کسانی بود که قائل به برتری و تَفُوق علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر عثمان بن عفَّان رضی الله عنه هستند».

علامه ذهبی در ادامه گوید: «كان متوالياً فقط؛ قرأ القرآن على حمزة؛ وقد دخل على منصور لسمع منه، فوجده مريضاً»؛ «محمد بن فضیل؛ فقط گرایش به این داشت که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر عثمان بن عفَّان رضی الله عنه برتر است و در تمامی جنگ‌های خویش، حق به جانب بوده است و دیگران بر غیر حق بوده‌اند؛ او فن قرائت را به نزد حمزة الزیّات فراگرفت و بر منصور نیز وارد شد تا از او، به سماع حدیث بی‌دازد؛ ولی او را مریض و بیمار و ناخوش و دردمند یافت».

و سرانجام، محمد بن فضیل، به سال ۱۹۵ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن حَبَّان، در کتاب «الثقات»، محمد بن فضیل بن غزوان را در شمار راویان قوی و مؤثّق و مطمئن و قابل اعتماد ذکر نموده است.

و نسایی نیز گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث محمد بن فضیل، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌های ثقه و قابل اعتماد است».

ابن شاهین هم، در کتاب «الثقات» گفته است: علی بن مدینی گوید: «كان ثقةً ثباً في الحدیث»؛ «محمد بن فضیل بن غزوان، فردی مؤثّق و قابل اعتماد، مطمئن و درستکار و معتبر و امانت دار در حدیث می‌باشد».

شیخ الحدیث محمد زکریا کاند هلوی نیز در کتاب «مقدمة لامع الدراری»^۲، محمد بن فضیل بن غزوان را در زمره‌ی علماء و صاحب نظران احناف و یکی از اساتید امام بخاری ذکر کرده و در ادامه گفته است: «و كذا محمد بن فضیل، من رواة الستة»؛ «و

۱- «تهذیب التهذیب» ۳۶۰/۹

۲- «مقدمة لامع الدراری، علی جامع البخاری» ۶۷/۱

بدین سان، محمد بن فضیل، یکی از راویان صحاح شش گانه نیز می باشد.^۱
 علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، محمد بن فضیل را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.
 و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره ی راویان شهر کوفه که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته اند قرار داده است.

و حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»^۳، به ذکر محمد بن فضیل بن غزوان پرداخته و او را از اندیشمندان و فرهیختگان احناف، برشمرده است.

نگارنده گوید:

محمد بن فضیل بن غزوان رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الاذان بعد ذهاب الوقت»^۴

«حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةً، فَقَالَ: بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسَتْ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَتَأْمُوا عَنِ الصَّلَاةِ» قَالَ بِلَالٌ: أَنَا أَوْقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا، وَأَسْنَدَ بِلَالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَعَلَبْتُهُ عَيْنَاهُ فَتَأَمَّ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلَالُ، أَيِنَّ مَا قُلْتَ؟» قَالَ: مَا أُلْفَيْتُ عَنِّي نَوْمَةٌ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلَالُ، فَمُ فَادِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلَاةِ» فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَتْ،

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۹۶

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۳

۳- «الجواهر المضیة» ۲/۱۱۱

۴- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۱/۸۳

قَامَ فَصَلَّى» (ح ۵۹۵)

«عمران بن میسره، از محمد بن فضیل بن غزوان، از حُصین، از عبدالله بن ابوقتاده، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: «شبى همسفر رسول خدا ﷺ بودیم. گروهی گفتند: چه خوب بود اگر برای خواب، توقف می کردیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «می ترسم برای نماز صبح بیدار نشویم». بلال ﷺ گفت: من شما را بیدار می کنم. مردم دراز کشیدند و خوابیدند. بلال ﷺ هم نشست و به شترش تکیه زد. دیری نگذشت که خواب بر او نیز غلبه کرد. رسول خدا ﷺ زمانی از خواب بیدار شد که آفتاب طلوع کرده بود. آنگاه خطاب به بلال ﷺ فرمود: «کجاست آنچه وعده نمودی؟!». بلال ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ! من هرگز چنین به خواب نرفته بودم. رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض می کند و هرگاه بخواهد، برمی گرداند. ای بلال! اکنون برخیز و اذان بگو». سپس آن حضرت ﷺ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود».

* در باب «غزوة الحديبية»^۱

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضَيْلٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقُلْتُ: "طُوبَى لَكَ، صَحِبْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدُّنَا بَعْدَهُ"» (ح ۴۱۷۰)

«احمد بن إشکاب، از محمد بن فضیل بن غزوان، از علاء بن مسیب، از پدرش، برای ما روایت کرده که وی گفته است: براء بن عازب ﷺ را ملاقات کردم و گفتم: خوشا به حال تو! از مصاحبت با رسول خدا ﷺ بهره مند شدی و با او در زیر درخت، بیعت کردی. وی گفت: ای پسر برادر! تو نمی دانی که ما پس از آن حضرت ﷺ چه پدید آوردیم».

* در باب «غزوة مودة من أرض الشام»^۲

۱- همان ۵۹۹/۲

۲- همان ۶۱۱/۲

«حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أُغْمِيَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ، فَجَعَلَتْ أُخْتُهُ عَمْرُؤَ تَبْكِي وَاجْبَلَاءَهُ، وَاكْذَا وَاكْذَا، تُعَدِّدُ عَلَيْهِ، فَقَالَ حِينَ أَفَاقَ: " مَا قُلْتِ شَيْئًا إِلَّا قِيلَ لِي: أَنْتَ كَذَلِكَ " (ح ۴۶۷)

«عمران بن میسرة، از محمد بن فضیل بن غزوان، از حصین، از عامر، از نعمان بن بشیر[ؓ] برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن رواحه[ؓ] دچار بیهوشی شد؛ خواهرش، عمرة گریست و گفت: وای کوه من! وای چنین و وای چنان. و صفات وی را برشمرد. هنگامی که ابن رواحه[ؓ] به هوش آمد، گفت: آنچه تو به من گفتی؛ جز آن نبود که از (نظر اهانت) به من گفته می‌شد: آیا تو واقعاً چنین هستی که خواهرت تو را بدان وصف می‌کند».

* در باب «صوم رمضان احتساباً من الایمان»^۱.

* در باب «نوم الرجال في المسجد»^۲.

* در باب «الأذان بعد ذهاب الوقت»^۳.

* در باب «ما ينهى من الكلام في الصلاة»^۴.

* در باب «لا يرد السلام في الصلاة»^۵.

* در باب «من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن»^۶.

* در باب «الحلق والتقصير عند الإحلال»^۷.

* در باب «فضل التسيح»^۸.

۱- همان ۱۰/۱

۲- همان ۶۳/۱

۳- همان ۸۳/۱

۴- همان ۱۶۰/۱

۵- همان ۱۶۲/۱

۶- همان ۱۷۳/۱

۷- همان ۲۳۳/۱

۸- همان ۹۴۸/۲

* در باب «كيف كان عيش النبي ﷺ وأصحابه وتخليهم من الدنيا»^۱.
 به هر حال، روايات «محمد بن فضيل بن غزوان»^{رحمته} در كتاب «الجامع الصحيح»
 امام محمد بن اسماعيل بخارى^{رحمته}، در بيشتر از ۲۷ مورد آمده است.

۸۶- محمد بن میمون مَرُوزی، ابوحمزة سُکری حنفی رحمته

[متوفای ۱۶۷ یا ۱۶۸ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، روایت کننده‌ی حدیث، شیخ خراسان: محمد بن میمون مروزی می‌باشد که از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است:

زیاد بن علاقة؛ ابواسحاق؛ عبدالملک بن عمیر؛ منصور بن معتمر؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش و طلایه داران عرصه‌ی روایت و درایت.

و از محمد بن میمون نیز، این افراد، به نقل روایت پرداخته‌اند:

عبدالله بن مبارک؛ عبدان بن عثمان؛ نعیم بن حماد؛ و دیگران. ابوحمزة محمد بن میمون، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و قوی، درستکار و امین، شریف و بزرگوار، نجیب و محترم، صادق و معتبر، سخاوتمند و آزاده، بزرگ منش و گشاده دست، دارای سعه‌ی صدر و علو طبع و دست و دل باز و سخی بود؛ و در کنار این‌ها، شیرین سخن نیز بود؛ از این رو، به «سُکری» ملقب گردیده است.

یحیی بن معین، او را روایت کننده‌ای ثقه و مطمئن و قوی و قابل اعتماد معرفی کرده است.

خود ابوحمزة محمد بن میمون گوید: «ما شبعْتُ منذ ثلاثین سنةً الا ان یکون لی

۱- بیوگرافی «محمد بن میمون مروزی، ابوحمزة سُکری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۳۴/۱/۱؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۰۹۸/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۸۱/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۸۵/۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۲۰/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۲۹/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۰۲/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۳۹/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۸۴/۱۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۰۹؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۰۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۶۴/۱؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۷۱/۷؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۴۵۰/۲

۲- «تذکرة الحفاظ» ۲۳۰/۱

ضعیف»؛ «مدت سی سال است که از خوردن سیر نشده‌ام، مگر آن که میهمان داشته‌ام».

عباس بن مصعب گوید: «کان ابوحمزة مجاب الدعوة»؛ «ابوحمزة محمد بن میمون، مستجاب الدعوة بود و دعاهایش به بارگاه الهی، پذیرفته می‌شد».

وی به سال ۱۶۷ یا ۱۶۸ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

علامه ذهبی، در ادامه گوید: احادیث و روایات ابوحمزة محمد بن میمون، با اسناد عالی، در صحیح بخاری وجود دارد؛ و همچنین، روایات وی، با اسناد عالی، از طریق اجازه‌ی خود ابوحمزة به شاگردانش، وجود دارد. [اجازه: نگا: «درآمدی بر علوم حدیث»؛ دکتر محمود طحان؛ ترجمه‌ی فیض محمد بلوچ؛ صص ۲۸۵-۲۸۸]

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذکر ابوحمزة محمد بن میمون پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و گفته است: ابوحمزة محمد بن میمون، از ابوحنیفه رحمته الله شنیده است که می‌گفت: «اذا جاء الحدیث صحیح الاسناد عن رسول الله صلی الله علیه و آله، أخذناه؛ واذا جاء عن أصحابه، تخیرنا ولم نخرج من قولهم؛ واذا جاء عن التابعین، زاحمناهم»؛ «هرگاه، حدیثی با اسناد صحیح، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد، بدان عمل می‌کنیم و آن را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار می‌دهیم؛ و هرگاه از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله اثری وجود داشته باشد، یکی از اقوال و گفتار آنان را برای عمل انتخاب می‌کنیم و پا را از گفتار آنان فراتر نمی‌گذاریم و از محدوده و قلمرو اقوال آنان، بیرون نمی‌رویم؛ و هرگاه از تابعین، قولی به ما رسیده باشد، در آن صورت با آنها، به رقابت می‌پردازیم و همچون آنان، به اظهار نظر و بیان دیدگاه می‌پردازیم».

خالد بن صبیح گوید: «سمعتُ ابا حمزة السکری یقول غیر مرّة: هذا الذي سمعتُ من ابي حنيفة، أحبّ الیّ من مائة ألف»؛ «از ابوحمزة سکری، چندین بار شنیدم که می‌گفت: این چیزی که از امام ابوحنیفه رحمته الله شنیده‌ام، برایم بهتر و خوشایندتر و

محبوب‌تر و زبنده‌تر از صد هزار (درهم) است».

ابوالعلاء گوید: صاعد بن محمد، از ابوحمزة سُکری روایت کرده که وی گفته است: «ما رأیتُ أحداً قطَّ من العلماء أحسن قولاً فی أصحاب رسول الله ﷺ من أبی حنیفة؛ وكان يعطی کلَّ ذی حقِّ حقَّه من الفضل. وما ذکره واحد منهم بالنقص حتی مضی لسبیله»؛ «از میان علماء و صاحب نظران اسلامی، هرگز گفتار هیچ کسی را در مورد یاران رسول خدا ﷺ (صحابه)، بهتر و خوشایندتر از گفتار ابوحنیفه رضی الله عنه ندیده‌ام؛ به راستی او چنان‌که باید، منزلت و عظمت و فضل و برتری هر یک از صحابه را به خوبی شناخته بود و به گونه‌ی لازم، به قدر و شأن آن‌ها، پی برده بود؛ و هرگز تا زمانی که جان در بدن داشت و در قید حیات بود، یکی از آن‌ها را به بدی یاد نکرد».

و علماء و صاحب نظرانی که در ذیل، بدان‌ها اشاره می‌شود، از آن دسته از کسانی می‌باشند که ابوحمزة محمد بن میمون را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده‌اند:

۱- حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱.

۲- حافظ جلال الدین سیوطی، در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲.

۳- علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود

الجمان»^۳ و^۴.

نگارنده گوید:

ابوحمزة سُکری، از ابوحنیفه، از حسن بن عبیدالله، از شعبی، از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ فی الانسان مضغة، اذا صلحت، صلح بها سائر الجسد؛ واذا سقمت، سقم بها سائر الجسد؛ ألا وهي القلب»؛ «در پیکر انسان، پاره گوشتی است که وقتی اصلاح پذیرد، تمام وجود انسان، رو به عدالت و

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۹۲

۳- «عقود الجمان» ص ۹۶

۴- «المناقب»، کردری ۲/۲۳۷

شایستگی می‌رود؛ و هنگامی که به تباهی گراید، همه‌ی تن تباه می‌گردد. هان بدانید که آن پاره گوشت، قلب انسان است».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱، ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از صالح بن ابی رمیح، از خلف بن شاذان، از عمویش، از ابوحمزة سکری، از امام ابوحنیفه رحمته، روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

ابوحمزة سکری محمد بن میمون مروزی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من أجاب الی کراع»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» (ح ۵۱۷۸)

«عبدان، از ابوحمزة سکری محمد بن میمون، از اعمش، از ابوحازم، از ابوهریره رضی برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی فرمودند: «اگر به میهمانی پاچه، فراخوانده شوم، آن را می‌پذیرم؛ و اگر پاچه‌ی گوسفندی هدیه داده شوم، باز هم آن را قبول می‌کنم».

* در باب «اشد الناس بلاءً، الا لانیاء؛ ثم الأمثل فالأمثل»^۳

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يُوعَكُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعَكًا شَدِيدًا؟ قَالَ: «أَجَلٌ، إِنِّي أُوْعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: ذَلِكَ أَنْ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلٌ، ذَلِكَ كَذَلِكَ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَدَى، شَوْكَةٌ فَمَا

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۱۴

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲/۷۷۸

۳- همان ۲/۸۴۳

فَوْقَهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا» (ح ۵۶۴۸)

«عبدان، از ابوحمزة سُکری محمد بن میمون، از اعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سويد، از عبدالله بن مسعود^۱ برای ما روایت کرده که وی گفته است: به نزد رسول خدا ﷺ آمدم و حال آن که ایشان تب داشت. گفتم: ای رسول خدا ﷺ! همانا تب شما، تب بسیار شدیدی است. فرمود: آری، بی گمان، تب دارم مانند این که دو نفر از شما، تب داشته باشد». گفتم: این به آن سبب است که تو را دو پاداش است؟ فرمود: «آری. همین طور است. هیچ مسلمانی نیست که او را رنجی برسد و یا خاری به پایش فرو رود، مگر آن که خداوند، گناهان او را می پوشاند؛ همچنان که درخت، برگش را می ریزاند».

* در باب «ما يقول اذا أصبح»^۱

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ، عَنْ خَرِشَةَ بِنِ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» فَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (ح ۶۳۲۵)

«عبدان، از ابوحمزة سُکری محمد بن میمون، از منصور، از ربیع بن حراش، از خرشة بن حُرّ، از ابودر^۲ برای ما روایت کرده و گفته است: چون رسول خدا ﷺ در شب، به خوابگاه خود می رفت؛ می فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا»؛ «بار خدایا! به نام تو، می میرم و زنده می شوم». و هرگاه بیدار می شد، می فرمود: «الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور»؛ «حمد و ستایش از آن خدایی است که پس از مردن، ما را زنده کرد؛ و بازگشت، به سوی اوست».

* در باب «ما يحذر من زهرة الدنيا والتنافس فيها»^۲.

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]»^۳.

۱- همان ۹۳۶/۲

۲- همان ۹۵۱/۴ و ۹۵۲

۳- همان ۹۷۷/۲

- * در باب «من قام لجنزة يهودي»^۱.
- * در باب «تحریم تجارة الخمر في المسجد»^۲.
- * در باب «من توضأ في الجنابة، ثم غسل سائر جسده»^۳.
- * در باب «الصوم لمن خاف على نفسه العزوبة»^۴.
- * در باب «الخصومة في البئر والقضاء فيها»^۵.
- * در باب «كتابة الامام الناس»^۶.
- * در باب «ما ذكر من درع النبي ﷺ وعصاه وسيفه»^۷.
- * در باب «اثم من عاهد ثم غدر»^۸.
- * در باب «صفة ابليس وجنوده»^۹.
- * در باب «صفة النبي ﷺ»^{۱۰}.
- * در باب «انشقاق القمر»^{۱۱}.
- به هر حال، روايات «ابو حمزة سُكْرِي محمد بن ميمون مروزي» رحمته الله در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى رحمته الله، در بيشتر از ۲۱ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۷۵

۲- همان ۱/۶۵

۳- همان ۱/۴۱

۴- همان ۱/۲۵۵

۵- همان ۱/۳۱۷

۶- همان ۱/۴۳۰

۷- همان ۱/۴۳۸

۸- همان ۱/۴۵۱

۹- همان ۱/۴۶۴

۱۰- همان ۱/۵۰۳

۱۱- همان ۱/۵۴۶

۸۷- مَخْلَدُ بن یزید حَرَّانِی رحمته

[متوفای ۱۹۳ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، مَخْلَدُ بن یزید قرشی حَرَّانِی می‌باشد. در مورد کنیه‌ی وی، اختلاف است:
برخی، «ابویحیی»، برخی «ابوخداش»، برخی دیگر «ابوالحسن»، و برخی هم،
«ابوخالد» گفته‌اند.

از کسانی که مخلد بن یزید، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین
بزرگان اشاره کرد:

یحیی بن سعید انصاری؛ حرّیز بن عثمان رحبی؛ اوزاعی؛ ابن جریج؛ یونس بن
اسحاق؛ اسرائیل بن یونس؛ سعید بن عبدالعزیز؛ حنظلة بن ابوسفیان؛ عبدالله بن علاء
بن زبر؛ مالک بن مغول؛ مسعر بن کدام؛ و دیگران.

و از مَخْلَدُ بن یزید حَرَّانِی نیز این افراد، به نقل روایت پرداخته‌اند:
احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ ابوجعفر نفیلی؛ دو پسر ابوشیبة (ابوبکر و
عثمان)؛ عبدالحمید بن محمّد بن مستام؛ ابوامیة عمرو بن هشام؛ محمد بن سلام
بیکندی؛ عبدالله بن عبدالصمد بن ابوخداش موصلی؛ علی بن میمون عطار؛ یعقوب بن
سفیان؛ یعقوب بن کعب أنطاکی؛ احمد بن بکار حَرَّانِی؛ و دیگران.

اثرم به نقل از احمد بن حنبل گوید: «لا بأس به»، «در روایات و احادیث مَخْلَدُ بن
یزید حَرَّانِی، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی روایت کننده‌ای مورد وثوق و

۱- بیوگرافی «مَخْلَدُ بن یزید حَرَّانِی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴۳۷/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۲۵/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۳۹۸/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۳۷/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان
۱۸۶/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۲۸/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۶۷/۲؛
«تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۹۵/۱۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرگی ص ۳۱۸؛ «الجمع

بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۰۷/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۶۹/۱۰ و ۷۰

قابل اعتماد است».

عثمان دارمی، به نقل از یحیی بن معین گفته است: «ثقة»؛ «مخلد بن یزید، فردی مؤثق و قوی و مطمئن و قابل اعتماد می‌باشد».

ابوداود و یعقوب بن سفیان نیز بدین سان، او را ستوده‌اند و به بیان تعریف و تمجید و وثاقت و صداقت و درستی و اعتماد وی پرداخته‌اند. ابواتم رازی گوید: «صدوق»؛ «مخلد بن یزید، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و درستکار و شریف و وفادار و امین می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، وی را در زمره‌ی راویان ثقه و قابل اعتماد ذکر کرده است.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، مخلد بن یزید را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله، ذکر نموده است.

نگارنده گوید:

مخلد بن یزید حرّانی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما یتقی من فتنه المال»^۲

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَطَاءً، يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ مِثْلَ وَادٍ مَالًا لِأَحَبَّ أَنْ لَهُ إِلَيْهِ مِثْلُهُ، وَلَا يَمْلَأُ عَيْنَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «فَلَا أُدْرِي مِنَ الْقُرْآنِ هُوَ أَمْ لَا»، قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ، يَقُولُ ذَلِكَ عَلَى الْمِنْبَرِ» (ح ۶۴۳۷)

«محمد، از مخلد بن یزید حرّانی، از ابن جریر، از عطاء برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابن عباس رحمته الله شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۴

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۵۲/۲

می فرمود: «اگر فرزند آدم مانند یک درّه پر از مال داشته باشد، باز هم دوست دارد که به مثل آن داشته باشد؛ و فقط خاک است که چشم او را پر می کند؛ و هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد. ابن عباس رضی الله عنهما گوید: نمی دانم که این گفته، از آیات (منسوخ التلاوة) قرآن است یا نه؟

عطاء گوید: از ابن زبیر شنیدم که همین مطلب را بر منبر می گفت.

* در باب «لا یقیم الرجل أخاه یوم الجمعة ویقعد فی مکانه»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا، يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ، وَيَجْلِسَ فِيهِ»، قُلْتُ لِتَافِعِ: الْجُمُعَةُ؟ قَالَ: الْجُمُعَةُ وَعَبَّرَهَا» (ح ۹۱۱)

«محمد، از مخلد بن یزید حرّانی، از ابن جریر برای ما روایت کرده که وی گفته است: از نافع شنیدم که می گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از این منع کرد که شخص، برادر خود را از جایش بلند کند و خود در جای او بنشیند. از نافع پرسیدم: آیا این قضیه، در نماز جمعه است؟ وی گفت: در نماز جمعه و دیگر نمازها است.»

* در باب «إذا قال: أَرْضَى أَوْ بَسْتَانِي، صَدَقَ اللَّهُ عَن أُمِّي؛ فَهِيَ جَائِزٌ. وَإِنْ لَمْ يَبَيِّنْ لِمَنْ ذَلِكَ»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ، أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي يَعْلَى، أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرِمَةَ، يَقُولُ: أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تُوَفِّيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّي تُوَفِّيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا، أَيَنْفَعُهَا شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمِخْرَافَ صَدَقَتْ عَلَيْهَا» (ح ۲۷۵۶)

«محمد بن سلام، از مخلد بن یزید، از ابن جریر، از یعلی، از عکرمه، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: مادر سعد بن عبادة رضی الله عنه وفات کرد

۱- همان ۱/۱۲۴

۲- همان ۱/۳۸۶

و او در وقت مرگ مادرش، حاضر نبود. ويگفت: اى رسول خدا ﷺ! مادرم وفات کرد و من در وقت مرگش حاضر نبودم. آيا به او ثوابى مى رسد اگر از جانب او صدقه دهم؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «آرى». سعد گفت: بى گمان، من، شما را شاهد مى گيرم که باغ من (به نام مخراف) از جانب مادرم، صدقه است».

* در باب «اذا قال احدكم: آمين والملائكة في السماء آمين، فوافقت احدهما الأخرى، غفر له ما تقدم من ذنبه»^۱.

* در باب «شرب الأعلى الى الكعبين»^۲.

* در باب «الخروج في التجارة»^۳.

* در باب «الاحتباء في ثوب واحد»^۴.

۱- همان ۴۵۸/۱

۲- همان ۳۱۸/۱

۳- همان ۲۷۷/۱

۴- همان ۸۶۶/۲

۸۸- مروان بن معاویة فزّاری رحمته

[متوفای ۱۹۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ و روایت کننده‌ی حدیث: مروان بن معاویة بن حارث بن اسماء بن خارجه بن حصن، ابوعبدالله فزّاری کوفی می‌باشد که نخست، مقیم مکه‌ی مکرمه و پس از آن، مقیم دمشق شد و در آنجا سُکنی و اقامت گزید و مستقر و ماندگار شد.

مروان بن معاویة، از این بزرگان، به نقل حدیث پرداخته است:

عاصم احول؛ حمید طویل؛ ابومالک سعد بن طارق؛ اسماعیل بن ابوخالد؛ موسی جهنی؛ محمد بن سوقة؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش.

و از کسانی که از مروان بن معاویة، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان این افراد را

نام برد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ ابوخیثمه؛ حسین بن حریث؛ دحیم؛ ابوکریب؛ ابن عرفة؛ محمد بن هشام بن خلاس نمیری؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

امام احمد بن حنبل، به ذکر مروان بن معاویة پرداخته و گفته است: «ثبت حافظ

کان یحفظ حدیثه کله»؛ «مروان بن معاویة فزّاری، روایت کننده‌ای مطمئن و قوی و

درستکار و قابل اعتماد و حافظ و ضابط بود که تمامی روایات و احادیث خویش را از

۱- بیوگرافی «مروان بن معاویة فزّاری» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۷۲/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلابادی ۷۱۷/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۷۲/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۴۹/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۱/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۸۳/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۸۸/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۳۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۰/۱۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۳۳/۱؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد

۳۲۹/۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۱۹

۲- «تذکرة الحفّاظ» ۲۹۵/۱ و ۲۹۶

حفظ داشت».

علی بن مدینی گوید: «ثقة فیما روی عن المعروفین»؛ «در مورد آنچه از علماء و صاحب نظران معروف و مشهور عرصه‌ی حدیث، روایت نموده است، مطمئن و قوی و درستکار و مؤثق و قابل اعتماد و امانت دار بود».

یحیی بن معین نیز گفته است: «کان یلتقط شیوخاً من السکک»؛ «(مروان بن معاویة، چنان به یادگیری و فراگیری و تحصیل علم و دانش، اهمیت می‌داد و بدان توجه و عنایت می‌ورزید؛ تا جایی که حتی) در خیابان‌ها و راه‌ها نیز از اساتید و شیوخ، علم و دانش و حکمت و فرزاندگی و حدیث و روایت، فرا می‌گرفت».

برخی بر این باورند که وی، به صورت غیرمنتظره و ناگهانی، در شهر مکه، در دهم ماه ذی الحجة، به سال ۱۹۳ هـ. ق درگذشت و دار فانی را وداع گفت.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابوبکر اسدی گفته است: از احمد بن حنبل روایت است که گفت: «ثبت حافظ»؛ «مروان بن معاویة فزاری، روایت کننده‌ای مطمئن و مورد اعتماد و حافظ و ضابط می‌باشد».

ابوداود گوید: از احمد بن حنبل نقل است که گفت: «ثقة ما کان أحفظه»؛ «مروان، فردی مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود که بسیار به حفظ احادیث و روایات خویش، همت می‌گماشت».

یحیی بن معین، یعقوب بن شیبة و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «مروان، روایت کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد و مطمئن و قوی بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة ثبت ما حدث عن المعروفین، فصیح»؛ «مروان، از زمره‌ی راویان مؤثق و مورد اعتماد و مطمئن و معتبر و درستکار و امین است؛ و آنچه را از علماء و صاحب نظران معروف و مشهور عرصه‌ی حدیث، روایت نموده است، صحیح و درست می‌باشد».

ابوحاتم گوید: «صدوق لا یدفع عن صدقه»؛ «مروان بن معاویة، فردی صادق و

راستگو و امانت دار و درستکار می‌باشد که نباید صداقت و درستی و درستکاری و امانت وی را انکار یا تکذیب کرد و آن را مورد تردید قرار داد».

عثمان دارمی، از یحیی بن معین چنین نقل کرده است: «ثقة ثقة»؛ «مروان بن معاوية، از زمره‌ی راویان بسیار ثقه و قابل اعتماد است».

ابن سعد گوید: «كان ثقة»؛ «وی، روایت کننده‌ای مؤثق و مطمئن و معتبر و مورد اعتماد بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، مروان بن معاوية، را در شمار راویان قابل اعتماد و معتبر و قوی و مؤثق و مطمئن و امین برشمرده است.

در کتاب «جامع المسانید»^۱، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابي حنيفة رحمته الله في هذه المسانيد»؛ «مروان بن معاوية فزاری، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، مروان بن معاوية را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله، ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

مروان بن معاوية فزاری، از ابوحنیفه، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رحمته الله چنین روایت کرده که وی گفته است: «رأيتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يمسح في السفر على الخفين ولم يوقت»؛ «رسول خدا صلى الله عليه وسلم را دیدم که در سفر، بر موزه‌ها - بی آن که وقتی را مشخص کند - مسح می‌نمود».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۳ ذکر کرده و گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از ابوسعید، از سلیمان بن عبیدالله، از مروان بن معاوية فزاری، از امام ابوحنیفه رحمته الله، روایت نموده است.

۱- «جامع المسانيد» ۵۵۹/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۴

۳- «جامع المسانيد» ۲۸۰/۱

و همچنین راقم سطور گوید:

مروان بن معاویه فزاری، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «العجوة»^۱

«حَدَّثَنَا جُمُعَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ، أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ، أَخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُومٌ وَلَا سِحْرٌ» (ح ۵۴۴۵)

«جمعة بن عبدالله، از مروان بن معاویه فزاری، از هاشم بن هاشم، از عامر بن سعد، از پدرش برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس که هفت دانه‌ی خرما‌ی عجوة صبحانه بخورد، در آن روز نه زهر و نه سحر او را زیان می‌رساند».

* در باب «فضل صلاة العصر»^۲

«حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي الْبَدْرَ - فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَرَوْنَ رَبِّكُمْ، كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُصَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا» ثُمَّ قَرَأَ: [وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ] [ق: ۳۹]، قَالَ إِسْمَاعِيلُ: «افْعَلُوا لَا تَفُوتَنَّكُمْ» (ح ۵۵۴)

«حمیدی، از مروان بن معاویه فزاری، از اسماعیل، از قیس، از جریر، برای ما روایت کرده که وی گفته است: شبی، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. ایشان به سوی ماه، نظر کرد و فرمود: «همین طور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید؛ و حتماً این کار را انجام دهید».

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۱۹/۲

۲- همان ۷۸/۱

سپس آن حضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [ق: ۳۹] «خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاکی یاد کنید».

اسماعیل (از راویان این حدیث) گفته است: آن نمازها را ادا کنید و نگذارید که فوت شود».

* در باب «ما جاء في زمزم»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ سَلَامٍ، أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حَدَّثَهُ قَالَ: «سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ» قَالَ عَاصِمٌ: فَحَلَفَ عِكْرِمَةُ مَا كَانَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا عَلَى بَعِيرٍ» (ح ۱۶۳۷)

«محمد بن سلام، از مروان بن معاوية فزاری، از عاصم، از شعبی، برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول خدا ﷺ را از آب زمزم، نوشانیدم؛ و او، به حالت ایستاده آب نوشید.

عاصم گفته است: عکرمة چنین سوگند یاد کرده است: در آن روز، آن حضرت ﷺ ایستاده نبود، بلکه بر شتر سوار بود».

* در باب «من نذر المشى الى الكعبة»^۲.

* در باب «كراهية النبي ﷺ ان تعرى المدينة»^۳.

* در باب «الغرفة والعلية المشرفة وغير المشرفة في السطوح وغيرها»^۴.

* در باب «خلق آدم وذريته»^۵.

* در باب ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲]^۶.

۱- همان ۲۲۱/۱

۲- همان ۲۵۱/۱

۳- همان ۲۵۳/۱

۴- همان ۳۳۵/۱

۵- همان ۴۶۹/۱

۶- همان ۵۸۰/۲

* در باب «غزوة الرجيع ورعل وذكوان وبئر معونة»^۱.

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵]»^۲.

به هر حال، روايات «مروان بن معاوية فزارى»^{رحمته}، در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخارى^{رحمته}، در بيشتر از ۱۳ مورد آمده است.

۱- همان ۵۹۰/۲

۲- همان ۶۶۳/۲

۸۹- مِسْعَر بن کدام حنفی رحمته الله

[امتوفای ۱۵۳ یا ۱۵۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث: ابوسلمة (مِسْعَر بن کدام بن ظَهیر بن عُبَیْدَة بن حارث بن هلال بن عامر بن صعصعة) هلالی (عامری رُواسی) کوفی اُحول، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی و از زمره‌ی طلایه داران و پیشقراولان عرصه‌ی علمی و پیشگامان و پیشاهنگان دینی می‌باشد که از عدی بن ثابت، حکم بن عتیبة، قتادة، عمرو بن مَرّة، و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به نقل روایت پرداخته است. و از کسانی که از مِسْعَر بن کدام، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

سفیان بن عیینة؛ یحیی قطان؛ محمد بن بشر؛ یحیی بن آدم؛ ابونعیم؛ خَلاد بن یحیی؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش. محمد بن بشر گوید: «کان عند مسعر، نحو ألف حدیث، فکتبتُها سوی عشرة»؛ «به نزد مِسْعَر بن کدام، در حدود هزار حدیث وجود داشت که من به جز ده حدیث، تمامی آن‌ها را نوشتم».

یحیی قطان گوید: «ما رأیتُ أثبت من مسعر»؛ «من، کسی را مطمئن‌تر و قوی‌تر و درستکارتر و امانت‌دارتر از مِسْعَر بن کدام، ندیده‌ام».

۱- بیوگرافی «مسعر بن کدام» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۳/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۱۲۳/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۶۸/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۶۳/۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۰۷/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۰۲/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۳۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۷۶/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۵۱/۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۲۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۳۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۸۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۴۱۹/۲

۲- «تذکرة الحفاظ» ۱۸۸/۱ و ۱۸۹

احمد بن حنبل گوید: «الثقة مثل شعبة ومسعر»؛ «راویان مؤثق و قابل اعتماد، چون شعبه و مسعر هستند».

وکیع بن جراح گفته است: «شك مسعر، کیقین غیره»؛ «شک و تردید مسعر بن کدام، به سان یقین دیگران است».

حسن بن عماره گوید: «ان لم یدخل الجنة الا مثل مسعر، فان اهل الجنة لقليل»؛ «اگر چنانچه افرادی چون مسعر بن کدام، وارد بهشت نشوند، پس به راستی که بهشتیان، اندک خواهند بود».

سفیان بن عیینه نیز گفته است: «قالوا للأعمش: ان مسعراً شك في حديثه. فقال: شكه، کیقین غیره»؛ «گروهی، خطاب به اعمش گفتند: بی گمان، مسعر بن کدام، در احادیث و روایات خویش، دچار شک و تردید هم شده است. اعمش گفت: (هان بدانید که) شک و تردید مسعر، به سان یقین دیگران است».

از خالد بن عمرو، روایت است که گفت: «رأيت مسعراً كان جبهته ركة عنز من السجود»؛ «مسعر بن کدام را در حالی دیدم که پیشانی وی، بر اثر سجده، به سان زانوی بز شده بود».

شعبه گوید: «كنا نسَمي مسعراً المصحف؛ من اتقانه. هو عند الكوفيين كابن عون عند البصريين»؛ «ما (علماء و صاحب نظران اسلامی)، مسعر بن کدام را به خاطر مهارت و خبرگی و کاردانی و توانایی و استادی و شایستگی وی، به «مصحف» (قرآن) نامگذاری کرده بودیم؛ جایگاه مسعر بن کدام از دیدگاه دانشوران و فرهیختگان کوفه، به سان شأن و مقام ابن عون در نزد علماء و اندیشمندان بصره بود».

خریبی گوید: «ما من أحد الا وقد أخذ عليه الا مسعر»؛ «هر یک از علماء و صاحب نظران اسلامی، به نوعی مورد نکوهش و انتقاد و ملامت و سرزنش قرار گرفته است؛ به جز مسعر که از این قاعده، مستثنا می باشد».

علامه عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذکر مسعر بن کدام

پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف، برشمرده و گفته است: «روی عن أبي حنيفة وعطاء وقتادة؛ روی عنه السفیانان»؛ «مِسْعَر بن کدام، از امام ابوحنیفه، عطاء و قتاده، حدیث روایت نموده است؛ و از او نیز؛ سفیان ثوری و سفیان بن عیینه، به نقل روایت پرداخته‌اند».

سفیان ثوری گوید: «كُنَّا اذا اختلفنا في شيء، سألنا مسعراً منه»؛ «هرگاه، پیرامون موضوع یا مسأله‌ای با همدیگر، اختلاف پیدا می‌کردیم، برای حلّ و فصل آن، به مِسْعَر بن کدام مراجعه می‌کردیم و درباره‌ی آن موضوع یا مسأله، از او می‌پرسیدیم».

احمد بن حنبل نیز گفته است: «كان ثقة خياراً»؛ «مِسْعَر بن کدام، از زمره‌ی راویان مؤثّق و قابل اعتماد و از مردمان برگزیده و نیک و بزرگ منش و قابل احترام بود».

مِسْعَر، به سال ۱۵۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

جماعت محدّثان (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، نیز از وی حدیث روایت کرده‌اند.

خود مِسْعَر بن کدام، گفته است: «من جعل أباحنيفة بينه وبين الله، رجوت أن لا يخاف ولا يكون فرط في الاحتياط لنفسه»؛ «هر کس، در بین خود و خداوند بلند مرتبه، امام ابوحنیفه رحمته را قرار دهد، امید آن دارم که دچار ترس و هراس نگردد و برای احتیاط و دوراندیشی، در حق خویش، دچار زیاده روی و افراط نشده باشد».

در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است:

«و مع تقدّمه و جلاله محلّه، وهو شيخ أكبر شيوخ الامام احمد و البخاری و مسلم - رحمهم الله -، يروى عن الامام أبى حنيفة رحمته في هذه المسانيد»؛ «مِسْعَر بن کدام رحمته - با وجود این که بزرگترین و برجسته‌ترین استاد اساتید امام احمد بن حنبل رحمته، بخاری رحمته و مسلم رحمته می‌باشد - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

حافظ سیوطی، در کتاب «تبیض الصحيفة»^۱ گوید: «رُوی أيضاً عن ابن المبارك، أنه قال: رأيتُ مسعراً في حلقة أبي حنيفة وهو جالس بين يديه يسأله ويستفهم منه. وما رأيتُ أحداً قطّ تكلم في الفقه، أحسن من أبي حنيفة».

«همچنین، از عبدالله بن مبارک (یکی از شاگردان امام ابوحنیفه رحمته) روایت است که گفت: مسعر بن کدام را در حلقه‌ی درس امام ابوحنیفه رحمته در حالی دید که وی در جلو روی امام ابوحنیفه رحمته نشسته بود و از وی، سؤال می‌کرد و در مورد برخی از مسائل، تحقیق و استعلام و کند و کاو و پرس و جو می‌کرد. و هرگز کسی را ندیده‌ام که در احکام و مسائل فقهی، بهتر و بایسته‌تر از امام ابوحنیفه رحمته سخن گفته باشد».

و بدین سان، حافظ سیوطی، در جایی دیگر از کتاب «تبیض الصحيفة»^۲ گفته است: «و رُوی أيضاً عن مسعر بن کدام؛ أنه قال: أتيتُ أبا حنيفة في مسجده؛ فرأيتُه يصلّي بالغداة؛ ثم يجلس للناس في العلم الى أن يصلّي الظهر؛ ثم يجلس الى العصر؛ فاذا صلّى العصر، جلس الى المغرب؛ فاذا صلّى المغرب، جلس الى أن يصلّي العشاء؛ فقلتُ في نفسي: هذا الرجل في هذا الشغل، متى يتفرغ للعبادة؟! لأتعهده الليلة. فتعاهدته؛ فلما هدأ الناس، خرج الى المسجد، فانتصب الى الصلاة الى ان طلع الفجر؛ ودخل منزله ولبس ثيابه وخرج الى المسجد وصلّى الغداة؛ فجلس للناس الى الظهر؛ ثم الى العصر؛ ثم الى المغرب؛ ثم الى العشاء؛ فقلتُ في نفسي: ان الرجل قد ينشط الليلة. لأتعهده الليلة. فتعاهدته؛ فلما هدأ الناس، خرج، فانتصب للصلاة. ففعل كفعله في الليلة الاولى. فقلتُ في نفسي: لألزمته الى أن يموت أو أموت. فلأزمته في مسجده».

و قال ابن ابی معاذ: فبلغني أنّ مسعراً مات في مسجد ابی حنيفة في سجوده. رحمة الله عليه»^۳.

«به نزد ابوحنیفه، به مسجدش رفتم. او را در حال گزاردن نماز صبح دیدم. آن

۱- «تبیض الصحيفة»، ص ۱۱۳

۲- همان ص ۱۱۵

۳- «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۵۶/۱۳

گاه، پس از گزاردن نماز، برای مردم، حلقه‌ی درس تشکیل داد و تا نماز ظهر، این کلاس ادامه پیدا کرد. سپس نماز ظهر را گزارد و پس از گزاردن نماز، دوباره برای تعلیم مردم نشست و تا نماز عصر، این کلاس، ادامه یافت؛ پس از آن، نماز عصر را گزارد و باز هم تا مغرب، برای آموزش مردم نشست؛ و چون نماز مغرب را خواند، دوباره تا عشاء، برای مردم، حلقه‌ی درس، تشکیل داد و پس از آن، نماز عشاء را گزارد. مِسعَر بن کدام گوید: با خود گفتم: این مرد (ابوحنیفه)، پیوسته در این شغل و کار (تدریس و تعلیم) است؛ پس چه وقت، برای عبادت، بیکار می‌شود و فراغت می‌یابد! از این رو، با خود عهد بستم تا ابوحنیفه را زیر نظر بگیرم؛ ابوحنیفه را زیر نظر گرفتم؛ و نتیجه این شد که چون مردم به خواب رفتند، او به مسجد آمد؛ و تا نماز صبح، به گزاردن نماز و شب زنده داری پرداخت؛ سپس به خانه‌ی خویش وارد شد و لباس هایش را بر تن کرد و به سوی مسجد بیرون شد و نماز صبح را گزارد؛ و دوباره، همان برنامه‌ی روز پیشین خویش را شروع کرد؛ یعنی تشکیل حلقه‌ی درس، از صبح تا عشاء.

مِسعَر بن کدام، در ادامه گوید: با خود گفتم: ابوحنیفه، حتماً امشب استراحت خواهد کرد؛ از این رو؛ امشب نیز او را زیر نظر خواهم گرفت؛ او را در شب دوم نیز زیر نظر گرفتم و چون مردم به خواب رفتند، او به مسجد رفت و به نماز ایستاد و همان کارهای شب پیشین را تکرار کرد؛ (یعنی: تا نماز صبح، به گزاردن نماز و شب زنده داری پرداخت؛ سپس به خانه برگشت و لباس هایش را بر تن کرد و به سوی مسجد بیرون شد و نماز صبح را گزارد؛ و دوباره، همان برنامه‌ی روز پیشین خویش را شروع کرد؛ یعنی تشکیل حلقه‌ی درس، از صبح تا عشاء.)

من با خود گفتم: حتماً او را تا زمانی که وفات کند یا من بمیرم، لازم خواهم گرفت و از او، جدا نخواهم شد؛ از این رو، در مسجدش، او را لازم گرفتم. ابن ابومعاذ گوید: به من خبر رسیده است که مِسعَر بن کدام، در حال سجده، در مسجد امام ابوحنیفه رضی الله عنه، وفات کرده و جان به جان آفرین، تسلیم نموده است. رحمت و رضوان خدا بر او باد.»

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

حفص بن غیاث، به نقل از هشام بن عروة گوید: «ما قدم علينا من العراق، أفضل من ايوب ومن ذلك الرؤاسي؛ یعنی: مسعراً؛ لأن رأسه كان كبيراً»؛ «از سرزمین عراق، کسی بهتر از ایوب و از این (هلالی عامری) زواسی (کوه استوار)، یعنی مسعر بن کدام، به نزد من نیامده است؛ و به مسعر بن کدام، از آن جهت «زواسی» گفته‌اند: زیرا جمجمه‌ی سر وی، بزرگ بود».

علی بن مدینی گوید: خطاب به یحیی بن سعید گفتیم: «أیما أثبت؟ هشام الدستوائي أو مسعر. قال: ما رأيتُ مثل مسعر. كان مسعر، من أثبت الناس»؛ «کدام یک از این دو نفر، در حدیث، مطمئن‌تر و معتبرتر است؛ هشام دستوائي یا مسعر بن کدام؟ وی در پاسخ گفت: من تاکنون، کسی را مثل مسعر ندیده‌ام؛ وی از مطمئن‌ترین و معتبرترین مردمان، در حدیث بود».

عمرو بن علی گوید: «سمعتُ ابن مهدی يقول: حدَّثنا ابوخلدة؛ فقال له احمد بن حنبل: كان ثقة؛ وكان مؤدباً وكان خياراً؛ الثقة شعبة ومسعر»؛ «از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم که می‌گفت: ابوخلدة، برای ما روایت کرد. احمد بن حنبل برای او گفت: وی، فردی مؤثّق و قابل اعتماد، مؤدّب و خوش اخلاق و بزرگ منش و آداب دان و برگزیده و نیکو بود؛ شعبه و مسعر بن کدام، هر دو، از راویان ثقه و مورد اعتماد بودند».

خریبی به نقل از سفیان ثوری گوید: «كنا اذا اختلفنا في شيء، سألنا عنه مسعراً»؛ «هرگاه ما (علماء و صاحب نظران اسلامی) پیرامون موضوع یا مسأله‌ای اختلاف می‌کردیم، درباره‌ی آن، از مسعر بن کدام می‌پرسیدیم».

سفیان ثوری در ادامه گوید: شعبة گفته است: «كنا نسَمي مسعراً، المصحف»؛ «ما، مسعر بن کدام را به «مصحف» (قرآن)، نامگذاری کرده بودیم».

ابراهیم بن سعید جوهری گوید: «كان يسمي الميزان»؛ «مسعر بن کدام را «میزان» (ترازو و مقیاس) نامیدند».

عبدالله بن مبارک نیز در مقام توصیف علم و دانش، حکمت و فرزاندگی و خبرگی و مهارت مسعر بن کدام، در چندین بیت، چنین می‌سراید:

من كان ملتمساً صالحاً فليات حلقة مسعر بن کدام
«هر کس، در پی انسان درستکار و شریف، نجیب و محترم، شایسته و کاردان و

توانا و متخصص است، بایستی در حلقه‌ی درس مِسر بن کدام، شرکت نماید». علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، مِسر بن کدام را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.^۲ و در کتاب «جامع المسانید»^۳ ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی نیز، بیان شده است که وی، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده گوید:

مِسر بن کدام، از ابوحنیفه، از زیاد بن علاقه، از قطبة بن مالک رحمته چنین روایت کرده که وی گفته است: «سمعتُ النبی صلی الله علیه و آله یقرأ فی إحدى رکعتی الفجر: ﴿وَالْتَحَلَّ بِأَسْفَلِ لَهَا طَلْعُ نَضِيدٍ﴾ [ق: ۱۰] «از پیامبر شنیدم که در یکی از دو رکعت نماز صبح، آیه‌ی ده سوره‌ی ق را تلاوت کردند».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ طلحة بن محمد، این حدیث را در مسند خویش، از مِسر بن کدام، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است. و بدین سان، قاضی ابوبکر محمد بن عبدالباقی انصاری، نیز این حدیث را از مِسر بن کدام، از امام ابوحنیفه رحمته نقل نموده است.

و نگارنده گوید:

مِسر بن کدام رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الصلاة اذا قدم من سفر»^۵

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۵

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۰/۲

۳- «جامع المسانید».

۴- «جامع المسانید» ۳۲۸/۱ و ۳۲۹

۵- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۳/۱

«حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ - قَالَ مِسْعَرٌ: أَرَاهُ قَالَ: ضُحَى - فَقَالَ: «صَلِّ رُكْعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَرَادَنِي» (ح ٤٤٣)

«خلاد بن یحیی، از مسعر بن کدام، از محارب بن دثار، از جابر بن عبدالله رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی حاضر شدم که وی در مسجد بود. مسعر بن کدام گوید: گمان می‌کنم که محارب بن دثار گفت: هنگام چاشت بود. آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو رکعت نماز بگذار». من از وی، پول طلب داشتم؛ آن حضرت صلی الله علیه و سلم طلب مرا پرداخت کرد و زیاده هم به من داد».

* در باب «القراءة في العشاء»^۱

«حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، سَمِعَ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " يَقْرَأُ: وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ فِي الْعِشَاءِ، وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ أَوْ قِرَاءَةً " » (ح ۷۶۹)

«خلاد بن یحیی، از مسعر بن کدام، از عدی بن ثابت، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از براء بن عازب رضی الله عنه شنیدم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که در نماز عشاء، سوره‌ی «والتین والزیتون» را خواند؛ و من هیچ کس را خوش‌آوازتر یا خوش‌قرائت‌تر از وی، ندیده‌ام».

* در باب «إذا حنت ناسياً في الأيمان؛ وقول الله تعالى: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ

فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾ [الأحزاب: ۵]؛ و قال: ﴿لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الكهف: ۷۳]^۲

«حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، حَدَّثَنَا زُرَّارَةُ بْنُ أَوْفَى، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، يَرْفَعُهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا وَسَّوَسَتْ، أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ» (ح ۶۶۶)

«خلاد بن یحیی، از مسعر بن کدام، از قتاده، از زرارة بن أوفى، از ابوهريرة رضی الله عنه - که این حدیث را به آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسانده است - برای ما روایت کرده که آن

۱- همان ۱/۱۰۶

۲- همان ۱/۹۸۶

حضرت ﷺ فرموده است: «خداوند، وسوسه‌هایی را که در دل امت من، خطور می‌نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن، عمل نکرده و یا دربارهی آن، سخن بر زبان نیاورده باشند».

* در باب «الوضوء بالمد»^١.

* در باب «المکث بین السجدين»^٢.

* در باب «قيام النبي ﷺ حتى ترم قدمه»^٣.

* در باب «رمی الجمار»^٤.

* در باب «خراج الحجّام»^٥.

* در باب «حُسن القضاء»^٦.

* در باب «الخطاء والنسيان في العتاقة والطلاق ونحوه»^٧.

* در باب «الهبة المقبوضة وغير المقبوضة»^٨.

* در باب «قول الله عز وجل: ﴿وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ١٦٣]»^٩.

* در باب «حديث الغار»^{١٠}.

به هر حال، روایات «مِسْعَر بن كِدام» رحمته الله در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعيل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ١٨ مورد آمده است.

١- همان ٣٣/١

٢- همان ١١٣/١

٣- همان ١٥٢/١

٤- همان ٢٣٥/١

٥- همان ٣٠٤/١

٦- همان ٣٢٢/١

٧- همان ٣٤٣/١

٨- همان ٣٥٥/١

٩- همان ٤٨٥/١

١٠- همان ٤٩٤/١

۹۰- مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ مَوْصِلِي رحمته

[متوفای ۱۸۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای الگو و امام نمونه، رهبر ایده آل و اسوه، حافظ حدیث، شیخ جزیره؛ ابومسعود (مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ بِنِ نُفَيْلِ بِنِ جَابِرِ بِنِ جَبَلَةَ بِنِ عَبِيدِ بِنِ لَبِيدِ بِنِ مُخَاشِنِ بِنِ سَلْمَةَ بِنِ مَالِكِ بِنِ فَهْمِ) اَزْدِي (فهمی، نُفَیْلِي) مَوْصِلِي می‌باشد؛ که از این افراد، به سماع حدیث پرداخته است:

ثور بن یزید؛ جعفر بن برقان؛ هشام بن حسان؛ حنظلة بن ابی سفیان؛ ابن جریج؛ سعید بن ابوعروبة؛ اوزاعی و شمار زیادی از دیگر بزرگان عرصه‌ی علم و دانش. و از کسانی که از مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

بشر حافی؛ محمد بن جعفر ورکانی؛ ابراهیم بن عبدالله هروری؛ محمد بن عبدالله عمار؛ عبدالله بن ابی خدّاش؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ، فردی مؤثّق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود».

ابن سعد گوید: «كان ثقةً فاضلاً خيراً صاحب سنّة»؛ «مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ، روایت

۱- بیوگرافی «مُعَافَى بِنِ عِمْرَانَ مَوْصِلِي» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۶۰/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۴/۱/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۹۹/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۲۶/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۸۰/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۲۹/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۸۰/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۵۵/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۹۴/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۸۵/۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۲۵؛ «شذرات

الذهب»، ابن عماد ۳۰۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۲۶

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۸۷/۱ و ۲۸۸

کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد، محترم و شریف و برگزیده و بزرگ منش و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان بود».

عبدالله بن مبارک نیز پیوسته می‌گفت: «حدّثنی ذاک الرجل الصالح»؛ «این مرد درستکار و شریف و نجیب و محترم و کاردان و توانا و متخصص و کارشناس، (یعنی مُعافی بن عمران)، به من خبر داد که...».

احمد بن یونس گوید: «سمعتُ سفیان الثوری و ذکر المعافی فقال: ذاک یاقوتة العلماء»؛ «از سفیان ثوری شنیدم که به ذکر مُعافی بن عمران پرداخت و گفت: این فرد، یاقوت علماء و صاحب نظران اسلامی است».

ابن عمار گفته است: «لم أر أحداً قطّ افضل منه»؛ «هرگز، کسی را بهتر و شایسته‌تر و برازنده‌تر از مُعافی بن عمران ندیده‌ام».

ابوزکریا محمد بن زید اَزْدی نیز در تاریخ خویش، در بیست و اندی صفحه، به بیان بیوگرافی مُعافی بن عمران پرداخته و گفته است: «صنّف المعافی فی السنن والزهد والأدب والفتن و غیر ذلك»؛ «مُعافی بن عمران، در عرصه‌های مختلف از قبیل «سنن»؛ «زهد»؛ «ادب»؛ «فتن» و غیر آن‌ها، قلم فرسایی نموده و کتاب، به رشته‌ی تحریر درآورده است».

بشر بن حارث حافی گوید: «قال الاوزاعی وقد اجتمع عنده المعافی وابن المبارک وموسى بن أعین: هؤلاء أئمة الناس، لكن لأقدم على الموصلى أحداً»؛ «اوزاعی - در حالی که در نزد او، این سه نفر: مُعافی بن عمران، عبدالله بن مبارک و موسی بن أعین وجود داشت - گفت: این افراد، از زمره‌ی ائمه و پیشوایان مردم به شمار می‌آیند؛ ولی من، هیچ کس را بر مُعافی بن عمران موصلی، ترجیح نمی‌دهم و مقدم نمی‌کنم».

ابن عمار نیز گفته است: «مات سنة خمس وثمانین ومائة»؛ «مُعافی بن عمران به سال ۱۸۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید». ولی دیگران، بر این باورند که وی، به سال ۱۸۴ هـ. ق وفات کرد و به رحمت ایزدی پیوست.

بشر بن حارث گوید: «كان يحفظ الحديث والمسائل»؛ «مُعافی بن عمران، پیوسته به حفظ حدیث و احکام و مسائل فقهی، همّت می‌گماشت».

علماء و صاحب نظرانى كه در ذيل، بدان‌ها اشاره مى‌شود، از زمره‌ى كسانى‌اند كه مُعافى بن عمران را در شمار روايت‌كنندگان از امام ابوحنيفه رحمته الله عليه ذكر کرده‌اند؛ و اين دسته از علماء، عبارتند از:

- ۱- حافظ جلال الدين مژى، در كتاب «تهذيب الكمال»^۱.
- ۲- حافظ جلال الدين سيوطى، در كتاب «تبييض الصحيفه»^۲.
- ۳- حافظ ابن بزّاز كردرى، در كتاب «المناقب»^۳.
- ۴- علامه محمد بن يوسف صالحى دمشقى شافعى، در كتاب «عقود الجمان»^۴.

نگارنده گوید:

مُعافى بن عمران موصلى، از ابوحنيفه، از خالد بن علقمة، از عبد خير، از على بن ابى طالب رضي الله عنه چنين روايت کرده است: «أَنَّهُ دَعَا بِهَاءٍ، فغسل يديه ثلاثاً؛ وتمضمض ثلاثاً واستنشق ثلاثاً؛ وغسل وجهه ثلاثاً؛ وغسل ذراعيه ثلاثاً؛ ومسح برأسه ثلاثاً وغسل قدميه ثلاثاً. ثم قال: هذا وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ «على بن ابى طالب رضي الله عنه، آب خواست؛ آنگاه دست‌ها (تا مچ)، دهان، بينى، صورت و دست‌ها (تا آرنج) را سه بار شست؛ پس از آن، سه مرتبه سرش را مسح کرد و در آخر سه بار پاهاى خويش را شست و گفت: وضو رسول خدا صلى الله عليه وسلم، اين چنين بود».

اين روايت را ابوالمؤيد محمد بن محمود خوارزمى، در كتاب «جامع المسانيد»^۵ ذكر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخارى، اين حديث را از مُعافى بن عمران موصلى، از امام ابوحنيفه رحمته الله عليه روايت نموده است.

و بدین سان، راقم سطور گوید:

مُعافى بن عمران موصلى رحمته الله عليه، در موارد ذيل (از كتاب «الجامع الصحيح» بخارى)

۱- «تهذيب الكمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبييض الصحيفه»، ص ۸۶

۳- «المناقب»، كردرى ۲۳۰/۲

۴- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۶

۵- «جامع المسانيد» ۲۳۴/۱ و ۲۳۵

با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما قيل ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يحول رداءه في الاستسقاء يوم الجمعة»^۱

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ عِمْرَانَ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلًا شَكَاَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هَلَاكَ الْمَالِ وَجَهَدَ الْعِيَالِ «فَدَعَا اللَّهَ يَسْتَسْقِي» وَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُ حَوَّلَ رِدَاءَهُ وَلَا اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ» (ح ۱۰۱۸)

«حسن بن بشر، از مُعافى بن عمران مؤصلی، از اوزاعی، از اسحاق بن عبدالله، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی به نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم آمد و از تلف شدن حیوانات و مشقت (گرسنگی) و رنج زن و فرزند (خشکسالی) شکایت کرد. آن حضرت صلى الله عليه وسلم از خداوند بلند مرتبه، طلب باران کرد. و راوی حدیث، یادآور نشده که آن حضرت صلى الله عليه وسلم ردای خویش را برگردانیده و رو به قبله نموده باشد».

* در باب «ذکر معاویة رضی الله عنه»^۲

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرِ، حَدَّثَنَا الْمُعَاذِيُّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْأَسْوَدِ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، قَالَ: أَوْتَرَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِرُكْعَةٍ، وَعِنْدَهُ مَوْلَى لِابْنِ عَبَّاسٍ، فَأَتَى ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: «دَعُهُ فَإِنَّهُ قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۳۷۶۴)

«حسن بن بشر، از مُعافى بن عمران مؤصلی، از عثمان بن اسود، از ابن ابوملیکه، برای ما روایت کرده که وی گفته است: معاویة رضی الله عنه پس از نماز عشاء، (نماز وتر را) یک رکعت گزارد. در آن هنگام، (کریب) برده‌ی آزاد شده‌ی ابن عباس رضی الله عنه نزد وی بود. او به نزد ابن عباس رضی الله عنه رفت و (اعتراض گونه) موضوع را بدو گفت. ابن عباس رضی الله عنه گفت: او را به حال خود واگذار؛ زیرا معاویة رضی الله عنه، با پیامبر صلى الله عليه وسلم مصاحب و همراه بوده است».

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱/۱۳۸

۲- همان ۱/۵۳۱

۹۱- مُعَلَّى بن منصور رازی حنفی رحمته

[متوفای ۲۱۱ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، مُعَلَّى بن منصور رازی، ابویعلی، مقیم بغداد می‌باشد.
از کسانی که مُعَلَّى بن منصور به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین
افراد اشاره کرد:

مالک؛ سلیمان بن بلال؛ محمد بن میمون زعفرانی؛ هُشیم؛ هَیثم بن حُمید
غسانی؛ حماد بن زید؛ عبدالوارث بن سعید؛ ابوداریس؛ عبدالله بن جعفر مُخَرَّمی؛ خالد
بن عبدالله؛ عیسی بن یونس؛ محمد بن دینار و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و
دانش و حکمت و فرزاندگی.

و از کسانی که از مُعَلَّى بن منصور، به روایت حدیث پرداخته‌اند، می‌توان این افراد
را نام برد:

پسرش: یحیی؛ ابوخیثمه؛ ابوبکر بن ابوشیبه؛ ابوثور؛ حجاج بن شاعر؛ علی بن
هیثم بغدادی؛ محمد بن عبدالرحیم بزّاز؛ یحیی بن موسی بلخی؛ فضل بن سهل اعرج؛
محمد بن حاتم بن میمون؛ دُهلَمی؛ یعقوب بن شیبه؛ و شمار زیادی از دیگر دانش
پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

بخاری نیز در غیر کتاب «الجامع الصحیح»، بدون واسطه، به نقل روایت از مُعَلَّى

۱- بیوگرافی «مُعَلَّى بن منصور رازی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۹۵/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۲۴/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۳۳۴/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۸۸/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ
ذهبی ۳۶۵/۱۰؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۸۲/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۶۴/۳؛ «تقریب
التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۰۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۶۲/۱۸؛ «خلاصه تهذیب
الکمال»، خزرچی ص ۳۲۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۷/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی،
ص ۱۶۳؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۴۱/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۰۶/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۱۵/۱۰ و ۲۱۶

بن منصور پرداخته است؛ و در کتاب «الجامع الصحیح»، با واسطه، از وی، حدیث روایت نموده است.

عثمان دارمی، به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «مُعلی بن منصور رازی، از زمره‌ی راویان ثقه و قابل اعتماد بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة صاحب سنة، وکان نبیلاً طلبوه للقضاء غیر مرّة؛ فابی»؛ «مُعلی بن منصور، روایت کننده‌ای مؤثّق و قابل اعتماد و صاحب سنت و اثر بود؛ و علاوه از این‌ها، فردی شریف و بزرگوار و شاخص و برجسته و نجیب و اصیل بود که چندین بار از او خواستند تا عهده دار پست قضاوت شود، ولی او از پذیرفتن آن، شانه خالی کرد و آن را نپذیرفت».

یعقوب بن شبیه نیز گفته است: «ثقة فیما تفرّد به وشورك به فیه، متقن، صدوق، فقیه، مأمون»؛ «مُعلی بن منصور، هم در تفرّدات خویش (روایاتی که به تنهایی، آن‌ها را روایت نموده است) و هم در احادیث و روایاتی که دیگران، با او، هم رأی و هم عقیده هستند، فردی مؤثّق و قابل اعتماد به شمار می‌آید؛ او، فردی مطمئن و قوی، صادق و راستگو، درستکار و امین، فقیه و دانشور، آگاه و دانا و قابل اعتماد و معتبر است».

ابن سعد گوید: «کان صدوقاً صاحب حدیث ورأی وفقه»؛ «مُعلی بن منصور، روایت کننده‌ای صادق و راستگو و درستکار و امین بود که در کنار این‌ها، صاحب حدیث، رأی و فقه نیز بود».

احمد بن حنبل گفته است: «مُعلی بن منصور، من کبار أصحاب ابي يوسف ومحمد، ومن ثقاتهم في النقل والرواية»؛ «مُعلی بن منصور، از شاگردان بزرگ و شاخص ابویوسف و محمد و از مؤثّق‌ترین و قابل اعتمادترین آن‌ها، در نقل و روایت بود».

ابن عدی گوید: «أرجوا أن لا بأس به؛ لآتی لم أجد له حديثاً مُنکراً»؛ «امید آن دارم که در احادیث و روایات مُعلی بن منصور، و در خود وی، نقص و ایرادی نباشد؛ زیرا من، برای او، حدیث مُنکری را نیافته‌ام؛ یعنی وی از زمره‌ی راویان معتبر و قابل اطمینان است». (حدیث مُنکر: نگا: «درآمدی بر علوم حدیث»؛ دکتر محمود طحان؛ ترجمه‌ی فیض محمد بلوچ؛ صص ۱۶۰-۱۶۵)

ابن سعد و گروهی دیگر از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: «مات سنة

احدی عشر ومائتین»؛ «سفیان ثوری، به سال ۲۱۱ هـ. ق درگذشت و به رحمت ایزدی پیوست».

ولی، خلیفه، در جایی دیگر گفته است: «مات سنة إحدى عشرة أو اثنتی عشرة ومائتین»؛ «وی، به سال ۲۱۱ یا ۲۱۲ هـ. ق وفات کرده و چهره در نقاب خاک کشیده است».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، مُعلی بن منصور را در زمره‌ی راویان مؤثق و معتبر و قوی و قابل اعتماد ذکر کرده و در ادامه گفته است: «کان ممن جمع وصنف»؛ «مُعلی بن منصور، از کسانی است که دست به جمع آوری و گردآوری احادیث و روایات و احکام و مسائل یازیده و در این زمینه، قلم فرسایی نموده و کتاب، به رشته‌ی تحریر درآورده است».

و مُعلی بن منصور، از آن دسته از روایت کنندگانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به ذکر مُعلی بن منصور پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «روی عن أبي يوسف ومحمد الكتب والأمالی والنوادر»؛ «مُعلی بن منصور، از ابویوسف و محمد، به روایت کتاب‌ها، آمالی و نوادر پرداخته است». (امالی و نوادر: نگا: «گنجینه‌ی اصطلاحات فقهی و اصولی»؛ دکتر محمد ابراهیم حفناوی؛ ترجمه‌ی فیض محمد بلوچ؛ صص ۱۰۵-۱۰۸)

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمال»^۲، مُعلی بن منصور رازی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة»؛ ۱۷۷/۲ و ۱۷۸

۲- «عقود الجمال»؛ ص ۱۴۷

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «یروی عن الامام ابي حنيفة في هذه المسانيد»؛ «مُعَلَّى بن منصور، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است».

نگارنده‌ی سطور گوید:

مُعَلَّى بن منصور رازی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷]»^۲

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ مَنْصُورٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: "أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَتُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾ [الأحزاب: ۳۷] نَزَلَتْ فِي شَأْنِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ"» (ح ۴۷۸۷)

«محمد بن عبدالرحیم، از مُعَلَّى بن منصور، از حماد بن زید، از ثابت، از انس بن مالک رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی احزاب، در مورد زینب دختر جحش و زید بن حارثه نازل شده است».

* در باب «بيع النخل قبل أن يبدو صلاحها»^۳

«حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْهَيْثَمِ، حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ مَنْصُورِ الرَّازِيِّ، حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَنَّهُ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَرَةِ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهَا، وَعَنِ التَّخْلِ حَتَّى يَزْهُوَا، قِيلَ: وَمَا يَزْهُوَا؟ قَالَ: «يَحْمَارٌ أَوْ يَصْفَارٌ»» (ح ۴۱۹۷)

«علی بن هیثم، از مُعَلَّى بن منصور، از هشیم، از حمید، از انس بن مالک رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از فروش میوه بر درخت منع کرده

۱- «جامع المسانید» ۵۵۷/۲

۲- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۷۰۵/۲ و ۷۰۶

۳- همان ۲۹۲/۱ و ۲۹۳

است تا آن که سلامت آن ظاهر گردد؛ و از فروش خرما نیز تا پخته شدن آن، منع نموده است. به او گفته شد: پخته شدن، یعنی چه؟ گفت: قرمز گردد یا زرد شود».

۹۲- مَعْمَر بن رَاشِد رضی اللہ عنہ

[متوفای ۱۵۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حجت در حدیث: ابوعروۃ اُزدی بصری، و یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی و از زمره‌ی طلایه داران و پیشقراولان علمی و عالم و دانشمند یمن می‌باشد که از این افراد، به نقل روایت پرداخته است:

زهری؛ قتاده؛ عمرو بن دینار؛ زیاد بن علاقه؛ یحیی بن ابوکثیر؛ محمد بن زیاد جُمحی؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که از معمر بن راشد، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان این افراد را نام

برد:

سفیان ثوری؛ سفیان بن عیینة؛ عبدالله بن مبارک؛ غندر؛ ابن عُلَیة؛ یزید بن زُرَیع؛ عبدالاعلی بن عبدالاعلی؛ هشام بن یوسف؛ عبدالرزاق؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

و از میان اساتید معمر بن راشد نیز، ابن ایوب و ابواسحاق است که به نقل روایت از شاگرد خویش، یعنی معمر بن راشد، پرداخته‌اند.

احمد بن حنبل گوید: «لیس تضمَّ معمرًا الی أحدٍ، اَلَّا وجدته فوقه»؛ «هرگز معمر بن راشد را با کسی مقایسه و موازنه نمی‌کنی؛ مگر آن که، او را برتر از آن فرد

۱- بیوگرافی «معمر بن راشد» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۲۲/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۵۵/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵/۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۴۸۴/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۱۸/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۶۴/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۰۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۶۸/۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۲۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۳۵/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۸۸؛ «الجمع بین

رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۰۶/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱۹۰/۱ و ۱۹۱

می‌یابی».

یحیی بن معین گوید: «هو من أثبت الناس في الزهري»؛ «معمر بن راشد، مطمئن‌ترین و قابل‌اعتمادترین فرد، در مورد (روایات و احادیث) زهری می‌باشد». از ابن جریج، نقل شده که وی گفته است: «علیکم بمعمر؛ فانّه لم یبق فی زمانه، أعلم منه»؛ «معمر بن راشد را بر خود، لازم بگیرید و از او استفاده کنید؛ زیرا در روزگار وی، کسی داناتر و آگاه‌تر و عالم‌تر و دانشورتر از او، بر جای نمانده است». ابراهیم بن خالد و گروهی دیگر از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: «مات معمر سنة ثلاث وخمسين ومائة. زاد ابراهيم: في رمضان. وصليتُ عليه»؛ «معمر بن راشد، به سال ۱۵۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. ابراهیم بن خالد، این را نیز افزوده که وفات وی، در ماه رمضان بوده و خود نیز، بر وی، نماز جنازه گزارده‌ام». احمد بن حنبل و یحیی بن معین، بر این باورند که معمر بن راشد، به سال ۱۵۴ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ولی قول اول (۱۵۳ هـ. ق) صحیح‌تر و درست‌تر می‌نماید؛ و این در حالی است که عمر «معمر بن راشد»، به هنگام وفات وی، به شصت سال نیز نرسیده بود؛ و وی، از زمره‌ی نخستین کسانی به شمار می‌آید که در یمن، قلم فرسایی کرد و کتاب، به رشته‌ی تحریر درآورد و احادیث و روایات را گردآوری و تدوین و ساماندهی و آماده‌ی تقدیم به دوستداران پیامبر ﷺ نمود. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن ابی خیثمة، از یحیی بن معین، نقل کرده که وی گفته است: «معمر، أثبت في الزهري من ابن عيينة»؛ «معمر بن راشد، در مورد (احادیث و روایات) زهری، مطمئن‌تر و قابل‌اعتمادتر از سفیان بن عیینه است».

غلابی گوید: «سمعتُ ابن معین يقدم مالك بن انس على أصحاب الزهري، ثم معمرًا»؛ «از یحیی بن معین شنیدم که مالک بن انس را بر تمامی شاگردان زهری، ترجیح می‌داد؛ و پس از مالک، قائل به ترجیح و تقدیم معمر بن راشد بر شاگردان

زهري بود».

معاوية بن صالح، به نقل از يحيى بن معين گوید: «ثقة»؛ «معمربن راشد، فردی قابل اعتماد و معتبر و مطمئن و مؤثق می‌باشد».

عمرو بن علی گوید: «کان من أصدق الناس»؛ «معمربن راشد، راستگوترین، درستکارترین و امانت دارترین مردمان بود».

احمد عجلی نیز گفته است: «بصری، سکن الیمن، ثقة رجل صالح»؛ «معمربن راشد، از مردمان بصره بود که در یمن سکنی و اقامت گزید و در آنجا مستقر و ماندگار شد؛ و او، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مردی درستکار و شریف، نجیب و محترم و کاردان و توانا بود».

يعقوب بن شيبه گوید: «معمربن راشد، ثقة و صالح ثبت عن الزهري»؛ «معمربن راشد، در مورد (روایات و احادیث) زهري، هم ثقة و قابل اعتماد بود و هم درستکار و کاردان و هم مطمئن و امین و توانا و برارنده».

نسایی گوید: «ثقة مأمون»؛ «معمربن راشد، از زمره‌ی راویان قابل اعتماد و مؤثق و مطمئن و امانت دار و درستکار و معتبر بود».

احمد بن حنبل، از عبدالرزاق، از ابن جریج نقل کرده است: «عليكم بهذا الرجل؛ فإنه لم يبق أحد من اهل زمانه، أعلم منه؛ یعنی: معمراً»؛ «معمربن راشد را بر خود لازم بگیرید و از او استفاده کنید؛ زیرا در روزگار وی، کسی داناتر و آگاه‌تر و عالم‌تر و دانشورتر از او، بر جای نمانده است».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، معمربن راشد را در شمار روایت کنندگان مؤثق و معتبر و قوی و قابل اعتماد ذکر کرده و در ادامه گفته است: «کان فقیهاً حافظاً متقناً ورعاً»؛ «وی، فردی فقیه و دانشور، آگاه و دانا، حافظ و ضابط، ماهر و خیره، زبردست و استاد، کاردان و توانا، متخصص و درستکار، پارسا و پرهیزگار و خداترس و متدین بود».

ابن سعد نیز در «طبقة سوم از اهل یمن» گفته است: «کان معمربن راشد رجلاً له قدرٌ و نبلاً فی نفسه»؛ «معمربن راشد، مردی صاحب شأن و منزلت، نجیب و محترم، شریف و

درستکار، شاخص و برجسته و بزرگوار و نیکومنش بود».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و یروی عن الامام ابي حنيفة في هذه المسانيد»؛ «معمربن راشد، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته، حدیث روایت نموده است».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، معمربن راشد را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.^۳

نگارنده‌ی سطور گوید:

معمربن راشد بصری رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قول المریض: قوموا عنی»^۴

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الرَّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْفُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُومُوا» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: «إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابِ، مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ

۱- «جامع المسانید» ۵۵۶/۲

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۷

۳- «المناقب»، کردری ۲۳۱/۲

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۴۶/۱

وَلَعَطِهِمْ» (ح ۵۶۶۹)

«ابراهیم بن موسی، از هشام، از معمر بن راشد - و همچنین عبدالله بن محمد، از عبدالرزاق، از معمر بن راشد، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از عبدالله بن عباس رضی الله عنه - برای ما روایت کرده که وی گفته است: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را مرگ فرا رسید، و در خانه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله مردانی بودند که عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز در میان آن‌ها بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بیایید تا برای شما نامه‌ای بنویسم تا پس از آن، گمراه نشوید». عمر رضی الله عنه گفت: به راستی، درد پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد است و قرآن در نزد شماست؛ از این رو، کتاب خدا، ما را بسنده است. کسانی که در آن خانه بودند، اختلاف کردند و خصومت ورزیدند. برخی گفتند: نزدیک بیایید تا پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما بنویسد تا پس از آن، گمراه نشوید؛ و برخی نیز موافق عمر رضی الله عنه بودند. چون در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان بیهوده و بی‌نتیجه و اختلاف بالا گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید».

* در باب «العین حق»^۱

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْعَيْنُ حَقٌّ» وَنَهَى عَنِ الْوَشْمِ» (ح ۵۷۴۰)

«اسحاق بن نصر، از عبدالرزاق، از معمر بن راشد، از همّام، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چشم زخم، حق است». و آن حضرت صلی الله علیه و آله از خالکوبی در بدن، منع کرده است».

* در باب «الرُقَى بِالْقُرْآنِ وَالْمَعْوَدَاتِ»^۲

«حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْفُثُ عَلَى نَفْسِهِ فِي الْمَرَضِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ بِالْمَعْوَدَاتِ، فَلَمَّا ثَقُلَ كُنْتُ أَنْفُثُ عَلَيْهِ بِيَهْنٍ، وَأَمْسَحُ بِيَدِ نَفْسِهِ لِبَرَكَتِهَا» فَسَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ: كَيْفَ يَنْفُثُ؟ قَالَ: «كَانَ يَنْفُثُ عَلَى يَدَيْهِ، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ» (ح ۵۷۴۰)

۱- همان ۸۵۴/۲

۲- همان ۸۵۴/۲

(۵۷۳۵)

«ابراهيم بن موسى، از هشام، از معمر بن راشد، از زهرى، از عروة، از عايشه رضي الله عنها»
 براى ما روايت کرده که وی گفته است: «رسول خدا ﷺ در همان بيمارى و مرضى که
 وفات کرد، مُعوذات را مى خواند و بر خود مى دميد؛ آنگاه که بيمارى اش شدت يافت،
 من مُعوذات را بر وی مى خواندم و مى دميدم و به خاطر برکت آن، دست آن حضرت ﷺ
 را بر وی مى کشيدم.

معمر بن راشد گويد: از زهرى پرسيدم: چگونه دم مى کرد؟ گفت: بر هر دو دست
 خود مى دميد و سپس دست ها را بر صورت خويش مى کشيد».

* در باب «كيف كان بدء الوحي الى رسول الله ﷺ»^۱.

* در باب «حُسن اسلام المرء»^۲.

* در باب «العلم والعظة بالليل»^۳.

* در باب «مايقع من النجاسات في السمن والماء»^۴.

* در باب «من أفاض على رأسه ثلاثاً»^۵.

* در باب «من إغتسل عرياناً وحده في الخلوة»^۶.

* در باب «دفن النخامة في المسجد»^۷.

* در باب «حدّ المريض أن يشهد الجماعة»^۸.

* در باب «أهل العلم والفضل، أحقّ بالامامة»^۹.

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخارى ۳/۱

۲- همان ۱۱/۱

۳- همان ۲۲/۱

۴- همان ۳۷/۱

۵- همان ۳۹/۱

۶- همان ۴۲/۱

۷- همان ۵۹/۱

۸- همان ۹۱/۱

۹- همان ۹۴/۱

- * در باب «اذا زار الامام قوماً فأتمهم»^۱.
- * در باب «اقامة الصف من تمام الصلاة»^۲.
- * در باب «من لم يرد السلام على الامام، إكتفى بتسليم الصلاة»^۳.
- * در باب «استيدان المرأة زوجها بالخروج الى المسجد»^۴.
- * در باب «لا تنكسف الشمس لموت أحد ولا لحياته»^۵.
- * در باب «صلاة التطوع على الدواب حيثما توجهت به»^۶.
- * در باب «فضل قيام الليل»^۷.
- * در باب «الدخول على الميت بعد الموت اذا أدرج في أكفانه»^۸.
- به هر حال، روایات «معمَر بن راشد»رحمته الله در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاریرحمته الله، در بیشتر از ۲۳۱ مورد آمده است.

۱- همان ۹۵/۱

۲- همان ۱۰۰/۱

۳- همان ۱۱۶/۱

۴- همان ۱۲۰/۱

۵- همان ۱۴۴/۱ و ۱۴۵

۶- همان ۱۴۸/۱

۷- همان ۱۵۱/۱

۸- همان ۱۶۶/۱

۹۳- مُغِيرَةُ بِنِ مِقْسَمِ حَنْفِيٍّ رحمته

[متوفای ۱۳۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، فقیه و دانشور دینی، حافظ حدیث: ابوهشام ضبّی کوفی اعمی (نابینا) می‌باشد. مغیره بن مقسم، نابینا به دنیا آمد و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و در ذکاوت و هوش، کیاست و زیرکی و استعداد و فراست، از شگفتی‌ها و عجائب بود.

مغیره بن مقسم، از ابووائل، شعبی، ابراهیم نخعی، مجاهد و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش، حدیث روایت نموده است.

و از کسانی که از مغیره بن مقسم، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد

اشاره کرد:

شعبه؛ سفیان ثوری؛ زائده؛ اسرائیل؛ ابوعوانه؛ جریر؛ ابن فضیل؛ هشیم و دیگران.

شعبه گفته است: «کان أحفظ من حمّاد بن ابي سليمان»؛ «مغیره بن مقسم، از حمّاد

بن ابی سلیمان، حافظ‌تر و ضابط‌تر بود».

جریر؛ از مغیره بن مقسم نقل کرده که وی گفته است: «ما وقع في مسامعي شيء

فنسيته»؛ «هرگز چیزی به گوش‌هایم نخورده است که آن را به دست فراموشی سپرده

باشم».

۱- بیوگرافی «مغیره بن مقسم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۹۵/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۲۴/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۳۴/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۸۸/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۶۵/۱۰؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۱۸۲/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۶۴/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۰۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۶۲/۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی، ص ۳۲۸؛ «شذرات الذهب، ابن عماد ۲۷/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۶۳؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۴۱/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۵۰۶/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱۴۳/۱

و احمد بن حنبل نیز، فقط روایات مغیره از ابراهیم را مورد تضعیف قرار داده است (و سایر روایات او را، صحیح و درست می‌داند)؛ از این رو، در مورد وی، گفته است: «ذِكْرُ حَافِظٍ صَاحِبِ سُنَّةٍ»؛ «مغیره بن مقسم، فردی باهوش و زیرک، بافراست و زرنگ، حافظ و ضابط و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة وكان من فقهاء أصحاب ابراهيم؛ وكان عثمانياً ويحمل على علي بعض الحمل»؛ «مغیره بن مقسم، فردی مؤثق و قابل اعتماد و از زمره‌ی شاگردان فقیه و دانشور و آگاه و دانای ابراهیم به شمار می‌آمد. وی، عثمانی بود (و قائل به برتری و تفوق عثمان بن عفان رضی الله عنه بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود)؛ و بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه، انتقادهایی را وارد کرده است».

و در کتاب «جامع المسانید»^۱؛ چنین آمده است: «و مع تقدّمه وموته قبل أبي حنيفة سبع عشرة سنة، يروى عن الامام أبي حنيفة رضي الله عنه في هذه المسانيد»؛ «مغیره بن مقسم - با وجود این که روزگار وی، جلوتر از امام ابوحنیفه رضی الله عنه بود و هفده سال، پیش از او درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید - باز هم در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رضی الله عنه پرداخته است».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۲، به ذکر مغیره بن مقسم پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «هو أحفظ من الحكم»؛ «مغیره بن مقسم، از حکم، حافظتر و ضابطتر بود».

یحیی بن معین گوید: «ثقة مأمون؛ وهو أحفظ من حماد بن ابی سلیمان؛ وكان عثمانياً؛ وتوفى سنة ست وثلاثين ومائة؛ روى له الجماعة»؛ «مغیره بن مقسم، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و درستکار و معتبر و امین بود؛ او، از حماد بن ابوسلیمان، حافظتر و ضابطتر بود و از زمره‌ی عثمانیان به شمار می‌آمد؛ (یعنی کسانی که قائل به برتری عثمان بن عفان رضی الله عنه بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه هستند). مغیره، به سال ۱۳۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و جماعت محدثان (بخاری، مسلم،

۱- «جامع المسانید» ۵۵۵/۲

۲- «الجواهر المضية» ۱۷۸/۲ و ۱۷۹

ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند».

جریر بن عبدالحمید گوید: «و كنت أرى مغيرة يبحث في المسئلة، فيخالفوه؛ فيقول: كيف أضع وهو قول أبي حنيفة رحمه الله تعالى»؛ «مغيرة بن مِقْسَم را دیدم که در مورد مسأله‌ای، به بحث و بررسی و تحقیق و پژوهش می‌پرداخت و مورد مخالفت قرار می‌گرفت؛ ولی او در مقابل این مخالفت‌ها می‌گفت: چگونه تسلیم مخالفت شما شوم و حال آن که، این چیزی را که من می‌گویم، دیدگاه و نظریه‌ی امام ابوحنیفه رحمته الله است».

شیخ الحدیث محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری»^۱، به ذکر مغیره بن مِقْسَم پرداخته و او را در شمار صاحب نظران احناف و اساتید امام بخاری قرار داده و در ادامه گفته است: «و كذا مغيرة بن مِقْسَم، من الستة أيضاً»؛ «و بدین سان، مغیره بن مِقْسَم، از زمره‌ی راویان صحاح شش گانه نیز می‌باشد».

علامه تهانوی رحمته الله، در مقدمه‌ی کتاب «إعلاء السنن»^۲ گوید: «و هو من شیوخ الامام أيضاً»؛ «مغيرة بن مِقْسَم، یکی از اساتید امام ابوحنیفه رحمته الله می‌باشد».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۳ گوید:

ابن ابی مریم، به نقل از یحیی بن معین گوید: «ثقة»؛ «مغيرة بن مِقْسَم، روایت‌کننده‌ای معتبر و قوی و مؤثق و قابل اعتماد می‌باشد».

و ابوحاتم، از یحیی بن معین نقل کرده که وی گفته است: «ما زال مغيرة، أحفظ من حماد»؛ «پیوسته مغیره بن مِقْسَم، از حماد بن ابوسلیمان، حافظ‌تر و ضابط‌تر بوده است».

نسایی نیز گفته است: «ثقة»؛ «مغيرة، از زمره‌ی راویان قابل اعتماد و ثقة است».

ابن سعد نیز گوید: «كان ثقة كثير الحديث»؛ «مغيرة بن مِقْسَم، هم مؤثق و قابل

۱- «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری» ۶۷/۱

۲- «مقدمة اعلاء السنن» ۱۰۱/۳

۳- «تهذیب التهذیب» ۲۴۱/۱ و ۲۴۲

اعتماد بود و هم بسیار روایت کننده‌ی حدیث».

و ابوبکر بن ابوشیبه، ابوبکر بن عاصم و دیگران نیز، بدین سان به تعریف و تمجید و مدح و ستایش مغیره بن مِقْسَم پرداخته‌اند و او را روایت کننده‌ای ثقه و بسیار روایت کننده‌ی حدیث، معرفی کرده‌اند.

و ابن حبان هم، در کتاب «الثقات»، مغیره را در زمره‌ی راویان مؤثق و معتبر و قابل اعتماد و مطمئن قرار داده است.

حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.^۲

نگارنده گوید:

مغیره بن مِقْسَم رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «فی کم یقرأ القرآن. وقول الله تعالى: ﴿فَأَقْرُءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ [المزمل:

۲۰]»^۳

«حَدَّثَنَا مُوسَى، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ، فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نَعَمْ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفْتَشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ»، فَلَقِيْتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ؟» قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ؟»، قَالَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَقْرَابٍ، وَاقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ»، قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ»، قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرُ يَوْمَيْنِ وَصُمْ يَوْمًا» قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ صِيَامَ يَوْمٍ وَأَفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعٍ لَيْالٍ مَرَّةً» فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُحْصَةَ

۱- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۰

۲- «عقود الجمان»، ص ۱۴۷

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۲/۷۵۵

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَذَلِكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَصَعُفْتُ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَيَّ بَعْضَ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرُؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا وَأَحْصَى، وَصَامَ مِثْلَهُنَّ كَرَاهِيَةً أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا، فَارَقَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ "، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: " وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فِي ثَلَاثٍ وَفِي حَمْسٍ وَأَكْثَرُهُمْ عَلَى سَبْعٍ " (ح ۵۰۵۴)

«موسی، از ابوعوانه، از مغیره بن مِقْسَم، از مجاهد، از عبدالله بن عمرو، برای ما روایت کرده که وی گفته است: پدرم، دختری از خانواده‌ای اصیل، به نکاحم درآورد؛ و همیشه عروسیش را سر می‌زد و حال شوهرش را از او می‌پرسید. او گفت: مرد بسیار خوبی است؛ ولی از زمانی که نزد او آمده‌ام، به رختواب نیامده و با من، همبستر نشده است. پس هنگامی که این ماجرا برای پدرم، طولانی شد، آن را برای رسول خدا ﷺ بازگو کرد. آن حضرت ﷺ فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامی که با رسول خدا ﷺ ملاقات کردم، فرمود: «چگونه روزه می‌گیری؟» گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم می‌کنی؟» گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگیر و یک بار قرآن را ختم کن». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «هفته‌ای سه روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «دو روز، بخور و یک روز، روزه بگیر». گفتم: بیشتر از این، توانایی دارم. فرمود: «بهترین روزه، روزه‌ی داود عليه السلام است که یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر، می‌خورد؛ و هر هفت شب، یک بار، قرآن را ختم کن». ای کاش! رخصت آن حضرت ﷺ را می‌پذیرفتم؛ زیرا که هم اکنون پیر و ضعیف شده‌ام.

راوی می‌گوید: پس از آن، ابن عمرو رضی الله عنه روزانه، یک هفتم قرآن را نزد یکی از افراد خانواده‌اش تلاوت می‌کرد و آنچه را که می‌خواست در شب، تلاوت نماید، در روز، تکرار می‌کرد تا تلاوت شب، برایش آسانتر شود. و هنگامی که می‌خواست، تقویت شود، چند روز، می‌خورد و آن‌ها را می‌شمرد. سپس به تعداد آن روزها، روزه می‌گرفت و دوست نداشت آنچه را که در زمان رسول خدا ﷺ انجام می‌داد، اکنون ترک کند». ابو عبدالله (بخاری) گوید: برخی از راویان گفته‌اند که وی، در سه شب یا هفت شب، قرآن را ختم می‌کرد؛ ولی اکثر آن‌ها، هفت شب را روایت کرده‌اند».

* در باب «الختان بعد الكبر و نطف الابط»^۱

«حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ ثَمَانِينَ سَنَةً، وَاخْتَتَنَ بِالْقُدُومِ» مُحَفَّفَةً، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، وَقَالَ: «بِالْقُدُومِ وَهُوَ مَوْضِعٌ مُشَدَّدٌ» (ح ٦٢٩٨)

«ابوالیمان، از شعیب بن ابوحمزه، از ابوالزناد، از اعرج، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ابراهیم علیه السلام پس از هشتاد سالگی، ختنه کرد و او در محل قُدوم خویشتن را ختنه کرد.»
قُدوم، به تخفیف دال است نه به تشدید.

ابوعبدالله گوید: از قتیبه، از مغیره بن مِقَسَم، از ابوزناد روایت است که گفت:
«قُدوم، با تشدید دال است و نام جایی نیز می باشد».

* در «باب في الحوض»^۲

«وَحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُغِيرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلَيُرْفَعَنَّ مَعِيَ رَجَالٌ مِنْكُمْ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ" تَابَعَهُ عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، وَقَالَ حُصَيْنٌ: عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُدَيْفَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ٦٥٧٦)

«عمرو بن علی، از محمد بن جعفر، از شعبه، از مغیره بن مِقَسَم، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از ابوائل شنیدم که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من طلایه دار و پیشقراول شما بر سر حوض هستم؛ و مردانی از شما در جلو من آورده می شوند؛ آنگاه کشانیده شده و از من دور می گردند. من می گویم: پروردگارا! آن ها، یاران من هستند؟ گفته می شود: «تو نمی دانی که پس از تو، چه پدید آورده اند و چه کرده اند».

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ٩٣١/٢

۲- همان ٩٧٣/٢ و ٩٧٤

* در باب «من ألقى له وسادة»^۱.

۹۴- مکی بن ابراهیم حنفی رحمته

[متوفای ۲۱۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ حدیث، پیشوای دینی، شیخ خراسان: ابوالسکن (مکی بن ابراهیم بن بشیر بن فرقد) تمیمی، حنظلی، بلخی می‌باشد.

از کسانی که مکی بن ابراهیم، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

یزید بن ابوعبید؛ جعفر صادق؛ بهز بن حکیم؛ ابوحنیفه؛ هشام بن حسان؛ ابن جریج؛ و دیگران.

و از کسانی که به نقل روایت از مکی بن ابراهیم پرداخته‌اند؛ می‌توان این افراد را نام برد:

بخاری؛ احمد بن حنبل؛ یحیی بن معین؛ ذُهلّی؛ عباس دوری؛ کدیمی؛ معمر بن محمد بن معمر بلخی - آخرین بازمانده از شاگردان مکی بن ابراهیم - و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

عبدالصمد بن فضل بلخی گوید: «سمعتُه یقول: حججتُ ستین حجّةً و تزوّجتُ

ستین امرأةً؛ و جاورت عشر سنین؛ و کتبتُ عن سبعة عشر من التابعین»؛ «از مکی بن

۱- بیوگرافی «مکی بن ابراهیم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۷۱/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۴۷/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۴۱/۸؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۱۵/۱۳؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۴۹/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۲۶/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶۰/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۱۷۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۱۱/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۶۲/۱۸؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۴۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۵/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۶۴؛ «الطبقات الکبری»، ابن

سعد ۳۷۳/۷

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۶۵/۱

ابراهیم شنیدم که می‌گفت: شصت بار به حج رفتیم و (در طول زندگی)، با شصت زن، عقد زناشویی بستیم؛ و به مدت ده سال، مجاور و همسایه‌ی (بیت الله الحرام) بودم؛ و از هفده نفر از تابعین، حدیث نوشته‌ام».

علامه ذهبی، در ادامه گوید: «کان من العباد»؛ «مکی بن ابراهیم، یکی از عابدان و پارسایان و زاهدان و پرستشگران راستین بود».

ابن سعد گفته است: «ثقة ثبت»؛ «مکی بن ابراهیم، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و درستکار و معتبر و امین بود».

دارقطنی نیز گوید: «ثقة مأمون»؛ «وی، از راویان ثقه و قوی و مطمئن و مورد اعتماد بود».

از مکی بن ابراهیم نقل است که گفت: «ولدت سنة ستّ وعشرين ومائة؛ وطلبتُ الحدیث ولی سبع عشرة سنة»؛ «من، به سال ۱۲۶ هـ. ق به دنیا آمدم و پا به عرصه‌ی وجود نهادم و در هفده سالگی، به جست و جو و یادگیری و فراگیری حدیث و کندوکاو آن پرداختم».

ابن سعد گوید: «مات ببلخ في شعبان، سنة خمس عشرة ومائتين»؛ «مکی بن ابراهیم، در ماه شعبان، به سال ۲۱۵ هـ. ق در شهر بلخ، درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید».

حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، مکی بن ابراهیم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله قرار داده است؛ همچنان که حافظ جلال الدین سیوطی نیز در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲، این کار را کرده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۳، چنین آمده است: «هو من أصحاب الامام أبي حنيفة رحمته الله يروى عنه الكثير في هذه المسانيد»؛ «مکی بن ابراهیم یکی از شاگردان و اصحاب امام ابوحنیفه رحمته الله است که در این مسانید نیز به نقل بسیاری از روایات، از امام

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۸۶

۳- «جامع المسانید» ۵۵۷/۲

ابوحنیفه رضی اللہ عنہ پرداخته است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تہذیب التہذیب»^۱ گوید:

وی، حافظ مکی بن ابراهیم بن بشیر بن فرقد تمیمی حنظلی، ابوالسکن بلخی می‌باشد. برخی، به جای «مکی بن ابراهیم بن بشیر بن فرقد»، چنین گفته‌اند: «مکی بن ابراهیم بن فرقد بن بشیر».

حاکم گوید: «قرأت بخط ابی عمرو المُستملی: حدثنا اسحاق بن منصور المروزی، قال: سألتُ احمد بن حنبل عن مکی بن ابراهیم؛ فقال: ثقة»؛ «به خط ابوعمر و مُستملی چنین خواندم که گفت: «اسحاق بن منصور مروزی، چنین به ما خبر داده و گفته است: از احمد بن حنبل، درباره‌ی مکی بن ابراهیم پرسیدم؟ وی در پاسخ گفت: مردی مؤثق و قابل اعتماد است».

ابن ابوخثیمه، به نقل از یحیی بن معین گوید: «صالح»؛ «مکی بن ابراهیم، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، کاردان و توانا، متخصص و برازنده و امین و مورد اعتماد بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة»؛ «مکی بن ابراهیم، از راویان قابل اعتماد و مطمئن و ثقه و معتبر است».

ابوحاتم گوید: «مَحَلُّهُ الصِّدْق»؛ «مکی بن ابراهیم، فردی قابل قبول و مورد تأیید و صادق و راستگو و درستکار و شریف می‌باشد».

نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث مکی بن ابراهیم، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقه و معتبر می‌باشد».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، مکی بن ابراهیم را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

محمد بن عبدالوهاب فرّاء گوید: «حدّثنا مکی بن ابراهیم الرجل الصالح بنیساپور»؛ «مکی بن ابراهیم - مرد درستکار و شریف، کاردان و توانا و نجیب و محترم - در نیشابور برای ما روایت کرد که...».

ابن سعد نیز گفته است: «كان ثقةً ثبتاً في الحديث»؛ «مکی بن ابراهیم، فردی مؤثق و معتبر، مطمئن و قابل اعتماد و درستکار و قوی در حدیث بود».

مسلمه نیز در کتاب «الصلة» گوید: «ثقة»؛ «مکی بن ابراهیم، از زمره‌ی روایت کنندگان مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد».

خلیلی گوید: «ثقة متفق علیه»؛ «مکی بن ابراهیم، از جمله‌ی راویان مؤثق و قابل اعتمادی است که همه‌ی علماء و صاحب نظران اسلامی، بر وثاقت، صداقت، امانت و درستکاری وی اتفاق نظر دارند».

علامه تهانوی در مقدمه‌ی کتاب «اعلاء السنن»^۱ گوید: «هو من كبار شیوخ البخاری، یروی اکثر ثلاثیاته عنه؛ و حدیثه عند الجماعة کلاً»؛ «مکی بن ابراهیم، یکی از بزرگترین و نام آورترین اساتید امام بخاری رحمته الله می‌باشد که امام بخاری رحمته الله، بیشتر «ثلاثیات» خویش را از وی، روایت نموده است؛ و علاوه از آن، مکی بن ابراهیم، از آن دسته از راویانی می‌باشد که تمامی جماعت محدثان (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به روایت حدیث از وی پرداخته‌اند».

حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، به ذکر مکی بن ابراهیم پرداخته و در ادامه گفته است: «مکی بن ابراهیم، من مفاخر بلخ؛ کان تاجراً فنصحہ الامام، فترك التجارة ولزم الامام حتی صار اماماً؛ جاور مكة ثنتی عشرة سنة»؛ «مکی بن ابراهیم، یکی از افتخارات بلخ بود؛ وی، در ابتدا، بازرگان بود که به پیشنهاد امام ابوحنیفه رحمته الله، بازرگانی را رها کرد و (برای یادگیری و فراگیری علم و دانش) امام ابوحنیفه رحمته الله را لازم گرفت و هم‌رکاب و همنشین وی شد؛ تا این که پیشوایی در دین گردید؛ مکی بن ابراهیم به مدت دوازده سال، مجاور شهر مکه‌ی مکرمه بود».

و در کتاب «المناقب»^۳ اثر موقّق، چنین آمده است: «هو مکی بن ابراهیم البلخی، امام بلخ. دخل الکوفة سنة اربعین ومائة؛ ولزم أباحنیفة رحمته الله وسمع منه الحدیث والفقہ

۱- مقدمه‌ی «اعلاء السنن» ۹۱/۳

۲- «المناقب»، کردری ۲۴۲/۲

۳- «المناقب»، موقّق ۲۰۳/۱ و ۲۰۴

وَأَكْثَرُ عَنْهُ الرِّوَايَةُ وَكَانَ قَدْ جَاوَرَ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً؛ وَكَانَ يَحِبُّ أَبَا حَنِيفَةَ حُبًّا شَدِيدًا؛ وَيَتَعَصَّبُ لِمَذْهَبِهِ حَتَّى قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَشَرَ: كُنَّا فِي مَجْلِسِ الْمَكِّيِّ فَقَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَنِيفَةَ فَصَاحَ رَجُلٌ غَرِيبٌ، حَدَّثَنَا عَنْ ابْنِ جَرِيحٍ وَلَا تَحَدَّثْنَا عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ. فَقَالَ الْمَكِّيُّ: أَنَا لَأَنْحَدِثُ السَّفَهَاءَ. خَرَجْتَ عَلَيْكَ أَنْ تَكْتُبَ عَنِّي؛ قِمَ مِنْ مَجْلِسِي. فَلَمْ يَحْدِثْ حَتَّى أُقِيمَ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَنِيفَةَ وَمَرَّ فِيهِ«؛ «وَي، مَكِّي بْنُ إِبْرَاهِيمَ بَلْخِي، إِمَامٌ وَبِيشَوَايَ شَهْرٌ بَلْخِ مِي يَاشُدْ؛ أَوْ بِي سَالِ ١٤٠ هـ. ق. بِي كُوفِهِ وَارْدَ شَدَّ وَ إِمَامٌ أَبُو حَنِيفَةَ رَا (بِرَايَ يَادِغِيرِي وَ فِرَاغِيرِي عِلْمٌ وَ دَانِشٌ) لَازِمٌ كُرْفَتٌ وَ از ايشان، بِي سَمَاعِ حَدِيثِ وَ احْكَامِ وَ مَسَائِلِ فُقَهِي پَرِدَاخْتِ وَ رَوَايَاتِ بَسِيَّارِي رَا از وي نَقْلَ نَمُودْ؛ وَ اَيْنِ دَرِ حَالِي بُوْدَ كِهَ وَي، بِي مَدْتِ دَوَازْدِهَ سَالِ دَرِ مَكِّي مَكْرَمِه، مَجَاوَرِ بُوْدِهَ اسْتِ.

مکی بن ابراهیم، امام ابوحنیفه رحمته الله را بسیار دوست می‌داشت و بدیشان عشق می‌ورزید و به مذهبشان تعصب داشت؛ تا جایی که اسماعیل بن بشر گوید: ما در حلقه‌ی درس مکی بن ابراهیم، حضور داشتیم؛ او گفت: «حَدَّثَنَا أَبُو حَنِيفَةَ»؛ «امام ابوحنیفه رحمته الله، برای ما چنین روایت کرده است». پس به ناگاه مردی بیگانه فریاد برآورد که ای مکی بن ابراهیم، برای ما از ابن جریر، حدیث نقل کن و ابوحنیفه را واگذار. مکی بن ابراهیم گفت: ما برای بی‌خردان و نادانان و بی‌عقلان و جاهلان و کوتاه‌فکران و تهی‌مغزان، حدیث روایت نمی‌کنیم؛ من مخالف این هستم که تو از من، حدیث بنویسی؛ از این رو، از حلقه‌ی درس من بلند شو و برو بیرون.

اسماعیل بن بشر گوید: تا آن مرد، از حلقه‌ی درس مکی بن ابراهیم بلند نشد، او هیچ حدیثی را روایت نکرد؛ و پس از آن که آن مرد، از مجلس بیرون رفت، مکی بن ابراهیم گفت: «امام ابوحنیفه رحمته الله، برای ما چنین روایت کرده است که...»؛ و بدین ترتیب، حلقه‌ی درس را از سر گرفت و آن را ادامه داد.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، مکی

بن ابراهیم را در شمار روایت‌کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.^۲

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۴۸

۲- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

نگارنده‌ی سطور گوید:

مکی بن ابراهیم، از ابوحنیفه، از ابوغسان، از حسن، از ابوذر رضی الله عنه چنین روایت کرده است که آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند: «الامارة، أمانة وهي يوم القيامة خزي وندامة إلا من أخذها بحقها وأدى الذي عليه. وأتى ذلك يا أباذر!»؛ «امارت، امانتی است که در روز رستاخیز، باعث رسوایی و پشیمانی صاحبش خواهد شد؛ مگر آن کس که آن را به حق گرفته و حقوقش را رعایت کرده باشد؛ و ابوذر! کجا چنین چیزی میسر و فراهم می‌گردد».

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از مکی بن ابراهیم، از امام ابوحنیفه رضی الله عنه، روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

مکی بن ابراهیم رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اثم من كذب على النبي ﷺ»^۲

«حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلَيْتَبَوَّأُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (ح ۱۰۹)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که به من، سخنی را نسبت دهد و من آن را نگفته باشم، باید جای خود را در آتش، آماده کند».

[این حدیث، اولین حدیث از «ثلاثیات» امام بخاری می‌باشد؛ که در سلسله‌ی حدیث، از وی تا آن حضرت ﷺ، سه واسطه وجود دارد. و مجموع ثلاثیات امام بخاری رضی الله عنه، به بیست و دو حدیث می‌رسد.]

۱- «جامع المسانید» ۱/۱۱۵

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱/۲۱

* در باب «قدرکم ینبغی ان یكون بین المصلی والستره»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ، قَالَ: «كَانَ جِدَارُ الْمَسْجِدِ عِنْدَ الْمِنْبَرِ مَا كَادَتْ الشَّاةُ تَجُوزُهَا»» (ح ۴۹۷)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «مسافت میان دیوار مسجد و منبر، به اندازه‌ای بود که گوسفند از آن می‌توانست بگذرد».

[این حدیث، دومین حدیث از مجموعه‌ی «ثلاثیات» امام بخاری است که به سه

راوی به پیامبر ﷺ منتهی می‌شود.]

* در باب «الصلاة الى الاسطوانة»^۲

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، قَالَ: كُنْتُ آتِي مَعَ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ فَيُصَلِّي عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَأَيْكَ تَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَ هَذِهِ الْأُسْطُوَانَةِ، قَالَ: فَإِنِّي «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَرَّى الصَّلَاةَ عِنْدَهَا»» (ح ۵۰۲)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، برای ما روایت کرده که وی گفته است: من، همراه سلمه بن اکوع ﷺ می‌آمدم؛ او نزدیک ستون مصحف، (جای ویژه‌ی قرآن) نماز می‌خواند؛ پرسیدند: ای ابومسلم! تو را می‌بینیم که بیشتر نزد این ستون نماز می‌خوانی؟ پاسخ داد: من رسول خدا ﷺ را دیدم که سعی می‌کرد کنار این ستون، نماز بخواند».

[این حدیث، سومین حدیث از «ثلاثیات» امام بخاری ﷺ می‌باشد.]

* در باب «وقت المغرب»^۳

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ، قَالَ: «كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَغْرِبَ إِذَا تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»» (ح ۵۶۱)

۱- همان ۷۱/۱

۲- همان ۷۲/۱

۳- همان ۷۹/۱

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «ما نماز مغرب را زمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گزاردیم که آفتاب در افق ناپدید می‌شد».

[این حدیث، چهارمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله می‌باشد.]

* در باب «صیام یوم عاشوراء»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مِنْ أَسْلَمَ: "أَنْ أَدِّنَ فِي النَّاسِ: أَنْ مَنْ كَانَ أَكَلَ فَلْيَصُمْ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ أَكَلَ فَلْيَصُمْ، فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ"» (ح ۲۰۰۷)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به مردی از قبیله‌ی بنی اسلم امر کرد که: «در میان مردم اعلان کن: کسی که امروز چیزی نخورده است، باقی مانده‌ی روز را روزه بگیرد و کسی که چیزی نخورده است، همچنان روزه داشته باشد؛ زیرا که امروز، روز عاشورا است».

[این حدیث، ششمین حدیث از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله می‌باشد.]

* در باب «ان أحال دين الميت على رجل، جاز»^۲

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ أَتَى بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أَتَى بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ»، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ صَلَّى عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَى دَيْنِهِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ» (ح ۲۲۸۹)

۱- همان ۲۶۸/۱

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۳۰۵/۱

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که جنازه‌ای را آوردند. مردم گفتند: بر این جنازه، نماز بخوان. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا این میت، بدهکار است؟» گفتند: خیر. فرمود: «آیا چیزی از خود به جای گذاشته است؟» گفتند: خیر. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر او نماز جنازه خواند. سپس جنازه‌ی دیگری آوردند و گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! بر آن نماز بخوان. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا او بدهکاری دارد؟» گفتند: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا چیزی از خود به جای گذاشته است؟» گفتند: سه دینار. آنگاه بر او نماز خواند. سپس، جنازه‌ی دیگری آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان؛ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا چیزی باقی گذاشته است؟» گفتند: خیر. پرسید: «آیا بدهکاری دارد؟» گفتند: سه دینار بدهکار است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر رفیقان، نماز جنازه بخوانید». ابوقنادة رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! بر او، نماز بخوان؛ پرداخت بدهی او، به عهده‌ی من است. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم، بر وی، نماز خواند.»

[این حدیث، هفتمین حدیث از مجموع «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله علیه می‌باشد.]

* در باب «البيعة في الحرب على أن لا يفروا»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ بِنْتِ رَضِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ أَلَا تُبَايِعُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا» فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ» (ح ۲۹۶۰)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیعت کردم. سپس به زیر سایه‌ی همان درخت، برگشتم. هنگامی که جمعیت، کم شد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای ابن اکوع! بیعت نمی‌کنی؟» گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! همانا، بیعت کردم. فرمود: «دوباره بیعت کن». پس برای بار دوم، بیعت کردم. از او پرسیدند: آن روز، بر چه چیزی، بیعت می‌کردید؟ گفت: «بر مرگ».

[این حدیث، یازدهمین حدیث از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته الله می باشد.]

* در باب «من رأى العدو، فنادى بأعلى صوته: يا صباحاه؛ حتى يسمع الناس»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ، أَنَّه أَخْبَرَهُ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْعَابَةِ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِبَنِيَّةِ الْعَابَةِ، لَقِيَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ مَا بِكَ؟ قَالَ: أَخَذْتُ لِقَاحَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطْفَانُ، وَفَزَارَةُ فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهُ يَا صَبَاحَاهُ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ، وَقَدْ أَخَذُوها، فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ، وَأَقُولُ: أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ ... وَالْيَوْمَ يَوْمَ الرُّضْعِ فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرُبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوفَهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْقَوْمَ عَطَّاشٌ، وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ، فَأَبَعْتُ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: " يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ: مَلَكَتْ، فَأَسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرُونَ فِي قَوْمِهِمْ " (ح ۳۰۴۱)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: از مدینه بیرون رفتم و راه جنگل را در پیش گرفتم، تا این که بر گردنه‌ی جنگل رسیدم. در آنجا، برده‌ی عبدالرحمن بن عوف را دیدم. به او گفتم: وای بر تو! اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: شتران شیر ده رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سرقت بردند. پرسیدم: چه کسی آن‌ها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طایفه‌ی غطفان و فزاره. آن گاه، سه بار با صدای بلند، فریاد زدم: یا صباحاه (کلمه‌ای که هنگام خطر به کار می‌بردند) طوری که صدایم را به گوش آنچه میان دو سنگلاخ مدینه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حرکت کردم تا این که به آن‌ها که داشتند شتران را می‌بردند، رسیدم. شروع به تیراندازی کردم و می‌گفتم: من، فرزند اکوع هستم؛ و امروز، روز نابودی پست فطرتان است.

و اینگونه، شتران قبل از این که شیرشان را بنوشند، نجات دادم و آن‌ها را به سوی مدینه‌ی منوره می‌بردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آنان، تشنه هستند؛ زیرا من نگذاشتم که سهمیه‌ی شیرشان را بنوشند. لذا عده‌ای را به تعقیب آن‌ها بفرست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزند اکوع! تو بر آنان، غالب آمدی.

پس عفو و گذشت کن. هم اکنون، آن‌ها در میان قومشان پذیرایی می‌شوند (از دسترسی ما خارج‌اند)».

[این حدیث، دوازدهمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته می‌باشد.]

* در باب «غزوة خیبر»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، قَالَ: رَأَيْتُ أَثَرَ ضَرْبَةٍ فِي سَاقِ سَلْمَةَ، فَقُلْتُ يَا أَبَا مُسْلِمٍ، مَا هَذِهِ الضَّرْبَةُ؟ فَقَالَ: هَذِهِ ضَرْبَةٌ أَصَابَتْني يَوْمَ خَيْبَرَ، فَقَالَ النَّاسُ: أُصِيبَ سَلْمَةُ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «فَنَفَثَ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ» (ح ۴۲۰۶)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، برای ما روایت کرده که وی گفته است: اثری از زخم، در پای سلمة بن اکوع رضی دیدم. گفتیم: ای ابومسلم! این زخم چیست؟ گفت: این، ضربه‌ای است که در روز خیبر به من رسیده است. مردم گفتند: سلمه زخمی شده است. من نزد رسول خدا صلی آمدم و آن حضرت صلی از آب دهان خود بر آن، سه بار دمید؛ از آن زمان تاکنون، در پای من، دردی هویدا نشده است».

[این حدیث، چهاردهمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته می‌باشد.]

* در باب «آنية المجوس والميتة»^۲

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكُوْعِ، قَالَ: لَمَّا أُمِسُوا يَوْمَ فَتَحُوا خَيْبَرَ، أَوْقَدُوا النَّيْرَانَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَامٌ أَوْقَدْتُمْ هَذِهِ النَّيْرَانَ؟» قَالُوا: لَحُومِ الحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: «أَهْرِيْقُوا مَا فِيهَا، وَاكْسِرُوا قُدُورَهَا» فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ: نُهْرِيقُ مَا فِيهَا وَنَعْسِلُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوْ ذَاكَ» (ح ۵۴۹۷)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمة بن اکوع رضی برای ما روایت کرده که وی گفته است: در شب فتح خیبر، آتش برای پختن برافروختند. پیامبر صلی پرسید: «این آتش را برای چه برافروخته‌اند؟» گفتند: گوشت الاغ پخته می‌کنیم. فرمود: «هر

۱- همان ۲/۶۰۵

۲- همان ۲/۸۲۶

آنچه در دیگ‌ها است، بیرون بریزید و دیگ‌ها را بشکنید».

مردی از میان برخاست و گفت: آنچه در دیگ‌ها است بیرون می‌ریزیم و دیگ‌ها را می‌شویم. رسول خدا ﷺ فرمود: «یا این کار را نکنید».

[این حدیث، هفتمین حدیث از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته می‌باشد.]

در باب «اذا قتل نفسه خطأ، فلا دية له»^۱

«حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى خَيْبَرَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: أَسْمِعْنَا يَا عَامِرُ مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، فَحَدَا بِهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ السَّائِقُ» قَالُوا: عَامِرٌ، فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَّا أُمَّتَعْتَنَا بِهِ، فَأُصِيبَ صَبِيحَةَ لَيْلِيهِ، فَقَالَ الْقَوْمُ: حَبِطَ عَمَلُهُ، قَتَلَ نَفْسَهُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ وَهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ، فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ، فَقَالَ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهَا، إِنَّ لَهُ لِأَجْرَيْنِ اثْنَيْنِ، إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ، وَأَيُّ قَتْلِ يَزِيدُهُ عَلَيْهِ» (ح ۶۸۹۱)

«مکی بن ابراهیم، از یزید بن ابوعبید، از سلمه بن اکوع رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: با رسول خدا ﷺ به سوی خیبر، بیرون شدیم. مردی از حاضرانگفت: ای عامر! ما را از سروده‌های خویش، بهره‌مند کن. وی برایشان، خدا خواند (تا شتران را به تندی براند). پیامبر رحمته فرمود: «شتران کیست»؟ گفتند: عامر. فرمود: «خداوند بر وی رحمت کند». گفتند: ای رسول خدا ﷺ! چرا ما را از وی بهره‌مند نساختی؟ (زیرا این دعا بیانگر شهادت وی است).

صبح آن شب، (در جنگ) زخمی شد و مردم گفتند: عملش به هدر رفت. خودش را (با اصابت شمشیر) کشت؛ زمانی که برگشتیم و حال آن که مردم می‌گفتند که همانا عامر، عملش را به هدر داده است، به نزد پیامبر رحمته رفتیم و گفتم: ای رسول خدا ﷺ! پدر و مادرم فدایت باد. می‌گویند که عامر، عملش را به هدر داده است. آن حضرت رحمته فرمود: «کسی که این را گفته، دروغ گفته است؛ همانا او را دو ثواب است؛ او جهاد کننده‌ی مجاهد است و هر نوع کشتن، بر ثواب او می‌افزاید».

[این حدیث، هجدهمین حدیث، از «ثلاثیات» امام بخاری رحمته می باشد.]

* در باب «لا یخطب علی خطبة أخیه حتی ینکح أو یدع»^۱.

* در باب «ما یجوز من الغضب والشدة لامر الله»^۲.

* در باب «قراءة الرجل فی حجر امرأته وهی حائض»^۳.

* در باب «القراءة فی العصر»^۴.

* در باب «ما جاء فی السعی بین الصفا والمروة»^۵.

به هر حال، روایات «مکّی بن ابراهیم» رحمته در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد

بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۲۲ مورد آمده است.

۱- همان ۷۷۲/۲

۲- همان ۹۰۳/۲

۳- همان ۴۴/۱

۴- همان ۱۰۵/۱

۵- همان ۲۲۳/۱

۹۵- نَضْر بن شَمِيل رضی اللہ عنہ

[متوفای ۲۰۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث، دانشمند آگاه: ابوالحسن مازنی بصری، لغت دان و دانشور و صاحب نظر مشهور اهل، «مرو» می باشد.

احمد بن سعید دارمی گوید: از نضر بن شَمیل شنیدم که می گفت: «خرج بی اُبی من مرو المروذ وأنا ابن خمس أو ستّ سنین الى البصرة وقت الفتنة؛ یعنی فتنه ظهور اُبی مسلم، سنه ثمان وعشیرین ومائة»؛ «در روزگار آشوب و شورش ظهور ابومسلم خراسانی، به سال ۱۲۸ هـ . ق در حالی که پنج یا شش سال بیشتر نداشتیم، پدرم، مرا از «مرو الروذ» بیرون برد و به بصره آورد و در آنجا مستقر نمود».

و از کسانی که نضر بن شَمیل، به نقل روایت از آن ها پرداخته است، می توان بدین افراد اشاره کرد:

هشام بن عروه؛ حمید طویل؛ اسماعیل بن ابوخالد بن عون؛ هشام بن حسان و شماری دیگر از بزرگان و علماء و صاحب نظران کوفه و بصره.

و از کسانی که به روایت حدیث از نضر بن شَمیل پرداخته اند، می توان این افراد را نام برد:

۱- بیوگرافی «نضر بن شَمیل» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۹۰/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۴۸/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۷۷/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۲۸/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۵۸/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۱۲/۹؛ «تهذیب التهذیب»، حافظ ابن حجر عسقلانی ۳۹۰/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۰۳/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۴۵/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۸۱/۱۹؛ «خلاصه تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۴۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۷/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۷؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۷۳/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۳۰/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۱۴/۱

اسحاق بن راهویه؛ اسحاق کوسج؛ محمد بن رافع؛ ابومحمد دارمی؛ سعید بن مسعود مروزی؛ و شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و حکمت و فرزاندگی.

ابوحاتم رازی گوید: «ثقة صاحب سنة»؛ «نضر بن شُمیل، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان است». از عبدالله بن مبارک نیز پیرامون نضر بن شُمیل سؤال شد؛ وی، در پاسخ گفت: «ذلك أحد الأحدین، لم یکن أحد من أصحاب الخلیل یدانیه»؛ «نضر بن شُمیل، یکی از انسان‌های بی‌نظیر و بی‌همتا و منحصر به فرد و بی‌رقیب بود؛ و هیچ یک از شاگردان و اصحاب خلیل، همتا و مانند او نیست و بدو نمی‌رسد».

عباس بن مصعب گوید: «كان اماماً في العربية والحديث؛ وهو أول من أظهر السنة بمرور وخراسان؛ وكان أروى الناس عن شعبة. ألف كتباً كثيرة لم يسبق إليها وولّى قضاء مرو»؛ «نضر بن شُمیل، پیشوایی در زبان عربی و امامی در حدیث بود؛ و او از نخستین کسانی است که در «مرو» و «خراسان»، مردمان را با حدیث، آشنا و آگاه کرد؛ و در میان مردم، بیشترین روایات از شعبه، از آن اوست. کتاب‌های فراوانی را به رشته‌ی تحریر درآورد؛ کتاب‌هایی که تاکنون، در نگارش و تحریر آن‌ها، کسی بر وی، پیشی نگرفته بود؛ و نضر بن شُمیل در مرو، عهده دار پست قضاوت نیز شد».

محمد بن عبدالله بن قهزاد گوید: «مات النضر في آخر يوم سنة ثلاث ومائتين؛ ودفن في أول يوم سنة أربع. رحمه الله تعالى»؛ «نضر بن شُمیل، در واپسین روز از سال ۲۰۳ هـ. ق درگذشت و در نخستین روز از سال ۲۰۴ هـ. ق به خاک سپرده شد. رحمت و رضوان خدا بر او باد».

حافظ جلال الدین سیوطی در کتاب «تبیض الصحیفة»^۱ گوید: «و روی أيضاً عن الحسن بن الحارث، قال: سمعتُ النضر بن شُمیل یقول: كان الناس نیاماً عن الفقه حتّی أیظّهم ابوحنیفة بها فتقه وینه ولخصه»؛ «از حسن بن حارث نیز روایت است که گفت: از نضر بن شُمیل شنیدم که می‌گفت: مردم، نسبت به فقه در خواب بودند تا این که امام

ابوحنیفه رضی الله عنه آن‌ها را با توضیح و تشریح و تبیین و تفسیر و تحقیق و بررسی و بازبینی و واریسی و تلخیص و مختصر نمودن خویش، از خواب بیدار کرد.^۱

حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»؛^۲ و همچنین علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۳، نصر بن شُمیل را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده‌اند.

نگارنده گوید:

نصر بن شُمیل رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من أضاف رجلاً الى طعام وأقبل هو على عمله»^۴

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ، سَمِعَ النَّضْرَ، أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كُنْتُ غُلَامًا أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى غُلَامٍ لَهُ حَيَاطٌ، فَأَتَاهُ بِقِصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ وَعَلَيْهِ دُبَّاءٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَّبِعُ الدُّبَّاءَ» قَالَ: «فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أَمْجَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ» قَالَ: فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ عَلَى عَمَلِهِ، قَالَ أَنَسٌ: لَا أَرَأَى أَحَبُّ الدُّبَّاءَ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَنَعَ مَا صَنَعَ» (ح ۵۴۳۵)

«عبدالله بن منیر، از نصر بن شُمیل، از ابن عون، از ثمامة بن عبدالله بن انس برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: من پسر بچه‌ای بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همراهی می‌کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی غلام خود - که خیاط بود - وارد شد. او، کاسه‌ی غذایی آورد که در آن، کدو وجود داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریزه‌های کدو را برمی داشت و چون این حالت را دیدم، ریزه‌های کدو را جمع کردم و در جلو آن

۱- «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۴۵/۱۳

۲- «المناقب»، کردری ۲۳۸/۲

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۰

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۱۷/۲

حضرت علیه السلام نهادم. غلام نیز به کار خود مشغول شد.

انس علیه السلام گوید: پس از این ماجرا، پیوسته، کدو را دوست می دارم».

* در باب «شرب اللبن»^۱

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ، أَخْبَرَنَا النَّضْرُ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَكَّةَ وَأَبُو بَكْرٍ مَعَهُ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: «مَرَرْنَا بِرَاجٍ وَقَدْ عَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «فَحَلَبْتُ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ فِي قَدَحٍ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ، وَأَنَا سُرَاقَةُ بْنُ جُعْشِمٍ عَلَى فَرَسٍ فَدَعَا عَلَيْهِ، فَطَلَبَ إِلَيْهِ سُرَاقَةُ أَنْ لَا يَدْعُوَ عَلَيْهِ وَأَنْ يَرْجِعَ، فَفَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۵۶۰۷)

«محمود، از نضر بن شُمیل، از شعبة، از ابواسحاق، برای ما روایت کرده که وی

گفته است:

از براء بن عازب علیه السلام شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه (به سوی مدینه) آمد و

ابوبکر علیه السلام نیز با وی بود. ابوبکر علیه السلام گفت: (در مسیر راه) بر چوپانی گذشتیم و حال آن

که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه بود.

ابوبکر علیه السلام گفت: مقداری شیر (از گوسفندی) در ظرفی دوشیدیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله

نوشید و من خشنود شدم. سراقه بن جُعشم که بر اسب سوار بود به تعقیب ما آمد که

آن حضرت صلی الله علیه و آله برای وی، دعای بد کرد. (هر چهار دست و پای اسب وی، به زمین فرو

رفت)؛ سراقه بن جُعشم از آن حضرت صلی الله علیه و آله خواست که برای وی دعای بد نکند و او

حاضر است تا بازگردد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پیشنهادش را پذیرفت».

* در باب «غیره النساء ووجهن»^۲

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ،

أَنَّهَا قَالَتْ: «مَا غُرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا غُرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ،

لِكَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَاهَا وَثَنَائِهِ عَلَيْهَا، وَقَدْ أُوحِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ

۱- همان ۸۳۹/۲

۲- همان ۷۸۷/۲

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ لَهَا فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ» (ح ۵۲۲۹)

«احمد بن ابورجاء، از نضر بن شُمیل، از هشام، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: بر هیچ یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چون خدیجه رضی الله عنها رشک نمی بردم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از او، زیاد یاد می کرد و او را زیاد می ستود؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی شده بود تا به خدیجه رضی الله عنها مژده بدهد که در بهشت، خانه ای از زبرجد خواهد داشت.»

* در باب «رقية النبي صلی الله علیه و آله»^۱

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَرِي قِي يَقُولُ: «امسح البأس رب الناس، بيدك الشفاء، لا كاشف له إلا أنت»» (ح ۵۷۴۴)

«احمد بن ابورجاء، از نضر بن شُمیل، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا می خواند و دم می زد، چنین می فرمود: «امسح البأس رب الناس، بيدك الشفاء، لا كاشف له إلا أنت.»

* در باب «من لم ير الوضوء إلا من المخرجين؛ القبل والدبر»^۲.

* در باب «قول النبي صلی الله علیه و آله: يسروا ولا تعسروا. وكان يحب التخفيف واليسر على

الناس»^۳.

* در باب «كيف كان عيش النبي صلی الله علیه و آله وأصحابه وتخليهم من الدنيا»^۴.

* در باب ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱]^۵.

* در باب «اليمين الغموس»^۶.

۱- همان ۸۵۵/۲

۲- همان ۳۰/۱

۳- همان ۹۰۴/۲

۴- همان ۹۵۶/۲

۵- همان ۹۷۹/۲

۶- همان ۹۸۷/۲

* در باب «من عَرَفَ اللقطة ولم يدفعها الى السلطان»^١.

* در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ١٢٥]»^٢.

* در باب ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^{٤١} يَمْرَيْمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ^{٤٢} ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ^{٤٣} [آل عمران: ٤٢-٤٤]^٣.

* در باب «كان النبي ﷺ تنام عينه ولا ينام قلبه»^٤.

* در باب «فضائل أصحاب النبي ﷺ»^٥

به هر حال، روایات «نضر بن شُمَيْل»^ج در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد

بن اسماعیل بخاری^ج، در بیشتر از ٢٢ مورد آمده است.

١- همان ٣٢٩/١

٢- همان ٤٧٣/١

٣- همان ٤٨٨/١

٤- همان ٥٠٣/١

٥- همان ٥١٥/١

۹۶- نَعِيمُ بنِ حَمَّادِ حَنْفِيٍّ رحمته الله

[متوفای ۲۲۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای مشهور دینی: ابوعبدالله (نُعیم بن حَمَّاد بن معاویة بن حارث بن هَمَّام بن سلمة بن مالک) خُزاعی مَرُوزی فارسی أعور و مقیم مصر می‌باشد. از کسانی که نُعیم بن حَمَّاد، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

ابراهیم بن طهمان؛ ابوحمزة سُکری؛ عیسی بن عبید کندی؛ خارجه بن مصعب؛ عبدالله بن مبارک؛ هُشیم؛ و شمار زیادی از دیگر بزرگان و طلایه داران علم و دانش و پیشقراولان و پیشگامان عرصه‌ی روایت و درایت.

وی، حسین بن واقد را نیز ملاقات و دیدار کرد؛ ولی گویا که از وی، حدیثی را نشنیده است.

بخاری نیز از نُعیم بن حَمَّاد، بدون هیچ واسطه‌ای حدیث روایت نموده است (ولی سائر نویسندگان کتاب‌های صحیح حدیث، با واسطه‌ی حسن بن علی حلوانی، به نقل روایت از نُعیم بن حَمَّاد پرداخته‌اند). و سایر کسانی که به نقل روایت از نُعیم

۱- بیوگرافی «نُعیم بن حَمَّاد» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۰۰/۱/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۵۳/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۶۳/۸؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۹۵/۱۰؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۰۶/۱۳؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۲۶۷/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۱۹/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۴۰۹/۱۰؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۰۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۵۰/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۲۹/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۴۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۶۷/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۸۴؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۵۱۹/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۵۳۴/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۴۱۸/۲-۴۲۰

پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد، اشاره کرد:

دارمی؛ ابوحاتم رازی؛ بکر بن سهل دمیاطی؛ حمزة بن محمد بن کاتب - آخرین شاگرد وی - و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

خطیب بغدادی گوید: «یقال انه أول من جمع المسند»؛ «چنین گفته شده که نُعیم بن حمّاد، از نخستین کسانی است که به تدوین و گردآوری مُسند پرداخته است».

یحیی بن معین گوید: «کان نُعیم، صدیقی؛ وهو صدوق. کتب بالبصرة عن روح، خمسين الف حدیث»؛ «نُعیم بن حمّاد، دوست و رفیق من بود؛ و او، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود. وی، در شهر بصره، پنجاه هزار حدیث از روح بن عبادة، نوشت».

احمد بن حنبل و احمد عجلی گویند: «ثقة»؛ «نُعیم بن حمّاد، از راویان مؤثق و قابل اعتماد بود».

ابوزرعة دمشقی گوید: «وصل أحاديث يوقفها الناس»؛ «نُعیم بن حمّاد، روایات و احادیثی را مرفوع و متصل معرفی کرد که سایر مردم، همان‌ها را به صورت «موقوف» روایت می‌کردند». [حدیث «مرفوع» و حدیث «موقوف»]: نگا: درآمدی بر علوم حدیث؛ دکتر محمود طحان؛ ترجمه‌ی فیض محمد بلوچ؛ صص ۲۳۳-۲۳۶ و صص ۲۲۲- [۲۳۱]

ابوحاتم رازی گوید: «مَحَلُّهُ الصَّدَق»؛ «نُعیم بن حمّاد، فردی قابل قبول و مورد تأیید و صادق و راستگو و درستکار و شریف می‌باشد».

و سرانجام، نُعیم بن حمّاد، در جمادی الاول، به سال ۲۲۸ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

برخی بر این باورند که وی، به سال ۲۲۹ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است؛ ولی قول اول، صحیح‌تر و درست‌تر می‌نماید. و به راستی نُعیم بن حمّاد، یکی از ظرف‌ها و ذخیره‌ها و گنجینه‌های علمی بود که با این وجود، بدو احتجاج نمی‌شود.

حافظ عبدالقادر قرشى در كتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۱، به ذكر نعيم بن حماد پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «روى عن أبى حنيفة، فرضية الوتر. وهي إحدى الروايات الثلاث عن أبى حنيفة؛ وهو قول زفر؛ وهو أول اقواله. ثم قال: هو سنة وهو قول لها. ثم قال: هو واجب وهو آخر اقواله. قال في المحيط: هو الصحيح. وقال قاضى خان: هو الأصح. ونعيم هذا، هو الخزاعى، شيخ البخارى ويحيى بن معين. قال احمد: كان من الثقات؛ كُنّا نسّميه بالفرائض. كان من أعلم الناس بالفرائض».

«نعيم بن حماد، فرضيت نماز وتر را از امام ابوحنيفه رحمته الله روايت کرده است؛ و «فرضيت وتر»؛ يکى از سه روايات نقل شده از امام ابوحنيفه رحمته الله مى باشد؛ وديدگاه امام زفر نيز موافق با ديدگاه امام ابوحنيفه رحمته الله است. و فرضيت وتر، (از ميان سه روايت بالا)، نخستين قول امام ابوحنيفه رحمته الله به شمار مى آيد. پس از آن، امام ابوحنيفه رحمته الله گفت که نماز وتر، سنت است - و سنت بودن وتر، قول ابويوسف و محمد (دو شاگرد امام ابوحنيفه رحمته الله) است - و پس از آن، در مرحله ي سوم گفت که نماز وتر، واجب است؛ و اين، آخرين قول امام ابوحنيفه رحمته الله بود. نويسنده ي کتاب «المحيط» گويد: واجب قرار دادن وتر، صحيح است؛ و قاضى خان گفته است: قول صحيح تر، همين قول آخر امام ابوحنيفه رحمته الله (يعنى واجب بودن وتر) است.

و ابن نعيم، همان نعيم خزاعى و استاد امام بخارى و يحيى بن معين است. احمد بن حنبل گويد: نعيم بن حماد، از راويان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر بود که ما در مسائل ميراث (فرائض)، نام او را مى برديم و به سخنان او، استدلال و استناد مى کرديم؛ زيرا او، از داناترين و آگاه ترين مردمان، نسبت به فرائض (ميراث) بود».

نگارنده ي سطور گويد:

نعيم بن حماد خزاعى رحمته الله، در كتاب «الجامع الصحيح» بخارى، در باب «فضل

استقبال القبلة»^۱، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ آنجا که امام بخاری رحمته، چنین روایت می‌کند:

«حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، وَصَلُّوا صَلَاتِنَا، وَاسْتَقْبَلُوا قِبْلَتَنَا، وَذَبَحُوا ذَبِيحَتَنَا، فَقَدْ حَرَمْتُ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (ح ۳۹۲)

«نُعِيم بن حمّاد، از عبدالله بن مبارک، از حُمید طویل، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «به من فرمان داده شده است تا زمانی با مردم پیکار نمایم که بگویند: «لا اله الا الله». از این رو، هرگاه به وحدانیت و یگانگی خدا، ایمان بیاورند و مانند ما نماز بخوانند و به قبله‌ی ما رو نمایند و ذبیحه‌ی ما را بخورند، در آن صورت خون‌ها و مال‌های آن‌ها بر ما حرام است مگر به حق آن (به گونه‌ی قصاص و جبران اموال بر وفق شریعت)؛ و حسابشان با خداست».

۹۷- وَضَّاحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَشْكُرِي، أَبُو عَوَانَةَ وَاسْطَى بَزَّازٍ رحمته

[متوفای ۱۷۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۲ گوید:

وی، آزاده‌ی یزید بن عطاء یَشْکُرِی واسطی بَزَّاز و حافظ حدیث و یکی از راویان مؤثقی و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد می‌باشد.

وی، حسن بصری و ابن سیرین را دید و ملاقات کرد و از قتاده، حکم بن عتیبة، زیاد بن علاقة، ابوبشر، سماک بن حرب و کسانی دیگر از طبقه‌ی آنان، به زیبایی هر چه تمام، به نقل بسیاری از روایات پرداخت.

از کسانی که از وضَّاح بن عبدالله، به نقل روایت پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را

نام برد:

حَبَّان بن هلال؛ عَفَّان؛ سعید بن منصور؛ مُسَدَّد؛ محمد بن ابوبکر مقدَّمی؛ قتیبة؛ شیبان بن فَرَّوخ؛ و شماری دیگر از شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی و جویندگان روایت و درایت.

عَفَّان گوید: «هو أصحَّ حدیثاً عندنا من شعبة»؛ «از دیدگاه ما، حدیث ابوعوانة، صحیح‌تر و درست‌تر از حدیث شعبة است».

۱- بیوگرافی «ابوعوانة وضَّاح بن عبدالله یَشْکُرِی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۸۱/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۶۶/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۴۰/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۱۷/۱۴؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۹۰/۱۳؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۳۴/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۶۲/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۰۳/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۳۵/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۸۲/۲ و ۲۸۳؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۷۹/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرگی ص ۳۶۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۸۷/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۰۶؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۲۸۷/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۵۴۵/۲

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱/۲۳۶ و ۲۳۷

احمد بن حنبل گوید: «هو صحيح الكتاب»؛ «هرگاه ابوعوانة، از روی کتاب خویش، به نقل روایت پردازد، در آن صورت، روایات او، صحیح خواهد بود».

عَفَّان، در جایی دیگر، گفته است: «كان كثير الضبط والنقط»؛ «ابوعوانة، بسیار خویشتندار و نکته دان بود».

ابوعوانة وَصَّاحُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ يَشْكُرِي، در ماه ربیع الاول، به سال ۱۷۶ هـ. ق در بصره درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، ابوعوانة را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزَّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر واسط که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند قرار داده است.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۳ گوید:

محمد بن سعد گفته است: «كان ثقةً صدوقاً»؛ «ابوعوانة، روایت کننده‌ای مؤثق و قابل اعتماد، معتبر و مطمئن، صادق و راستگو و درستکار و امین بود».

احمد عجلی گوید: «ابوعوانة، بصری ثقةٌ»؛ «ابوعوانة، از مردمان بصره و شخصی قابل اعتماد و مورد وثوق بود».

ابن شاهین، در کتاب «الثقات» گوید: یعقوب بن شیبة، در مورد ابوعوانة گفته است: «ثبت صالح الحفظ، صحيح الكتاب»؛ «وی، از زمره‌ی راویان معتبر و قوی و مطمئن و مورد اعتماد است که از حفظ و ضبطی خوب و عالی برخوردار است؛ و هرگاه ابوعوانة، از روی کتاب‌های خویش، به نقل روایت پردازد، در آن صورت، روایات او، صحیح خواهند بود».

ابن خراش گوید: «صدوق في الحديث»؛ «ابوعوانة، در حدیث، صادق و راستگو

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۳

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۹/۲

۳- «تهذیب التهذیب» ۱۰۵/۱۱ و ۱۰۶

و درستکار و امین است».

ابن عبدالبرّ هم گفته است: «أجمعوا على أنه ثقة ثبتٌ فيما حدّث من كتابه»؛ «علماء و صاحب نظران عرصه‌ی روایت و درایت، بر این موضوع، اتفاق نظر دارند که ابوعوانه، در آنچه که از کتاب خویش، به روایت و نقل آن‌ها می‌پردازد، مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی و درستکار و معتبر می‌باشد».

نگارنده‌ی سطور گوید:

ابوعوانه و ضاح بن عبدالله یَشْکُرِ رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «کنیة المشرک»^۱

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَفَعَتْ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (ح ۶۲۰۸)

«موسی بن اسماعیل، از ابوعوانه و ضاح بن عبدالله یَشْکُرِ، از عبدالملک، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از عباس بن عبدالمطلب، برای ما روایت کرده که وی خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به (عموی خود) ابوطالب، سودی رساندی؛ زیرا او، از تو حفاظت و نگهبانی می‌کرد و به خاطر تو خشمگین می‌شد؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ وی در محل کم عمق آتش دوزخ قرار دارد؛ ولی اگر من نمی‌بودم؛ در پایین‌ترین بخش آتش دوزخ می‌بود».

* در باب «وضع الید الیمنی تحت الخد الیمنی»^۲

«حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ،

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۱۷/۲

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۳۴/۲

وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أُمُوتُ وَأَحْيَا» وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (ح ٦٣١٤)

«موسی بن اسماعیل، از ابو عوانه و صَاح بن عبدالله یَشْکُرِ، از عبدالملک، از ربیع، برای ما روایت کرده که حدیثه رضی الله عنه گفته است: شب هنگام، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به رختخواب می‌رفت، دستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أُمُوتُ وَأَحْيَا»؛ «بارخدا یا! به نام تو می‌خوابم و بیدار می‌شوم».

و هنگامی که بیدار می‌شد، می‌فرمود: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا واليه النشور»؛ «حمد و سپاس، از آن خدایی است که ما را از خواب، بیدار کرد و به سوی او حشر خواهیم شد».

* در باب «ذهاب الصالحين»^۱

«حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ بِيَّانٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ مِرْدَاسِ بْنِ الْأَسْلَمِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ، الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُقَالُهُ كَحُقَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوْ التَّمْرِ، لَا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بِأَلَّةٍ» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «يُقَالُ حُقَالَةٌ وَحُقَالَةٌ» (ح ٦٤٣٤)

«یحیی بن حمّاد، از ابو عوانه و صَاح بن عبدالله یَشْکُرِ، از بیان، از قیس بن ابی حازم، از مرداس اسلمی رضی الله عنه برای ما روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان‌های نیکوکار، یکی پس از دیگری می‌روند و تفاله‌هایی مانند تفاله‌ی جو یا خرما (افراد بی‌ارزش) باقی می‌مانند که خداوند به آن‌ها هیچ توجهی نمی‌نماید».

* در باب «الدعاء غير مستقبل القبلة»^۲.

* در باب «من ناجى بين يدي الناس ومن لم يخبر بسر صاحبه؛ فاذا مات أخبر به»^۳.

* در باب «صفة الجنة والنار»^۴.

۱- همان ۹۵۲/۲

۲- همان ۹۳۹/۲

۳- همان ۹۳۰/۲

۴- همان ۹۷۱/۲

- * در باب «من رفع صوته بالعلم»^۱.
- * در باب «كيف كان بدء الوحي الى رسول الله ﷺ»^۲.
- * در باب «من أعاد الحديث ثلاثاً ليفهم»^۳.
- * در باب «اثم من كذب على النبي ﷺ»^۴.
- * در باب «من أفرغ يمينه على شماله في الغسل»^۵.
- * در باب «من تطيب ثم اغتسل وبقي أثر الطيب»^۶.
- * در باب «الصلاة عن النفساء وسنتها»^۷.
- * در باب «وجوب القراءة للامام والمأموم في الصلاة كلها»^۸.
- به هر حال، روایات «ابوعوانة وضحاح بن عبدالله یَشکُری»^{رحمته} در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۸۴ مورد آمده است.

۱- همان ۱/۱۴

۲- همان ۱/۳

۳- همان ۱/۲۰

۴- همان ۱/۲۱

۵- همان ۱/۴۰

۶- همان ۱/۴۱

۷- همان ۱/۴۷

۸- همان ۱/۱۰۴

۹۸- وکیع بن جراح حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۹۶ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ مطمئن و مؤثق، محدث عراق: (وکیع بن جراح) بن ملیح، ابوسفیان رؤاسی کوفی، یکی از پیشوایان برجسته و از زمره‌ی بزرگان قبیله‌ی «قیس عیلان» می‌باشد.

وکیع بن جراح، به سال ۱۲۹ ه. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

از کسانی که وکیع، به سماع حدیث از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

هشام بن عروه؛ اعمش؛ جعفر بن برقان؛ اسماعیل بن ابی خالد؛ ابن عون؛ ابن جریج؛ سفیان؛ اوزاعی؛ و شماری دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش. و از کسانی که از وکیع بن جراح، حدیث روایت کرده‌اند، می‌توان این افراد را نام برد: عبدالله بن مبارک؛ احمد بن حنبل؛ علی بن مدینی؛ یحیی بن معین؛ اسحاق بن راهویه؛ زهیر؛ دو پسر ابوشیبه (ابوبکر و عثمان)؛ ابوکریب؛ عبدالله بن هشام؛ علی بن حرب؛ ابراهیم بن عبدالله قصار؛ و کسان دیگر غیر از این‌ها.

۱- بیوگرافی «وکیع بن جراح» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۷۹/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۶۷/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۳۷/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۱۴۰/۹؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۴۹۶/۱۳؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۳۵/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۵۶۲/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۰۹/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۳۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۸۳/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۹۱/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۵۶؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۹/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۴۹/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۰۸-۳۰۶/۱

پدر و کعب بن جراح، خزانه دار بیت المال مسلمانان بود؛ هارون الرشید، خواست تا قضاوت کوفه را بر عهده‌ی وکعب بگذارد و او را به کار قضاوت بگمارد؛ ولی او از پذیرفتن آن، امتناع ورزید و آن را قبول نکرد.

یحیی بن یمان گوید: «لَمَّا مات سفيان، جلس وكيع موضعه»؛ «چون سفيان وفات کرد و به رحمت ایزدی پیوست، وکعب بر جای او، بر مسند و کرسی تدریس نشست».

قعنبی گوید: «كُنَّا عند حماد بن زيد، فجاءه وكيع؛ فقالوا: هذا راوية سفيان. فقال حماد: لو شئت قلت: هذا ارجح من سفيان»؛ «ما به نزد حماد بن زيد بودیم که وکعب نیز به نزدش آمد. گفتند: این فرد، روایت کننده‌ی احادیث سفيان است. حماد گفت: اگر می‌خواستیم، چنین می‌گفتم که از دیدگاه من، این مرد بر سفيان نیز ترجیح دارد».

فضل بن محمد بن شعرانی گوید: از یحیی بن اکثم شنیدم که می‌گفت: «صحبْتُ وكيعاً في السفر والحضر؛ فكان يصوم الدهر ويختم القرآن كل ليلة»؛ «در سفر و حضر، با وکعب بن جراح، همراه و هم‌کاب شدم؛ وی، پیوسته روزه می‌گرفت و هر شب، قرآن را ختم می‌کرد».

یحیی بن معین گوید: «وكيع في زمانه، كالأوزاعي في زمانه»؛ «وکعب بن جراح در روزگار خویش، به سان اوزاعی در عهد خویش بود».

احمد بن حنبل گوید: «ما رأيت أوعى للعلم ولا أحفظ من وكيع»؛ «من، در مسائل علمی، کسی را حافظ‌تر، ضبط کننده‌تر، درک کننده‌تر و از برکننده‌تر از وکعب ندیده‌ام؛ (به راستی او، موضوعات علمی را خوب حفظ می‌کرد و به خاطر می‌سپرد و آن‌ها را به بهترین وجه می‌فهمید و درک می‌کرد)».

یحیی گوید: «ما رأيت أفضل منه يقوم الليل ويسرد الصوم ويفتي بقول أبي حنيفة؛ وكان يحيى القطان يفتي بقول أبي حنيفة أيضاً»؛ «من کسی را برتر و والاتر از وکعب بن جراح ندیده‌ام؛ او شب‌ها را به عبادت و شب زنده داری، سپری می‌کرد و پیوسته روزها را روزه می‌گرفت و در احکام و مسائل نیز به قول امام ابوحنیفه رحمته الله فتوا می‌داد؛ و یحیی قطان نیز، فتوا به قول امام ابوحنیفه رحمته الله می‌داد».

عبدالله بن مبارک گوید: «رجل المصريين اليوم، ابن الجراح»؛ «بزرگ مرد این

روزهای مصری‌ها، وکیع بن جرّاح است».

سلم بن جنادة گوید: «جالستُ وکیعاً سبع سنین؛ فما رأیتُهُ بزق ولا مسّ حصاة ولا جلس مجلسه فتحرك؛ ولا رأیتُهُ الاً مستقبل القبلة؛ وما رأیتُهُ یحلف بالله»؛ «به مدّت هفت سال، همنشین و همکاب وکیع بن جرّاح بودم؛ در این مدّت، هرگز او را ندیدم که آب دهان انداخته باشد؛ یا سنگریزه‌ای را هموار کرده باشد؛ و یا در مجلس درسش، نشسته باشد و در اثنای نشستن، حرکت کرده و یا جابه جا شده باشد؛ و پیوسته، او را رو به قبله دیده‌ام؛ و هرگز ندیدم که به خدا، سوگند یاد نماید».

یحیی بن معین نیز گفته است: «کان وکیع افقه الناس»؛ «وکیع بن جرّاح، از زمره‌ی داناترین، آگاه‌ترین، فقیه‌ترین و دانشورترین مردمان بود».

مروان بن محمد طاهری گوید: «ما رأیتُ أخشع من وکیع وما وصف لی أحد الاً ورأیتُهُ دون الصفة الاً وکیع؛ فأتی رأیتُهُ فوق ما وصف لی»؛ «من کسی را با خشوع‌تر، کرنش‌کننده‌تر، متواضع‌تر و سر به راه‌تر از وکیع ندیده‌ام؛ هرگز در جلو من، از کسی تعریف و تمجید نشده است، مگر آن که آن فرد را پایین‌تر از آن چیزی دیده‌ام که برای من تعریف شده بود؛ و تنها وکیع، از این حکم مستثنا بود؛ چرا که او را بالاتر و برتر از آن چیزی دیدم که برای من تعریف شده بود».

ابن عمار گوید: «ما کان بالكوفة في زمان وکیع أفقه ولا أعلم بالحديث منه»؛ «در روزگار وکیع، در کوفه، کسی نسبت به حدیث، داناتر و آگاه‌تر و دانشمندتر و عالم‌تر از او وجود نداشت».

ابوداود گوید: «ما رُئی لوکیع کتاب قطّ»؛ «هرگز برای وکیع بن جرّاح، کتابی را ندیده‌اند؛ (بلکه وی، پیوسته از حفظ خویش، به نقل روایات می‌پرداخت؛ و این خود، بیانگر حافظه‌ی قوی، هوش بالا، ذکاوت حیرت‌آور، فراست شگفت‌انگیز، کیاست و درک والا و زرنگی و فهم خیره‌کننده‌ی وی است)».

احمد بن حنبل نیز گفته است: «ما رأَت عینی مثل وکیع قطّ؛ یحفظ الحدیث ویذاکر بالفقه، فیحسن مع ورع واجتهاد ولا یتکلم فی أحد»؛ «هرگز چشمانم، کسی را به سان وکیع بن جرّاح، به خود ندیده‌اند؛ او به حفظ احادیث می‌پرداخت و احکام و مسائل فقهی را مورد مباحث و مذاکره و بحث و واری قرار می‌داد و با رعایت احتیاط و

پارسایی و اجتهاد و تلاش، به بهترین وجه، از عهده‌ی این کار برمی آمد؛ و هرگز در مذمت و نکوهش و سرزنش و بدی کسی، سخن نمی گفت.»

حماد بن مسعدة گوید: «قد رأيتُ الثوري، ما كان مثل وكيع»، «به راستی، سفیان ثوری را دیده‌ام، ولی در حدّ و اندازه‌های وکیع بن جراح نبود».

ابوحاتم رازی گفته است: «وكيع، أحفظ من ابن المبارك»، «وکیع، نسبت به عبدالله بن مبارک، حافظ‌تر و ضابط‌تر بود».

احمد بن حنبل گوید: «عليكم بمصنّفات وكيع»، «خواندن کتاب‌ها و دست نوشته‌های وکیع بن جراح را بر خود لازم بگیرید و از آن‌ها، به تمام و کمال، بهره ببرید».

حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱، وکیع بن جراح را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ جلال الدین سیوطی، این کار را در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲ انجام داده است.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية»^۳، به ذکر وکیع پرداخته و او را در شمار علماء و اندیشمندان احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «ذکره الصيمري فيمن أخذ العلم عن أبي حنيفة وقال: كان يفتي بقوله»، «صیمری، وکیع بن جراح را در زمره‌ی کسانی قرار داده است که به فراگیری و تحصیل علم و دانش از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته‌اند؛ و صیمری در ادامه گفته است: وکیع، به قول امام ابوحنیفه رحمته فتوا می داد».

یحیی بن معین گوید: «ما رأيتُ افضل من وكيع ويفتي بقول أبي حنيفة وكان قد سمع منه كثيراً»، «من کسی را برتر و برازنده‌تر از وکیع بن جراح ندیده‌ام؛ و او، به قول امام ابوحنیفه رحمته فتوا می داد؛ و از امام ابوحنیفه رحمته، احکام و مسائل زیادی را نیز شنیده است».

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۸۹

۳- «الجواهر المضية» ۲۰۸/۲ و ۲۰۹

و سرانجام، وکیع بن جرّاح، به سال ۱۹۷ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید

شیخ الحدیث محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری»^۱ به ذکر وکیع پرداخته و گفته است: «و عدّه القاری فی «مناقب اَبی حنیفة» من اصحابه؛ وقال: سمع الامام اَباحنیفة و اَبایوسف وزفر و غیرهم»؛ «ملاً علی قاری، در کتاب «مناقب اَبی حنیفة»، وی را در شمار شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رحمته قرار داده و گفته است: وکیع بن جرّاح، به سماع حدیث از امام ابوحنیفه رحمته، ابویوسف رحمته، زفر رحمته و دیگران پرداخته است».

علامه موفق نیز در کتاب «المناقب»^۲، - در ضمن ذکر برخی از شاگردان و پیروان امام ابوحنیفه رحمته - وکیع بن جرّاح را نیز در شمار این شاگردان برشمرده و گفته است: «و منهم الفقیه البصیر، المقرّ له بعلم التفسیر الوریح النصح وکیع بن الجرّاح، وضع ابوحنیفة رحمته مذهبه شوری بینهم لم یستبدّ فیه بنفسه دونهم اجتهاداً منه فی الدین و مبالغة فی النصیحة لله ورسوله المؤمنین. فكان یلقى مسألة مسألة یقلّبهم ویسمع ما عندهم ویقول ما عنده ویناظرهم شهراً لو أكثر من ذلك حتّی یستقر أحد الاقوال فیها، ثم یشتها القاضی اَبویوسف فی الاصول حتّی أثبت الاصول کُلّها»؛ «یکی دیگر از شاگردان و پیروان ابوحنیفه، فقیه دوراندیش و آگاه، دانشمند مَطَّلَع و کارشناس، صاحب نظر خبره و ماهر، فرهیخته‌ی زرنگ و هشیار و دانشور بافراست و تیزهوش: وکیع بن جرّاح است؛ آن که همه به آگاهی و شناختش به علم تفسیر و به پارسایی و پرهیزگاری و خیرخواهی و دلسوزی و صداقت و درستکاری اش معترفند. پرواضح است که امام ابوحنیفه رحمته (در تفریعات و تطبیقات فقه و استنباط و استخراج مسائل فقهی)، تک رأی و خودرأی و انحصار طلب و مستبد و خودکامه و دیکتاتور نبود؛ بلکه مذهب خویش را بر مبنای شورا، ساماندهی و تأسیس نموده بود؛ و این کار وی نیز بر اساس اجتهاد دینی وی و مبالغه در خیرخواهی برای دین الهی، آئین پیامبر خدا و منافع و

۱- «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری» ۶۵/۱

۲- «المناقب»، موفق ۱۳۲/۲-۱۳۴

مصالح تمامی مسلمانان بود؛ از این رو، تک تک مسائل فقهی را در این شورا مطرح می‌کرد و در میان می‌گذاشت و دیدگاه‌ها و نظرات شاگردان خویش را جویا می‌شد و آن‌ها را سبک سنگین می‌نمود و انداز و برانداز میکرد و به بررسی و واریسی آن‌ها می‌پرداخت و به افکار و اندیشه‌ها و ایده‌ها و نظرگاه‌های آن‌ها، گوش فرا می‌داد و دیدگاه خویش را نیز اظهار می‌نمود؛ و اگر نیازی بود، تا یک ماه، با شاگردانش، مناقشه و مناظره و مباحثه و گفتگو می‌کرد؛ تا این که یکی از اقوال و دیدگاه‌ها، مورد تأیید و تصویب قرار بگیرد؛ آن‌گاه، قاضی ابویوسف، آن دیدگاه برگزیده و نظرگاه تصویب شده را در «اصول» ثبت و ضبط و تدوین و تثبیت می‌نمود؛ و بدین ترتیب، تمامی اصول، ثبت و ضبط می‌شد».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی، در کتاب «عقود الجمان»^۱، وکیع بن جرّاح را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده گوید:

وکیع بن جرّاح، از ابوحنیفه، از عطاء بن ابی رباح، از ابوهیره رحمته الله چنین روایت کرده است که آن حضرت رحمته الله فرمودند: «اذا طلع النجم، رفعت العاهة عن اهل کلّ بلدة». [پیشتر، ترجمه‌اش گذشت]

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۲ ذکر کرده است و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از وکیع بن جرّاح، از امام ابوحنیفه رحمته الله روایت نموده است.

حافظ جلال الدین سیوطی، در کتاب «طبقات الحفّاظ»^۳، به ذکر وکیع پرداخته و گفته است: «و یفتی بقول أبی حنیفة»؛ «وکیع بن جرّاح، در احکام و مسائل فقهی، به قول امام ابوحنیفه رحمته الله فتوا می‌داد».

و در کتاب «جامع المسانید»^۴، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۳

۲- «جامع المسانید» ۱/۱۳۸

۳- «طبقات الحفّاظ»، ص ۱۳۳

۴- «جامع المسانید» ۲/۵۶۷

محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو من شیوخ احمد بن حنبل و شیخ شیوخ البخاری و مسلم و یروی عن الامام ابي حنيفة رحمته في هذه المسانيد»؛ «وکیع بن جَرّاح، یکی از اساتید امام احمد بن حنبل و استاد اساتید بخاری و مسلم می‌باشند که در این مسانید نیز، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

و همچنین وکیع بن جَرّاح، روایات دیگری را نیز از امام ابوحنیفه رحمته نقل نموده است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- «حدثنا وکیع، عن ابي حنيفة، عن حماد، عن ابراهيم قال: سألته عن صلاة المؤذنين فوق المسجد يؤم صلاة الامام وهو أسفل. قال: يجزيهم»^۱.

۲- «حدثنا وکیع، عن ابي حنيفة، عن حماد، عن ابراهيم في الصائم يتوضأ فيدخل الماء حلقه من وضوئه. قال: ان كان ذاكراً لصومه فعليه القضاء؛ وان كان ناسياً فلا شيء عليه»^۲.

و همچنین راقم سطور گوید:

وکیع بن جَرّاح، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «حديث الإفك»^۳

«حَدَّثَنِي يَحْيَى، حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: " كَانَتْ تَقْرَأُ: إِذْ تَلْقَوْنَهُ بِالسِّنِّتِ كُمْ، وَتَقُولُ: الْوَلَقُ الْكَذِبُ " قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: «وَكَاَنْتَ أَعْلَمَ مِنْ غَيْرِهَا بِذَلِكَ لِأَنَّهُ نَزَلَ فِيهَا» (ح ۴۱۴۴)

«یحیی، از وکیع بن جَرّاح، از نافع بن عمر، از ابن ابی ملیکه، از عایشه رضی الله عنها برای مضا روایت کرده که عایشه رضی الله عنها آیهی ﴿إِذْ تَلْقَوْنَهُ بِالسِّنِّتِ كُمْ﴾ را «اذ تَلْقَوْنَهُ بِالسِّنِّتِ كُمْ» (به کسر لام بدون تشدید قاف) می‌خواند و می‌گفت: «الْوَلَقُ» به معنای

۱- «مصنّف ابن ابي شيبة» ۲/۲۲۴

۲- همان ۳/۷۰

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۲/۵۹۷

دروغ است.

ابن ابی ملیکه گوید: عایشه رضی الله عنها در این قول، از دیگران، دانتر بود؛ زیرا آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی نور، در مورد وی نازل شده بود.

* در باب ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ [الصافات: ۱۷۱]^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى، حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كُنْتُ أُمِّيهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَرْثٍ بِالْمَدِينَةِ وَهُوَ مُتَكِيٌّ عَلَى عَسِيبٍ، فَمَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا تَسْأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، فَسَأَلُوهُ، «فَقَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَى الْعَسِيبِ وَأَنَا خَلْفُهُ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقَالَ»: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: قَدْ قُلْنَا لَكُمْ لَا تَسْأَلُوهُ» (ح ۷۴۵۶)

«یحیی، از وکیع بن جراح، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: من در یکی از کشتزارهای مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کردم و آن حضرت صلی الله علیه و آله (در اثنای رفتن)، چوبی در دست داشت. از کنار گروهی از یهود گذشت؛ برخی از آن‌ها، خطاب به برخی دیگر گفتند: از او (محمد صلی الله علیه و آله) درباره‌ی روح سؤال کنید. برخی دیگر گفتند: از وی، درباره‌ی روح سؤال نکنید. به هر حال، از آن حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بر چوب دستی خویش تکیه کرد و حال آن که من، در پشت سر ایشان ایستاده بودم و گمان کردم که بر ایشان، وحی فرو فرستاده شده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵] «و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند. بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است».

آنگاه برخی از یهودیان به برخی دیگر گفتند: به شما نکفتیم که از او، سوال نکنید».

* در باب «قوله عز وجل: ﴿وَوَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا﴾ [مریم: ۸۰]^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى، حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي الصُّحَيْ، عَنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ خَبَّابٍ، قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا قَيْنًا، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَاثِلٍ دَيْنٌ فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لِي: لَا أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ، قَالَ: قُلْتُ: «لَنْ أَكْفُرَ بِهِ حَتَّى تَمُوتَ، ثُمَّ تُبْعَثَ»، قَالَ: وَإِنِّي لَمَبْعُوثٌ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ، فَسَوْفَ أَقْضِيكَ إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَالٍ وَوَلَدٍ، قَالَ: فَزَرَلْتُ: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ: لَا أُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا» (ح ۷۳۵)

«یحیی، از وکیع بن جراح، از اعمش، از ابوالضحی، از مسروق، از خباب، برای ما روایت کرده که وی گفته است: من، مردی آهنگر بودم و از عاص بن واثل، طلبی داشتم. به نزد وی رفتم و طلب خویش را تقاضا کردم. او به من گفت: حق تو را نمی‌دهم تا به محمد ﷺ کافر شوی. گفتم: هرگز به وی، کافر نخواهم شد تا آن که بمیری و سپس زنده شوی. گفت: پس، من، پس از مرگ زنده می‌شوم و سرانجام، حق تو را ادا خواهم کرد؛ آن هم زمانی که به مال و فرزند خویش بازگردم. و به همین خاطر، این آیات نازل شد: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿۷۷﴾ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۷۸﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿۷۹﴾ وَنَرِيئُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿۸۰﴾﴾ [مریم: ۷۷-۸۰] «آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من، مال و فرزندی بسیار داده خواهد شد. آیا بر غیب آگاه شده یا از خدای رحمان، عهدهی گرفته است. هرگز؛ به زودی آنچه را می‌گویدی، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود و آنچه را می‌گویدی، از او به ارث می‌بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد».

* در باب «الصلاة عند المناهضة الحصون ولقاء العدو»^۱.

* در باب «التصفيق للنساء»^۲.

* در باب «مواضع الموضوع من الميت»^۳.

* در باب «إذا تحوّل الصدقة»^۴.

۱- همان ۶۹۲/۲

۲- همان ۱۲۹/۱

۳- همان ۱۶۰/۱

۴- همان ۱۶۸/۱

* در باب «كسب الرجل وعمله بيده»^۲.

* در باب «بيع المدبر»^۳.

* در باب «السلم في وزن معلوم»^۴.

* در باب «من عدل عشرة من الغنم بجزور في القسم»^۵.

* در باب «ما يكره من التنازع والاختلاف في الحرب وعقوبة من عصى امامه»^۶.

* در باب «الطعام عند القدوم»^۷.

به هر حال، روايات «وكيع بن جراح»^{رحمته الله} در كتاب «الجامع الصحيح» امام محمد

بن اسماعيل بخارى^{رحمته الله}، در بيشتر از ۳۷ مورد آمده است.

۱- همان ۲۰۲/۱

۲- همان ۲۷۸/۱

۳- همان ۲۹۷/۱

۴- همان ۲۹۹/۱

۵- همان ۳۴۱/۱

۶- همان ۴۲۶/۲

۷- همان ۴۳۴/۲

۹۹- ولید بن مُسلم قُرشی دمشقی رحمته

[متوفای ۱۹۴ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، پیشوای دینی، حافظ حدیث، دانشمند و فرزانه‌ی اهل دمشق؛ ابوالعباس (ولید بن مسلم) اموی (آزاده‌ی بنی اُمیّه، یا) آزاده‌ی بنی العباس یا ابوالعباس دمشقی می‌باشد.

او، به سال ۱۱۹ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و از کسانی که ولید بن مسلم، به سماع حدیث از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این افراد را نام برد:

یحیی بن حارث ذماری؛ ثور بن یزید؛ ابن عجلان؛ هشام بن حسان؛ ابن جریج؛ مثنی بن صَباح؛ یزید بن ابی مریم؛ صفوان بن عمرو؛ اوزاعی؛ و شمار زیادی از دیگر بزرگان عرصه‌ی علم و دانش.

و از ولید بن مسلم نیز، این افراد، حدیث روایت نموده‌اند:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ علی بن مدینی؛ دحیم؛ هشام بن عمار؛ ابوخیثمه؛ علی بن محمد طنافسی؛ کثیر بن عبید؛ محمد بن مصفی؛ محمود بن غیلان؛ موسی بن عامر؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

ولید بن مسلم، به تألیف و نگارش کتاب‌ها و تواریخ پرداخت و در این زمینه،

۱- بیوگرافی «ولید بن مسلم قرشی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۵۲/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۵۸/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۶/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۱۱/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۳۳/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۴۲/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۸۹/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۵۵/۱۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۴/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۳۵۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۳۷/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۳۰۲/۱-۳۰۴

عنایتی در خور و توجهی کامل ورزید و از هیچ کوشش و تلاشی در قلم فرسایی در این زمینه، دریغ نورزید.

احمد بن حنبل گوید: «ما رأیتُ فی الشامیین أَعقل منه»؛ «در میان علماء و صاحب نظران شام، کسی را خردمندتر و داناتر، باشعورتر و منطقی‌تر، و حکیم‌تر و عاقل‌تر از ولید بن مسلم، ندیده‌ام».

علی بن مدینی گوید: «سمعتُ من الولید؛ وما رأیتُ من الشامیین مثله»؛ «از ولید بن مسلم، به سماع حدیث پرداخته‌ام؛ و به راستی؛ در بین اندیشمندان و فرهیختگان شام؛ کسی را چون او ندیده‌ام».

صدقة بن فضل مروزی گوید: «ما رأیتُ أحداً أحفظ للحديث الطویل وأحاديث الملاحم من الولید؛ وکان یحفظ الابواب»؛ «کسی را در حفظ احادیث طولانی و روایات و احادیث «ملاحم» (جنگ و خون ریزی‌های بزرگ و برپا شدن فتنه‌ها و آشوب‌ها)، حافظ‌تر و ضابط‌تر از ولید بن مسلم ندیده‌ام؛ و او، احادیث و روایاتی را که بر احکام و فقه دلالت داشت - به ترتیب موضوع مرویات - از حفظ بود».

ابوحاتم رازی هم گفته است: «صالح الحدیث»؛ «ولید بن مسلم، از آن دسته از محدثان و راویانی بود که صلاحیت و شایستگی تحمّل و ادای حدیث را داشت؛ از این رو، احادیث وی، نوشته می‌شود و بدان‌ها، استدلال و استناد می‌شود».

ابن عدی نیز گوید: «ثقة»؛ «ولید بن مسلم، از راویان مؤثق و معتبر و مطمئن و قابل اعتماد بود».

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ بیان داشته است که ولید بن مسلم، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از او حدیث روایت نموده‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، ولید بن مسلم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۱/۱۳۳

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۴

و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۱، وی را در زمره‌ی راویانِ دمشقی که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

ولید بن مسلم قُرشی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک یا دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما جاء في قول الرجل: ويلك»^۲

«حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شَهَابِ الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحُكَ، إِنَّ شَأْنَ الْهَجْرَةِ شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا» (ح ۶۱۶۵)

«سلیمان بن عبدالرحمن، از ولید بن مسلم قُرشی، از ابوعمرو اوزاعی، از ابن شهاب زهری، از عطاء بن یزید لیثی، از ابوسعید خدری رحمته الله برای ما روایت کرده که وی گفته است: فردی بادیه‌نشین، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! از هجرت برایم بگو. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو! بی گمان، قضیه‌ی هجرت، بس سنگین و دشوار است؛ آیا شتر داری؟» گفت: آری. فرمود: «آیا زکات آن را می‌دهی؟» گفت: آری. فرمود: «از همان ماورای دریاها (که زندگی می‌کنی)، عمل نیک انجام بده؛ زیرا خداوند، از (ثواب) عمل تو، چیزی را نمی‌کاهد.»

* در باب «قول الله تعالى: ﴿أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ﴾ [المائدة: ۸۹]» و «أَيُّ الرقاب أزرکی»^۳

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ، حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رُشَيْدٍ، حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَسَانَ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَرْجَانَةَ،

۱- «المناقب»، کردری ۲۳۱/۲

۲- «الجامع الصحیح» امام بخاری ۹۱۱/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۹۳/۲ و ۹۹۴

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً، أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ، حَتَّىٰ فَرَجَهُ بِفَرَجِهِ» (ح ۶۷۱۵)

«محمد بن عبدالرحيم، از داود بن رُشيد، از وليد بن مسلم، از ابوغسان محمد بن مُطَرَف، از زيد بن اسلم، از على بن حسين، از سعيد بن مرجانة، از ابوهريره رضي الله عنه برای ما روايت کرده که آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده است: «هر کس که بنده‌ی مسلمانی را آزاد کند، خداوند، در برابر هر عضوش، عضوی از او را در آتش دوزخ، آزاد می‌کند؛ تا جایی که شرمگاهش را در برابر شرمگاه برده، آزاد خواهد کرد.»

* در باب «ما جاء في قول الرجل: ويملك»^۱.

* در باب «الاستسقاء في الخطبة يوم الجمعة»^۲.

* در باب «قول الله تعالى: ﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۳ [الحج: ۲۷-۲۸]»^۳.

* در باب «نزول النبي صلى الله عليه وسلم مكة»^۴.

* در باب «وقت المغرب»^۵.

* در باب «علامات النبوة في الاسلام»^۶.

* باب بعد از باب «سؤال المشركين أن يريهم النبي صلى الله عليه وسلم آية فأراهم انشقاق القمر»^۷.

* در باب «قول النبي صلى الله عليه وسلم: لو كنت متخذاً خليلاً»^۸.

* در باب «ذكر ما لقي النبي صلى الله عليه وسلم المشركين بمكة»^۹.

۱- همان ۹۱۰/۲

۲- همان ۱۲۷/۱

۳- همان ۲۰۵/۱

۴- همان ۲۱۶/۲

۵- همان ۷۹/۱

۶- همان ۵۰۹/۱

۷- همان ۵۱۴/۱

۸- همان ۵۱۹/۱

۹- همان ۵۴۴/۱

* در باب «هجرة النبي ﷺ وأصحابه الى المدينة»^۱.

به هر حال، روایات «ولید بن مسلم قُرشی دمشقی» رحمته در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۱۵ مورد آمده است.

۱۰۰- وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

[متوفای ۲۰۶ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ و روایت کننده‌ی حدیث: وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ حَازِمِ (بن زید بن عبدالله بن شجاع)، ابوالعبّاس اُزْدی بصری، و یکی از راویان مطمئن و قابل اعتماد و معتبر و قوی و درستکار و شریف می‌باشد که از پدرش (جریر بن حازم)، هشام بن حسان، ابن عون، قرّة، شعبه و دیگران، به سماع حدیث پرداخته است. و از کسانی که به نقل روایت از وَهْبِ بْنِ جَرِيرِ، پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ علی بن مدینی؛ ابوخیثمه؛ عمرو بن علی؛ محمد بن رافع؛ محمد بن ابوالعوام؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

دارمی، از یحیی بن معین روایت کرده که وی گفته است: «ثقة»؛ «وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ، از راویان ثقة و مورد اعتماد است».

احمد عجلی گوید: «بصری ثقة»؛ «وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ، از مردمان بصره و فردی مورد وثوق و قابل اعتماد و معتبر و مطمئن در حدیث می‌باشد».

ابن سعد نیز گفته است: «مات سنة ستِّ ومائتین»؛ «وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ، به سال

۱- بیوگرافی «وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۶۹/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۶۱/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۸/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۴۴۲/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۴۱/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۴۴/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۹۱/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۴۷۶/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۵۹؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱۶/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۴۵؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۲۹۸/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۴۱/۲

۲- «تذكرة الحفاظ» ۳۳۶/۱

۲۰۶ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید». رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

نسایی گفته است: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث وهب بن جریر، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقه و قابل اعتماد است».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، او را در شمار راویان مطمئن و مؤثق و معتبر و قابل اعتماد ذکر کرده و گفته است: «کان ثقة»؛ «وهب بن جریر، فردی مورد وثوق و قابل اعتماد در حدیث بود».

و وهب بن جریر، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، وهب

بن جریر را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، وی را در زمره‌ی

راویان بصره که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

وهب بن جریر رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک

واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «کیف کانت یمین النبی صلی الله علیه و آله»^۴

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا وَهْبٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ،

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ

كَانَ أَسْلَمُ، وَعِغَارٌ، وَمُرَيْنَةُ، وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ تَمِيمٍ، وَعَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ، وَعَطْفَانَ، وَأَسَدٍ

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۴۲/۱۱

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۴

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۸/۲

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۸۱/۲

خَابُوا وَخَسِرُوا؟» قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ» (ح ۶۶۳۵)

«عبدالله بن محمد، از وهب بن جریر، از شعبة، از محمد بن ابویعقوب، از عبدالرحمن بن ابوبکر، از پدرش، برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا شما می‌پندارید که قبایل آسلم، غفار، مُزینة و جُهینة، از قبائل تمیم و عامر بن صعصعة و غطفان و آسد - که نومید و زیانکار شدند - بهتراند» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست! آن‌ها (چهار قبیله‌ی اول) بهتر از ایشانند».

* در باب «هل يقول الامام للمقرّر: لعلك لمست أو غمزت»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ، حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: سَمِعْتُ يَعْلىَ بْنَ حَكِيمٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا أَتَى مَا عِزَّ بْنَ مَالِكٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: «لَعَلَّكَ قَبَلْتَ، أَوْ غَمَزْتَ، أَوْ نَطَرْتَ» قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَنْكَبْتَهَا». لَا يَكْنِي، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ» (ح ۶۸۲۴)

«عبدالله بن محمد جعفی، از وهب بن جریر، از پدرش، از یعلی بن حکیم، از عکرمة، از ابن عباس رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: چون ما عز بن مالک (برای اقرار به زنا) نزد رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت رضی الله عنه بدو فرمود: «شاید، آن زن را بوسیده‌ای؛ یا در آغوش گرفته‌ای؛ و یا به وی نگاه نموده باشی؟» ما عز گفت: خیر؛ ای رسول خدا ﷺ! آن حضرت رضی الله عنه فرمود: «آیا با وی، جماع کردی؟» آن حضرت رضی الله عنه به کنایه نگفت (و در این مورد، بی‌پرده سخن گفت). آنگاه به سنگسار وی، امر کرد».

* در باب «الخوخة والممرّ في المسجد»^۲.

* در باب «ما يقول اذا سمع المنادي»^۳.

* در باب «تحويل الرداء في الاستسقاء»^۴.

* در باب «الركوب والإرتداف في الحج»^۱.

۱- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱۰۰۸/۲

۲- همان ۶۷/۱

۳- همان ۸۶/۱

۴- همان ۱۳۷/۱

- * در باب «التلبية والتكبير غداة النحر حين يرمى جمرة العقبة والإرتداف في السير»^٢.
- * در باب ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ [البقرة: ١٩٦]^٣.
- * باب بعد از باب «المدينة تنفى الخبث»^٤.
- * در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾» [النساء: ١٢٥]^٥.
- * در باب «قول الله عزوجل: ﴿وَالِى ثَمُودَ أَخَاهُم صَالِحًا﴾» [الأعراف: ٧٣]^٦.
- * باب بعد از باب «فضل أبى بكر بعد النبى ﷺ»^٧.
- * در باب «ما كان النبى ﷺ وأصحابه يأكلون»^٨.
- * در باب «من جرّ ثوبه من الخيلاء»^٩.
- * در باب «افتراش الحرير»^{١٠}.
- * در باب «الجعد»^{١١}.

به هر حال، روایات «وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ»^{رحمته}، در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ٢٣ مورد آمده است.

١- همان ٢٠٩/١

٢- همان ٢٢٨/١

٣- همان ٢٢٩/١

٤- همان ٢٥٣/١

٥- همان ٤٧٤/١

٦- همان ٤٧٨/١

٧- همان ٥١٩/١

٨- همان ٨١٤/٢

٩- همان ٨٤١/٢

١٠- همان ٨٤٨/٢

١١- همان ٨٧٤/٢

۱۰۱- وُهَيْبُ بْنُ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^۱

[متوفای ۱۶۵ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ مؤثق و قابل اعتماد و پیشوای دینی: وُهیب بن خالد بن عجلان، ابوبکر باهلی بصری کرابیسی می‌باشد؛ که از منصور بن مُعتمر، ایوب، عبدالله بن طاوس، سهل بن ابوصالح و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، سماع حدیث نموده است.

و از کسانی که به سماع حدیث از وُهیب بن خالد پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

اسماعیل بن عُلیّة؛ عَفَّان؛ مسلم بن ابراهیم؛ عارم؛ هدبة بن خالد؛ و دیگران.
عبدالرحمن بن مهدی گوید: «کان من أبصر أصحابه بالحدیث والرجال»؛ «وُهیب بن خالد، در میان دوستان و رفیقان دانشمند و صاحب نظر خویش، از همه، نسبت به حدیث و رجال حدیث، آگاه‌تر و داناتر، مطلع‌تر و کارشناس‌تر و خبره‌تر و ماهرتر بود».
ابوحاتم رازی گوید: «یقال انه لم یکن أحدٌ بعد شعبة أعلم بالرجال منه»؛ «گفته شده است که هیچ کس پس از شعبة، نسبت به فنّ رجال حدیث، داناتر و آگاه‌تر از وُهیب بن خالد نبوده است».

محمد بن سعد گوید: «سجن وهیب، فذهب بصره؛ وکان ثقة حجة یملی من حفظه؛ وکان أحفظ من أبی عوانة»؛ «وُهیب بن خالد، به زندان افکنده شد و در نتیجه، قوه‌ی

۱- بیوگرافی «وُهیب بن خالد» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۶۵/۲؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۳۴/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۲۲۳/۸؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۴۹/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۴۲/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۹۳/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۵۰۴/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۵۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۶۱/۱؛

«الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۴۲/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۳۵/۱ و ۲۳۶

بینایی خویش را از دست داد؛ وی، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر، حجت و مورد اطمینان و درستکار و امین بود که روایات را از حفظ، برای دیگران املاء می‌نمود؛ و او، از ابوعوانة، حافظ‌تر و ضابط‌تر بود».

احمد بن حنبل گوید: «عاش ثانیاً و خمسين سنة»؛ «وی، ۵۸ سال، زندگی کرد و عمر نمود».

بخاری از احمد بن ابورجاء هروی، روایت کرده که وی، بر این باور بوده است که وُهییب بن خالد، به سال ۱۶۵ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. (و برخی نیز بر این باورند که وی، به سال ۱۶۹ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است).

جان سخن این که، وهیب بن خالد، در فقه و آگاهی و علم و دانش و حکمت و فرزانیگی، به سان حماد بن زید بود. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

صالح بن احمد، از پدرش نقل می‌کند که گفت: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث وُهییب بن خالد، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد است».

معاویة بن صالح گوید: «قُلْتُ لابن معین: مَنْ أَثْبَتُ شَيْخَ الْبَصْرِيِّينَ؟ قَالَ: وَهَيْبٌ»؛ «خطاب به یحیی بن معین گفتم: مطمئن‌ترین و معتبرترین و قوی‌ترین و قابل اعتمادترین اساتید و شیوخ بصره کیست؟ او در پاسخ گفت: وهیب».

عمرو بن علی نیز گفته است: «سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ ذَكَرَهُ فَأَحْسَنَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ»؛ «از یحیی بن سعید شنیدم که به ذکر وُهییب بن خالد پرداخت و او را به خوبی ستود و به زیبایی هر چه تمام به ستایش، مدح، تمجید، تحسین، سپاس، قدردانی، تقدیر و تعریف او پرداخت».

یونس بن حبیب، از ابوداود نقل می‌کند که وی گفت: «حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ؛ وَكَانَ ثِقَةً»؛ «وُهییب بن خالد، برای ما حدیث بیان کرد؛ و به راستی، او، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

احمد عجلی گوید: «ثقة ثبت»؛ «وُهیب بن خالد، فردی مطمئن و مورد وثوق و درستکار و امین و معتبر و قابل اعتماد بود».

و وُهیب بن خالد، از آن دسته از راویانی به شمار می‌آید که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، وُهیب بن خالد را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است. و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره‌ی راویان شهر بصره که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

وُهیب بن خالد رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من کفر أخاه بغير تأویل، فهو كما قال»^۳

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُدَّ بِهٖ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» (ح ۶۱۰۵)

«موسی بن اسماعیل، از وُهیب بن خالد، از ایوب، از ابوقلابه، از ثابت بن ضحاک، برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که به دینی غیر از اسلام، سوگند دروغ بخورد (مانند این که بگوید: اگر دروغ بگویم، یهودی باشم)، در آن صورت، وی چنان است که گفته است؛ و کسی که توسط چیزی خودکشی کند، در

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۴

۲- «المناقب»، کردری ۲۲۷/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۲۲۷/۲

روز رستاخیز، توسط همان چیز، در آتش دوزخ، عذاب می‌شود؛ و لعنت کردن مسلمان، همچون کشتن وی است؛ و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد، مانند آن است که او را کشته باشد».

* در باب «ما جاء في قول الرجل: ويلك»^۱

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَتَيْتُ رَجُلًا عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: "وَيْلَكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ أَخِيكَ - ثَلَاثًا - مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا لَا مَحَالَةَ فَلْيُقْل: أَحْسِبُ فَلَانًا، وَاللَّهُ حَسِيْبُهُ، وَلَا أَرْكِي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ"» (ح ٦١٦٢)

«موسی بن اسماعیل، از وهیب بن خالد، از خالد، از عبدالرحمن بن ابوبکر، از پدرش برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی، از مردی دیگر، در حضور پیامبر ﷺ ستایش کرد؛ آن حضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو! گردن برادرت را بریدی - و این جمله را سه بار تکرار فرمود - هرگاه کسی از شما، دیگری را ستود، باید بگوید: گمان می‌کنم که فلانی، این چنین است؛ خداوند، خود حسابش را بهتر می‌داند؛ و هیچ کس را در علم خدا، تزکیه نمی‌کنم؛ آن هم اگر چه آن را می‌داند».

* در باب «من دعى لصاحبه فنقص من اسمه حرفاً»^۲

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ رَضِيٍّ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلَامٌ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسُوقُ بِهِنَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ»» (ح ٦٢٠٢)

«موسی بن اسماعیل، از وهیب بن خالد، از ایوب، از ابوقلابه، از انس ﷺ برای ما روایت کرده که وی گفته است: اُمُّ سُلَيْمٍ (با زنان دیگر) کالای سفر را (با خود) بر شتران، حمل می‌کردند و آنجشه، غلام پیامبر ﷺ شتران را (به سرعت) می‌راند؛ آن حضرت ﷺ فرمود: «ای آنجش! شیشه‌ها را بار کرده‌ای؛ آهسته بران» (و مراد از شیشه‌ها، زنان است).

۱- همان ۲/۹۱۰

۲- همان ۲/۹۱۵

- * در باب «التأمين»^۱.
- * در باب «كيف الحشر»^۲.
- * در باب «صفة الجنة والنار»^۳.
- * در باب «في الحوض، وقول الله: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ [الكوثر: ۱]»^۴.
- * در باب «من حلف بملّة سوى الاسلام»^۵.
- * در باب «النذر فيما لا يملك وفي معصية»^۶.
- * در باب «تعليم الفرائض»^۷.
- * در باب «ميراث الولد من أبيه وأمه»^۸.
- * در باب «جنين المرأة»^۹.
- * در باب «من أجاب الفتيا بإشارة اليد والرأس»^{۱۰}.
- * در باب «غسل الرجلين إلى الكعبين»^{۱۱}.
- * در باب «مسح الرأس مرّة»^{۱۲}.
- * در باب «المرأة تحيض بعد الإفاضة»^{۱۳}.

۱- همان ۹۴۸/۲

۲- همان ۹۶۵/۲

۳- همان ۹۷۰/۲

۴- همان ۹۷۴/۲

۵- همان ۹۸۴/۲

۶- همان ۹۹۱/۲

۷- همان ۹۹۵/۲

۸- همان ۹۹۷/۲

۹- همان ۱۰۲۰/۲

۱۰- همان ۱۸/۱

۱۱- همان ۳۱/۱

۱۲- همان ۳۲/۱

۱۳- همان ۴۷/۱

* در باب «من قال: لِيُوذِّنَ فِي السَّفَرِ مَوْذِنٌ وَاحِدٌ»^١.

به هر حال، روایات «وُهَيْبُ بْنُ خَالِدٍ»^{رحمته} در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۶۶ مورد آمده است.

۱۰۲- هاشم بن قاسم، ابوالنضر لیثی رحمته

[متوفای ۲۰۷ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ حدیث: (هاشم بن قاسم بن مسلم بن مقسم لیثی) خراسانی بغدادی می‌باشد که بدو «قیصر» نیز می‌گویند. (در واقع، «قیصر»، لقب هاشم بن قاسم است). هاشم بن قاسم، از شعبه، ابن ابی ذئب، حریر بن عثمان، و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان، به نقل روایت پرداخته است.

و از کسانی که به نقل روایت از هاشم بن قاسم پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام

برد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ علی بن مدینی؛ عبد بن حمید؛ عباس دوری؛ ابن فرات؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

احمد بن حنبل گوید: «کان من الأمرین بالمعروف والنهین عن المنکر»؛ «هاشم بن قاسم، از کسانی بود که همدیگر را به کار نیک فرا می‌خوانند و از کار بد، باز می‌دارند». علی بن مدینی گوید: «ثقة»؛ «هاشم بن قاسم، از راویان مطمئن و مورد وثوق و معتبر و قابل اعتماد بود».

۱- بیوگرافی «ابوالنضر لیثی، هاشم بن قاسم» را در این منابع دنبال کنید:

«رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۷۹/۲؛ «الجرح و التعديل»، رازی ۱۰۵/۹؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۶۳/۱۴ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۴۳/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۸/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۱۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶۱/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۱۴/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۵۰؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۳۵/۷؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱۹/۱؛ «الجمع بین رجال

الصحيحین»، مقدسی ۵۵۴/۲

۲- «تذکره الحفاظ» ۳۵۹/۱

احمد عجلی گفته است: «ثقة صاحب سنة، یفتخر به اهل بغداد»؛ «ابوالنضر لیثی، فردی مؤثق و مورد اعتماد و صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان بود؛ و او، یکی از مفاخر اهل بغداد به شمار می‌آمد که مردمان بغداد، به وسیله‌ی او، به خود می‌بالیدند و می‌نازیدند و پُر می‌دادند و او را باعث فخر و مباهات خویش می‌پنداشتند».

برخی گفته‌اند که هاشم بن قاسم، به سال ۱۳۴ هـ. ق دیده به جهان گشوده و پا به عرصه‌ی وجود نهاده است؛ و بنا به قول صحیح و درست، وی در ماه ذوالقعدة، به سال ۲۰۷ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

یحیی بن معین، علی بن مدینی، محمد بن سعد و ابوحاتم رازی گفته‌اند: «ثقة»؛ «هاشم بن قاسم، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد و معتبر و مطمئن در حدیث بود».

ابن قانع نیز گوید: «ثقة»؛ «ابوالنضر لیثی، فردی ثقة و معتبر و درستکار و مورد اطمینان بود».

ابن عبدالبرّ گفته است: «اتَّفَقُوا عَلٰی أَنَّهُ صَدُوقٌ»؛ «تمامی علماء و صاحب نظران عرصه‌ی روایت و درایت، بر این امر، اتفاق نظر دارند که هاشم بن قاسم، در حدیث، صادق و راستگو و امین و درستکار بود».

نسایی گوید: «لا بأس به»؛ «در روایات و احادیث هاشم بن قاسم، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقة و مورد اعتماد است».

حاکم نیز گفته است: «حافظ ثبت في الحديث»؛ «ابوالنضر لیثی، در حدیث، هم حافظ و ضابط است و هم معتبر و مطمئن و درستکار و قابل اعتماد».

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۲، هاشم بن قاسم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

۱- «تهذیب التهذیب» ۱۹/۱۱

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۱

ابوالنضر، هاشم بن قاسم لیثی رضی الله عنه، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی الله عنه به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «میراث البنات»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ، حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ شَيْبَانُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: أَتَانَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، بِالْيَمَنِ مُعَلِّمًا وَأَمِيرًا، " فَسَأَلْتَاهُ عَنْ رَجُلٍ: تُوفِّيَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ، فَأَعْطَى الْإِبْنَةَ التَّصَفَّ وَالْأُخْتَ التَّصَفَّ " (ح ۶۷۳۴)

«محمود بن غیلان، از ابوالنضر هاشم بن قاسم لیثی، از ابومعاویة شیبان، از اشعث، از اسود بن یزید، برای ما روایت کرده که وی گفته است: «معاذ بن جبل - در حالی که معلّم و امیر بود - به نزد ما در یمن آمد؛ از او، در مورد شخصی پرسیدیم که وفات کرده و یک دختر و یک خواهر از خود بر جای گذاشته بود. معاذ بن جبل رضی الله عنه، نصف مال متوفّا را به دختر و نصف دیگر را به خواهرش داد».

* در باب «اثم من عاهد ثم عذر»^۲

«قَالَ أَبُو مُوسَى، حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَحْتَبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَأَنَّ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ، قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ، وَذِمَّةُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزْرَ وَجَلِّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ» (ح ۳۱۸۰)

«ابوموسی، از هاشم بن قاسم لیثی، از اسحاق بن سعید، از پدرش، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی خطاب به مردم گفت: زمانی که شما، هیچ دینار و درهمی به عنوان جزیه دریافت نکنید، چه حالی خواهید داشت؟ گفتند: ای ابوهریره! چگونه فکر می‌کنی که چنین اتفاقی بیافتد؟ گفت: آری! سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست! این، سخن صادق مصدوق (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) است. پرسیدند: چرا چنین می‌شود؟ گفت: به عهد و پیمان خدا و رسولش، هتک حرمت می‌شود (مردم، ستم و

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۹۷/۲

۲- همان ۴۵۱/۱

ظلم می‌کنند؛ آنگاه خداوند، دل‌های کافران ذمی را سخت می‌گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختیار دارند (جزیه)، سرباز می‌زنند».

۱۰۳- هشام بن یوسف صنعانی رحمته

[متوفای ۱۹۷ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، قاضی «صنعاء»، و دانشمند و مُفتی آن دیار، و حجت و قابل اعتماد در حدیث و استاد چیره دست: ابو عبدالرحمن (هشام بن یوسف) صنعانی می‌باشد که به نقل روایت از ابن جریج، معمر، قاسم بن فیاض و دیگران پرداخته است.

و از هشام بن یوسف نیز، این افراد، به سماع حدیث پرداخته‌اند: علی بن مدینی؛ ابراهیم بن موسی فرّاء؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ عبدالله مُسندی؛ و دیگران.

یحیی بن معین گوید: «هو أثبت من عبدالرزاق فی ابن جریج»؛ «هشام بن یوسف؛ در مورد (احادیث و روایات) ابن جریج، مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر از عبدالرزاق است». ابو حاتم رازی گفته است: «ثقة متقن»؛ «هشام بن یوسف صنعانی، روایت کننده‌ای مؤثق و مورد اعتماد و ماهر و خبره و استاد و زبردست و کارشناس و توانا و کاردان و حاذق است».

ابوزرعة گوید: «هشام، أصحّ الناس کتاباً»؛ «در بین مردم، صحیح‌ترین کتاب‌های حدیث، از آن هشام بن یوسف صنعانی است».

۱- بیوگرافی «هشام بن یوسف صنعانی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۱۹۴/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۷۳/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۷۲-۷۰/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۳۲/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۸۰/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۵۱/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۲۴/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۶۷/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۸۳/۱۹؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۵۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۳۴۹/۱؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۴۸/۲

۲- «تذکرة الحفاظ» ۳۴۶/۱

هشام بن یوسف، به سال ۱۹۷ هـ. ق درگذشت و به دیار یار، پراگشود. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابن ابی حاتم، به نقل از ابوزرعة گوید: «کان هشام، أصحّ الیمنین کتاباً؛» «در بین علماء و صاحب نظران یمن، صحیح‌ترین و درست‌ترین کتاب‌های حدیث، از آن هشام بن یوسف بود».

و ابن ابوحاتم، در جایی دیگر گوید: «کان أكبرهم وأحفظهم وأتقنهم؛» «هشام بن یوسف صنعانی، بزرگترین و نام آورترین، حافظ‌ترین و ضابط‌ترین، ماهرترین و خیره‌ترین، زبردست‌ترین و کارشناس‌ترین، تواناترین و کارآمدترین، حاذق‌ترین و شایسته‌ترین علماء و صاحب نظران یمن بود».

ابوحاتم رازی گفته است: «ثقة متقن»؛ «هشام بن یوسف صنعانی، فردی مورد اعتماد و مؤثق و ماهر و خبره و استاد و زبردست و کارشناس و توانا و کاردان و حاذق بود».

احمد عجلی گفته است: «ثقة»؛ «هشام، از روایان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، وی را در شمار روایان معتبر و مطمئن و مؤثق و مورد اعتماد ذکر کرده است.

حاکم گوید: «ثقة مأمون»؛ «هشام بن یوسف، فردی مؤثق و قابل اعتماد و درستکار و امین بود».

خلیلی گفته است: «ثقة متفق علیه؛ روی عنه الأئمة کلهم»؛ «هشام بن یوسف، از آن دسته از روایانی می‌باشد که تمامی علماء و صاحب نظران اسلامی، بر وثاقت و صداقت و امانت و درستکاری وی، اتفاق نظر دارند؛ و علاوه از آن، همه‌ی ائمه و پیشوایان دینی و طلایه داران و پیشقراولان علمی، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند».

و در کتاب «جامع المسانید»^۲ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید

۱- «تهذیب التهذیب» ۵۱/۱۱

۲- «جامع المسانید» ۵۶۹/۲

محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام ابی حنیفة رضی اللہ عنہ فی هذه المسانید»؛ «هشام بن یوسف صنعانی، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رضی اللہ عنہ، حدیث روایت نموده است».

و بدین سان، علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، و حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲ هشام بن یوسف صنعانی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی اللہ عنہ ذکر کرده‌اند.

نگارنده گوید:

هشام بن یوسف صنعانی رضی اللہ عنہ، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رضی اللہ عنہ به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «تحویل الاسم الی اسم هو أحسن منه»^۳

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ، أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ شَيْبَةَ، قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، فَحَدَّثَنِي: أَنَّ جَدَّهُ حَزْنًا قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «مَا اسْمُكَ» قَالَ: اسْمِي حَزْنٌ، قَالَ: «بَلْ أَنْتَ سَهْلٌ» قَالَ: مَا أَنَا بِمُعَيَّرٍ اسْمًا سَمَانِيَهُ أَبِي قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: «فَمَا زَالَتْ فِيْنَا الْحُزُونَةُ بَعْدُ» (ح ۶۱۹۳)

«ابراهیم بن موسی، از هشام بن یوسف صنعانی، از ابن جریر، از عبدالحمید جبیر بن شیبه، برای ما روایت کرده که وی گفته است: به نزد سعید بن مسیب نشستیم؛ او به من گفت: پدر بزرگ وی که «حزن» نام داشت به نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رفته بود. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم به وی فرموده بود: «نام تو چیست؟» گفت: نام من، حزن است. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «تو سهل هستی». او گفت: من نامی را که پدرم بر من نهاده است، تغییر نمی‌دهم. ابن مسیب گوید: پس از آن بود که پیوسته سختی‌ها و درشتی‌ها بر ما

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۲

۲- «المناقب»، کردری ۲۳۲/۲

۳- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۱۴/۲

پدید می آید».

* در باب «الضجع على الشق الأيمن»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رُكْعَةً، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، حَتَّى يَجِيءَ الْمُؤَذِّنُ فَيُؤَذِّنُهُ» (ح ۶۳۱۰)

«عبدالله بن محمد، از هشام بن یوسف صنعانی، از معمر، از زهری، از عروه، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر شب، یازده رکعت نماز (تهجد) می گزارد؛ آنگاه که صبح می دمید، دو رکعت (سنت صبح را) سبک می گزارد؛ سپس به جانب راست می خوابید و دراز می کشید؛ تا آن که مؤذن می آمد و او را (از فرا رسیدن وقت نماز) آگاه می کرد».

* در باب «الدعاء على المشركين»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ الْيَهُودُ يُسَلِّمُونَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُونَ: السَّامُ عَلَيْكَ، فَقَطِنْتُ عَائِشَةَ إِلَى قَوْلِهِمْ، فَقَالَتْ: عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَهْلًا يَا عَائِشَةُ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ» فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا يَقُولُونَ؟ قَالَ: «أَوَلَمْ تَسْمَعِي أَنِّي أَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، فَأَقُولُ: وَعَلَيْكُمْ» (ح ۶۳۹۵)

«عبدالله بن محمد، از هشام بن یوسف صنعانی، از معمر، از زهری، از عروه، از عایشه رضی الله عنها برای ما روایت کرده که وی گفته است: یهودیان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام می کردند و می گفتند: السام عليك (مرگ بر تو). عایشه رضی الله عنها سخنان را فهمید و گفت: «عليكم السام واللعة» (مرگ و لعنت بر شما باد). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آرام باش ای عایشه! همانا خداوند، نرمش را در همه ی امور دوست می دارد». عایشه رضی الله عنها

۱- همان ۹۳۳/۲

۲- همان ۹۴۶/۲

گفت: آیا نشنیدی که چه می‌گفتند؟ آن حضرت ﷺ فرمود: «آیا نشنیدی که (هر آنچه می‌گفتند) بر آنان رد کردم و گفتم: بر شما باد».

- * در باب «التسليم في مجلس، فيه أخلاط من المسلمين والمشركين»^۱.
- * در باب «هل يزور صاحبه كل يوم أو بكرة وعشيّاً»^۲.
- * در باب «لا يحلف باللات والعزى ولا بالطواغيت»^۳.
- * در باب «النذر فيما لا يملك وفي معصية»^۴.
- * در باب «توبة السارق»^۵.
- * در باب «من ترك قتال الخوارج للتألف وألا ينفّر الناس عنه»^۶.
- * در باب «في الهبة والشفعة»^۷.
- * در باب «غسل الحائض رأس زوجها وترجيله»^۸.
- * در باب «حدّ المريض أن يشهد الجماعة»^۹.
- * در باب «من رأى أنّ الله عزّ وجلّ، لم يوجب السجدة»^{۱۰}.
- * در باب «فضل قيام الليل»^{۱۱}.
- * در باب «الصفوف على الجنّاة»^{۱۲}.

۱- همان ۹۲۴/۲

۲- همان ۸۹۸/۲

۳- همان ۹۸۴/۲

۴- همان ۹۹۱/۲

۵- همان ۱۰۰۴/۲

۶- همان ۱۰۲۴/۲

۷- همان ۱۰۳۲/۲

۸- همان ۴۳/۱

۹- همان ۹۱/۱

۱۰- همان ۱۴۶/۱

۱۱- همان ۱۵۱/۱

۱۲- همان ۱۷۶/۱

* در باب «من إنتظر حتّی یدفن»^۱.

* در باب «من بات بذی الحلیفة حتّی أصبح»^۲.

به هر حال، روایات «هشام بن یوسف صنعانی» رحمته در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۷۵ مورد آمده است.

۱- همان ۱۷۷/۲

۲- همان ۲۰۹/۱

۱۰۴- هُشِيم بن بشير واسطی رحمته

[متوفای ۱۸۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذكرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ کبیر، محدث عصر و روزگار خویش: هشیم بن بشیر بن ابی خازم، قاسم بن دینار، ابومعاویة واسطی و مقیم شهر بغداد می‌باشد که از این افراد، به سماع حدیث پرداخته است:

زهری؛ عمرو بن دینار؛ منصور بن زاذان؛ حصین بن عبدالرحمن؛ ابوبشر؛ ایوب سختیانی؛ و شمار زیادی از دیگر بزرگان و صاحب نظران.

هشیم بن بشیر، به یادگیری و فراگیری علم و دانش و به سماع حدیث، توجه و عنایتی در خور تحسین ورزیده بود و در این زمینه، سعی و تلاشی بی‌وقفه نموده بود و در نتیجه، بر علماء و صاحب نظران هم عصر خویش، تفوق و برتری حاصل نمود و در این عرصه، گوی سبقت را از آنها ربود.

و از کسانی که به سماع حدیث از هشیم بن بشیر پرداخته‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

شعبة؛ یحیی قطان؛ عبدالرحمن؛ احمد بن حنبل؛ قتیبة؛ زیاد بن ایوب؛ یعقوب دروقی؛ حسن بن عرفة؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

۱- بیوگرافی «هشیم بن بشیر واسطی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴/۲۴۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۷۸۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۱۵/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۵۸۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۱۴/۸۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۸/۲۸۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۴/۳۰۶؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱/۵۳؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۲۲۴؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۲۶۹؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۹/۲۸۷؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۵۵؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۳۰۳؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۱؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۷/۳۲۵؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۲/۵۵۶

۲- «تذكرة الحفاظ» ۱/۲۴۸ و ۲۴۹

هشیم بن بشیر، به سال ۱۰۴ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

عمرو بن عون، درباره‌ی وی گوید: «کان هشیم، سمع من الزهری وأبی الزبیر وعمرو بمکة أيام الموسم»؛ «هشیم بن بشیر، در مکه‌ی مکرمه، آن هم در موسم حج، از زهری، ابوالزبیر و عمرو، به سماع حدیث پرداخت».

یعقوب دورقی گوید: «کان عند هشیم، عشرون ألف حدیث»؛ «به نزد هشیم بن بشیر، بیست هزار حدیث وجود داشت».

و از عبدالرحمن بن مهدی، روایت است که گفت: «کان هشیم أحفظ للحدیث من الثوری»؛ «هشیم بن بشیر، نسبت به سفیان ثوری، در حفظ احادیث، قوی‌تر و بهتر و بایسته‌تر و شایسته‌تر بود».

یزید بن هارون گوید: «ما رأیتُ أحداً أحفظ من هشیم إلاّ سفیان إن شاء الله»؛ «من کسی را - به جز سفیان؛ به خواست خدا - حافظ‌تر و ضابط‌تر از هشیم بن بشیر ندیده‌ام».

علامه ذهبی در ادامه گوید: «بدون هیچگونه اختلافی، هشیم بن بشیر واسطی، از زمره‌ی حافظان مؤثّق و قابل اعتماد و قوی و مطمئن و درستکار و امین بود؛ و در این مورد، همه‌ی علماء و صاحب نظران اسلامی، اتفاق نظر دارند و کسی اختلاف ندارد».

از حمّاد بن زید، روایت است که گفت: «ما رأیتُ فی المحدثین أنبل من هشیم»؛ «من در میان محدّثان، کسی را شریف‌تر و نجیب‌تر، درستکارتر و بزرگوarter، شاخص‌تر و سترگ‌تر و والاتر و گرامی‌تر از هشیم ندیده‌ام».

از ابوحاتم رازی، در مورد هشیم بن بشیر، سؤال شد. وی در پاسخ گفت: «لا تسأل عنه فی صدقه وأمانته وصلاحه»؛ «از صداقت و درستی و اخلاص و وفاداری و درستکاری و اطمینان و اعتماد و امانت و تقوا و پرهیزگاری و پارسایی و راستی هشیم بن بشیر نپرس (که به راستی، سرآمد و طلایه دار همه بود)».

عبدالله بن مبارک گوید: «من غیر الدّهر حفظه، فلم یغیّر حفظ هشیم»؛ «روزگار، حفظ و ضبط هر کس را دگرگون و جابه‌جا و تغییر و تبدیل می‌کند و آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ ولی در حفظ و ضبط هشیم بن بشیر، هیچگونه دگرگونی و

تغییری را به وجود نخواهد آورد».

و سرانجام، هشیم بن بشیر واسطی، در ماه شعبان، به سال ۱۸۳ ه. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و احادیث و روایات هشیم بن بشیر نیز با اسناد عالی، در «جزء ابن عرفة» موجود است.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

و احمد عجلی گفته است: «هشیم واسطی، ثقة؛ و کان یدلس»؛ «هشیم بن بشیر واسطی، روایت کننده‌ای مؤثق و مورد اعتماد است؛ و گاهی دست به تدلیس در حدیث نیز می‌زند».

ابن ابو حاتم گوید: «سئل ابي عن هشيم ويزيد بن هارون؛ فقال: هشيم، أحفظهما»؛ «از پدرم (ابوحاتم رازی)، پیرامون هشیم بن بشیر و یزید بن هارون سؤال شد؟ وی در پاسخ گفت: از میان این دو نفر، هشیم بن بشیر، حافظتر و ضابطتر بود».

ابن ابوحاتم، در ادامه گوید: «و سألتُ ابي عن هشيم؟ فقال: ثقة؛ وهو، أحفظ من ابي عوانة»؛ «از پدرم، در مورد (وثاقت و صداقت و امانت و درستکاری) هشیم پرسیدم؟ پدرم، در پاسخ گفت: وی، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود؛ و او در حدیث، از ابوعوانة هم، حافظتر و ضابطتر است».

و از ابوزرعة نیز پیرامون هشیم بن بشیر پرسیده شد؟ وی در پاسخ گفت: «هشیم أحفظ»؛ «هشیم بن بشیر، حافظترین مردمان، نسبت به احادیث و روایات بود».

ابن سعد گوید: «كان ثقة كثير الحديث؛ ثبتاً، یدلس كثيراً»؛ «هشیم بن بشیر، از زمره‌ی راویان ثقة و بسیار روایت کننده‌ی حدیث و فردی درستکار و امانت دار و مطمئن و مورد اعتماد بود که بسیار به تدلیس در حدیث می‌پرداخت».

ابن اسحاق حلاب، به نقل از ابراهیم حربی گوید: «كان حفاظ الحديث، أربعة؛ هشيم شيخهم؛ يحفظ هذه الأحاديث المقاطيع - یعنی المقطوعة - حفظاً عجيباً»؛ «حافظان حدیث، چهار نفر بودند که هشیم، استاد آن چهار نفر به حساب می‌آمد؛ و هشیم بن

بشیر، از چنان هوش و ذکاوت والایی برخوردار بود که این احادیث مقطوع^۱ را به شکلی عجیب و حیرت آور و شگفت انگیز و خیره کننده، از حفظ می کرد.»

و در کتاب «جامع المسانید»^۲ چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام ابي حنيفة رحمته الله في هذه المسانيد»؛ «هشیم بن بشیر، از آن دسته از راویانی می باشد که در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته الله پرداخته است.»

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۳، هشیم بن بشیر واسطی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.^۴

و بدین سان، حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۵، وی را در زمره‌ی راویان شهر «واسط» که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

نگارنده گوید:

هشیم بن بشیر واسطی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «الکبر»^۶

«وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ الطَّوِيلُ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: «إِنْ كَانَتْ الْأُمَّةُ مِنْ إِمَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، لَتَأْخُذُ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- نگا: درآمدی بر علوم حدیث؛ ص ۲۳۰

۲- «جامع المسانید» ۵۶۹/۲

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۲

۴- «تهذیب التهذیب» ۱۰۴/۱۹

۵- «المناقب»، کردری ۲۲۹/۲

۶- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۸۹۷/۲

فَتَنْطَلِقُ بِهِ حَيْثُ شَاءَتْ» (ح ۶۰۷۲)

«محمد بن عیسی، از هشیم بن بشیر، از حمید طویل، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: کنیزی از کنیزان مدینه، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را می گرفت و به هر جا که می خواست آن حضرت صلی الله علیه و آله را با خود می برد».

* در باب «ما یکره من قیل و قال»^۱

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، أَخْبَرَنَا غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْهُمْ: مُغِيرَةُ، وَفُلَانٌ وَرَجُلٌ ثَالِثٌ أَيْضًا، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ وَرَادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى الْمُغِيرَةِ: أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْ بِحَدِيثِ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمُغِيرَةُ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ عِنْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الصَّلَاةِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالَ: وَكَانَ يَنْهَى عَنِ قِيلٍ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ، وَمَنْعِ وَهَاتِ، وَعَفْوِ الْأَمَّهَاتِ، وَوَادِ الْبَنَاتِ وَعَنْ هُشَيْمٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ وَرَادًا، يُحَدِّثُ هَذَا الْحَدِيثَ، عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۶۴۷۳)

«علی بن مسلم، از هشیم بن بشیر، از شمار زیادی از محدثان از جمله مغیره و فلان و فلان، از شعبی، از وُرَاد - کاتب مغیره بن شعبه - برای ما روایت کرده که وی گفته است: معاویه رضی الله عنه به مغیره نوشت: برایم حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای بنویس. مغیره نیز چنین نوشت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که پس از فراغت از نماز سه بار فرمود: «لا اله الا الله وحده لا شريك له؛ له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير»؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و پرسش و سؤال زیاد و از ضایع کردن مال و منع آنچه بر شما واجب است و طلب آنچه بر شما ممنوع است و آزار دادن مادران و زنده به گور کردن دختران منع کرده است.

و از هشیم، از عبدالملک بن عمیر روایت است که گفت: از وُرَاد شنیدم که همین حدیث را از مغیره، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کرد».

* در باب «قول الله تعالى: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا﴾ [المائدة: ۳۲]»؛ قال ابن عباس: من حرم

قتلها الا بحق ﴿فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ٣٢].^١

* در باب «يدخل الجنة سبعون الفاً بغير حساب».^٢

* در «كتاب التيمم».^٣

* در باب «ما جاء في القبلة».^٤

* در باب «قول النبي ﷺ: جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً».^٥

* در باب «اذا صلى إلى فراش فيه حائض».^٦

* در باب «من استوى قاعداً في وتر من صلاته، ثم نهض».^٧

* در باب «ما أدى زكاته فليس بكنز».^٨

* در باب «بيع النخل قبل أن يبدو صلاحها».^٩

* در باب «الخيال معقود في نواصيها الخير الى يوم القيامة».^{١٠}

* در باب «قتل أبى جهل».^{١١}

* در باب «إتيان اليهود النبي ﷺ حين قدم المدينة».^{١٢}

به هر حال، روايات «هشيم بن بشير واسطى» رحمته الله در كتاب «الجامع الصحيح» امام

١- همان ١٠١٥/٢

٢- همان ٩٦٨/٢

٣- همان ٤٧/١

٤- همان ٥٨/١

٥- همان ٦١/١

٦- همان ٧٤/١

٧- همان ١١٣/١

٨- همان ١٨٩/١

٩- همان ٢٩٣/١

١٠- همان ٣٩٩/١

١١- همان ٥٦٥/١

١٢- همان ٥٦٢/١

محمد بن اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۳۲ مورد آمده است.

۱۰۵- یحیی بن آدم کوفی رحمته

[متوفای ۲۰۳ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، حافظ حدیث، دانشمند آگاه و نویسنده‌ی چندین اثر: ابوزکریا قرشی، آزاده‌ی (آل ابی مُعیط) کوفی اُحول می‌باشد؛ که از این افراد، به روایت حدیث پرداخته است: یونس بن ابواسحاق؛ عیسی بن طهمان؛ مسعر؛ سفیان ثوری و ... و از کسانی که به نقل روایت از یحیی بن آدم پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن آدم؛ عبد بن حمید؛ حسن بن علی بن عَفَّان؛ و ... یحیی بن معین و نسایی، یحیی بن آدم را فردی مؤثق و مورد اعتماد معرفی کرده‌اند.

ابوداود گوید: «ذاك، أوحد الناس»؛ «این فرد، (یعنی یحیی بن آدم) از میان مردم، فرد یکتا و یگانه و بی‌همتا و بی‌رقیب و منحصر به فرد و بی‌نظیر است». یعقوب بن شیبۀ گوید: «ثقة فقيه البدن؛ سمعتُ علی بن عبدالله يقول: یرحم الله یحیی بن آدم؛ أی علم کان عنده. وجعل یطریه»؛ «یحیی بن آدم، فردی مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر و فقیه‌ی بزرگ و دانشوری والا مقام است. از علی بن عبدالله شنیدم

۱- بیوگرافی «یحیی بن آدم» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴/۲۶۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۲۸/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۵/۹؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۵۲۲/۹؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۵۴/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۲۴۸؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۲۹۶؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۷/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۶۱؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۸/۲؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۵۶؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۴۰۲/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۵۷/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۳۵۹ و ۳۶۰

که می‌گفت: خداوند بلند مرتبه، یحیی بن آدم را در جوار بهترین رحمت‌های خویش جای دهد! به راستی، هرگونه علم و دانش و حکمت و فرزاندگی، به نزد او موجود بود؛ یعقوب بن شیبه در ادامه گوید: سپس علی بن عبدالله، به تحسین و تعریف یحیی بن آدم پرداخت و او را ستود و تمجید و ستایش نمود».

و سرانجام، یحیی بن آدم، در ماه ربیع الاول، به سال ۲۰۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد. و پاره‌ای از احادیث و روایات وی که با «اسناد عالی» روایت شده‌اند، در کتاب «الخراج» وی، برای ما بر جای مانده است.

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید: محمد بن سعد، به تعریف و تمجید از یحیی بن آدم پرداخته و در پایان گفته است: «ثقة»؛ «یحیی بن آدم، از روایان مؤثق و مورد اعتماد و مطمئن و درستکار بود». و احمد عجلی گفته است: «كان ثقةً جامعاً للعلم، عاقلاً ثبتاً في الحديث»؛ «یحیی بن آدم، فردی مؤثق و قابل اعتماد، جامع علوم اسلامی، عاقل و خردمند، باهوش و باذکاوت، زیرک و هوشمند و مطمئن و معتبر در حدیث بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، به ذکر یحیی بن آدم پرداخته و گفته است: «كان متقناً يتفقه»؛ «وی، روایت کننده‌ای ماهر و خبره، استاد و زبردست، کاردان و توانا، حاذق و باهوش و کارشناس و متخصص بود (که همه‌ی علماء و صاحب نظران اسلامی، بر وثاقت، خبرگی، صداقت، امانت و توانایی وی در حدیث، اتفاق نظر دارند)، و در کنار این‌ها، فقه نیز می‌آموخت».

و ابن شاهین، در کتاب «الثقات» گوید: یحیی بن ابوشیبه گفته است: «ثقة، صدوق، ثبت، حجة»؛ «یحیی بن آدم، فردی مؤثق و قابل اعتماد، صادق و راستگو، درستکار و امین، مطمئن و معتبر، حجت و کارشناس و خبره و آگاه بود».

محمد بن اسحاق ندیم، در کتابش با عنوان «الفهرست» گوید: برخی از کتاب‌های یحیی بن آدم، عبارتند از: «الکتاب الفرائض»؛ «کبیر»؛ «کتاب الخراج»؛ و «کتاب

الزوال»^۱.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۲، و همچنین حافظ ابن بزّاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۳، یحیی بن آدم را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده‌اند.

نگارنده‌ی سطور گوید:

یحیی بن آدم کوفی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قتل المشرك النائم»^۴

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلًا فَقَتَلَهُ وَهُوَ نَائِمٌ» (ح ۳۰۲۳)

«عبدالله بن محمد، از یحیی بن آدم، از یحیی بن ابوزائده، از پدرش، از ابواسحاق، از براء بن عازب رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از انصار را به سوی ابورافع فرستاد و عبدالله بن عتیک، شبی به خانه‌اش رفت و او را در خواب، کشت.»

* در باب «خمس من الدواب فواسق، يقتلن في الحرم»^۵

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَارٍ،

۱- «الفهرست»، ابن ندیم، ص ۳۱۷

۲- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۴

۳- «المناقب»، کردری ۲/۲۲۶

۴- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۱/۴۲۴

۵- همان ۱/۴۶۷

فَنَزَلَتْ ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ [المرسلات: ۱] فَإِنَّا لَتَتَلَقَّاها مِنْ فِيهِ، إِذْ حَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ جُحْرِها، فَأَبْتَدَرْنَاها لِتَقْتُلَها، فَسَبَقْنَا فَدَخَلَتْ جُحْرَها، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «وَقِيَتْ شَرَكُمْ كَمَا وَقِيْتُمْ شَرَّها» وَعَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ مِثْلَهُ، قَالَ: وَإِنَّا لَتَتَلَقَّاها مِنْ فِيهِ رَطْبَةً وَتَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، وَقَالَ: حَفْصٌ، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ، وَسُلَيْمَانُ بْنُ قَرْمٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ» (ح ۳۳۱۷)

«عبدالله بن عبدالله، از یحیی بن آدم، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار کوه بودیم و در آنجا سوره‌ی ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ [المرسلات: ۱] نازل شد؛ و ما آن سوره را از دهان آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌آموختیم؛ که به ناگاه ماری از سوراخ خود بیرون آمد و ما شتافتیم تا آن را بکشیم؛ ولی مار بر ما پیشی گرفت و به سوراخ خود رفت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مار، از شرّ شما در امان ماند، همچنان که شما از شرّ آن در امان ماندید».

* در باب «علامات النبوة فی الاسلام»^۱

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْجُعْفِيُّ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَخْرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ الْحَسَنَ، فَصَعِدَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»» (ح ۳۶۲۹)

«عبدالله بن محمد، از یحیی بن آدم، از حسین جعفی، از ابوموسی، از حسن، از ابوبکر رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی حسن بن علی رضی الله عنه را بیرون آورد و با وی بر منبر بالا رفت و فرمود: «این پسر من، سید است و امید دارم که خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه از مسلمانان، صلح آورد».

* در باب «المصالحَةُ على ثلاثة أيام أو وقت معلوم»^۲.

۱- همان ۵۱۲/۱

۲- همان ۴۵۱/۱

- * در باب «قتل أبى رافع عبدالله بن أبى الحقيق»^١.
- * در باب «غزوة الخندق»^٢.
- * در باب «قدوم الأشعريين وأهل اليمن»^٣.
- * در باب «سورة والمرسلات»^٤.

١- همان ٥٧٧/٢

٢- همان ٥٩٠/٢

٣- همان ٦٢٩/٢

٤- همان ٧٣٤/٢

۱۰۶- یحیی بن ایوب غافقی رحمته

[متوفای ۱۶۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای دینی و فقیه و مفتی اهل مصر: ابوالعباس غافقی مصری می‌باشد. از کسانی که وی، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

ابوقبیل حی بن هانی؛^۲ یزید بن ابوحیب؛ بکیر بن أشج؛ جعفر بن ربیع؛ ربیعۃ الرأی؛ حمید طویل و ...

و از یحیی بن ایوب نیز، این افراد به نقل روایت پرداخته‌اند:

ابن وهب؛ زید بن حباب؛ ابوعبدالرحمن مقرئ؛ سعید بن ابومریم؛ سعید بن عفیر؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و تشنگان حکمت و فرزاندگی.

و یحیی بن ایوب، چنان در فنّ حدیث، خبره و ماهر و استاد و چیره دست و حاذق و کاردان بود که حتّی استادش، ابن جریر نیز به نقل روایت از وی پرداخته است.

ابن عدی گوید: «هو من فقهاء مصر و علمائهم»؛ «یحیی بن ایوب، از فقیهان و دانشوران و عالمان و صاحب نظران سرزمین مصر بود».

۱- بیوگرافی «یحیی بن ایوب» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴/۲۶۰؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۲۷/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۶۲/۴؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۰۰/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۶۳/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۵۰/۳؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۵/۲۰؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۹۷/۲؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۶۲؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۵۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۰۲؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۵۱۶/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۵۹/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۲۲۷ و ۲۲۸

ابن عدی، در جایی دیگر گوید: «کان قاضياً به؛ وهو عندی، صدوق»؛ «یحیی بن ایوب، در سرزمین مصر، عهده دار پست قضاوت بود و قاضی آن دیار به شمار می‌آمد؛ و از دیدگاه من، او فردی صادق و راستگو و درستکار و امین بود».

یحیی بن معین گوید: «صالح الحدیث»؛ «یحیی بن ایوب، از چنان صلاحیت و شایستگی و کفایت و قابلیت در تحمّل و ادای حدیث برخوردار بود که احادیثش نوشته می‌شد و مورد استدلال و استناد قرار می‌گرفت».

سعید بن عفیر و دیگران، بر این باورند که یحیی بن ایوب، به سال ۱۶۸ ه. ق وفات نموده و چهره در نقاب خاک کشیده است. رحمت و رضوان خدا بر او باد. حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

اسحاق بن منصور، به نقل از یحیی بن معین گوید: «صالح»؛ «یحیی بن ایوب، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، بزرگ منش و بزرگوار، شایسته و کاردان و متخصص و توانا بود».

و در جایی دیگر گفته است: «ثقة»؛ «او، فردی قابل اعتماد و مؤثق و معتبر و مطمئن در حدیث بود».

ابن ابوحاتم گوید: «سئل أبی: یحیی بن ایوب، أحبّ إليك أو ابن أبي الموالم؟ فقال: یحیی بن ایوب أحبّ الی»؛ «از پدرم (ابوحاتم رازی) سؤال شد: از دیدگاه شما، آیا یحیی بن ایوب، بهتر و خوشایندتر است یا ابن ابوالموالم؟ پدرم در پاسخ گفت: از دیدگاه من، یحیی بن ایوب، بهتر و خوشایندتر و بایسته‌تر و شایسته‌تر است».

آجری گوید: «قلتُ لابی داود: ابن أيوب ثقة؟ فقال: هو صالح»؛ «خطاب به ابوداود گفتم: آیا یحیی بن ایوب، مؤثق و قابل اعتماد است؟ او در پاسخ گفت: او، فردی درستکار و شریف، نجیب و محترم، بزرگ منش و بزرگوار، شایسته و کاردان و متخصص و توانا بود».

نسایی گوید: «لیس به بأس»؛ «در روایات و احادیث یحیی بن ایوب، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای ثقه و مطمئن بود».

ابن حبان نیز در کتاب «الثقات»، یحیی بن ایوب را در شمار روایت کنندگان مؤثّق و قابل اعتماد ذکر کرده است.

ابراهیم حربی گوید: «ثقة»؛ «یحیی بن ایوب، از زمره روایت کنندگان مورد وثوق و قابل اعتماد می‌باشد».

ترمذی به نقل از بخاری گوید: «ثقة»؛ «ابن ایوب، فردی مطمئن و ثقه و معتبر و مورد اعتماد بود».

و یحیی بن ایوب، از آن دسته از راویانی به شمار می‌آید که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته‌اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، یحیی بن ایوب را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

و بدین سان، حافظ ابن بزاز کردری نیز در کتاب «المناقب»^۲، وی را در زمره روایان مصری که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله پرداخته‌اند، قرار داده است.

و در کتاب «جامع المسانید»^۳، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «هو یروی عن الامام أبي حنيفة في هذه المسانيد»؛

«یحیی بن ایوب، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته الله، حدیث روایت نموده است».

نگارنده گوید:

یحیی بن ایوب، از ابوحنیفه، از ابواسحاق سبعی، از اسود، از عایشه رضی الله عنها چنین روایت کرده که وی گفته است: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصیب من أهله من أول الليل فينام ولا یصیب ماء؛ فان استيقظ من آخر الليل، أعاد واغتسل»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اول شب با همسران خویش، جماع می‌کرد؛ سپس بی‌آن که غسل کند، به خواب می‌رفت؛ آنگاه اگر در آخر شب بیدار می‌شد، دوباره جماع می‌کرد و پس از آن، غسل می‌نمود».

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۴

۲- «المناقب»، کردری ۲۳۱/۲

۳- «جامع المسانید» ۵۷۵/۲

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۱ ذکر کرده و در ادامه گفته است: ابومحمد بخاری، این حدیث را از یحیی بن ایوب، از امام ابوحنیفه رحمته روایت نموده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

یحیی بن ایوب غافقی رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «احتساب الآثار»^۲

«وَقَالَ ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ، حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ، حَدَّثَنِي أَنَسٌ: أَنَّ بَنِي سَلَمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ فَيُنزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَكَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلَا تَتَحْتَسِبُونَ آثَارَكُمْ» قَالَ مُجَاهِدٌ: «حُطَّاهُمْ آثَارُهُمْ، أَنْ يُمْتَنَى فِي الْأَرْضِ بِأَرْجُلِهِمْ» (ح ۶۵۶)

«ابن ابی مریم، از یحیی بن ایوب، از حمید، از انس رضی الله عنه برای ما خبر داده که وی گفته است: بنوسلما (که در اطراف مدینه سکونت داشتند) تصمیم گرفتند خانه‌های خود را رها کنند و در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله سکونت نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از خالی شدن اطراف مدینه، اظهار ناخشنودی کرد و فرمود: «مگر شما نمی‌دانید که پیاده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد»؟!»

مجاهد گوید: گام‌های ایشان، یعنی آثار رفتن در زمین با پاهای ایشان است.».

* در باب «سنة الجلوس في التشهد»^۳

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَلْحَلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَطَاءٍ، وَحَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، وَيَزِيدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَلْحَلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَطَاءٍ، أَنَّهُ كَانَ

۱- همان ۵۷۵/۲

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۰/۱

۳- همان ۱۱۴/۱

جَالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرْنَا صَلَاةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظُكُمْ لِصَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكَبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمَكْنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَضَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ عَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلَا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الْآخْرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ» وَسَمِعَ اللَّيْثُ يَزِيدَ بْنَ أَبِي حَبِيبٍ، وَيَزِيدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ حَلْحَلَةَ، وَابْنَ حَلْحَلَةَ مِنْ ابْنِ عَطَاءٍ، قَالَ أَبُو صَالِحٍ، عَنِ اللَّيْثِ: كُلُّ فَقَارٍ، وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَمْرٍو حَدَّثَهُ، كُلُّ فَقَارٍ» (ح ۸۲۸)

«ابن مبارک، از یحیی بن ایوب، از یزید بن ابوحبیب روایت کرده است که محمد بن عمرو، به او گفت: «کُلُّ فَقَارٍ»؛ «هر یک از استخوان‌های پشت».

* در باب «من نذر المشى الى الكعبة»^۱

«حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ، أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ، أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ، أَنَّ يَزِيدَ بْنَ أَبِي حَبِيبٍ، أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا الْخَيْرِ، حَدَّثَهُ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: نَذَرْتُ أُحْتِي أَنْ تَمْشِي، إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أُسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَفْتَيْتُهُ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِتَمْشِي، وَلِتُرْكَبَ»، قَالَ: وَكَانَ أَبُو الْخَيْرِ لَا يُفَارِقُ عُقْبَةَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ» (ح ۱۸۶۶)

«از ابوعاصم، از ابن جرّیج، از یحیی بن ایوب، از یزید، از ابوالخیر، از عقبه روایت است که حدیث پیشین را ذکر کرده است».

* در باب «الأرواح جنود مجنّدة»^۲.

۱- همان ۲۵۱/۱

۲- همان ۴۷۰/۱

۱۰۷- یحیی بن زکریا بن ابی زائده حنفی رحمته الله

[متوفای ۱۸۲ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ قابل اعتماد و معتبر، مطمئن و درستکار، ماهر و خبره، کاردان و توانا، متخصص و کارشناس، فقیه و دانشور و آگاه و دانا؛ ابوسعید همدانی و داعی کوفی، شاگرد و پیرو امام ابوحنیفه رحمته الله می‌باشد.

یحیی بن زکریا، از این بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است:
پدرش (زکریا بن ابی زائده)؛ عاصم أحول؛ داود بن ابی هند؛ هشام بن عروه؛
عبیدالله بن عمر؛ لیث بن ابی سلیم و ابومالک اشجعی.
و از کسانی که از یحیی بن زکریا، به نقل روایت پرداخته‌اند، نیز می‌توان بدین
افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ ابراهیم بن موسی فزّاء؛ ابوکریب؛ زیاد بن ایوب؛ یعقوب بن
ابراهیم؛ حسن بن عرفة؛ و دیگران.

یحیی بن زکریا، یکی از امامان و پیشوایان دینی و از زمره‌ی طلایه داران و
پیشقراولان عرصه‌ی علم و دانش و از پیشاهنگان و پیشگامان عرصه‌ی حکمت و
فرزانگی و از بزرگان و سرآمدان عرصه‌ی روایت و درایت و از نویسندگان و قلم‌فرسایان

۱- بیوگرافی «یحیی بن زکریا بن ابی زائده» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۶۷۳/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۹۱/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۱۴۴/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۱۵/۷؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی
۱۱۲/۱۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۳۸/۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۷۴/۴؛
«تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۸۳/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۵۵/۳؛ «تقریب
التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۲/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۷۷/۲۰؛ «خلاصة تهذیب
الکمال»، خزرچی ص ۳۶۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲۹۸/۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ
سیوطی، ص ۱۲۰؛ «الطبقات الکبری»، ابن سعد ۳۹۳/۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۵۶۰/۲

۲- «تذکره الحفاظ» ۲۶۷/۱ و ۲۶۸

و مؤلفان و مصنفان بود که صاحب چندین اثر نیز می‌باشد.

علی بن مدینی گوید: «لم یکن بالكوفة بعد سفیان الثوری أثبت منه»؛ «در شهر کوفه، پس از سفیان ثوری، کسی در حدیث، مطمئن‌تر و قوی‌تر و معتبرتر و قابل اعتمادتر از یحیی بن زکریا، وجود نداشت».

و در جایی دیگر گفته است: «إنتهی العلم الی یحیی بن ابی زائدة فی زمانه»؛ «در روزگار یحیی بن ابی زائدة، علم و دانش، بدو منتهی شده بود و او، مرجع و منبع مردمان، در عرصه‌های مختلف علمی بود».

عمروالناقد گوید: «سمعتُ سفیان بن عیینة یقول: ما قدم علينا أحدٌ یشبه هذین: ابن المبارک و یحیی بن زائدة»؛ «از سفیان بن عیینة شنیدم که می‌گفت: تاکنون به نزد ما کسی نیامده است که شبیه یکی از این دو نفر باشد: عبدالله بن مبارک و یحیی بن ابی زائدة».

یحیی بن ابی زائدة، عهده دار پست قضاوت در شهر مداین شد و در همانجا، به سال ۱۸۲ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و برخی بر این باورند که وی، در مداین، به سال ۱۸۳ هـ. ق در ۶۳ سالگی، وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است.

و در روایتی با اسناد به ابن معین چنین آمده که وی گفته است: «أخبرنا یحیی بن ابی زائدة عن مجالد قال: قال ابوبریده: تؤخذ الصدقة من الرطبة»؛ «یحیی بن ابی زائدة، از مجالد، برای ما خبر داده است که ابوبریده گفته است: عُشر، از یونجه، گرفته می‌شود».

و یحیی بن قطان گوید: «ما بالكوفة أحدٌ یخالفنی أشدَّ علی من مخالفة ابن ابی زائدة»؛ «مخالفت هیچ کس با من در کوفه، سخت‌تر از مخالفت ابن ابی زائدة نیست».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

احمد بن حنبل و یحیی بن معین گفته‌اند: «ثقة»؛ «یحیی بن زکریا، از راویان مؤثق و قابل اعتماد است».

عثمان دارمی گوید: «قلتُ لابن معین: اسماعیل بن زکریا أَحَبَّ اليك أو یحیی بن ابی زائده؟ قال: یحیی، أَحَبَّ اليّ»؛ «خطاب به یحیی بن معین گفتم: از دیدگاه شما، (در حدیث)، اسماعیل بن زکریا بهتر و برازنده‌تر است یا یحیی بن ابی زائده؟ وی در پاسخ گفت: از نظرگاه من، یحیی بن ابی زائده، بهتر و بایسته‌تر و برازنده‌تر و برتر است».

علی بن مدینی گوید: «هو من الثقات»؛ «یحیی بن ابی زائده، از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر می‌باشد».

و همچنین گوید: «لم یکن بالكوفة بعد الثوری؛ أثبت منه»؛ «در کوفه، پس از سفیان ثوری، کسی (در حدیث)، مطمئن‌تر و معتبرتر از یحیی بن ابی زائده وجود ندارد».

و نیز گفته است: «انتهی العلم الیه فی زمانه»؛ «در روزگار یحیی بن زکریا بن ابی زائده، علم و دانش، بدو منتهی شده بود و او، مرجع و منبع مردمان، در عرصه‌های مختلف علمی بود».

ابن نمیر گوید: «کان فی الاتقان أكثر من ابن ادریس»؛ «مهارت و خبرگی و کاردانی و تخصص یحیی بن ابی زائده، بیش از ابن ادریس بود». ابوحاتم گفته است: «مستقیم الحدیث، ثقة صدوق»؛ «یحیی بن ابی زائده، دارای این فاکتورها و مؤلفه‌ها بود: احادیث و روایات او، صحیح و درست بودند؛ فردی مؤثق و قابل اعتماد و معتبر و مطمئن بود؛ و از راویان صادق و درستکار و راستگو و امین به شمار می‌آمد».

نسایی گوید: «ثقة ثبت»؛ «یحیی بن ابی زائده، هم ثقه و مورد اعتماد بود و هم مطمئن و درستکار و معتبر و امانت‌دار».

احمد عجلی گفته است: «ثقة؛ وهو ممن جمع له الفقه والحديث ويعدّ من حفاظ الكوفيين للحديث، مُتَّفَقاً ثَبَتاً صاحب سنة»؛ ابن ابی زائده، از آن دسته از علماء و صاحب نظرانی بود که در وجود او، فقه و حدیث، هر دو جمع شده بود و یکی از حافظان حدیث در کوفه به شمار می‌آمد و در عرصه‌ی روایت و درایت، فردی کاردان و توانا، ماهر و خبره، متخصص و کارشناس، زبردست و حاذق، مطمئن و قابل اعتماد و معتبر و درستکار بود؛ و در کنار این‌ها، صاحب سنت و متعهد و پایبند بدان نیز بود».

و علاوه از آن، يحيى بن ابى زائدة، از آن دسته از محدثان و راويانى مى‌باشد که بخارى، مسلم، ترمذى، ابوداود، نسايى و ابن ماجه، از و حديث روايت نموده‌اند.

علامه تهانوى در مقدمه‌ى كتاب «اعلاء السنن»^۱ گويد: «و قد تقدّم عن الطحاوى بسنده، أنّ يحيى بن زكريا هذا، من العشرة المتقدمين في أصحاب الامام، الذين دونوا كتبه»^۲؛ «پيشتر با اسناد از طحاوى، چنين نقل شد که اين يحيى بن ابى زائدة، يکى از ده نفر برگزيده و پيشقراول و طلايه دار و پيشگام از شاگردان امام ابوحنيفه رحمته الله بود که به تدوين و ساماندهى کتاب‌هاى وى پرداخته‌اند».

و بدين سان، در كتاب «الجواهر المضية»^۳ چنين آمده است: «فكان في العشرة المتقدمين: ابويوسف وزفر وداود الطائى وأسد بن عمرو ويوسف بن خالد السمتى ويحيى بن زكريا بن ابى زائدة، هو الذي كان يكتبها لهم ثلاثين سنة»؛ «در ميان آن ده نفر شاگرد برگزيده و ممتاز و طلايه دار و پيشقراول، اين افراد وجود داشتند: ابويوسف؛ زفر؛ داود طائى؛ أسد بن عمرو؛ يوسف بن خالد سمتى؛ و يحيى بن زكريا بن ابى زائدة. و يحيى بن ابى زائدة، همان كسى است که به مدت سى سال، براى آن‌ها، چيز مى‌نوشت».

و حافظ ابن بزّاز کردرى نيز در كتاب «المناقب»^۴، و علامه محمد بن يوسف صالحى دمشقى شافعى، در كتاب «عقود الجمان»^۵، يحيى بن ابى زائدة را در شمار روايت کنندگان از امام اعظم ابوحنيفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

در كتاب «جامع المسانيد»^۶، چنين آمده است: ناچيزترين بندگان خدا (ابوالمؤيد محمد بن محمود خوارزمى) گويد: «و يروى عن الامام أبى حنيفة في هذه المسانيد»؛ «يحيى بن ابى زائدة، در اين مسانيد، از امام ابوحنيفه رحمته الله، حديث روايت نموده است».

۱- مقدمه‌ى «اعلاء السنن» ۸۵/۳

۲- «الجواهر المضية» ۲۱۱/۲؛ و «الفوائد البهية»، ص ۲۲۴

۳- «الجواهر المضية» ۲۱۱/۲ و ۲۱۲؛ و «الفوائد البهية»، ص ۲۲۴

۴- «المناقب»، کردرى ۲۲۰/۲

۵- «عقود الجمان»، ص ۱۵۵

۶- «جامع المسانيد» ۵۷۴/۲

نگارنده‌ی سطور گوید:

یحیی بن زکریا بن ابی زائده رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قتل المشرك النائم»^۱

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَاءَ بْنِ أَبِي زَائِدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ لِيَقْتُلُوهُ»، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَدَخَلَ حِصْنَهُمْ، قَالَ: فَدَخَلْتُ فِي مَرْبِطِ دَوَابِّ لَهُمْ، قَالَ: وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ، ثُمَّ إِنَّهُمْ فَقَدُوا حِمَارًا لَهُمْ، فَخَرَجُوا يَطْلُبُونَهُ، فَخَرَجْتُ فِيمَنْ خَرَجَ أُرِيهِمْ أَنَّنِي أَطْلُبُهُ مَعَهُمْ، فَوَجَدُوا الْحِمَارَ، فَدَخَلُوا وَدَخَلْتُ وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحِصْنِ لَيْلًا، فَوَضَعُوا الْمَقَاتِيحَ فِي كَوَّةٍ حَيْثُ أَرَاهَا، فَلَمَّا نَامُوا أَخَذْتُ الْمَقَاتِيحَ، فَفَتَحْتُ بَابَ الْحِصْنِ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، فَأَجَابَنِي، فَتَعَمَّدْتُ الصَّوْتِ فَضَرَبْتُهُ، فَصَاحَ، فَخَرَجْتُ، ثُمَّ جِئْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ كَأَنِّي مُغِيثٌ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ وَعَيَّرْتُ صَوْتِي، فَقَالَ: مَا لَكَ لِأَمِّكَ الْوَيْلُ، قُلْتُ: مَا شَأْنُكَ؟، قَالَ: لَا أَدْرِي مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ، فَضَرَبَنِي، قَالَ: فَوَضَعْتُ سَيْفِي فِي بَطْنِهِ، ثُمَّ تَحَامَلْتُ عَلَيْهِ حَتَّى قَرَعَ الْعَظْمَ، ثُمَّ خَرَجْتُ وَأَنَا دَهْشُ، فَأَتَيْتُ سُلَمًا لَهُمْ لِأَنْزِلَ مِنْهُ، فَوَقَعْتُ فَوُتِنْتُ رِجْلِي، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِبَارِحٍ حَتَّى أَسْمَعَ التَّاعِيَةَ، فَمَا بَرِحْتُ حَتَّى سَمِعْتُ نَعَايَا أَبِي رَافِعٍ تَاجِرِ أَهْلِ الْحِجَازِ، قَالَ: فَقُمْتُ وَمَا بِي قَلْبَةٌ حَتَّى أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْبَرْنَا» (ح ۳۰۲۲)

«علی بن مسلم، از یحیی بن زکریا بن ابی زائده، از پدرش، از ابواسحاق، از براء بن عازب رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از انصار را به قصد کشتن ابورافع فرستاد؛ مردی از آن‌ها، به قلعه‌ی ابورافع داخل شد. آن مرد گفت: من در محل نگهداری حیواناتشان داخل شدم؛ آن‌ها دروازه‌ی قلعه را بستند؛ و چون یکی از الاغ‌های خویش را گم یافتند، به جستجوی آن، بیرون شدند؛ من هم در میان

آن‌ها خارج شدند تا به آن‌ها چنین وانمود کنم که من هم به دنبال الاغ هستم. در نهایت، آن‌ها، الاغ را یافتند و به قلعه بازگشتند؛ من هم به قلعه آمدم و شب هنگام، دروازه‌ی قلعه را بستند و کلیدها را در روزنی گذاشتند که من آن را می‌دیدم. چون خوابیدند، کلیدها را برداشتم و دروازه‌ی قلعه را گشودم؛ آنگاه به نزد ابورافع رفتم و (در تاریکی) گفتم: ای ابورافع! وی جواب مرا داد. من (در تاریکی) به سوی آواز وی رفتم و ضربه‌ای را بر وی وارد کردم. او فریاد برآورد. من خارج شدم؛ سپس به نزد او رفتم گویا که به کمکش شتافته‌ام و گفتم: ای ابورافع! و صدایم را تغییر دادم. گفت: چه می‌خواهی؟ وای بر مادرت! گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: نمی‌دانم؛ کسی به نزد آمد و ضربه‌ای بر من وارد کرد. آن‌گاه شمشیرم را بر شکمش نهادم و با شدت، آن را فرو بردم تا آن که به استخوان رسید؛ پس از آن، ترسان بیرون شدم و به سوی نردبانی رفتم که در آنجا نهاده شده بود تا از آن پایین بیایم؛ ناگاه بر زمین افتادم و پایم آسیب دید؛ سپس به نزد یاران خویش رفتم و گفتم: «من امشب، از این جا نمی‌روم تا صدای نوحه‌ی زنی را نشنوم؛ و از آنجا نرفتم تا آن که آواز نوحه کنندگان ابورافع (تاجر مردم حجاز) را شنیدم». آنگاه برخاستم و حال آن که هیچگونه درد و ناراحتی نداشتم و به نزد پیامبر ﷺ آمدم و ایشان را از جریان، آگاه کردیم».

* در باب «قتل المشرك النائم»^۱

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: "بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلًا فَقَتَلَهُ وَهُوَ نَائِمٌ" (ح ۳۰۲۳)

«عبدالله بن محمد، از یحیی بن ابی زائده، از پدرش، از ابواسحاق، از براء بن عازب رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی از انصار را به سوی ابورافع فرستاد و عبدالله بن عتیک، شبی به خانه‌اش وارد شد و او را در حال خواب کشت».

* در باب «غزوة خيبر»^۱

«حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ، أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنِ عَامِرٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ "أَنْ نُؤْفِيَ الْحُمْرَ الْأَهْلِيَّةَ نَيْئَةً وَنَضِيجَةً، ثُمَّ لَمْ يَأْمُرْنَا بِأَكْلِهِ بَعْدُ" (ح ٤٢٢٦)

«ابراهیم بن موسی، از یحیی بن زکریا بن ابی زائده، از عاصم، از عامر، از براء بن عازب رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه‌ی خیبر، ما را اینگونه فرمان داد: گوشت الاغ اهلی را چه خام باشد یا پخته، بیرون بیاندازید و پس از آن، ما را به خوردن آن، اجازه نداد».

* در باب «مناقب سعد بن ابی وقاص الزهری»^۲.

۱- همان ۶۰۷/۲

۲- همان ۵۲۷/۱

۱۰۸- یحیی بن سعید قَطَّان حنفی رحمته

[متوفای ۱۹۸ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۲ گوید:

وی، یکی از پیشوایان و طلایه داران علمی و پیشقراولان و پیشگامانِ پیشتاز حافظانِ حدیث: یحیی بن سعید بن فزّوخ، ابوسعید تمیمی بصری قَطَّان می‌باشد.

او، به سال ۱۲۰ هـ . ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد؛ و از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخت:

هشام بن عروه؛ عطاء بن سائب؛ حسین معلّم؛ خیشم بن عراق؛ حمید طویل؛ سلیمان تیمی؛ یحیی بن سعید انصاری؛ اعمش؛ و کسان دیگر از طبقه‌ی آنان.

و از کسانی که به نقل روایت از یحیی بن سعید قَطَّان پرداخته‌اند، و از او، حدیث سماع نموده‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عبدالرحمن بن مهدی؛ عَفَّان؛ مُسَدَّد؛ احمد بن حنبل؛ اسحاق بن راهویه؛ یحیی بن معین؛ علی بن مدینی؛ فَلَاس؛ بِنْدَار؛ اسحاق کوسج؛ محمد بن شَدَّاد مسمعی؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

احمد بن حنبل گوید: «ما رأیت بعینی مثل یحیی بن سعید القَطَّان»، «با چشمانم،

۱- بیوگرافی «یحیی بن سعید قَطَّان» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴/۲۷۶؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷/۲/۷۹۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۹/۱۵۰؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۶۱۱؛ «تاریخ بغداد»؛ خطیب بغدادی ۱۴/۱۳۵؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۹/۱۳۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۴/۳۸۰؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱/۱۹۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۲۵۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۳۰۳؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۰/۹۱؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۶۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۳۵۵؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۱؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۶/۳۹۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»،

مقدسی ۲/۵۶۱

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۱/۲۹۸-۳۰۰

هرگز کسی را چون یحیی بن سعید قَطَّان، ندیده‌ام».

یحیی بن معین گوید: «قال لی عبدالرحمن: لا ترى بعینک مثل یحیی القطان»؛ «عبدالرحمن بن مهدی، خطاب به من گفت: هرگز با چشمانت، کسی را به سان یحیی قَطَّان، نخواهی دید».

علی بن مدینی گوید: «ما رأیتُ أحداً أعلم بالرجال منه»؛ «هیچ کس را داناتر و آگاه‌تر نسبت به رجال حدیث، از یحیی بن سعید قَطَّان، به خود ندیده‌ام».

بندار گفته است: «هو امام أهل زمانه»؛ «یحیی قَطَّان، امام و پیشوای مردمان روزگار خویش (در عرصه‌ی روایت و درایت) بود».

ابن عمار گوید: «كنتُ اذا نظرتُ الی یحیی بن سعید، ظننتُ أنه لا یحسن شیئاً؛ کان یشبه التجار؛ فاذا تكلم أنصت له الفقهاء»؛ «هرگاه به یحیی بن سعید قَطَّان، نگاه می‌کردم، چنین می‌پنداشتم که وی، مهارت و تخصصی در موضوعات علمی ندارد؛ چون، بیشتر به بازرگانان شبیه بود (تا به علماء و صاحب نظران و فقیهان و دانشوران)؛ ولی هرگاه، لب به سخن می‌گشود، علماء و صاحب نظران فقهی، به سخنان او، گوش فرا می‌دادند و خاموشی می‌گزیدند».

یحیی بن معین گفته است: «اقام یحیی بن القطان عشرين سنة یختم کلّ لیلة»؛ «یحیی بن سعید قَطَّان، به مدت بیست سال، شب‌ها را به عبادت و شب زنده داری سپری کرد و در هر شب، کل قرآن را ختم می‌کرد».

بندار گوید: «اختلفتُ الیه عشرين سنة فما أظنّ أنه عصی الله قطّ»؛ «بیست سال، به نزد یحیی بن سعید قَطَّان، رفت و آمد و تردّد داشتم و گمان نمی‌کنم که هرگز، خدا را نافرمانی کرده باشد و از اوامر و فرامین، تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات او، سرپیچی نموده باشد».

یحیی بن معین نیز گفته است: «لم یفُت الزوال فی المسجد یحیی بن سعید، أربعین سنة»؛ «یحیی بن سعید قَطَّان، چهل سال را چنین سپری نمود که هرگز به هنگام زوال خورشید، در غیر مسجد نبود؛ بلکه پیوسته به هنگام زوال خورشید، در مسجد، حاضر می‌شد».

احمد بن حنبل گوید: «ما رأیتُ أحداً أقلّ خطأً من یحیی بن سعید»؛ «کسی را کم

اشتباه‌تر و کم خطا‌تر از یحیی بن سعید قطان، ندیده‌ام».

احمد عجلی گفته است: «كان نقي الحديث، لا يحدث الا عن ثقة»؛ «احادیث و روایات یحیی بن سعید قطان، صحیح و درست و پاک و پالوده و بی‌عیب و نقص بود؛ و فقط از راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی، به نقل روایت می‌پرداخت».

ابن سعد گوید: «كان ثقةً حجةً رفيعاً مأموناً»؛ «یحیی بن سعید قطان، فردی مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و معتبر، کارشناس و خبره، آگاه و دانا، عالی مقام و ارجمند، والا و بلندمرتبه، بزرگوار و پراج و قوی و مورد تأیید می‌باشد».

احمد گوید: «یحیی القطان، أثبت الناس؛ وما كتبت عن أحدٍ مثله»؛ «یحیی بن سعید قطان، یکی از مطمئن‌ترین و قوی‌ترین و قابل اعتمادترین و معتبرترین مردمان، (در حدیث) بود؛ و هرگز از کسی چون او، حدیث ننوشته‌ام».

عفان گفته است: «رأى رجل في النوم يبشر يحيى بن سعيد القطان بأمان من الله يوم القيامة»؛ «مردی، در خواب دید که یحیی بن سعید قطان، در روز رستاخیز، به امان و حفاظتی از ناحیه‌ی خدا، نوید داده می‌شود».

و سرانجام، یحیی بن سعید قطان، در ماه صفر، به سال ۱۹۸ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

علامه ذهبی، در بیوگرافی و زندگی‌نامه‌ی «وکیع بن جراح»، از یحیی بن معین، چنین نقل کرده که ابن معین گفته است: «و كان يحيى القطان يُفتى بقول أبي حنيفة»^۱؛ «یحیی بن سعید قطان، در احکام و مسائل فقهی، به قول امام ابوحنیفه رحمته الله فتوا می‌داد».

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضیة»^۲، به ذکر یحیی بن سعید قطان پرداخته و گفته است: یحیی بن معین گوید: «كان يُفتى بقول أبي حنيفة»؛ «یحیی بن سعید قطان، به قول امام ابوحنیفه رحمته الله فتوا می‌داد».

خطیب بغدادی، در «تاریخ بغداد» به نقل از یحیی بن معین گوید: «قال: سمعتُ

۱- «تذكرة الحفاظ» ۳۰۷/۱

۲- «الجواهر المضیة» ۲۱۲/۲ و ۲۱۳

یحیی القطَّان يقول: والله! جالسنا بأحنيفة وسمعنا منه؛ وكنت والله؛ اذا نظرتُ اليه، عرفتُ أنه يتقى الله عزَّو جلَّ»؛ «از یحیی بن سعید قَطَّان شنیدم که می گفت: به خدا سوگند! که با ابوحنیفه رضی الله عنه نشست و برخاست و همنشینی و مجالست نمودم و از او، (حدیث و علم) شنیدیم؛ و به خدا سوگند! هرگاه به سوی او نگاه می کردم، به این یقین می رسیدم که او، از خداوند بلند مرتبه، پروا دارد و می ترسد و پیوسته، تقوا پیشه می کند و پرهیزگار و پارسا است».

اسحاق بن ابراهیم شهیدی گوید: «كنتُ أرى يحيى القطان يصلِّي العصر؛ ثمَّ يستند الى أصل منارة المسجد فيقف بين يديه على بن المديني والشاذكوني وعمرو بن خالد واحمد بن حنبل ويحيى بن معين؛ يسألونه عن الحديث وهم قيام على أرجلهم الى أن تجب صلاة المغرب؛ لايقول لواحد منهم: اجلس؛ ولا يجلسون هيبة له واعظاماً».

«من مشاهده می کردم که یحیی بن سعید قَطَّان، نماز عصر را می گزارد؛ سپس به پایه‌ی مناره‌ی مسجد تکیه می کرد و علی بن مدینی، شاذکونی، عمرو بن خالد، احمد بن حنبل و یحیی بن معین، در جلو روی او می ایستادند و در حالی که بر روی پاهایشان ایستاده بودند، تا نماز مغرب، از وی، در مورد احادیث و روایات، سؤال می کردند؛ و یحیی بن سعید، به هیچ یک از آنها، اجازه‌ی نشستن را نمی داد و آنها نیز به خاطر تکریم و حرمت و هیبت و شکوه و تعظیم و بزرگداشت یحیی قَطَّان، به خود، اجازه‌ی نشستن را نمی دادند».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب‌های «التقریب»^۱ و «تهذیب التهذیب»^۲، این را بیان کرده که یحیی بن سعید قَطَّان، از آن دسته از راویانی می باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، به نقل روایت از وی پرداخته اند.

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۳، یحیی بن سعید قَطَّان را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه ذکر کرده

۱- «تقریب التهذیب» ۳۰۳/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۹۰/۱۱

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۵

است.

نگارنده گوید:

یحیی بن سعید قطان رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «اذا كان الثوب ضيقاً»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَاقِدِي أَرْزِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصَّبِيَّانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: "لَا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرَّجَالُ جُلُوسًا"» (ح ۳۶۴)

«مُسَدَّدٌ، از یحیی بن سعید قطان، از سفیان، از ابو حازم، از سهل رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردانی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز می‌خواندند که از راهای خود را (که به جای شلوار از آن‌ها استفاده می‌کردند) مانند کودکان بر گردن‌های خود، بسته بودند. آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطاب به زنان فرمود: تا وقتی که مردان، سر از سجده برنداشته‌اند، شما سر از سجده بردارید».

* در باب «ما جاء في القبلة؛ ومن لم ير الاعادة على من سها، فصلی الى غير القبلة»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الظُّهْرَ حَمْسًا، فَقَالُوا: أَزِيدُ فِي الصَّلَاةِ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ» قَالُوا: صَلَّيْتَ حَمْسًا، فَتَنَى رِجْلَيْهِ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ» (ح ۴۰۴)

«مُسَدَّدٌ، از یحیی بن سعید قطان، از شعبه، از حکم، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله بن مسعود رحمته برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز ظهر را پنج رکعت گزارد. گفتند: آیا در نماز، چیزی افزوده شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود: چیز افزوده شده چیست؟ گفتند: پنج رکعت خواندی؛ آن حضرت صلی الله علیه و سلم پاهایش را خم

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۵۲/۱

۲- همان ۵۸/۱

کرد و دوباره سجده‌ی (سهو) نمود».

* در باب «کراهیه الصلاة فی المقابر»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَلَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا» (ح ۴۳۲)

«مُسَدَّد، از یحیی بن سعید قَطَّان، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بخشی از نمازها را در خانه بخوانید و خانه هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید»؛ (منظور نمازهای سنت و نفل است).

* در باب «نوم الرجال فی المسجد»^۲

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، «أَنََّّهُ كَانَ يَنَامُ وَهُوَ شَابٌّ أَعْرَبُ لَا أَهْلَ لَهُ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۴۴۰)

«مُسَدَّد، از یحیی بن سعید قَطَّان، از عبیدالله، از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در آن هنگام که جوان و مجرد بوده و زن نداشته است، در مسجد آن حضرت صلی الله علیه و آله خواب می‌شد».

* در باب «رفع الصوت فی المساجد»^۳

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْجُعَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا فِي الْمَسْجِدِ فَحَصَّبَنِي رَجُلٌ، فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: اذْهَبْ فَأْتِنِي بِهَدْيَيْنِ، فَجِئْتُهُ بِهِمَا، قَالَ: مَنْ أَنْتُمْ؟ - أَوْ مِنْ أَيْنَ أَنْتُمْ؟ - قَالَ: مِنْ أَهْلِ الطَّائِفِ، قَالَ: «لَوْ كُنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ لَأَوْجَعْتُكُمْ، تَرَفَعَانَ أَصْوَاتِكُمْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۴۷۰)

۱- همان ۶۲/۱

۲- همان ۶۳/۱

۳- همان ۶۷/۱

«علی بن عبدالله، از یحیی بن سعید قَطَّان، از جُعید بن عبدالرحمن، از یزید بن خصیفة، از سائب بن یزید رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: من در مسجد ایستاده بودم که مردی به من، سنگریزه‌ای پرتاب کرد؛ چون نگاه کردم، دیدم که وی، عمر بن خطاب رضی الله عنه است. وی گفت: برو و آن دو نفر را بیاور؛ من نیز آن‌ها را آوردم. عمر رضی الله عنه به آنان گفت: شما کیستید؟ یا گفت: شما از کجا هستید؟ گفتند: از مردم طائف. عمر رضی الله عنه گفت: اگر از مردمان مدینه می‌بودید، شما را دردناک می‌ساختم. آیا در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سر و صدا به راه می‌اندازید!».

* در باب «الصلاة الى الحربة»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُرْكَزُ لَهُ الْحَرْبَةُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا» (ح ۴۹۸)

«مُسَدَّد، از یحیی بن سعید قَطَّان، از عبیدالله، از نافع، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: در جلو روی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیزه‌ی کوتاهی قرار داده می‌شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی آن، نماز می‌گزارد».

* در باب «الاعتكاف ليلاً»^۲.

* در باب «الاعتكاف في سؤال»^۳.

* در باب «من أراد أن يعتكف، ثم بدا له أن يخرج»^۴.

* در باب «كم يجوز الخيار»^۵.

* در باب «منتهى التلقى»^۶.

* در باب «بيع الثمار قبل أن يبدو صلاحها»^۷.

۱- همان ۷۱/۱

۲- همان ۲۷۲/۲

۳- همان ۲۷۳/۱

۴- همان ۲۷۴/۱

۵- همان ۲۸۳/۱

۶- همان ۲۸۹/۱

۷- همان ۲۹۲/۱

* در باب «السلم في وزن معلوم»^۱.

* در باب «رعى الغنم على قرار يط»^۲.

به هر حال، روایات «یحیی بن سعید قَطَّان»رحمته در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاریرحمته، در بیشتر از ۹۹ مورد آمده است.

۱- همان ۲۹۹/۱

۲- همان ۳۰۱/۲

۱۰۹- یحیی بن سلیمان جُعی کوفی رحمته

[متوفای ۲۳۷ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

وی، یحیی بن سلیمان بن یحیی بن سعید بن مُسلم بن عبیدالله بن مُسلم جُعی، ابوسعید کوفی مُقری (آموزگار قرآن) می‌باشد که در مصر، سُکنی و اقامت گزید و در آنجا، مستقر و ماندگار شد.

از کسانی که یحیی بن سلیمان جُعی، به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

عمرو بن عثمان بن سعید جُعی؛ حفص بن غیاث؛ عبدالله بن ادیس؛ ابوبکر بن عیّاش؛ عبدالله بن نُمیر؛ وکیع بن جرّاح؛ عبدالله بن وهب؛ و ...

و کسانی که از یحیی بن سلیمان جُعی، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان این افراد را نام برد:

بخاری؛ ترمذی (با واسطه‌ی احمد بن حسن ترمذی)؛ ابوزرعة؛ ابوحاتم؛ محمد بن عوف؛ ابوالأحوص (قاضی عکبراء)؛ ذُهلی؛ عثمان بن خرزاد؛ اسماعیل سمویه؛ حسن بن علی حلوانی؛ طاهر بن عیسی بن قیرس؛ احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین؛ حسن بن سفیان؛ و ...

ابوحاتم رازی گوید: «شیخ»؛ «یحیی بن سلیمان جُعی، از بزرگان و سروران است».

۱- بیوگرافی «یحیی بن سلیمان جُعی کوفی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲۸۰/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۹۴/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۵۴/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۶۳/۹؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۳۸۲/۴؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۷۵/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۰۴/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۱۱۷/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۶۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۹۱/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۱۹۹/۱۱

ابن حبان، در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد ذکر نموده و گفته است: «رَبِّهَا أُغْرَبُ»؛ «یحیی بن سلیمان، گاهی اوقات، احادیث غریب یا مُنکر را روایت کرده است».

ابن یونس، بر این باور است که یحیی بن سلیمان جعفری، به سال ۲۳۷ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. و در جایی دیگر گفته است که وی، به سال ۲۳۸ هـ. ق وفات کرده و به رحمت ایزدی پیوسته است.

دارقطنی، در مورد یحیی بن سلیمان گوید: «ثقة»؛ «وی، از زمره‌ی روایت کنندگان مورد وثوق و قابل اعتماد است».

مسلمة بن قاسم گفته است: «لا بأس به»؛ «در روایات و احادیث یحیی بن سلیمان جُعفری، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، ثقه و قابل اعتماد است».

از دیدگاه عقلی نیز، یحیی بن سلیمان جعفری، از زمره‌ی راویان مؤثق و مورد اعتماد می‌باشد.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، و حافظ ابن بزّاز کردری در کتاب «المناقب»^۲، یحیی بن سلیمان جُعفری را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده‌اند.

نگارنده‌ی سطور گوید:

یحیی بن سلیمان جُعفری کوفی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری)، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به حساب می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «من بنی مسجداً»^۳

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ، حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي عَمْرُو، أَنَّ بُكَيْرًا، حَدَّثَهُ أَنَّ عَاصِمَ بْنَ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ حَدَّثَهُ، أَنَّهُ سَمِعَ عَبِيدَ اللَّهِ الْحَوْلَانِيَّ، أَنَّهُ سَمِعَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَانَ،

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۵

۲- «المناقب»، کردری ۲/۲۱۹

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۱/۶۴

يَقُولُ عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا - قَالَ بُكَيْرٌ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: يَبْتَغِي بِهِ وَجَهَ اللَّهِ - بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ» (ح ٤٥٠)

«یحیی بن سلیمان جعفی، از ابن وهب، از عمرو، از بُکیر، از عاصم بن عمر بن قتاده، از عبیدالله خولانی برای ما روایت کرده که وی گفته است: از عثمان بن عفان رضی الله عنه شنیده است که هنگامی که عثمان رضی الله عنه در مورد بنای مسجد النبی با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زیاد، خرده گیری می‌کنید، ولی من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «هر کس برای خوشنودی خدا، مسجدی بنا کند، خداوند، خانه‌ای مانند آن، در بهشت برای وی، بنا خواهد کرد».

* در باب «أهل العلم والفضل، أحق بالإمامة»^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ حَمْرَةَ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ قِيلَ لَهُ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ، إِذَا قَرَأَ غَلَبَهُ الْبُكَاءُ، قَالَ: «مُرُوهُ فَيُصَلِّي» فَعَاوَدَتْهُ، قَالَ: «مُرُوهُ فَيُصَلِّي»، إِنَّكَ صَوَاحِبُ يُونُسَ» تَابَعَهُ الزُّبَيْدِيُّ، وَابْنُ أُخِي الزُّهْرِيُّ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى الْكَلْبِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَقَالَ عَقِيلٌ، وَمَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ حَمْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ٦٨٢)

«یحیی بن سلیمان جعفی، از ابن وهب، از یونس، از ابن شهاب، از حمزة بن عبدالله برای ما از پدرش (عبدالله بن عمر رضی الله عنهما) خبر داده که وی گفته است: هنگامی که درد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدت یافت، درباره‌ی نماز، به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند؛ و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به ابوبکر بگویید که نماز را برای مردم امامت کند». عایشه رضی الله عنها گفت: ابوبکر، مردی نرم دل است چون قرائت کند، گریه بر وی چیره می‌گردد. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به ابوبکر بگویید که برای مردم، نماز را امامت دهد». دوباره، عایشه رضی الله عنها گفته‌اش را تکرار کرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به ابوبکر بگویید که نماز را

برای مردم، امامت کند؛ (خاموش باشید) شما همان زنانی هستید که یوسف علیه السلام را احاطه کرده بودند».

* در باب در باب «ما جاء في الوتر»^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ، أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ، حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَلَاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَنْصَرِفَ، فَارْكَعْ رُكْعَةً تُؤْتِرُ لَكَ مَا صَلَّيْتَ» قَالَ الْقَاسِمُ: «وَرَأَيْتُنَا أَنَا مِنْذُ أَدْرَكْنَا يُؤْتِرُونَ بِثَلَاثٍ، وَإِنَّ كُلَّ لَوَاسِعٍ أَرْجُو أَنْ لَا يَكُونَ بِشَيْءٍ مِنْهُ بَأْسٌ» (ح ۹۹۳)

«یحیی بن سلیمان جُعی، از عبدالله بن وهب، از عمرو، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش برای ما روایت کرده که عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: نماز شب، دو رکعت دو رکعت است؛ و چون بخواهی که نماز را تمام کنی، پس یک رکعت بگزار تا نمازی را که گزارده‌ای، طاق گرداند.

قاسم گوید: از زمانی که به سن بلوغ رسیده‌ام، مردم را دیده‌ام که نماز وتر را سه رکعت می‌گزارند. پس هر یک از سه رکعت و یک رکعت رواست و امیدوارم که در آن، باکی نباشد».

* در باب «من لم يتطوع في السفر دبر الصلوات وقبلها»^۲.

* در باب «إذا كلّم وهو يصلّي، فأشار بيده واستمع»^۳.

* در باب «الإشارة في الصلاة»^۴.

* در باب «ما جاء في عذاب القبر»^۵.

* در باب «إستلام الركن بالمحجن»^۶.

۱- همان ۱/۱۳۵

۲- همان ۱/۱۴۹

۳- همان ۱/۱۶۴

۴- همان ۱/۱۶۵

۵- همان ۱/۱۸۳

۶- همان ۱/۲۱۸

* در باب «ما یقتل المحرم من الدواب»^۱.

* در باب «صوم یوم عرفة»^۲.

* در باب «بیع الثمر علی رؤوس النخل بالذهب والفضة»^۳.

* در باب «ما جاء فی السقائف؛ وجلس النبی ﷺ وأصحابه فی سقیفة بنی ساعدة»^۴.

* در باب «ذکر الملائكة»^۵.

به هر حال، روایات «یحیی بن سلیمان جعفی کوفی»^{رحمته} در کتاب «الجامع الصحیح»

امام محمد بن اسماعیل بخاری^{رحمته}، در بیشتر از ۲۷ مورد آمده است.

۱- همان ۲۴۶/۱

۲- همان ۲۶۷/۱

۳- همان ۲۹۱/۱

۴- همان ۳۳۳/۱

۵- همان ۴۵۸/۱

۱۱۰- یحیی بن صالح حنفی رحمته

[متوفای ۲۲۲ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی، در کتاب «تهذیب التهذیب»^۲ گوید:
وی، یحیی بن صالح وُحَاطی، ابوزکریا - یا (ابوصالح) - شامی می‌باشد.
از کسانی که یحیی بن صالح به نقل روایت از آن‌ها پرداخته است، می‌توان این
افراد را نام برد:

حسن بن ایوب حضرمی؛ معاویة بن سلام؛ سلیمان بن بلال؛ سعید بن بشیر؛
سلمة بن کلثوم؛ محمد بن مهاجر؛ مالک بن انس؛ محمد بن حسن شیبانی؛ ابن
ابوالزناد؛ اسحاق بن یحیی کلبی؛ سعید بن عبدالعزیز؛ یزید بن سعید بن ذی غصوان؛
عبدالرحمن بن ابوالزناد؛ عبیدالله بن عمرو الرِّقِّی؛ اسماعیل بن عیّاش؛ و ...
و از کسانی که به روایت حدیث، از یحیی بن صالح وُحَاطی، پرداخته‌اند، می‌توان
بدین افراد اشاره کرد:

بخاری؛ ابوحاتم؛ اسحاق - گفته شده که مراد از این اسحاق؛ اسحاق کوسج است
-؛ موسی بن قریش تمیمی؛ سلیمان بن عبدالحمید بهرانی؛ محمد بن یحیی دُهلی؛
عباس بن ولید خَلَّال؛ یحیی بن معین؛ ابراهیم بن سعید جوهری؛ احمد بن صالح
مصری؛ احمد بن ابوالحواری؛ یزید بن عبد ربّه جرجسی؛ محمد بن عبدالله عبدالحکم
بصری؛ محمد بن سهل بن عسکر؛ عثمان بن سعید دارمی؛ عبدالله بن حماد اَمَلی؛

۱- بیوگرافی «یحیی بن صالح» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۲/۴/۲۸۲؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۷۹۵؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۹/۱۵۸؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۹/۲۶۰؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی
۲۲/۱۴؛ «میزان الاعتدال»؛ حافظ ذهبی ۴/۳۸۶؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۲۵۸؛ «تقریب
التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۳۰۵؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۰/۱۲۰؛ «خلاصة تهذیب
الکمال»، خزرجی ص ۳۶۴؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۲/۵۰؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی،
ص ۱۷۶؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۷/۴۷۳؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲/۵۶۶

۲- «تهذیب التهذیب» ۲۰۱/۱۱ و ۲۰۲

عبدالله بن نصر بن هلال؛ محمد بن مسلم بن وارة؛ موسى بن عيسى بن مُنذر؛ احمد بن عبدالوهاب بن نجدة؛ عمران بن بكار حمصى؛ محمد بن عوف طائى؛ ابوامية طرسوسى؛ ابوزرعة دمشقى؛ عبدالرحمن بن قاسم بن رواس؛ و ديگران.

صاحبان صحاح شش گانه نيز به جز نساى، به واسطه‌ى محمد، به نقل روايت از يحيى بن صالح پرداخته‌اند؛ و گفته شده كه مراد از اين محمد: محمد بن ادريس رازى است.

ابوزرعة دمشقى گويد: «لم يقل أحمد فيه إلا خيراً»؛ «احمد بن حنبل، فقط به بيان خوبى‌ها و نيكي‌ها و ويژگى‌ها و صفات والاي يحيى بن صالح، پرداخته است».

ابوزرعة، در ادامه گويد: «و سألتُ يحيى بن معين عنه؟ فقال: ثقة»؛ «از يحيى بن معين، در مورد يحيى بن صالح پرسيدم؛ او در پاسخ بدين سؤال گفت: يحيى بن صالح، فردى مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر بود».

ابوحاتم رازى گويد: «صدوق»؛ «يحيى بن صالح، روايت كننده‌اى صادق و راستگو و درستكار و امين مى‌باشد».

ابن عدى نيز، يحيى بن صالح را در شمار گروهى از راويان مؤثق و مورد اعتماد اهل شام ذكر کرده است.

ابن حبان هم در كتاب «الثقات»، وى را از راويان معتبر و قوى و ثقه و قابل اعتماد دانسته است.

بخارى نيز از يحيى بن صالح، هشت حديث، روايت نموده است.

حافظ عبدالقادر قرشى در كتاب «الجواهر المضية»^۱، به ذكر يحيى بن صالح پرداخته و وى را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و گفته است: «سمع مالكاً ومحمد بن الحسن؛ وكان عديله الى مكة؛ روى عنه احمد بن أبى الحوارى وابوزرعة وأبوحاتم والبخارى؛ وثقه يحيى بن معين؛ مات سنة اثنتين وعشرين ومائتين؛ ومولده سنة تسع وأربعين ومائة؛ وروى له أيضاً مسلم وأبوداود والترمذى والنسائى. رحمهم الله»؛ «يحيى بن صالح رحمته الله، از مالک بن انس رحمته الله و محمد بن حسن شيبانى رحمته الله (شاگرد امام

ابوحنیفه رحمته حدیث سماع نموده است؛ و احمد بن ابوالحواری، ابوزرعة، ابوحاتم و بخاری، از وی، به نقل روایت پرداخته‌اند؛ و یحیی بن معین، او را مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر و قوی و درستکار در حدیث، معرفی نموده است.

وی، به سال ۲۲۲ هـ. ق درگذشت و چشم از دنیا فروبست و به رحمت ایزدی پیوست و به سال ۱۴۹ هـ. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد. و همچنین مسلم رحمته، ابوداود رحمته، ترمذی رحمته و نسایی رحمته، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

نگارنده گوید:

یحیی بن صالح و حاضی، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «عظة الامام الناس في إتمام الصلاة، وذكر القبلة»^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً، ثُمَّ رَقِيَ الْمِنْبَرَ، فَقَالَ فِي الصَّلَاةِ وَفِي الرُّكُوعِ: «إِنِّي لَأَرَاكُمْ مِنْ وَرَائِي كَمَا أَرَاكُمْ» (ح ۴۱۹)

«یحیی بن صالح، از فلیح بن سلیمان، از هلال بن علی، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نماز گزارد؛ آنگاه بر منبر بالا رفت و در مورد نماز و رکوع گفت: «همانا من، شما را از پشت سر همانگونه می‌بینم که (از پیش روی) می‌بینم».

* در باب «إذا كان الثوب ضيقاً»^۲

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: سَأَلْنَا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ، فَقَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيْ تَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ» فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي،

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۵۹/۱

۲- همان ۵۲/۱

فَلَمَّا فَرَعْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الْإِشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ»، قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ - يَعْنِي ضَاقٌ - قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ» (ح ۳۶۱)

«یحیی بن صالح، از فلیح بن سلیمان، از سعید بن حارث، برای ما روایت کرده که وی گفته است: از جابر بن عبدالله رضی الله عنه در مورد نماز در یک جامه سؤال کردیم. وی گفت: در یکی از سفرها، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. شبی، برای کار شخصی خود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. آن حضرت صلی الله علیه و آله مشغول نماز خواندن بود. من، فقط یک قطعه لباس داشتم که خود را در آن پیچیده بودم. کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله به نماز ایستادم. پس از اتمام نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر! در این هنگام از شب، چرا آمده‌ای؟» من منظورم را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کردم. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا خود را چنین در چادر پیچیده‌ای؟» عرض کردم: ای پیامبر خدا! همین یک قطعه پارچه را داشتم (و چاره‌ای جز این نداشتم). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دور خود بپیچان و اگر کوچک است، به جای شلوار، از آن استفاده کن».

* در باب «يُكَبِّرُ وَهُوَ يَنْهَضُ مِنَ السَّجْدَتَيْنِ؛ وَكَانَ ابْنُ الزَّبِيرِ، يُكَبِّرُ فِي نَهْضَتِهِ»^۱

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: صَلَّى لَنَا أَبُو سَعِيدٍ «فَجَهَرَ بِاللُّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ» وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (ح ۸۲۵)

«یحیی بن صالح، از فلیح بن سلیمان، از سعید بن حارث برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوسعید خدری رضی الله عنه برای ما نماز گزارد و در نماز، هنگام بلند کردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از برخاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول، با صدای بلند، تکبیر می‌گفت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین می‌کرد».

* در باب «درجات المجاهدين في سبيل الله»^۲

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ، عَنْ هَيْلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ

۱- همان ۱/۱۱۴

۲- همان ۱/۳۹۱

أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ، فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ - أَرَاهُ - فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرَ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ، عَنْ أَبِيهِ: وَقَوْهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ (ح ۲۷۹۰)

«یحیی بن صالح، از فلیح، از هلال بن علی، از عطاء بن یسار، از ابوهریره رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که به خدا و رسولش ایمان بیاورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگیرد، خدا تعهد نموده است که او را وارد بهشت سازد؛ چه در راه خدا، جهاد کند و یا در سرزمینی که متولد شده است، بنشیند». صحابه گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به مردم، مژده ندهیم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آن‌ها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصله‌ی هر درجه با درجه‌ی دیگر، به اندازه‌ی فاصله‌ی بین زمین و آسمان می‌باشد؛ پس هرگاه، چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید؛ زیرا که آن، بهترین و والاترین، بهشت است». یکی از روایان می‌گوید: فکر می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عرش خدا، بر روی آن قرار دارد و نهرهای بهشت، از آن، سرچشمه می‌گیرد».

* در باب «النداء بالصلاة جامعة في الكسوف»^۱.

* در باب «إذا أحصر المعتمر»^۲.

* در باب «الحجامة والقیء للصائم»^۳.

* در باب «إذا باع الوكيل شيئاً فاسداً، فبيعه مردود»^۴.

۱- همان ۱/۱۴۲

۲- همان ۱/۲۴۳

۳- همان ۱/۲۶۰

۴- همان ۱/۳۱۰

* در باب «غزوة الحديبية»^۱.

* در باب «الكرع في الحوض»^۲.

* در باب قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹]^۳.

* در باب «الوفاء بالنذر»^۴.

۱- همان ۵۹۹/۲

۲- در باب ۸۴۰/۲

۳- همان ۹۸۰/۲

۴- همان ۹۹۰/۲

۱۱۱- یحیی بن معین حنفی رحمته

[امتوفای ۲۳۳ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفّاظ»^۱ گوید:

وی، پیشوای بی‌همتا و منحصر به فرد، امام بی‌مثل و مانند، سرور و سالار حافظان حدیث: ابوزکریا (یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبدالرحمن) مزی بغدادی می‌باشد.

وی، به سال ۱۵۸ هـ . ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه‌ی وجود نهاد و پدرش (معین)، از گروه اشراف و طبقه‌ی نجّبا بود؛ از این رو، پس از خود، برای یحیی، یک میلیون درهم، بر جای گذاشت؛ (و یحیی بن معین نیز، همه را در راه یادگیری و فراگیری حدیث و نشر و پخش آن، صرف کرد).

یحیی بن معین؛ از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخته است:

هشیم؛ ابن مبارک؛ اسماعیل بن مجالد؛ یحیی بن زکریا بن ابی زائدة؛ معتمر بن سلیمان؛ و کسان دیگر از این طبقه.

و از کسانی که به سماع حدیث از یحیی بن معین پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ هناد؛ بخاری؛ مسلم؛ ابوداود؛ ابویعلی؛ احمد بن حسن صوفی؛ و

۱- بیوگرافی «یحیی بن معین» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۰۷/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۷۹۹/۲؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۷۱/۱۱؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۱۹۲/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۶۲/۹؛ «تاریخ بغداد»؛ «خطیب بغدادی ۱۷۷/۱۴؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۴۱۰/۴؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۴۶/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۶۸/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۱۶/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزی ۲۲۰/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۶۸؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۷۹/۲؛ «طبقات الحفّاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۸۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۶۴/۲

۲- «تذکرة الحفّاظ» ۴۲۹/۲-۴۳۱

شماری دیگر از دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

نسایی گوید: «ابوزکریا، الثقة المأمون، أحد الائمة في الحديث»؛ «ابوزکریا، یحیی بن معین»، از راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و معتبر و قوی و درستکار و یکی از پیشوایان و طلایه داران علم حدیث بود.»

علی بن مدینی گوید: «لا نعلم أحداً من لَدن آدم علیه السلام، كتب من الحديث ما كتب ابن معین»؛ «سراغ نداریم که کسی، از زمان آدم عليه السلام تا کنون، به اندازه‌ای که یحیی بن معین به نگارش حدیث پرداخته، حدیث نوشته باشد».

و همچنین در جایی دیگر، علی بن مدینی گفته است: «إنتهی علم الناس الی یحیی بن معین»؛ «علم و دانش مردم، به یحیی بن معین منتهی شده است؛ و او، مرجع و منبع مردم، در عرصه‌های مختلف علمی به شمار می‌آید».

یحیی قَطَّان گوید: «ما قدم علينا مثل هذین: احمد بن حنبل و یحیی بن معین»؛ «تاکنون، به نزد ما، کسی مثل این دو نفر نیامده است؛ احمد بن حنبل و یحیی بن معین».

احمد بن حنبل نیز گفته است: «یحیی بن معین، أعلمنا بالرجال»؛ «داناترین و آگاه‌ترین ما، نسبت به رجال حدیث، یحیی بن معین بود».

و سرانجام، یحیی بن معین، در ماه ذوالقعدة، به سال ۲۳۳ هـ. ق در مدینه‌ی منوره، به حالت غربت، چشم از دنیا فروبست و به رحمت ایزدی پیوست. خدایش او را بیمارزد و در جوار بهترین رحمت‌های خویش، جای دهد.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ بیان کرده که یحیی بن معین، از آن دسته از راویان و محدثانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند.

و بدین سان، شیخ الحدیث محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری»^۲، یحیی بن معین را در شمار اندیشمندان و صاحب نظران احناف

۱- «تهذیب التهذیب» ۲۴۶/۱۱

۲- «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری» ۶۵/۱

و اساتید امام بخاری ذکر کرده و گفته است: «و منهم إمام الجرح والتعديل، يحيى بن معين»؛ «یکی از دانشوران و صاحب نظران احناف و اساتید امام بخاری، یحیی بن معین - امام و پیشوای جرح و تعدیل - است».

در حاشیه‌ی کتاب «الامام ابن ماجه و کتابه السنن» چنین آمده است: علامه ذهبی در رساله‌اش با عنوان «الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم» گفته است: «أَنَّ ابن معين كان من الحنفية الغلاة في مذهبه وان كان محدثاً»^۱؛ «یحیی بن معین - اگر چه از زمره‌ی محدثان بود - ولی باز هم، یکی از حنفی‌های متعصب در مذهب خویش به شمار می‌آمد».

و ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی نیز در کتاب «جامع المسانید»^۲، یحیی بن معین را در شمار راویان امام ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

یحیی بن معین رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحيح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قوله: ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]»^۳

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: وَكَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ، فَعَدَوْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ: أُرِيدُ أَنْ تُقَاتِلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ، فَتُحِلَّ حَرَمَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «مَعَاذَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ ابْنَ الزُّبَيْرِ وَبَنِي أُمِّيَّةَ مُحَلِّينَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُحِلُّهُ أَبَدًا»، قَالَ: قَالَ النَّاسُ: بَايَعَ لِابْنِ الزُّبَيْرِ فَقُلْتُ: " وَأَيْنَ بِهَذَا الْأَمْرِ عَنْهُ، أَمَا أَبُوهُ: فَحَوَارِيُّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يُرِيدُ الزُّبَيْرَ - وَأَمَا جَدُّهُ:

۱- حاشیه‌ی «الامام ابن ماجه و کتابه السنن»، ص ۱۲۸

۲- «جامع المسانید» ۵۸۰/۲

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۶۷۲/۲

فَصَاحِبُ الْغَارِ - يُرِيدُ أَبَا بَكْرٍ - وَأُمُّهُ: فَذَاتُ الطَّاقِ - يُرِيدُ أَسْمَاءَ - وَأَمَّا خَالَتُهُ: فَأُمُّ الْمُؤْمِنِينَ - يُرِيدُ عَائِشَةَ - وَأَمَّا عَمَّتُهُ: فَزَوْجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يُرِيدُ خَدِيجَةَ - وَأَمَّا عَمَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَجَدَّتُهُ - يُرِيدُ صَفِيَّةَ - ثُمَّ عَفِيفٌ فِي الْإِسْلَامِ، قَارِئٌ لِلْقُرْآنِ، وَاللَّهُ إِنْ وَصَلُونِي وَصَلُونِي مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ رُبُونِي رُبُونِي أَكْفَاءَ كِرَامٍ، فَأَثَرُ التُّوَيْتَاتِ وَالْأَسَامَاتِ وَالْحُمَيْدَاتِ يُرِيدُ أَبْطَنًا مِنْ بَنِي أَسَدِ بَنِي تُوَيْتٍ وَبَنِي أَسَامَةَ وَبَنِي أَسَدٍ، إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَاصِ بَرَزَ يَمْشِي الْقَدَمِيَّةَ - يَعْنِي عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ - وَإِنَّهُ لَوَى ذَنْبَهُ - يَعْنِي ابْنَ الزُّبَيْرِ - " (ح ۶۶۵؛)

«عبدالله بن محمد، از یحیی بن معین، از حجاج، از ابن جریج، از ابن ابی ملیکه برای ما روایت کرده که وی گفته است: میان آن‌ها (ابن عباس و ابن زبیر) چیزی (اختلاف) بود. من، صبح زود، به نزد ابن عباس رفتم و گفتم: آیا قصد داری که با ابن زبیر، جنگ کنی و حرام خدا را حلال بگردانی (در مکه که جنگ در آن حرام است، حلال گردانی؟) ابن عباس گفت: از این کار، به خدا پناه می‌برم. به راستی که خدا، بنی امیه و ابن زبیر را حلال کننده‌ی (حرام مکه) مقدر کرده است و من، به خدا سوگند، هیچگاه (حرم مکه را با خون ریزی در آن) حلال نمی‌گردانم.

ابن عباس گفت: مردم می‌گویند: با ابن زبیر بیعت کن. من گفتم: این امر (خلافت) از وی دور نیست؛ در حالی که پدر وی (زبیر) خواری پیامبر ﷺ است؛ و پدر بزرگ (مادری‌اش، یعنی ابوبکر)، مصاحب آن حضرت ﷺ در غار است؛ و مادرش (اسماء)، ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) است؛ و خاله‌اش (عایشه) اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ می‌باشد؛ و عمه‌ی (پدرش، یعنی خدیجه) همسر پیامبر خدا ﷺ است؛ و عمه‌ی پیامبر ﷺ (یعنی صفیه)، مادر پدر اوست.

سپس ابن عباس رضی الله عنه گفت: ابن زبیر، مسلمان پرهیزگار و حافظ قرآن بود. به خدا سوگند! (هر چند که بنی امیه را به خاطر وی ترک کردم) ولی اگر (بنی امیه) مرا به خود پیوند دهند، پیوند نزدیک (از نظر نسب) می‌دهند و اگر مرا پرورش دهند، همتایانی بزرگ‌اند.

و ابن زبیر، به تُوَيْتَاتِ وْ أَسَامَاتِ و حُمَيْدَاتِ، نسب می‌رساند. مراد ابن عباس، آن است که وی، از بطن (شاخه‌ی) بنی اسد است؛ یعنی بنی تُوَيْتٍ و بنی أُسَامَه و بنی أَسَد. همانا ابوالعاص به مسائل اساسی نظر دارد و بر یاران خود برتری دارد. و مراد از

ابوالعاص، عبدالملک بن مروان است. و او دم خود را گره کرده است؛ یعنی ابن زبیر».

* در باب «مناقب الحسن والحسین»^۱

«حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، وَصَدَقَهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ: «ارْقُبُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ» (ح ۳۷۵۱)

«یحیی بن معین و صدقه، از محمد بن جعفر، از شعبه، از واقد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوبکر رضی الله عنه گفت: خشنودی محمد صلی الله علیه و آله را در خشنودی اهل بیت وی دریابید و حقوقشان را پاس دارید».

* در باب «اسلام ابی بکر الصدیق»^۲

«حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادِ الْأَمَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ، عَنْ بِيَانٍ، عَنْ وَبَرَةَ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَاتَانِ، وَأَبُو بَكْرٍ» (ح ۳۸۵۷)

«عبدالله بن حمّاد املی، از یحیی بن معین، از اسماعیل بن مجالد، از بیان، از وبره، از همّام بن حارث، برای ما روایت کرده که عمار بن یاسر گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که با وی به جز پنج غلام و دو زن و ابوبکر رضی الله عنه کسی دیگر نبود».

۱- همان ۱/۵۳۰

۲- همان ۱/۵۴۴

۱۱۲- یزید بن زُریع رحمته

[متوفای ۱۸۲ هـ . ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرۃ الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ کاردان و توانا و دانا و آگاه و محدث شهر بصره: ابومعاویة بصری عیشی می‌باشد که از این بزرگان، به روایت حدیث پرداخته است:
ایوب سختیانی؛ خالد حدّاء؛ حبیب معلّم؛ حسین معلّم؛ یونس؛ جریری؛ و روح بن قاسم.

و از کسانی که به نقل روایت از یزید بن زُریع پرداخته‌اند، می‌توان بدین افراد اشاره کرد:

علی بن مدینی؛ اُمیة بن بسطام؛ محمد بن منهال ضریر؛ محمد بن منهال - برادر حجّاج - ؛ احمد بن مقدم؛ نصر بن علی جهضمی؛ و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش.

احمد بن حنبل گوید: «کان ریحانة البصرة ما أتقنه وما أحفظه»؛ «یزید بن زُریع، گل خوشبو و ریحان مردمان بصره بود؛ چه قدر ماهر و خیره، کاردان و متخصص، توانا و بایسته و حافظ و ضابط بود».

ابوحاتم رازی گوید: «ثقة امام»؛ «یزید بن زُریع هم (در حدیث)، مؤثّق و قابل اعتماد بود و هم امام و پیشوا».

۱- بیوگرافی «یزید بن زریع» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۳۵/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۸۰۷/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۶۳/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۳۲/۷؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۴۲۲/۴؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲۸۴/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۷۷/۳؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۲۴/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۰۷/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۷۱؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۱۶؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۷۳/۲

۲- «تذکرۃ الحفاظ» ۲۵۶/۱

ابوعوانة گفته است: «صحبْتُ یزید بن زُریع أربعین سنة یزیداد فی کلّ یوم خیراً»؛ «چهل سال، همنشین و همراه و دوشادوش و هم‌رکاب یزید بن زُریع بودم و او، هر روز، به علم و دانش و حکمت و فرزاندگی خویش می‌افزود».

بشر حافی گوید: «کان یزید مُتَقَنَّاً حافظاً، ما أعلم أنّی رأیت مثله و مثل صحّة حدیثه»؛ «یزید بن زُریع، روایت کننده‌ای ماهر و خبره، استاد و زبردست، کاردان و متخصص، توانا و بایسته و حافظ و ضابط بود؛ و هرگز کسی را چون او و حدیثی را چون درستی و صحّت حدیث او ندیده‌ام».

یحیی بن سعید قَطّان گوید: «لم یکنها هنا أحدٌ أثبت منه»؛ «در اینجا (شهر بصره) کسی مطمئن‌تر و قابل اعتمادتر و درستکارتر و معتبرتر از یزید بن زُریع، وجود ندارد».

نصر بن علی گوید: «رأیتُ یزید بن زُریع فی المنام؛ فقلتُ: ما فعل الله بک؟ قال: دخلتُ الجنة. قلتُ: بهاذا؟ قال: بکثرة الصلاة»؛ «در عالم خواب، یزید بن زُریع را دیدم؛ خطاب بدو گفتم: خداوند بلند مرتبه با تو چگونه رفتار کرد؟ او در پاسخ گفت: وارد بهشت شدم. گفتم: با چه چیزی به بهشت راه یافتی؟ گفت: با نمازگزاردن زیاد».

و سرانجام، یزید بن زُریع در ۸۱ سالگی، به سال ۱۸۲ هـ. ق درگذشت و چشم از دنیا فروبست و به رحمت ایزدی پیوست؛ و پدر یزید بن زُریع نیز، والی و حاکم شهر «ابِلَّة» بود.

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

ابراهیم بن محمد بن عرعة گوید: «لم یکن أحدٌ أثبت من یزید بن زُریع»؛ «در عرصه‌ی روایت و درایت، کسی مطمئن‌تر و معتبرتر و قابل اعتمادتر و امانت‌دارتر از یزید بن زُریع، وجود ندارد».

ابوبکر اسدی به نقل از احمد گوید: «الیه المنتهی فی الثبّت بالبصرة»؛ «آخرین پایگاه و جایگاه اطمینان یافتن و مطمئن شدن به روایات و احادیث، در شهر بصره، یزید بن زُریع بود».

اسحاق بن منصور، از یحیی بن معین روایت کرده که وی گفته است: «ثقة»؛

«یزید بن زُرَیع، از راویان مطمئن و مورد وثوق و معتبر و قابل اعتماد است».

عبدالخالق بن منصور، به نقل از یحیی بن معین گوید: «یزید بن زُرَیع الصدوق الثقة المأمون»؛ «یزید بن زُرَیع، فردی صادق و راستگو، درستکار و امین، مؤثق و قابل اعتماد، مطمئن و قوی و معتبر و مورد تأیید می‌باشد».

ابن سعد گفته است: «كان ثقة حجة كثير الحديث»؛ «یزید بن زُرَیع، از زمره‌ی راویان مؤثق و قابل اعتماد و مطمئن و قوی و کاردان و متخصص و خبره و آگاه و زیاد روایت کننده‌ی حدیث بود».

محمد بن عیسی بن طَبَّاع گوید: «ذکروا الفقهاء وأصحاب الحديث ومن لا یطعن علیه فی شیء، فذکروا مالکاً وحماد بن زید ویزید بن زُرَیع»؛ «علماء و صاحب نظران اسلامی، به بیان سه گروه پرداخته‌اند: فقیهان؛ صاحبان حدیث؛ و کسانی که درباره‌ی هیچ چیزی مورد سؤال و ایراد قرار نگرفته‌اند؛ و مالک بن انس، حماد بن زید و یزید بن زُرَیع را به عنوان مصادیق این گروه‌ها نام برده‌اند».

و اندیشمندان و صاحب نظرانی که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود، از زمره‌ی کسانی‌اند که یزید بن زُرَیع را در شمار روایت کنندگان از امام ابوحنیفه رحمته قرار داده‌اند؛ و این دسته از علماء عبارتند از:

- ۱- حافظ جلال الدین مزّی، در کتاب «تهذیب الکمال»^۱.
 - ۲- حافظ جلال الدین سیوطی، در کتاب «تبیض الصحیفة»^۲.
 - ۳- حافظ ابن بزّاز کردری در کتاب «المناقب»^۳.
 - ۴- علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی، در کتاب «عقود الجمان»^۴.
- در کتاب «جامع المسانید»^۵، چنین آمده است: ناچیزترین بندگان خدا (ابوالمؤید

۱- «تهذیب الکمال» ۱۰۴/۱۹

۲- «تبیض الصحیفة»، ص ۹۱

۳- «المناقب»، کردری ۲۲۷/۲

۴- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۶

۵- «جامع المسانید» ۵۷۷/۲

محمد بن محمود خوارزمی) گوید: «و هو یروی عن الامام أبی حنیفة فی هذه المسانید»؛ «یزید بن زُریع، در این مسانید، به نقل روایت از امام ابوحنیفه رحمته پرداخته است».

نگارنده گوید:

یزید بن زُریع رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به حساب می‌آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «ما جاء فی صفة الجنة وأنها مخلوقة»^۱

«حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا»» (ح ۳۲۵۱)

«روح بن عبدالمؤمن، از یزید بن زُریع، از سعید، از قتاده، از انس بن مالک رحمته، از پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا در بهشت، درختی است که اگر سوارکاری در سایه‌ی آن، صدسال سیر کند، مسافت آن را پیموده نمی‌تواند.»

* در باب «صفة النبي صلی الله علیه و آله»^۲

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، أَنَّ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَدَّثَهُمْ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلَّا فِي الْإِسْتِسْقَاءِ، فَإِنَّهُ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى يُرَى بَيَاضَ إِبْطِيئِهِ» وَقَالَ أَبُو مُوسَى «دَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطِيئِهِ»» (ح ۳۵۶۵)

«عبدالاعلی بن حمّاد، از یزید بن زُریع، از سعید، از قتاده، برای ما روایت کرده که انس رحمته گفته است: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ دعایی دست‌های خود را بلند نمی‌کرد، مگر در دعای استسقاء؛ و همانا دست‌های خود را به اندازه‌ای بلند می‌کرد که سفیدی‌های بغل وی دیده می‌شد.

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۴۶۱/۱

۲- همان ۵۰۳/۱

و ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در استسقاء، دعا کرد و دست‌های خود را بلند کرد».

* در باب «مناقب عمر بن الخطاب، اَبی حفص القرشی العدوی»^۱

«حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، ح وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ، وَكَهْمَسُ بْنُ الْمِنْهَالِ، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَحَدٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَضْرَبَهُ بِرِجْلِهِ، قَالَ: «اثْبُتْ أَحَدٌ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدَانِ» (ح ۳۶۸۶)

«مسدد، از یزید بن زُرَیع، از سعید بن ابوعروبه، و همچنین خلیفه، از محمد بن سواء و کهمس بن منهال، از سعید، از قتاده برای ما روایت کرده که انس بن مالک رضی الله عنه گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم با وی بودند، بر کوه اُحد بالا رفت؛ کوه، آن‌ها را لرزاند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله کوه را با پای خویش زد و فرمود: «ای اُحد! ساکن باش؛ زیرا بر تو فقط پیامبر یا صدیق و یا دو شهید وجود دارد».

* در باب «ذکر الملائكة»^۲.

* در باب «مرجع النبیین صلی الله علیه و آله من الأحزاب ومخرجه الی بنی قریظة ومحاصرتہ ایّاهم»^۳.

* در باب «غزوة الحديبية»^۴.

* در باب «قصة عكل وعرينة»^۵.

* در باب «تفسیر سورة البقرة»^۶.

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ

۱- همان ۵۲۱/۱

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۴۵۵/۱

۳- همان ۵۹۲/۲

۴- همان ۵۹۸/۲

۵- همان ۶۰۲/۲

۶- همان ۶۴۲/۲

بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيَمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾ [البقرة: ۲۳۴].^۱

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُزْقًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ

يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾ [هود: ۱۱۴]».^۲

* در باب «قوله تعالى: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا

أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِن ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ [فصلت: ۲۲]».^۳

* در باب «القراءة في العشاء بالسجدة».^۴

* در باب «اثنان فما فوقهما جماعة».^۵

* در باب «إستيدان المرأة زوجها بالخروج الى المسجد».^۶

به هر حال، روایات «یزید بن زُریع» رحمته در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن

اسماعیل بخاری رحمته، در بیشتر از ۵۵ مورد آمده است.

۱- همان ۶۵۰/۲

۲- همان ۶۷۸/۲

۳- همان ۷۱۲/۲

۴- همان ۱۰۶/۱

۵- همان ۹۰/۱

۶- همان ۱۲۰/۱

۱۱۳- یزید بن هارون واسطی حنفی رحمته

[متوفای ۲۰۶ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکرة الحفاظ»^۱ گوید:

وی، حافظ نمونه و ایده آل و محدث الگو و اسوه، شیخ الاسلام: یزید بن هارون بن زادی، ابو خالد سلمی واسطی می باشد.

یزید بن هارون، به سال ۱۱۸ ه. ق دیده به جهان گشود و پا به عرصه وجود نهاد و از این بزرگان، به سماع حدیث پرداخت:

عاصم احول؛ یحیی بن سعید؛ سلیمان تیمی؛ جریری؛ داود بن ابوهند؛ ابن عون؛ و شمار زیادی از دیگر صاحب نظران و اندیشمندان اسلامی.

و از کسانی که به سماع حدیث از یزید بن هارون پرداخته اند، می توان بدین افراد اشاره کرد:

احمد بن حنبل؛ علی بن مدینی؛ ابوخیثمه؛ ابوبکر بن ابوشیبہ؛ عبد بن حمید؛ احمد بن فرات؛ ابوقلابه رقاشی؛ حارث بن ابواسامه؛ عبدالله بن روح مدائنی؛ ادريس بن جعفر - آخرین بازمانده از شاگردان یزید بن هارون - و شمار زیادی از دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و حکمت و فرزانیگی.

علی بن مدینی گوید: «ما رأیت أحفظ من یزید بن هارون»؛ «من، کسی را حافظتر

۱- بیوگرافی «یزید بن هارون واسطی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۶۸/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۸۱۰/۲؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۲۹۵/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۶۳۲/۷؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۳۵۸/۹؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۳۵۷/۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۲۱/۱۱؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۸۷/۳؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱۶/۲؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۳۳/۲؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۳۸۷/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۷۴؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۱۳۸؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۳۱۵/۷؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۵۷۶/۲

۲- «تذکرة الحفاظ» ۳۱۷/۱ و ۳۱۸

و ضابط‌تر برای حدیث، از یزید بن هارون ندیده‌ام».

یحیی بن یحیی گوید: «یزید، أحفظ من وکیع»؛ «یزید بن هارون، نسبت به وکیع بن جرّاح، حافظ‌تر و ضابط‌تر است».

احمد بن حنبل گفته است: «کان یزید حافظاً متقناً»؛ «یزید بن هارون، حافظی ماهر و خبره، کاردان و توانا، چیره دست و حاذق و متخصص و کارشناس بود».

زیاد بن ایوب گوید: «ما رأیت لیزید کتاباً قطّ»؛ «هرگز برای یزید بن هارون، کتابی را ندیده‌ام؛ (بلکه وی، پیوسته از حفظ، به روایت احادیث می‌پرداخت)».

احمد گوید: «یزید، کان له فقه؛ ما کان أذکاه وأفهمه وأفطنه»؛ «یزید، فقیه و دانا، آگاه و مطلع، خبره و صاحب نظر و دانشور و فقه خوانده بود؛ و چه قدر با ذکاوت و باهوش، فهیم و زیرک، هشیار و با فراست و زرنگ و هوشمند بود».

از عاصم بن علی، روایت است که گفت: «کان یزید یقوم اللیل وصلی الصبح بوضوء العتمة نیفاً وأربعین سنة»؛ «یزید بن هارون، شب‌ها را با عبادت و شب زنده داری به صبح می‌رساند و به مدت چهل و اندی سال، نماز صبح را با وضوی عشاء گزارد».

احمد عجلی گوید: «یزید، ثقةٌ ثبتٌ متعبّد، حسن الصلاة جدّاً»؛ «یزید بن هارون، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق، مطمئن و قوی، معتبر و مورد تأیید، متدین و مذهبی و پارسا و پرهیزگار بود که به زیبایی هر چه تمام و با خشوع و خضوع کامل و به بهترین وجه و با کیفیت بالا، نماز خویش را می‌گزارد».

ابن ابوشیبه گفته است: «و ما رأینا أتقن حفظاً من یزید»؛ «ما در حفظ حدیث، کسی را ماهرتر و خبره‌تر و کاردان‌تر و برازنده‌تر از یزید بن هارون واسطی ندیده‌ایم».

ابوحاتم رازی گوید: «یزید، ثقة امام لا یسأل عن مثله»؛ «یزید بن هارون، فردی مؤثق و قابل اعتماد و امام و پیشوا است که نمی‌توان چون او را پیدا کرد».

هشیم گفته است: «ما بالمصریین مثل یزید بن هارون»؛ «در میان علماء و صاحب نظران مصری، کسی چون یزید بن هارون وجود ندارد».

و سرانجام، یزید بن هارون واسطی، در ماه ربیع الآخر، به سال ۲۰۶ هـ. ق در شهر «واسط» چشم از دنیا فروبست و به رحمت ایزدی پیوست.

حافظ عبدالقادر قرشی نیز در کتاب «الجواهر المضية في طبقات الحنفية»^۱، به ذکر یزید بن هارون پرداخته و وی را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و گفته است: «سمع أباحنيفة ومالكاً والثوري والحماديين؛ وروى عنه احمد ويحيى بن معين وعلى بن المديني؛ ووثقوه وأثنوا عليه؛ وهو وهشيم، معروفان بطول صلاة الليل والنهار»؛ «یزید بن هارون واسطی، از ابوحنیفه، مالک، سفیان ثوری، حماد بن زید بن درهم اُزدی جَهْضَمی و حماد بن سلمة بن دینار بصری، به سماع حدیث پرداخته است؛ و از او نیز، احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی مدینی، حدیث روایت کرده‌اند و او را مؤثق و قابل اعتماد معرفی نموده‌اند و به تعریف و تمجید او پرداخته‌اند. و یزید بن هارون و هشیم، هر دو، به گزاردن نماز طولانی در شب و روز، معروف و مشهوراند».

حسن بن علی گوید: از یزید بن هارون شنیدم که از وی پرسیدند: «من أفتقه من رأيت»؟ «فقيه‌ترین و دانشورترین و داناترین و آگاه‌ترین فردی را که دیده‌ای، چه کسی بود»؟ او در پاسخ بدین سؤال گفت: «أبوحنيفة؛ وليصيرنَّ أبوحنيفة أستاذاً كإبراهيم؛ ولوددتُ أنَّ عندي عنه مائة ألف مسألة؛ قال: وجالسته قبل أن يموت بجمعة»؛ «ابوحنیفه؛ و مسلماً، ابوحنیفه، استادی چون ابراهیم نخعی خواهد شد؛ و دوست دارم که در نزد من، صد هزار مسأله، از مسائل ابوحنیفه، وجود داشته باشد. و همچنین گفت: یک هفته پیش از وفات ابوحنیفه، با او (برای یادگیری و فراگیری)، اجتماع نموده بودم».

و یزید بن هارون واسطی، از آن دسته از راویانی می‌باشد که هر شش پیشوای حدیث (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)، از وی حدیث روایت نموده‌اند. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

حافظ جلال الدین مزی، در کتاب «تهذيب الكمال»^۲، یزید بن هارون واسطی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته ذکر کرده است؛ همچنان که حافظ جلال الدین سیوطی، در کتاب «تبييض الصحيفة»^۳، این کار را انجام داده است.

۱- «الجواهر المضية» ۲/۲۲۰

۲- تهذيب الكمال» ۱۹/۱۰۴

۳- «تبييض الصحيفة» ۱/۹۱

و در کتاب «جامع المسانید»^۱ چنین آمده است: «و هو یروی عن الامام ابي حنيفة في هذه المسانيد»؛ «یزید بن هارون واسطی، در این مسانید، از امام ابوحنیفه رحمته حدیث روایت نموده است».

و شیخ الحدیث، محمد زکریا کاندهلوی نیز در «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری»^۲، به ذکر یزید بن هارون پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف و اساتید امام بخاری برشمرده و در ادامه گفته است: «و کذا یزید بن هارون من رُواة الستة أيضاً»؛ «و همچنین، یزید بن هارون، از زمره‌ی راویان صحاح شش گانه (بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه) نیز می‌باشد».

و علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی نیز در کتاب «عقود الجمان»^۳، یزید بن هارون را از آن دسته از راویان و محدثانی قرا رداده که به نقل روایت از امام اعظم ابوحنیفه رحمته پرداخته است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

یزید بن هارون واسطی، از ابوحنیفه، از عطاء بن ابی رباح، از ابوهریره رضی روایت کرده است که آن حضرت رضی فرمود: «اذ اطلع النجم، رُفعت العاهة عن أهل كل بلدة».

[ترجمه‌ی این حدیث، پیشتر گذشت]

این روایت را ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، در کتاب «جامع المسانید»^۴ ذکر کرده و در ادامه گفته است: حافظ طلحة بن محمد بن عبدالباقی انصاری، این حدیث را در مُسند خویش، از یزید بن هارون، از امام ابوحنیفه رحمته روایت کرده است.

و همچنین راقم سطور گوید:

یزید بن هارون واسطی، رحمته، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با یک واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ و این موارد

۱- «جامع المسانید» ۵۷۷/۲

۲- «مقدمة لامع الدراری علی جامع البخاری» ۶۷/۱

۳- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۶؛ و «المناقب، کردری ۲۲۹/۲

۴- «جامع المسانید» ۱۳۸/۱-۱۴۰

عبارتند از:

* در باب «قول الله تعالى: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾^(۱) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾^(۲) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۳) [التوبة: ۲۵-۲۷]»^۱

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، رَأَيْتُ بَيْدَ ابْنِ أَبِي أُوفَى ضَرْبَةً قَالَ: «ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حُنَيْنٍ» قُلْتُ: شَهَدْتُ حُنَيْنًا؟ قَالَ: قَبْلَ ذَلِكَ» (ح ۴۳۱۴)

«محمد بن عبدالله بن نُمیر، از یزید بن هارون، از اسماعیل، برای ما روایت کرده که وی گفته است: بر دست ابن ابی اوفی رضی الله عنه جای زخم دیدم؛ وی گفت: این زخمی است که در روز حنین که با پیامبر بودم، وارد آمده است. گفتم: آیا تو در حنین، حاضر بودی؟ گفت: آری؛ و همچنین در غزوات قبل از آن نیز حضور داشتم».

* در باب ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾^(۴) [البقرة: ۲۳۸]

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ، أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ح وَحَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَوْمَ الْخُنْدَقِ «حَبَسُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، مَلَأَ اللَّهُ فُجُورَهُمْ وَبُيُوتَهُمْ، أَوْ أَجْوَأَهُمْ - شَكَ يَحْيَى - نَارًا» (ح ۴۵۳۳)

«عبدالله بن محمد، از یزید بن هارون، از محمد، از عبیده، از علی رضی الله عنه برای ما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود.

و همچنین عبدالرحمن، از یحیی بن سعید، از هشام، از محمد، از عبیده، از

۱- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۶۱۷/۲

۲- همان ۶۵۰/۲

علی علیه السلام برای ما روایت کرده که آن حضرت در روز خندق فرمود: «(مشرکان) ما را از نماز وُسطی (عصر) بازداشتند؛ تا آن که آفتاب غروب کرد؛ خداوند قبرها و خانه‌ها - یا درون‌های ایشان - را پر از آتش گرداند».

یحیی در (الفاظ قبرها و خانه‌ها، یا درون‌های ایشان) شک کرده است».

* در باب «الْحَذْفُ وَالْبُدْقَةُ»^۱

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ رَاشِدٍ، حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، وَيَزِيدُ بْنُ هَارُونَ - وَاللَّفْظُ لِيَزِيدَ - عَنْ كَهْمَسِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغْفَلٍ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لَا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْحَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْحَذْفَ وَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلَا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَقْفَأُ الْعَيْنَ» ثُمَّ رَأَهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أَحَدَّثَكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْحَذْفِ أَوْ كَرِهَ الْحَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ لَا أَكَلِمَكَ كَذَا وَكَذَا» (ح ۵۴۷۹)

«یوسف بن راشد، از وکیع بن جراح و یزید بن هارون واسطی - لفظ حدیث از یزید بن هارون است -، از کهمس بن حسن، از عبدالله بن بریده، از عبدالله بن مغفل علیه السلام برای ما روایت کرده که وی گفته است: مردی را دید که با دو انگشت، سنگریزه پرتاب می‌کند. به وی گفت: با دو انگشت، سنگریزه پرتاب نکن؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع کرده است؛ یا با دو انگشت، سنگریزه افکندن را ناخوشایند دانسته است و فرمود: «با این کار، نه شکاری صورت می‌گیرد و نه دشمن، دفع می‌گردد؛ ولی دندان کسی را می‌شکند و چشم کسی را کور می‌کند».

سپس عبدالله بن مغفل علیه السلام آن مرد را دید که دوباره، با دو انگشت: سنگریزه، پرتاب می‌کند؛ از این رو، بدو گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سخن می‌گویم که از سنگریزه افکندن با دو انگشت، منع کرده است و یا آن را ناخوشایند خوانده است و تو، همچنان این کار را انجام می‌دهی! با تو سخن نخواهم گفت».

* در باب «تسمية المولود غداة يولد، لمن لم يعق عنه وتحنيكه»^۲

«حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَوْنٍ، عَنْ

۱- همان ۸۲۳/۲ و ۸۲۴

۲- همان ۸۲۲/۱

أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ ابْنُ لَإِي طَلْحَةَ يَشْتِكِي، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ، فُقْبِضَ الصَّبِيُّ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ، قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي، قَالَتْ أُمُّ سَلِيمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مَا كَانَ، فَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ الْعِشَاءَ فَتَعَشَّى، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَارُوا الصَّبِيَّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمْ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا» فَوَلَدَتْ غُلَامًا، قَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: احْفَظْهُ حَتَّى تَأْتِي بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَرْسَلَتْ مَعَهُ بَتَمَرَاتٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ؟» قَالُوا: نَعَمْ، تَمَرَاتٌ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَضَعَهَا، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ فِيهِ، فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ وَحَنَكُهُ بِهِ، وَسَمَّاهُ عَبْدَ اللَّهِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ (ح ۵۴۷۰)

«مطربین فضل، از یزید بن هارون، از عبدالله بن عون، از انس بن سیرین، از انس بن مالک رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: ابوطلحه پسری داشت که بیمار بود؛ ابوطلحه از خانه خارج شد و پس از آن، پسرش وفات کرد. چون ابوطلحه برگشت، پرسید: پسرم در چه حال است؟ ام سلیم (همسرش) گفت: از حالتی که بوده، آرامتر است. غذای شام را برای وی آورد و او، آن غذا را خورد و سپس با وی جماع کرد؛ آنگاه که فارغ گشت، زنش به او گفت: کودک را (که مرده است) دفن کن.

چون صبح فرا رسید، ابوطلحه، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را از این ماجرا باخبر کرد. آن حضرت فرمود: «آیا دیشب، جماع کردید؟» ابوطلحه گفت: آری، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «بارالها! بر ایشان برکت ارزانی کن».

و این چنین بود که زن ابوطلحه، پسری دیگر زایید.

انس رضی الله عنه گوید: ابوطلحه به من گفت: این کودک را نگهدار تا آن که او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ببری. کودک را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و مادرش نیز به همراه او، چند دانه‌ی خرما فرستاد. آن حضرت صلی الله علیه و آله کودک را در بغل گرفت و فرمود: «آیا با وی، چیزی است؟» گفتند: آری؛ خرما است. پیامبر صلی الله علیه و آله خرما را گرفت و آن را جوید؛ سپس از دهان خود بیرون کرد و در دهان کودک قرار داد و با آن، کودک را تحنیک کرد و نام او را عبدالله گذاشت».

- * در باب «التبرّز في البيوت»^۱.
- * در باب «الرجل يوضّئ صاحبه»^۲.
- * در باب «الصلاة في السطوح والمنبر والخشب»^۳.
- * در باب «فضل من خرج الى المسجد ومن راح»^۴.
- * در باب «يستقبل الامام الناس اذا سلّم»^۵.
- * در باب «التكبير على الجنائز أربعاً»^۶.
- * در باب بعد از باب «ما قيل في اولاد المشركين»^۷.
- * در باب «فضل مكّة وبنائها»^۸.
- * در باب «تقبيل الحجر»^۹.
- * در باب «الخطبة أيام منى»^{۱۰}.
- به هر حال، روایات «یزید بن ہارون واسطی»رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «الجامع الصحيح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمۃ اللہ علیہ، در بیشتر از ۳۰ مورد آمده است.

۱- همان ۲۷/۱

۲- همان ۳۰/۱

۳- همان ۵۵/۱

۴- همان ۹۱/۱

۵- همان ۱۱۷/۱

۶- همان ۱۷۸/۱

۷- همان ۱۸۵/۱

۸- همان ۲۱۵/۲

۹- همان ۲۱۸/۱

۱۰- همان ۲۳۵/۱

۱۱۴- یوسف بن بُهلول حنفی رحمته

[متوفای ۲۱۸ هـ . ق]

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:
وی، یوسف بن بُهلول تمیمی، ابویعقوب أنباری، مقیم کوفه می‌باشد که از این
بزرگان به روایت حدیث پرداخته است:
عبدالله بن ادریس؛ عبدالله بن مبارک؛ عبدالحمید بن عبدالرحمن جَمّانی؛
شریک؛ سفیان بن عینیة؛ و دیگر بزرگان و صاحب نظران عرصه‌ی علم و دانش و
حکمت و فرزاندگی.
و از کسانی که از یوسف بن بُهلول، حدیث روایت نموده‌اند، می‌توان این افراد را
نام برد:

بخاری؛ ابن ابوخیثمه؛ عبد بن حُمید؛ یعقوب بن شیبة؛ صغانی؛ ابوزرعة دمشقی؛
ابراهیم حربی؛ حارث بن ابواسامة؛ و دیگر دانش پژوهان و شیفتگان علم و دانش و
تشنگان حکمت و معرفت.

بخاری؛ مُطین؛ ابن حَبان و دیگران گفته‌اند: «مات سنة ثمان عشرة ومائتين»؛
«یوسف بن بُهلول، به سال ۲۱۸ هـ . ق چشم از دنیا فروبست و به رحمت ایزدی
پیوست».

و مطین، این را نیز افزوده است: «ثقة»؛ «یوسف بن بُهلول، از راویان مؤثق و قابل
اعتماد و قوی و معتبر و مطمئن و مورد تأیید بود».

۱- بیوگرافی «یوسف بن بُهلول» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۳۸۶/۲/۴؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۸۱۵/۲؛ «الجرح و
التعدیل»، رازی ۲۲۰/۹؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۲۷۸/۹؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۲۹۷/۳؛
«تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۳۴۳/۲؛ «تاریخ بغداد»، خطیب بغدادی ۲۹۸/۱۴؛ «تهذیب
الکمال»، حافظ مزّی ۴۷۹/۲۰؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرجی ص ۳۷۷؛ «الجمع بین رجال

الصحیحین»، مقدسی ۵۱۲/۲

۲- «تهذیب التهذیب» ۳۶۰/۱۱

و ابن حَبَّان نیز در کتاب «الثقات»، او را، روایت کننده‌ای ثقه و مورد اعتماد معرفی نموده است.

حافظ عبدالقادر قرشی، در کتاب «الجواهر المضیة»^۱، به ذکر یوسف بن بُهلول پرداخته و او را در شمار علماء و صاحب نظران احناف برشمرده و در ادامه گفته است: «سمع شريك بن عبدالله ويحيى بن زكريا بن أبي زائدة. قال الخطيب: وكان ثقة سكن الكوفة وحديثها»؛ «یوسف بن بُهلول، از شریک بن عبدالله و یحیی بن زکریا بن ابی زائده، حدیث سماع نموده است. خطیب بغدادی گوید: «ابن بُهلول، فردی قابل اعتماد و مورد وثوق بود که در کوفه، سُکنی و اقامت گزید و در آنجا، مستقر و ماندگار شد و در همانجا به روایت حدیث پرداخت».

حافظ جلال الدین مزی نیز در کتاب «تهذیب الکمال»^۲، به ذکر یوسف بن بُهلول پرداخته و گفته است: «زاد الحصرمی: وكان ثقة»؛ «علامه حصرمی، در تعریف و تمجید ابن بهلول، این را نیز افزوده است که وی؛ از راویان مورد وثوق و قابل اعتماد در حدیث بود».

نگارنده گوید:

یوسف بن بهلول رحمته، در کتاب «الجامع الصحيح» در باب «من نظر في كتاب من يُحَدِّثُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِيَسْتَبِينَ أَمْرَهُ»^۳ استاد امام بخاری رحمته به شمار می‌آید؛ آنجا که بخاری چنین روایت می‌کند:

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُهْلُولٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنِي حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِزْوَانَ اللَّهِ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَأَبَا مَرْثَدَةَ الْعَنَوِيَّ، وَكُنَّا فَارِسًا، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاجِ»، فَإِنَّ بِهَا امْرَأَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مَعَهَا صَحِيفَةٌ مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: فَأَذْرَكُنَاهَا نَسِيرًا عَلَى جَمَلٍ لَهَا حَيْثُ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

۱- «الجواهر المضیة» ۲۲۶/۲

۲- «تهذیب الکمال» ۴۷۹/۲

۳- «الجامع الصحيح»، امام بخاری ۹۲۵/۲

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: قُلْنَا: أَيْنَ الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ؟ قَالَتْ: مَا مَعِيَ كِتَابٌ، فَأَخَذْنَا بِهَا، فَأَبْتَعَيْنَا فِي رَحْلِهَا فَمَا وَجَدْنَا شَيْئًا، قَالَ صَاحِبَايَ: مَا نَرَى كِتَابًا، قَالَ: قُلْتُ: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالَّذِي يُخْلَفُ بِهِ، لَشُحْرَجِنَ الْكِتَابَ أَوْ لَأَجْرَدَنَّاكَ، قَالَ: فَلَمَّا رَأَتْ الْحِدَّ مَنِّي أَهَوْتُ بِيَدِهَا إِلَى حُجْرَتِهَا، وَهِيَ مُحْتَجِرَةٌ بِكِسَاءٍ، فَأَخْرَجَتِ الْكِتَابَ، قَالَ: فَأَنْطَلَقْنَا بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا حَمَلَكَ يَا حَاطِبُ عَلَى مَا صَنَعْتَ» قَالَ: مَا بِي إِلَّا أَنْ أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَا غَيَّرْتُ وَلَا بَدَّلْتُ، أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ هُنَاكَ إِلَّا وَلَهُ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ، قَالَ: «صَدَقَ، فَلَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا» قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّهُ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَدَعَنِي فَأَضْرَبَ عُنُقَهُ، قَالَ: فَقَالَ: «يَا عُمَرُ، وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ» قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَا عُمَرَ وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ» (ح ۶۲۵۹)

«یوسف بن بُهلول، از ابن ادريس، از حصين بن عبدالرحمن، از سعد بن عبیده، از ابوعبدالرحمن سلمی، از علی رضی الله عنه برای ما روایت کرده که وی گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله من و زبیر بن عوام و ابومرثد غنوی - که همه سوارکار نیز بودیم - احضار کرد و فرمود: «بروید تا به محلی به نام روضه‌ی خاخ (محلی در بین مکه و مدینه) می‌رسید. در آنجا زنی از مشرکان است که همراه وی، نامه‌ای از حاطب بن ابی بلتعنه است که به مشرکان مکه فرستاده است.»

ما آن زن را - که سوار بر شترش بود - در همان جایی یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما گفته بود. به وی گفتیم: نامه‌ای که همراه تو است، کجاست؟ آن زن گفت: نامه‌ای با من نیست. شتر او را خوابانیدیم و لوازم سفر او را جستجو نمودیم. ولی چیزی نیافتیم. همراهان من گفتند: ما نامه‌ای را نمی‌بینیم. گفتیم: بی‌گمان می‌دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌گوید؛ سوگند به آن ذاتی که به وی سوگند خورده می‌شود، نامه را بیرون می‌آوری یا تو را برهنه می‌کنیم. چون پافشاری مرا دید، دست خود را به جای بستن ازار در قسمت کمر خویش کرد و در حالی که بر آن، چادری بسته بود، نامه را بیرون آورد.

نامه را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله به حاطب فرمود: «چه چیزی

تو را واداشت که چنین کاری انجام بدهی؟» حاطب گفت: من، به خدا و رسولش ایمان دارم و حالت خویش را تغییر و تبدیل نکرده‌ام؛ خواستم تا با ارسال این نامه، نزد مردم مکه، اعتباری داشته باشم تا خداوند، توسط آن، مال و خانواده‌ی مرا حفاظت کند؛ در حالی که هر یک از یاران تو، در آنجا (مکه) کسی را دارد تا با او، خانواده و مال خویش را حفظ کند. آن حضرت ﷺ فرمود: «حاطب، راست می‌گویی و به او به جز نیکویی، چیزی نگویید».

عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: حاطب به خدا و رسولش و مسلمانان، خیانت کرده است؛ پس به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. آن حضرت ﷺ فرمود: «ای عمر! تو می‌دانی، شاید خدا بر احوال اهل بدر اطلاع داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید؛ به راستی، بهشت برای شما واجب شده است».

در اینجا بود که اشک از دیدگان عمر رضی الله عنه جاری شد و گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند».

۱۱۵- یونس بن یزید ایلی رحمته

[متوفای ۱۵۲ ه. ق]

علامه ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ»^۱ گوید:

وی، ابن ابی النّجاد، حافظ مطمئن و قابل اعتماد، ابویزید ایلی، آزاده‌ی معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه می‌باشد؛ که از عکرمه، قاسم، سالم زهری و گروهی دیگر از بزرگان عرصه‌ی علم و دانش، به نقل روایت پرداخته است.

و اوزاعی، جریر بن حازم، لیث بن سعد، ابن وهب، عثمان بن عمر بن فارس و کسان دیگر، از یونس بن یزید ایلی، حدیث روایت نموده‌اند. احمد بن صالح، حافظ مصری گوید: «نحن لا نقدّم فی الزهری علی یونس أحداً وکان الزهری اذا قدم أیلة نزل عنده ثم یزامله الی المدینة»؛ «ما در مورد روایات و احادیث سالم زهری، هیچ کس را بر یونس بن یزید ایلی، ترجیح نمی‌دهیم؛ و عادت زهری بر آن بود که هرگاه به «ایلة» می‌آمد، نخست به منزل یونس می‌رفت و در آنجا، مستقر می‌شد؛ سپس در معیت و همراهی او، به سوی مدینه، رهسپار و روان می‌گردید».

احمد گوید: «ثقة»؛ «یونس بن یزید، فردی مؤثق و قابل اعتماد بود».

ابوسعید بن یونس گوید: «مات سنة اثنتین وخمسين ومائة. رحمه الله تعالی»؛ «یونس،

۱- بیوگرافی «یونس بن یزید ایلی» را در این منابع دنبال کنید:

«التاریخ الکبیر»؛ امام بخاری ۴/۲۰۶؛ «رجال صحیح البخاری»، کلاباذی ۲/۸۱۸؛ «الجرح و التعدیل»، رازی ۹/۲۴۷؛ «کتاب الثقات»، ابن حبان ۷/۶۴۸؛ «میزان الاعتدال»، حافظ ذهبی ۴/۴۸۴؛ «سیر اعلام النبلاء»، حافظ ذهبی ۶/۲۹۷؛ «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۱۱/۳۹۵؛ «الکاشف»، حافظ ذهبی ۳/۳۰۵؛ «تقریب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی ۲/۳۵۰؛ «تهذیب الکمال»، حافظ مزّی ۲۰/۵۶۵؛ «خلاصة تهذیب الکمال»، خزرچی ص ۳۸۰؛ «شذرات الذهب»، ابن عماد ۱/۲۳۳؛ «الطبقات الكبرى»، ابن سعد ۷/۵۲۰؛ «طبقات الحفاظ»، حافظ سیوطی، ص ۷۸؛ «الجمع بین رجال الصحیحین»، مقدسی ۲/۵۸۴

۲- «تذکره الحفاظ» ۱/۱۶۲

به سال ۱۵۲ هـ. ق چشم از جهان فروبست و چهره در نقاب خاک کشید. رحمت و رضوان خدا بر او باد».

علامه ذهبی، در ادامه گوید: «حدیثه کثیر جداً»؛ «شمار احادیث و روایات یونس بن یزید ایلی، بسیار فراوان است».

و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب»^۱ گوید:

فضل بن زیاد به نقل از احمد گوید: «ثقة»؛ «یونس بن یزید، از زمره‌ی راویان مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

دوری، از یحیی بن معین روایت می‌کند که وی گفت: «أثبت الناس في الزهري، مالك ومعمرو ويونس وعقيل وشعيب وابن عيينة»؛ «مطمئن‌ترین و قابل اعتمادترین افراد در مورد روایات زهری، این افراد می‌باشند: مالک بن انس؛ معمر؛ یونس بن یزید ایلی؛ عقیل؛ شعیب و سفیان بن عیینة».

عثمان دارمی گفته است: «قلت لابن معين: يونس أحب اليك أو عقيل؟ قال: يونس ثقة وعقيل ثقة قليل الحديث عن الزهري»؛ «خطاب به یحیی بن معین گفتم: از دیدگاه شما، (در روایت حدیث)، یونس بن یزید، بهتر و برازنده‌تر است یا عقیل؟ ابن معین، در پاسخ گفت: هر دو ثقة و قابل اعتمادند؛ ولی احادیث و روایات عقیل از زهری، کمتر است».

احمد عجلی و نسایی گفته‌اند: «ثقة»؛ «یونس، روایت کننده‌ای ثقة و قابل اعتماد است».

یعقوب بن شیبه گوید: «صالح الحديث؛ عالم بحديث الزهري»؛ «یونس بن یزید ایلی، از راویان و محدثانی می‌باشد که صلاحیت و شایستگی تحمّل و ادای حدیث را دارند؛ از این رو، احادیث وی، نوشته می‌شود و بدان‌ها، استدلال و استناد می‌گردد؛ و یونس، نسبت به احادیث زهری، آگاه و دانا و خبره و توانمند است».

ابوزرعة گفته است: «لا بأس به»؛ «در روایات و احادیث یونس بن یزید، نمی‌توان ایراد و نقصی وارد کرد؛ زیرا وی، روایت کننده‌ای مورد وثوق و قابل اعتماد بود».

ابن خراش نیز گوید: «صدوق»؛ «یونس، فردی صادق و راستگو و درستکار و امین می باشد».

ابن حبان هم در کتاب «الثقات»، وی را در شمار راویان مؤثق و قابل اعتماد، ذکر کرده است.

و علاوه از اینها، یونس بن یزید ایلی، از آن دسته از راویانی می باشد بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه به نقل روایت از وی پرداخته اند.

علامه محمد بن یوسف صالحی دمشقی شافعی در کتاب «عقود الجمان»^۱، یونس بن یزید ایلی را در شمار روایت کنندگان از امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله ذکر کرده است.

نگارنده‌ی سطور گوید:

یونس بن یزید ایلی رحمته الله، در موارد ذیل (از کتاب «الجامع الصحیح» بخاری) با دو واسطه، استاد امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله به شمار می آید؛ و این موارد عبارتند از:

* در باب «قول النبی صلی الله علیه و آله: یسروا ولا تعسروا. وکان یحبّ التخفیف والیسر علی الناس»^۲

«حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَقَالَ اللَّيْثُ، حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ، أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَارَ إِلَيْهِ النَّاسُ لِيَقْعُوَ بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعُوهُ، وَأَهْرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ، أَوْ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» (ح ۶۱۲۸)

«ابوالیمان، از شعیب، از زهری؛ و همچنین لیث، از یونس بن یزید ایلی، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه برای ما روایت کرده که ابوهریره رضی الله عنه گفت: فردی بادیه نشین، در مسجد، ادرار کرد. مردم به سوی او شتافتند که توبیخش کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «او را به حالش واگذارید و بر ادرار او، سطلی از آب یا

۱- «عقود الجمان»؛ ص ۱۵۸

۲- «الجامع الصحیح»، امام بخاری ۹۰۴/۲ و ۹۰۵

ظرفی آب بریزید؛ و بی گمان، شما آسان گیر فرستاده شده‌اید، نه سخت گیر».

* در باب «لایقل: خَبَّتْ نَفْسِي»^۱

«حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي أَمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبَّتْ نَفْسِي، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لَقِسْتُ نَفْسِي» تَابَعَهُ عَقِيلٌ» (ح ۶۱۸۰)

«عبدان، از عبدالله، از یونس بن یزید ایلی، از زهری، از ابوامامة بن سهل، از پدرش برای ما روایت کرده که آن حضرت ﷺ فرموده است: «هیچ یک از شما، نباید چنین بگوید: نفس من پلید شد؛ یعنی شرور و بدکاره شدم؛ بلکه باید بگوید: دلم شوریده شد».

* در باب «لا تسبوا الدهر»^۲

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " قَالَ اللَّهُ: يَسُبُّ بَنُو آدَمَ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ "» (ح ۶۱۸۱)

«یحیی بن بُکیر، از لیث بن سعد، از یونس بن یزید ایلی، از ابن شهاب، از ابوسلمة، برای ما روایت کرده که ابوهریره رضی الله عنه گفته است: «رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند فرموده است: فرزند آدم، زمانه را دشنام می‌دهد و حال آن که، زمانه، خودم هستم و شب و روز در دست قدرت من است». (یعنی خداوند، آفریننده‌ی زمانه و تنظیم کننده‌ی امور کائنات است و نباید کسی، خوشبختی و بدبختی را به زمانه نسبت دهد)».

* در باب «هجاء المشركين»^۳.

* در باب «آية الحجاب»^۴.

* در باب «كيف كان بدء الوحي الى رسول الله ﷺ»^۱.

۱- همان ۹۱۳/۲

۲- همان ۹۱۳/۲

۳- همان ۹۰۹/۲

۴- همان ۹۲۱/۲

- * در باب «من یرد الله به خيراً، یفقهه فی الدین»^۲.
- * در باب «التناوب فی العلم»^۳.
- * در باب «کتابة العلم»^۴.
- * در باب «التقاضی والملازمة فی المسجد»^۵.
- * در باب «کیف فرضت الصلاة فی الاسراء»^۶.
- * در باب «رفع الصوت فی المسجد»^۷.
- * در باب «ذکر العشاء والعممة»^۸.
- * در باب «أهل العلم والفضل، أحقّ بالامامة»^۹.
- * در باب «رفع الیدین اذا کبرّ واذا رکع واذا رفع»^{۱۰}.
- به هر حال، روایات «یونس بن یزید ایلی»رحمته الله در کتاب «الجامع الصحیح» امام محمد بن اسماعیل بخاری رحمته الله، در بیشتر از ۱۰۱ مورد آمده است.

۱- همان ۳/۱

۲- همان ۱۶/۱

۳- همان ۱۹/۱

۴- همان ۲۲/۱

۵- همان ۶۵/۱

۶- همان ۵۰/۱

۷- همان ۶۷/۱

۸- همان ۸۰/۱

۹- همان ۹۴/۱

۱۰- همان ۸۳/۱

منابع مؤلف

- مصنف ابن أبي شيبة للإمام الحافظ أبي بكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة العبسي (235 هـ) إدارة القرآن والعلوم الإسلامية كراچی پاکستان.
- الجامع الصحيح للإمام أبي عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (256 هـ 869 م) نور محمد أصح المطابع أرام باغ كراچی پاکستان.
- التاريخ الكبير للإمام أبي عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (256 هـ 869 م) دار الكتب العلميہ بيروت لبنان.
- كتاب الجرح والتعديل للإمام الحافظ شيخ الاسلام الرازي (327 هـ) مكتبة دارالوفاء للنشر والتوزيع جدة.
- رجال صحيح البخاري المسمى الهداية والارشاد في معرفة أهل الثقة والسداد الذين أخرج لهم البخاري في جامع للإمام أبي نصر أحمد بن محمد بن الحسين البخاري الكلاباذي (323، 398 هـ) توزيع دارالباز عباس أحمد الباز مكة المكرمة.
- كتاب الثقات للإمام الحافظ محمد بن حبان بن أحمد أبي حاتم التيمي البستي (354 هـ 965 م) دارالفكر بيروت، لبنان.
- كتاب الجمع بين كتابي أبي نصر الكلاباذي وأبي بكر الاصفهاني رحمتهما في رجال البخاري ومسلم للإمام الحافظ أبي الفضل محمد بن طاهر بن علي المقدسي يعرف بابن القيسراني الشيباني (448 - 507 هـ) مجلس دائرة المعارف بحيدرآباد دكن هند.
- تهذيب الكمال في أسماء الرجال للحافظ جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزى (654 هـ، 742 هـ) دار الفكر بيروت، لبنان.
- الطبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين أبي نصر عبدالوهاب بن علي بن عبدالكافي

- السبكي (727-771هـ) دار احيا الكتب العربية فيصل عيسى الباي الحلبي، قاهره.
- تذكرة الحفاظ للامام ابى عبدالله شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ 1374 م) دار احيا التراث العربى، بيروت، لبنان.
- سير اعلام النبلا للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ 1374 م) مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.
- الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ - 1374 م) دار الكتب الحديثة، مصر.
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ - 1374 م) دارالكتب الحديثة، مصر.
- العبر في خبر من غبر للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ - 1374 م) دارالكتب العلمية بيروت، لبنان.
- دول الاسلام في التاريخ للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ - 1374 م) جمعية دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد دكن هند.
- ذكر من يعتمد قوله في الجرح والتعديل للامام شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (748 هـ - 1374 م) مكتب المطبوعات الإسلامية بحلب.
- الكامل في ضعفاء الرجال للامام الحافظ ابى احمد عبدالله بن عدى الجرجاني (277 - 365 هـ) المكتبة الأثرية شيخوفور باكستان.
- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان لأبى العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان (608، 681 هـ) دار صادر بيروت، لبنان.
- طبقات الحفاظ للامام الحافظ الشيخ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر السيوطى رحمته (849، 911 هـ) دار الكتب العلمية بيروت، لبنان.
- الطبقات الكبرى لابن سعد دار بيروت دار صادر بيروت، لبنان.

- خلاصة تذهيب تهذيب الكمال في اسماء الرجال للامام العلامة الحافظ صفى الدين احمد بن عبدالله الخزرجى الانصارى الطبعة الاولى بالمطبعة الخيرية لما لكها ومديرها السيد عمر حسين الخشاب سنة (1322 هـ)
- تاريخ بغداد او مدينة السلام للحافظ ابى بكر احمد بن على الخطيب البغدادي دار الكتاب العربى بيروت، لبنان.
- تهذيب التهذيب للامام الحافظ شيخ الاسلام شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى (852 هـ) دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- تقريب التهذيب للامام الحافظ شيخ الاسلام شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى (852 هـ) قديمى كتب خانه مقابل آرام باغ كراچى، باكستان.
- لسان الميزان للامام الحافظ شيخ الاسلام شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى (852 هـ) ادارة القرآن والعلوم الاسلامية كراچى، باكستان.
- العقد الثمين في تاريخ البلد الامين للامام تقى الدين محمد بن احمد الحسنى الفاسى المكى (775، 832 هـ) مؤسسه الرسالة بيروت، لبنان.
- النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة لجمال الدين ابى المحاسن يوسف بن تغرى بردى التابكى المؤسسة المصرية العامة، مصر.
- شذرات الذهب في أخبار من ذهب للمورخ الفقيه الاديب ابى الفلاح عبدالحى بن العماد الحنبلى (1089 هـ) مكتبة القدسى القاهرة.
- عمدة القارى شرح صحيح البخارى للشيخ الامام العلامة بدر الدين ابى محمد محمود بن العينى رحمته مكتبة رشيدية سركى رود كويته باكستان.
- هدى السارى مقدمة فتح البارى للامام الحافظ شيخ الاسلام شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى (852 هـ) ادارة الطباعة المنيرية، مصر.
- مقدمة اعلاء السنن للمحدث الناقد ظفر احمد العثمانى رحمته (1310-1394 هـ) ادارة

- القرآن والعلوم الاسلامیہ کراچی، پاکستان.
- مقدمة لامع الدراری للمحدث الشيخ محمد زكريا الكاندهلوى المكتبة الامدادية باب العمرة مكة المكرمة.
- الامام ابن ماجه وكتابه السنن للعلامة الشيخ الفقيه البارع محمد عبدالرشيد النعماني رحمته (1420 هـ) مكتب المطبوعات الاسلامية بحلب.
- الجواهر المضية في طبقات الحنفية للعلامة الفهامة الشيخ الامام المحدث محي الدين ابى محمد بن عبدالقادر القرشى الحنفى المصرى، (696 هـ - 775 هـ) مير محمد كتب خانم آرام باغ كراچى، پاکستان.
- الفوائد البهية في تراجم الحنفية للامام ابى الحسنات محمد عبدالحى اللكنوى الهندى (1264، 1304 هـ) نور محمد كارخانه تجارت كتب آرام باغ كراچى پاکستان.
- الطبقات السنية في تراجم الحنفية للمولى تقى الدين بن عبدالقادر التميمى الدارى الغزى المصرى الحنفى (1005 هـ - 1010 هـ) دار الرفاعى للنشر والطباعة والتوزيع الرياض.
- تبييض الصحيفة بمناب الامام ابى حنيفة للشيخ الامام العلامة ابى الفضل جلال الدين عبدالرحمن السيوطى الشافعى (911 هـ) ادارة القرآن والعلوم الاسلامية كراچى، پاکستان.
- مناقب الامام الاعظم ابى حنيفة للامام محمد بن محمد المعروف بابن البزاز الكردرى رحمته (827 هـ) مكتبة اسلامية ميزان ماركيت كويته پاکستان.
- عقود الجمان في مناقب الامام الاعظم ابى حنيفة النعمان للمورخ الكبير المحدث العارف الشيخ الامام شمس الدين محمد بن يوسف الصالحى الدمشقى الشافعى (942 هـ) مكتبة الايمان السمانية المدينة المنورة.
- الخيرات الحسان في مناقب الامام الاعظم ابى حنيفة النعمان للعلامة النبيل الشيخ

الجليل مفتى الحجاز شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمي المكي الشافعي (90، 874 هـ) مطبعة المدنى المؤسسة السعودية، قاهره، مصر.

- مناقب الامام ابى حنيفة وصاحبيه ابى يوسف ومحمد بن الحسن للامام الحافظ ابى عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (748 هـ) دار الكتب العربى مصر.
- اخبار ابى حنيفة واصحابه للامام المحدث المورخ الكبير الفقيه القاضى ابى عبدالله حسين بن على الصيمرى (436 هـ) عالم الكتب بيروت، لبنان.
- مكانة الامام ابى حنيفة في الحديث للعلامة المحدث الناقد المحقق البارع الفقيه الشيخ محمد عبدالرشيد النعمانى (1420 هـ) الرحيم اكادemy كراچى، باكستان.
- تأنيب الخطيب على ماساقه في ترجمة ابى حنيفة من الأكاذيب للإمام الفقيه المحدث والحجة المحقق العلامة الكبير الشيخ محمد زاهد بن الحسن الكوثرى، مكتب نشر الثقافة الاسلامية، مصر.
- مقدمة نصب الراية لأحاديث الهداية للامام الفقيه المحدث العلامة الكبير صاحب الفضيلة الشيخ محمد زاهد بن الحسن الكوثرى، المجلس العلمى بداهيل سورت الهند.
- اشارة المرام من عبارات الامام للعلامة كمال الدين احمد البياضى الحنفى من علماء القرن الحادى عشر الهجرى شركة مكتبة ومطبعة مصطفى الحلبي واولاده، مصر.
- جامع بيان العلم وفضله وما ينبغى في روايته وحمله للإمام المحدث المجتهد حافظ المغرب ابى عمر يوسف بن عبدالبر النمري القرطبي الاندلسى (463 هـ) المكتبة العلمية بالمدينة المنورة.
- الفهرست لابن النديم للعلامة محمد بن اسحاق النديم المطبعة الرحمانية، مصر.

كتابنامه‌ی مترجم

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۲۴۰-۳۲۷ ق.، «الجرح والتعديل» بتحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ق.
- ۳- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق.، «تهذيب التهذيب في رجال الحديث» بتحقيق عادل احمد عبدالموجود و علی بن معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۵ق.
- ۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق.، «فتح الباري بشرح صحيح البخاري» بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- ۵- ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، ۹۰۹-۹۷۴ ق.، «مناقب امام اعظم» ترجمه عبدالرئوف مخلص، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷ش
- ۶- ابن حزم، محمد بن ابی بکر، «الاحکام في اصول الاحکام»، بیروت، مكتبة المعارف، ۱۳۴۲ق.
- ۷- ابن عابدین، محمد امین، «رد المحتار علی الدر المختار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۸م.
- ۸- ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف، «جامع بیان العلم وفضله»، کویت، دار احیاء التراث الاسلامی، ۲۰۰۰م.
- ۹- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل، «البدایة والنهاية»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م.
- ۱۰- ابوزهره، محمد، «ابوحنيفة حياته وعصره، آراؤه وفقهه»، قاهره، دار الفكر العربی، بی تا.
- ۱۱- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، «الرد علی سیر الاوزاعی»، کراچی، ادارة

- القرآن العلوم الاسلامیة، ۱۴۲۱ ق.
- ۱۲- احمدیان، عبدالله، «حدیث شناسی»، تهران، نشر احسان، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۳- بخاری، محمد بن اسماعیل، «الجامع الصحیح»، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۷ م.
- ۱۴- بدرالعینی، محمود بن احمد، ۷۶۲-۸۵۵ ق.، «عمدة القاری شرح صحیح البخاری» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ ق.
- ۱۵- بغدادی، ابوبکر احمد بن علی الخطیب، «تاریخ بغداد»، مدینه، المكتبة السلفية، بی تا.
- ۱۶- پاکتچی، احمد، «ابوحنیفة» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۷- تهان، محمود، «درآمدی بر علوم حدیث»، ترجمه: فیض محمد بلوچ، تربت جام، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۹.
- ۱۸- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، ۱۰۱۷-۱۰۶۷ ق.، «كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون» دمشق، دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۹- حارثی، محمد قاسم عبده، «مكانة ابی حنیفة بین المحدثین»، کراچی، ادارة القرآن و العلوم الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۰- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۳۲۱-۴۰۵ ق.، «المستدرک علی الصحیحین» بتحقیق محمد مطر جی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۲ ق.
- ۲۱- حموی، بدر الدین، «المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی»، دمشق، دار الفكر، ۱۴۰۶ ق.
- ۲۲- دهلوی، ولی الله بن عبدالرحیم، «حجة الله البالغة»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵ م.
- ۲۳- ذهبی، محمد بن احمد، ۶۷۳-۷۴۸ ق.، «تذكرة الحفاظ» بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
- ۲۴- ذهبی، شمس الدین محمد، «سیر اعلام النبلاء»، بیروت، مؤسسة الرسالة،

۱۹۹۸ م.

۲۵- زرکلی، خيرالدين، ۱۸۹۳-، ۱۹۶۶ «الاعلام» دار العلم للملايين، ۲۰۰۷ م.

۲۶- زيدان، عبدالکریم، «الوجيز في اصول الفقه»، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۰ ش.

۲۷- زيلعى، جمال الدين، «نصب الراية لاحاديث الهداية»، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۹۸۷ م.

۲۸- سباعى، مصطفى، «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامى»، قاهره، دار الاسلام، ۱۹۹۸ م.

۲۹- سرخسى، ابوبكر، «اصول السرخسى»، بيروت، دار المعرفه، بى تا.

۳۰- سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، «تبييض الصحيفه في مناقب الامام ابى حنيفه»، كراچى، اداره القرآن و العلوم الاسلاميه، ۱۹۹۰ م.

۳۱- شاشى، نظام الدين، «اصول الشاشى»، پيشاور، مكتبة علوم اسلاميه، بى تا.

۳۲- شعرانى، عبدالوهاب، «الميزان»، بيروت، عالم الكتب، ۱۹۸۹ م.

۳۳- شيبانى، محمد بن حسن، «الحجة على اهل المدينة»، بى جا، عالم الكتب، ۱۹۸۳ م.

۳۴- طبرسى، ابومنصور احمد بن على، «الاحتجاج»، مشهد، نشر مرتضى، ۱۴۰۳ ق.

۳۵- عثمانى، محمدتقى «تكملة فتح الملهم» بتحقيق محمود شاکر، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۶ ق.

۳۶- عثمانى، ظفر احمد، «اعلاء السنن»، كراچى، اداره القرآن و العلوم الاسلاميه، بى تا.

۳۷- عثمانى، محمد تقى «مقدمه اى بر سير تاريخى تدوين علم حديث»، ترجمه: عبدالحميد بزرگ زاده، تهران، احسان، ۱۳۸۸.

۳۸- غاوجى، وهبى سليمان «جلوه هاى از زندگى نامه امام ابوحنيفه رحمته الله»، تهران، احسان، ۱۳۸۶.

- ۳۹- فلانی، صالح بن محمد بن نوح، «ایقاظ همم اولی الابصار»، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- ۴۰- معارف، مجید «جوامع حدیثی اهل سنت» تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۳.
- ۴۱- نیشابوری، مسلم بن حجاج، «صحیح المسلم»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۲ م.